tarikhema.org

مشاهیر آذربایجان (جلددوم)

صمد سرداری‌نیا

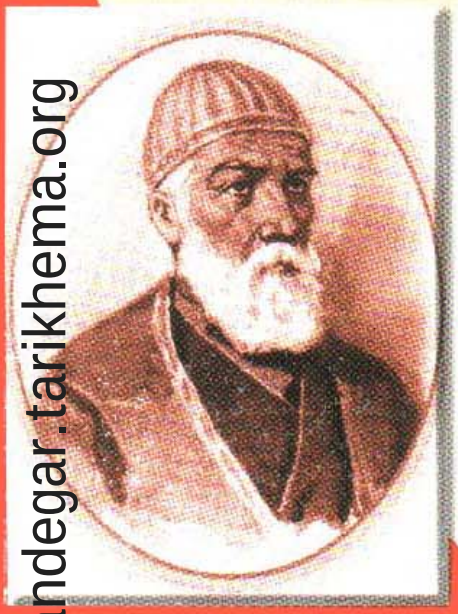

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مشاهیر آذربایجان

(جلد دوّم)

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

صمد سرداری‌نیا

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سرداری نیا، صمد، ۱۳۲۶ ـ
مشاهیر آذربایجان / تألیف صمد سرداری نیا. ـــ
تبریز: شایسته، ۱۳ ـ
ج.: مصور، نمونه، عکس.
ISBN. 964-91056-9-7 (ج. ۲)
فهرست‌نویسی براساس اصلاعات فیپا.
جلد اول این کتاب در سال ۷۷ توسط انتشارات دانیال منتشر شده است.
کتابنامه.
۱. آذربایجان ـ سرگذشت‌نامه. الف. عنوان.
۴ س ۴۲۵ د / DSR ۲۰۰۱ ۹۵۵/۳۰۹۲۲
ی ۱۳۰۰
کتابخانه ملی ایران ۷۸-۲۱۹۴۴ م

انتشارات شایسته
تبریز ـ اول شریعتی جنوبی، تلفن ۵۵۵۲۴۵۸

مشاهیر آذربایجان جلد دوم
تألیف: صمد سرداری‌نیا
تیراژ: ۲۰۰۰ جلد
چاپ: اول ۷۹
لیتوگرافی: واژه
شابک: ۷-۹-۹۱۰۵۶-۹۶۴ ISBN. 964-91056-9-7

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

فهرست مطالب

عنوان

۱-ستارخان سردار ملی

۲-باقرخان سالار ملی

۳-ثقةالاسلام قهرمان استقلال

۴-خیابانی قهرمان آزادی

۵-علی مسیو

۶-کلنل محمدتقی خان پسیان

۷-پروین اعتصامی

۸-حاج حسین‌خان مارالانی

۹-میرزا صالح‌خان باغمیشه‌ای

۱۰-اسد آقا فشنگچی

۱۱-میرهاشم خان خیابانی

۱۲-اسدالله خان ابوالفتح‌زاده

۱۳-مشهدی محمد علی خان ناطق

۱۴-حاج میرزا آقا بلوری

۱۵-میرزا آقا تبریزی (ناله ملت)

۱۶-سید حسن شریف‌زاده

۱۷-حاج محمد علی بادامچی

۱۸-حاج میرزا حسن خان خازن لشکر

۱۹-میرزا علی واعظ ویجویه‌ای

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

فهرست مطالب

عنوان

۲۰- میرزا محسن معتمدالتجار

۲۱- حاج میرزا علی‌النقی گنجه‌ای

۲۲- خیاط تبریزی مخترع توپ مسلسل

۲۳- اسماعیل خان بهادر

۲۴- جلیل محمد قلی‌زاده

۲۵- میرزا علی لعلی

۲۶- دکتر حمید نطقی

۲۷- مدرسه مموریال و هوارد باسکرویل

۲۸- فضولی و آذربایجان

۲۹- دیداری فراموش نشدنی

مقاله‌ها و نقدها

۱- آذربایجانی‌ها جامعه مدنی را در مشروطیت تجربه کردند

۲- کمیسیون اعانه تبریز در دوران مشروطیت

۳- نقش تبریز در تأسیس بانک ملی

۴- پیدایش کاریکاتور در ایران و نقش آن در روند مشروطیّت

۵- گشتی در خانه استاد شهریار

۶- مقدمه‌ای بر کتاب «جنگنامه تبریز»

۷- عامل انحراف مشروطه و قاتل خیابانی

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

فهرست مطالب

عنوان

۸- با اولتیماتوم روس‌ها خیابانی مخالفت کرد نه مدرّس

۹- در داوری‌ها دقت کنیم

۱۰- آذربایجان زادگاه شعر نو و نقد ادبی

۱۱- نیم نگاهی به کتاب «تاریخ و جغرافیای ارسباران»

۱۲- سخنی چند درباره مقاله «نقش ایرانیان در انقلاب روسیه»

۱۳- سردار و سالار در اسناد سیاسی وزارت خارجه روسیه تزاری

۱۴- محله نوبر تبریز در دوران مشروطیت

۱۵- تاریخچه ساختمان دانشکده معماری دانشگاه سهند

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

پیشگفتار

خواننده عزیز، چنان که در یادداشت چاپ دوّم جلد اوّل کتاب «مشاهیر آذربایجان» وعده داده شده بود، اینک جلد دوّم این مجموعه که شرح احوال و مبارزات انقلابی و مجاهدت‌های علمی ـ فرهنگی چند تن دیگر از رجال پیشگام و نام‌آور این مرز و بوم را دربردارد تقدیم کتاب دوستان فرهیخته می‌گردد.

جادارد از همّت و تلاش جناب آقای محمّد زارع مدیریّت محترم انتشارات شایسته و دیگر همکاران ارجمند و زحمتکش تشکر و سپاسگزاری گردد که امکان چاپ و نشر این اثر را فراهم آوردند.

صمد سرداری نیا

تبریز ـ آبان ماه ۱۳۷۸

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

ستّارخان

سردار ملّی

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ستّارخان سردار ملّی

ستّارخان سردار ملّی (۱۲۹۳-۱۲۴۵ شمسی) درخشان‌ترین ستاره انقلاب مشروطیّت و بزرگ‌ترین قهرمان ملّی ایران در ۲۸ مهر ماه ۱۲۴۵ شمسی در سرزمین سرسبز قره‌داغ، در یک خانواده متوسّط نیمه روستائی - نیمه شهری دیده به هستی گشود. پدرش حاج حسن، بزّاز دوره گردی بود که از تبریز پارچه می‌خرید و در روستاهای قره‌داغ می‌فروخت و به اصطلاح یک پایش در شهر و پای دیگرش در روستا بود. این قبیل افراد را آذربایجانی‌ها «چرچی» (برون بر) می‌گویند. حاج حسن چهار پسر داشت: اسماعیل، غفّار، ستّار و عظیم.

پس از کوچ خانواده ستّارخان به تبریز، وی در جوانی با نشان دادن دلاوری‌ها از خود در مبارزه با ستم و خودکامگی، نامش بر سر زبان‌ها افتاد. مدّتی در حبس و گریز بود تا در تبریز به شغل دشتگیری پرداخت. با شروع نهضت مشروطه در رأس مجاهدان آذربایجان قرار گرفت و چنان درایت و نبوغ نظامی از خود نشان داد که به یک چهره جهانی تبدیل شد و از سوی مردم آذربایجان به سردار ملّی ملقّب گردید.

ستّارخان سردار ملّی در پیکارهای رهائی‌بخش مردم آذربایجان، خدمات گرانقدری به انقلاب و آزادی کرد، ولی سرنگون کردن پرچم‌های سفید در تبریز که به علامت تسلیم در برابر استبداد بر سر درها برافراشته بودند، از شاهکارهای تاریخی اوست. پس از سرنگونی بیرق‌های سفید بود که شهر به یک باره از جای جنبید و تا سراسر ایران را به جنبش در نیاورد، از پای ننشست. از همین روی کسروی تاریخ‌نگار مشروطه، در تاریخ مشروطه ایران، هیچ کاری را به این بزرگی و ارجداری نیافته است.

«در تاریخ هر ملّتی، روزهائی هست غرورانگیز و افتخارآفرین. روزهائی که یادآورش

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

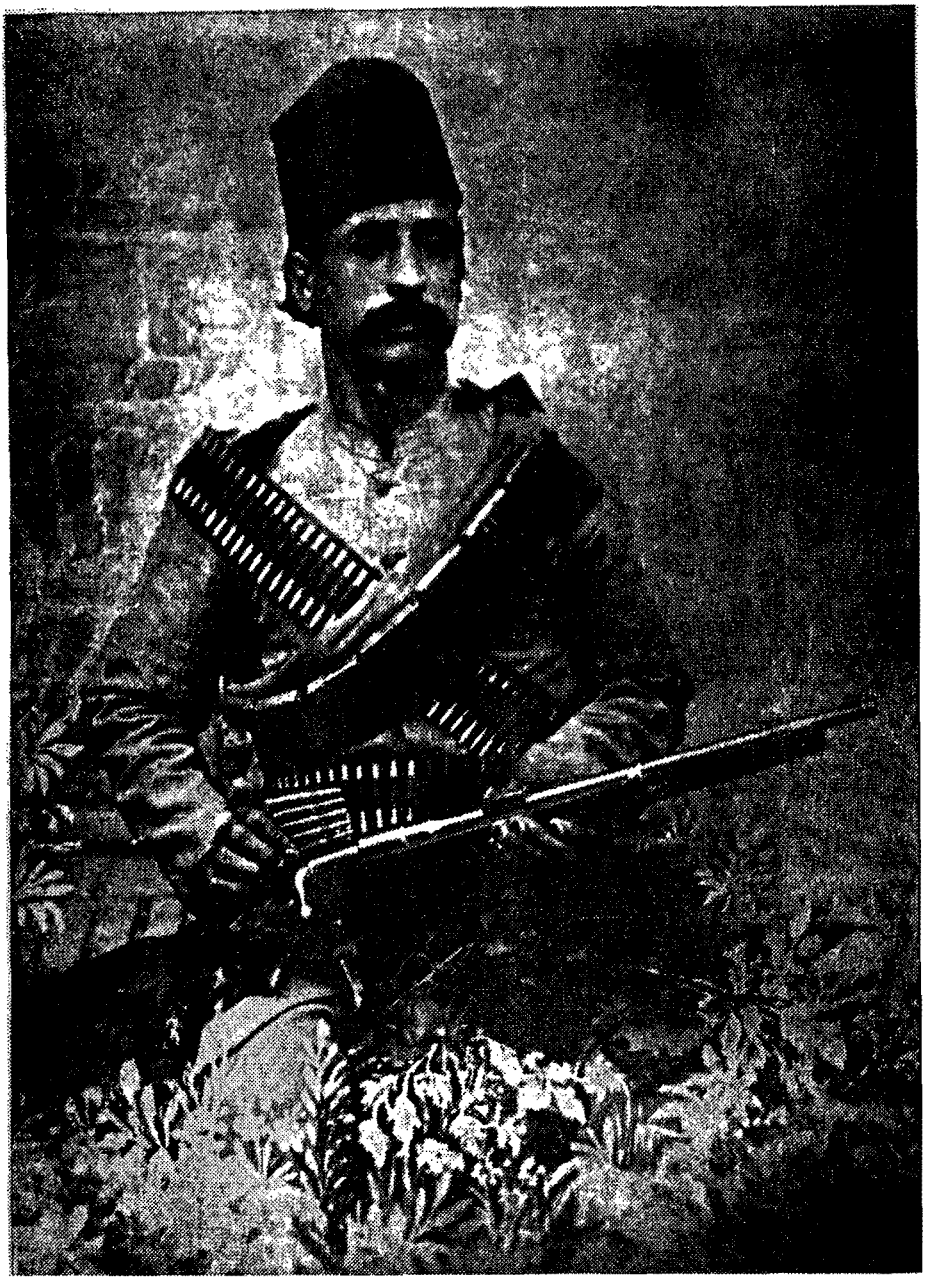

ستارخان سردار ملّی

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

انسان را از شادی مست کرده و گردن را افراشته می‌کند و پای را استوار. لذّت می‌بخشد و اشک سرور به دیده می‌آورد. و هر ملّتی که تاریخی درازتر داشته باشد، چنین روزهایش افزون‌تر است و روزی که ستّارخان بیرق‌های سفید را برانداخت و پرچم سرخ آزادی را بلند کرد، چنین روزی بود و این روز، روز ۲۶ تیرماه ۱۲۸۷ شمسی بود».(۱)

در سراسر ایران، کوچک‌ترین نشانه‌ای از آزادی نبود. قانون اساسی پاره و انجمن‌های دموکراتیک برچیده شده بود. روزنامه‌ای که از آزادی و مشروطه بنویسد پیدا نمی‌شد. سران آزادی یکی پس از دیگری به دام می‌افتادند و معدوم می‌شدند. در چنین شرایطی، ستّارخان قد مردانگی علم کرد و ورق را برگرداند و با این شاهکار خود، جانی تازه درکالبد مردم دلمرده دمید.

خروش زنده باد ستّارخان، پاینده باد مشروطه، در سراسر شهر پیچید و شور و هیجان غیرمنتظره‌ای فضای شهر را آکند. مردمی که شراره‌های انقلاب را خاموش شده می‌پنداشتند تا دیدند هنوز اخگری از آن برجاست، به سوی آن روی‌آور شدند و دل‌های خود را با نور آن روشنی بخشیدند و این اخگر رفته رفته تبدیل به آتشی سوزان گردید و هستی استبداد را سوزاند و نهال نوپای آزادی را از مرگ حتمی نجات داد.

درباره شخصیّت والا و ویژگی‌های برجسته آن مرد پاکباز، کتاب‌های جالب و متعددی به رشته تحریر درآمده که بازگوئی جزئیات شرح احوال، مبارزات و مظلومیّت آن گرد آزادی، در این سطور نمی‌گنجد، ولی به طور کلّی می‌توان گفت که آن سردار مِهین، شجاعت را با فروتنی، رزمندگی را با جوانمردی، سپاهیگری را با درایت سیاسی، آزادیخواهی را با عدالت‌طلبی و صداقت را با مردمگرائی و معارف‌پروری توأم داشت. و این قهرمان آزادی با این ویژگی‌های برجسته، در یک لحظه حسّاس و تاریخی به پا خاست که دموکراسی نوپای ایران باکودتای محمّد علی شاه از بین رفته و ظلمت استبداد، سراسر کشور را فراگرفته بود. وی در آن شرایط دشوارکه تمام امیدها به یأس تبدیل شده بود، در گوشه‌ای از محلّه امیرخیز تبریز، قد مردانگی برافراشت و با تهوّر و ایثارکم‌نظیری، آزادی را

۱- هوشنگ ابرامی - ستارخان سردار ملّی - ص ۵۲

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

به سراسر ایران بازگردانید. به قول دکتر رضازاده شفق:

«با بمباران مجلس ملّی، مصیبتی عظیم و یأسی بزرگ به عموم آزادیخواهان و وطن‌پرستان ایران روی آورد و درهای امید به روی مردم بسته شد.... ولی در این موقع بود که ستاره امیدی از افق آذربایجان طلوع کرد. یعنی آخرین شراره‌های خروش ملّی با وجود خطر بسیار نزدیک خاموشی به طرز معجزه‌آسا از نو درخشیدن گرفت و نور آن فزونی یافت تا.... آفاق ایران را که زیر ظلمت استبداد فرو رفته بود، آهسته آهسته روشن کرد. این شراره، اوّل در مردمک چشم‌های تیز و درخشان و خشمگین یکی از فرزندان رشید کوهستانی آذربایجان، یعنی ستارخان سردار ملّی تابیدن گرفت.»[۱]

پس از آنکه جانبازی‌های ستّارخان و یارانش جوّ اختناق و ارعاب را شکست و به مردم دل و جرأت داد، در چندین نقطه کشور، خیزش‌هائی علیه استبداد آغاز شد که گیلان و اصفهان از آن جمله بود. مقاومت و پایمردی مردم تبریز، در آن روزهای خطرناک و پیروزی‌های درخشانشان بر دشمن بی‌رحم و سر تا پا مسلّح، نه تنها ملّت ایران، بلکه جهانیان را به شگفتی واداشت. ملل دنیا با احترام خاصّی، مبارزات مردم تبریز را نظاره کرده و با آنان همدردی می‌کردند. چنان که مخبّرالسلطنه، وقتی که می‌خواسته از اروپا به ایران بازگردد، به صاحب خانه‌اش می‌گوید چه سوغاتی برای شما از ایران بفرستم؟ او جواب می‌دهد من از شما سوغاتی نمی‌خواهم، فقط از شما این تمنّا را دارم که سلام مرا به ستّارخان برسانید.[۲]

جراید دنیا نیز که چندی پیش پس از سقوط مجلس شورای ملّی، ایرانیان را مورد تمسخر قرار داده و نوشته بودند دیدید که ملل شرق، لایق این چنین آزادی‌هائی نیستند، پس از پایداری مردانه مردم تبریز از رشادت و شجاعت مردم این دیار عاشقان، تجلیل‌ها کرده و مقالات تحسین‌آمیزی نوشتند. کسروی پس از شرح بمباران مجلس، درباره انعکاس این رویداد می‌نویسد:

برای آنکه دانسته شود این پیشامدها تا چه اندازه از ارج ایرانیان در دیده دیگران

۱- دکتر شفق - مردان خودساخته - ص ۸۱

۲- حاج اسماعیل امیرخیزی - قیام آذربایجان و ستّارخان - ص ۵۱۵

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

ستّارخان سردار ملّی و پسرش یدالله خان

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کاست، یکی دو جمله از روزنامه «تایمز» را می‌آورم. این روزنامه که بزرگترین روزنامه لندن و خود زبان نیمه رسمی دولت انگلیس است در همان روزها دو سه گفتاری درباره ایران نوشته که سراپای آنها نکوهش و بدگوئی است. در یکی از آن‌ها که دو روز پس از داستان بمباران (۲۵ ژوئن) نوشته، پس از آن که نکوهش‌ها از مجلس می‌کند و ناشایستگی آن را باز می‌نماید، از گفته‌های خود چنین نتیجه می‌گیرد:«این نمونه‌ای به دست داد از آن که شرقیان شاینده زندگانی آزاد نمی‌باشند. ببینید چه جمله زهرآلودی نوشته است. آنچه این ننگ را بدتر می‌گردانید این بود که چون در تهران این داستان رخ داد و آگاهی از آن به شهرها رسید، در بیشتر آن‌ها بی هیچ‌گونه ایستادگی دستگاه مشروطه را برچیدند و آن های و هوی‌ها به یک بار فرونشست و این نمونه‌ای از رویه کاری‌های توده ایران می‌بود و زبان همگی را به بدگوئی بازگردانید.

جای خشنودی است که این لکّه سیاه را از دامن ایران، ایستادگی‌های مردانه تبریز بسترد و این است ما به آن شهر و ایستادگی‌هایش ارج می‌گذاریم.»[۱]

مقاومت دلیرانه و پیروزیهای درخشان مردم تبریز، به قول حاج سیّاح که دور دنیا را گشته بود، نه تنها در تمام دول، زینت روزنامه‌ها گردید.»[۲] بلکه سبب بیداری ملل تحت ستم شده و به صورت الگوئی برای آنها درآمد. نام ستارخان سردار ملّی که آن موقع نماد قهرمانی‌های تبریزیان شناخته شده بود، در صفحه اوّل جراید دنیا چاپ شده و از سوی آن نشریّات بوکاچف آذربایجان و گاریبالدی ایران لقب گرفت و در زمینه دلاوری، غیرت و مردانگی سردار ملّی، مقالات و اشعار فراوانی نوشته و سروده شد. مرحوم محمّد قزوینی که در آن هنگام، ساکن اروپا بوده و اخبار جنگ‌های تبریز را از طریق مطبوعات خارجی تعقیب می‌کرد درباره آوازه دلاوری‌های سردار ملّی می‌نویسد:

«متدرّجاً شهرت او از داخل به خارج ایران سرایت کرد وصیت شجاعت و مردانگی او در تمام دنیا انتشار یافت. در غالب جراید اروپا و آمریکا هر روز با خطّ درشت، اسم ستّارخان در صفحه اوّل روزنامه‌ها با تفصیل جنگ‌های او و مقاومت‌های سخت او در

۱- کسروی - تاریخ مشروطه ایران - ص ۶۷۰ ۲- خاطرات حاج سیّاح - ص ۶۸

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

مقابل قشون دولتی چاپ می‌شد و خوانندگان آن جراید را قرین اعجاب و تحسین می‌نمود... باری این اعمال حیرت‌آور ستّارخان، روی ایران را در اوایل قرن چهاردهم در تمام خارجه سفید گردانید و فی‌الحقیقه می‌توان او را بطل‌الابطال ایران و مبارزترین نمونه شجاعت و دلاوری و مردانگی و وطن‌پرستی نژاد ایران محسوب نمود. فی‌الواقع مقاومت... این شخص که از طبقه سوّم مردم بیرون آمده بود، در مدّت یازده ماه تمام در مقابل چهل‌هزار نفر قشون بی‌رحم و خونخوار دولتی، تولید یک حسّ احترام و اعجاب و تحسین برای او و برای عموم ایرانیان در تمام دنیا نمود که نظیرش را در تاریخ ایران در دو سه قرن اخیر من سراغ ندارم.»(۱)

«آوازه این گرد دلاور تا کشور مراکش، در قارّه آفریقا نیز رسیده بود و مردم عرب زبان آن سرزمین، ترانه‌هائی در تعریف و تمجید ستّارخان سردار ملّی سروده و اغلب اوقات آن‌ها را به آواز می‌خواندند.»(۲)

امیرخیزی در کتابش، به نقل از روزنامه مساوات، نامه ۷۵۸ تن از دانشجویان دارالفنون مسکو را آورده که آن‌ها در نامه‌شان به ستارخان سردار ملّی سلام رسانده و از وی تمنّا کرده‌اند که همچنان در حفظ و صیانت پرچم آزادی، فتوّت و جوانمردی به خرج دهد.(۳)

کوتاه سخن، تحقیری که بر اثر بمباران مجلس و استیلای استبداد صغیر به ایرانیان عارض شده بود، مردم دلاور تبریز و در پیشاپیش آنان ستّارخان سردار ملّی، نه تنها آن را با ایثار و از جان گذشتگی شستند، بلکه کشور ایران را آبرو و عظمت تازه‌ای بخشیدند و کاری کردند که ایرانیان مورد احترام جهانیان قرار گرفتند.

بر اثر این جانبازی‌ها، استبداد صغیر سقوط می‌کند و فاتحین تهران دست به تشکیل دولت می‌زنند، ولی چون اغلب آن‌ها سر در آخور بیگانگان داشتند با احضار سردار و سالار به تهران سرنوشت غم‌انگیزی را برای آن‌ها رقم می‌زنند.

۱- قزوینی - وقیّات معاصرین - شماره ۱ و ۲ - مجله یادگار

۲- امیرخیزی - قیام آذربایجان و ستارخان - ص ۴۶۹ و ۳۴۹

۳- امیرخیزی - قیام آذربایجان و ستارخان - ص ۴۶۹ و ۳۴۹

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

لازم به یادآوری است که از بدو قیام ملّت ایران بر علیه خودکامگی، دولت‌های استعماری، ناظر رویدادهای جنبش مشروطیت بودند. در آغاز نهضت، دولت بریتانیا در ظاهر از این جنبش، هواداری می‌کرد، چون پس از پیروزی ملّت ایران در واقعه رژی که منجر به شکست سیاست استعماری این پیرکفتار در ایران شده و در نتیجه نفوذ و قدرت رقیبش، امپراطوری روسیّه زیادتر گردیده بود، لذا در روزهای اوّل قیام، دولت انگلستان از مشروطه‌خواهان جانبداری و حتی درب‌های سفارتخانه‌اش را در تهران و کنسولگری‌هایش را در شهرستان‌ها به روی آزادیخواهان بازگذاشته بود، به این امید که هم قدرت دربار راکه سرنخش در دست سفیر امپراطور روسیّه بود کاهش دهد و هم به تدریج، چهره‌های به ظاهر انقلابی را در میان مشروطه‌خواهان جا داده و با دست آن‌ها انقلاب را منحرف کند. این توطئه شوم در تهران و سایر نقاط ایران که نهضت در آنجاها ریشه داشت عملی شد. چنان که کسروی می‌نویسد: «آن که دسته آزادیخواهان تهران بود رشته آن‌ها در دست کسانی بود که خود همراز کارکنان روس و انگلیس بودند.»[۱]

متأسفانه در رشت و اصفهان نیز سردمداران جنبش با ابرقدرت‌های آن روزگار سر و سرّی داشتند و بالاخره دیدیم که انقلاب مشروطیّت با دست آن‌ها به سوئی کشانده شد که استعمارگران می‌خواستند. لکن این طرح خائنانه بر اثر هوشیاری رهبران و مردم تبریز نتوانست در این شهر عملی شود.

پس از به توپ بسته شدن مجلس و قیام مردم تبریز، دولتین روس و انگلیس، ناظر حوادث تبریز بودند و برای به سازش کشاندن نهضت در آذربایجان به تمام شگردها و ترفندهای خدعه‌آمیز متوسّل شدند، لکن چون راهبری انقلاب در دست‌های پرتوان مردانی بیدار و دوراندیش بود تمام توطئه‌های دشمنان خلق آذربایجان، نقش بر آب شد. بالاخره ابرقدرت‌های آن عصر به این نتیجه رسیدند که اگر به این خیزش مردمی از طریق مداخله نظامی، نقطه پایان گذاشته نشود، منافع نامشروع آن‌ها نه تنها در ایران، بلکه در تمام منطقه با خطر جدّی روبرو خواهد شد. آن‌ها به وضوح می‌دیدند که نیروهای استبداد

۱- کسروی - تاریخ هیجده ساله آذربایجان - ص ۴۹

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

در برابر مجاهدین جان‌برکف آذربایجان به هر ترفندی دست زده، ولی با شکست مواجه شده‌اند و عنقریب آزادیخواهان، مستبدین را شکست داده و به سوی تهران روانه خواهند شد، لذا آن‌ها تصمیم می‌گیرند که واقعه را قبل از وقوع چاره کنند، چون اگر تهران به دست انقلابیون اصیل و رهبران مردمی تبریز آزاد می‌شد، آن موقع، برای دولت‌های استعمارگر فاجعه دردناکی به وقوع می‌پیوست، زیرا همچنان که نتوانسته بودند آن‌ها را در تبریز به سازش بکشانند، در تهران هم از عهده این کار برنمی‌آمدند و آن وقت بود که انقلاب در مسیر اصلیش که همانا محو خودکامگی و نابودی سلطه قدرت‌های امپریالیستی بود به پیش می‌رفت و در نتیجه نه تنها دستشان از کشور ایران کوتاه می‌شد، بلکه شبه قاره هند مستعمره بریتانیا به خطر می‌افتاد و ایالات جنوبی روسیّه از جمله قفقاز با تأسّی به مردم آذربایجان بر علیه تزار می‌شوریدند و بدین ترتیب تمام معادلات سیاسی منطقه به هم می‌خورد و محاسبات ژئویلتیکی امپراطوری بریتانیای کبیر که تسلّط بر تمام نقاط حساس و سوق‌الجیشی جهان بود در هم می‌ریخت.

لذا نمایندگان این دو ابرقدرت خونخوار تصمیم می‌گیرند تا دیر نشده با مداخله نظامی مانع از این رخداد بزرگ شوند و در پی این تصمیم، نیروهای مسلّح تزار روسیّه، در ظاهر برای باز کردن راه آذوقه و در باطن، جهت خفه کردن انقلاب، وارد تبریز می‌شوند.

اشغالگران پس از ورود به تبریز نیز نمی‌توانند محبوبیّت سردار و سالار را تحمّل کنند و به این نتیجه می‌رسند تا روزی که این دو قهرمان آزادی در میان مردم خود هستند، آن‌ها به هیچ وجه قادر نخواهند بود که دنباله طرح‌های خائنانه خود را پیاده کنند. چنان که قبلاً نیز آزمایش کرده بودند پشتوانه مردمی این دو شیرمرد بیش از آن بود که اهریمنان بتوانند توطئه خود را به راحتی اجرا کنند. آن‌ها تصمیم گرفتند که این رادمردان را از بزرگترین منبع لایزالشان که همانا پشتیبانی توده‌های آذربایجان بود جدا نمایند. آن‌ها می‌دانستند مادام که این دو دلاور در میان خلقشان هستند و با آن‌ها پیوند ناگسستنی دارند و در نتیجه از آن‌ها الهام می‌گیرند و به قدرت خروشان خلقشان متّکی هستند تمام رشته‌های آن‌ها پنبه خواهد شد.

تلگرافهائی که توسّط سفرای بریتانیا در تهران و پطرزبورگ به وزارت امور خارجه آن

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دولت در این زمینه مخابره شده، به خوبی نشان می دهد که امپریالیسم انگلستان و تزاریسم روس از بودن سردار و سالار در تبریز چقدر نگران و هراسناک هستند. یکی از آن تلگراف‌ها بدین شرح است:

نمره ۴۳ - تلگراف سِر جرج بارکلی به سِر ادوارد گری، ۱۳ مارس از تهران ۱۹۱۰:

«کنسول دولت فخیمه در این امر تأکید بلیغ می‌نماید که ستّارخان و باقرخان باید از شهر تبریز اخراج و تا هنگامی که این مسئله انجام نشده، امید استقرار نظم و آسایش و صلح نیست.»

امپریالیست‌ها تصمیم می‌گیرند به هر قیمتی هست سردار و سالار را از تبریز دور کنند و این اقدام نابکارانه را با دست فراماسونرهای شناخته شده و عوامل انتلیجنت سرویس انجام می‌دهند. مخبرالسلطنه این بزرگترین دشمن خلق آذربایجان از یک طرف و انقلابیون قلاّبی یعنی فاتحین تهران و نایب‌السلطنه از سوی دیگر، هم با مخابره تلگراف‌های متعدّد و هم با ایجاد جوّ شانتاژ به وسیله پیرم خان ارمنی و جعفرقلی خان سردار بهادر بختیاری سرکردگان قوای اعزامی دولت به آذربایجان، سبب می‌گردد که این رادمردان غیرتمند، مجبور می‌شوند برخلاف میلشان، با هزاران حسرت و افسوس، از یار و دیار خود دل کنده و به سوی تهران روانه گردند و این سفر بدفرجام در شب عید نوروز سال ۱۲۸۹ شمسی بود.

ای به سفر رفته.... تا تو رفتی از این شهر
باغ دلم، بی‌تو، پایمال خزان شد
بی‌تو، به چشم من، آفتاب فرومرد
روز، سیاهی گرفت و ماه نهان شد
بی‌تو کنون، خالی از ترانه شوقم
بی‌تو، غمین‌تر ز قلّه‌های کبودم
بی‌تو، چو خاکسترم، حبابم، سنگم

.....

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بی‌تو چو ابرم
ابـــرم و ســـرشار گـــریه‌های مـــلالم
لیک تـــــوانـــائی گـــریستنم نـــیست
ای به سفر رفته.... بی‌تو هیچم و پوچم
بی‌تو دگر اشـتیاق زیسـتنم نـیست.»[۱]

بـدین تـرتیب بـخش نـخست ایـن سـناریوی غـم‌انگـیز عـملی مـی‌گردد و سـرداران آذربایجان، با خدعه و نیرنگ، در واقع از تبریز تبعید می‌شوند و اینک می‌رود که قسمت دیگر این دسیسه شوم در تهران پیاده گردد. و این بخش از سناریو هم در پارک اتابک تهران، با ناجوانمردی به مرحله اجرا درمی‌آید.

فـــاجعه پـــارک اتـــابک، نـــقطه عـــطف شـــومی در تـــاریخ انـــقلاب مشـــروطیّت به شمار می‌رود، چراکه پس از این حادثه نـاگـوار، مسیر ایـن نـهضت مـردمی و ضـدّ امپریالیستی منحرف شد و درکانال خواست‌های استعمارگران و ایادیشان یعنی همان کهنه درباریان و ضدّانقلابیون که تغییر چهره داده و کسوت مشروطه‌خواهی به تن کرده بودند افتاد. در این فاجعه ننگین، انقلابی‌نماها، پاسداران راستین و به ثـمر رسـانندگان واقـعی انقلاب که جنبش را تا آن روز با هزاران خون دل خوردن‌ها و تحمّل زحمات و رنج‌های فراوان به مرحله نابودی استبداد صغیر و استقرار دوباره مجلس شورای مـلّی و تـجدید حیات مطبوعات متعهّد و جراید انقلابی و تشکیل مجدّد انجمن‌های دموکراتیک و سایر نهادهای انقلابی رسانده بودند، با خدعه و نیرنگ خلع سلاح کرده و از پای درآوردند.

واپسگرایـان بـیگانه پـرست، بـا گـرفتن جـنگ‌افـزار از دست مـجاهدین جـان بـرکف آذربایجان که فدائیان واقعی انقلاب و در شرایط سخت، حامیان راستین استقلال کشـور بودند توانستند راه را برای کودتای ضدّ انقلابی سوّم دی ماه ۱۲۹۰ شمسی و تخته کردن درب دوره دوّم مـجلس شـورای مـلی هـموار کـرده و اسـتبداد و خـودکامگی و سـلطه

۱- علیرضا طبائی - از نهایت شب - ص ۳۰

pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

استعمارگران را دوباره در زیر ماسک دولت‌های باصطلاح مشروطه و با دست مجلس‌های فرمایشی و با تصویب قوانین ارتجاعی برقرار کنند. و بدین ترتیب این انقلابی‌نماهای انقلاب دزد، سال‌ها نسل بعد نسل حاکمیّت میلیون‌ها ایرانی را در دست گرفته و به عنوان وزیر و وکیل و سفیر و والی به این ملت ستمدیده حکومت و آقائی کرده و استقلال و ثروت کشور را به ثمن بخس در اختیار بیگانگان قرار دادند.

به مرحله اجرا درآوردن این نقشه جنایتکارانه به آسانی میسّر نمی‌شد و بدون ایجاد زمینه این کار عملی نبود و در نتیجه از مدت‌ها قبل، این مزدوران اجنبی، جوّ را برای خلع سلاح سردار ملی و یارانش و از پادرآوردن آنان آماده می‌کردند.

پس از آن که فاتحین تهران، مقامات دولتی را مثل گوشت قربانی مابین اعوان و انصارشان تقسیم نمودند و به مشروطه‌شان رسیدند، برای به دست آوردن قدرت بی‌رقیب، شروع به دسته‌بندی و باندبازی کرده و در نتیجه سیاست‌بازان کهنه‌کار، دو حزب اعتدالیون و دموکرات را به وجود آوردند. اعیان و اشراف و بزرگ فئودال‌ها برای حفظ ثروت و موقعیّت خود حزب اعتدالیون را ایجاد کردند، در مقابل دموکرات‌ها که اکثریتشان افراد انقلابی و مبارز بودند، لکن در رأسشان افرادی مثل تقی‌زاده، نوّاب و حکیم‌الملک قرار داشتند و در نتیجه سران هر دو حزب، جهت کسب قدرت بیشتر، نه تنها رقابت سیاسی را به دشمنی‌های کینه‌توزانه تبدیل کردند، بلکه برای رسیدن به اهداف خود تروریسم را پایه‌گذاری کردند و در جامعه انقلابی آن روز که پس از سقوط استبداد صغیر برای بازسازی کشور، به امنیّت و آرامش نیاز داشت، چنان هرج و مرج و ناامنی آفریدند که در این آشفته‌بازار، استعمارگران به راحتی از آب گل‌آلود ماهی گرفتند. سردار و سالار که به تهران می‌رسند با این دسته‌بندی‌ها روبرو می‌شوند و به قول کسروی: «چون به تهران رسیدند، انبوهی بر سر ایشان گردآمدند، ولی خود آنان، حال روشنی نداشتند و نمی‌دانستند چه بکنند و با چه دسته‌ای همراه باشند و از درون دل‌ها آگاه نبودند. مردانی که به کشتن و کشته شدن خو کرده و جز مردانگی و جانبازی، شیوه‌ای نشناخته، در برابر این نیرنگ‌ها و رویه‌کاری‌ها همچون پلنگ بیابان بودند که به کوچه‌های پیچاپیچ و بن‌بست

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شهری افتد و راه و چاه را گم کند.»[۱]

صداقت و سادگی سرداران از یک طرف و هفت خطی و تزویر و ناجوانمردی میوه چینان انقلاب از سوی دیگر سبب شد که آخرین بخش توطئه زودتر به مرحله اجرا درآمده و اهریمنان به خواست نابکارانه خود برسند.

شرح جزئیات این فاجعه دلخراش به درازا می‌کشد و در این سطور نمی‌گنجد[۲].... بالاخره روز یکشنبه ۱۴ مرداد ماه ۱۲۸۹ یعنی در چهارمین سالروز صدور فرمان مشروطیت، نیروهای مسلّح دولتی پارک اتابک را محاصره و در نتیجه ستّارخان سردار ملّی از پا زخمی می‌گردد و دولت به ظاهر انقلابی که مأموریت داشت انقلاب را از مسیر راستین خود منحرف کرده و در طریق دلخواه استعمارگران بیندازد به آرزوی خود می‌رسد. به قول نویسندگان کتاب «دو مبارز جنبش مشروطه»:«سر دشمنان دوست‌نمای مشروطه و بدخواهان میهن بسلامت مبادکه سرگرامی‌ترین فرزند جانباز مشروطه را خوردند و به قول عارف: این یاران بدتر از اغیار، ریشه آزادی و مشروطیت را به نام آزادی کندند.

خانه‌ام آتش گرفته است، آتشی بی‌رحم
همچنان می‌سوزد این آتش
نقش‌هائی راکه من بستم به خون دل
بر سر و چشم در و دیوار
در شب رسوای بی‌ساحل....
دشمنانم موذیانه، خنده‌های فتحشان برلب... بر من آتش به جان ناظر (م.امید)

در اینجا فریاد خشم‌آگین مادام رولان، از پشت دیوار قرون به گوش می‌رسد که: ای آزادی چه جنایتهائی که به نام تو مرتکب نشدند.»[۳]

۱- کسروی - پیشین - ص ۱۲۹

۲- برای اطلاع بیشتر در این زمینه رجوع کنید به کتاب «باقرخان سالار ملی» به همین قلم ص ۱۲۰ به بعد

۳- دو مبارز جنبش مشروطه - ص ۱۸۶

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سردار ملّی همراه با پسرش یدالله خان

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سردار ملّی چهار سال و اندی، پس از این رویداد جانگداز، در تهران زندگی می‌کند، زندگی توأم با رنج و محنت که حتّی به او اجازه بازگشت به تبریز را نمی‌دهند. تا این که در ۲۵ آبان ماه سال ۱۲۹۳ شمسی، دور از یار و دیار، در یک خانه اجاره‌ای واقع در میدان شاپور، خیابان ارامنه، در حالی که بیش از ۴۸ سال نداشت، چشم از جهان بی‌وفائی‌ها و نامردمی‌ها می‌بندد و در باغ طوطی شهر ری رخ در نقاب خاک می‌کشد.

این گرد دلاور که مجاهدی پاکباز و آزادیخواهی صادق بود، در بستر بیماری نیز به فکر انقلاب و اعتلای میهنش بود. وی در دعوتنامه‌ای خطاب به تمام حجج اسلام، وزراء، سرداران و عموم طبقات ملّت می‌گوید:

«البته عموم ایرانیان از ابتلای چند ماهه این خادم ملّت و افتادنم در بستر خاموشی با نهایت زحمت مستحضر بوده و می‌دانند که این جان نثار حوزه ایرانیّت تا چه اندازه دچار صدمات مافوق طاقت شده‌ام. ولی ابرهای متراکم محاذیر خارجی امروزه افق مملکت ما را چنان تاریک نموده و آثار انحلال را معدوم ساخته که تمام زحمات را به کلّی فراموش نموده، هوض این که از درد بنالم به حالت فلاکت مملکت خون می‌گریم. و متأسفم از این که تمام زحمات خادمان ملّت در راه استخلاص وطن عزیز از قید اسارت به هدر رفته، دست تحسّر به همدیگر بمالیم. جسارت اینجانب را به مداخلات امور ملکی جلب نمی‌کند، مگر نفاق و شقاق داخلی ما که به جان همدیگر افتاده مشغول پارتی‌بازی (وانتریک) سازی شده‌ایم. اگر نیابت سلطنت می‌خواهیم، باید استقلال داشته باشیم، اگر وزارت می‌خواهیم باید استقلال داشته باشیم. اگر مایل وکالت هستیم باید استقلال داشته باشیم. اگر خدا نخواسته یغماگری هم می‌خواهیم، باید استقلال داشته باشیم.

رادیکال، لیبرال، ناسیونالیست، سوسیالیست، دموکرات، کنسرواتور، انقلابی، اعتدالی حتّی ارتجاعی، این‌ها تماماً فرع استقلال قومیّت است. امروز صحیح‌ترین مسالک استقلال جوئی است. اگر جانی[1] مرا امروز به من معرفی کنند من با او دست اتحاد با هم داده به تمام حادثات ماضی خطّ نسیان کشیده و برای استخلاص مملکت، از او استمداد می‌کنم.

۱- اشاره ستّارخان به ضارب خود می‌باشد که او را در پارک اتابک، در جریان خلع سلاح مجاهدین هدف گلوله قرار داد.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

با این تب و تاب با نهایت شدّت التهاب در بستر بیماری با ناله و زاری عرض می‌کنم، ای رؤسای ملّت! و ای وجوه و اکابر مملکت! گوش فرا دارید، اسرافیل وقت صور انقراض و اضمحلال ما را دمید، سیل فتن از هر دو جهت رسید، نزدیک است مانند دانه گندم در میانه این دو سنگ بزرگ آسیا خورد شده در اندک زمانی نابود شویم.

صبح است ببین مؤذّن آواز کشید آوازش را ز دور هر گوش شنید
یعنی که رسید از دو سو سیل فتن ای بی‌خبران ز خواب غفلت بجهید

خادم ملّت، ستّار[۱]

اینک بجاست که این نوشتار را با اظهار نظر «سعید لیلاز» به پایان بریم. وی در مقاله‌ای تحت عنوان «ستّارخان قهرمان صادق مشروطیّت» می‌نویسد:

«ملّتی که از فرزندان دلیر خویش تجلیل به عمل نیاورد، قادر به پرورش امثال آن‌ها نیست.

آذربایجانیان چنان درکار انقلاب و مشروطه‌طلبی، یک رویه، صدیق و استوار بودند که بدون نظر و موافقت آنان، هیچ حرکتی ولو در پایتخت جنبه رسمی نمی‌یافت و قانونی محسوب نمی‌شد.

برای هر ملّتی، در برهه‌های خاصّی از زمان، چهره‌هائی رنگ اسطوره‌ای به خود می‌گیرند که در مسیر مبارزه سترگ رهائی، استوار و پابرجا، همواره آزاده مانده‌اند و بر هدف پای فشرده‌اند تا آرمان‌های والای ملّت‌ها که در چیزی جز رهائی خلاصه نمی‌شود، شکل واقعی به خود گیرد. اینان بی شک در تاریخ این ملّت‌ها برای همیشه زنده‌اند، حتّی اگر که تصویرشان بر اثر بسیاری عوامل مبهم جلوه کند.

چون مجاهدان راستین را وجه المصالحه خویش قرار دادند تا به کمک همدیگر هر چه بهتر ولی بی‌دردسرتر تن به قراردادهای ننگینی چون قرارداد ۱۹۱۹ با بیگانگان بدهند و با پایمال کردن افرادی چون ستّارخان، مقدّمات ظهور دیکتاتوری رضاخان را فراهم کنند.»[۲]

۱- محمّد ترکان - اسنادی درباره هجوم انگلیس و روس به ایران (۱۲۸۷ تا ۱۲۹۱ هش) ص ۲۱۳

۲- روزنامه اطلاعات ۱۳۶۵/۷/۲۷

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

باقر خان

سالار ملّی

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

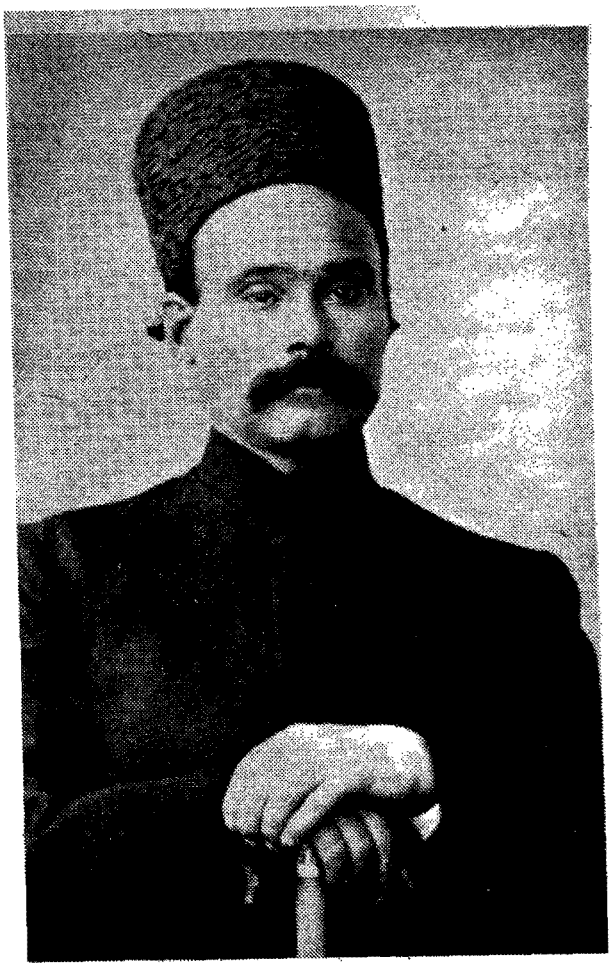

باقرخان سالار ملّی

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مردگان شما بیهوده نمرده‌اند، شهیدان شما از میان این جماعت نابود و ناپدید نشده‌اند، می‌بینید که آنان در قلوب یک مقام بلند و ارجمند را جایگزین گشته‌اند و الی الابد زنده خواهند بود.

«شیخ محمد خیابانی»

باقرخان سالار ملّی این مرد غیرتمند و این گرد گردن فراز که از رهبران پرتوان انقلاب مشروطیّت در آذربایجان است و اسمش در تمام کتاب‌های تاریخی با نام یار غارش ستارخان سردار ملّی با هم ذکر شده، مردی بوده شجاع، دلیر و بی‌باک که نقش وی در پیروزی انقلاب در آذربایجان بس مهمّ و تعیین کننده بوده است به طوری که پایداری و تاکتیک‌های جنگی وی در محله خیابان که در بخش شرقی تبریز واقع است در برابر نیروهای استبداد به سرکردگی عین‌الدوله سبب شد که نه تنها حضرت والا و سرکردگان ددمنش اردویش نتوانستند پا به داخل شهر بگذارند بلکه بارها با چشیدن مزه تلخ شکست‌های فضاحت‌بار دریافتند که تبریز لقمه‌ای نیست که به آسانی ازگلوی هرکس و ناکسی پائین برود.

نبوغ فرماندهی باقرخان سالار ملّی و همکاری صمیمانه وی با ستّارخان سردار ملّی، نه تنها آن همه آبرو و حیثیّت برای تبریز کسب کرد بلکه آن یکپارچگی و هوشیاری بود که پوزه دژخیم قاجار را که پس از انحلال مجلس شورای ملّی باد در غبغب انداخته و کار مشروطه را تمام شده می‌دانست به خاک مالید و به همین علت هم بود که دشمنان آزادی بارها تلاش کردند که با توطئه‌های مختلف مابین این دو سردار را به هم زده و آن اتّحاد و اتّفاق را به نفاق و دودستگی مبدّل کنند ولی هوشیاری، صداقت و ایمان این دو بزرگمرد طرح‌های خائنانه اهریمنان را نقش بر آب کرد و چون نوک تیز توطئه بیشتر متوجّه سالار ملّی بود که بلکه بتوانند با شگردهای جورواجور این رادمرد را اغفال کرده و از نیمه راه مبارزه بازش گردانند و چون تیرشان به سنگ خورد انواع تهمت‌ها و لعن‌ها را نثار این مرد دلاور کردند.

باقرخان سالار ملّی در طول یازده ماه پیکارهای ضدّ خودکامگی مردم آذربایجان، با درایت، هوشیاری و شاهکارهای فرماندهی خود توانست علاوه بر عین‌الدوله،

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

قره نوکرانی مثل رحیم خان چلبیانلو و پسرش بیوک خان قره‌داغی، سپهدار تنکابنی و سردار ارشد شوهر عمه محمد علی شاه و دهها قره نوکر دیگر استبداد را که برای زیر و رو کردن و قتل عام مردم تبریز آمده بودند گوشمالی سختی بدهد و طوری آن‌ها را ادب کند که سرمشق سایر ملل ستمدیده جهان نیز گردد.

سالار ملّی در طول این مبارزات ضدّ استبدادی و ضدّ استعماری، ضمن پاسداری شهر از یورش‌های خطرناک سرکردگان استبداد، توانست با شرکت در نبردهای مختلفی آزادی و حریّت را از چنگال خونین شاه قاجار نجات دهد و به همین علت هم بود که به خاطر انجام خدمات گرانبهای خود توانست همراه با همرزمش ستارخان که لقب سرداری ملّت را به دست آورد وی نیز به مقام سالاری دست یابد و از سوی انجمن ایالتی آذربایجان که تبلور اراده خلق آذربایجان بود لقب سالار ملّی را به حق از آن خود کند به طوری که حتّی در بعضی از منابع تاریخی این دو زعیم نابغه نبردهای آزادی بخش مردم تبریز را از هم جدا نکرده و به عنوان سرداران آذربایجان قید کرده‌اند.

علاوه بر این‌ها پس از فتح تهران، نام وی به اتّفاق ستارخان سردار ملّی از سوی نمایندگان دوره دوّم مجلس شورای ملّی به عنوان نجات دهندگان واقعی مشروطیّت مورد تقدیر قرار گرفت و لوحه سپاسی به ایشان تقدیم گردید. بر روی مدال مخصوصی که به عنوان یادگاری به مجاهدین می‌دادند تصویر وی همراه با ستارخان سردار ملّی به عنوان سمبل و مظهر این انقلاب مردمی حکّ گردیده و زیر عکس سالار ملّی نوشته شده است: «سالار بالاستحقاق باقرخان».

باقرخان سالار ملّی که از نظر کیشی متشرّع بود با ستارخان سردار ملّی که از شیخیّه تبعیّت می‌کرد بدون در نظر گرفتن تفاوت مسلکی، برای تحقّق هدف‌های والای انقلاب همکاری نمود. هر چند که وی تا آخر عمرش به عقایدش پای‌بند بود چنان که ثقة‌الاسلام شهید رهبر شیخی‌های آذربایجان و مراد ستارخان سردار ملّی پس از عزیمت سردار و سالار به تهران در نامه‌ای خطاب به حاج میرزا آقا فرشی می‌نویسد:

«امروز از جناب سردار کاغذی به من بود.... جناب سالار ابداً نه کاغذی نوشته، نه تلگرافی کرده خود را در همان حالت قدیمه بیگانگی گرفته است.... رقابت معنویّه مشربی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

باقرخان سالار ملّی

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

باقی است و نخواهد رفت»[۱]

اختلافات مذهبی خوشبختانه امروزه در میهنمان حل شده و کوچکترین مشکلی ایجاد نمی‌کند ولی در آن روزگار علاوه بر دعواهای سنی و شیعه که از دوران شاه اسماعیل صفوی و سلطان سلیم عثمانی کینه‌ها پرورده و سبب خونریزی‌های شدیدی شده بود، تفرقه مابین شیخی و متشرع نیز از سوی استعمارگران و عوامل داخلیشان به شدت دامن زده می‌شد و این موضوع در آذربایجان شدیدتر بود لکن پس از قیام مردم این خطّه بر اثر تدابیر رهبران دوراندیش انقلاب، نه تنها این اختلافات کنارگذاشته شد بلکه پیروان هر یک از فرقه‌ها دست به دست هم داده و بر علیه استبداد و استعمار به کارزار برخاستند. نمونه این دوراندیشی و تفکّر انقلابی، همکاری صمیمانه باقرخان سالار ملّی متشرّع و ستارخان سردار ملّی شیخی بود که با این مشارکتشان بحق ثابت کردند که علاوه بر لیاقت فرماندهی در جبهه‌های جنگ، روحیّه‌ای انقلابی و اندیشه‌ای روشن نیز در زمینه درک مسائل سیاسی و اجتماعی دارند.

می ز رطل عشق خوردن کار هر بی‌ظرف نیست همّتی خواهد که بر لب گیرد این پیمانه را

سالار ملّی ضمن همکاری با ستارخان سردار ملّی با وی رقابت مشروع نیز داشت به طوری که بارها می‌گفت «مرد آن نیست که در امیرخیز جنگ کند مرد منم که در ساری داغ با قشون دولتی جنگ کرده‌ام».[۲]

تمام مورّخین انقلاب مشروطیّت، شخصیت برجسته و مبارزات تاریخی این بزرگمرد را ستوده‌اند. احمد کسروی می‌نویسد:

«کارهای این مرد را در تاریخ به گشادی نوشته‌ایم. در جنگ‌های تبریز پس از ستارخان این بود و در میان سرداران آزادیخواهی، دوّم کس او شمرده می‌شد. این مرد درس نخوانده و دانشی نداشت، ولی در سایه غیرتمندی و مردانگی و دلیری به کارهایی برخاست که نامش همیشه در تاریخ خواهد ماند. در نگهداری یازده ماهه تبریز، کوی خیابان کار بسیاری انجام داده و خیابانیان همیشه سرفراز کوشش‌های جانبازانه گذشتگان

۱- نصرت الله فتحی - مجموعه آثار قلمی ثقةالاسلام تبریزی - ص ۳۵۸

۲- دکتر مجتهدی - رجال آذربایجان در عصر مشروطیّت - ص ۴۱

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خود خواهند بود. سردسته خیابان نیز شادروانان باقرخان و میرهاشم خان بودند».[۱]

حاج محمد باقر ویجویه‌ای این مجاهد تاریخ نگار نیز عقیده دارد: «خداوند عالم که مدبّر است و مقدّر است در امورات بندگان خود، جناب سردار و جناب سالار را برای اهالی غیرتمند تبریز به منزله دو بازو قرار داده، یکی جانب یمین شهر در امیرخیز و یکی در یسار شهر در خیابان. و این دو بازوی با قوّت، نگهبان ملّت مظلومند و آنی استراحت ندارند. در راه مشروطیت سینه خودشان را سپر کرده با مخالفین شب و روز در ستیزند....».[۲]

طاهرزاده بهزاد نیز که از همرزمان سالار ملّی بود شخصیّت وی را چنین تحلیل می‌کند:

«باقرخان مردی میهن‌پرست و شجاع بود ولی در سخن گفتن آهستگی و مدارا نمی‌کرد و زود عصبی می‌شد و خاطر احباب و یاران را رنجه می‌کرد. این دلیرمرد مثل ستارخان از نمایندگان و شخصیّت‌های سیاسی اطاعت نمی‌کرد، به طورکلّی مرد سیاسی نبود وکلّیه جریان جنگ و انقلاب مشروطه را از دریچه جنگ می‌نگریست. البتّه مردم هم از او انتظار مدافعه از شهر داشتند نه تنظیم نامه‌های سیاسی و این خدمت را هم به هر حال انجام داد».[۳]

روزنامه اطلاعات هنگامی که پیکر پاک سالار ملّی را از قصر شیرین به تبریز منتقل می‌کردند نوشت:

«به گواهی تاریخ ستارخان سردار ملّت و باقرخان سالار ملّت در رویداد بزرگ تاریخ ایران هر دو یارانی بودند مکمّل یکدیگر. روی این اصل کمتر تاریخ‌نویسی توانسته است به خود جرأت دهد که سرنوشت انقلاب مشروطیّت را بدون هر یک از این دو دلاور بزرگ پیش‌بینی کند».[۴]

۱- احمد کسروی - تاریخ هیجده ساله آذربایجان - ص ۶۶۸

۲- ویجویه‌ای - بلوای تبریز - ص ۱۲۲

۳- طاهرزاده بهزاد - قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیّت - ص ۴۰۰

۴- روزنامه اطلاعات - ۱۳۵۴/۹/۱۹

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

باقرخان فرزند حاج رضا بنّا در سال ۱۲۴۰ شمسی در محلّه خیابان تبریز در یک خانواده زحمتکش چشم به جهان گشود. او از نظر سنّی پنج سال از همسنگرش ستارخان سردار ملّی بزرگتر بود. باقرخان بنابه شرایط آن روزگار و تنگی معیشت خانواده‌اش نتوانست به مدرسه رفته و از مزایای علم و دانش برخوردار گردد. وی از بدو جوانی همراه با پدرش به شغل بنائی پرداخت و با مفهوم کار و زحمت آشنا شد و بعدها که به صفوف آزادیخواهان پیوست و جان برکف به مبارزه با اقتدارگرایان، استعمارگران و استثمارکنندگان پرداخت در واقع از عنفوان جوانی مزه تلخ استثمار، نابرابری و ستم اجتماعی را چشیده بود و جامعه خفقان‌آلود و پر از جور و ستم و تبعیض‌آلود آن روز که رژیم قرون وسطائی قاجار و نظام واپسگرای فئودالیسم، کشور را در آن وضعیّت تاریک و بی‌بند و بار نگهداشته بودند سبب شده بود که افراد هوشمند و مستعدّی مثل باقرخان سالار ملّی با این که از نعمت سواد بی‌بهره بودند با فراست و کیاست خاص خود چاره را در تغییر و تحوّل بنیانی جامعه ببینند و کمر به واژگونی آن نظام منحطّ ببندند. در واقع شرایط تاریخی و مقتضیّات جامعه آن روزی بود که این مردان کاردان را از اعماق توده‌های مردم برگرفته و آنان را رو آورده و به رهبرانی قدرتمند مبدّل کرده بود. این مردان با احساس و سلحشور که از دوران طفولیت با رنج‌های غم‌انگیز و زندگی بدتر از مرگ اکثر مردم میهنشان آشنا شده بودند خود در این کوره حوادث پخته شده و برای نجات توده‌های رنجدیده، جان برکف به مبارزه برخاستند. در واقع زندگی ملالت‌بار خود آن‌ها به عنوان یک کلاس درس، آنان را برای همچو روزی آماده ساخته بود. باقرخان سالار ملّی که در میان زحمتکش‌ترین افراد اجتماع خود، دیده به جهان گشوده بود چون دارای استعداد و ویژگی‌های یک انسان آزاداندیش و انقلابی بود توانست به زودی رهبری توده‌های به پا خاسته هم طبقه خود را به دست گرفته و به مقام قهرمانی که شایسته‌اش بود دست یابد. و به همین علت هم هست که سردار اسعدها و سپهدار تنکابنی‌ها و دیگر میوه‌چینان نهضت نمی‌توانند رهبران واقعی و قهرمانان راستین انقلاب مشروطیّت گردند چرا که آن‌ها علاوه بر این که هر یک سر در آخور یک سفارتخانه‌ای داشتند یک عمر از خون زحمتکشان و پیرزنان دوک ریس تغذیه کرده و آن همه اراضی و اموال نامشروع جمع کرده بودند و به

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

No. 316 Tauris en révolution — Baghaïr khan et les volontaires

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

عنوان خان و ارباب نمی‌توانستند به هم طبقه‌های خود خیانت کرده و منافع مردم یقه چرکین کوچه و بازار را که در طول زندگیشان هیچ گاه آن‌ها را جزو آدمیان به حساب نمی‌آوردند پاسداری کنند. اگر این میوه‌چینان خیانت پیشه، مسیر انقلاب مشروطیّت را منحرف نمی‌کردند و سر نخ نهضت تا آخر در دست‌های پرتوان این رهبران مردمی باقی می‌ماند و در نتیجه اهداف والای انقلاب مشروطیّت که همانا رفع تبعیض، قطع وابستگی به قدرت‌های خارجی، بسط عدالت اجتماعی، از بین بردن هر نوع استثمار و بهره‌کشی، گسترش آزادی‌های اجتماعی و سیاسی و بالاخره محو خودکامگی و استقرار حاکمیّت قانون بود در جامعه آن روز میهنمان جامه عمل به خود می‌پوشید امروزه ملّت ایران یکی از ملل بزرگ و مترقّی جهان بود.

در پایان اضافه باید کرد که گردن فرازی، مقاومت مردانه و پایداری شجاعانه باقرخان سالار ملّی و سایر مجاهدین آذربایجان سبب شد که آوازه آنان در اقصیٰ نقاط کشور پیچیده و از مرزها نیز گذشته و تیترهای درشت صفحات اوّل جراید دنیا را به خود اختصاص دهد. در آن روزگار درباره سرفرازی و آزادگی این مبارزان میهن‌دوست مطالب زیادی نوشته شده و اشعار فراوانی توسّط شعرا و مردمان داخل و خارج کشور سروده شده است. از جمله مردم اصفهان در مقام سپاسگزاری از مبارزان تبریز این اشعار را سرودند:

ملّت تبریز خدا یارتان دست خدائی کمک کارتان
پر شده این ملک ز گفتارتان از هنر باقر و ستارتان
ملّت تبریز، خدا یارتان
نام شما در همه برّ و بحر گشته به مردی و هنر مشتهر
درج نمودند به الواح زر در همه جا نقشه و آثارتان
ملّت تبریز خدا یارتان[1]

محمد هادی شاعر نامدار آذربایجان شمالی که با روزنامه وزین ملانصرالدین همکاری داشت و رویدادهای تبریز را مثل اغلب همشهریانش به دقت تعقیب می‌کرد حرکت

۱- رحیم رضازاده ملک - حیدرخان عمواوغلو (جکیده انقلاب) ص ۱۶۰ به نقل از مسرور حسین، رجزهای مشروطه خواهان

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

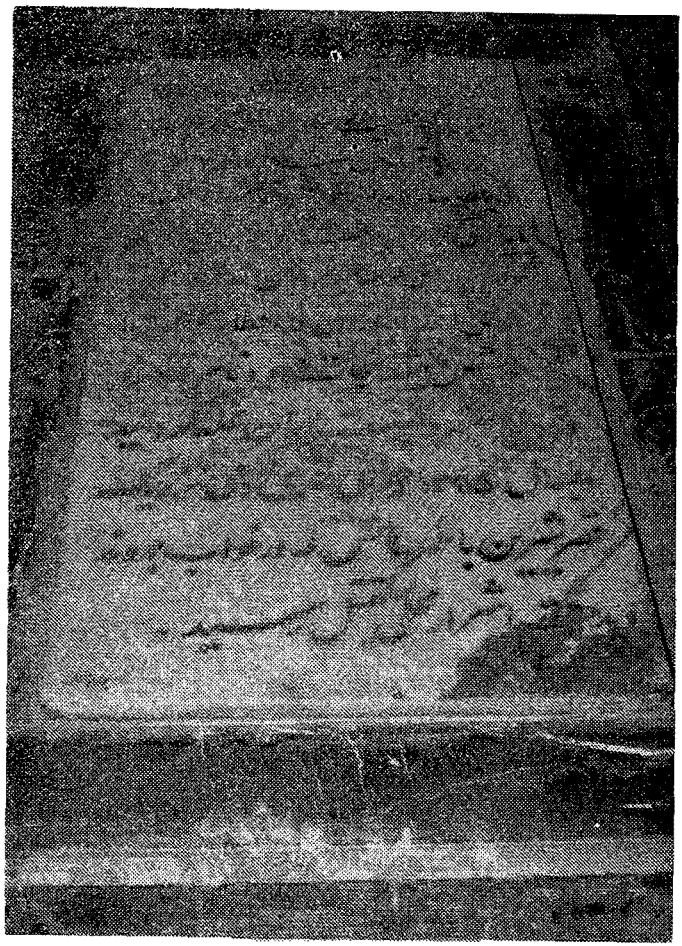

آرامگاه سالار ملّی

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

انقلابی مردم آذربایجان به رهبری سردار و سالار را این چنین ارزیابی می‌کند:

سیز سینیز ایران‌دا شجاعان بوگون
ملت ایچون اولمادا قربان بوگون
عدل سیزینله تاپاجاق جان بوگون
مین یاشاسین باقر و ستارینیز
ملّت تبریز خدا یارینیز ....

خود مردم تبریز نیز که از پیر و جوان و زن و مرد هر کس به فراخور توانائیش در این نهضت شرکت داشتند و در واقع مجاهدان و رهبران جنبش با پشتیبانی همین مردم کوچه و بازار به نبرد بی‌امان خود با خودکامگی ادامه می‌دادند و همچنان که از هرگونه کمک‌های مادّی آن‌ها بهره‌مند می‌شدند حمایت معنوی همشهری‌های انقلابیشان بزرگترین منبع الهام و عظیم‌ترین تکیه‌گاه روحی آن مبارزان خستگی‌ناپذیر بود.

مردم تبریز که در شرایط حسّاس تاریخی با استفاده از تجارب غنی تاریخی و انقلابی، ذوق سرشار و قریحه جوشان خود در آفرینش ادبیات شفاهی به صورت شعر، بایاتی، قوشماجا و... ید طولائی دارند در انقلاب مشروطیّت نیز با خلق اشعار غنائی و انقلابی، مجاهدان و رهبران خود را تشویق و چهره کریه نوکران استبداد را افشاء و آن‌ها را رسوا می‌ساختند.

ابیات زیر نمونه‌ای از آن سروده‌هاست:

تبریز اهلی اوچ ایل چکدی مشقت پامال اولدو آیاق آلتدا رعیت
مشروطه‌نی آلدی آخردا ملّت یاشاسین ستارخان، ملّت یاشاسین
باقرخان آتلیسی جمله یاشاسین

در این شعر نیز قره نوکر معروف دربار رحیم خان چلبیانلو این گونه رسوا می‌گردد:

حلال اولسون او سودکی سن ایچمیسن جاندان گئچیب بو ایشده دایانمیسان
بی‌غیرت رحیم خان هیچ اوتانمیسان یاشاسین ستارخان، ملّت یاشاسین
باقرخان آتلیسی جمله یاشاسین

برای اطلاع بیشتر در این زمینه مراجعه کنید به کتاب «باقرخان سالار ملّی» به همین قلم. این کتاب در سال ۱۳۶۹ شمسی از سوی انتشارات ایرانیان در تبریز منتشر شده و در سال ۱۹۹۶ به زبان ترکی استانبولی ترجمه و در آنکارا انتشار یافته است.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ثقـــــة الاســـلام

قهـرمان استقـلال

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دل در آشوب چو تبریز دگر بهر نفس
سینه چون چوبه دار ثقةالاسلام است

«عارف قزوینی»

میرزا علی آقا ثقةالاسلام (۱۳۳۰-۱۲۷۷ هـق) که بعضی او را شهید رابع - بعد از شهاب‌الدین ابوالفتوح و زین‌العابدین عامل شامی و سیّد شبستری - نامیده‌اند و برخی این روحانی جلیل‌القدر را شهید هفتاد و سوّم روز عاشورا گفته‌اند، در صفحات تاریخ، یک نوع تابش کمانی از پایداری و نیکنامی را برگرد چهره خود دارد.(۱)

قبل از آن‌که حماسه جاویدان شهادت حسین گونه این مجاهد نستوه را بازگو کنیم باید بدانیم که این عالم متعهّد و خردمند، یکی از داهیان و مغزهای متفکّر روزگار خود بود. قلمی توانا داشت و ارثیّه گرانسنگی اعم از نظم و نثر از خود به یادگار گذاشته است.

«تحصیلات ثقةالاسلام، از لحاظ علوم معقول و منقول، در ایران و عتبات عالیات انجام گرفت. تا آن حد که به درجه رفیع و مقام منیع اجتهاد نایل آمد.... وی علاوه بر فقه و اصول و حکمت و کلام، در تاریخ و جغرافیا و نجوم و ادب و علم رجال و کتاب‌شناسی نیز تسلّط داشت.... و به زبان پارسی، عربی، ترکی و فرانسه مسلّط بود. شعر نیکو می‌سرود و خط را خوش می‌نوشت و در ترسّل و انشاء به روش قائم مقام فراهانی و امیرنظام گروسی، نثری شیرین و سبکی نمکین و اسلوبی ملمّع و مرصّع داشت. در سیاست و اجتماع، با آگاهی و وقوفی کامل و شامل، خطیبی فصیح و بلیغ و ناطقی نافذ الکلام و طلیق‌اللسان بود. تعداد تألیفات او در حدود ۲۷ مجلّد است که بهترین آن هفت مجلّد مرآت الکتب است».(۲)

«در مرآت الکتب، کتب و رجال شیعه را معرفی کرده است. دیگر رساله لالان است که در آن از سیاست و اجتماعیّات بحث کرده، افکار خود را بیان نموده است، مثل این که از آتیه خود در آن خبر داده است. چه در آن کتاب چنین نوشته است: «اگر ما آذربایجانی‌ها غفلت کنیم، اوّلین باده خذلان را از دست ساقی عدوان خواهیم نوشید».

۱- نصرت‌الله فتحی - زندگینامه شهید نیکنام ثقةالاسلام تبریزی - ص ۲۱

۲- دکتر نصرت‌الله کاسمی - دیباچه منبع پیشین

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دلیل استادی او در زبان عربی و فارسی، ترجمه بثّ‌الشکوای عبدالجبّار عتبی است. بثّ‌الشکویٰ قسمت سوّم از تاریخ یمینی است که تا آن زمان ترجمه نشده بود. این ترجمه بر حسب توصیه امیرنظام گروسی انجام یافته است و یک نوع ترجمه آزاد به سبک ترجمه کلیله و دمنه است. امیرنظام که خود منشی و ادیب بود، پس از مطالعه ترجمه مزبور، ضمن مکتوبی آن را تقریظ نمود و این بیت را در آن مکتوب به مترجم نوشت:

رو که برآمد ترا به کلک سخن‌گوی آنچه علی را به ذوالفقار برآمد»[۱]

یکی از آثار ارزشمند صاحب ترجمه، کتاب «مجمل حوادث یومیّه مشروطه» است. مطالب این کتاب «از ۲۸ رجب ۱۳۲۴ هـ ق و از نخستین روز «تحصّن صغیر» در تبریز آغاز یافته، ولی در ششم محرّم ۱۳۳۰ ناانجام مانده است. زیرا چهار روز بعد از آن در نیمروز عاشورا، آن فاجعه شوم به دست مأمورین تزارکه رفتن احرار بر سر دار باشد رخ داده و این جزوه را ناتمام گذارده است.

اهمیّت این کتاب در این است که ثقةالاسلام در جریان مشروطه از دست اندرکاران بوده و با تمامی حادثه‌آفرینان آن ماجرا رابطه داشته و آزادیخواهان و مشروطه‌طلبان به راهنمونی وی نیازمند بوده و هیچ کاری را از او پنهان نمی‌داشته‌اند.

روی این اصل تا توانسته مشاهدات و بل مداخلات خود را روز به روز به رشته تحریر کشیده که تمامت آن‌ها دارای اصالت و سندیّت است.

.... این بزرگمرد با وجود در سلک روحانی بودن، به علّت علاقه و دستیابی به کتب و رسالات اندیشمندان زمان، چون یوسف مستشارالدّوله (مقتول در زمان ناصرالدین شاه) و طالب‌اوف و غیره و دلبستگی به مطالعه روزنامه‌ها و مجلاّت خارجی و داخلی، مقارن آغاز مشروطه، عقیده خاصّی به آزادی و حرّیت و دموکراسی پیدا کرده و با آمادگی ذهنی داشتن در این راه با انقلاب مشروطه مصادف و به سوی آن کشیده می‌شود و در عملی شدن آن تلاش می‌کند».[۲]

نقش این ابرمرد آزاده در انقلاب مشروطیّت بسی خطیر و مهم است. وی طرف مراجعه

۱- دکتر مهدی مجتهدی - رجال آذربایجان در عصر مشروطیّت - ص ۵۹

۲- مجموعه آثار قلمی ثقةالاسلام شهید تبریزی - به کوشش نصرت‌الله فتحی - ص ۹ و ۶

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مبارزان و مشاور بزرگ راهبران نهضت به شمار می‌رود. «بنابراین بجا و سزاست اگر محمد علی شاه او را دارنده «عقل وزیر» خوانده و میرزا علی اصغرخان اتابک اعظم، از جذبه فکری و ارزش روحی و ضربه قلمی او تحسین کرده است و رجال سیاست از طالبوف گرفته تا دیگران او را «مشکل گشا و راهنما و هادی المضلّین و پیشوای مهین» می‌نامیده‌اند و مراجع تقلید عتبات عالیات و فتوا دهندگان سه گانه مشروطیّت نوشته‌اند: «ما به وجود ثقة‌الاسلام که در تبریز است می‌نازیم و او را تکیه‌گاه ملی می‌شناسیم». همچنین دیگر مجاهدین و کوشندگان، از ستّارخان گرفته تا دیگران از خرد یاری و راهنمائی و مشکل گشائی او برخوردار و در پناه او در امان.... پس تصادفی نیست که فاتحین تهران، در جواب تلگراف شادباش او این بیت مولوی را زمزمه می‌کنند:

مثنوی را هم تو مبدأ بوده‌ای هر چه بفزوده تواش بفزوده‌ای

این اشاره به استوار بودن او در عقیده و منشأ اثر بودنش در مشروطه است».[۱]

صاحب ترجمه در سرودن شعر نیز ید طولائی داشت، به عنوان نمونه یکی از اشعار ترکی او را در اینجا می‌آوریم که تأثر سراینده از جدا شدن بخشی از خاک ایران (۱۷ ولایت قفقاز) و انضمام آن به خاک روسیّه تزاری را نشان می‌دهد:

خیالین یاخشی مونس دیرمنه شام وسحر سن سیز — کسه سندن اؤزگه یوخ قلبیمده بیر فکر دگر سن سیز
اؤزون گوردون صلاح کاری مندن ال چکیب گئتدین — مگر سندن قالان غم بیرده مندن ال چکر سن سیز
وطندن آیری دوشدون، آیری دوشدی روح جسمیندن — گوزومدن اشکیله باهم آخار خون جگر سن سیز
چیخیب ظاهرده الدن دامنین، لیکن یقینیم دیر — موافق اولماسین بو ظلمله حکم قدر سن سیز
گلرسن قورخورام بیرگون، سنی گورمک محال اولسون — گئدرشاید فراقوندا بو آز نور بصر سن سیز

این روحانی دانشمند، دوراندیش و باذوق که مختصری با ابعاد مختلف شخصیّت والا و آثار قلمی گرانسنگش آشنا شدیم، نماد شهدای انقلاب مشروطیّت می‌باشد، چرا که پایداری و گردآفرینی وی در برابر روس‌های تزاری اشغالگر و بر سر دار رفتنش، حماسه جاودانه‌ای را در تاریخ معاصر آذربایجان به وجود آورده است.

۱- نصرت‌الله فتحی - زندگینامه شهید نیکنام ثقة‌الاسلام تبریزی - ص ۷ و

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

سربازان لجام‌گسیخته روسیّه که از ۱۹ اردیبهشت ماه ۱۲۸۸ مطابق ۸ ربیع‌الثّانی ۱۳۲۷ به بهانه باز کردن راه آذوقه و در واقع خاموش کردن شعله آزادی در این دیار، در اواخر محاصره یازده ماهه تبریز توسّط قوای عین‌الدوله وارد تبریز شده و با آمدن آن‌ها نیروهای خسته و فرسوده دولتی دست از محاصره کشیده و پراکنده شده بودند و در ظاهر تبریز بلادیده نجات یافته بود، ولی در واقع این شهر قهرمان از چاله درنیامده به چاه افتاده بود، چون دردناکترین بدبختی یک ملّت این است که در میهن خود اسیر سربازان بیگانه شود.

قوای اشغالگر بیش از ۲/۵ سال به شکنجه و آزار مردم پرداخته و فرماندهشان ژنرال سنارسکی به عنوان دیکتاتور نظامی در شهر فرمانروائی می‌کند، ولی مجاهدان بنابه دستور سران نهضت، دست از مقاومت می‌کشند تا بهانه‌ای به دست مهاجمان بیگانه ندهند، لکن چون هدف آن‌ها از بین بردن نهضت و خاموش کردن شعله آزادی بود بالاخره چهره کریه خود را آشکار ساخته، در شب پنجشنبه ۲۹ آذرماه ۱۲۹۰ با کشتن دو تن از درجه‌داران شهربانی و با یورش به عمارت عالی قاپو و سایر ادارات و تصرّف آن‌ها مجاهدان را در برابر عمل انجام شده‌ای قرار می‌دهند و بدین ترتیب، جنگ چهار روزه ما بین ارتش اشغالگر و مبارزان غیور آغاز می‌شود. احمد کسروی که خود ناظر این پیکارهای قهرمانانه بوده، تحت تأثیر دلاوری‌های مجاهدان قرارگرفته و چنین می‌نویسد:

«هرکس می‌خواست غیرت و مردانگی را تماشا کند می‌بایست در این روز به تبریز آید، سراسر شهر شوریده و مجاهدان می‌کشتند و کشته می‌شدند و گام به گام پیش می‌رفتند. به گفته یکی از مجاهدان جنگ نبود، کشتار بود. روسیان اگر یکی می‌کشتند ده تن و بیست تن کشته می‌شدند».[۱]

پس از آن که میللر سرکنسول روسیه در تبریز، شکست سپاهیان خود را حتمی دید، چاره‌ای جز توسل به سران مردم تبریز از جمله ثقةالاسلام ندیده و با وساطت آنان، جنگ چهارروزه پایان یافت. ولی مجاهدان می‌دانستند که نیروی عظیمی از آن سوی ارس راه افتاده و به زودی به تبریز خواهد رسید، لذا به فکر راه چاره افتادند. نصرت‌ا... فتحی از قول

۱- احمد کسروی - تاریخ هیجده ساله آذربایجان - ص ۲۶۳

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

اشخاص ذیمدخل می‌نویسد:

«ما در حالی بودیم که نه امیدی در دل داشتیم و نه پناهگاهی در نظر، فکرمان کار نمی‌کرد زیرا بدجوری به تنگنا افتاده بودیم، به جرگه‌ای از غزالان و یا زنان می‌مانستیم که در وسط حلقه‌ای از قورامای شکارچیان بی‌رحم افتاده باشند، خود را به هر طرف می‌زدیم تا از حلقه محاصره خصمانه آنان نجات یابیم، امّا به کجا باید رفت، از چه کسی باید رأی جست.... به چه کسی می‌توان اعتماد کرد؟ هر چه فکر کردیم جز وجود ثقةالاسلام، آن مرد مبارز و مورد اعتماد، کسی را به قبلگی حاجات خود نیافتیم، دسته جمعی به خانه‌اش رفتیم و چون مریدانی که از مراد خویش نیاز بطلبند، این مرد دل استوارکه همیشه به مقابله دشمن می‌رفت، آن ساعت تازه از قونسولگری برگشته بود، از استماع خزعبلات قونسول روس سخت آزرده و خشمگین به نظر می‌رسید و رنگ به صورت نداشت، گفتی زندگی از وجودش در رخت بربستن است، شقیقه‌هایش می‌زد و پشت سر هم دست به محاسن می‌کشید، مرد مبادی آداب و خوش برخوردی چون او تعارف را از یاد برده بود، با چشمان جوینده، چهره واردین را یکی یکی وارسی می‌کرد، همین که امیرخیزی گفت آمده‌ایم کسب تکلیف کنیم، شتاب‌زده فرمود:

شامتان را همین جا بخورید و بی‌درنگ مهیّای حرکت باشید تا خودتان را از چنگال مرگ حتمی که بر بالای سرتان سایه انداخته رها سازید و حتّی یک نفس کشیدن را هم به حساب آورید و این رفتن را نجات خردمندان تلقّی کنید نه فرار، زیرا شما آن پهلوانانی هستید که مفهوم این بیت شامل حال شماست:

لبسوالقلوب علی‌الدروع کانّما یتهافتون الی ذهاب الانفس

شما قلب‌هایتان را روی زرههایتان پوشیده بودید و در استقبال مرگ به هم‌دیگر پیشدستی می‌نمودید. اکنون لازم است که بروید، در این بروید تأکید وجود داشت که دردناک بود، گفتیم: آقا شما که قافله سالار نیروی فکری ما بوده‌اید چرا با ما نمی‌آئید؟ ما حاضریم شما را با خود ببریم و حتّی حاضریم چهل رأس استر فراهم کنیم که تمامی خانواده و بستگان نزدیکتان را با هر آنچه می‌خواهید برداریم و ببریم فرمود: من کار خود را به خدا واگذارده‌ام و شما را به نام خدا تودیع می‌کنم و از او می‌خواهم که عشق و وفاداری

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و ایمان را از شما نگیرد، بدانید که من نمی‌توانم مردم را بی‌سرپرست و بی‌پناه گذارده بروم. سخنش آن ساعت چنان از دل برمی‌خاست که تا مغز استخوان ما اثر می‌گذاشت و سخت متأثرمان می‌ساخت، به طوری که مشهد محمد علی خان ناطق، های های بـه گـریستن آغازید و با حال گریه گفت: آقا این چه فرمایشی است تو پیشوای ما هستی به خدا مـن شخصاً حاضرم تو را به پشت گردن خود سوار کنم و ببرم. ثقةالاسلام که نگاهش به پائین بود، در لحظه کوتاهی سرش را بلند کرد و با خنده کوتاه توأم با صدای لرزان گفت: آقای امیرخیزی در راه که می‌روید به این مجاهد دلیر بگوئید وقتی که شـاه مـنصور آل مـظفّر خواست از جلو تیمور لنگ فرار کرده و از شیراز بیرون برود آن پیر زن از پشت بام چه به او گفت.... نه‌خیر عزیزم من باید بمانم.... در اینجا سخن مولباخ تداعی می‌شود که می‌گوید: «برای آن‌هائی که در رنجند اختلاف شأن و مـقام مـعنی نـدارد، بـلکه رشـته انسـانیّت و همدردی است که به هم نزدیکشان می‌کند». باری راوی می‌گوید:

شام تمام شده بود و سفره را به سرعت حرکت اردو، جمع کردند و یک دوره چائی دادند و تودیع شروع شد. دسته جمعی به سوی ثقةالاسلام رفتیم تا دستش را ببوسیم و کمتر کسی از ما بود که قطرات اشکش روی دست زعیم انقلاب نیفتاده بـاشد و او نـیز صورت ما را می‌بوسید و دعای سفر می‌خواند. روح اغلب زعما سرکش و مغرور است. این مرد کم مانند نیز در آن ساعت، چون مجسّمه مرمرین با شکوهمندی تمام ایستاده بود و همه را به خدا می‌سپرد و پی در پی می‌گفت در امان خدا بروید، تکرار می‌کرد: به خدا می‌سپارمتان....».[۱]

پس از رفتن مجاهدان از تبریز، روس‌ها ثقةالاسلام را دسـتگیر و از وی مـی‌خواهـند سندی را امضاء کند که طبق آن، آغازکننده جنگ‌های چهارروزه، مجاهدین تبریز بودند نه سالدات‌های روس. آنان می‌خواستند با گرفتن این امضاء در برابر سایر دولت‌ها در مورد قتل و غارت و فجایعی که به وسیله سربازان خود در تبریز مرتکب شده بودند خود را تبرئه کنند و در واقع تأیید این خواسته زورگویانه، برخلاف مصالح عالیه کشور ایران بود، لذا

۱- نصرت‌الله فتحی - پیشین - ص ۵۹۴

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

ثقةالاسلام زیر بار نرفته و آن پیشنهاد ننگ‌اور را رد می‌کند و به همین علّت، بعد از آن که وی را سه شبانه‌روز در آن سرمای سخت زمستان، در زیر چادری در باغشمال تبریز با شکم گرسنه نگهمیدارند در روز دهم دی ماه ۱۲۹۰ که مصادف با روز عاشورای ۱۳۳۰ هـق بود همراه با ۷ تن دیگر از آزادیخواهان در سربازخانه تبریز به دار می‌آویزند. این شهید نیکنام سه سال و اندی قبل از آن تاریخ، در نامه‌ای به تاریخ ۲۵ ذیحجّه ۱۳۲۶ هـق نوشته بود:

منصوروار عشقم و ترسم که عاقبت بر پای دار برکشد این پایداریم

اینک فاجعه روز دهم دی ماه ۱۲۹۰ یا روز عاشورای ۱۳۳۰ به قلم کسروی:

«روز دوشنبه دهم دی ماه، تبریز را پراندوهترین روزی بود، در این روز که دهم محرّم نیز می‌بود، چون آفتاب برخاست گذشته از جنبش و خروشی که همه ساله به نام محرّم برخاستی و امسال را نیز با همه گرفتاری‌ها درکار می‌بود و گذشته از آمد و شد و جوش و جنبشی که روسیان در کوچه‌ها و بازارها همچون روزهای پیش می‌داشتند یک تکان دیگری از ایشان در سربازخانه و پیرامون آنجا دیده می‌شد، دسته انبوهی از سالدات و قزّاق (ششصد تن کمابیش) سربازخانه را گرفته و چنین گفته می‌شد کسانی را که از سردستگان مشروطه گرفتار بودند در آنجا به دار خواهند کشید.

در یک سو پهلوی درختی دوتیری ستون‌وار بلند کرده و یک تیر افقی بر روی آن‌ها میخکوب می‌ساختند. و ریسمان‌ها از آن می‌آویختند. این داری بود که آماده می‌کردند و چون با کشتن سران آزادی ایران جشن می‌گرفتند تیرها را با پارچه‌های سه رنگ بیرق روسی می‌آراستند.

یک ساعت به نیمروز، چهار شصت تیر به چهارگوشه سربازخانه کشیدند و بر پشت بام‌ها سالدات‌ها و قزّاق برای نگهبانی گماردند.

یک دسته از مردم، جلو سربازخانه گردآمده، خاموش و سرافکنده می‌ایستادند. پس از نیمروز ناگهان دو ارابه روسی که نه تن دستگیر: ثقةالاسلام، شیخ سلیم، آقاکریم برادر او، ضیاءالعلماء و محمّدقلی خان دائی او، صادق‌الملک، آقا محمد ابراهیم، حسن پسر ۱۸ ساله علی مسیو، قدیر برادر ۱۶ ساله او، در توی آنها می‌بودند از راه باغ شمال پدیدار گردید. یک دسته قزاق و سالدات با تفنگ‌های سرنیزه‌دار به دست گرداگرد آنها را گرفته

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

همچنان راه می‌آمدند. دستگیران با رنگ‌های پریده و رخسارهای پژمرده خاموش می‌نشستند و ثقةالاسلام و برخی آهسته دعا می‌خواندند.

.... هنگامه دلگداز بس سختی می‌بود، یک دسته مردان غیرتمندی را دشمنان بیگانه در شهر خودشان به گناه آزادیخواهی به دار می‌کشیدند و کسی نبود به داد ایشان رسد. مرگ سیاه یکسو و غم درماندگی کشور یکسو، خدا می‌داند چه دل سوخته‌ای در آن ساعت می‌داشتند.

ثقةالاسلام به همگی دل می‌داد و از هراس و غم ایشان می‌کاست. شیخ سلیم بی‌تابی‌ها می‌نمود، ثقةالاسلام گفت: «این بی‌تابی بهر چیست؟ ما را چه بهتر از این که در چنین روزی در دست دشمن دین کشته شویم». قدیر همچون بید می‌لرزید لیکن حسن پروا نمی‌نمود، شادروان ثقةالاسلام به ایشان نیز دلداری داده می‌گفت: «رنج ما دو دقیقه بیش نیست. پس از آن به یکبار خوش و آسوده خواهیم بود».

چون خواستند دار زنند شیخ سلیم را خواندند، بیچاره خواست سخنی گوید افسر دژخوی روسی سیلی به رویش زده خاموش گردانید، دژخیمان ریسمان به گردنش انداختند و کرسی را از زیر پایش کشیدند. دوّم نوبت ثقةالاسلام بود. شادروان همچنان بی‌پروا می‌ایستاد، دو رکعت نماز خوانده، بالای کرسی رفت.... .

روسیان برای آن که دژخوئی خود را نیک نشان دهند باری آن نکردند چشم‌های اینان را بندند و یا چون یکی را می‌آویزند و بالای دار دست و پا می‌زند دیگران را دور نگه دارند. برادر را روبروی چشم برادر به دار کشیدند. چنان که از پیکره‌ها پیداست دژخیمان از ناآزمودگی ریسمان‌ها را چنان نینداخته‌اند که زود آسوده گرداند، بیشترشان تا دقیقه‌ها گرفتار شکنجه جان کندن بوده‌اند».[۱]

«.... بعد از این که شیخ سلیم اعدام شد، ثقةالاسلام آن مرد شجاع و با شهامت، متّصل به رفقای خود تسلّی داده می‌گفت: برادران من، ترس و واهمه را از خود دور کنید، در مقابل دشمن، خود را ذلیل و مخوف نشان ندهید، برای ما این افتخار بس است که در

۱- کسروی - پیشین - ص ۳۰۹

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

شهید نیکنام ثقة‌الاسلام تبریزی

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

ثقة‌الاسلام همراه با هفت تن دیگر از آزادیخواهان بر سر بالای دار

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

چنین روز محترمی ما را در راه وطن و ملّت به دار می‌زنند، شما مرد هستید، مرد نباید از مرگ بترسد، پس از یک دقیقه زحمت به راحت ابدی خواهیم رسید، کلمه شهادت بگوئید، من دلم فقط به حال این بچّه بی‌گناه می‌سوزد، آن وقت رویش را به قدیر گرفته، به او تسلّی داده و گفت: پسر عزیزم هیچ مترس، فقط یک دقیقه زحمت داریم، بعد راحت می‌شویم.... تا شما به تماشای ملائک آسمان که به قصد پیشواز از شما نازل می‌شوند بپردازید کار تمام است و رنجی جز چند دقیقه‌ای نخواهید داشت و به روی کرسی رفتن را از من یاد بگیرید. در واقع در آخرین لحظه عمرش نیز گرد می‌آفریده است....»[۱]

در مجلس ترحیمی که به مناسبت شهادت این روحانی عالیقدر در سراب برگزار شده بود، در کنار تمثال زنده‌یاد ثقةالاسلام، چکامه‌ای که واقف‌زاده سرابی سروده بود دیده می‌شد که چند بیتش چنین بود:

در راه وطن شدی به دار آویزان — ای صد چو منی رسم وفایت قربان
بر شمر زمان خود نکردی بیعت — دادی چو حسین روز عاشورا جان
حقّاره اسلام نگردید قصور — بس داغ وطن اگرچه بردید به گور
زنده است نمیرد آن که سودا نکند — قرآن رسول را بر انجیل و زبور[۲]

دفن پیکر پاک این شهید سعید، در مقبرةالشعرای تبریز، زینت بخش این گورستان تاریخی شد و مزار شریفش، امروزه زیارتگاه مردمان حق‌شناس می‌باشد. محوطه قربانگاه این شهیدان (سربازخانه آن روز تبریز) بعدها تبدیل به دانشسرای پسران گردید و در محل چوبه دار ثقةالاسلام، تریبون سالن سخنرانی این آموزشگاه نصب شده است:

در زمینی کاندر آن احرار آذربایجان — بر فراز چوب دار دشمنان دادند جان
از پی آموزش اولاد آن آزادگان — این چنین دانشسراها سرکشد بر آسمان

۱- نصرتا... فتحی - پیشین - ص ۶۸۹

۲- روزنامه تجدّد - شماره ۲۴ - پنجشنبه ۲۹ رمضان ۱۳۳۵ هق

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شیخ محمد خیابانی

قهرمان آزادی

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شیخ محمّد خیابانی

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کسم به شهر نبیند شدم بیابانی
ز غصّه کلنل و ز غم خیابانی

«عارف قزوینی»

مجاهد نستوه، زنده‌یاد شیخ محمد خیابانی (۱۳۳۸-۱۲۹۷ هـ‌ق)، این روحانی آزاده، در مقاطع مختلف و حسّاس تاریخ معاصر میهنمان، دهاء و نبوغ کم‌نظیر خود را با مجاهدت و از جان گذشتگی به هم آمیخته و شخصیّت برجسته‌ای از خود نشان داده است.

وی در دوران پر تب و تاب انقلاب مشروطیّت در آذربایجان، در حالی که ۲۷ سال داشت، پا به میدان مبارزه گذاشت و به زودی به عنوان یک چهره اندیشمند و مجاهدی پاکباز شناخته شد. «ایّامی که قوای ارتجاع و قشون محمدعلی میرزا، دور تا دور شهر تبریز را محاصره و آب و آذوقه را به روی اهالی شهر بسته بودند، مرحوم خیابانی تفنگ بر دوش، در سنگرها با مجاهدین، مدافعه از مشروطیّت و آزادی می‌نمود. و موقعی که از قائدین مجاهدین، اندک فتور و سستی حسّ می‌نمود با بیانات شیرین و نطق‌های مهیّج، آن‌ها را تشجیع و روح تازه در کالبد افسرده آن‌ها تولید می‌کرد. در عین حال که تفنگ بر دوش در سنگرها، مشغول مدافعه بود، در انجمن ایالتی نیز عضویّت داشته، بلکه یکی از عوامل مهم اعضای انجمن بوده، با فکر و تدبیر، امور انجمن را اداره می‌نمود».[۱]

هنگامی که محمد علی شاه، برای ادامه محاصره تبریز و اعزام نیروی بیشتر بر سر این شهر، احتیاج به پول پیدا می‌کند و برای دریافت وام، دست به دامن سرمایه‌داران انگلیسی و روسی می‌شود و پس از مذاکراتی، نمایندگان دولتین، آمادگی خود را برای پرداخت چهارصد هزار لیره به او اعلام می‌دارند. انجمن ایالتی آذربایجان که خود را جانشین مجلس شورای ملّی اعلام کرده بود و وظایف نمایندگان ملّت را در دفاع از آزادی و استقلال ایران به عهده گرفته بود، با صلاحدید شیخ محمد خیابانی، نقشه شوم دربار قاجار را نقش برآب می‌کند و با مخابره تلگرافی به پارلمان و سنای فرانسه، مخالفت ملّت

۱- حاج محمّد علی بادامچی - شرح حال و اقدامات شیخ محمد خیابانی - برلین - ۱۳۰۴ - ص ۲۴

pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

ایران را با استقراض یاد شده اعلام می‌کند. نسخه آن تلگراف چنین است:

«پاریس، مجلس مبعوثان، مجلس سنا. در موقعی که شاه، مجلس ملّی را با توپ منفصل ساخته و می‌خواهد برای منقرض ساختن قوای ملّی، از دول متحابّه قرض کرده، تجهیز سلاح و قشون نماید، ما ملّت ایران، به عموم ملل حریّت‌پرور عالم اعلام می‌کنیم که این وجه، نظر بر این که باعث اضمحلال یک ملّتی خواهد شد که در راه اخذ حقوق انسانیّه خود جانسپاری می‌کنند، ملّت ایران هم به هیچ وجه، خود را ذمّه‌دار این استقراض نخواهد دانست.

«انجمن ایالتی آذربایجان»

این روحانی جلیل‌القدر، از سوی انجمن ایالتی آذربایجان، همراه با سه تن از همرزمانش - میرزاحسین واعظ، سید حسین خان عدالت، میرزا محمّد تقی طباطبائی - مأمور مذاکره با عین‌الدوله می‌شود و در این مأموریت نیز، کیاست و هوشمندی خود را نشان می‌دهد.

پس از فرار محمد علی شاه و اعاده دموکراسی به ایران، مردم آذربایجان، این اندیشمند سترگ را در حالی که بیش از سی بهار از عمر شریفش سپری نشده بود به نمایندگی دومین دوره مجلس شورای ملی انتخاب می‌کنند و این رجل برجسته تاریخ معاصر ایران، در خانه ملّت نیز شایستگی کم‌نظیری از خود نشان می‌دهد. هنگامی که روس‌های تزاری، اولتیماتوم معروف خود را تسلیم دولت ایران می‌کنند و ۴۸ ساعت برای اجرای آن ضرب‌الاجل تعیین می‌نمایند و وثوق‌الدوله وزیر خارجه آن را ساعت ۱۰/۳۰ روز جمعه هفتم آذر ۱۲۹۰ (۷ ذیحجّه ۱۳۲۹) به مجلس آورده و تصویب آن را از نمایندگان ملّت می‌خواهد، سکوت وحشتناکی بر مجلس مستولی می‌گردد و نمایندگان در بهت و حیرت فرو می‌روند. ناگهان صدائی مصمّم و دشمن شکن، سکوت مرگبار را می‌شکند و جوّ حاکم بر صحن عمارت بهارستان را تغییر می‌دهد: «بعضی سئوالاتی است که جواب آن‌ها از زمان‌های بسیار قدیم داده شده و احتیاج به جواب مجدّدی ندارد. چنان که اگر از ملّتی سئوال شود آیا حاضر هستی آزادی و استقلالت را از دست بدهی؟ مسلماً در جواب خواهد گفت: هیچ قدرتی حق ندارد آزادی و استقلال مرا، سلب کند. امیدوارم دولت

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

روس، اولتیماتوم ظالمانه خود را پس بگیرد و ملّت ایران را از خود نیازارد».[۱]

این اعتراض قهرمانانه ملّت ستمدیده ایران بود که از گلوی فرزند قهرمان خود بیرون می‌آمد.

این نطق تاریخی، دل و جرئت کم‌مانندی به سایر نمایندگان بخشید. پس از آن که تعدادی از وکلا در زیانبار بودن آن سخنرانی کردند، اکثریت قریب به اتفاق آنان اولتیماتوم را ردّ کردند و «به دشمن شمالی آن پاسخ را دادند که به یک توده نومید و پامال شده می‌شایست توده‌ای که از آینده بیمناک تاریک نترسیده، نگهداری آزادی و آبروی خود را بر آن برگزید. همه نمایندگان خواهش‌های روس را برگردانید».[۲]

نقش اصلی این مجاهد ارزنده، رهبری نهضت عدالتخواهانه مردم آذربایجان در سال ۱۲۹۹ شمسی بود که بر علیه استبداد به پا خاسته بودند.

جنبش مردم آذربایجان به رهبری این روحانی مبارز و متفکّر، ریشه در انقلاب مشروطه داشت. در انقلاب مشروطه، ملّت ستمدیده ایران، علیه مظالم استبداد و استعمار به پا خاستند و انسان‌های شریف و از جان گذشته‌ای در این راه، در خون خود غلطیدند و آخرسر مهره‌های دست‌آموز استعمار که درکمین نشسته و منتظر فرصت بودند، بر اساس یک برنامه از پیش تدوین شده، با شگردهای فریبکارانه، ارگان‌های کلیدی و حسّاس دولتی را میان خود تقسیم نموده و مسیر انقلاب مشروطیّت را که اهدافش تأمین استقلال و آزادی، تعمیم عدالت اجتماعی، رفع تبعیض و مشارکت فعّال و آزادانه مردم در تعیین سرنوشت خود بود، منحرف کردند و همان درباریان سابق و مرتجعین زمیندار با به تن کردن لباس آزادیخواهی، زمام امور را به دست گرفتند و کار به جائی رسید که حسن وثوق‌الدّوله یکی از همان حکومتگران غاصب، با وقاحت هر چه تمام‌تر، با امضای قرارداد ننگین ۱۹۱۹، استقلال ایران را به ثمن بخس، به انگلیس‌ها فروخت. به قول عبّاس برادران قاسمی:«نتیجه انقلاب مشروطیّت برای ملّت ایران، روشنی افکار و به دست آوردن قانون

۱- مشروح این سخنرانی در صفحات ۳۱-۲۹ کتاب «قیام شیخ محمد خیابانی در تبریز» تألیف علی آذری درج شده است.

۲- احمد کسروی - تاریخ هیجده ساله آذربایجان - ص ۴۷۸

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اساسی و متمّم آن و برای انگلیسی‌ها نفوذ شدید در مجریان این قوانین و سرکوبی رجال متّکی به روسیّه تزاری بود. وقتی شیرهائی مثل ستّارخان و همفکرانش به ایادی استبداد حمله می‌بردند، انگلیسی‌ها مشغول دوختن پوست شیر برای گرگ‌ها بود.

البتّه منظور ملّت ایران، این نبود که با نثار خون رشیدترین فرزندان خود، فقط چند صفحه کاغذ سیاه شده از موادّ «زیبا» به دست آورد و منظور انگلیسی‌ها هم این نبود که موادّ مزبور به نفع ملّت ایران اجرا شود. بنابراین تضادّ بین ملّت و «رجال»، بعد از انقلاب مشروطیّت، علّت قیام‌های دیگری گردید».[۱]

بدین ترتیب، آزادیخواهان که خون شهدای گرانقدر خود را پایمال شده و آرزوهای خویش را بر باد رفته می‌دیدند، برای اعاده حاکمیّت مردم، دست به خیزش‌هائی زدند. میرزا کوچک خان جنگلی در گیلان، کلنل محمد تقی خان پسیان در خراسان و شیخ محمد خیابانی در آذربایجان.

هدف این حرکت‌های مردمی، همانا ایجاد یک ایران آزاد و مستقل و استقرار یک حکومت مشروطه‌خواه واقعی بود.

لکن این نهضت‌ها هر یک، خصایص و ویژگی‌های خاصّ خود را داشتند. رهبر جنبش مردم آذربایجان که از نوابغ روزگار خود و از نوادر مجاهدان انقلاب مشروطیّت بود، این باور را داشت که اگر انقلابی بخواهد موفّق شود، باید تحوّلی در افکار مردم به وجود آید. او می‌دید که چسان پس از آن همه خونریزی و ویرانی و فرار دیکتاتور قاجار از ایران، همان کهنه درباریان، کسوت مشروطه‌خواهی بر تن کرده و دوباره برگرده این ملّت ستمدیده سوار شده‌اند و به این نتیجه رسیده بود که تا روزی که فکرها متحوّل نشود، مشروطه واقعی و دموکراسی راستین عملی نخواهد شد و حاکمیّت ملّت ایران تحقّق نخواهد یافت، لذا او نهضتی را که زائیده شرایط اقتصادی، سیاسی و اجتماعی آن روزگار میهنمان بود و شدیداً جنبه ضدّ استعماری داشت و جهت احیای دستاوردهای مبارزات عدالت‌طلبانه و آزادیخواهانه ملّت ایران که اکنون بازیچه دست عدّه‌ای واپسگرا و آریستوکرات

۱- علی آذری - قیام کلنل محمّد تقی خان پسیان در خراسان - ص ۱۰

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

وطن‌فروش گردیده بود رهبری می‌کرد و در این راستا اهداف متعالی داشت. آن فقیه شجاع در نظر داشت با اعاده حاکمیّت ملّی به ملّت ایران و ایجاد تحوّل عمیق در افکار مردم، آرمان‌های والای شهدای گرانقدر مشروطیّت را تحقّق بخشد. در این راستا بود که یاران نزدیک آن شهید نیکنام، از جمله میرزا تقی خان رفعت (رئیس تبلیغات نهضت) توانستند با الهام گرفتن از اندیشه‌های بلند رهبرشان، با ایجاد تحوّل در ادبیّات، برای اوّلین بار (قبل از نیما یوشیج) شعر نو را بنیان نهند و نقد ادبی را در ایران پایه‌گذاری کنند. چرا که آن‌ها، انقلاب ادبی را نخستین گام در تحوّل افکار می‌دانستند. و این گام‌های اساسی بود که راه را برای نیما و امثال وی بازکرد. به قول عنایت سمیعی: «نیما وارث ادبی انقلاب مشروطه بود. ادبیّات اجتماعی این دوره بر پیکری فرتوت، جامه نو درپوشانده بود.... با این همه، آن انقلاب پرشورترین نماینده ادبی خود را در وجود تقی رفعت بازیافت. شاعر و نظریّه‌پردازی آزادیخواه که جان بر سر عقیده نهاد. عقیده او بنیان مدرنیته بود. «آزادی فکر - که گرانبهاترین آزادی‌هاست شرطش این است که مقیّد به هیچ ملاحظه مغایر عقل و منطق نباشد» امّا آن فکر تا رسیدن به ژرفا، هنوز راه درازی در پیش داشت. خام بود و عاطفی و قوام نیافته: باید فرزندان زمان خود باشیم».[1]

دکتر رضازاده شفق می‌نویسد: «آن‌هائی که نه تنها برای القای انقلاب سیاسی، بلکه برای تلقین انقلاب فکری در ایران کار کرده‌اند، به همان اندازه که شماره آن‌ها کم است، قیمت و اهمیّت آن‌ها زیاد است.

شیخ محمّد خیابانی یکی از آن‌ها بود و قدرش از این نقطه نظر بلند است و گمان دارم قیمت او را جوانان ایران، تازه بهتر خواهند دانست. شیخ از آن اشخاص نادر انقلاب ایران بود که تمام توجّهش معطوف به تنویر افکار مردم بود.

....تاریخ هر چه بگوید یا نگوید تنها حقیقت آن که شیخ از معدودترین مجاهدین معنوی و جنگیان فکری بوده است که او را در نظر آیندگان بزرگ خواهد نمود. شیخ فقر معنوی و استیصال فکری عوام بدبخت را خوب دیده و فهمیده بود. «قیام» او را نباید

۱- خرد نیما و بحران اندیشه همعصران او - نگاه تو - شماره ۲۹ - مرداد ۱۳۷۵ - ص ۹۵

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

حرکتی دانست بر ضدّ فلان وزیر یا امیر او مقصودی عالی‌تر داشت. قیام آذربایجان، مقدّمه یک نهضت فکری بود. شیخ محمد خیابانی مرد و به زیر خاک سیاه رفت و قاتلین او حتّی آن رجّاله‌ای که نسبت به نعش او نیز بی‌احترامی کردند زنده‌اند، حتّی بعضی از آن‌ها هنوز شئوناتی و حرمتی دارند. [در سال ۱۳۰۴ ش] ولی در حقیقت شیخ زنده است و آن‌ها مرده. این‌ها عدّه‌ای عجزه و بیچارگان و بندگان شکم و پابندان دینار و درمند. این‌ها ابنای زمانند که کار را موافق مذاق حاکم وقت نمایند، خواه معاویه و خواه علی و راه به حکم زور و زر پیمایند خواه فانی و خواه ازلی».[۱]

جا دارد که برای شناخت افکار مترقّی و اندیشه‌های والای این فقیه عالیقدر، کنگره‌ها و سمینارهائی تشکیل شود و جهت تجلیل از شخصیّت گرانقدر و مبارزات تاریخیش، اسامی مراکز فرهنگی و آموزشی و خیابان‌ها به نام نامی وی نامگذاری گردد.

شیخ محمّد خیابانی که برای رسیدن به استقلال و آزادی و پیاده کردن مشروطه واقعی در ایران، میوه‌چینان را که همان کهنه‌درباریان سابق بودند هدف قرار داده بود.، به دست همان عناصر خائن و جنایتکار از پا درآمد و نهضتش در خون غلطید. مهدیقلی خان مخبرالسلطنه هدایت که نماینده همان ارتجاع سیاسی بود که شیخ و مردم آذربایجان بر علیه حاکمیت نامشروع آن‌ها قیام کرده بودند، مأمور می‌گردد تا نهضت مردم آذربایجان را سرکوب نماید. بهتر است در این زمینه، شرح ماجرا را از قلم مرحوم حاج محمد علی بادامچی که خود ناظر آن رخدادهای فاجعه‌بار بوده بخوانیم:

«.... در اثناء قیام، کابینه وثوق‌الدوله سقوط کرده، آقای مشیرالدوله به روی کار آمده به تصوّر این که علّت این قیام، فقط ضدّیت باکابینه وثوق‌الدوله بوده، خواست قیام و نهضت ملی را ساکت کند با مرحوم خیابانی داخل مذاکره شد. خیابانی مرام و مقصود اصلی ملّیون را به آقای مشیرالدوله اظهار و ضمناً گفتند که صلاح دولت و صلاح وطن‌پرستان در این است که این قیام ادامه داده شود و به خود آقای مشیرالدوله و سایر زمامداران و هیئت دولت وقت به صراحت مکرّر گفتند که کابینه حاضر، بدون استظهار به تکیه‌گاه قوای ملّی

۱- مقدمه کتاب «شرح حال و اقدامات شیخ محمّد خیابانی» ص ۱۹

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

محال است چند ماهی دوام کند و لابد مشیرالدوله محلّل یک کابینه دیگری است که خلف وثوق‌الدوله خواهد شد. به این ملاحظه، ادامه قیام را صلاح دانستند، آقای مشیرالدوله قبول نکرده، آقای مخبرالسلطه را که وکیل تهران و به آزادیخواهی و وطن‌پرستی (!!!) معروف بوده، به سمت حکومت آذربایجان به تبریز فرستاد.

با وجود آن که ملّیون با نظریّه فوق و دلایل متقن، لزوم و وجوب ادامه قیام را ثابت کردند که در غیاب مجلس، بدون استظهار به قوای ملّی، این کابینه بیش از سه ماه عمر ندارد و اتّصالاً کابینه‌های سیاه و سفید روی کار آمده و در نتیجه کشمکش‌های کابینه مملکت، زیاده از سابق دچار هرج و مرج شده و به پرتگاه فنا و زوال خواهد رفت، باز قبول نشده، آقای مخبرالسلطنه دو اسبه(!!) برای خفه کردن قیام و آزادی از تهران رهسپار و در اواسط ذیحجّه ۱۳۳۸ وارد تبریز شد.

با بیاناتی که مخصوص مشارٌالیه است پیغاماتی بی‌موجّه به مرحوم خیابانی داده و باطناً مشغول تهیّه قوا بود که قیام را خفه و نور آزادی و نهضت ملّی را به یک بارگی خاموش نماید و ملّیون که همیشه اتّکالشان به صحّت عمل و نیّت پاک خود بوده، حاضر نشده بودند که قوّه مسلّحه حاضر کرده و در موقع ضرورت مدافعه کنند. علاوه بر آن از مخبرالسلطنه انتظار نداشتند و تصوّر هم نمی‌کردند، برای خفه کردن آزادی، استعمال اسلحه نماید و می‌دانستند که مخبرالسلطنه شنیده و فهمیده است که دولت وقت و کابینه وثوق‌الدوله، این تکلیف خفه کردن آزادی یا استعمال اسلحه را به شاهزاده عین‌الدوله (که به اصطلاح فامیل مخبرالسلطنه مستبد فرتوت بوده) نمودند و حتّی آتریاد اردبیل را برای این مقصود به تبریز اعزام داشتند. شاهزاده مذکور زیر بار این ننگ تاریخی نرفته و صراحتاً گفته بود:

«ببخشید این کلاه را به سر دیگری بگذارید، من نمی‌توانم در آخر عمرم دست خود را به خون ملّت آغشته کنم» ولی آقای مخبرالسلطنه، آن مؤسّس آزادی (!) و آن معلّم حرّیت (!) آن نماینده ملت (!) عصر روز ۲۸ ماه ذیحجّةالحرام پس از آن که تمام وسایل کودتا را فراهم کرده بوده، به قزّاقخانه رفته و شب را با رئیس قزّاق که روس بود علی روایت پاره‌ای مأمورین دیگر که در این مذاکره شرکت داشتند نقشه حمله به آزادیخواهان و آزادی را تهیّه

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کرده و شبانه شروع به عملیّات نموده، مرکز قیامیّون و آزادیخواهان را طلوع آفتاب بمبارده و تصرّف نموده و چند نفر آزادیخواه را مقتول و به خون آغشته کرد. (به عقیده خود مخبرالسلطنه). پس از این فتح، به عالی قاپو آمده، مرتجعین و مستبدین و دشمنان آزادی را به دربار احضار و ایشان هم به والی آزادیخواه (!) تهنیت گفتند و در عین حالی که فرمانفرمای آزادیخواه در صندلی حکومت با کمال عظمت مستقر بود قریب سیصد خانه آزادیخواهان را به قول خود مخبرالسلطنه، قوّه غالب (در مقابل شکایت بعضی‌ها از وحشیگری قزّاق‌ها گفته بود که قوّه غالب باید این کارها را بکند و تا سه روز مجاز هستند) یغما و تاراج کرد، پس از استقرار در حکومت به قزّاق و نظمیّه امر می‌کند که به هر وسیله باشد مرحوم خیابانی را زنده یا مرده پیدا کنند. بنائاً علیه روز ۲۹ ذیحجّه پس از آن که خانه فقید مرحوم را غارت و خراب کردند دو نفر قزّاق با راهنمائی یک سگ بچّه، جای اختفای فقید شهید را که در منزل آقا شیخ حسن میانجی بود کشف کرده، آن مرحوم را با چند تیر تفنگ کشته، به آن هم قناعت نکرده، بازویش را با شاشقه قطع کرده، بعد جنازه‌اش را در نهایت بی‌احترامی بیرون کشیده در روی یک نردبان کوچکی گذاشته، با هلهله و شادی مثل این که یک مملکتی را از اجنبی فتح کرده‌اند به دربار آقای مخبرالسلطنه می‌آورند. حکمران آزادیخواه (!!!) که با کمال کبر و غرور در صندلی حکومت نشسته و متملّقین بی‌شرف دورش را گرفته بودند یک مرتبه صدای هلهله و دست‌زدن‌ها را می‌شنود، پیشخدمت را می‌فرستد که تحقیق کند، جواب می‌آورد که جنازه شیخ محمّد است آورده‌اند. آن نماینده مجلس و آن آزادیخواه وطن‌پرست که چشم و گوشش را حبّ ریاست کر و کور کرده بود با بی‌اعتنائی تمام با کمال تحقیر می‌گوید: «ببرند یک جائی دفن کنند».

اگر تمام سیّئات مخبرالسلطنه قابل عفو بوده باشد، تنها این مسئله بی‌رحمی و بی‌وجدانی مخبرالسلطنه ابداً قابل اغماض نیست که جنازه فقید شهید را که آن هم نماینده مجلس و قائد یک جمعیّت وطن‌پرست بود به پیش چشمش بیاورند متأثر نمی‌شود و وظایف انسانیّت را به جا نمی‌آورد جای خود که به آن اندازه تحقیر و بی‌اعتنائی هم می‌کند، یاللعجب! آیا ممکن نبود به یک شکلی رفتار نموده و برائت خود را ظاهراً از خون شهید سعید ثابت و جنازه را با احترام تجهیز و تدفین نمایند، ولی خواست

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خدائی بود که ماهیّت مخبرالسلطنه را بر همه کس معلوم نماید و جای بهانه و عذری نگذارد و این آخرین جنایت را در حقّ جنازه آن مرحوم معمول دارد.

بلی خیابانی را کشتند و قاتلش را در همان روز دو درجه ترفیع رتبه دادند! ولی قاتل حقیقی هزار درجه از رتبه و مقام خود تنزّل کرده و تا آخر عمر در حیات و زندگانی معذّب و تاریخ هم اسم او را به لعنت ضبط خواهد کرد».[۱]

از این قهرمان آزادی، هنگام شهادت، چهار پسر و دو دختر باقی مانده بود به اسامی «حسن»، «هاشم»، «محمود»، «فاطمه»، «رباب». پسر چهارم که کوچک‌ترین فرزند خانواده بود، هنگام شهادت پدرش در بطن مادر بود و پس از شهادت آن بزرگوار به دنیا آمد و اسم پدر شهیدش را بر او نهادند: «محمّد».[۲]

گفتنی است که همسر شیخ بانو «خیرالنساء» دختر مرحوم حاج سید حسین خامنه‌ای (امام جماعت مسجد کریم خان تبریز) و عمّه رهبر معظّم انقلاب حضرت آیت‌ا... خامنه‌ای بود.

در رثای این شهید مظلوم، شعرای متعدّدی خون گریستند و چکامه‌ها سرودند. از جمله ملک‌الشعرای بهار، در غم شهادت جانسوز شیخ، خون دلش را بر روی صفحه کاغذ می‌ریزد و با سرودن ترجیع‌بندی داغ ننگین آزادی کشی و وطن‌فروشی را بر پیشانی قاتل روبه صفت او ابدی می‌سازد. اینک بخشی از آن ترجیع بند:

دریوزه‌گری کوفت در صاحب‌خانه — وانگاه برفت از اثر صاحب خانه
ازکثرت تلبیس و ریاکرد به خود جلب — چون گربه عابد، نظر صاحب خانه
از بهر گدائی شد و چون خانه تهی دید — بگرفت به حجب نظر صاحب خانه
دژخیم خیابانی از این قسم به تبریز — وارد شد و شد حمله‌ور صاحب خانه
با آن که در افواه عوام است که مهمان — من باب مثل هست خر صاحب خانه
این نسّره خران لگدانداز شترکین — جستند به دیوار و در صاحب خانه
در خانه احرار شدند از ره اصرار — مهمان و بریدند سر صاحب خانه
گر خون خیابانی مظلوم بجوشد — سرتاسر ایران کفن سرخ بپوشد

۱- حاج محمد علی بادامچی - پیشین - ص ۷۶

۲- مصطفی قلیزاده - شیخ محمّد خیابانی خروش حماسه‌ها - ص ۲۵ و ۱۷۲

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

علی مسیو

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

صبر بسیار به باید پدر پیر فلک را تا دگر مادر گیتی چو تو فرزند بزاید

در درگیری انقلاب مشروطیّت در آذربایجان مردان مبارز و افراد جانباز زیادی در این نهضت شرکت کردند و هر یک به فراخور حال سهمی در پیروزی این انقلاب مردمی داشتند ولی نقش زنده نام علی مسیو در رهبری جنبش و به ثمر رساندن آن بس سازنده و تعیین کننده بوده است. این شخصیّت کم‌نظیر تاریخ معاصر آذربایجان بدون تردید برجسته‌ترین رهبر سیاسی انقلاب مشروطیّت و یک مغز متفکّر و سازمانده انقلابی بود که با استشمام نخستین رایحه آزادی به فکر تحکیم و تضمین آینده انقلاب در برابر یورش دوباره ارتجاع برآمد و دوراندیشانه به بسیج و آمادگی پرداخت. تشکیل مرکز غیبی به همت وی که در واقع تشکیلات زیرزمینی و انقلابی و مرکز سازماندهی مردم تبریز به شمار می‌رفت محصول این دوراندیشی بود. «او در بادی امر افرادی از روشنفکران تبریز را در نظر گرفت و با آن‌ها تماس انفرادی برقرار کرد و بعد از تماس و امتحانات فردی نخستین هسته فرقه اجتماعیون عامیون را از اشخاص زیر تأسیس کرد:

حاج رسول صدقیانی، میرزا محمد علی خان تربیت، حاج علی دواچی، میرزاابوالحسن خان حکّاک باشی، حاج علینقی گنجه‌ای، یوسف خزدوز، میر علی اکبر سراج»[1]

شادروان علی مسیو فرزند حاج مهدی در حدود سال ۱۲۴۵ هجری شمسی برابر با ۱۲۸۴ هجری قمری در یک خانواده بازرگان در محلّه نوبر تبریز پا به عرصه حیات گذاشت. پدرش علاوه بر وی دارای یک پسر به نام حاج محمّد باقر و یک دختر به نام فاطمه بود. خود او نیز به کار تجارت اشتغال داشت. کارش ترخیص کالا از گمرک بود و زمانی نیز معدن نمک را در اجاره داشت و بنابه اقتضای شغلش مدّت‌ها در استانبول اقامت داشته و اغلب فرزندانش در این شهر متولّد شده بودند. وی به اتریش، قفقاز و سایر نقاط جهان مسافرت کرده و زبان فرانسه را خوب صحبت می‌کرد و تاریخ انقلاب کبیر فرانسه را نیز می‌دانست و در صحبت‌های خود مثال‌های زیادی از آن می‌آورد و به همین

۱- دکتر سلام الله جاوید - فداکاران فراموش شده - ص ۱۲

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

علی مسیو با پسران و یارانش

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

علی مسیو در اونیفورم فدائیان

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

جهت او را مسیو می‌گفتند. این بازرگان بیداردل دنیادیده برای قطع وابستگی اقتصادی به بیگانگان، در تبریز کارخانه چینی‌سازی دایر کرده بود و برای پیشرفت کارخانه‌اش یک کارشناس بلغاری استخدام کرده بود.

زنده‌یاد علی مسیو حین سفر به نقاط مختلف دنیا با اغلب آزادیخواهان و انقلابیون جهان ملاقات کرده و در نتیجه این تماس‌ها و دیدارها با مبارزان قفقاز و ترکیّه و مطالعات تاریخی، قدرت شناخت مسائل عینی جامعه و ضرورت انقلاب در وی نضج گرفت و رشد کرد و او را به یک انقلابی تمام عیار تبدیل کرد و چون دارای سری پرشور و اراده‌ای نیرومند بود و از یک استعداد مدیریت تشکیلاتی قوی برخوردار بود توانست در رهبری نهضت مشروطیّت رل بس مهمّ و خلاّقی را ایفاء کند. درکتاب «نامه‌هائی از تبریز» درباره صاحب ترجمه چنین اظهار نظر شده است:

«کربلائی علی معروف به مسیو از قدمای آزادیخواهان و رؤسای مشروطه طلبان قدیم بود. مدّت‌ها در استانبول بوده و بعدها به تبریز آمده وکارخانه چینی‌سازی دایرکرد.... بعد از مشروطیّت کربلائی علی مسیو از بهادران مشروطیّت شد و در ایّام انقلاب رئیس کل و ریش سفید مجاهدین تبریز بود. اگرچه خود اهل سلاح و جنگی نبود، امّا در واقع پیر مجاهدین بود و نفوذ درجه اوّل در میان ایشان داشت....و بسیار طرف عداوت روس‌هابود. بسیار جسور، فداکار، مدیر و مدبّر بود و از مدیران انقلاب در آذربایجان محسوب می‌شود».[۱]

طاهرزاده بهزاد که خود یکی از مجاهدین دست پرورده این مرد با تدبیر بود، درباره رهبرش چنین می‌نویسد:

«علی مسیو مرد فولادینی بوده و اعصاب او از هیچ پیشامد متأثر نمی‌شد. نام کمیته حزب اجتماعیون عامیون را مرکز غیبی گذاشته بود تا کسی به آسانی دسترسی نداشته باشد. در سال‌های نخست که امنیّت شهر را مجاهدین به عهده گرفته بودند و شبی نبود که دسته‌های مجاهدین با فراش‌های قلعه بیگی‌ها تصادف‌های خونینی

۱- ادوارد براون - نامه‌هائی از تبریز - ص ۲۰۵

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

نداشته باشند. معهذا وصول این قبیل اخبار ابداً او را ناراحت نمی‌کرد. علی مسیو با سه گروه بازی سیاسی داشت:

۱- تشکیلات جابر دولت سابق (دربار قاجار)

۲- سیاست‌های نمایندگی‌های خارجی

۳- اداره کردن خود مجاهدین

بدیهی است اداره کردن این رشته کارهای گوناگون محتاج استعداد فوق‌العاده بود. علی مسیو نه از تهدید می‌ترسید و نه تطمیع او را رام می‌کرد. شبی نبود که چندین واقعه خونینی اتّفاق نیفتد و برای حل موضوع، نصف شب، در منزل او را نکوبند، ولی او خواب نداشت و بی‌وقفه معضلات را حل می‌کرد» وی در پایان بیوگرافی رهبرش خطاب به او چنین می‌گوید:

«روحت شاد ای مرد فدائی و ایران پرست، توکلّیه حیات و لذایذ دنیوی و خوشی‌های بشری را در راه آزادی فداکردی و به اعلاترین مقام و منزلت فداکاری، رشادت و شجاعت و مجاهدت رسیدی.

تاریخ آزادی ایران خدمات ترا با خطّ درشت خواهد نوشت و نگارنده [طاهرزاده بهزاد] که یکی از اجزای کوچک و ناقابل حزب اجتماعیون - عامیون بودم و خدمات تو را از نزدیک می‌دیدم از خداوند متعال، مسئلت می‌نمایم که در مقابل مصائبی که به افراد خانواده تو وارد آمده است روح پرفتوح تو را شاد فرماید».(۱)

شاعر شهیر سید حمید نقوی (حامد) موقعیّت محله نوبر و شخصیت علی مسیو را در منظومه دلنشین خود «کؤنول دردی» چنین ترسیم می‌کند:

(نوبار قاپی‌سی) قاپون چیرپیلیب — دئنه بیر گؤروم، سنه نه گلیب

دئدی کی اوغول مگر بیلمیسن — دشمنلر اوخی باغریمی ده‌لیب

گئچن گونلرده (صمدخان) (ضرغام) — بوگون ده مندن شاه باج آلیری

الیمدن گئدیب هر نه وارایدی — فقط بیر یئرتیخ دونوم قالیری

۱- طاهرزاده بهزاد - قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران - ص ۴۵۶ و ۴۵۵

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

اون‌بیر آی ایگید مجاهدلریم	منیم اوستومدن گلیب گئدیبلر
جوان اوغوللار، آل قانلاری ایلن	منیم گوزومی آیدین ائدیبلر
(علی مسیو) نون ایاق یئریسی	منیم سینه‌م ده هله قالیری
دیکتاتورلارین بوینون بورماغا	اوره‌گیم اوندان الهام آلیری
روس سالدات‌لاری عاشوراگونی	ایکی اوغلونی داردان آسیبدی
آدی گلیری ائلین دیلینه	آمما قبرینی تورپاخ باسیبدی

مرحوم علی مسیو چون مردی آگاه و دارای بینش عمیق اجتماعی بود، لذا در جریان تمام رویدادهای بین‌المللی قرار می‌گرفت و با شناخت از سیاست جهانی با آینده‌نگری خاصّی تصمیمات بجا و بموقع می‌گرفت و چون انسانی پاکباخته و سازش‌ناپذیر بود با قاطعیّت انقلابی جنبش را رهبری می‌کرد. دکتر سلام‌اللّه جاوید می‌نویسد:

«کربلائی علی مسیو هیچ وقت فعالیّت خود را به رخ نمی‌کشید و تظاهر نمی‌کرد....وی در ظاهر آرام، روحی متلاطم و فعّالی داشت.... علی مسیو با کج رفتاران و خائنین خشن بود، جزای جنایتکاران را زود می‌داد و آن‌ها را به سختی تنبیه می‌کرد.... در جریان انقلاب تبریز علی مسیو به مناسبت مقام حزبی کارهای پرمسئولیّتی را انجام می‌داد. ترتیب تماس با نمایندگان خارجی و تأمین اسلحه و آذوقه مجاهدین را وی اداره میکرد.... علی مسیو اغلب شب‌ها نمی‌خوابید و به سنگرها و پاسدارخانه‌ها سرکشی می‌کرد. درنتیجه فداکاری او و فدائیان، جان و مال مردم در قلمرو آزادیخواهان محفوظ بود. دزدی و نزاع کمتر اتّفاق می‌افتاد.... موضوع مخالفت چند تن از فدائیان در جریان نطق کردن مرحوم شریف‌زاده نیز توسّط علی مسیو حل گردید. او مشهد محمّد صادق خان [1] مجاهد را وادارکرد که رفته از مرحوم شریف‌زاده عذر بخواهد». [2]

آن شادروان یک انقلابی تمام‌عیار بود که در راه آزادی هموطنانش از جان و مالش گذشته بود. سه پسرش در راه انقلاب شهید شدند و خانه‌اش هفت بار غارت شد که گویا آخرین بار پس از به خاک و خون کشیده شدن قیام شیخ محمد خیابانی در شهریور ۱۲۹۹

۱- مشهد محمد صادق خان سردسته مجاهدین چرنداب بود. برای اطلاع از شرح حالش به جلد اوّل کتاب «مشاهیر آذربایجان» به همین قلم، مراجعه کنید.

۲- دکتر سلام‌اللّه جاوید - پیشین - ص ۲۲-۱۱

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شمسی بوده است.

علی مسیو مردی که تاکنون ناشناخته مانده، در انقلاب مشروطیّت در بین انقلابیون و توده‌های مردم مقبولیّت عامّه داشته است. وی از نبوغ کم‌نظیری برخوردار بود، در عین حال که تئوریسین تشکیلات منظم اجتماعیون عامیون بود بهترین مجری و پیاده کننده طرح‌های مصوّبه مرکز غیبی نیز بود. او توانست با اجرای آن برنامه‌های انقلابی و متشکل کردن افراد جانباز و متهوّر وحشت به جان مستبدّان بیندازد و آنان را تار و مار کند. وی با ایجاد ارتش آزادی‌بخش مجاهدان که از افراد عادی و از میان توده‌های مردم برخاسته بودند توانست از میان آنان سرداران نامداری به تاریخ میهنش هدیه کند. وی شخصی بود تحصیل کرده و اهل مطالعه و تجربه دیده که با اغلب انقلاب‌های تاریخی از جمله انقلاب کبیر فرانسه آشنا بود و با اکثر انقلابیون دنیا نیز تماس داشت و با استفاده از دانش، تجربه، تهور و استعدادش توانست به آن کارهای ارجدار دست بزند. وی مدّتی معاون بلدیّه بود و بعد شهردار تبریز شد.

این شیرمرد انقلابی نهضت را با چنان هوشیاری و دوراندیشی در آذربایجان رهبری کرد که تمام نقشه‌های استبداد و استعمار نقش بر آب شدند و چون قدرت‌های کثیف استعماری با هیچ‌گونه فریب و تزویر نتوانستند این رهبر صادق و همیشه‌بیدار را به سازش بکشانند و وجود پربرکتش را خار راه توطئه‌های خود دیدند لذا جنایتکاران بین‌المللی وی را به یک مهمانی درکنسولگری روس دعوت کرده و با ناجوانمردی، مهمان خود را مسموم کردند و آن دلیرمرد که حتیٰ در مواقع بحرانی حادّ مرگ را به سخره گرفته و لحظه‌ای از جبهه نبرد پا پس نگذاشته بود بر اثر مسمومیت پس از مدّت کوتاهی بیماری از پای درافتاد و در سن حدوداً ۴۴ سالگی به سال ۱۲۸۹ شمسی «۱۳۲۸ قمری»[1] رخت از جهان هستی بربست، پیکر پاکش مدّتی درگورستان محلّه نوبر (محل ساختمان فعلی شهرداری تبریز) امانت گذاشته شده و سپس به شهرقم انتقال و در آنجا به خاک سپرده شد. «وی قبل از فوت به اشخاصی که دور او جمع شده بودند گفت: من عمرم تمام شده می‌میرم ولی

۱- ادوارد براون - نامه‌هائی از تبریز - ص ۲۰۶

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شما ای فدائیان دلیر و ای هم مسلکان عزیز نگذارید آتش انقلاب خاموش شود. آزادی و مهد آن آذربایجان را فراموش نکنید تا مشروطیّت و آزادی در تمام ایران دوام پیدا کند. خدا توفیق شماها باشد».[۱]

روانشاد در آخرین لحظات عمرش نیز به فکر آزادی و مهد آن آذربایجان بود روانش شاد و یادش گرامی باد.

زنده یاد علی مسیو را می‌توان ربسپیر انقلاب مشروطیّت ایران دانست. همچنان که به قول رومن رولان «در حقیقت ربسپیر و رفقای او بودند که انقلاب کبیر فرانسه را به غایت منطقی آن رسانیدند و ارزش تاریخی بزرگی را که داراست، برایش کسب کردند، از اینجاست که به خود اجازه دادیم که ربسپیر را قهرمان انقلاب کبیر فرانسه بنامیم....».[۲] در انقلاب مشروطیّت ایران نیز چنان که در صفحات آینده شاهد خواهیم بود در واقع علی مسیو و یارانش در مرکز غیبی تبریز، همان نقش ربسپیر و ژاکوبن‌ها را ایفاء کردند و نهضت را نه تنها از سقوط حتمی نجات دادند بلکه انقلاب را تا پایان مرحله تاریخیش همراهی کردند.[۳]

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

۱- دکتر سلام‌الله جاوید - پیشین - ص ۲۳

۲- رومن رولان - روبسپیر - ترجمه محمّد خاوری - ص ۱۳۸

۳- برای اطلاع بیشتر در این زمینه مراجعه کنید به کتاب «مرکز غیبی تبریز» به همین قلم

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

کلنل محمّد تقی خان

پسیـــان

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کلنل محمّد تقی خان پسیان سلطان‌زاده تبریزی (۱۳۰۰-۱۲۶۹ شمسی) از جمله شخصیّت‌هائی است که زندگی کوتاه، ولی پرافتخارش، بسی شایان توجّه و قابل مطالعه بوده و فرازهای حیات قهرمانانه‌اش، برای نسل‌های بعد از او درخور دقّت و آموختنی است.

این چهره برجسته تاریخ معاصر ایران، از رجال حماسه‌آفرینی است که در سینه پر مهر و محبّت تبریز قهرمان‌پرور پرورش یافته است. وی به عنوان یک نظامی وطن‌دوست که با خیزش خود در خراسان، می‌خواست کشور را از دست مهره‌های دست‌آموز استعمار که خون شهدای مشروطیّت را پایمال کرده و با تصاحب قدرت، این انقلاب مردمی را به بیراهه کشانده بودند نجات دهد، ولی به دستور قوام‌السلطنه جنایتکار که نماینده همان کهنه درباریان اشرافی بود که مشروطیّت را به انحراف کشانده و مجدّداً سایه شوم خود را بر کشور گسترده بودند، در ۳۱ سالگی به شهادت رسید. این رجل محبوب، اهل قلم و دارای قریحه هنری و ذوق ادبی هم بود و از همه مهم‌تر یک انسان واقعی بود، و به همین علّت هم تمامی صاحب نظران و مورّخین، او را به عنوان رجل برجسته تاریخ معاصر ایران معرّفی کرده و شاعرانی همچون ایرج میرزا، عارف قزوینی، فرّخی یزدی و میرزاده عشقی، قیام وی را به عنوان حماسه‌ای قهرمانی توصیف کرده‌اند.

ملک‌الشعرای بهار که بخش قابل توجهی از کتاب خود «تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران» را به قیام کلنل اختصاص داده، درباره صاحب ترجمه می‌نویسد: «این جوان، بدون شکّ، یکی از افراد وطنخواه و صمیم و صاحب دل و هوش و فکر بود و از آن مردمانی بود که حاضرند خود را در راه ترقّی و تعالی هموطنان و عظمت وطن و عزّت نژاد فدا سازند.»[۱]

یحیی دولت آبادی نیز نوشته است که:«در میان جوان‌های وطن دوست ایرانی که نگارنده آن‌ها را می‌شناخته است، مخصوصاً در میان لشکریان، کلنل یکی از خوبان، بلکه برگزیدگان ایشان بوده است. کلنل دارای صفات نیکو و اخلاق پسندیده بود و دوست و

۱- تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران - (ج ۱) - ص ۱۶۰

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

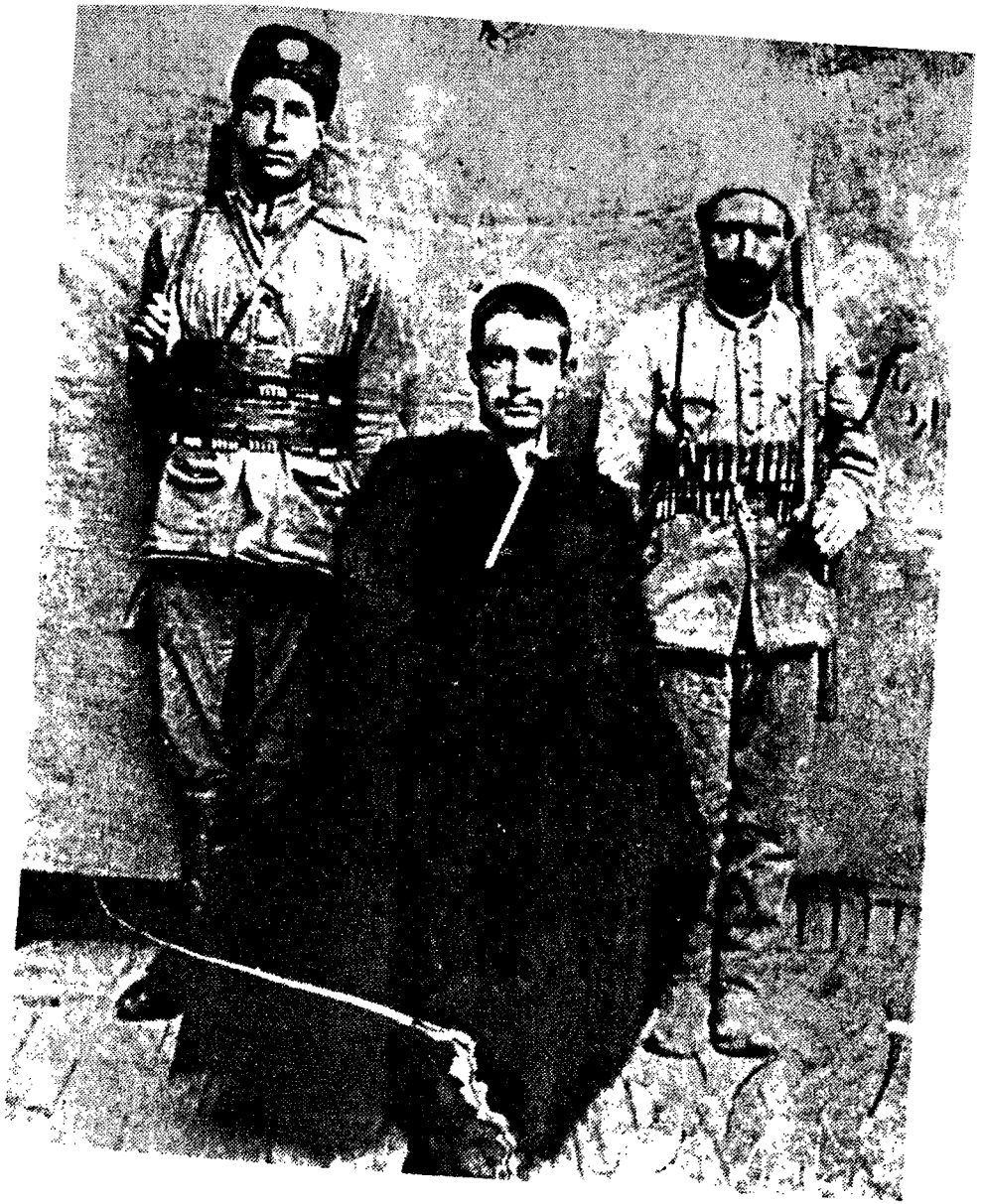

کلنل پسیان

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دشمن به پاکدامنی و وطن‌دوستی و بی‌علاقگی او به مال دنیا اعتراف داشتند.

کلنل میان روح زمخت نظامی که آثارش از صورت وی هویدا بود، با روح لطیف ادبی که ظهور آن از دل شیدای پرمحبّتی انتظار می‌رود جمع کرده، دوّمی نیز از لبخندهای شیرین و نگاههای پرعاطفت او آشکار می‌گشت. به راستی این جوان مجسّمه غرور نظامی و عاطفت ادبی بود و این غریب است.»(۱)

دکتر مهدی مجتهدی نیز او را چنین معرفی می‌کند:«کلنل وطن‌پرست، ایران دوست، درستکار، بی‌طمع و شجاع بود. نسبت به افراد قشون در موقع فرماندهی سخت می‌گرفت، در مواقع عادی مهربانی می‌کرد. فراو «کنایر» زن معلّم موسیقی کلنل، رساله‌ای در تاریخ زندگی او به زبان آلمانی نوشته است که رضازاده شفق آن را از آلمانی ترجمه و تلخیص کرده و در آخر کتاب شرح زندگی کلنل که توسّط مجلّه ایرانشهر در برلین چاپ شده است قرار داده است.

این خانم آلمانی خصوصیّات کلنل را دقیقاً شرح داده است. چون وی بی‌طرف و از تعارفات که در نوشته‌های ما شرقیان بسیار است بیگانه بوده، ما مندرجات آن را باور می‌کنیم و از آذربایجانی بودن او افتخار می‌نمائیم. طبق نوشته این خانم، فروتنی، حجب و حیا، عفّت، عزّت نفس، علاقه شدید به ایران مخصوصاً به آذربایجان، میل وافر به اصلاحات، مهربانی نسبت به مادر، اجتناب از این که وی را تعریف کنند، احساس ناراحتی هنگام شرح خدمات و هنرنمائی‌هایش، از صفات بارز کلنل بوده است. این اخلاق و این صفات ما را به یاد ژرژ واشنگتن رئیس جمهور آمریکا، ژوهن هامپدن رهبر انقلاب انگلیس و شارل دوازدهم پادشاه شجاع سوئد می‌اندازد.»(۲)

اینک بخشی از اظهار نظر خانم فراو «کنایر» که درباره کلنل نوشته است:

«به عقیده من اگر دیدن و شناختن مردمان بزرگ در دور زندگی به کسی نصیب گردد، عنایت مخصوص خدا بر او شامل گشته است. من نیز از همین نقطه نظر، معارفه آن ایرانی اصیل فداکار از جان نترس وطن دوست یعنی کلنل محمّد تقی خان سلطان زاده را برای

۱- حیات یحیی (ج ۴) - ص ۲۶۷

۲- رجال آذربایجان در عصر مشروطیت - ص ۴۴

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خودم چنین عنایت می‌پندارم. چه قدر خوشبخت هستم که دست تقدیر مرا به شناختن این مرد بزرگ رهنمائی کرد.

با این که این شخص سه سال تمام است در راه وطن که آن را با جان دوست می‌داشت شهید شده با این همه یاد او در دل ما و دوستان آلمانی همیشه زنده است.

.... قدر و قیمت او را لازم بود حسّ کرد و هرکه هم دل داشت حسّ می‌کرد. در مدّت معارفه ما یک دفعه به او گفتم روزی شما را در وطنتان مانند پیامبر احترام خواهند کرد...»[۱]

اینک بهتر است که احوال شخصیّه چنین شخصیّت عالیقدری را از قلم شیوای خود او بخوانیم:

«من مهاجر هستم، یعنی اجداد من پس از جنگ ۱۲۴۳ هـق و مجزّا شدن قفقاز از ایران زیر بار رعیّتی خارجه نرفته، از همه چیز خودشان صرف نظرکرده و خود را به آغوش وطن آباء و اجدادی انداخته‌اند. پدران و پدربزرگان من، همه سوگلی‌های رجال نامی ایران مثل میرزا تقی خان امیر، حسنعلی خان امیر نظام و غیره بوده‌اند. من خود در سال ۱۳۰۹ هـق در تبریز متولّد شده و از سنه ۱۳۱۷ تا ۱۳۲۳ در آن شهر ابتدا در منزل و مکتب و سپس چند ماهی در اولین مدرسه آن شهرکه به اسم لقمانیّه معروف بود به تحصیلات فارسی و عربی و منطق و مقداری از علوم جدیده و السنه خارجه اشتغال داشتم. در ششم جمادی‌الاوّل ۱۳۲۴ هـق برای تکمیل تحصیلات به تهران آمده در هیجدهم جمادی الثانی همان سال داخل مدرسه نظامی شدم و مدّت پنج سال در آن مدرسه تحصیل می‌کردم و هنوز یکسال دیگر به اختتام دوره مدرسه مانده بود که «رفورم» افواج قدیم شروع شده و وزارت جنگ من و نه نفر رفیق دیگر مرا برخلاف میل و رضای خودمان از مدرسه خواسته و به رتبه نایب دوّمی داخل خدمت نمود (۱۳۲۹). دو سال در تشکیلات فوق الذّکر خدمت کرده و به تدریج تا درجه سلطانی نایل گردیدم....»[۲]

«جدّ بزرگ کلنل محمّدتقی خان، مرحوم «رستم بیگ» مهاجر اصلی بوده است که بنا به

۱- کلنل محمدتقی خان پسیان - چاپ برلین - ص ۸۸ و ۸۶

۲- پیشین - ص ۲۶

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

گفته و نوشته کلنل، پس از انتزاع ۱۷ شهر قفقاز از ایران، زیر بار رعیّتی روس‌ها نرفته، مانند خانواده بهمن میرزای بزرگ و وزیراف [خانواده کلنل علینقی وزیری] و سایرین مهاجرت را بر همه چیز ترجیح دادند و اصالت ذاتی و صمیمیّت خود را نسبت به وطن مألوف خود «ایران» ثابت نمودند.

مرحوم مهدیقلی خان یکی از فرزندان رستم بیگ، دارای سه اولاد ذکور به نام‌های ۱- محمّد علی خان میر پنج ۲- ژنرال حمزه خان ۳- یاور محمد باقر خان عنایت السلطان پدر کلنل محمّدتقی خان و غلامرضا خان بوده است.

از رستم بیگ مهاجر اصلی، فرزند دیگری به نام عباسقلی خان مظهر به وجود آمده بود که یکی از شعرای نامی ایران محسوب می‌شود. همان طوری که در کلیشه شجره نسب خانوادگی نیز مندرج است این شاعر بزرگوار نیز در خراسان به دست اشرار آن سامان در سالیان دور کشته شده است.

.... موثّقی گفت پدر بزرگ ژنرال حمزه‌خان [رستم بیگ] در جنگ ایران و روس، رشادت‌های خارق‌العاده‌ای به خرج داد و به عبّاس میرزا کمک‌های مهمّی کرد، به طوری که قشون روس و سردار بنام او «سیسیانوف» را خسته کرده بود.»[۱]

یحییٰ دولت آبادی درباره آشنائیش با صاحب ترجمه می‌نویسد:

«نگارنده وصف این جوان سلحشور را پیش از آشنا شدن با او شنیده بودم و در سال ۱۳۳۴ هـق در ایّام مهاجرت در کرمانشاهان با او آشنا شدم.

کلنل حاکم نظامی کرمانشاهان و نگارنده در کمیته دفاع ملّی کار روائی داشتم. پس از معاشرت نمودن دانستم آنچه درباره او به گوشم رسیده بوده است، کمتر بوده است از آنچه به چشم خود دیده‌ام و این هم نادرالوجود است. کلنل که دورادور مرا می‌شناخت از آشنائی نزدیک به موجب فطرت پاک خود، از این آشنائی اظهار خشنودی می‌نمود.

.... در موقع شکست خوردن اردوهای ملّی ایرانی و عساکر به کمک آمده از طرف عثمانی و غلبه قشون روس در کرمانشاهان و عقب‌نشینی‌ها و آمدن قشون روس تا نزدیک

۱- علی آذری - قیام کلنل محمّد تقی خان پسیان در خراسان - ص ۳۱ و ۲۷۱

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

کلنل پسیان

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

خانقین و حمله کردن این جوان رشید به اتّفاق سرهنگ حبیب‌اللّه خان شیبانی با عدّه کمی از ژاندارمری بر قشون هنگفت روس و تار و مار کردن آن‌ها صدای رشادت او نه تنها در عراق عرب، بلکه در استانبول و برلین هم طنین‌انداز گشت.»[۱]

ابراز لیاقت و شجاعت کلنل در جنگ مصلّیٰ در کشورهای اروپائی چنان بازتاب یافت که سبب نگارش کتاب‌هائی از سوی صاحب منصبان نظامی آن کشورها گردید. خانم فراو «کنایر» می‌نویسد:

«در این موقع کتابی به عنوان «جهاد در سفر ایران» اثر سرکرده آلمانی «اردمان» به دست ما افتاد و از این که در این کتاب به اسم تقی خان برخوردیم بسیار شگفت کردیم و به خیال این که بی‌خبر است فوراً به او نوشتیم و در برگشت او البتّه اوّل کاری که کردم این کتاب را تا جلو چشمش گرفتم ولی او در مقابل به کلّی خونسردی نشان داد و من از آن امید که داشتم و او را خوشحال کردن می‌خواستم افتادم. بعد گفت محتویات این کتاب در روزنامه‌ها چاپ شده بود ولی تمام مطالبی که در آن ذکر شده صحیح نیست. در هر صورت حسّ کردم که صحبت در خصوص این کتاب را دوست ندارد و به کنار گذاشتم، ولی در عمر خود آدمی بدین درجه شکسته نفسی ندیده‌ام. امّا قاعده هم بر این است: دلیران همیشه بزرگند خواه معروف باشند خواه نباشند. و سلطان زاده از جمله دلیران بود. در هر صورت تعریف جسارت و شجاعت او را در کتاب «اردمان» خوانده و دیدم آنچه من حسّ کرده بودم تماماً درست بوده.

اینک مطالبی را که در این کتاب در خصوص محمدتقی خان است به طور خلاصه ذکر می‌کنم:

«هوگو اردمان» شرح رشادت سلطان زاده را که چگونه از پشت سر سربازان روس که قلّه کوه مصلّیٰ را در همدان گرفته بودند به همراهی ژاندارم‌های خود هجوم نموده و قلّه را گرفته بود، داده و بعد چنین گوید: «قسمت بزرگ افتخار این روز عاید به این فرزند توانای ایران بود که در میان هموطنان خود نفوذ بزرگی داشت و جنگ را با مهارت تمام اداره

۱- حیات یحییٰ - (ج ۴) - ص ۲۶۸

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

می‌کرد و شخصاً دارای شجاعت بزرگی بود و همین استعداد او بود که چندین بار جنگ را به نفع ما پایان داد.

باز مؤلّف در جای دیگر، شبی را که یک جنگ سخت و تعب‌آور فرا رسیده بود چنین تصویر می‌کند:

«شبانگاه صدای مهیب و مؤثّر مارش و آوازه‌های ژاندارمری ایران بلند شد که خود محمّد تقی خان آن دلیر دلیران در حضور سرکردگان ایران می‌خواند. برای شنیدن این آواز که حزن مرگ می‌آورد و با این همه تأثیر قوت و سطوت داشت و گلوله ریزان و مرگ شیرین یاد می‌کرد و زمان و مکان موافق بود و این آوازه را یک ایرانی می‌خواند که صفات شهامت و شجاعت را با یک وطن‌پرستی آتشین جمع کرده بود. صدای تقی‌خان در سینه این شب هولناک فرو پیچید و مرگ را برای کشتگان و زندگان، مقدّس و آسان نمود. مرگی که خود او چندین بار خود را به کام آن انداخت و ماها را در سخت‌ترین مواقع نجات داد.»[1] پس از این جنگ، کلنل مجبور می‌شود ایران را ترک گوید و به آلمان برود. در آلمان پس از آن که به عنوان اولین هوانورد ایرانی ۳۳ بار به این کار دست می‌زند وارد پیاده نظام شده، در موسیقی و ریاضیّات مشغول تحصیل و مطالعه گردیده و به تألیفاتی نیز دست می‌زند. خود کلنل در این زمینه می‌نویسد:«.... خلاصه در نتیجه بعضی اقدامات و حوادث که از ذکر آن‌ها صرف‌نظر کرده و نمی‌خواهم یک بار دیگر بر جراحات قلبم نمکی پاشیده باشم اضطراراً از کار کناره‌گیری کرده، از دست بعضی همقطاران بی‌حقیقت و دورو خود را خلاص کرده بدون این که در نقطه‌ای درنگ و توقف کنم برای معالجه ورم کبد به آلمان رفتم(ششم شهر شعبان ۱۳۳۵). هنوز معالجه به اتمام نرسیده بود که استماع خبر موحش دیاله و در خون خود شناکردن افراد رشید باوفایم، دنیا را در جلو چشمم تیره و تار ساخته، برای این که خودی به آن‌ها رسانیده و اقلاً باهم جان داده باشیم به سوی حلب و موصل شتافتم (۲۵ ذیحجّه ۱۳۳۵) لیک افسوس، افسوس! صدهزار افسوس! آب بی‌رحم نعش‌های آن شهدای بی‌گناه را به سرعت امواج وحشت‌آور خود همه جا غلطانیده و به

۱- کلنل محمدتقی خان پسیان - چاپ برلین - ص ۹۳

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

استراحتگاه قعر دریا رسانیده بود و دیگر برای من حتّی دیدن آب خون‌آلود نیز میّسر نمی‌شد، بلی.

من از بیگانگان هرگز ننالم که با من هرچه کرد آن آشنا کرد

مأیوس به برلین مراجعت کردم(۲۰ محرّم ۱۳۳۶)

برای این که هیچ دخالتی درکارها نداشته و ضمناً وقت خود را بی‌خود نگذرانده باشم، با این که ضعف اعصاب و چشم و کلیّتاً علّت مزاج مانع از قبول خدمت هوانوردی بود به تصوّر حصول مقصود داخل این خدمت شدم (دهم شعبان ۱۳۳۶) لیکن پس از ختم شناسائی مکانیکی و ۳۳ مرتبه طیران سخت مریض شده و نتوانستم تعقیب نمایم، درخواست انتقال داده به قسمت پیاده منتقل گردیدم (۳ شوّال همان سال) و تا حدوث (رولسیون) و موقع متارکه جنگ، مستمرّاً در خدمت بودم، ضمناً ریاضیّات عالیه و موسیقی نیز تحصیل می‌کردم، چنانچه با وجود اطلاّعات ناقصه، دو اثر مختصری از سرودهای ژاندارمری و اشعار ملّی ایرانی با نُت به طبع رسانده و به اسامی «سه سرود ملّی» و «هفت آواز محلّی ایرانی» با مختصر مقدمه به زبان آلمانی از خود یادگار گذاشته‌ام که یکی از آن‌ها فوق‌العاده طرف توجّه موسیقی‌دان‌های آلمان شده بود و نیز عدّه زیادی از رگلمان‌های مختلفه را ترجمه و حاضر طبع نموده بودم که به واسطه عدم استطاعت طبع آن‌ها ممکن نشده....»[۱]

سیّد علی آذری در فصلی از کتاب ارجدارش، تحت عنوان «اولین هوانورد ایرانی در آسمان آلمان» درباره هوانوردی کلنل می‌نویسد: «در آن دورانی که از آثار صنایع و اختراعات حیرت‌انگیز و شگفت‌آور اروپا، فقط معدودی اتومبیل درکشور ما راه یافته بود و در آن موقع که از تعمیرات جزئی آن هم عاجز بودیم، کلنل محمّدتقی خان پسیان فرزند لایق ایران که نبوغ در سیمای آن پدیدار است، در صفوف لشکریان آلمان با طیّ ادوار صنوف مختلف، کار زمین را تا حدّ ممکن ساخت و با عظمت روحی به کار آسمان پرداخت.

۱- کلنل محمد تقی خان پسیان - ص ۳۲

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

گویا او در یکی از پروازهای آسمان برلین، یکی از انگشتان خود را سخت مجروح و یا از کف داد و به هر حال از کار زمین خسته و با یک شعف و انبساط و نشاط وافر و عزم راسخ خود را به آسمان بسته بود.

در تمام پروازها نگاهش را به سوی آسمان ایران معطوف ساخته و آرزو داشت مکانیزم هوانوردی را که خود طی کرده بود در کشور خود آموزش داده و هنر هواپیمابری را در آسمان کشور خود نمایان سازد و جوانان وطن را در این کار آموزش و پرورش دهد. متأسّفانه دشمن او قوام‌السلطنه نگذاشت آن چنان شود....»[۱]

پس از پایان جنگ جهانی اوّل، کلنل به وطن باز می‌گردد، پس از مدّتی بیکاری به ریاست ژاندارمری خراسان منصوب می‌گردد.

«والی خراسان در این وقت، میرزا احمدخان قوام السلطنه است. قوام السلطنه جوان عیاش خودخواهی است. معلومات او محدود است و چون مدّتی زیر دست میرزاعلی خان امین الدوله معارف‌پرورکارکرده، خطّ و ربط فارسیش بر دیگر معلوماتش برتری دارد. مدّتی منشی حضور مظفرالدین شاه بوده است. علیقلی خان سردار اسعد بختیاری که بعد از خلع محمّدعلی شاه به وزارت رسید او را به مقام معاونت وزرائی و بعد به وزارت جنگ رسانید.

.... کلنل در خراسان با وجود مخالفت باطنی والی مقتدر و یا کارشکنی‌ها که از او می‌کند باز کار خود را پیش برده، اداره ژاندارمری را منظّم ساخته، امنیّت را در همه جای ایالت برقرار می‌کند و از روی وظیفه وجدانی به کارهای تجدّدپرورانه، از توسعه معارف و نشر افکار تازه و فراهم آوردن موجبات تفریح و تفرّج برای خلق به اسلوبی که در ممالک خارج معمول است می‌پردازد و تجدّدخواهان آن دیار به وی توجّه کامل می‌نمایند. با والی مزبور هم به هر صورت بوده است راه می‌رفته.

پس از کودتای [سوم اسفند ۱۲۹۹] قوام‌السلطنه از دولت تازه اطاعت نمی‌کند. دولت مزبور هم کلنل را والی نظامی خراسان ساخته به او امر می‌دهد قوام‌السلطنه را توقیف کرده

۱- علی آذری - پیشین - ص ۵۰۰

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

او را تحت الحفظ به تهران بفرستد. اینجا موقعی است که کلنل می‌تواند در مقابل آزارهائی که از قوام‌السلطنه دیده از او انتقام بکشد، ولی نیکوئی فطرت و شهامت او مانع می‌شود که از شخص زمین‌خورده‌ای انتقام کشیده باشد. این است که قوام‌السلطنه را به اداره ژاندارمری به مهمانی می‌خواند و مهمانی را با روی خوش و صمیمانه برگزار می‌کند و چون موقع بازگشتن او می‌رسد، تلگراف دولت را به او ارائه می‌دهد و او را به طور احترام توقیف نموده، بعد از چند ساعت باز به طور احترام امّا تحت‌الحفظ به تهرانش می‌فرستد و جزو رجال دولت محبوس به زندان می‌رود.

بعد از گرفتاری قوام‌السلطنه، کلنل زمامدار مطلق امور ایالت فراخ خراسان می‌شود. شب و روز می‌کوشد و در آرام کردن مملکت و آسایش خلق و رفع نواقص قشونی و اصلاحات دوایر کشوری دقیقه‌ای فروگذار نمی‌نماید و شرح عملیّات آن رادمرد دلیر وطن‌دوست و اصلاحات بسیار که در مدّت کم در آن ایالت نموده است زیب تاریخ خراسان است.»[۱]

«کلنل از قدرت جدید خود، حسن استفاده را کرد. دست به کار اصلاحات بلدی در مشهد زد. اشرار خراسان را منکوب ساخت و مالیات عقب افتاده را از متنفّذین وصول کرد. امور آستان قدس رضوی را اصلاح نمود و چند باطالیون به ژاندارمری خراسان افزود.

آوازه این اقدامات اصلاحی در تهران و ایالات پیچید. جوان بودن کلنل، معلومات او، جذّابیت قیافه و شجاعت او وی را محبوب کسانی کرد که از حکومت رجال قدیم (اشراف) ناراضی بودند و می‌خواستند در ایران از طرف رادمردانی مانند کلنل، اصلاحات اساسی صورت گیرد و این مملکت را از نفوذ همسایه جنوبی که تمام رجال را نوکران یا جاسوسان آن همسایه می‌دانستند پاک شود.

حکومت سیدضیاءالدین دیری نپائید. وی پس از سه ماه مجبور به استعفا شد. قوام‌السلطنه از زندان بیرون آمده، کابینه‌ای تشکیل داد که رضاخان سردار سپه وزیر جنگ آن بود.»[۲]

۱- حیات یحیی - (ج ۴) - ص ۲۶۹

۲- رجال آذربایجان در عصر مشروطیت - ص ۴۴

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

«سردار سپه در کابینه ضیائی، نخست فرمانده قوا بود بعد وزیر جنگ گشت و بر بی‌اعتنائی به سیّد ضیاءالدین افزوده شد و قوّه ژاندارمری را منحلّ ساخته از آن قوّه و قوّه قزّاق و سربازان قدیم قوّه متحدالشّکلی ایجاد نمود. اندکی مخالفت و مقاومت ژاندارمری هم برای نگاهداری صورت خود نتیجه نداد، تنها نگرانی که برای سردارسپه هست، مسئله ژاندارمری خراسان است که رنگ یک اردوی منظّم کامل‌السّلاحی را به خود گرفته و با وجود صاحب منصب عالمی مانند کلنل محمدتقی خان بر سر آن قوّه نمی‌شود به دیده بی‌اعتنائی بدان نگریست. در این مقام می‌توان تصوّر کرد انتخاب کردن قوام السلطنه از میان آن همه رجال محبوس برای ریاست دولت، در صورتی که اشخاص از هر جهت مقدّم بر او متعدّد بودند برای این مقصود بوده است که از روی حسّ انتقام و یا اسباب‌چینی که به دستور او در خراسان از طرف خوانین جزء که بعضی از آن‌ها با قوام‌السلطنه ارتباط داشته‌اند بر ضدّ کلنل بشود او را از میان بردارند و هم می‌توان تصوّر کرد که در میان اسباب‌های موجب برهم خوردن کار ریاست سید ضیاءالدین، یکی را هم همراهی کردن او با کلنل دید که این با نقشه انحلال ژاندارمری در هر کجا منافی بوده و او نمی‌توانسته است صدمه‌ای به کلنل بزند.»[۱]

بر اساس این واقعیات است که ملک‌الشعرای بهار با افسوس می‌گوید کاش کلنل در همان موقع با نیروهائی که تحت فرمانش بود به تهران حمله کرده و کشور را از دست رضاخان میرپنج نجات می‌داد.[۲]

«قوام السلطنه چند تن از صاحب منصبان ژاندارمری خراسان را تطمیع کرده وامی‌دارد برای گرفتاری و یا کشتن کلنل همداستان شوند، مسئله کشف و کنکاش کنندگان گرفتار می‌شوند، امّا کلنل آن‌ها را می‌بخشد، بعضی را موقّتاً دور می‌کند و بعضی را به احسان کردن درباره ایشان به ظاهر شرمنده می‌سازد.

قوام السلطنه از این راه که به مقصود نرسید، بعضی از رؤسای ایلات اطراف قوچان را به مخالفت کردن با کلنل وامی‌دارد. آن‌ها سر از فرمانبرداری کلنل می‌پیچند، کلنل اردوی

۱- حیات یحیی - (ج ۴) - ص ۲۷۱

۲- تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران (ج ۱) - ص ۵۹

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مختصری برای دفع آن‌ها می‌فرستد آن قوّه شکست می‌خورد و به دست یاغی‌ها خلع سلاح می‌شود. کلنل روز یازدهم میزان ۱۳۰۰ شمسی با یک عدّه صاحب منصب و تا بین به کمک آن‌ها یا استخلاص اسیران می‌رود. در جعفرآباد یک فرسخ و نیمی قوچان با سرکشان طرف می‌شود. جنگ سختی روی داده از دو طرف عدّه‌ای کشته و مجروح می‌شوند. عاقبت فشنگ کلنل و همراهانش تمام شده، در صورتی که بر سر تلّی تیراندازی می‌کند، چند گلوله دشمن بر او رسیده از پا درمی‌آید.... به هر صورت دشمن بر کلنل احاطه کرده سری را که گفته سخن سنجان بر فرقدان فرود نمی‌آمد از بدن جدا نموده بر سر نیزه کرده به اطراف می‌گردانند و درباره اسیران از همراهان وی از هرگونه ستمکاری دریغ نمی‌کنند. پس از چند روز به کوشش هوادارانش سر به بدن ملحق شده، جنازه او را به مشهد می‌آورند و خلق مشهد در تشییع جنازه این قهرمان وطن دوست داد حق‌شناسی می‌دهند.

نعش کلنل در مقبره نادرشاه افشار به خاک سپرده می‌شود و چون این خبر به قوام‌السلطنه رئیس دولت و دشمن جانی کلنل می‌رسد تا کینه خود را بروز داده باشد به رئیس قشونی که به خراسان می‌فرستد دستور میدهد شبانه قبر کلنل را نبش کرده، نعش او را درآورده در قبرستانی دفن کند که او در یک مکان معروف آبرومندی به خاک سپرده نشده باشد.

مأمورین قوامی به این کار که شرعاً و عقلاً ناصواب است اقدام می‌نمایند غافل از آن که آرامگاه حقیقی کلنل سویدای قلب وطن‌پرستان ایران است و دست هیچ صاحب قدرت تا ابد به دامان نبش و هدم آن نمی‌رسد. بعلاوه روزی بیاید که بر سر قبر کلنل مقبره‌آی عالی‌تر از آرامگاه نادرشاه بسازند به یادگار شهامت و وطن‌پرستی یک جوان رشید پاکدامن ایرانی، در صورتی که از دشمنان او نامی برده نشود مگر برای لعنت فرستادن به آن‌ها.»[۱]

سیّد مهدی معتصم السلطنه فرّخ درباره نقش سیاست خارجی در سرکوب جنبش کلنل می‌نویسد: «نقشه قیام خراسان که بدون تردید بر طبق واقعیّت‌های تاریخی به دست

۱- حیات یحیی - پیشین - ص ۲۷۶

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سیاست خارجی مغلوب شد، فقط و فقط برای آرزوی نجات ایران از سیاست‌های خارجی و اصلاحات اساسی و مخصوصاً تأمین استقلال اقتصادی بود.

شخص من حاضر بودم که مرحوم قوام السّلطنه با نهایت اصرار و ابرام از مرحوم تیمورتاش تمنّا می‌کرد که او را به مسیو «یورگینف» مستشار شرقی سفارت روس تزاری معرفی کند و روابط دوستی را بین آن‌ها برقرار نماید، و باز چندی نگذشت همین آقا که طرفدار دولت روسیّه بود طوری عقب‌گرد کرد و به سیاست انگلیس روآورد که دولت انگلستان با سخت گمانی که همیشه در اعطای نشان‌های دولتی به شخصیّت‌های خارجی دارد، به ایشان نشان مهمّی که گویا «سن ژرژ» یا «سِر» بوده است مرحمت کردند.»[۱]

آری کلنل، این رجل آزادیخواه با توطئه استعمارگران و به دست یکی از منفورترین و خیانتکارترین مهره‌های استعمار، یعنی قوام‌السلطنه به خون خود آغشته گردید و ملّت ایران از وجود یک خادم انسان دوست که هدفش رهائی کشورش از دست بیگانگان و بیگانه‌پرستان بود محروم گردید.

وقتی قوام در خرداد ۱۳۰۰ برای اولین بار به صدارت رسید، فرّخی یزدی، در روزنامه‌اش «توفان» زیر عنوان «خانواده خیانت» وی را چنین معرفی می‌کند:

«.... اگر به ادوار سیاه و ننگین این خانواده مراجعه کرده و بخواهید از قاموس کلمات، برای این فامیل طمّاع و بی‌حقیقت، اسمی استخراج سازید، بدون هیچ اندیشه و تأمّل بایستی در صدر دیباچه اعمال ایشان و در سرلوحه تاریخ وزارت و حکومت آن‌ها، خانواده خیانت را به خطّ برجسته بنگارید.»[۲]

این شاعر انقلابی، همچنین در روزنامه‌اش «توفان» از سقوط کابینه قوام السلطنه چنین یاد کرده است:

آن خود سر مرتجع که دلها خون کرد پامال هوای نفس خود قانون کرد
دیدی که چسان دست طبیعت او را از دایره با مشت و لگد بیرون کرد!؟[۳]

«در تاریخ هفتاد و چند ساله مشروطیّت ایران، کمتر رجل خادم بیگانه را پیدا می‌کنیم

۱- آذری - پیشین - ص ۴۵۲

۲- توفان - سال دوّم - شماره ۲۸

۳- ح.م. زاوش - دولت‌های ایران در عصر مشروطیّت (ج ۱) - ص ۱۶۹ - ۱۷۸

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

که همانند این دو برادر (احمد قوام و حسن وثوق) مروّج فساد و رشوه‌خواری و مجری وفادار مخدومان خود (انگلیس و آمریکا) باشند. شادروان میرزاده عشقی، این دو برادر را پایه‌گذاران مکتب فساد و رشوه‌خواری دوران جدید ایران معرّفی کرده و چهار مقاله در این باره در روزنامه «قرن بیستم» نشر داده، که در کلّیات عشقی نیز به چاپ رسیده است.

همچنین عبداللّه کتابی، این شاعر ناکام آذربایجانی، در یکی از اشعار خود از قوام چنین یاد می‌کند:

بـر سیه‌روزی ایـرانـی و ایـران بـاعث — خود قوام است خدا شاهد این اظـهارم
دارم امّـید، سـتانند جـوانـان وطـن — انـتقام مـن از آن دشـمن بـدکردارم
نی فقط دشمن من، دشـمن یک جـامعه اوست — پـیش حـق نـیز بـر ایـن نکـته بـود اقـرارم[۱]

چنان که گفته شد، این شهید ناکام، دارای قریحه هنری و ذوق ادبی نیز بود و آثار قلمی از خود به یادگار گذاشته است. داوری ملک‌الشعرای بهار، درباره این بُعد از شخصیّت کلنل می‌تواند بسی ارزنده باشد. وی می‌نویسد: «کلنل مردی شاعر و نویسنده نیز بود، هرکس به نوشته‌های او نگاه کند، قوّه تخیّل و قدرت تجسّم معانی و ابراز هیجان‌های درونی و شرح تأثّرات قلبی را از قلم او خواهد یافت.[۲]

خانم فراو «کنایر» نیز می‌نویسد: «کوشش و پشتکار تقی خان در علوم ریاضی از کوشش وی در موسیقی کمتر نبود. افسوس که در اینجا معلم ریاضیّات او را نتوانستم بشناسم تا ستایش شاگرد را شخصاً از او بشنوم، ولی از قراری که از اشخاص دیگر شنیده‌ام، این جوان در ریاضیّات استعداد خوبی داشته است و در موقع جمع کردن کتاب‌های او تألیفات زیاد یافتم که نه تنها در علوم ریاضی از حساب و جبر و هندسه و مثلّثات بود بلکه در هر علم و از این راه به شوقمندی و ذوفنونی او پی بردم. همچنین گذشته از کتاب‌های فارسی و ترکی، کتب فرانسوی و انگلیسی نیز داشت.

فرانسه را در کوچکی در ایران شروع کرده بود و خوب می‌خواند و تکلّم می‌کرد. و در اینجا یعنی «شتوتگارد» انگلیسی و آلمانی تحصیل می‌کرد و در آلمانی به جائی رسیده بود

۱- ح.م. زاوش - دولت‌های ایران در عصر مشروطیّت (ج ۱) - ص ۱۶۹ - ۱۷۸

۲- تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران (ج ۱) - ص ۱۶۲

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

که مقدّمه کوچک دفتر «نت» ایرانی را (که چاپ شده است) خودش نوشت و ما تغییرات مختصری در آن دادیم.

در میان اوراقش صدها صحایف لغت پیدا شد که در آن‌ها لغات آلمان و در مقابل فارسی آن‌ها را نوشته بود. اصلاً به طوری که از کاغذهای ایران او معیّن می‌شود بعدها خیال نوشتن یک لغت آلمانی و فارسی را داشت.

با یک خانم آلمانی، کتاب «زردشت چنین گفت» تألیف «نیچه» را می‌خواند و مقصودش البتّه تنها زبان یاد گرفتن نبود، بلکه بر آن بود که این کتاب با پیامبر ایران علاقه داشت. در هر صورت به هر وسیله می‌کوشید خویشتن را بیاراید.

به تئاتر و کنسرت با علاقه و عشق مخصوص می‌رفت. ما نیز به همراهی شوهرم، اغلب با او به اُپرا می‌رفتیم. تمام دوره «نیبلونگ» اثر «واگنر» را با ما شنید و از این موزیک بی‌اندازه خوش بود. همچنین اپرای موسوم به «آیدا» اثر «وردی» ایتالیائی را با او دیدیم و از آوازه و آهنگ مأنوس شرقی مانندی که در این پارچه به گوش او برمی‌خورد بی‌اندازه شاد و متهیّج شد. این نوای مؤثّر، ایران را به خاطر او آورد و در همان جا شروع کرد و از مادرش [عزت الحاجیه] یاد نمود و از ایّام گذشته خود حکایت نمود.»[۱]

«سرود زیر را که شاگردان دوره اوّل و دوّم مدرسه ژاندارمری خراسان، غالباً به حال انفراد و یا به طور دسته جمعی و در حال عبور از خیابان‌ها می‌خواندند، اثر طبع کلنل و حتّی نت آن را نیز خودش ساخته بود:

گر ما نداریم شمشیر و تفنگ دشمن برانیم با مشت و با سنگ
دیگر بس است این همه مدارا دشمن برانیم از ملک دارا
دیگر بس است عیش و نوش و مستی ..... الخ»[۲]

«علاوه بر فنون نظامی، کلنل در سایر رشته‌ها نیز تحصیل کرده، مخصوصاً یک دوره ریاضیّات عالی آموخته که فقط یادداشت‌های آن ۱۲ دفتر بزرگ و ۷ دفتر کوچک را پر کرده است. مرحوم کلنل زبان آلمانی، فرانسه و انگلیسی را بلد بوده و روسی را پس از مراجعت

۱- کلنل محمد تقی خان پسیان - ص ۹۰ ۲- آذری - پیشین - ص ۲۷۷

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

کلنل پسیان

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

به تهران (۱۳۳۸ هـق) یاد می‌گرفته (گرچه قبلاً نیز در همدان قدری تحصیل کرده بود) و بدین مناسبت از ترجمه آثار ادبای اروپا در رساله‌های علمی خودداری نکرده و آنچه در دست می‌باشد از این قرار است:

۱- «ژنویو» تاریخچه یک کنیز اثر لامارتین (قسمتی از ترجمه آن مفقود شده)

۲- حکایات کوچک برای اطفال (از فرانسه و انگلیسی ترجمه کرده)

۳- سه سال شیمی در یک جلد اثر «ا. درنکور» که این یکی فعلاً حاضر طبع است.

علاوه بر این خیال تألیف لغتی از زبان آلمانی به فارسی داشته و قسمت مهمّی نیز حاضر کرده است.

مرحوم کلنل گاهی لوایح و مقالات نیز ترجمه کرده، ولی غالباً ناقص مانده. وقتی نیز خیال داشته کتاب «باغبان» اثر «رابیند رانات تاگور» را از آلمانی به فارسی ترجمه نماید و فقط موفّق به ترجمه یک فصل و چند سطر از فصل دوّم شده»[۱]

علاوه بر فرّخی یزدی، دیگر شعرا نیز از جمله عارف، ایرج و عشقی دوستدار این قهرمان سترگ بودند، او را ستودند و در رثایش خون گریستند.

«عارف در قیام کلنل با او همراه بود و از حمایت این افسر پاک نهاد دریغ نداشت، چرا که اعتقادی تمام به او داشت. امّا شهادت کلنل، چنان بر او سنگین آمد که هیچ گاه نتوانست از زیر بار اندوهش کمر راست کند. تصنیفی چند در سوگ دوست از دست رفته‌اش ساخت که بدون شکّ، تأثیرگذارترین آن‌ها تصنیفی است در مایه دشتی با این مطلع: ***«گریه کن که گر، سیل خون گری، ثمر ندارد - ناله‌ای که ناید زنای دل اثر ندارد».***

این تصنیف، سال‌ها بعد توسّط چند تن از خوانندگان، از جمله غلامحسین بنان و عبدالوهاب شهیدی در ارکستر گل‌ها، اجرا و ضبط گردید.»[۲]

هنگام تشییع جنازه کلنل نیز از سر بی‌تن او چنین توصیف می‌کند:

این سر که نشان سرپرستی است امروز رها ز قید هستی است
با دیده عبرتش ببینید این عاقبت وطن‌پرستی است

۱- کلنل محمدتقی خان پسیان - ص ۶۱

۲- کیوان کیانی - یادواره عارف قزوینی، شاعر ترانه ملّی - نشریه مهر - شماره ۳۹ - ۷۶/۱۰/۳۰ - ص ۲۷

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

پس از شهادت مظلومانه کلنل، عارف قزوینی آواره دشت و بیابان می‌گردد و چنین می‌سراید:

کسم به شهر نبیند شدم بیابانی ز غصّه کلنل و ز غم خیابانی

دکتر مهدی مجتهدی می‌نویسد: «قتل کلنل با آن وضع و بی‌احترامی که بعداً به جنازه او به عمل آمد اسباب تأثّر طبقات روشنفکر و اصلاح‌طلب ایران گردید. در این میان عارف قزوینی که قبلاً بر حسب دعوت او برای مشاهده اصلاحات سفری به خراسان کرده بود بیش از همه متأثّر شد. عارف با ضعف‌هائی که داشت ایران دوست بود و امیدوار بود که ایران به دست کلنل اصلاح شود. از این رو در مرثیه او غزل‌ها ساخت و نام او را جاوید نمود. دکتر بدیع الحکماء همدانی میزبان اواخر زندگی عارف می‌گفت که او همواره به یاد کلنل اشک می‌ریخت و در ساعت احتضار نیز کلنل گفت و جان داد.»[۱]

علی آذری درباره رابطه ایرج میرزا و کلنل می‌نویسد: «ایرج میرزا این شخصیت بزرگ ادبی.... در اداره مالیّه ایالتی خراسان، سمت معاونت نیز داشت، به پهلوان شرافتمند تاریخ ما، کلنل محمّد تقی خان پسیان، صمیمانه ارادت می‌ورزید. پس از ورود کلنل به خراسان «مشهد» این دو تن بزرگوار با یکدیگر دوست صمیمی شدند، چه آن که هر دو وطن‌پرست بدون تظاهر بودند.

- ایرج به منویّات کلنل کاملاً پی برده و تشخیص داده بود که این جوان واقعاً خادم وطن و از هرگونه آلایش مبرّاست و وجودی است فاضل و دانا و سلحشوری است بسیار بی‌باک و دلیر، عنصری است پاکیزه و منشأ اثرات نیک.

.... کلنل از مصاحبت ایرج استفاده و استفاضه می‌کرد، ایرج نیز در هدایت و ارشاد او اهتمام داشت، مخصوصاً پس از قطع رابطه با تهران، ایرج بهترین مشاور و نیکوترین معاضد او به شمار می‌رفت. کلنل هم نسبت به او احترام شایانی قائل بود....

ایرج میرزا می‌گفت: کلنل در رویّه فعلی خود کاملاً محقّ است، ایرج از اوضاع آشفته مرکز کاملاً مستحضر بود و به همین لحاظ قضاوت منصفانه‌اش در قطع رابطه کلنل با تهران،

۱- رجال آذربایجان در عصر مشروطیت - ص ۴۵

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

از اشعار زیر که من آن را «فتوای ایرج» نام نهاده‌آم، به خوبی پیداست:

چو دیده مرکزی‌ها را همه دزد خیانت کرده و برداشته مزد
ز مرکز رشته طاعت گسسته کمر شخصاً به اصلاحات بسته
یکی ژاندارمری بر پا نموده که دنیا را پر از غوغا نموده
در آن ژاندارمری کردست تأسیس منظم مکتبی از بهر تدریس
به هر جا یک جوانی با صلاحست در این ژاندارمری تحت السلاحست
چو یک گویند و پا کوبند بر خاک بیفتد لرزه بر اندام افلاک

ایرج کلنل را دوستدار ایران خطاب و در رثای کلنل اشعاری سروده است.... مقام صمیمیّت و ارادت ایرج و به ویژه قضاوت صریح او درباره این شخصیّت سلحشور و وطن‌پرست در آن اشعار کاملاً مشهود است. در اینجا به مناسبت، مطلع و مقطع آن، درج می‌شود:

دلم به حال تو این دوستدار ایران سوخت که چون تو شیر نری را در این کنام کنند
سزد که هر چه، به هر جا وطن‌پرست بود پس از تو تا با بدجامه مشکفام کنند

ملخص فتوای ایرج درباره پهلوان تاریخ ما چنین است:

رشیدالقد، صحیح الفعل و القول، مؤدّب، باحیا، عاقل، فروتن، مهذّب، پاکدل، پاکیزه چشم، خلیق، مهربان، راستگفتار، توانا، کم آزار، بی‌اعتنا به شهوت، به خلوت پاکدامن‌تر ز جلوت»[1]

۱- علی آذری - پیشین - ص ۴۲۶

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

پروین اعتصامی

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

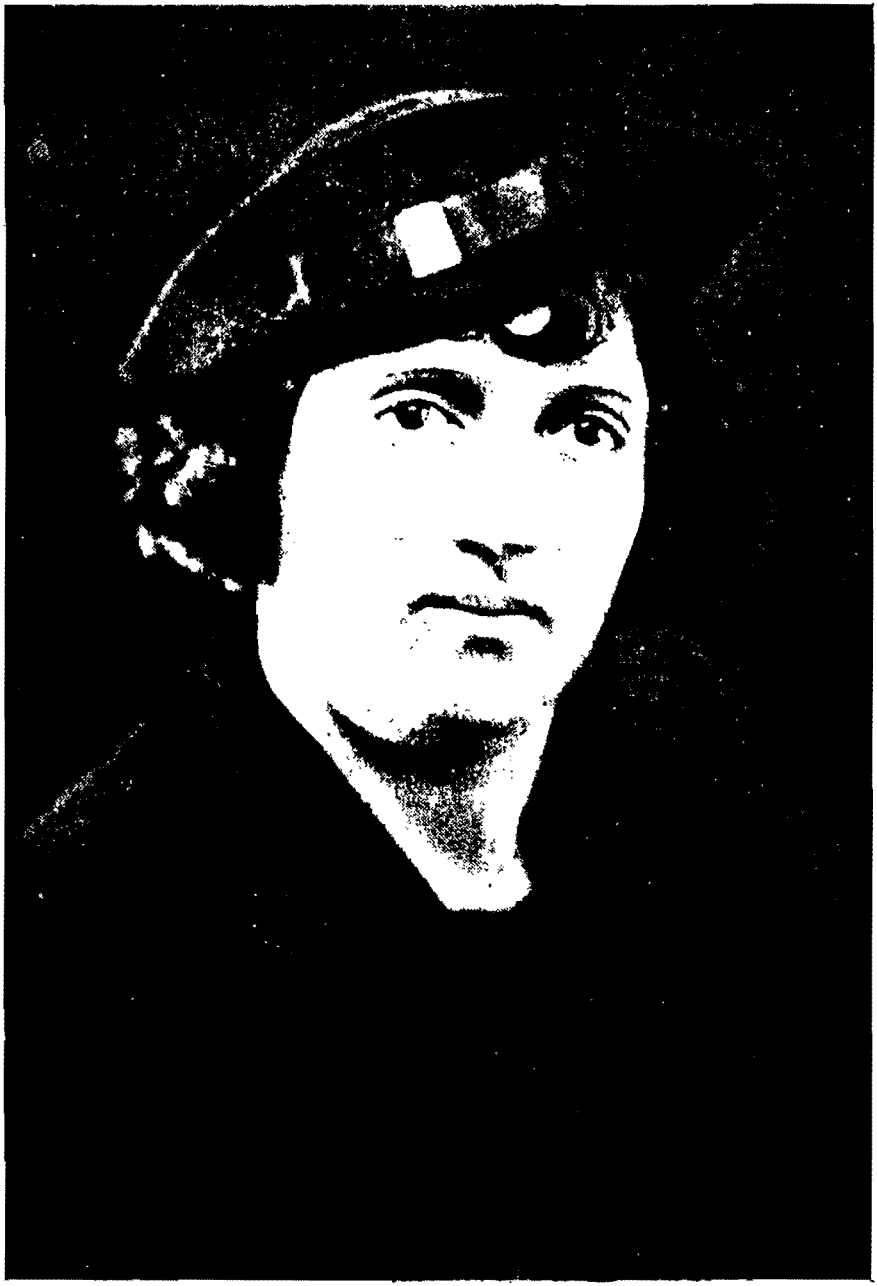

پروین اعتصامی

۲۵ اسفند ۱۲۸۵ – ۱۵ فروردین ۱۳۲۰ شمسی .

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

پروین اعتصامی، این بزرگ بانوی شعر معاصر ایران، زاده و پرورده شهر هنرپرور تبریز است. درباره این بانوی هنرمند، مطالب مختلفی نوشته شده و یادنامه‌های متعدّدی منتشر گردیده، ولی جا دارد که صاحب ترجمه به عنوان یک شاعره مردم‌گرای آذربایجانی نیز که مسلماً خانواده، محل تولّد، اوضاع سیاسی - اجتماعی محیطی که وی در آن، دیده به هستی گشوده و پرورش یافته و در ساخت شخصیّت ممتاز او تأثیر لازمه را به جا گذاشته‌اند، مورد مداقّه قرار گیرند. چرا که به قول غلامحسین تکمیل همایون: «پروین، فرزند صالح زمان خویش است. برای شناخت اندیشه هر شاعر، نویسنده و هنرمند، بی‌تردید باید عامل‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی زمان زیست او را به گونه‌ای غالب که سازنده شخصیّت هر انسان، به ویژه انسان هنرمند است، مورد بررسی قرار گیرند. چه این که هنر زاده فرضیّات و ذهنگرائی فرد و یا افرادی از جامعه و بدون تأثیرپذیری از محیط اجتماعی و طبیعی نیست».(۱)

پروین در ۲۵ اسفندماه ۱۲۸۵ شمسی، در یک خانواده اصیل آذربایجانی در محلّه ششگلان تبریز پا به عرصه وجود گذاشت.

این شاعره نامدار، در سالی چشم به جهان گشود که در همان سال، بر اثر مجاهدات ملّت ایران، فرمان مشروطیّت صادر شده بود و در آن روزها، مردمان شهر زادگاهش تبریز، خود را برای رویاروئی با استبداد آماده می‌کردند، و در این راستا، برای تأسیس نهادهای دموکراتیک، بسط آزادی و استقرار حاکمیّت قانون، شب و روز در حال مجاهدت بودند و بالاخره بر اثر کودتای محمد علی شاه و سقوط مجلس شورای ملّی در دوّم تیرماه ۱۲۸۷، تبریز قهرمان به پا می‌خیزد و پس از یازده ماه نبردهای بی‌امان رهائی‌بخش، آزادی نوپا و مشروطیّت را از اضمحلال حتمی نجات می‌دهد.

پروین، در یک همچو حال و هوائی، در یک خانواده ادب دوست و معارف‌پرور رشد می‌یابد. از یک طرف فضای انقلابی و جوّ شورآفرین آذربایجان و شرایط سیاسی - اجتماعی تاریخی آن روزگار، ادبیّات را متحوّل می‌کند، چرا که به قول حسین صفّاری

۱- روزنامه اطلاعات - ۱۳۷۳/۱/۲۰

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

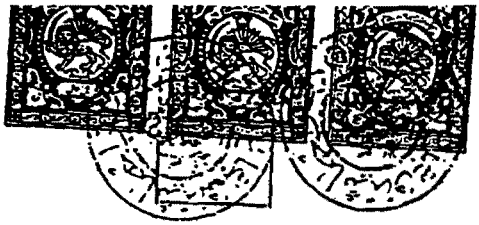

وزارت داخله

اداره کل احصائیه و ثبت احوال — دفتر احصائیه و ثبت ولایتی طهران

شعبه نمره ۹

۱۲۱۸

سواد خلاصهٔ ولادت

نمرهٔ ورقه هویت ۱۴۵۷۹ تاریخ صدور روز ۲ ماه عقرب ۱۲۹۸ شمسی

آقای پروین ... دارای نه خانوادگی اعتصامی فرزند لقمان ... دارای هویت نمره —

صادره از ... و ... دارنده هویت نمرهٔ — صادره از —

در تاریخ روز — ماه — سال ۱۲۸۵ شمسی در شهر تبریز محله ...

کوچه — خانهٔ نمره ... جزء بلوک ... متولد شده است

این سواد مصدق بدون هیچ عیب و خدشه و قلم خوردگی بر حسب تقاضای مهرکتبی به آقای پروین ... تسلیم گردید

محل امضاء مأمور و مهر شعبه نمرهٔ ۹

دفتر احصائیه و ثبت ولایتی طهران

طبق نمره ۱۲۸ دفتر کلیه وقایع راجع به ... اعتصامی ... سال ۱۲۹۸

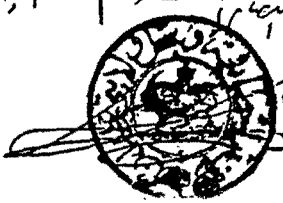

شناسنامه پروین اعتصامی نشان می‌دهد که او در تبریز متولد شده است

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دوست: «هر دگرگونی سترگ در شکل و مضمون ادبیّات، مشروط به دگرگونی عظیمی در زندگی اجتماعی است».[۱] و از طرف دیگر، نجابت و اصالت فرهنگی خانواده او این امکان را برای این هنرمند مستعدّ فراهم می‌آورد که وی فرزند صالح زمان خود باشد.

تاکنون از پدر نام‌آور او یوسف اعتصام‌الملک و تأثیری که در فرزند هنرمندش داشته، زیاد صحبت شده است، ولی از مادر نجیب و اصیل وی و نقشی که در تربیت این شاعره افتخارآفرین داشته کمتر سخن گفته شده است. در صورتی که تأثیر تربیت مادر در فرزند، به ویژه دختر بیش از پدر است. همشهری سرافراز ما نیز در دامان مادری پرورش یافته و از او تأثیر پذیرفته که می‌توان گفت نماد یک زن بافرهنگ آذربایجانی است. پروین خود، چنان تحت تأثیر مادرش و شخصیّت نجیب او قرارگرفته که اشعار متعدّدی درباره مقام والا و عظمت شخصیّت مادر سروده است، چنان که در این یک بیت کلام را ختم کرده است:

دامن مادر نخست آموزگار کودک است طفل دانشور کجا پرورده نادان مادری؟

مادر پروین اعتصامی «خانم اخترالملوک، دختر میرزا عبدالحسین شوری بخشایشی، ملقّب به قوام‌العداله، از منشیان و سخنوران عهد ناصرالدین شاه بود. شوری تحصیلات خود را در تبریز و تهران انجام داد. او دارای طبع روان و خطّ خوب بوده است، در سال ۱۳۱۶ در تبریز درگذشت. از وی دو پسر به نام‌های غلامعلی خان و حسن خان و دو دختر یکی خدیجه سلطان و دیگری بانو اخترالملوک باقی ماند.

نسخه‌ای از دیوان شوری بخشایشی، با خطّ نستعلیقش در کتابخانه ملّی تبریز، تحت شماره ۳۶۶۱ موجود است که شامل ۹ قصیده و ۱۹۳ غزل و چهار مسمّط و یک ترجیع‌بند و سه تضمین و سه مثنوی و یازده رباعی و یک ساقینامه است».[۲]

«شوری در دو جا قوام تخلّص کرده، فرماید:

قوام داد به یک غمزه جان و دل زکفش کنون کرشمه چشمت برای تکفیر است

ایضاً:

قوامت روز عید آورده اینک سر به قربانی منیٰ کوی تو، رویت کعبه، ابر و تیغ برّانت

۱- حسین صفّاری دوست - رند دانشگاه مولانا بعید - دنیای سخن - شماره ۶۱ - مهر ۱۳۷۳ - ص ۵۸

۲- عقیقی بخشایشی - شناسنامه بخشایشی - ص ۴

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

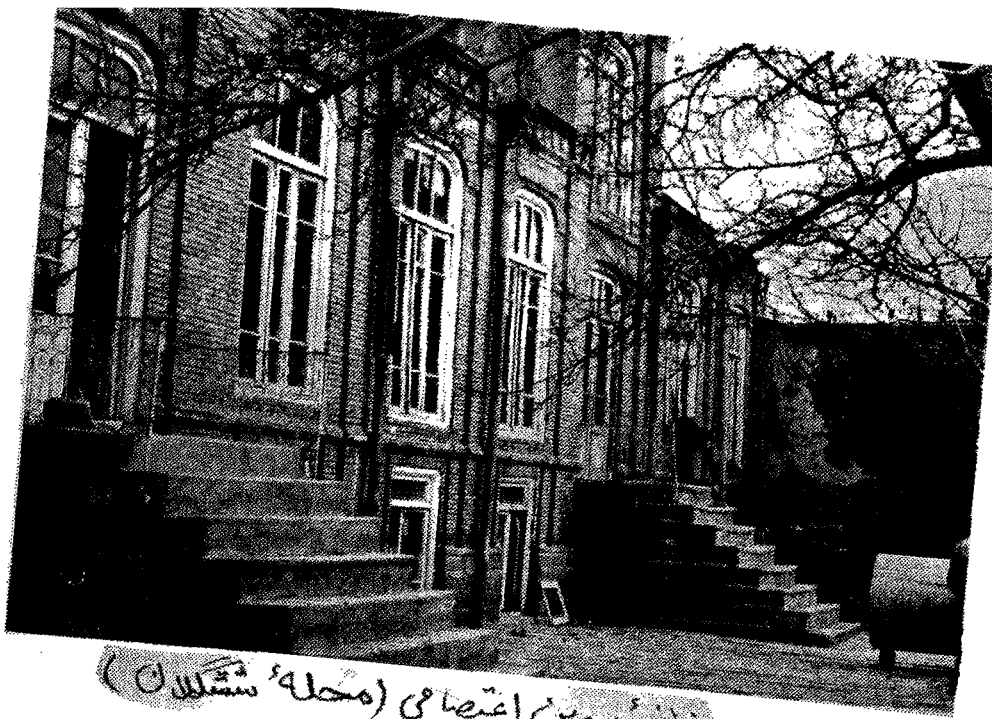

خانهٔ پروین اعتصامی (محلهٔ شکلان)

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شیوه‌ای که مخصوص شوری است این که در اثنای یکی از مثنوی‌ها به فاصله‌هائی، یک شعر فارسی و یا ترکی و یا بایاتی نقل می‌کند که وزن و قافیه جداگانه‌ای دارد. مثال:

هر چه از احوال شب‌های وصال — بر خیال آرم شوم آشفته حال
وه چه خوش گفت آن دگر مرد عوام — این بیاتی را در اثنای کلام
عزیزیم بیر بیر دوشر — آتلانان بیر بیر دوشر
سن ایلن گئچن گونلریم — یادیما بیر بیر دوشر
می ندانستم وصالت ای صنم — می‌شمردم درد هجرت مغتنم
همچو دانستم که حافظ گفته بود — آن که او درّ معانی سفته بود
مرا آن قدر خواهد شد که پنهان مهر او ورزم — حدیث بوس و آغوشش چه گویم چون نخواهد شد

در آخر مثنوی گفته:

وقت آن آمد سرایم بر تو زود — یک غزل ز آن‌ها که شوری گفته بود:
واریمیش دونیاده بیر عزّت او وصل یاریمیش — یاردان آیریلمیش عاشق بیلمه‌میشدیم خواریمیش

بعد می‌نویسد (تا آخر غزل در رساله ترکیّه) و معلوم می‌دارد که وی خود غزلیات ترکی نیز سروده است.

مرحوم قوام‌العداله در محلّه ششگلان تبریز سکونت داشت و شخص فوق‌العاده متدیّن و به نزدیکان مخصوصاً به زیردستان خود نهایت درجه لطف و مهربانی داشته است. اوقات استراحت خود را صرف مطالعه و سرودن اشعار می‌نمود و در نوشتن خط به اندازه‌ای ظرافت و زیبائی داشت که قطعات و نمونه‌های خطّ آن مرحوم، یکی از شاهکارهای خطوط فارسی به شمار می‌آید».[۱]

این ادیب گرانقدر، مورد احترام شعرا و فضلای همعصر خود بود. از جمله شاعر نامدار آذربایجان حاج رضا صرّاف تبریزی، از وی چنین یاد می‌کند:

شاهدی آرم کنون زگفته شوری — آن که ز دریای معرفت گهر آرد[۲]

بدین ترتیب می‌بینیم، مادر پروین که یک دختر روستائی‌زاده بود، خود در یک خانواده

۱- عزیز دولت‌آبادی - نشریه دانشکده ادبیّات تبریز - سال ۱۲ - شماره ۲ - تابستان ۱۳۳۹ - ص ۲۳۸

۲- دیوان حاج رضا صرّاف - ص ۸۱

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ادب‌دوست آذربایجانی، بزرگ شده و پدرش از شعرا و ادبای عصر خود بوده و پروین، قریحه شاعری را از جدّ مادری خود به ارث برده و صنعت شعر مردمی را به اوج رسانده است.

یوسف اعتصام‌الملک، پدر صاحب ترجمه نیز در سال ۱۲۵۳ شمسی در تبریز زاده شد و در محیط هنرپرور این شهر به یک شخصیّت برجسته ادبی - فرهنگی تبدیل شد. زبان فرانسه، ترکی و عربی را در حدّ تسلّط کامل می‌دانست و در زبان و ادبیات فارسی چیرگی عالمانه داشت. علاّمهٔ دهخدا می‌نویسد:

«در لسان و ادب عرب بالخصوص یکی از ائمه و ارکان به شمار است، چنان که در احاطه و معرفت به لغات عرب در ایران بی‌همال و در مصر و عراق و شام معاصر کم‌نظیر است.

بیست سال از عمرش نرفته بود که کتاب «قلائد الادب فی شرح اطواق الذّهب» عربی او را مصریان، جزو کتب درسی قرار دادند، و دیری بر آن نگذشت که ادبای ساحل نیل بر کتاب عربی دیگر او «ثورة الهند» تقاریض غرّا نگاشته و مطابع بولاق (از محلاّت قاهره) و قاهره در خرید حقّ طبع آن بر یکدیگر پیشی جستند.[۱] و به قول دکتر مهدی مجتهدی: «معلوم شد که خاک تبریز از پروردن مردانی نظیر خطیب عاجز نیست».[۲] وی می‌افزاید:

«با توجه به این که او به خارج ایران مسافرت نکرده، هر چه یاد گرفته در تبریز یاد گرفته است، مترقّی بودن محیط تبریز قبل از مشروطیّت، از حیث معلومات قدیمه و جدیده، برای ما روشن خواهد شد. به جدّ می‌توان گفت که او شعرای مشهور دنیا از قبیل شکسپیر، گوته، شیلر، هوگو، میلتون، تریلو ایتالیائی، تولستوی و ماکسیم گورکی را به ایران شناسانیده است.

در نثر او تأثیر نویسندگان و ادبای ترک از قبیل نامق کمال و توفیق فکرت و ادبای معاصر مصر و شام و شیوه منشیان قاجار کاملاً مشهود است. چنان که به نظر می‌رسد، وی زبان

۱- علاّمه دهخدا - تاریخچه زندگانی یوسف اعتصامی - مجموعه مقالات و قطعات اشعار مربوط به پروین اعتصامی - ص ۷۱

۲- دکتر مهدی مجتهدی - رجال آذربایجان در عصر مشروطیّت - ص ۱۸ و ۱۷

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

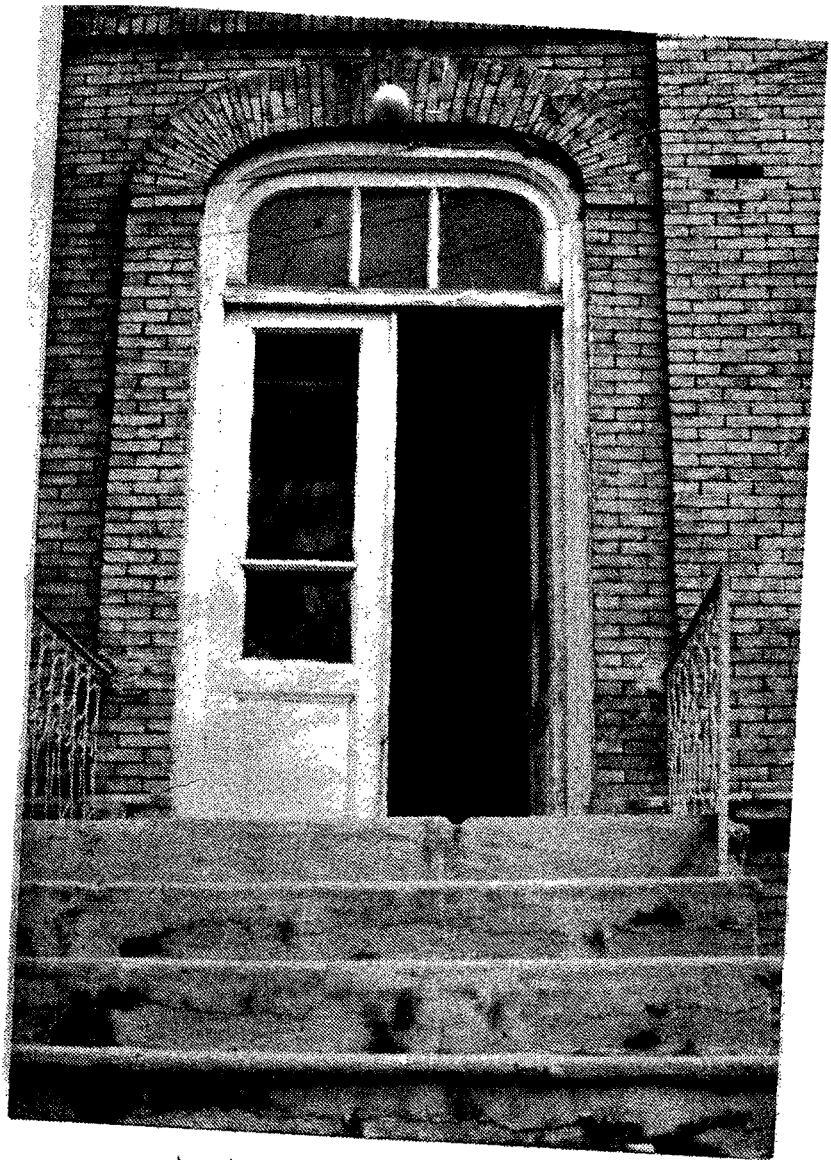

در ورودی حیاط منزل پروین اعتصامی

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

فرانسه را از طریق زبان ترکی یاد گرفته است».[۱]

طبیعی است که یک کودک مستعد و نابغه‌ای مثل پروین، در یک همچو محیط هنرپرور و در یک چنین خانواده بافرهنگی چنان تربیت می‌شود که به یک چهره جهانی تبدیل می‌شود. وی از دوران نوباوگی در پیش پدرش، با آثار شاعران و نویسندگان بزرگ آشنا شد و خود از کودکی سرودن شعر را تجربه نمود و آخر سر در آن عمر کوتاه پرثمرش عنوان «اشعر شعرای قرن چهاردهم هجری»[۲] را ازآن خود ساخت.

به قول پدرش یوسف اعتصامی:

«خانم پروین توانسته است با اسلوب و شخصیّت و آرای فلسفی و کلمات اخلاقی خویش، از سایرین متمایز باشد. شعر پروین، شعر اوقات و احوال و اشخاص نیست: شعر تربیت و تهذیب و تعمیم اخلاق کریمه است، ترانه روحفزای مهر و عاطفت و فضیلت است، نغمه جذّاب سعی و عمل و همّت و اقدام است، سرود بیداری و پرهیزکاری و رستگاری است.

خانم پروین، پنداری بر سریر نفوس متّکی است، با عواطف و احساسات انسان نجوا کرده، قلب اندوهگین را تسلیت می‌دهد و خاطر دردمند را آرامش می‌بخشد.

این که گفته‌اند به توالی زمان، شعر بر ناحیه معنوی زندگانی بشر مستولی شده و پس از آن صور و اَشکال ملل را حکایت کرده و در پایان کار، آن را روح جامعه شمرده‌اند، این اوصاف بر شعر چند تن از سخن سُرایان بزرگ منطبق می‌شود و شعر پروین در این ردیف است».[۳]

علاّمه میرزامحمّد خان قزوینی، پس از مطالعه دیوان پروین نوشت:

«باکمال لذّت و تمتّع، قسمت عمده این دیوان و مخصوصاً قصاید آن را مطالعه کردم و هر چه پیشتر می‌رفتم و بیشتر می‌خواندم، استعجاب من به تعجّب مبدّل می‌شد که چگونه امروزه در این قحط الرجال فضل و ادب، یک چنین «ملکةالنّساء الشّواعر» در مرکز ایران

۱- دکتر مهدی مجتهدی - رجال آذربایجان در عصر مشروطیّت - ص ۱۸ و ۱۷

۲- دکتر مهدی مجتهدی - رجال آذربایجان در عصر مشروطیّت - ص ۱۸ و ۱۷

۳- مجموعه مقالات و قطعات اشعار مربوط به پروین اعتصامی - به کوشش ابوالفتح اعتصامی - ص ۱۹ و ۱۶ و ۱۴

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ظهورکرده و به سرودن چنین اشعاری در درجه اوّل از فصاحت و سلامت و متانت که لفظاً و معناً و مضموناً و فکراً با بهترین قصاید اساتید و مخصوصاً ناصرخسرو (که گویا بیشتر شیوه او مطمع نظر خانم بوده) دم برابری می‌زند موفّق گشته است».[۱]

«علاّمه دهخدای قزوینی که به مشکل‌پسندی، سختگیری و دقّت، مشهور بوده است، مقام پروین را از همان اوان جوانی، چنان والا می‌پنداشت که بی‌هیچ هراس از طعن سخرگان و رشک بران، نام او را در کنار دیگر بزرگان ادب فارسی در «امثال و حکم» قرار داد.

شادروان ملک‌الشعرای بهار که هم عصر پروین بوده، درباره شاعره توانای ایران می‌گوید:

«خانم پروین، به تمام شرایط شاعری عمل کرده است.... هرگاه تنها غزل سفر اشک، از این شاعره شیرین زبان باقی مانده بود، کافی بود که وی را در بارگاه شعر و ادبیّات، جایگاهی عالی و ارجمند بخشد تا چه رسد به لطف حق، کعبه دل، گوهر اشک، روح آزاد، دیده و دل، دریای نور، گوهر سنگ، حدیث مهر، دره، جولای خدا، نغمه صبح و سایر قطعات که همه از او و هر یک برهان آشکار بلاغت و سخنرانی اوست». وی سپس اظهار می‌دارد:

«در این مدّت اشتغال، ساختن دیوانی با این زیبائی‌ها و با این آب و رنگ دلفریب، خاصّه با این یکدستی و فصاحت و روانی، کار مردان فارغ بال نیست، تا چه رسد به مخدّره‌ای که کمتر از درس و بحث فارغ بوده و شاید مشاغل خانوادگی بسیار نیز داشته است».

بهار در ادامه می‌گوید:

«در ایران که کان سخن و فرهنگ است، اگر شاعرانی از جنس مرد پیدا شده‌اند که مایه حیرتند، جای تعجب نیست، امّا تاکنون شاعری از جنس زن که دارای این قریحه و استعداد باشد و با این توانائی و طی مقدّمات تتبّع و تحقیق، اشعاری چنین نغز و نیکو

۱- مجموعه مقالات و قطعات اشعار مربوط به پروین اعتصامی - به کوشش ابوالفتح اعتصامی - ص ۱۹ و ۱۶ و ۱۴

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

بسراید، از نوادر محسوب و جای بسی تعجب و شایسته هزاران تمجید و تحسین است».

یعقوب اژدرپناه نیز بر این باور است که:

«پروین انسانی رحیم و طاغی است. در مقابل مقرّراتی که به اسم قانون بر آدم تحمیل شده است، طغیان می‌کند. تحمّل بی‌عدالتی و زورشنوی را ندارد، رنج دیگران را با احساس شدیدالتأثیر خود اندازه می‌گیرد و برای دفاع از حق، دلیرانه قیام می‌کند. اندوه تبدار دردمندان را در شکلی که می‌نمایاند، می‌بیند، شکایت ستم‌زدگان و ضمیر لایتناهی درون پروین همیشه آه و ناله زودگذر نیست. این شکایت‌ها غالباً ستیز و مبارزه می‌گیرند....».[۱]

دکتر محمّد جواد شریعت نیز معتقد است:

«افتخار زنان ایران به امثال پروین - دختر دانشور ایران - است و بس.

در سرتاسر تاریخ ادب ایران، پروین همچون ستاره‌ای درخشان می‌درخشد و بدون هیچ شکّی، همتا و همانند ندارد. یعنی هیچ زنی را سراغ نداریم که علاوه بر ذوق و استعداد شاعرانه، در ادب فارسی تا این حد غور و تعمّق داشته و شعرا و همسنگ شعرای درجه اوّل زبان فارسی باشد.

بی‌هیچ گفتگو، زنان ایران باید مباهی و سرفراز باشند که در میان جامعه نسوان، چنین گوهر گرانبهائی وجود دارد و باعث اعتبار و آبروی آن‌ها شده است.

به نظر من آنچه مایه آبروی زن ایرانی است، پشت میز نشستن و وکیل و وزیر شدن نیست، بلکه انسان شدن است و عالم شدن، زیور و زینت ظاهر نیست، بلکه روح پاک و دل تابناک و فکر روشن است. و این همه را در وجود پروین می‌توانیم پیدا کنیم و از این جهت است که می‌گویم زنان ایران، باید به امثال پروین اعتصامی فخر و مباهات کنند».[۲]

ابوالفتح اعتصامی که مجموعه مقالات و قطعات اشعاری راکه به مناسبت درگذشت و اوّلین سال وفات خانم پروین اعتصامی نوشته و سروده شده است گردآوری و منتشر نموده است. خود در بخش تاریخچه زندگانی خواهرش می‌نویسد:

۱- غلامحسین تکمیل همایون - پیشین

۲- دکتر محمد جواد شریعت - پروین ستاره آسمان ادب ایران - پیشگفتار

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

«پروین ادبیّات فارسی و عرب را نزد پدر آموخت. از ابتدا طفلی ساعی و متفکّر بود. به قول خانم محصّص «کمتر سخن می‌گفت و بیشتر فکر می‌کرد» به ندرت در جرگه سایر اطفال وارد می‌شد. غالباً تنها به سر می‌برد. گوئی ساختمانی سوای ساختمان دیگران داشت. در مجالس درس و بحث، همیشه از سایرین پیش بود.

از کودکی شروع به شعر گفتن کرد. خانه پدرش میعادگاه ارباب فضل و دانش بود و پروین همواره آنان را با قریحه سرشار و استعداد خارق‌العاده خویش دچار حیرت می‌ساخت.

در جوزای ۱۳۰۳ دوره مدرسه اناثیّه آمریکائی تهران را با کمال موفّقیت به پایان رساند و در جشن فراغت از تحصیل، خطابه «زن و تاریخ» را ایراد کرد. در تمام مدّت تحصیل، بهترین شاگرد مدرسه بود. پس از اتمام دوره مدرسه آمریکائی، چندی در همانجا تدریس نمود.

هم در آن اوان، پیشنهاد ورود به دربار به او شد و نپذیرفت.

در تمام سفرهائی که پدرش در داخل و خارج ایران نمود، همراه پدر رفت. پدرش با وجود اصرار دوستان، قبل از ازدواج او، رضا به طبع دیوان وی نداد، اندیشه می‌کرد مبادا کوته‌نظران و بدخواهان، نشر دیوان را وسیله تبلیغ برای ازدواج پروین تلقّی یا قلمداد نمایند.

پروین در ۱۹ تیر ۱۳۱۳ با پسرعموی پدر خود ازدواج و چهار ماه پس از عقد مزاوجت به کرمانشاه به خانه شوهر رفت. این ازدواج متناسب نبود، لذا بعد از دو ماه و نیم اقامت در خانه شوی به منزل پدر برگشت و در ۱۱ مرداد ۱۳۱۴ با گذشتن از کابین، تفریق نمود. این پیش آمد را با متانت و خونسردی شگفت‌آوری تحمّل کرد و تا پایان عمر از آن ماجرا سخنی بر زبان نیاورد و شکایتی ننمود. درباره دوره زناشوئی خود فقط سه بیت ذیل را گفته است:

ای گل، تو ز جمعیّت گلزار چه دیدی — جز سرزنش و بدسری خار، چه دیدی
ای لعل دل افروز، تو با این همه پرتو — جز مشتری سفله به بازار چه دیدی
رفتی به چمن، لیک قفس گشت نصیبت — غیر از قفس، ای مرغ گرفتار چه دیدی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

آرامگاه پروین اعتصامی

اینجا آرامگاه شاعره نامدار معاصر، پروین اعتصامی است. پروین از چهره‌های برجسته زنان شاعر در همه دوران‌های تاریخی است. در گستره ادبیات پربار و والای فارسی مشابه و همانند پروین را در بین زنان شاعر بندرت می‌توان یافت. این دو بیت از ابیاتی است که پروین برای سنگ قبر خود سرود:

اینکه خاک سیه‌اش بالین است
اختر چرخ ادب پروین است
کرکه جز تلخی از ایام ندید
هرچه خوانی سخنش شیرین است

● عکس‌ها از فرشته پارسا

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

پس از آنکه کار ازدواج انجام پذیرفت و احتمال تعبیرات بداندیشان مرتفع گردید، پدر پروین به طبع و نشر دیوان وی اقدام کرد.

در ۱۳۱۵ وزارت معارف ایران، نشان درجه ۳ علمی برای پروین فرستاد. پروین با این پیام که «شایسته‌تر از من بسیارند» نشان را پس فرستاد.

روز سوّم فروردین ۱۳۲۰ بدون هیچ سابقه کسالت، در بستر بیماری خفت و شب شنبه ۱۶ آن ماه، نیمه شب بدرود حیات گفت.

در قم (صحن جدید) در مقبره خانوادگی، پهلوی مزار پدرش به خاک سپرده شد».[۱]

بر روی سنگ قبرش نوشته شده است:

«آرامگاه بانو پروین اعتصامی، نابغه شعر و ادب

بانو پروین اعتصامی (دخت شادروان یوسف اعتصامی) که از بزرگترین شعرای ایران به شمار می‌رود، در ۱۲۸۵ خورشیدی در تبریز تولد یافت و شنبه ۱۶ فروردین ۱۳۲۰ نیمه شب در عنفوان جوانی در تهران به سرای جاویدان شتافت».

قطعه زیر را برای سنگ مزار خویش سروده است:

این که خاک سیهش بالین است — اختر چرخ ادب پروین است
گر چه جز تلخی از ایّام ندید — هر چه خواهی، سخنش شیرین است
صاحب آن همه گفتار امروز — سائل فاتحه و یاسین است
دوستان به که ز وی یاد کنند — دل بی‌دوست، دلی غمگین است
خاک در دیده، بسی جان‌فرساست — سنگ بر سینه، بسی سنگین است
بیند این بستر و عبرت گیرد — هر که را چشم حقیقت بین است
هر که باشی و ز هر جا برسی — آخرین منزل هستی، این است
آدمی هر چه توانگر باشد — چون بدین نقطه رسد، مسکین است
اندر آنجا که قضا حکم کند — چاره تسلیم و ادب تمکین است
زادن و کشتن و پنهان کردن — دهر را رسم و ره دیرین است
خرم آن کس که در این محنت‌گاه — خاطری را، سبب تسکین است

۱- مجموعه مقالات و قطعات اشعار.... ص ۶

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

«آقای ابوالفتح اعتصامی، برادر ارجمند شاعره عزیز و ناکام ما می‌نویسد که درگذشت پروین به خاطر معالجه غلط پزشک بوده است».[۱]

درباره این شاعره بافضیلت، تعداد زیادی از شعرا از جمله استاد شهریار، آثاری آفریده‌اند که هر یک درخور توجّه و دقّتند. برای حسن ختام، قطعه خانم سوسن آل داوود، شاگرد سال نهم دبیرستان دخترانه شاهرضا در مشهد آن روز (که متأسّفانه چندی بعد فوت نمود) راکه در سال ۱۳۱۴ به مناسبت انتشار دیوان پروین سروده است می‌آوریم و به روان هر دو شاعره ناکام، درود می‌فرستیم:

چه بالی به پروین خویش ای سپهر — که ماراست پروین برتر ز مهر
تو ای آسمان، فخر کمتر نما — چو آگه نباشی ز پروین ما
ز پروین ما گر خبر داشتی — به دعوی کجا سر برافراشتی
تو را گر که پروین بود بر فلک — گذشته است پروین ما از مَلک
الا ای سخن‌پرور هوشیار — که بختت قرین باد و اقبال یار
ز نظم روانت، جهان روح یافت — از آن رو، سوی نیک نظمت شتافت
ز نظمت به گیتی گُهر بیختی — همان عالمی را برانگختی[۲]

اینک دو غزلی که از شاعره نامدار پروین اعتصامی، با دستخطّ خود شاعره تقدیم علاقه‌مندان می‌گردد، غزل‌هائی است که بنابه درخواست روانشاد جعفر خامنه‌ای، طی نامه‌ای به تبریز فرستاده و خطاب به او نوشته است:

ای نامه چو می‌روی به سویش — تو در عوضم ببوس رویش

تصدّق برادر عزیزتر از جانم می‌روم، رقیمه شریفه را زیارت کردم، از سلامت آن وجود گرامی بسیار خوشوقت شدم. از تحسینات و تمجیداتی که برای آن دو فرد ناقابل کرده‌اید بسیار متشکّر و ممنون گردیدم.

لطفی نموده [ای] و ندارم زبان عذر — این عذر را حواله به لطف تو می‌کنم

فرموده بودید که منتظر هر دو قطعه هستم، به همین جهت، مصدّع اوقات می‌شوم.

تصدّقت پروین»

۱- دکتر محمد جواد شریعت - پیشین - ص ۱۸ ۲- پیشین

pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

اینک آن دو غزل،

غزل (۱)

بیا که با لب لعل توام شماری هست — وز آن دو نرگس مستم به سر خماری هست
از آن زمان که وجودم قرارگاه تو شد — به کردگار که گر در دلم قراری هست
نه جز جمال توأم هیچ شب نظاره‌گهی است — به جز خیال توأم هیچ روز کاری هست
بدان صفت که تو رخساره لاله‌گون داری — به باغ نیز به یاد تو داغداری هست
مکن شتاب به رفتن که در گذرگه تو — چو گیسوی سیهت تیره روزگاری هست
به جای آه اگر دود از دلم خیزد — عجب مدار که در سینه‌ام شراری هست
چرا چو شمع به هر بزم سوزم و گریم — گرم به دست دل و دیده اختیاری هست
ز بس به دامنم از چهره خون ناب زود — نهان به دیده تو گوئی که جویباری هست
نه بر سراغ من از کاروانیان اثری است — نه خضر گمشدگان را به من گذاری هست
مران به خواریم ای باغبان ازین گلشن — خود آگهی که هر جا گلی است خاری هست
هر آن صدف که به دست آیدت به سنگ مزن — بسا بود که در آن دُرّ شاهواری هست
ز گنج صومعه و خانقه چه می‌جوئی — بیا به میکده کآنجا می و نگاری هست
همیشه در چمن و باغ سبزه می‌ندمد — به سیر سبزه رو اکنون که نوبهاری هست
چه میکنی ز گلستان کناره‌ای بلبل — به عمر یکشبه گل چه اعتباری هست
تو هم پری بگشا ای خجسته مرغ سحر — کنون که فاخته و قمری و هزاری هست
نه دهر را به نکوئی درست پیمانی است — نه چرخ را به وفا عهد استواری هست
به روز نیک به یاد آر تیره‌روزان را — که در نهایت هر صبح، شام تاری هست
نشاید آن که به خواری پیاده ره سپرد — پیاده [ای] که به همراه او سواری هست
چه در کمند تو گشتم اسیر، دانستم — که در خم سر زلف تو گیرودار هست
گمان نداشتم اصلا به وقت آزادی — که دام و دانه و صیّاد جانشکاری هست
ز لطف در قفسم سبز شاخکی فکنید — که در دلم هوس سبز شاخساری هست
نسیم صبحدم آشفته می‌وزد پروین — مگر به دوست پیامی ز دوستاری هست

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ازنامه چه میروی بکویش تو و او لوحکم ببوسی رویش

تصدق برادر عزیز ترا زجانم میروم رقیمهٔ شریفه را زیارت
کردم از سلامتی آن وجود گرامی بسیار خوشوقت شدم از
تحسینات و تمجیداتیکه برادر آن دو فرد نا قابل کرده اید بسیار
متشکر و ممنون گردیدم لطفی نموده و ندارم زبان عذر
این عذر را حواله به لطف تو میکنم فرموده بودید که منتظار
دو قطعه هستم بهمین جهت مصدع اوقات میشوم تصدقت پروین

غزل (له)

بیا که بالب لعل تو ام شمار یست — وزان دو نرگس مستم بسر خمار یست
از آن زمان که وجودم قرارگاه تو شد — به کردگار که گردر دلم قرار یست
نه جز جمال تو ام هیچ شد نظاره گهی — نه جز خیال تو ام هیچ روزگار یست
بدان صفت که تو رخساره لاله گون داری — به باغ نیز بیاد تو داغدار یست
مگر شتاب برفتن کند ز گذرگه تو — چگویمت تیره روزگار یست
بهجر آه اگر دود از دلم نخیزد — عجب مدار که در سینه ام شرار یست
چرا چو شمع بهر بزم سوزم و گریم — گرم بدست دل دیده اختیار یست
زلبس به دامنم از چهره خون ناب تو ریخت — نهان به دیده تو گوئی که جویبار یست
نه بر سراغ من از کاروانیان آید — نه خضر گمشده را به من گذار یست
مران به خوار ام از باغبان ازین گلشن — مخور فریب که هر جا گلی است خار یست
بهر آن صدف که بدست آیدت به نگر زن — بیا بود که در آن دُر شاهوار یست

ز کبر صومعه و خانقه چه میجوئی — بیا به میکده کانجا می و نگار یست
همیشه در چمن و باغ سبزه می بندد — به سیر سبزه رو اکنون که نوبهار یست
چه میکنی ز تجلی کناره از بلبل — به عمر یکشبه گل چه اعتبار یست
تو هم بپر بگشا از خجسته مرغ سحر — کنون که فاخته و قمری و هزار یست
نه دهر را به نکوئی دگر پیمانی است — نه چرخ را به وفا عهد استوار یست

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
tarikhema.org

tarikhema.org

غزل (۲)

ترسم که تا سیه شب هجران سحر شود — جان به لب رسیده‌ام از تن به در شود
گریم ز درد و یار جفا بیشتر کند — نالم ز رنج و نالهٔ من بی‌اثر شود
در خون خویش بال و پر آهسته می‌زنم — کز خون مباد دامن صیّاد تر شود
ز آن عارض چو آتش و ز آن چون سپند — هر لحظه آتش دل من بیشتر شود
در بحر عشق چاره میسّر نشد مرا — هنگام آن رسید که آبم به سر شود
گم گشته‌ام روم زکه جویم سراغ خویش — از خود که دیده که چو من بی‌خبر شود؟
رفتی ز دست و رهروکوی بلا شدی — ای نو سفر دلم سفرت بی‌خطر شود
قصد کمان ابروی تو گر هلاک ما است — تیر آن چنان بزن که به دل کارگر شود
میرم بدان امید که بر من گذر کنی — روزی اگر گذارت از این ره، گذر شود
یکسو کن از رُخ، آن سر زلف دراز را — بگذار تا که قصّه ما مختصر شود
از ترکتازی مگسی ای شکرفروش — شکّرستان حسن تو کی بی‌شکر شود
می‌خور غم نیامده فردا چه می‌خوری — هرچ آن شود به حکم قضا و قدر شود
خیز ای پسر که مادر ایّام را بسی — باید درنگ تا پسری چون پدر شود
بسیار روزگار کند صبر باغبان — تا خُرد شاخکی، شجری بارور شود
چندین هزار سال خورد کوه خون دل — تا سنگ ریزه [ای] به درونش گُهر شود
فرصت شمار عمر که این مرغ نیکفال — ناگه ز سنگ حادثه بی‌بال و پر شود
اکنون بکوش کاین ره بی‌اعتبار را — آسوده بسپری چه زمان سفر شود
در آستان عاطفت پیر می‌فروش — ای بس گدا که خسرو زرّین کمر شود
خشتی ز سقف میکده هرگز نیوفتد — گر صدهزار صومعه زیر و زبر شود
مگذار بر تو شبروگیتی فسون دمد — مپسند شاخ زندگیت بی‌ثمر شود
از تیشه و تبر شنود ماجرای خویش — فرجام آن درخت که بی‌برگ و بر شود
مفتون چنان مشو که درین تیره خاکدان — قدر تو پست و چشم تو کوته‌نظر شود
ایام عمر و موسم گُل پنج روزه است — گل از دمی و عمر ز خوابی هدر شود
پروین چه روزگار کسی را نشانه کرد — بی‌حاصل است کوه گر آنجا سپر شود

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

حاج حسین خان

مارالانـــی

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

گوهر پاک تو از مدحت ما مستغنی است
فکر مشّاطه چه با حسن خداداد کند

در دوران انقلاب مشروطیّت که تبریز قهرمان، پاسداری از نهال نوپای آزادی را بر عهده داشت، نبردهای رهائی‌بخش یازده ماهه این شهر رزمنده با نیروهای اهریمنی استبداد، تبدیل به مکتبی انسان‌ساز و حیات‌بخش شده بود و افراد مختلفی از توده‌های مردم، در این مکتب پرورش یافته و به قهرمانانی تبدیل شدند که هر یک شناسنامه ارزشمندی، برای موطن عزیزشان تبریز به شمار می‌روند.

یکی از آن شیران بیشه شجاعت که نماد پارسائی، غیرت و جوانمردی بود، حاج حسین خان مارالانی می‌باشد. شخصیّت والای چند بعدی این مجاهد مخلص، یعنی روح سلحشوری، سیرت انسانی و سجایای اخلاقی و اجتماعی او، از حاج حسین خان مارالانی، چنان چهره محبوبی ساخته بود که هواداران استبداد نیز، شیفته مردانگی و شخصیّت جذّاب و دوست داشتنی او بودند، و چنان که خواهیم دید، در دوران زندگی مخفیش، اطرافیان حاج میرزا حسن مجتهد، او را در روستای کندرود، پنهان می‌کنند که صمدخان شجاع‌الدوله و روس‌ها نتوانند به او دست پیدا کنند. و اگر در آن روزگار، قلمزن چیره دستی، در محله مارالان می‌بود و خاطرات و حوادث رخ داده در آن کوی را می‌نوشت، اینک کتاب پرحجمی، در دسترس دانش‌پژوهان و علاقه‌مندان قرار داشت.

نویسنده نامه‌هائی از تبریز اعتقاد دارد: «در میان رؤسای مجاهدین تبریز، آدمی پاک‌تر و صحیح‌تر از او نبوده»[۱]

با این که کسروی، از محله مارالان دور بوده و نتوانسته است رخدادهای این کوی را از نزدیک مشاهده کرده و به رشته تحریر درآورد، درباره این بزرگمرد چنین اظهارنظر کرده است:

۱- ادوارد براون - نامه‌هائی از تبریز - ص ۲۳۶

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

«ما بارها نام این مرد را برده‌ایم. در سال ۱۲۸۷ که جنگ در تبریز درگرفت و در اندک زمانی کسانی به دلیری و جنگجوئی نامور گردیدند و آوازه پیدا کردند، اگر پنج تن از آنان را در رده نخست شماریم این حاج حسین خان یکی از آن‌ها بوده و همیشه نامش بر زبان‌ها می‌رفت.[۱] به ویژه با پاکدامنی و نیکوکاری که از خود می‌نمود و به مردم نه تنها آزار نمی‌رساند، دستگیری و مهربانی نیز می‌نمود. آن همه باغ‌های میوه و انگور که در کوی مارالان است و در سراسر تابستان در زیر دست حاج حسین‌خان و مجاهدان او بود، همه را نگهداشت و به هیچ یک زیانی نرسانید.

در آن سال، ماه روزه به تابستان افتاده و بسیار سخت بود که مجاهدان با آن گرفتاری‌هائی که می‌داشتند روزه گیرند و با گرمای تابستان و گرمی سنگرها پانزده ساعت آب نخورند. این بود کمتر کسی روزه می‌گرفت. ولی حاج حسین خان روزه می‌گرفت و با این همه از جنگ نیز باز نمی‌ماند و روزی تشنگی چندان بر او زور آورد که بی‌تاب افتاد و با این همه روزه را نشکست. این داستان‌های او بر سر زبان‌ها می‌رفت و از یک جوان جنگجوئی این اندازه پارسائی بر همه شگفت می‌افتاد».[۲]

کجاست آن که جوانمردی و فضیلت را — به یاد مردم درمانده عوام دهد
کجاست مرد جوانمرد و خواستار شرف — که سود خویش زکف، بهر سود عام دهد
کجاست آن که به داروی عقل و مرهم عدل — جراحت دل خونینم التیام دهد

قبل از آن که به مبارزات این شیرمرد دریادل و دلیری‌های او در پیکارهای مختلف، علیه دشمنان آزادی و روس‌های ددمنش بپردازیم، لازم است که موقعیّت محله مارالان را که حاج حسین خان سردسته مجاهدین این کوی بود بشناسیم.

مارالان، در دوران انقلاب مشروطیّت، در جنوب شرقی تبریز و در جوار محله خیابان قرار داشت. نادرمیرزا درباره آن می‌نویسد: «این خود کویی است به جنوب شهر و مایل به مشرق است. هوائی نیک و آبی فراوان و بساتین خوب دارد و جزء خیابان شمرده‌اند».[۳]

در واقع، این محلّه در کنار محلّه خیابان، نخستین سنگر دفاع، در مقابل نیروهای

۱- آن زمان هنوز حاجی نبوده و حسین خان نامیده می‌شد.

۲- کسروی - تاریخ هیجده ساله آذربایجان - ص ۴۲۴ ۳- نادرمیرزا - تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز - ص ۵۹

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

عین‌الدوله به شمار می‌رفت و مجاهدین مارالان، در تمام پیکارهای شیرمردان تبریز با نیروهای جرّار عین‌الدوله که در شرق تبریز نشسته و شهر را مورد تهاجم قرار می‌داد دلاورانه شرکت داشتند. و همچنین به علّت نزدیکی این محلّه به باغ شمال، در جنگ‌های زمستان ۱۲۹۰ مجاهدین تبریز با سالدات‌های روس که باغ شمال را نشیمنگاه خود قرار داده بودند، توان گفت که اهالی مارالان، بیش از همه لطمه دیدند و مجاهدین مارالان نیز به فرماندهی حاج حسین خان، بیشترین دلاوری را از خود نشان دادند و دمار از روزگار اشغالگران بیگانه درآوردند.

از جمله دلیری‌های حاج حسین خان مارالانی، یورش به اردوی عین‌الدوله در باسمنج و ازهم پاشیدن لشگرگاه دولتیان بود و این تهاجم دشمن شکن، یک حمله معمولی نبود، چرا که تبریزیان، بیشتر در مقابل نیروهای دولتی، در حال دفاع بودند و توان گفت که این ابتکار حاج حسین خان، از شاهکارهای نبردهای آزادی‌بخش مردم تبریز با قوای استبداد به شمار می‌رود و این هجوم رعدآسا سبب گردید که سالار با سردار تماس گرفته و طرح حمله به باسمنج را برنامه‌ریزی کنند که این عملیات، به شب حسن‌ده‌لی معروف شده است. در تاریخ مشروطه ایران، در این زمینه چنین می‌خوانیم:

«شادروان حاج حسین خان مارالانی، چون نزدیک به باسمنج می‌بود، شبانه به لشکرگاه دولتی تاخت و با شلیک و هیاهو، آشوبی به میان دولتیان انداخت و چنان که می‌گویند، چند تن را کشت و چند تن را دستگیر کرده و به شهر آورد.

این کار حاج حسین خان، ترس عین‌الدوله را بیشتر گرداتید و این است که به گفتگوی آشتی بیشتر پرداخت و کسانی را به میانجیگری برانگیخت».[۱]

حاج اسماعیل امیرخیزی نیز می‌نویسد: «مسلماً بودن عین‌الدوله در باسمنج، دو فرسخی تبریز، برای تبریزیان، محظورات زیادی داشت و مردم تبریز از این جهت، سخت نگران بودند و همیشه در پی چاره‌جوئی بودند تا آن که روزی میرهاشم خان به باقرخان می‌گوید، در کنج خانه نشستن و دست روی دست گذاشتن، امروز به درد نمی‌خورد، باید

۱- کسروی - تاریخ هیجده ساله آذربایجان - ص ۸۸۲ و ۸۱۴

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کاری کرد که عین‌الدوله از باسمنج برود، پس از مشاوره چنین صلاح دانستند که با ستّارخان هم در این باب مشاورتی بنمایند، در صورت موافقت ایشان، شبی به باسمنج حمله برده، کار را یکسره کنند.

وقتی سالار، مقصود خود را به سردار گفت، سردار اندکی به فکر فرو رفت و بعد گفت من این کار را عاقلانه نمی‌دانم، برای آن که شهر تا باسمنج، بیش از دو فرسخ فاصله دارد. اگر مجاهدین خدانکرده مغلوب شوند، بیش از نصفشان تلف می‌شوند. سالار گفت چند شب پیش، حاج حسین خان مارالانی به باسمنج حمله برده، مظفّرانه بازگشت و چشم زخمی هم به ایشان نرسید. سردار جواب داد که اولاً فاصله بین مارالان و باسمنج از بیراهه کمتر از فاصله مابین شهر و باسمنج است و ثانیاً اهالی مارالان به تمام پست و بلندی‌های اطراف بلد هستند و اگر حادثه نامطلوبی روی دهد می‌توانند به هر طریقی باشد، خود را به جائی برسانند که از گزند محفوظ بمانند....».[۱]

در جنگ ساری داغ نیز که از بزرگترین و مهیب‌ترین پیکارهای آزادیخواهان با درباریان بود و بنابه نوشته کسروی: «از مارالان و سرقلّه و دامنه ساری داغ، جنگ سختی پیش می‌رفت و گلوله همچون تگرگ می‌ریخت».[۲]

در این پیکار سرنوشت‌ساز که دامنه آن تا محله مارالان نیز کشیده شده بود، پرواضح است که حاج حسین خان و سایر مجاهدین مارالان، نقش سازنده‌ای در برابر دشمن تا دندان مسلّح داشتند.

کسروی از قول مشهد محمد علی خان ناطق که خود در این جنگ بوده چنین می‌گوید: «سنگرهای خود را در سوی خطیب استوار گردانیده و پاسبان گذارده، شبانه با پانصد تن مجاهد به خیابان رفتیم. بامداد زود جنگ آغاز شد. مرا به یاری حاج حسین خان به مارالان فرستادند. علی مسیو و میرزا رحیم صدقیانی، خوراک و ابزار به سنگرهای ما می‌رسانیدند. جنگ بسیار خونین می‌بود و امروز دولتیان دانستند که نیروی آزادیخواهان چیست....در سنگری که خود من می‌بودم از یازده تن تنها سه کس زنده ماندیم و هشت تن

۱- حاج اسماعیل امیرخیزی - قیام آذربایجان و ستارخان - ص ۲۹۰

۲- کسروی - تاریخ هیجده ساله آذربایجان - ص ۸۸۲ و ۸۱۴

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

کشته شدند. نان و آب که برای ما آورده بودند، همگی به خون آلوده و ما تا به غروب چیزی نخورده بودیم.... چون شب فرا رسیده بود زود آرامش پدید آمد و ما سنگرها را به حاج حسین خان سپرده، به خطیب بازگشتیم».(۱)

پس از سقوط محمد علی شاه و پایان جنگ‌های یازده ماهه تبریز، حاج حسین خان نیز پس از آن همه مجاهدت، بی‌آن که چشمداشتی از کسی داشته باشد، پی کار خود که باغداری بود می‌رود.(۲)

بنابه نوشته کسروی: «پس از فرو نشستن جنگ در سال ۱۲۸۸ حاجی حسین خان پی کارهای خود رفت و چون مرد توانگر و دینداری می‌بود روانه حج گردید و پس از بازگشت هم در پی کارهای خود بود. لیکن چون سال ۱۲۹۰ فرا رسید و بار دیگر صمد خان بر سر شهر آمد در آن گیرودار نیز او از پیشروان جنگ بود. ولی دلیری و مردانگی او بیش از همه در جنگ چهار روزه با روسیان پدیدار گردید و نام و آوازه‌اش هر چه فزون‌تر شد. زیرا چنان که گفته‌ایم روزهای دوّم و سوّم و چهارم، بیشتر جنگ از سوی مارالان پیش می‌رفت که حاج حسین خان و دسته او می‌کردند و بر روسیان گزند بسیار می‌رسانیدند. آن سنگدلی را که روسیان در کوی مارالان کردند و زنان و مردان بی‌گناه را کشتند و سوختند همه به کینه شکست‌هائی بود که از حاجی حسین خان دیده بودند. چون به او دست نمی‌یافتند کینه از بی‌دست و پایان می‌جستند، چند تنی را که ایشان دشمن خود می‌شناختند و به نام می‌شماردند یکی هم این مرد دلیر می‌بود».(۳)

کسروی درباره شدّت پیکار در مارالان و نقش حاج حسین خان در نخستین روز جنگ (۳۰ آذر ۱۲۹۰) چنین می‌نویسد:

«امروز سختی جنگ، در سوی مارالان بود. روسیان در این کوی، در خانه‌ها کشتار و تاراج، دریغ نمی‌گفتند و به هر خانه‌ای درمی‌آمدند، زن و مرد و بزرگ و کوچک زنده نمی‌گذاردند و بسیاری در تنور انداخته و نفت ریخته آتش می‌زدند.

۱- کسروی - تاریخ مشروطه ایران - ص ۸۸۲

۲- باغ و منزل حاج حسین خان، درست روبروی مسجد چهارسوق مارالان قرار داشت که اینک پس از قطعه قطعه شدن، به خانه و مغازه تبدیل شده است.

۳- کسروی - تاریخ هیجده ساله آذربایجان - ص ۴۲۵

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

حاج حسین خان به خونخواهی برخاسته، رزم بس سختی می‌کرد و از روسیان بسیار می‌کشت. در دیگر جا جنگ، به این سختی نبود».(۱)

پس از آن که نیروهای تازه نفس روسی از ایروان به تبریز می‌رسند و روس‌ها دوباره چیره می‌گردند و عدّه‌ای از مجاهدان تصمیم به مهاجرت می‌گیرند، حاج حسین خان از رفتن با آنان سرباز می‌زند. کسروی ماجرا را چنین پی می‌گیرد: «با این همه چون روسیان چیره درآمدند و مجاهدان می‌خواستند از شهر بیرون روند، حاج حسین خان ساده‌دلانه بیرون نرفت. آقای بلوری می‌گوید من سوار اسب شده و به مارالان رفته و با او دیدار کرده و چگونگی را گفتم و خواهش کردم که با ما بیاید نپذیرفت و خونسردانه پاسخ داد که ریش سفیدان کوی که به باسمنج پیش حاج شجاع‌الدوله رفته بودند برای من زینهار از او گرفته‌اند. این نمونه ساده‌دلی اوست که به زینهار صمدخان دلگرم کرد و در چنان هنگام بیمناکی از شهر نرفت.

ولی چون سپس روسیان دست به گیرودار گشودند و کسانی را که دهیک این با آنان دشمنی نکرده بودند به دار کشیدند حاجی حسین خان بر جان خود ترسیده از شهر بیرون رفت. لیکن این بار نیز به جای دوری نرفته به آبادی‌های نزدیک شهر از کندرود و زرنه و باسمنج پناهید که همیشه تفنگ به دوش می‌گردید و به نگهداری خود می‌پرداخت. گاهی نیز به مارالان آمده، به خانه خویش سر می‌زد. بارها صمدخان و روسیان سراغ او را در نزدیکی شهر گرفتند و دسته‌ای از سواره و پیاده به گرفتاری او فرستادند، ولی کاری نتوانستند. حاج حسین خان گذشته از دلیری و بی‌باکی و چابکی که به آسانی خود را بیرون می‌انداخت چون مرد نیکنامی بود هر کسی او را دوست می‌داشت و دشمنان مشروطه نیز به نگهداری او می‌کوشیدند، چنان که دیه کند رود که از آن حاج میرزا حسن مجتهد بود و حاج حسین خان بیشتر به آنجا می‌پناهید کسان مجتهد او را نگه می‌داشتند و پاسبانی دریغ نمی‌گفتند».(۲)

راز ستاره از من شب زنده‌دار پرس کز گردش سپهر نیاسوده‌ام دمی

۱- کسروی - تاریخ هیجده ساله آذربایجان - ص ۴۲۵ و ۲۶۹

۲- کسروی - تاریخ هیجده ساله آذربایجان - ص ۴۲۵ و ۲۶۹

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

حاج حسین خان، قریب به سه ماه بود که مخفیانه می‌زیست، تا این که محمد ولی خان سپهدار اعظم به عنوان والی آذربایجان، رهسپار این خطّه می‌گردد و در واقع نه مأمور، بلکه تبعید به آذربایجان می‌گردد و این مرد خیره سر که در جنگ‌های یازده ماهه تبریز، نخست دوشادوش عین‌الدوله در سرکوب مردم به پا خاسته تبریز شرکت داشت، ولی چون فرجام کار را بی‌نتیجه دید، به تنکابن برگشته و علم مخالفت با دربار قاجار برافراشت و در فتح تهران، یکی از فرماندهانی بود که در سقوط و خلع محمد علی شاه دخالت داشت و پس از اعاده دوباره مشروطه، همراه با سردار اسعد بختیاری در انحراف مشروطیّت از مسیر اصلیش، دخالت تامّ داشت و چون یک عمر با استبداد خو گرفته بود به هیچ وجه با آزادیخواهان آبش توی یک جوی نمی‌رفت تا این که بنابه نوشته کسروی:

«سپهدار را گفتیم که در تابستان سال ۱۲۹۰ رئیس‌الوزراء بود، ولی چون در آن هنگام داستان بازگشت محمد علی میرزا رخ داد و در ایران دوباره تکانی پدید آمد و کینه محمد علی در همه دل‌ها بیدار گشت و در این میان دانسته شد او را با سپهدار پیوستگی‌هائی در میان است، سپهدار را از کار برانداختند و حاجی نجفقلی خان بختیاری رئیس‌الوزراء شد، سپهدار از آن هنگام با آزادیخواهان دشمنی پیدا کرده و با بختیاریان از در همچشمی و کینه‌جوئی بود و چنان که نوشتم بیشتر از این رهگذر بود که او را به آذربایجان فرستادند.... مردم امیدوار بودند که صمدخان از شهر بیرون خواهد رفت و خود سپهدار، کارها را در دست خواهد گرفت و این نویدی بود که روسیان به دولت داده بودند و ما در کتاب آبی می‌بینیم که گفتگوی رفتن صمدخان به روسستان در میان بوده، لیکن روسیان دوباره به نگهداری او برخاسته، نه تنها نگذاشتند از شهر بیرون رود، نگذاردند کارها نیز از دست او گرفته شود. سپهدار و کسانش بودند و او و بستگانش نیز بودند. سپهدار به همه خواهش روسیان گردن می‌گذاشت.

بدین سان تیر امید آزادیخواهان به سنگ درآمد و از محمّد ولی خان، چندان سودی به دست نیامده، زیانش بیشتر گردید. راست است که پس از درآمدن او به تبریز، دست صمدخان از کشتار کوتاه گردید و تا آنجا که ما دانسته‌ایم تا او در تبریز می‌بود کسی با دست صمدخان کشته نشد، لیکن گذشته از کسانی که صمدخان پیش از درآمدن او به نام

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ترسانیدن چشم‌ها کشته بود خود سپهدار یک مردی را به کشتن داد که ارج صد مرد را داشت و او حاج حسین خان مارالانی بود که به دست روسیان سپرد و آنان به خوی برده و در آنجا به دارش کشیدند».[۱]

کسروی این ماجرا را مشروح‌تر نوشته و نظر خود را این چنین بیان داشته است:

«به این سان، مرد دلیر هشت ماه خود را نگه داشت و دامن به دست دشمن نداد، ولی چون آوازه آمدن سپهدار درگرفت و مردم همه او را رهاننده آذربایجان می‌شماردند و از نخست او را یکی از سرداران بزرگ آزادی شناخته و از کارها و حالش در سال‌های دیرتر آگاهی پیدا کرده بودند، حاج حسین خان نیز او را جز یک سردار آزادی نمی‌شناخت و چون آمدنش را شنید از سادگی بی‌اندازه که می‌داشت و این که آزادیخواهان از دور و نزدیک یکدیگر را برادر، و سرداران را همگی سرپرست خود می‌شماردند بر آن شد که به وی پناهند و چون سپهدار به سعدآباد (یک فرسنگی باسمنج) رسید، خود را به نزد او رسانید و چگونگی را گفت و به پیرامونیان او پیوست. تا سپهدار در باسمنج بود از دستگاه او بیرون نرفت و با وی تا بارنج آمد. ولی در آنجا روسیان او را با کریم خان رشیدالدوله پسرعموی رحیم خان که او نیز به سپهدار پناهیده بود خواستند و سپهدار هر دو را گرفته نزد صمدخان فرستاد که او نیز به روسیان سپرد. از این کار، مردم سخت رنجیدند، ولی باز گمان کردند سپهدار به رهانیدن آنان خواهد کوشید و به یکبار از خوش گمانی درباره او برنگشتند. یک ماه بیشتر حاج حسین خان و کریم خان در زندان بودند و گویا در آخرهای شهریور (۱۲۹۱) بود که روزی هنگام درآمدن آفتاب، هر دو را با بندهای آهنین در پا به کالسکه نشاندند و یک دسته قزّاق و سالدات با درفش‌های روسی در پیش و با کوس و شیپور و زیج گرد آنان را گرفته و با همهمه و هیاهو از شهر گذرانیده از راه پل آجی روانه گردانیدند. گفته می‌شد ایشان را به خاک روس می‌برند و در آنجا آزاد خواهند بود و این مایه دلداری برای مردم می‌شد، لیکن دو سه روز نگذشت که دانسته شد آن‌ها را به خوی برده‌اند، در این هنگام، روسیان خوی را کانونی برای کارهای خود گرفته و دادگاه و

۱- کسروی - پیشین - ص ۴۲۴

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

داورانشان در آنجا می‌بودند. پس از دیری هم دانسته شد کریم خان را رها کرده و حاج حسین خان را در آنجا به دار زده‌اند.

بدین سان یک مرد دلیر دیگری قربانی نادانی سررشته‌داران گردید. در تبریز می‌گفتند سپهدار به حاج حسین خان ایمنی داده بوده، ولی من جستجو کرده‌ام سپهدار به او گفته بوده که اگر روسیان ترا بخواهند من نخواهم توانست نگاهت دارم و به دست ایشان نسپارم و حاج حسین خان یا از سادگی باور نمی‌کرده که همچون سپهدار مردی نتواند او را نگه دارد و یا از سختی که در آن هشت ماه در دشت و بیابان کشیده بود به ستوه آمده و دیگر نمی‌خواسته به آن زندگانی بازگردد، هر چه هست از نزد او بیرون نرفت. باید گفت حاج حسین خان از سادگی خود بر سر دار رفت، ولی سپهدار نیز کارنامه خود را سیاه کرد. زیرا او می‌توانست حاج حسین خان را بگریزاند و به گیلان و جای دیگر فرستد، هم می‌توانست از سپردن او به دست روسیان خودداری نماید و از گزند و زیان نترسد.

مردان نیک در راه نگهداری یک سپرده از زیان و گزند نترسند، چه رسد به نگهداری یک پناهنده‌ای همچون حاج حسین خان. از بس در ایران، این گونه نامردی‌ها فراوان شده، زشتی آن از میان برخاسته، هرگز از این گونه گناهان نباید چشم پوشید. سپهدار و حاج حسین خان هر دو مرده‌اند و رفته‌اند، ولی داوری تاریخ همیشه خواهد ماند.[۱]

کسی ز درد من آگه نشد و لیک خوشم — که چند قطره خونم به دست و دامانی است
حدیث نیک و بد ما نوشته خواهد شد — زمانه را سند و دفتری و دیوانی است

این ابرمرد، هنگامی شربت شهادت را به سر می‌کشد که در حدود چهل بهار از عمر گرانقدرش سپری شده بود و تنها یک فرزند ذکور به نام ابراهیم، از وی به یادگار می‌ماند. ابراهیم که در آن هنگام، تقریباً ۱۱ سال داشت، در مدرسه مشغول تحصیل بود که خبر ناگوار اعدام پدرش را می‌شنود و از شدّت علاقه‌ای که به پدر قهرمانش داشت، از حال رفته و به حالت اغماء می‌افتد. وی هنگام گرفتن شناسنامه، به احترام این بزرگمرد، نام خانوادگی «حسین‌پور دیبازر» را انتخاب می‌کند و خود در سال ۱۳۴۰ شمسی در تهران

۱- کسروی - پیشین - ص ۴۲۶

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

فوت می‌کند. مادرش فاطمه خانم، همسر حاج حسین خان نیز در سال ۱۳۱۴ شمسی درگذشته بود. اینک آقای حسین حسین‌پور دیبازر نوه حاج حسین خان مارالانی، در محلّه مارالان سکونت دارد.

این بود کارنامه مبارزات و قهرمانی‌های حاج حسین مارالانی و در عین حال شرح مظلومیّت این رادمرد پاک‌کردار که آن گونه با اخلاص در راه آزادی ملّت ایران جانفشانی‌ها کرد و آخر سر هم بدانسان قربانی ناجوانمردی آن سردار قلاّبی مشروطه گردید. در دوران سلطنت منحوس پهلوی، نام و یاد این قهرمانان به فراموشی عمدی سپرده شده بود. ولی اینک بر مسئولان محترم استان آذربایجان شرقی و شهر تبریز است که همگام با فعالیت‌های عمرانی، برای زنده نگهداشتن نام و خاطره پرافتخار این مردان صدیق و با ایمان، با نامگذاری اسامی خیابان‌ها، مدارس و سایر ارگان‌های آموزشی و فرهنگی تبریز به نام نامی این مبارزان از جان گذشته، بخشی از دین نسل حاضر را نسبت به آن فداکاران فراموش شده ادا نمایند. این حق‌شناسی در دیگر نقاط میهنمان در حال انجام است. در گیلان از مدّت‌ها پیش، تجلیل از میرزا کوچک خان و نهضت جنگل شروع شده و ادامه دارد.

خانه «رئیس علی دلواری» به عنوان یکی از آثار تاریخی استان بوشهر بازسازی و همزمان با برگزاری کنگره هشتادمین سال شهادت وی، در فروردین ماه ۱۳۷۳ افتتاح گردید. همچنین علاوه بر این که به نام وی، مجتمع فرهنگی - هنری و سدّ در تنگستان احداث گردیده، تندیس او نیز در یکی از میادین بوشهر نصب شده است.

رئیس علی دلواری بر علیه نیروهای اشغالگر انگلیسی در جنوب کشور مبارزه کرده و اینک این چنین مورد تقدیر و تمجید قرار گرفته، ولی مجاهدان تبریز، علاوه بر استبداد محمد علی شاهی با اشغالگران تزاری به پیکار برخاسته و هستی خود را در راه استقلال و آزادی میهنشان نثار کرده‌اند، ولی پس از گذشت بیش از دو دهه از پیروزی انقلاب اسلامی، هنوز در محاق فراموشی مانده‌اند.

ز درس حکمت و آداب رفتگان مگسل — که این گسستگیت خواری مدام دهد
شعایر پدران و معارف اجداد — حیات و قدرت اقوام را دوام دهد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

میرزا صالح خان

باغمیشه‌ای

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

باغمیشه، یکی از محلاّت شرقی شهر تبریز می‌باشد که در تداول مردم تبریز، به معنی باغ و بیشه است که از وجود درختان انبوه و بسیاری در آن ناحیه، درگذشته حکایت دارد. ولی در سال‌های اخیر با انبوه آپارتمان و خانه‌سازی در این کوی، آن همه باغ و بیشه، تبدیل به آهن و آجر می‌شود و باغمیشه اسم بی‌مسمّائی می‌گردد.

این کوی که این روزها شهرک باغمیشه نامیده می‌شود «از شمال به کوههای سرخاب (عین‌علی) و از جنوب به قوری چای و از مشرق به قریه و باغات بارنج [کوی ولیعصر] و از مغرب به محلاّت پل‌سنگی و سیلاب محدود است. درگذشته این محلّه بزرگ‌تر از امروز بوده و دروازه و حصار باغمیشه که امروز در انتهای بازارچه حرمخانه باقی است و معروف به «باغمیشه قاپوسی» (دروازه باغمیشه) است، بر این مدّعا دلالت دارد.

اطلال و بناهای ویران شده قدیم در این محلّه بسیار به چشم می‌خورد، یکی از آن‌ها آثار «ربع رشیدی» در بیلان کوه است.

باغمیشه از سه محلّه کوچک: قلّه،[۱] سیابان و بیلانکوه تشکیل شده و مرکز اصلی این محلاّت، بازارچه کلانتر یا بازارچه بیلانکوه است. مسجد بزرگ محلّه نیز به نام مسجد کلانتر خوانده می‌شود. قسمت علیای مهران رود نیز از کنار این محلّه می‌گذرد و از قنات‌های مهمّ آن، قنات مجتهد (کلانتر) و قنات بالاکلانتر می‌باشد.....».[۲]

چنان که در شناسنامه این کوی دیدیم، آثاری از قبیل بازارچه، مسجد و قنات‌هائی به نام «کلانتر» در این محلّه وجود دارند که یادآور خاندانی است که بنا به شغل و مسئولیتشان که سمت کلانتری تبریز را به عهده داشتند به «کلانتر» معروف گردیدند و هم‌اکنون منزل مسکونیشان نیز در همین محله با نام «خانه کلانتر» باقی مانده است که جزو آثار تاریخی تبریز محسوب می‌شود.

این بنای تاریخی که از بالای «قلّه» که امروزه به یک پارک تپّه‌ای تبدیل شده، به خوبی

۱- قلّه از محلاّت سه‌گانه باغمیشه می‌باشد که در کتب قدیم نام آن «قلّه اخی سعدالدین» آمده است. اخی سعدالدین از اکابر عرفاء و اولیاء تبریز و قبرش بر همان قلّه بوده است. این قلّه به شکل مربع مستطیل از شرق به سوی غرب کشیده شده است (روضات الجنان - حواشی - ص ۶۰۹)

۲- دکتر محمّد جواد مشکور - تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم هجری - ص ۱۱۴

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دیده می‌شود. روزگارانی نه تنها محل زیست خاندان کلانتر بود، بلکه کانون رتق و فتق امور و مشکلات مردم تبریز نیز بود. این خانه، شاهد حوادث و رخدادهای تاریخی بوده، چنان که میرزا صالح خان آصف‌الدوله پسر حاج میرزا مهدی باغمیشه‌ای معروف به حاج کلانتر می‌نویسد:

«خانه ما از قدیم در محلّه باغمیشه بود و هر چه سلاطین و ولیعهد به تبریز آمده، همیشه مکرّر در خانه ما مهمان شده، چون عمّه ما زن مرحوم نایب‌السلطنه عبّاس میرزا بود، نایب‌السلطنه مرحوم، اغلب به خانه ما می‌آمده، همچنین مظفرالدّین شاه مرحوم، سالی یک دفعه در خانه ما مهمان می‌شد و اغلب شب هم می‌ماند. همین محمد علی میرزا چقدر در خانه ما مهمان شد».[۱]

چنان که خواهد آمد این خانه و سایر منازل منسوب به خاندان کلانتر در دوران استبداد صغیر به دست رحیم خان چلبیانلو و بعدها توسّط صمدخان شجاع‌الدوله مورد غارت و چپاول قرار گرفت.

طبق سندی که در آرشیو آقای ترابی طباطبائی موجود است، در اواسط سلطنت ناصرالدین شاه در سال ۱۲۸۱ هـق به علت کهولت حاج علیقلی باغمیشه‌ای، منصب کلانتری تبریز به پسرش حاج میرزا مهدی معروف به حاج کلانتر رسید و او پنج پسر داشت به اسامی: میرزا جواد خان، میرزا صالح خان، میرزا ابراهیم خان شرف الدوله، میرزا اسحق خان معزّزالدوله و میرزاکریم خان. میرزا ابراهیم خان شرف الدوله بعد از پدر به این سمت منصوب می‌گردد.

آن‌ها در دوران استبداد قاجار، این منصب را در دست داشتند و با وجود خویشاوندی با شاهان قاجار، با مردم با حسن سلوک رفتار می‌کردند و مردم تبریز، هیچ وقت، نیکوکاری‌ها و دستگیری‌های حاج کلانتر را در مجاعه ۱۲۹۴ هـق از یاد نبردند و هنگامی که میرزا علی خان امین‌الدوله، ابراهیم خان شرف‌الدوله فرزند حاج کلانتر راکه بعد از پدر، کلانتر تبریز بود به فلک بست، عامّه مردم، خشم خود را از این عمل مستبدانه امین‌الدوله

۱- دکتر عبدالحسین نوائی - فتح تهران - ص ۱۶۵

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

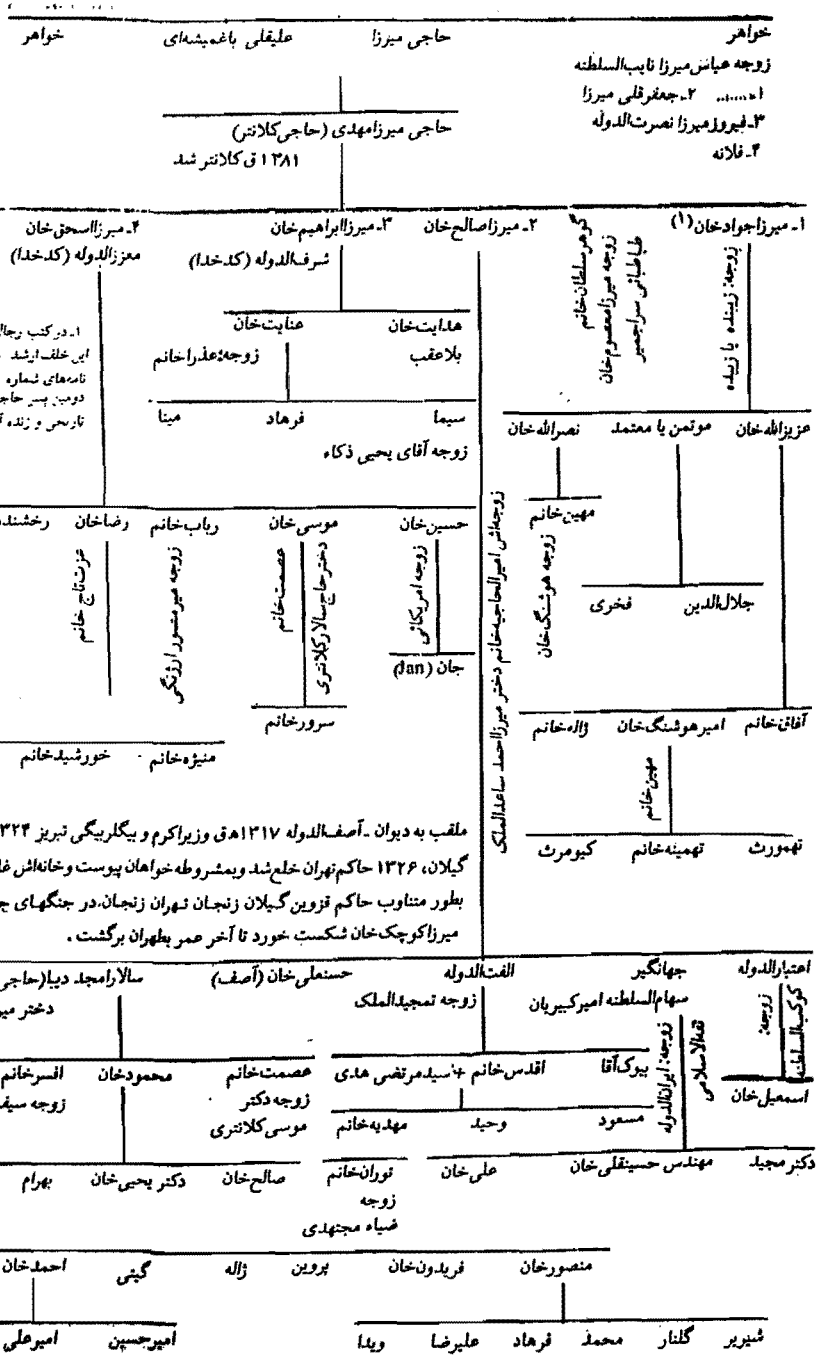

ملقب به دیوان ـ آصف‌الدوله ۱۳۱۷ه‍ق وزیراکرم و بیگلربیگی تبریز ۱۳۲۴ حاکم گیلان، ۱۳۲۶ حاکم‌تهران خلع‌شد وبمشروطه‌خواهان پیوست وخانه‌اش غارت‌شد. بطور متناوب حاکم قزوین گیلان زنجان تهران زنجان.در جنگهای جنگل با میرزاکوچک‌خان شکست خورد تا آخر عمر بطهران برگشت.

شجره‌نامه خاندان حاج کلانتر

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

نه تنها با سرودن تصنیف‌هائی بروز دادند، بلکه چون شرف‌الدوله را قربانی حکومت مستبده می‌دانستند، پس از صدور فرمان مشروطیت او را به نمایندگی اولین دوره مجلس شورای ملّی انتخاب کردند. در واقع این عمل خودکامانه امین‌الدوله، از زمینه‌های شعله‌ور شدن نایره انقلاب مشروطیت هم بود. دکتر مجتهدی می‌نویسد: «امین‌الدوله صدر اعظم مظفرالدین شاه، پس از آن که فرمانفرمای آذربایجان گردید، به تصوّر این که کلانتر در نان شهر اخلال و کارشکنی می‌کند او را به فلک بست. این عمل وحشیانه در تبریز، اسباب اضطراب شد. اشخاصی که به حیثیت خود علاقه‌مند بودند به وحشت افتادند، آبرو و حیثیت خود را در خطر دیدند، درصدد اصلاح اوضاع و تحدید اختیارات مأموران حکومت برآمدند. آزادیخواهان از این عمل قبیح، حداکثر استفاده راکرده و اذهان عموم را برای قبول مشروطیت آماده ساختند.

در هر حال این توهین، اسباب محبوبیّت و احترام شرف‌الدوله شد. مردم او را قربانی حکومت مستبدّ دانسته، با احترام و تجلیل او می‌خواستند از حکومت مرکزی انتقام بکشند. چنان که طولی نکشید که مشروطیّت اعلام شد و اعیان تبریز، شرف‌الدوله را به نمایندگی خود انتخاب کردند.

دلتنگی از عمل قبیح امین‌الدوله، اختصاص به طبقات عالی نداشت، بلکه توده تبریز نیز که نیکوکاری‌ها و دستگیری‌های حاج کلانتر را در مجاعه ۱۲۹۴ قمری به یادداشت و تصنیف مربوط به این دستگیری‌ها را با وصف گذشت زمان[۱] ترنّم می‌کرد. از این امر برآشفت و تصنیف[۲] دیگر در هجو امین‌الدوله ساخت. یعنی بی‌طرف نماند.

شرف‌الدوله مردی صریح‌اللهجه بود و یادداشتی از او به جای مانده است که تمام جریانات مهم مشروطیت را نوشته است و از چندین صد صفحه متجاوز است. متأسّفانه نگارنده این کتاب این یادداشت‌ها را ندیده است[۳]. وی تا آخر عمر، از قضیّه، دلتنگ بود، خود را مظلوم می‌دانست و حکایت می‌کرد که پدرم حاج کلانتر مردی مزاح و شوخ طبع

۱- برگردان تصنیف این بود: انبار درین‌دی حاج کلانتر - سویی سرین‌دی حاج کلانتر - اللّه کریم‌دی حاج کلانتر

۲- برگردان تصنیف هجویّه این بود: من گلمیشم ثیاعرلردن شر (شعر) دوتام - اوّل اوّل حاج کلانتره (سخ) سخت دوتام

۳- این خاطرات در ۶۵۴ صفحه به کوشش آقای یحیی ذکاء در سال ۱۳۷۷ توسط انتشارات فکر روز منتشر شده است

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

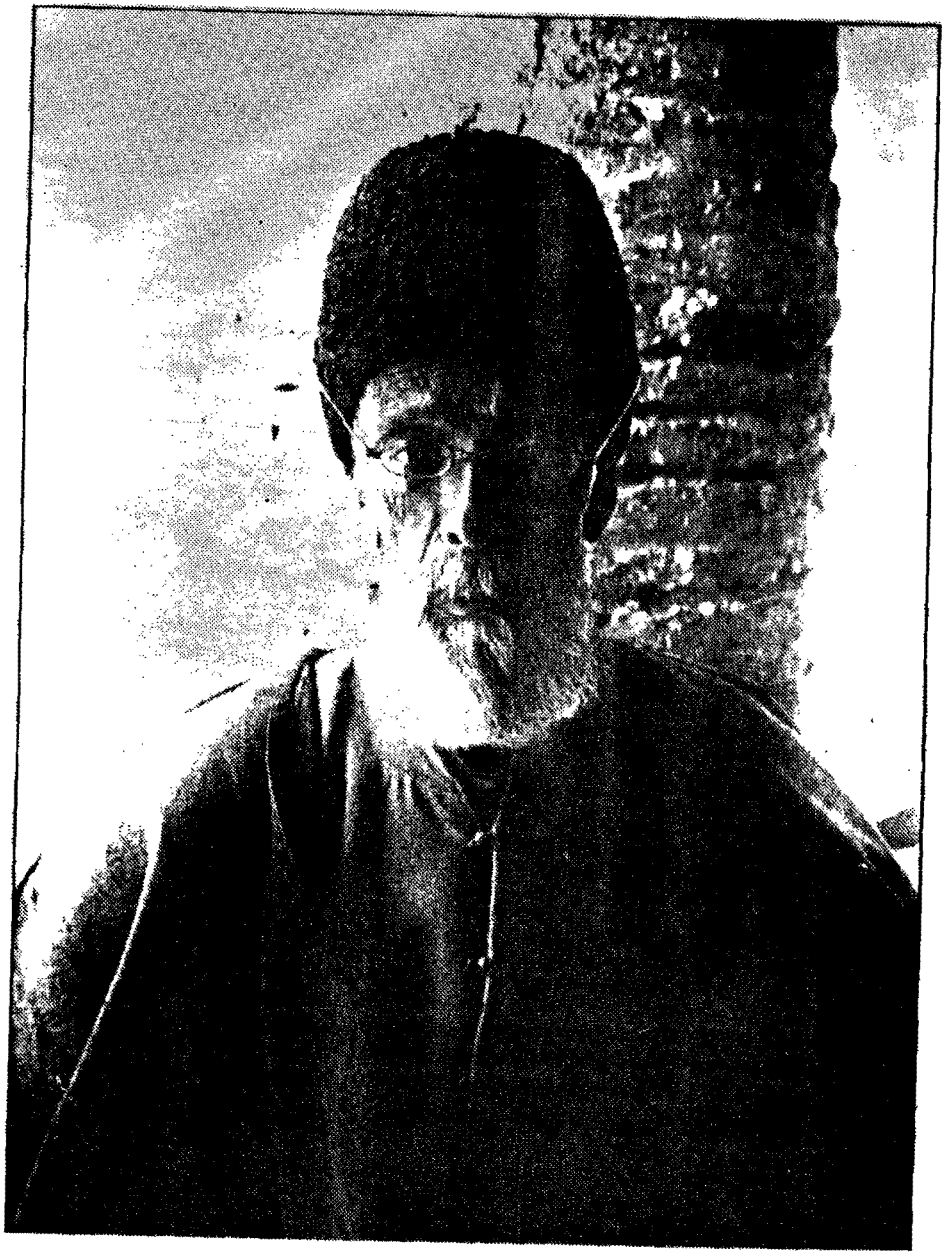

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

حاجی میرزا مهدی کلانتر تبریز (حاجی کلانتر).

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بود. یک روز به عزم گردش از شهر بیرون رفتیم، پدرم به یک نفر دهاتی که سگی همراه داشت و به شهر می‌رفت خطاب کرد و گفت عمو کدخدای ده را کجا می‌برید، دهاتی که پدرم را شناخته بود گفت چون در کدخدائی ده کفایت به خرج داده، می‌برم در شهر کلانترش کنم. پدرم خندید ده تومان به او انعام داد و عهد کرد که دیگر شوخی نکند و شوخی نکردن را به تمام فرزندانش وصیّت کرد.

یکی از فرزندان شرف‌الدوله، مهندس عنایت‌اللّه کلانتری است که در مسکو تحصیل کرده و فعلاً (در سال ۱۳۲۷ شمسی) رئیس بلدیّه تبریز است».[۱] دختر وی سیما خانم، همسر آقای یحیی ذکاء می‌باشد.

خدمات این خاندان به انقلاب مشروطیّت، محدود به تلاش‌های ابراهیم‌خان شرف‌الدوله نبود، میرزا صالح‌خان آصف‌الدوله، دیگر فرزند حاج کلانتر از جمله رجالی است که با وجود داشتن مناصب عالی، به خاطر عشق و علاقه به آزادی و حریّت، از تمام آن امتیازات چشم پوشید و به صف آزادیخواهان پیوست و از این رهگذر، خسارات جبران ناپذیری را متحمّل گردید، به طوری که مجاهدات خستگی‌ناپذیر او زیب صفحات تاریخ این نهضت مردمی گردیده است.

قبل از شرح مجاهدات وی لازم است که از احوال شخصیّه او آگاهی‌هائی داشته باشیم و در این زمینه به دایرةالمعارف بزرگ اسلامی مراجعه و از قلم آقای یحیی ذکاء مدد می‌گیریم که خود از اقوام سببی صاحب ترجمه محسوب می‌شوند: «میرزا صالح خان باغمیشه‌ای فرزند حاج میرزا مهدی در سال ۱۲۷۰ هـق / ۱۸۵۴ میلادی در خانواده‌ای عارف‌منش و متمکّن که چندین نسل کدخدائی باغمیشه (یکی از کوی‌های بیرون قلعه تبریز) و کلانتری و بیگلربیگی تبریز را داشت، چشم به جهان گشود. پس از گذراندن دوران کودکی و تحصیل مقدمات، دوره تخصّصی را در دارالفنون تبریز (مدرسه نظام یا مدرسه مظفّری) خواند. بعد از فراگرفتن فنون نظامی و آموختن زبان‌های فارسی و عربی و روسی و فرانسه، در ۲۵ سالگی وارد خدمات دولتی گردید. در ۱۲۹۹ ق / ۱۸۸۲ میلادی که

۱- دکتر مهدی مجتهدی - رجال آذربایجان در عصر مشروطیّت - ص ۷

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

حاج کلانتر (نشسته سمت چپ)

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

حسنعلی‌خان امیر نظام گروسی، پیشکاری ولیعهد و ریاست قشون آذربایجان را داشت، صالح خان با درجه یاور سوّمی، در زیر دست او دقایق امور نظامی و دیوانی و حکومتی را کسب کرد و رموز کشورداری را فراگرفت.

وی در سال ۱۳۰۰ ق / ۱۸۸۲ میلادی در تبریز جزو سرهنگان توپخانه مبارکه و آجودان مخصوص مظفرالدین میرزا ولیعهد بود و در ۱۳۰۵ ق / ۱۸۸۸ میلادی همراه عموزاده‌اش میرزا قهرمان خان نیّرالسلطان (حاجب الدوله بعدی) سفری به عراق کرد و در ۱۳۰۶ ق / ۱۸۸۹ میلادی به درجه سرتیپی نایل آمد. در همین سال‌ها با امیرزاده خانم امیرالحاجیه دختر میرزا احمد خان ساعدالملک، یگانه پسر میرزاتقی خان امیرکبیر، ازدواج کرد و با حاج حسینقلی خان نظام‌الدوله دنبلی و میرزا رضا (میرزا آقا) پسر میرزا جواد مجتهد تبریزی که خواهران دیگر را در حباله نکاح خود داشتند باجناق گردید.

در شعبان ۱۳۰۷ ق برای درمان و گردش به قفقاز و دیگر جاهای روسیّه سفرکرد و در محرّم ۱۳۰۸ به ایران بازگشت. در این سفر، مشاهده پیشرفت‌های تفلیس، باکو و پطرزبورگ در اندیشه او اثر ژرف نهاد و او از همان زمان دل بر تربیت افکار و اصلاح و ترقّی هم‌میهنان و کشور خود بست و به مطالعات و اقدامات لازم در این زمینه پرداخت.

در ۱۳۱۰ ق از سوی مظفرالدین میرزا لقب «معتمد دیوان» به وی اعطاء گردید و او در ۱۳۱۳ ق پس از درگذشت پدرش حاج کلانتر به درجه امیرتومانی ارتقاء یافت و به نیابت حکومت تبریز برگزیده شد. بر اثر نشان دادن شایستگی در اداره امور شهر، ریاست تجّار و بلدیّه و امنیّت شهر و حومه و فرماندهی سواره نظام نظمیّه بر اشتغالات او افزوده گردید. صالح خان با وجود وابستگی به یک خانواده متشخّص حکومتی، به علّت آزادمنشی و پیشرفت‌خواهی، در همین دوران به صف مخالفان حکومت ناصرالدین شاه پیوست و جزو مشروطه‌خواهان درآمد و با میرزا یوسف خان مستشارالدوله دوستی و همفکری یافت. وی برای پیشبرد مقاصد خود ظاهراً شرکتی برای بازرگانی، و باطناً برای کوشش در راه اصلاح وضع کشور پایه‌گذاری کرد و با چند تن از بازرگانان خوشنام و همفکر تبریز به تبلیغ درباره مزایای نظام مشروطه و معایب استبداد پرداخت. در ضمن این کوشش‌ها، در دوره حکومت خود در تبریز برای کمک به خانواده‌های بی‌بضاعت و گردآوری و تربیت

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ایتام، در ۱۳۱۳ ق دست به تأسیس کارخانه قالی‌بافی زد و جوانان بیکار را در آن به کار گماشت که افزون بر فراگرفتن صنعت قالی‌بافی، روزانه چندین ساعت به درس خواندن می‌پرداختند».[۱]

میرزا صالح خان در ماجرای کشته شدن سه تن از آزادیخواهان معروف، میرزا آقا خان کرمانی، شیخ احمد روحی و میرزا حسن خان خبیرالملک هم نقش مثبتی بازی می‌کند. وی در آن هنگام بیگلربیگی تبریز بود و علّت رسیدن وی به این مقام نیز از این قرار بود:

«در ذیحجّه ۱۳۱۳ ق پس از کشته شدن ناصرالدین شاه، وقتی مظفرالدّین میرزا می‌خواست برای جلوس بر تخت سلطنت از تبریز به تهران حرکت کند، مردم که به علّت کمیابی گندم و نان در شهر در عسرت بودند، شورش به پا کردند. بدین علّت، حرکت شاه جدید، اندکی به تأخیر افتاد. سرانجام صلاح در این دیدند که صالح خان را بیگلربیگی شهر سازند و پخت و فروش نان و همه کارها را به او بسپارند. در نتیجه محمّد علی میرزا فرمانفرمای آذربایجان گردید و نصرت‌السلطنه پیشکار گشت و صالح خان بیگلربیگی و رئیس تجّار شد و در مدت کوتاهی وضع شهر و پخت و فروش نان سامان یافت».[۲]

در ماه صفر ۱۳۱۴ هـ‌ق آن سه مبارز را از استانبول آورده و در اعتضادیه در خانه محمد علی میرزا در کوی ششگلان زندانی کردند. میرزا صالح خان به محض این که آن‌ها را شناخت، برای نجات آنان شروع به فعالیت کرد. وی در این زمینه گفته است:«.... در بین راه پاره‌ای جاها تحقیقات لازمه را نموده، و در صدد استخلاص آن‌ها برآمدم. حتّی به یکی از قراول‌ها ده‌تومان داده، قلمدان و کاغذی به حضرات رساندم که از محبس به مرحوم میرزا آقای مجتهد پسر مرحوم حاج میرزا جوادآقا و سایر علماء کاغذ التجاء نوشته و استخلاص خود را بخواهند و آن‌ها هم به علماء کاغذ نوشته، توسّط همان قراول، کاغذها به علما رسید، بنده هم خیلی طالب و مایل بودم که با حضرات ملاقاتی کنم....».[۳]

محمّد علی میرزا، صاحب ترجمه را برای بازجوئی پیش محبوسین می‌فرستد و خود

۱- یحیی ذکاء - دایرةالمعارف بزرگ اسلامی ۰ (ج ۱) - ص ۴۲۸ - ۴۲۷

۲- یحیی ذکاء - دایرةالمعارف بزرگ اسلامی ۰ (ج ۱) - ص ۴۲۸ - ۴۲۷

۳- احمد کسروی - تاریخ مشروطه ایران - ص ۱۳۷

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

میرزا صالح خان باغمیشه‌ای در سالهای جوانی

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

در پشت در به صحبت‌های آن‌ها گوش می‌دهد. او در یادداشت‌هایش ضمن شرح این مأموریت می‌نویسد:

«.... همین حرف تا مدّتی که در تبریز بودم به کلّی محمد علی میرزا از من سلب اطمینان نموده و مرا دچار چه صدماتی نمود. بعد از این که از محبس بیرون آمدیم، محمد علی میرزا گفت که استنطاق شما همه از اتّحاد مسلمین دنیا و علمی بود....بنده با نهایت افسردگی رفتم منزل و همه را در تدارک چاره استخلاص و فکر نجات آن‌ها را می‌کردم. یکی دو مجلس هم با مرحوم میرزا آقای امام جمعه و مرحوم حاج میرزا موسی ثقة‌الاسلام در باب حضرات مذاکراتی به میان گذاشتیم که روز اربعین، مردم را وادار به استخلاص و توسّط آن‌هابه تهران نمائیم. چند روز از این مقدّمه گذشت، صبح زود به من خبر آوردند که حضرات را شب تلف کردند..... فردای همان شب که بچّه‌ها توی رودخانه بازی می‌کردند سرهای بی‌پوست از زیر ریگ درآمده به بنده اطلاع دادند فوراً فرستادم سرها را در جائی دفن نموده، درصدد پیدا کردن نعش آن شهدا افتادم، معلوم شد که نعش‌ها را همان شب برده در داغ یولی زیر دیوار گذاشته، دیوار را هم روی نعش‌ها خراب کرده‌اند. شب دوّم نایب عبداللّه آدم خود را با چند نفر محرمانه فرستادم، نعش‌ها را درآورده و سرها را هم بردند غسل داده و کفن نموده، در قبرستان همان محلّه دفن کردند».[۱]

میرزاصالح خان، بعدها در تاریخ ۲۶ فروردین ماه ۱۳۰۳ شمسی، شرحی در این زمینه تحت عنوان «جنایت قاجاریّه» به روزنامه شفق سرخ چاپ تهران به مدیریّت علی دشتی فرستاده و در شماره ۲۳۱ آن جریده مورّخه ۱۰ شعبان ۱۳۴۲ هق / ۱۵ آوریل ۱۹۲۴ چاپ گردیده است.

وی در این مقاله که به عنوان جوابیّه، در آن نشریه درج گردیده، مقداری مفصّل‌تر، ماجرا را شرح داده و از جمله نکاتی که در این نوشته قابل ذکر است محل دفن پیکرهای آن شهداست. وی در این زمینه نوشته است: «.... نصف شب، سرها را هم علینقی خان آورده فرستادم غسل و کفن نموده، بردند در قبرستان جلو سید حمزه [گورستان مقبرة‌الشعرا]

۱- احمد کسروی - تاریخ مشروطه ایران - ص ۱۳۷

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

دفن کردند، چون پوست سرها را کنده بودند و شناخته نمی‌شد، برای هر نعشی یک سر گذاشتند».

این مرد آزاده سپس در شهرهای مختلف حکمرانی کرده و در طول تصدّیش، خدمات گرانقدری به اهالی محلّ حکومتش انجام داده است. وی از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۴ هـق حکمران قزوین بوده و در عرض این چهار سال، برای آبادانی این شهر و رفاه اهالی آنجا گام‌های بس مؤثّری برمی‌دارد و سپس حاکم گیلان می‌گردد، لکن پس از درگذشت مظفرالدین شاه و به سلطنت رسیدن محمدعلی شاه از این سمت معزول می‌شود. ولی چون در بین اهالی محبوبیّت داشته، گیلانی‌ها عدم رضایت خود را از عزل وی ابراز می‌دارند. میرزا صالح خان طی نامه‌ای، این ماجرا را به انجمن ایالتی آذربایجان می‌نویسد و در روزنامه انجمن ارگان انجمن ایالتی آذربایجان درج می‌گردد. جا دارد که در اینجا نامه وی و عکس‌العمل اعضای انجمن ایالتی آذربایجان و اظهار نظر روزنامه‌اش را نقل کنیم:

«کاغذی مبنی بر تظلّم از جناب وزیر اکرم حکمران گیلان رسیده بود قرائت شد، شرح مکتوب، خیلی مفصّل و حاصل مطالب آن این بود که پارسال حکومت گیلان را به من محوّل کرده بودند. بعد از وفات اعلیحضرت مظفرالدین شاه انارالله برهانه معزول نمودند و بعد از عزل، تمام علماء و اعیان و تجّار رشت، تلگرافات رضایت به تهران مخابره نموده و علّت عزل مرا سئوال کردند ابداً جوابی از جانب دولت داده نشد، حکومت را واگذار به سپهدار نمودند، من هم با چهل و دو هزار تومان قرض و نهایت سختی، عازم تهران شده تا امروز نه اهالی گیلان و نه خودم، جهت آن معزولی را ندانستیم. به فاصله سه ماه سپهدار معزول و خواستند شاهزاده ظفرالسّلطنه را حاکم گیلان بکنند. اهالی رشت قبول نکرده و مجدداً حکومت را با دعوت و رضایت اهل گیلان به من تفویض کردند و اوّل حاکمی که در دوره مشروطیّت با نظامنامه از دارالخلافه حرکت نمود من بودم و در عین حال اغتشاش و بی‌نظمی وارد رشت شده با انواع تدابیر و مماشات در مدّت قلیلی شهر و اطراف را تا یک اندازه منظّم نمودم تا این که موقع تجدید انتخابات انجمن شده، بعضی اختلافات مابین اهالی به میان آمد. دو نفر مأمور مخصوص از تهران فرستادند تا ترتیب صحیح امر انتخابات را تمام و انجمن را تشکیل داده و رفتند. پس از رفتن مأمورین، محض استحکام

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

میرزا صالح خان سالار اکرم در سال ۱۳۱۷ هـ.ق.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اساس انجمن رشت و ایفای حقوق اهالی، یک کتابچه قانونی نوشته و موافق ترتیب ایالات ممالک متمدّنه، چندین مجلس برای حکومت تشکیل دادم (۱) مجلس محاکمات (۲) مجلس تحقیق (۳) مجلس جنایات (۴) مجلس مالیّه. یک کابینه صحیح به ریاست دبیر نظام کسمائی که جوان با بصیرت باهوش است با چند نفر ثبّات و غیره تماماً با مواجب مکفی و یک اتاق هم برای خودم معیّن شد که تمام ورقه عرایض و احکام را مثل عدالتخانه‌های اروپا درکاغذهای چاپی با علامت نوشته و بعد از آن که از مجالس انتظار و تحقیق و محاکمه گذشت به امضای حکومت برسانند، بعد از وضع این قانون موقّتی، عموم اهالی رشت راضی و من حدس نمودم بر این که این قانون موضوعه و این گردش طریق عدل باعث عزل من خواهد شد. از قضا احساساتم خطا نکرد در این میان، شیخ ابوالقاسم افصح‌المتکلّمین که روزنامه «خیرالکلام» را در رشت می‌نویسد به عنوان قیمت تذکره، توهین از قونسول روس کرده بود قونسول هم به آستارا و انزلی و سایر سرحدّات تلگرافاً قدغن نمود که به اتباع دولت علّیه تذکره ندهند. این مسئله باعث معطّلی تجّار و کسبه عابرین خارجه شده و من باب مصلحت سپردم که چند روزی روزنامه خیرالکلام تعطیل نماید تا رفع کدورت قونسولگری روس بشود. شیخ ابوالقاسم جمعی از اشخاص مجهول را به تلگرافخانه برد و تلگراف جعلی از قول عموم اهل رشت به تهران مخابره کردند که وزیر اکرم را نمی‌خواهیم. رئیس تلگرافخانه از آنجائی که به عادت سابق توقّع رشوه و تعارف از من داشت، فوراً مسئول آن‌ها را برآورده و تلگرافات جعلی را مخابره می‌کند تا اهالی رشت از تجّار و کسبه و غیره رفع اشتباه از اولیای دولت و ملّت بکنند. تلگراف احضار من و حرکت امیراعظم رسید. اکنون طلب استعانت از انجمن مقدّس ملّی می‌نمایم که علّت عزل من چیست. در این دوره مشروطه و این مملکت مقنّنه، شصت هزار تومان در این دو سفر گیلان متضرّر شده‌ام سهل است ادّعای شرف و آبرو می‌نمایم که این معزولی امروز مرا بدنام خواهد کرد.

اعضای انجمن مقدّس بعد از استماع مطالب مکتوب مذاکرات زیادی درباره آن جناب نموده و تلگرافی به این مضمون به دارالشورای ملّی نوشته شد:

مقام منیع شورای ملّی شیّدالله تعالی ارکانه، جناب مستطاب اجلّ آقای وزیر اکرم از

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

رجال وطن‌دوست دانشمند و طرف حسن عقیده تمامی ملّت آذربایجان است. به اطلاعی که حاصل است در این دو سفر مأموریّت خدمت گیلان بعلاوه تحمّل زحمات فوق‌العاده معادل پنجاه هزار تومان مقروض و معیشت زندگانی بالمرّه افتاده‌اند. در صورتی که کار به این منوال بگذرد نه بر مرده بر زنده باید گریست، زیرا چندی نمی‌گذرد که برای خدمت دولتی کسی سرپا نمی‌ماند استدعای بذل توجّه خاصّ درباره معظّم الیه داریم. (انجمن ملّی تبریز)

اینک اظهار نظر روزنامه انجمن:

«همه از دست غیر می‌نالند من هم از دست خویشتن فریاد

ما مصدّق تمام اظهارات جناب وزیر اکرم نمی‌شویم و با سوابق ایّام کاری نداریم که در دوره استبداد چه کرد و در مدّت چهار سال حکومت قزوین با مردم چگونه به سر برد به خیال خلق بود یا پیچیده دلق، چه اگر امروز بخواهند در یک محکمه عدالت محاکمه حقوق ملک و ملّت را از حکّام و عمّال دیرین که فعّال لمایرید بودند بنمایند گذر عارف و عامی همه بر دار افتد.

امّا حرف اینجاست که ما روزنامه نویسان وطن، امروز باید حق بگوئیم و راه حقیقت بپوئیم یا مثل سابق شریک دزد و رفیق قافله گشته به نشر اکاذیب، حقوق اشخاص عدالتخواه سلیم‌النّفس را ضایع و ناموس جراید را با هواجس نفسانی خویش به باد فنا بدهیم. جناب وزیر اکرم راکه تمام اولیای دولت و امنای ملّت به حسن عقیدت و کفایت تصدیق نموده و در این سفر مأموریت گیلان هم به جز اجزای عدل و مساوات چیزی از وی به ظهور نرسیده، چه دلیل دارد که هم قلم عزیز ما خیرالکلام به مراتب قدر و شرف ایشان برخورده و خاطر حقوقداران ملک و ملّت را مکدّر و مأیوس می‌سازد. اگر بنابه این سعایت‌ها باشد، دیگرکسی زیر بار خدمات دولتی و حکومت نمی‌رود».[۱]

میرزا صالح خان در اکثر مأموریت‌های خود مصدر خدمات مهمّی بوده، لکن شاهکار او دفاع مردانه‌اش از مجلس شورای ملّی، هنگام کودتای ضدّ خلقی محمّد علی شاه بود.

۱- روزنامه انجمن - سال دوم - شماره ۱۳ - ۵ شوال ۱۳۲۵

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

mandegar.tarikhema.org

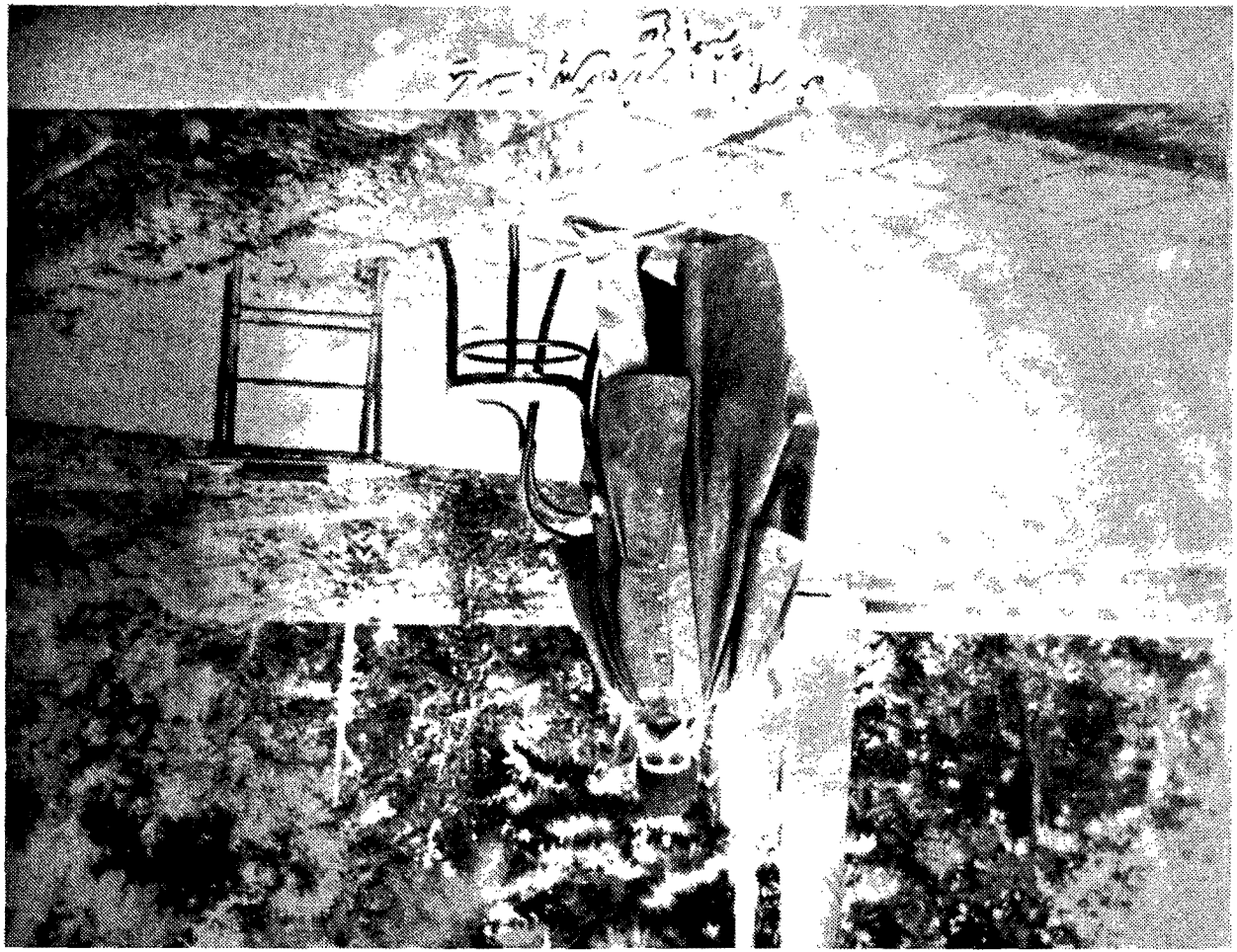

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

جالب توجه آن که وی قبل از به توپ بسته شدن مجلس، حاکم تهران بود، ولی به علّت آزادیخواهی از سوی محمّد علی شاه معزول می‌گردد. وی در این زمینه به دکتر مهدی ملک‌زاده گفته است:

«یکی از روزها امیر بهادر با من خلوت کرد و به من گفت فلانی اگر شاه مجبور شود این قانون [متمّم قانون اساسی] را امضاء کند دیگر همه چیز از دست خواهد رفت، نه شاهی باقی می‌ماند نه دربار و دولتی. من به او گفتم که صلاح است شاه با ملّت خود راه سازش پیش بگیرد و به جایَ این کشمکش‌ها و مخالفت‌ها فکری برای روز سیاه مملکت بکند. امیر بهادر با غضب به من نگاه کرد و بدون آن که دیگر حرفی بزند، برخاست و رفت. از آن روز دیگر محمّد علی شاه به من اجازه شرفیابی نداد و هرگاهی هم که در میان جماعت به حضور می‌رسیدم رویش را از من برمی‌گرداند و پشتش را به من می‌کرد».[۱]

دکتر ملک‌زاده همچنین می‌نویسد: «میرزا صالح خان وزیر اکرم که یکی از رجال مشروطه‌خواه بود و در آن زمان حکومت تهران را بر عهده داشت، چنین حکایت می‌کند. عصر روز چهلم عبّاس آقا، محمّد علی شاه مرا احضار کرد، من هم حسب الامر در کاخ گلستان شرفیاب شدم، شاه با حال خشم و غضب راه می‌رفت و درباریان دست به سینه در کناری صف کشیده بودند. شاه همین که چشمش به من افتاد با آن صدای زیر که شبیه به صدای خواجگان بود، فریاد کرد مگر تو حاکم این شهر صاحب مرده نیستی، این چه اوضاع و بساطی است، بازارها را چرا بسته‌اند و این سر و صداها چیست. من عرض کردم قربان من که نمی‌توانم جلوی احساسات ملّت را بگیرم، از شنیدن لفظ ملّت، چنان خشمگین و آشفته شد که چند قدم به طرف من دوید و یقین دارم اگر اسلحه در دست داشت مرا می‌کشت، سپس فریاد زد ملّت، ملّت، ملّت، ملّت را به شما نشان خواهم داد».[۲]

پس از آن که محمد علی شاه تصمیم به انحلال مجلس می‌گیرد، پس از رفتن به باغ شاه، میرزا صالح خان را معزول و مصطفی خان حاجب الدوله را به جای او به حکمرانی تهران

۱- دکتر ملک‌زاده - پیشین - ص ۴۹۵ و ۴۳۰ ۲- دکتر ملک‌زاده - پیشین - ص ۴۹۵ و ۴۳۰

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

منصوب می‌کند. دکتر مجتهدی می‌نویسد:

هنگامی که محمد علی شاه برای از بین بردن مشروطیّت نقشه می‌کشید. وزیر اکرم حاکم تهران بود. چون علاقمند به مشروطیّت بود با شاه بر ضدّ مشروطیّت همداستان نشد و ازکار برکنارگردید. امّا در آزادیخواهی به این اندازه قناعت نکرد. بلکه وقتی که مجلس به توپ بسته شد با کسان خود که همه آذربایجانی بودند از مجلس دفاع و با قزّاق‌های لیاخوف جنگ کرد. دفاع وزیر اکرم از سایر دفاع‌ها که از مجلس به عمل آمد مهم‌تر و جدّی‌تر بود، متأسّفانه در اثر عدم مساعدت اوضاع، این فداکاری نتیجه‌ای نبخشید. دفاع از مشروطیّت و نجات آن به عهده سایر آذربایجانی‌ها محوّل شده بود».[۱]

میرزا صالح خان که خیالات محمد علی شاه را می‌دانست و او را از رفتن به باغ شاه و مقابله با ملّت، منع کرده بود علناً به آزادیخواهان می‌پیوندد و تصمیم به دفاع از مجلس می‌گیرد. او خانه‌های بانو عظمیٰ خواهر ظلّ‌السلطان را که وصل به میدانچه و جلو خان مجلس بود، ماهی به یکصد و بیست تومان اجاره کرده و آنجا را به کانون تجمّع آزادیخواهان تبدیل می‌کند و در روز دوّم تیرماه ۱۲۸۷ از همین محل، به دفاع مردانه از مجلس می‌پردازد. این در حالی بود که نمایندگان مجلس و سران آزادی در تهران، نه تنها در فکر آمادگی و تدارکات دفاعی نبودند، بلکه برخی از اعضای انجمن‌ها را هم که در مسجد سپهسالار (شهید مطهّری کنونی) اجتماع کرده بودند پراکنده می‌ساختند.

کسروی می‌نویسد:

«درگام نخست، فیروزی در سوی آزادیخواهان پدیدارگردید، چیرگی اینان تا به جائی رسید که کسانی بیرون ریخته، خواستند توپی را بکشند و به مجلس ببرند. اگر خامی راکنار گذارده، افسران روسی را زدندی، بی‌گمان فیروزی بهره آنان بودی. خودداری از زدن آن‌ها این نتیجه را می‌داد که بی‌باکانه در میدان بایستند و قزّاقان و توپچیان را بازگردانند و به شلیک و آتش‌فشانی وادارند.

.... یک ساعت کمابیش جنگ پیش می‌رفت و در آن بهبهانی و طباطبائی و دیگران که

۱- دکتر مجتهدی - پیشین

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

در مجلس می‌بودند چون کسان جنگ نادیده می‌بودند و گلوله‌های توپ که به مجلس می‌افتاد مایه ترس بسیاری از ایشان می‌شد، دیوار پشت مجلس را شکافته، از ویرانه‌هائی که آن زمان می‌بود گذشته، خود را به پارک امین‌الدوله رسانیدند، و بدین سان مجلس تهی گردید. تفنگدارانی که از آنجا و از مناره‌های مسجد جنگ می‌کردند و خود دسته کمی می‌بودند، این را دیده و ایستادگی نتوانسته سنگر تهی گردانیدند و بدین سان جنگ از آن سو فرونشست.

ولی انجمن آذربایجان و میرزا صالح خان و کسانش همچنان ایستادگی می‌نمودند، و دلیرانه می‌جنگیدند. این بود لیاخوف دستور داد توپ‌ها را از خیابان شاه‌آباد به میدان کشیده، روی آن را به سوی انجمن و خانه‌های بانو عظمی گردانیدند. نیز دسته‌ای از قزّاقان را به پشت بام قراولخانه فرستاد که از آنجا جنگ آغاز کنند.

مامانتوف می‌نویسد: «توپ چند گلوله انداخت و به زودی در یکی از پنجره‌های عمارت ظلّ‌السلطان (گویا از خانه‌های بانو عظمی می‌بوده) تیرانداز زبردستی با تفنگ ماوزور پیدا شد و توپچیان یکی پس از دیگری می‌افتادند. میرپنجه فرمانده توپخانه، پهلوی سرهنگ لیاخوف به سختی زخمی گردید. پس از برگردانیدن توپ به این خانه و گلوله‌بارانی‌ها با تفنگ به آنجا بود که توانستند تیرانداز هراس‌انگیز راکه بیش از ده تن را زده بود دور کنند».[۱]

کسروی پس از نقل یادداشت‌های مامانتوف، حدس می‌زند که مجاهد و تیرانداز هراس‌انگیز خانه بانو عظمی باید میرزا صالح خان وزیر اکرم باشد. ولی یادداشت‌های خود این مجاهد ارزنده نشان می‌دهد که حدس کسروی درست بوده است و آن مجاهد تیرانداز میرزا صالح خان باغمیشه‌ای بوده است که «مهارت و رشادت او را خود صاحب منصبان روسی نیز تصدیق می‌کردند».[۲]

آن بخش از یادداشتهای میرزا صالح خان که مربوط به دفاع از مجلس است و در کتاب «فتح تهران» چاپ شده جالب و خواندنی است. وی می‌نویسد:

۱- کسروی - پیشین - ص ۶۳۷

۲- حاج اسماعیل امیرخیزی - قیام آذربایجان و ستارخان - ص ۹۷

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

«صبح همان روزکه مجلس را به توپ بستند، بنده توی پشه‌بند بودم و آفتاب تازه طلوع کرده بود. چند تیر صدای تفنگ، از طرف مجلس بلند شد، فوراً همان طور با لباس شب دویدم به بالاخانه که مشرف به خیابان ظلّ‌السلطان و میدانچه جلو خان مجلس هم نصفی پیدا بود، دیدم اوضاع غریبی است..... صدای توپ بلند شده بنده و شاطرباشی رفتیم بالاخانه. تفنگ‌ها را دست گرفته، مشغول دعوی شدیم. از هر طرف گلوله‌ای می‌آمد. این جمعیت هم که منزل من بودند اوضاع را این طور دیده، از پشت بام و دیوار، خود را به خانه ظلّ‌السلطان انداخته فرارکرده و آقا سید جمال [افجه‌ای] را هم به باغچه اندرون ظلّ‌السلطان انداخته از در دیگر رفته نوکرهای من اغلبی فرارکردند، کسی که نزد من مانده بود یوسف خان و جعفر خان کالسکه‌چی و دو نفر دیگر بودند. چند نفر قزّاق از خیابان آقا و مسجد سپهسالار آمدند بالای پشت بام که به مجلس گلوله بیندازند شاطرباشی سه نفر آنها را از دور زد. مابقی خود را به خیابان انداختند. آن قزّاق‌ها هم که جلو خیابان ظلّ‌السلطان ایستاده و رو به مجلس بودند فرارکردند. توپ را هم که گذاشته بودند و به مجلس می‌انداختند اسب‌های توپ را زدیم و توپ ازکار افتاده همان طور ماند. دیگرکسی از قزّاق و سیلاخوری و غیره جرأت این که به خیابان ظلّ‌السلطان بیایند و یا تردّد تا آنجائی که ما می‌دیدیم به میدانچه مجلس بکنند نداشتند. هم ما و هم انجمن آذربایجان، عرصه را به قزّاق و قشون محمد علی میرزا تنگ کردیم».[۱]

کسروی می‌نویسد: «این هنگام یک آگاهی نویس انگلیسی به نام داوید فریزر نیز در تهران می‌زیسته، ولی او داستان را به کوتاهی نوشته می‌گوید: جنگ را تنها یک مشت مجاهدان انجمن آذربایجان کردند، و با نداشتن پشت گرمی، بیش از آنچه کردند نتوانستندی کرد. آن دسته‌هائی که سوگند خورده بودند، مشروطه را با جان خود نگهدارند از آنان هرچه کمتر بگوئیم بهتر است. راستی را کسی هم کاری از آنان نمی‌بیوسید».[۲]

«بدین سان جنگ می‌رفت و در همان هنگام، توپ‌های دیگر همچنان مجلس را بمباران می‌کردند و هرگونه ویرانی پدید می‌آوردند. نیم ساعت به نیمروزکه جنگ چهار

۱- فتح تهران - پیشین - ص ۱۵۳

۲- کسروی - پیشین - ص ۶۴۰ و ۶۳۸

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

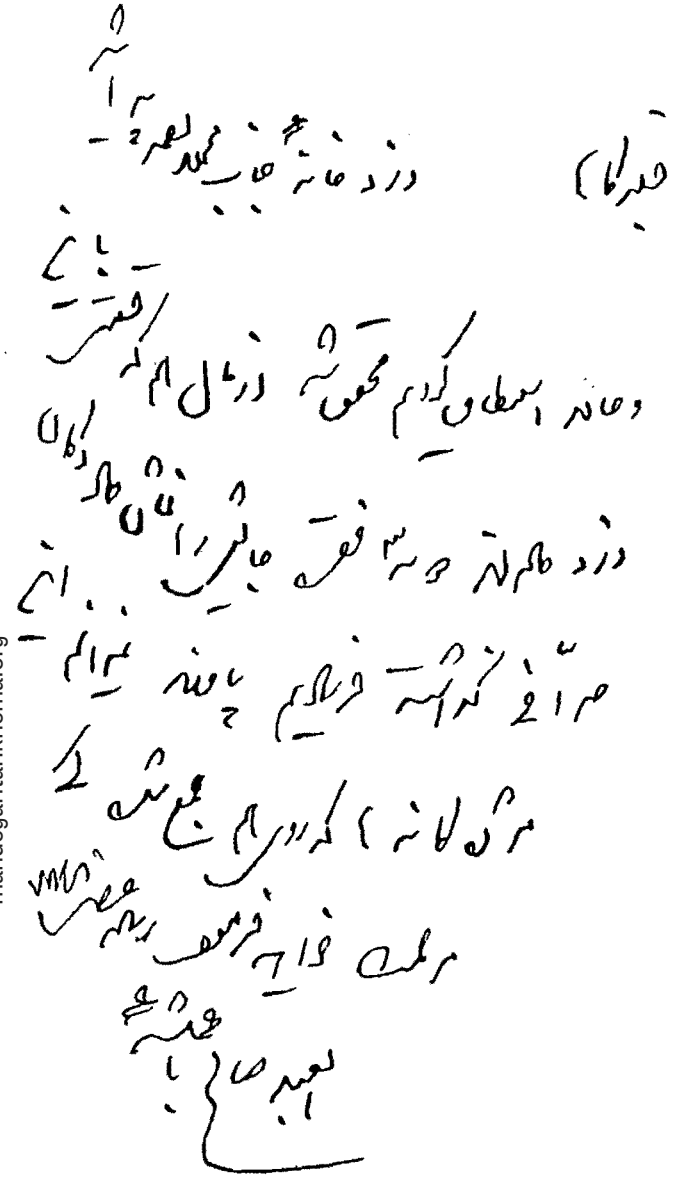

امضاء و دستخطّ میرزا صالح خان باغمیشه‌ای

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ساعت کشیده بود، انجمن آذربایجان و دستگاه میرزا صالح خان نیز خاموش گردید و جنگ به یک بار پایان پذیرفت. لیکن توپ‌ها همچنان آتش می‌بارید و درها و پنجره‌های خانه‌های بانوی عظمیٰ و ظلّ‌السلطان و حیاط انجمن را فرو می‌کوفت، پس از دیری توپ‌ها خاموش گردیده، نوبت تاراج رسید».(۱)

میرزا صالح خان چنان که خود نوشته است پس از خارج شدن از منزل با مهارت خاصّی در زیر رگبار گلوله‌ها خود را به منزل برادرش شرف‌الدوله در خیابان لاله‌زار می‌رساند و از آنجا به منزل میرزا کاظم خان در خیابان امین حضور رفته و در آنجا پنهان می‌شود و چون پاهایش ورم کرده بود مشغول معالجه می‌شود، ولی چند روز بعد قزّاق‌ها او را گرفته پیش لیاخوف می‌برند، ولی خوشبختانه او از مرگ حتمی نجات پیدا می‌کند و چون جانش را در خطر می‌بیند، در منزل شهری امیربهادر - در انتهای خیابان ارامنه - متحصّن شده و این تحصّن هشت ماه به طول می‌انجامد. وی در خاطراتش می‌نویسد: «در این حیص و بیص خبر رسید که به حکم محمد علی میرزا، رحیم خان در تبریز، تمام خانه‌های شما را غارت کرد. خیلی شکر کردم که بحمداللّه خود، و یک مشت خانواده خودم را فدای عدالت‌طلبی و استقلال وطن کردم. غیر از خانه شخص خودم و خانه برادرهایم، قریب ده خانه هم از عمو و عموزاده که همه در یک محوّطه و وصل بودند، رحیم خان خانواده پانصد ساله را طوری غارت کرد که یک پارچه گلیم هم نگذاشتند. چنانچه الان هم که سیّم ربیع‌الاوّل ۱۳۲۹ است، اهل و عیال بنده از کثرت خرابی نتوانسته‌اند به خانه‌های خودم بیایند و در خارج نشسته‌اند. حالا چطور اهل و عیال ما را گلوله‌باران کرده بودند، چطور شبانه زن‌ها و اطفال به قدر دویست نفر فرار کرده بودند، خیلی طولانی است و از نوشتن و خواندن، رقّت دست می‌دهد.... چون به فاصله دویست قدم روبه‌روی خانه ما تپّه مانند است که اسم آن را قله می‌گویند پسر رحیم خان (بیوک خان) شبانه نزدیک اذان صبح با پانصد سوار روی آن تپّه آمده در حالی که تمام بچّه‌ها و اهل و عیال در خواب بوده‌اند، از آن تپّه، بنای گلوله‌ریزی به خانه‌های ما گذاشته، اهل و

۱- کسروی - پیشین - ص ۶۴۰ و ۶۳۸

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

عیال بیچاره با صرع و جنون از خواب بیدار و به کوچه‌ها فرار نموده، بعد از این که پسر رحیم خان، خاطر جمع شده بود که کسی نیست ریخته هر چه داشتیم غارت کردند.

عیال بنده همین قدر کرده بود که فوراً جعبه جواهر را از صندوقچه درآورده گذاشته بود طاقچه اطاق که چادر نموده جعبه را هم بردارد. از نوه‌های بنده یکی همیشه نزد عیال بنده بود. او هم جعبه‌ای در طاقچه داشته که اسباب‌بازی بچّه‌گانه از قبیل توپ و غیره توی آن جعبه بوده، عیال بنده به کنیز می‌گوید که آن جعبه را هم بردار و فوراً کنیز جعبه را برداشته از بغل دیوارها که گلوله نخورند فرار کرده بودند. وقتی که در محلّه ششگلان به خانه همشیره رسیده بودند دیدند که جعبه جواهر مانده و مجدّداً جعبه بچّه را برداشته‌اند و جعبه جواهر هم قسمت رحیم خان می‌بایست بشود».[۱]

این مرد آزادیخواه با آن که هشت ماه در حال تحصّن در خانه امیربهادر به سر می‌برد و خانه و کاشانه‌اش در تهران و تبریز به غارت رفته و اهل و عیالش دربه در شده بودند، لکن روحیّه خود را نباخته، در حال بست نشینی دست از فعالیت‌های انقلابی خود برنمی‌دارد. در این زمینه نیز از خاطرات خود او کمک می‌گیریم.

وی می‌نویسد: «برای سردار منصور (میرزا فتح‌اللّه خان بیگلربیگی همان است که با نام سپهدار رشتی در ۱۲۹۹ کابینه‌ای تشکیل داد و تا کودتای سوّم اسفند کابینه او دوام داشت) هم‌اطاق علیحده معیّن کردند که وصل به اطاق بنده بود. ولی شب و روز در یک جا بودیم و رفتن حاج سیّاح میان بختیاری [۲] از ملاقات بنده و سردار منصور ترشّح کرد که به ترتیب مخصوصی رفت بعد از چند روز به توسّط ارشدالدوله، بنای پول خواستن از سردار منصور شد که اقلّ آن را شصت هزار تومان می‌گفتند.

در این ایّام هم تبریز درکمال شدّت محاصره و جان بیچاره تبریزی به لب رسیده بود. محمد علی میرزا هم کمال جدّ و جهد را داشت که به جهت مخارج اردوی خودش وجهی بفرستد. پول هم کسی نمی‌داد. سردار منصور را مدّ نظر داشت که پولی گرفته به قشون نکبت نمون بفرستند. دیدم اگر سردار منصور پولی بدهد به مصرف ریختن خون تبریزی

۱- فتح تهران - پیشین - ص ۱۶۵

۲- حاج سیّاح از آزادیخواهان بود و سفر او به بختیاری در تحریک آن ایل به ضدّیت با محمد علی شاه بی‌اثر نبود.

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

خواهد رسید. گرچه ابداً مایل نبودم که او به سفارت روس برود لیکن محض این که این پول به مصرف خرابی وطن نرسد، شب دو به دو نشسته قرار رفتن او را به سفارت دادیم که تفصیل این فقره بسیار طولانی است. فردای همان شب، ناهار را با سردار منصور خوردیم، آمدیم اطاق دیگر، همدیگر را بوسیده وداع کردیم و به بهانه حمام رفتن عزم رحیل به سفارت روس کرد. در همین اوقات، جمعی از علماء و تجّار و کسبه برای مطالبه مشروطه به سفارت عثمانی رفتند. عینک بنده گم شده بود. آقا سیّد عبدالرّسول خرازی به بهانه عینک، هر روز از بازار عینک می‌آورد و من می‌گفتم به چشمم نیفتاد. به همین بهانه به توسّط آقا سید عبدالرّسول، پیغاماتی که لازم بود به جاهای مخصوص می‌دادم. تا این که سفرا به محمد علی میرزا زور آوردند که باید مشروطه بدهی....».[۱]

«میرزا صالح خان در محرّم ۱۳۲۷ ق از خانه امیربهادر بیرون آمد و باز اقداماتی برای سازش میان شاه و مردم انجام داد، ولی کاری از پیش نرفت تا فتح تهران پیش آمد و محمّد علی شاه به سفارت روس پناهنده شد و دوره استبداد صغیر به سرآمد.

در ۲۸ جمادی‌الثّانی آن سال در دولت موقّت سپهدار، باز فرمانروائی تهران و سرپرستی خالصجات ایلات خوار و ورامین و ساوه و زرند و دماوند به وی واگذار شد، هم در این زمان بود که احمد شاه لقب «آصف الدوله» به او داد. وی مقدمات انتخابات دوره دوّم مجلس شورای ملّی را در تهران فراهم آورد و در این دوره فرمانروائی تهران مانند گذشته، در نظم و امنیّت شهر کوشید و استعمال تریاک و فروش آن را قدغن کرد و گوشت را ارزان ساخت، ولی به نوشته خود او در خاطراتش، چون دانست کسانی در پی سست کردن پایه‌های حکومت وی و برکنار ساختن اویند، خود از کار کناره گرفت، پس از آن حکومت اصفهان و فارس به او پیشنهاد شد، ولی او نپذیرفت و سرانجام حکومت خمسه را قبول کرد و در ۱۰ جمادی الثانی ۱۳۲۸ ق / ۱۹ ژوئن ۱۹۱۰ میلادی وارد زنجان شد».[۲]

در روزهائی که تهران به دست مشروطه‌خواهان فتح می‌گردید، آذربایجان در اشغال

۱- فتح تهران - پیشین - ص ۱۶۸

۲- یحیی ذکاء - پیشین - ص ۴۳۰

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

دکان‌های باغمیشه پس از گلوله‌باران.

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

روس‌های تزاری بود و بالاخره پس از چندی درگیری میان مجاهدان تبریز و روس‌ها پیش می‌آید و در این رودرروئی، بسیاری از سالدات‌ها به خاک هلاکت می‌افتند و روس‌ها مجبور می‌شوند نیروی بیشتری وارد تبریز کنند. پس از آن اشغالگران، تعدادی از بهترین فرزندان آذربایجان و در رأس آن‌ها زنده‌یاد میرزا علی آقا ثقةالاسلام رابه شهادت می‌رسانند و صمدخان شجاع‌الدوله این مرد افیونی بدتر از بیگانه را حاکم بر سرنوشت آذربایجانی‌ها می‌کنند و او هم دست بازکرده، به جنایات متعدّدی دست می‌زند. در آن روزهای سیاه، خاندان کلانتر نیز صدمات و لطمات فراوانی می‌بینند. صاحب ترجمه در نامه‌ای که در تاریخ غرّه رمضان ۱۳۳۲ هـق خطاب به صادق مستشارالدوله نوشته، به این مظالم اشاره می‌کند. وی در بخشی از این مکتوب می‌نویسد:

«حاجی صمد خان علیه ما علیه نسبت به سابقه عداوتی که با بنده دارد از هیچ توهین و صدمه در این مدّت مضایقه و فروگذار نکرده.

شرف الدوله را با پسرم سهام‌السلطنه گرفت حبس کرد. چون از اولیای دولت کاری و حکمی در آن سرزمین فلک‌زده پیشرفت نمی‌کرد و اگر اظهاری می‌کردم بدتر و شدیدتر بر خباثت خود می‌افزود متحمّل شدم. بعد از آن بنا گذاشت به خرابی علاقجات عیالم و برادرهایم و با خاک یکسان نمود. از جمله کردکندی را به ورثه ظهیریّه بخشید و معدن گچ سفیدان را هم به گچ‌پزها.

از تبریز هم اتّصالاً بنای آه و ناله گذاشتند. دیدم اگر به اولیای دولت اظهاری کنم مطلقاً حاصلی ندارد و ترتیبات را خود حضرت مستطاب عالی بهتر مسبوقید که آدم یاغی گوش به احکام نمی‌دهد و بلکه اگر اظهاری کنم و بشنود یک خطری است برای جان کسان خود فراهم آورده‌ام.

این بود که اختیار را دست قلم داده، آنچه دم قلم آمد از حاجی صمدخان به دربار پطرزبورغ شکایت و تظلّم کردم. حتّی به این درجه نوشتم که چرا باید اولیای دولت روس از همچو آدمی که دشمن جان و مال بنی نوع بشر است حمایت می‌فرمایند. از این قبیل «نه ده نه صدهزارها» دیگر در نوشتن و شکایت به چیزی ابقاء نکردم.

این بود که از پطرسبورغ به قونسولگری تبریز تلگراف کردند که مانع تعدیّات حاج

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

صمدخان بشود. قونسولگری هم بینی و بین‌الله خوب مساعدت نموده و مانع هرزگی‌های مشارٌالیه شد».(۱)

میرزا صالح خان هنوز سه روز از حکومتش در زنجان نگذشته بود که غائله ضدّ انقلاب پیش آمد. بدین شرح که «شاهزاده بهمن میرزا در قشون روس، سمت صاحب منصبی داشت. جمعی اشرار را گرد خود جمع کرد و با دستیاری یکی از متنفّذین زنجان، غفلتاً به آن شهر وارد شد و به طرفداری از محمّدعلی شاه، بنای قتل و غارت را گذارد. میرزا صالح خان وزیر اکرم، حاکم شهر با این که قوّه‌ای در اختیار خود نداشت، به دستیاری و کمک مردم شهر با مهاجمین جنگید و پس از ۱۷ روز زد و خورد، آن‌ها را از خاک زنجان بیرون راند».(۲)

«آصف الدوله گزارش زندگی و پیشامدهای ایران و جهان را از ۱۲۹۴ ق / ۱۸۷۷ میلادی تا زمان به توپ بسته شدن مجلس، روز به روز در ۷ مجلّد نوشته که ۴ مجلّد آن در تاراج خانه‌اش در تبریز و ۳ مجلّد آن در تاراج خانه‌اش در تهران از میان رفته است. وی سپس، به خواهش میرزا ابراهیم منشی‌زاده خلاصه‌ای از زندگینامه خود را در زنجان در ۳۶ صفحه تنظیم کرد و نزد او فرستاد.... .

وی در زنجان نیز به تشکیل «انجمن معارف» دست زد و دارالحکومه آن را تعمیر اساسی کرد و مدرسه محمّدیه زنجان را در سال ۱۳۲۹ هـق بنیاد نهاد.

.... نابسامانی اوضاع داخلی ایران و عدم پیشرفت مشروطیّت و قانونی نشدن اداره کشور موجب نومیدی آصف الدوله شد و چون خود را شایسته‌تر از کسانی که سررشته کارها را به دست داشتند می‌دید از فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی کناره‌گیری کرد و در سال ۱۳۴۸ هـق / ۱۳۰۸ شمسی در سن ۷۸ سالگی در تهران چشم از جهان فروبست».(۳)

میرزا صالح خان باغمیشه‌ای از همسرش امیرالحاجیه خانم دختر میرزا احمد ساعدالملک، دارای ۴ پسر و یک دختر بود به اسامی: اعتبارالدوله، جهانگیر سهام السلطنه امیرکبیریان، الفت الدوله همسر تمجیدالملک، حسنعلی خان (آصف) و سالار امجد (حاج سالارالدوله). نوادگان و بازماندگان وی هم اکنون در تبریز و تهران زندگی می‌کنند.

۱- خاطرات و اسناد مستشارالدوله - مجموعه پنجم - ص ۹۵

۲- دکتر ملک‌زاده - پیشین - ص ۱۳۲۹

۳- یحیی ذکاء - پیشین

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اسد آقا

فشنگچی

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

No. 819 Tauris en révolution — Les volontaires

اسدآقا فشنگچی به همراه مشهدی محمد علی خان ناطق و دیگر مجاهدین

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

یکی از ابعاد اجتماعی انقلاب‌ها و نهضت‌های مردمی، همانا بُعد انسان‌سازی آنهاست که شاید مهمترین و بزرگترین ویژگی آنهاست که از هر نظر درخور دقّت و توجه است. انقلاب مشروطیت در آذربایجان نیز نه تنها از این قانون مستثنی نیست، بلکه در آن دوران پر تب و تاب، تعداد کثیری از افراد عادی، به قهرمانان پرآوازه‌ای تبدیل شدند که تا دیروز نام و نشانی از آنان نبود. و مطالعه شرح احوال این نام‌آوران برای نسل کنونی و آینده بسی ضروری می‌نماید. به ویژه برای جوانان لازم است بدانند که چگونه افرادی که تا دیروز فقط به فکر معاش خود و خانواده‌شان بودند ولی به محض شعله‌ور شدن نایره انقلاب، در آن مکتب انسان‌ساز آن سان متحول شده و به قهرمانان شیردل و انسان‌های اجتماعی مبدل شدند که تاریخ آزادی میهنمان هرگز نام و خاطره آنان را فراموش نخواهد کرد و ایثار و فداکاری و دردآشنائی آنان نسبت به مردم و میهنشان سرمشق گرانبهائی برای نسل‌های بعد آن رادمردان محسوب می‌گردد. چرا که به قول بالزاک: «جوانانی که در مقابل بدبختی‌ها و مصائب وطن هیچ گونه تأثر اظهار نمی‌کنند، به کفهای سفیدی که در سطح دریاهای طوفانی دیده می‌شوند شبیهند».

ای خوش آنان که چو جان در بر دلبر گیرند از سر جان و جهان یکسره دل برگیرند

یکی از آن جوانان غیرتمند و تاریخ‌ساز اسدآقا فشنگچی می‌باشد که در این وجیزه می‌خواهیم با شخصیت والا و ارزش صاحبدلی و از جان گذشتگی او آشنا شویم.

مرحوم نصرت ا... فتحی به طور مختصر و مفید، درباره شخصیت تحوّل یافته این مرد از جان گذشته می‌نویسد: «یکی از کسان گمنام اسد آقا فشنگچی بود که در جنگهای آزادیبخش مشروطه نام‌آور گردید و چون بر اثر تماسّ با پیشگامان پاکدل و پاکیزه درون، در اخلاق شخصی و خانوادگی نیز انقلاب حالی یافت و مانند پاره‌ای از دراویش واقعی که «قال» را به خاطر «حال» به یکسو می‌نهند، او نیز ظاهراً و باطناً به پاکی گرائید و چون یک چشمش را در جنگ از دست داده بود و مرد دلیری هم بود در ازای آن و به ازای فداکاری‌های دیگرش در شهربانی تبریز شغل آبرومندی را حائز شده بود، اما چون آتشی که مکتب مشروطه در دل آنان روشن کرده بود خاموش نمی‌شد.

از آن به دیر مغانم عزیز می‌دارند که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

لذا هنگامی که اکراد به ریاست سرکرده معروفشان «سمیتقو» به ارومیه حمله کردند و خبرکشتن و ویران کردن و پستان بریدن آنها به تبریز رسید، در میان آن همه مأموران بزرگ و کوچک، تنها این جوانمرد آزاده بود که طاقت نیاورد و نامه‌ای به والی وقت نوشت که من نمی‌توانم به خود هموار کنم که با لباس فاخر و با درجه و نشان و پاگون در خیابان‌های تبریز سینه‌ام را جلو داده و راست راست بگردم و در میان خانواده خود راحت باشم ولی در شهر ارومیه اکراد بریزند مادران و خواهران هم میهن مرا بترسانند و از دختران ناموس بستانند، آماده‌ام به جنگ آنها بروم به من اجازه بدهید و وسایل لازم تا حرکت کنم. می‌رود و قضا را در آن جنگ هم کشته می‌شود.

این‌ها نبود مگر نتیجه افکار ایمان‌آور و دلیری‌آموز که از مکتب حرّیت مشروطه، عاید آنان شده بود که هرگز وطن را فراموش نمی‌کردند و به محض استماع ندای استمداد ملّت، به کمک آنان می‌شتافتند و هرگز وظیفه ملی و میهنی خود را با عقاید مسموم «به من چه، به تو چه» نمی‌آلودند، می‌رفتند و صادقانه جان می‌دادند و در فکر صحنه‌سازی و سوء استفاده نیز نبودند. گوئی حبّ وطن و خدمت به استقلال با خون آنان عجین شده است که جز با جان بدر نخواهد رفت».[۱]

مرد آن است که فرهاد صفت در ره دوست جان شیرین ز وفا در ره جانان بازد

طاهرزاده بهزاد که هم محله صاحب ترجمه بود واز سال‌های قبل از انقلاب او را می‌شناخت این جوان پاک درون را چنین معرفی می‌کند: «اسدآقا پسر یوزباشی عیوض در محله چرنداب جنب مسجد امامزاده شهر تبریز به دنیا آمده و در همانجا بزرگ شده بود. قبل از انقلاب اسد آقا دکان اسلحه فروشی داشته و از اوان جوانی و به اقتضای شغل خود با تفنگ و فشنگ و ششلول آشنا شده بود. در تشکیلات اول اجتماعیون - عامیون، حزب مزبور از پذیرفتن او برای عضویت عذر خواست ولی نامبرده مأیوس نشد تا بالاخره در مشق‌های نظامی - ملی شرکت و در تیراندازی‌ها و ورزش‌ها گوی سبقت از همگنان خود ربود.

۱- نصرت ا... فتحی - دیدار همرزم ستّارخان - ص ۱۷۳

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

چون اسد آقا با برادر نگارنده آشنائی نزدیک داشت، پیش از انقلاب به منزل ما رفت و آمد می‌کرد بنابراین شاهد بعضی از صفات او بودم و آن آشنائی در جنگهای چند ساله هم تقویت شده و به همدیگر نزدیک شده بودیم. نامبرده با وجود آنکه از حیث جثّه، لاغراندام و از حیث سیما خوش‌رو بود در میادین جنگ سخت و محکم بود. مرحوم محمد علی معروف به ناطق (شوهر خواهر اسد آقا) در نتیجه شجاعت و دلیری اسد آقا با مخالفین خود مقابله می‌کرد. هر جا جنگ شعله‌ور می‌شد اسد آقا در آنجا بود».(۱)

این مبارز متهور و باایمان را در طول یازده ماه دفاع شرافتمندانه مردم تبریز در اغلب جنگ‌های مهمی که اتفاق افتاده می‌بینیم که با رشادت و پردلی، در آن پیکارها شرکت کرده و داد مردانگی داده است. او در جنگ با نایب محمّد اهرابی، در مقابله با اکراد ماکو، در جنگ قراملک و در حمله به انجمن اسلامیه دوش به دوش حسین خان باغبان به عنوان رزمنده‌ای پاکباز، شجاعت و کفایت خود را به خوبی نشان می‌دهد. احمد کسروی که در آن روزهای افتخارآفرین، خود شاهد آن رزم‌های دلیرانه بود در جائیکه جنگ قراملک را شرح می‌دهد، درباره قهرمان داستان ما می‌نویسد: «اسد آقا سوار اسب سفید قشنگی می‌آمد. نامش را شنیده بودم، در شگفت شدم که جوانی با این سال کم، دارای آن آوازه گردیده است».(۲)

یک روز پس از شهادت حسین خان باغبان که رهبران انقلاب تصمیم می‌گیرند کار انجمن اسلامیه را یکسره نمایند، در انهدام این کانون وابسته به استبداد، اسد آقا خان پیشرو بوده و نقش مهمی ایفا می‌کند و در همین پیکار مهم و سرنوشت‌ساز است که وی یک چشمش را از دست می‌دهد. شرح چگونگی این رخداد را باید از زبان کسروی بشنویم. وی می‌نویسد:

«روز دوشنبه بیستم مهرماه مجاهدان با همه خستگی و فرسودگی که از جنگ‌های دیروز می‌داشتند و از مرگ حسین خان سخت افسرده می‌بودند باز جنگ و تاخت را از سر گرفتند و از ششگلان، امیرخیز و بازار از هر سو به پیشرفت پرداختند. تا فرو رفتن آفتاب

۱- طاهرزاده بهزاد - قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران - ص ۳۹۶

۲- احمد کسروی - تاریخ مشروطه ایران - ص ۷۶۴ و ۷۸۹

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

پیکار برپا بود و مجاهدان سنگرهائی را از دولتیان گرفته و به گوشه‌هائی از دوه‌چی دست یافتند. از کشتگان امروز آگاهی نمی‌داریم و تنها اسد آقا را می‌دانیم که گلوله به چشمش خورده آنرا تباه ساخت. این جوان که بارها نامش را برده‌ایم از همدستان حسین خان و مشهدی محمد علی خان می‌بود و در نتیجه دلیری‌ها که از خود می‌نمود نامش به زبانها افتاده و این زمان یکی از سردستگان به شمار می‌رفت. گلوله که از چشمش خورده، در گردنش پهلوی رگ گیر کرده بود که از پشت سر شکافته، آنرا بیرون آوردند و خود او زمانی در بستر می‌خوابید تا برخاسته دوباره تفنگ به دست گرفته و با همه یک چشمی، همیشه دلیری‌ها می‌کرد و یکی از بهترین سرکردگان شمرده می‌شد».[۱]

این مجاهد نستوه پس از از دست دادن چشم راست خود، نه تنها کوچکترین تزلزلی در اراده پولادینش راه نیافت، بلکه وی بیش از پیش در راه آرمان مقدسش جانفشانی می‌کرد. او بر اثر نیروی ایمان و استعداد جبلی خود، با چشم چپش، خوب نشانه می‌زد و ترس در دل خصم می‌انداخت.

وی پس از آن نیز فعالانه در اغلب جنگ‌ها شرکت می‌کند. از جمله در جنگ حکماوار که منجر به فرار مفتضحانه صمدخان شجاع‌الدّوله می‌شود. همچنین در پیکارهای سخت و مهیب خطیب و ساری‌داغ او شیرمردی خود را به اثبات می‌رساند. لکن جنگ چهار روزه‌ای که در زمستان سال ۱۲۹۰ شمسی با روس‌های تزاری در تبریز رخ داد، در طول مبارزات اسد آقا خان، نقطه عطفی به شمار می‌رود. زیرا که وی یکی از قهرمانان اصلی و فرماندهان با کفایت آن دفاع شرافتمندانه بود که گرد آفرید. در این زد و خوردهای خونین که به شکست مفتضحانه اشغالگران دیوسیرت منجر شد، اسد آقا خان غیرت و رشادت خود را نشان داد و در این رزم تاریخی بود که تبریزیان بار دیگر با اراده پولادین خود دست رد به سینه نامحرم زده و ارزش قهرمانانه خود را به جهانیان نشان دادند.

شرح آن پیکارهای توانفرسا در حوصله این صفحات نمی‌گنجد. اما لازم است که نقش این مرد از جان گذشته از قلم کسروی بازگو شود. وی می‌نویسد: «هر کس می‌خواست

۱- احمد کسروی - تاریخ مشروطه ایران - ص ۷۶۴ و ۷۸۹

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

غیرت و مردانگی را تماشا کند، می‌بایست در این روز به تبریز آید. سراسر شهر شوریده و مجاهدان می‌کشتند و کشته می‌شدند و گام به گام پیش می‌رفتند. به گفته یکی از مجاهدان جنگ نبود کشتار بود. روسیان اگر یکی را می‌کشتند ده تن و بیست تن کشته می‌شدند. سختی رزم در چند جا بود، اسد آقا خان که از لیلاوا پیش می‌آمد در مهاد مهین با سنگرخانه «وُدنسکی» که قزّاقان با یک شصت تیر در آنجا بودند دچار آمد. از دو سو کوشش سختی می‌رفت، قزّاقان با آن که جای استواری داشتند در برابر فشار دلیرانه مجاهدان تاب نیاوردند. یک سرکرده با چند تن از قزاقان به خاک افتادند و چند تن زخم سختی برداشتند. دیگران ایستادگی نتوانسته سنگر را رها کردند و خود را به کنسولخانه کشیدند. مجاهدان شصت تیر را با چند اسب قزاق و پاره‌ای ابزار دیگر به دست آوردند و چون بیش از این نمی‌خواستند که راه به سوی ارک باز کنند به کنسولگری نپرداخته، به راه خود پیشرفت دادند و این یکی از جاهائی بود که جنگ بس سخت و خونینی می‌رفت».(۱)

این رزم قهرمانانه اسد آقاخان با سرکردگان امپراطوری روسیه که با دلیری بی‌مانندی دماغ پرباد زورگویان را به خاک مذلت مالید، یکی از صحنه‌های حماسه‌آفرین تاریخ جنبش رهائی‌بخش مردم آذربایجان است، چرا که در این پیکار دشمن شکن، یکی از فرزندان خلف این سرزمین، نمونه غیرت مردم آذربایجان را به عمال اشغالگر نشان داد. حمید سید نقوی (حامد) این شاعر دردآشنا نیز با مشاهده این صحنه‌های شورانگیز به وجد آمده و درباره این همشهری قهرمانش چنین می‌گوید:

ساغ اول لیلاوا همیشه ساغ اول اسدآقالار بیزه دوغموسان
نره شئرلرین پنجه‌لریلن قودوز قوردلاری توتوب بوغموسان

کسروی در جای دیگر کتابش باز، یادی از این حماسه‌آفرینی اسدآقاخان می‌کند و بجا نکته مهمی را یادآوری می‌کند. او متذکر می‌گردد که: «این پیکار را روسیان پیش آوردند و تبریزیان جز نگهداری خود را نمی‌خواستند و سختی کار در اینجا بود که از یکسو مردانگی نموده، بر سر دشمن می‌کوفتند و از یکسو به جای شادمانی، نتیجه انجامین آن مردانگی‌ها

۱- احمد کسروی - تاریخ هیجده ساله آذربایجان - ص ۲۶۳

pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

را به یاد آورده، خون دل می‌خوردند. آن روز که اسد آقا خان در مهاد مهین بر قزاقان دست یافته، یک سرکرده را کشت و شصت تیر از دست ایشان گرفت و مجاهدان اسب‌ها و افزارها را به تاراج آوردند. بیچاره ضیاءالدوله ناگزیر شد از یکسو به جوان دلیر آفرین خواند و از یکسو ناتوانی دولت ایران و دژ آهنگی دولت روس را به یاد آورده، افسوس‌ها خورد».[۱]

پس از آن پیکارهای حماسه‌آفرین، لشکر جرّاری از سالداتهای روس از ایروان به سوی تبریز حرکت می‌کند، به همین علت، مجاهدین از جمله اسدآقا خان بنابه صوابدید شهید ثقةالاسلام راه مهاجرت پیش می‌گیرند و او همراه با عدّه‌ای از همرزمانش خود را به شهر استانبول می‌رساند. پس از رسیدن نیروی تازه‌نفس روسها به تبریز، بگیر و ببند آزادیخواهان آغاز می‌شود. چون از پطرزبورگ دستور رسیده بود کسانی را که با سپاه تزار جنگیده‌اند گرفتار و طبق قانون جنگی روسیه مجازات کنند. کسروی می‌نویسد: «میللر و دستیار او ودنسکی کسانی را که در جنگ چهارروزه پا در میان داشتند دنبال نموده، گرفتاری آنان را ازکارکنان خود می‌خواستند وکسانی را به نام یاد می‌کردند. اسد آقا که روز یکم جنگ آن دلیری را در پیرامون کنسولگری کرده و یک افسری را کشته و مترالیوز را از روسیان گرفته بود کنون میللر پا به زمین کوبیده می‌گفت: آن یک چشم را پیدا کنید.

از سوی دیگر سیاست ماکیاولی به کار برده و می‌خواستند فرصت از دست نداده، همه کسانی را که به غیرت وکاردانی شناخته گردیده‌اند و در یک روز سختی مایه دلیری مردم توانند بود نابود سازند».[۲]

این رادمردان که خانه وکاشانه خود را رها کرده و با دست خالی به دیار غربت رو آورده بودند ناگفته پیداست که چه حال زاری داشتند مشهدی محمد علی ناطق که از مهاجران بوده به کسروی گفته است که من و اسد آقا خان دو تن یکجا یکصد و بیست و هشت ریال پول داشتیم.[۳] آن‌ها در سلماس وکهنه شهر جنگ افزارهای خود را می‌فروشند و مقداری

۱- احمد کسروی - پیشین - ص ۲۷۶، ۳۰۳، ۴۴۳ و ۴۳۸

۲- احمد کسروی - پیشین - ص ۲۷۶، ۳۰۳، ۴۴۳ و ۴۳۸

۳- احمد کسروی - پیشین - ص ۲۷۶، ۳۰۳، ۴۴۳ و ۴۳۸

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

پول به دست می‌آورند.(۱)

می‌روم از پی حسرت به قفا می‌نگرم خبر از پای ندارم که زمین می‌سپرم

اسدآقا خان پس از رسیدن به شهر استانبول، برای امرار معاش قهوه‌خانه‌ای در آن شهر دایر می‌کند و سپس به اتّفاق تنی چند از همرزمانش وارد مدرسه ژاندارمری استانبول گردیده و مشغول تحصیل می‌شود.(۲)

چندی پس از اقامت در استانبول، اسدآقاخان به اتفاق امیرحشمت و دیگر یارانش به تهران عزیمت می‌کنند که مصادف با آغاز جنگ جهانی اول می‌گردد، و مسئله مهاجرات احرار پیش می‌آید. اسدآقاخان سپس به تبریز بازگشته و به استخدام شهربانی تبریز درمی‌آید. تا اینکه در زمستان سال ۱۳۰۰ شمسی طغیان اسماعیل آقا سمیتقو به اوج می‌رسد و اسد آقا خان داوطلب اعزام به ارومیه می‌گردد. چراکه این مرد غیرتمند نیز مثل آن شاعر هندی همیشه ورد زبانش بود که: بگذار دعا نکنم که از گزند حوادث در امان باشم، بلکه برعکس دعا می‌کنم که بتوانم با تهوّر و جسارت لازم به پیشواز حوادث بروم.

مرگ اگر مرد است گو پیش من آی تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ

چگونگی مأموریت اسد آقا خان به ارومیه و شهادت وی در شهر مهاباد را آقای اکبر مدّرس در کتابی تحت عنوان «گوشه‌ای از تاریخ خونین رضائیه» که تاکنون چاپ نشده، شرح داده‌اند که خلاصه آن در این مقاله درج می‌گردد:

«ابتدا اسد آقا خان مأمور می‌شود که تشکیلات انتظامی در ارومیه برپا ساخته و خود نظم عمومی را در دست گیرد، لذا عدّه‌ای از افسران جوان و تعلیم دیده را با خود از تبریز همراه برده و عده‌ای پاسبان نیز از خود ارومیه استخدام می‌کند و سازمان جدید نظمیه را در آن شهر دایر و انتظاماتش را در دست می‌گیرد. سپس به علت نرسیدن کمک از سوی مخبرالسلطنه والی آذربایجان، اسد آقا خان تحت فشار اسماعیل آقا سمیتقو قرار گرفته و ارومیه را ترک و به بندر گلمانخانه عقب‌نشینی می‌کند و در آنجا هم چند بار با نیروهای اکراد درگیر می‌شود و چون کردها دارای توپ بودند حمله به افراد اسد آقا خان را

۱- احمد کسروی - پیشین - ص ۲۷۶، ۳۰۳، ۴۴۳ و ۴۳۸

۲- طاهرزاده بهزاد - پیشین - ص ۳۵۸ و ۳۸۴

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شدت می‌بخشند.

هر دو طرف سخت سرگرم زد و خورد بودند که کشتی‌های حامل نیروهای امدادی نمایان می‌شوند. در این موقع اکراد چند تیر توپ به کشتی‌ها شلیک می‌کنند و کشتی‌ها بدون این که بخواهند از چگونگی اوضاع ساحل و وضع نیروهای دولتی اطلاع حاصل نمایند از همان جا مراجعت می‌کنند و یک مشت رزمندگان غیرتمند راکه آن همه در انتظار نیروهای کمکی، به دفاع خود ادامه داده بودند، در بدترین موقعیتی در میان نیروهای دشمن تنها می‌گذارند و به بندر شرفخانه برمی‌گردند. متأسفانه در آن روزها چنان برف سنگینی باریده بود که تا آن موقع در آن حوالی بی‌سابقه بود و این خود به ضرر مدافعین تمام می‌شود. لذا اسد آقا خان مجبور می‌گردد خود را از گلمانخانه از طریق کنار دریا به تبریز کشانده و جان و افرادش راکه حاضر به تسلیم ارومیه به اکراد نشده بودند نجات دهد.

اسد آقا خان با هزار زحمت و مشقت خود را به تبریز رسانده و حضوراً اوضاع را به مقامات دولتی گزارش می‌دهد. پس از آن اسماعیل آقا سمیتقو به ارومیه دست می‌یابد و با شقاوت هرچه تمام‌تر، به غارت و چپاول مردم شهر دست می‌زند. اگر کسانی در مقابل ضرب و جرح و مطالبه اکراد اظهار نداری می‌کردند غارتگران می‌زدند و می‌گفتند «تو بده بگذار نباشد» و این مثل از آن روز در میان افواه مردم شایع شده که می‌گویند: «تو بده بگذار نباشد».

در این روزها که اسدآقا خان خود را با حال نزار به تبریز رسانیده بود با عده‌ای در حدود هشتصد نفر ژاندارم و قزاق به فرماندهی ماژور ملک‌زاده که بعدها نام خانوادگی هیربد را اختیار کرد و به معاونت اسد آقا خان از راه میاندوآب و مهاباد به سوی ارومیه روانه می‌گردند. این عده وارد مهاباد شده و برای تهیه مقدّمات حمله به ارومیه در آن جا منزل می‌کنند. ولی اسماعیل آقا از طریق جاسوسانش اطلاع پیدا کرده و ناگهان به مهاباد تاخته و نیروهای اعزامی را غافلگیر می‌سازد و چون نیروهای دولتی در محاصره قرار می‌گیرند پس از تیر خوردن و شهادت اسد آقا خان همگی به اسارت اکراد درمی‌آیند و اسماعیل آقا دستور می‌دهد تمام افراد ژاندارم را به جز چند نفر افسر و خود ملک‌زاده همه را با مسلسل درو می‌کنند».

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

احمد کسروی علت شکست نیروی اعزامی را ناشایستی فرماندهشان ملک‌زاده می‌داند.[۱] بدین ترتیب کارنامه پر فراز و نشیب و پر از مجاهدت مردی صادق و غیرتمند بر اثر خیانت و ندانم‌کاری‌های دولت‌های به اصطلاح مشروطه‌خواه آن روز به پایان می‌رسد و او با نثار خون خود در راه هموطنانش به ابدیت می‌پیوندد و از وی پسری به نام عزت به یادگار مانده بود که تا چندی پیش در محله لیل‌آباد تبریز زندگی می‌کرد.

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

۱- کسروی - پیشین - ص ۸۹۵

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

میرهاشم خان

خیابانی

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

میرهاشم خان خیابانی

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

محلّهٔ خیابان که در شرق تبریز واقع شده، یکی از کوی‌های بزرگ و با اهمیت این شهر می‌باشد. اهالی این محلّه در شکل‌گیری رویدادهای تاریخی تبریز همیشه مؤثّر بوده‌اند، به طوری که در پیشبرد انقلاب مشروطیّت نقش مردم و مجاهدان این کوی بر هیچ کس پوشیده نیست. چنانچه کسروی می‌نویسد: «در نگهداری یازده ماههٔ تبریز، کوی خیابان، کار بسیاری انجام داده و خیابانیان همیشه سرفراز کوشش‌های جانبازانه گذشتگان خود خواهند بود».(۱)

می‌توان گفت که در نبردهای یازده ماههٔ تبریز خیابانی‌ها نقش مهمّی را بر عهده داشتند و این مهم میسّر نبود مگر با ایثار و فداکاری اهالی غیور، از جان گذشتگی جوانان مبارز و شجاعت و کاردانی سردستگان این محلّه که در حفظ و حراست از تبریز و انقلاب مشروطیّت حماسه آفریدند.

خیابان که از نظر سوق‌الجیشی، در خطّ مقدّم جبهه و درست در مقابل اردوی جرّار عین‌الدّوله و سایر سرکردگان دولتی قرار گرفته بود، رهبرانش توانستند با هوشیاری و دلاوری قابل تحسینی نه تنها شهر را در مقابل یورش‌های ددمنشانه عمال استبداد مصونّ دارند بلکه با پایمردی و ابراز رشادت فوق‌العاده، دشمنان آزادی را گوشمالی سختی دهند. کسروی می‌نویسد: «سردسته خیابان شادروانان باقرخان و میرهاشم خان بودند».(۲)

حاج اسماعیل امیرخیزی نیز می‌نویسد: «در مقابل سنگرهای مارپیچی خیابان و استقامت سالار و رشادت و کاردانی میرهاشم خان از طرف خیابان جای نگرانی نبود».(۳) میرهاشم خان که پس از سالار ملّی در فرماندهی مجاهدان و ادارهٔ امور جبهه و آمادگی مردم محلّه در مقابله با دشمن، نقش درجهٔ اوّل را بازی می‌کرد از جمله دلاورانی است که نام نامیش در تاریخ نبردهای رهائی‌بخش مردم قهرمان تبریز جای ویژه‌ای را برای خود اختصاص داده است.

کسروی دربارهٔ این مبارز ارزنده می‌نویسد: «بارها نام میرهاشم خان خیابانی را برده‌ایم.

۱- احمد کسروی - تاریخ هیجده ساله آذربایجان - ص ۶۷۰ و ۶۶۹

۲- احمد کسروی - تاریخ هیجده ساله آذربایجان - ص ۶۷۰ و ۶۶۹

۳- حاج اسماعیل امیرخیزی - قیام آذربایجان و ستّارخان - ص ۳۳۶

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

این مرد جوان که دلیری و زیبایی و کاردانی و ستوده خوئی را با هم می‌داشت، این زمان جایگاه دیگری پیداکرده پس از سردار و سالار یگانه کس شمرده می‌شد و گفته‌ایم که رشته کارهای سالار در دست او می‌بود».(۱)

حاج اسماعیل امیرخیزی نیز که خود شاهد مبارزات افتخارآفرین این شهید راه آزادی بود، دربارهٔ او می‌نویسد: «میر هاشم خان فرزند مرحوم حاجی میرجعفر، یکی از مردان نامی و کافی و سرشناس آذربایجان بوده شجاعت و رشادت را با زیبایی منظر همراه داشت. در ادارهٔ امور جنگ به اندازه‌ای بصیر و مقتدر بود که در سایهٔ کاردانی و تدابیر صائبهٔ وی، محلّهٔ خیابان مصون از حملات دولتیان بود و هیچ وقت اتّفاق نیفتاد که قشون دولتی بر سنگرهای خیابان دست یابد. هر چند ترتیب سنگرها و تنظیم امور و ریاست با خود سالار ملّی بود ولی سالار به اندازه‌ای به شجاعت و لیاقت این مرحوم عقیده داشت که حلّ و عقد کلّیهٔ امور را به رأی مصیب وی محوّل می‌داشت و در جنگ‌هائی که در عرض این مدّت روی داد در هر مورد با فتح و ظفر بازمی‌گشت و می‌توان گفت که در آن وقت درکفایت، ثانی باقرخان سالار بود».(۲)

گوهر پاک تو از مدحت ما مستغنی است فکر مشّاطه چه با حسن خداداد کند

این مجاهد نستوه که در روزهای انقلاب نیز به شغل نانوائی اشتغال داشت، در طول جنگ‌های آزادی‌بخش، علاوه بر این که تفنگ به دست، در سنگرهای مارپیچی محلهٔ خیابان مثل سدّی محکم در برابر نیروهای استبداد ایستاده بود و با تاکتیک‌های ابتکاری، تمام نقشه‌های دشمن را خنثی می‌کرد، در مراحل مختلف به محض این که احساس می‌کرد، سایر مجاهدان تبریز نیاز به پشتیبانی دارند، همراه با عدّه‌ای از همسنگرانش، خود را به دیگر جبهه‌ها می‌رسانید و مثل شیر ژیان بر خصم دون می‌تاخت.

ای دل ار سیل فنا بنیاد هستی برکند چون ترا نوح است کشتیبان ز طوفان غم مخور

نمونه‌هایی از این عملیّات دشمن شکن را از تاریخ مشروطهٔ ایران نقل می‌کنیم. کسروی در زمینهٔ شرکت وی در جنگ میدان توپخانه و تلگرافخانه می‌نویسد: «هنگام پسین،

۱- کسروی - تاریخ مشروطه ایران - ص ۹۰۰ ۲- حاج اسماعیل امیرخیزی - پیشین - ص ۴۰۴

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

سواران و سربازان و تفنگچیان دوه‌چی و سرخاب دست به هم داده، از عالی‌قاپو و میدان توپخانه به تاخت سختی پرداختند. مجاهدان جلوگرفتند و جنگ بس سختی رفت. در این گیر و دار شادروان میر هاشم خان به یاری مجاهدان رسید و کار جنگ بالا گرفت. پس از زمانی سواران شکست یافته روی برتافتند و بیست تن کمابیش از آنان نابود گردیدند».[۱]

در روز شهادت حسین‌خان باغبان نیز که اغلب مجاهدین در عملیّات تسخیر انجمن اسلامیّه شرکت داشتند، میرهاشم خان مثل همیشه در این عملیّات نیز گرد آفرید. بنابه نوشتهٔ کسروی: «در همان هنگام میرهاشم خان همراه یک تفنگچی در روی پل قاری تاخت آورده، با همه گلوله باران، خود را نزدیک آنجا رسانید. پشت سر او حاجی‌خان قفقازی تاخت آورد و چهار تن از تفنگداران آن سنگر را با گلوله از پا انداخت. سواران این بی‌باکی را دیدهٔ ایستادگی نتوانسته و سنگر را رها نموده و جان بدر بردند».[۲]

همچنین وی هنگامی که هنوز جنگ ساری‌داغ در جبههٔ شرق تبریز به پایان نرسیده بود به محض این که می‌شنود مجاهدان در آخونی نتوانسته‌اند در برابر تهاجمات صمدخان شجاع‌الدّوله پایداری کنند، خود را بدان صوب رسانده و در شکست صمدخان شجاع‌الدّوله و هزیمت وی رُل مهمّی بازی می‌کند. در این زمینه نیز در تاریخ مشروطه می‌خوانیم: «این را هم گفتیم که با همهٔ گرفتاری در خود خیابان میرهاشم خان با دسته‌ای از دلیران به یاری آخونی شتافته بود و تا آخر روز در آنجا دلیرانه می‌جنگید».[۳]

آتش دمد از سلاح آفت سوزت صف می‌شکند ارادهٔ پیروزت
از پرتو جانت دل شب می‌شکند وز برق نگاه آفتاب افروزت

«بستانی»

در واقع می‌توان گفت که این جوان رشید، نبوغ نظامی داشت، چنانچه در اغلب موارد طرح‌های رزمی وی توسّط سالار ملّی و دیگر رهبران تبریز به مرحلهٔ اجرا درمی‌آمد. پس از شکست‌های متوالی عین‌الدّوله و استعفای وی از فرمانفرمائی آذربایجان، مجدّداً از سوی محمّد علی شاه به همان سمت منصوب می‌گردد و در انتظار رسیدن قوای امدادی از

۱- کسروی - پیشین - ص ۷۰۳
۲- کسروی - پیشین - ص ۸۶۹
۳- کسروی - پیشین - ص ۷۸۶

pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

تهران به باسمنج پس می‌نشیند. حاج اسماعیل امیرخیزی می‌نویسد: «مسلّماً بودن عین‌الدّوله در باسمنج، دو فرسخی تبریز برای تبریزیان محظورات زیادی داشت، و مردم تبریز از این جهت سخت نگران بودند و همیشه در پی چاره‌جوئی بودند تا آن که روزی میرهاشم خان به باقرخان می‌گوید در کنج خانه نشستن و دست روی دست گذاشتن، امروز به درد نمی‌خورد، باید کاری کرد که عین‌الدّوله از باسمنج برود، پس از مشاوره چنین صلاح دانستند که با ستّارخان هم در این باره مشورتی بنمایند، در صورت موافقت ایشان، شبی به باسمنج حمله برده و کار را یکسره کنند».(۱)

این عملیّات در یکی از شب‌های سرد زمستان به مرحلهٔ اجرا درمی‌آید ولی اشتباه یکی از مجاهدان محلهٔ خیابان به نام حسن ده‌لی سبب می‌شود که این شبیخون با موفّقیّت به پایان نرسد. و به همین علّت نیز آن شب را شب حسن ده‌لی می‌نامند.(۲)

کاردانی و درایت قهرمان داستان ما سبب گردیده بود که منزل وی کانون رهبری و محل رتق و فتق امور نهضت قرار گیرد. علاوه بر این که محل رجوع مردم تبریز و رزمندگان مبارز این شهر بود مرکز ملاقاتها و گفتگوهای دیپلماتیک مابین آزادیخواهان و مستبدین نیز بود. از جمله ثقةالاسلام شهید می‌نویسد: «روز سه‌شنبه ۱۱ شعبان ۱۳۲۶ از جانب حضرت والا، جمعی به جانب ملّت فرستاده شد که از آن جمله بود منتصرالدّوله و معاون الایاله... بعد از صرف ناهار در خانهٔ آقا میرهاشم خبّاز هیئت حکومت را به سر بازارچه خیابان و سایر امکنه غارت شده آتش گرفته می‌برند».(۳)

این رادمرد غیور، آخر سر جان در ره جانان فدا می‌کند و در عنفوان جوانی با نوشیدن شربت شهادت به ابدیّت می‌پیوندد. کسروی دربارهٔ چگونگی شهادت وی می‌نویسد: «روز چهارشنبه یکم اردیبهشت ۱۲۸۸ شمسی به هنگامی که سراسر شهر را خاموشی فرا گرفته و هیچ گونه تکان و آوازی در میان نیز نمی‌بود او برای سرکشی به سنگرهای ساری داغ می‌رود و در آنجا هنگامی که ایستاده بوده از سنگر دولتیان گلوله‌ای می‌اندازند و آن از

۱- امیرخیزی - پیشین - ص ۲۹۰

۲- برای اطّلاع بیشتر در این زمینه ر.ک به کتاب باقرخان سالار ملی به همین قلم

۳- نصرت‌اله فتحی - مجموعه آثار قلمی شادروان ثقةالاسلام شهید تبریزی - ص ۱۱۱.

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

گونهٔ راستش خورده از پشت سر بیرون می‌آید و مرد دلیر همانجا افتاده جان می‌سپارد.

این آگاهی چون به شهر رسید، از مردم خروش برخاست و همچون روزی که حسین خان باغبان کشته شده بود همگی به هم برآمدند. مجاهدان خیابان، دسته دسته به ساری‌داغ شتافتند تا جنازه را بیاورند. سختی اینجا می‌بود که چگونه آگاهی را به خاندان و کسان او برسانند. این گفته از حاج محمّد جعفر خامنه‌ای است که من به خانهٔ میرهاشم خان شتافتم و با پدرش دیدار کرده گفتم. میرهاشم خان زخم برداشته. آقامیر جعفر خودداری نموده پاسخ داد اگر کشته نشده باکی نیست. در این میان چون تن خون‌آلود آن جوان را از کوه پائین آورده، به نزدیکی رسانیده بودند و از بیرون آواز گریه و شیون برخاست، آقا میرجعفر چگونگی را فهمیده، چنان بی‌تاب گردید که خویشتن‌داری نتوانست و بی خود و بی‌هوش بر زمین افتاد. مادرش بی‌هوشانه سنگی برداشته بر سر خود کوفت، چنان که ما گمان کردیم، سرش را از هم پاشید، پسر کوچکش میراحمد نام، تفنگ را زیر چانه گذارده، می‌کوشید خود را بکشد نگذاردند. این است نمونه‌ای از اندوه آن خاندان. این جنازه را نیز با شکوه بسیاری به خاک سپردند».[۱]

حاج اسماعیل امیرخیزی نیز می‌نویسد: «آن روز در محلّهٔ خیابان عموماً و در میان خانواده‌اش خصوصاً محشری بود که شرح آن از قوّهٔ تحریر بیرون است، همین قدر می‌توان گفت که در عزای وی مدّتها دوستانش اشک می‌ریختند و جامه می‌دریدند و خانواده‌اش در سوگ و عزا به سر می‌بردند».[۲]

پیکر پاک این جوان آزادیخواه را در قبرستان قاسم خان (محلّ فعلی دبیرستان طالقانی) به خاک می‌سپارند.

حمید سیّد نقوی (حامد) در مجموعهٔ کؤنؤل دردی از مادرش تبریز دربارهٔ این فرزند قهرمانش سئوال می‌کند و او هم چنین جواب می‌دهد:

آقا میرهاشم دئدیم نه اؤلوب دئدی باشیما کول اله دیلر
دعوا گونلرین بیر شوم گونونده او اوغلومودا گوللهله‌دیلر[۳]

۱- کسروی - پیشین - ص ۲۹۰ ۲- امیرخیزی - پیشین - ص ۴۰۵

۳- حمید نقوی (حامد) - کؤنؤل دردی، مجلّهٔ وارلیق، شمارهٔ ۱۲ - ۱۱ سال ۱۳۶۰.

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

پس از تسلّط دژخیم معروف، صمدخان شجاع‌الدّوله بر تبریز، پدر داغ دیدهٔ این شهید راه آزادی مورد آزارها قرار می‌گیرد. کسروی می‌نویسد: «یکی دو ساعت پس از نیمروز، صمدخان به شهر رسید، بر اسبی نشسته و شمشیری از دوش آویخته، هنگامی که از خیابان می‌گذشت، سالدات و قزّاق‌خانهٔ باقرخان سالار ملّی را تاراج کرده، با دوش‌های پربار، دسته دسته از آنجا بیرون می‌آمدند، نیز در همان هنگام میر جعفر پدر پیر شادروان میرهاشم خان را با دستهٔ دیگری گرفتار کرده، سالدات و قزّاق به میان گرفته به باغ شمال می‌بردند».[۱] سپس مبلغ ده‌هزار تومان از آن پیر مرد گرفته و آزادش می‌کنند.[۲]

همسر میرهاشم خان خانم آغا نام داشته که در خرداد ماه ۱۳۱۸ شمسی درگذشته است. از صاحب ترجمه سه پسر به یادگار مانده بود که هر سه بعدها به کسوت افسری ارتش درآمدند. پسر بزرگش میرحسین هاشمی که داماد سالار ملّی بود، با درجهٔ سرتیپی بازنشسته شده و در اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۸ شمسی فوت می‌کند. دوّمین پسرش میر علی اکبرخان تا درجهٔ سروانی در ارتش خدمت کرده و در سنین جوانی دیده از جهان فروبسته است. سوّمین پسر این خانواده، سرگرد بازنشسته میراحمد هاشمی بود که در سال ۱۳۶۴ در تبریز دار فانی را وداع گفت. مرحوم سرتیپ میر حسین هاشمی در سال ۱۳۵۴ شمسی همّت به خرج داد و پیکر پاک باقرخان سالار ملّی را از روستای بیشمان قصر شیرین به گورستان طوبائیهٔ تبریز منتقل کرد و در آنجا مقبرهٔ آبرومندی برایش ساخت. هم اکنون علاوه بر خود سالار و دخترش ربابه خانم، سرتیپ هاشمی، سرگرد میر احمد هاشمی، خانم آغا مادرشان و آقامیرمحمّدخان هاشمی، برادر میرهاشم خان که او هم از مجاهدان دلیر محلّهٔ خیابان بود و در ۱۲ آذرماه ۱۳۲۹ شمسی درگذشته است، در این آرامگاه، رخ در نقاب خاک کشیده‌اند، روانشان شاد و یادشان گرامی باد. سرتیپ میر حسین هاشمی پنج سال پس از شهادت پدر بزرگوارش، هنگام تولّد پسر بزرگش نوزاد را به نام نامی پدرش، میر هاشم نام‌گذاری کرد و آن پسر که هم‌اکنون خاطرهٔ میرهاشم بزرگ را زنده نگه داشته است، به نام دکتر میرهاشم هاشمی از استادان با سابقهٔ دانشکدهٔ پزشکی تبریز و از ریش‌سفیدان محترم جامعهٔ پزشکی موطن عزیزمان تبریز می‌باشد.

۱- کسروی - تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان - ص ۳۲۳ ۲- ادوارد براون - نامه‌هایی از تبریز - ص ۱۶۸

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

اسـد اللّه خـان

ابوالفتـــح

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ابوالفتح زاده

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

گفت و گو درباره کمّ و کیف سریال بحث‌انگیز «هزاردستان» که تاکنون دوبار از شبکه اوّل سیمای جمهوری اسلامی ایران پخش گردیده، مدّت‌ها در مطبوعات ادامه داشت.

بسیاری از نویسندگان مقالات انتقادی، مدعی گردیدند که در این اثر هنری - تاریخی، نه تنها رعایت اصالت واقع نگردیده، بلکه این فیلم چند قسمتی، فاقد ارزش‌های سینمائی است و ضعف‌های خود را در پس صحنه‌آرائی، دکور و گریم و سیاهی لشکر پوشانده است.

در این سریال، به یکی از پدیده‌های شگرف دوران قاجاریّه، یعنی کمیته مجازات پرداخت گردیده و با استفاده از هنرپیشه‌های درجه اوّل، نقش فعّالان این تشکیلات سرّی، به تصویر کشیده شده است ولی.... .

نگارنده این سطور، بی آن که بخواهد این بحث انتقادی را ادامه دهد، در نظر دارد شخصیّت واقعی ابوالفتح، یکی از نقش‌آفرینان این برنامه تلویزیونی را که در چهره یک آذربایجانی ظاهر شده، با استفاده از منابع و مآخذ معتبر تاریخی معرفی نماید. لکن قبل از آن که وارد این بحث تاریخی گردد، اذعان دارد که زنده‌یاد علی حاتمی از معدود فیلمسازان ایرانی بود که با ترکان ایران زمین، با احترام برخورد می‌کرد. راقم این سطور به عنوان یک آذربایجانی ترک زبان، از این جهت، از این هموطن هنرمندش، سپاسگزاری کرده و به روح پرفتوحش درود می‌فرستد.

ابوالفتح که علی نصیریان، نقش او را بازی می‌کرد، همان اسدالله خان ابوالفتح‌زاده می‌باشد که برخلاف این سریال، نه تنها شغل صحافی و مرمّت کتاب نداشته، بلکه قبل از مشروطیّت، در قزّاقخانه، با درجه سرتیپی، انجام وظیفه می‌کرد و به علت مورد احترام بودن در بین همکارانش، دارای موقعیّت کم‌نظیری بود، لکن به محض استشمام رایحه آزادی، از آن همه موقعیّت و منصب، دست کشیده و همراه با دو برادرش حاجی خان و نصرالله خان، به مجاهدان مشروطیّت می‌پیوندد، و استعفای او و دوستش منشی‌زاده از قزّاقخانه، در پیشبرد نهضت و صدور فرمان مشروطیّت مثمر ثمر واقع می‌گردد. بنابه نوشته دکتر مهدی ملک زاده:

«هنگامی که آزادیخواهان، در سفارتخانه انگلستان در تهران، بست نشسته و

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خواست‌های خود را تنظیم و تقدیم شاه کرده بودند، یکی از سردارانی که چندین فوج، در اختیار داشت و نظم شهر تهران به عهده او بود، محرمانه به مظفرالدین شاه اطلاع می‌دهد که چند روزی است سازش میان بعضی از صاحب منصبان با رؤسای ملیّون پیدا شده و نیز در میان سربازها، زمزمه‌های خطرناک پدیدار گشته و اگر زود به وضعیّت خاتمه داده نشود، ممکن است عدّه‌ای از نظامیان، به مخالفین ملحق شوند و نیز چند نفر از صاحب منصبان آزادیخواه، از آن جمله ابوالفتح‌زاده و منشی‌زاده که از صاحب منصبان ارشد قزّاقخانه بودند، از شغل خود استعفا داده و در جرگه مشروطه‌خواهان وارد شده‌اند.

مظفرالدین شاه مضطرب شد و تسلیم تقاضاهای مشروطه‌خواهان گردید و عین‌الدوله را هم با همه علاقه‌مندی که به او نشان می‌داد، معزول کرد و شرایط پنجگانه را پذیرفت و فرمان مشروطیّت را که به قلم قوام‌السلطنه نوشته شد، امضاء و منتشر نمود»[۱]

اسداللّه خان که مردی با ایمان و دارای شجاعت قابل تحسینی بود، از این پس، در مراحل مختلف انقلاب، جان برکف، در راه تحکیم آزادی و حکومت قانون تلاش می‌کند و در تمام رویدادهای مشروطه‌طلبی، به ویژه در حوادث پرخطر، در خطّ مقدّم قرار دارد.

قبل از پرداختن به شرح مبارزات صاحب ترجمه لازم است که از احوال شخصیّه او اطّلاعاتی داشته باشیم. مهدی بامداد در اثر ارجدار خود «شرح حال رجال ایران» وی را چنین معرفی می‌کند:

«اسداللّه‌خان ابوالفتح‌زاده فرزند ابوالفتح‌خان میرپنج که اصلاً از مهاجرین و از طایفه شریرلوی قفقاز بوده که پس از جنگ روس و ایران (۱۲۴۱-۱۲۴۳ هـق) و بسته شدن معاهده ننگین ترکمانچای و مجزّا شدن قسمت زیادی از ایران و ضمیمه شدن آن‌ها به روسیّه، بنابر تعصّب مذهبی، و یا وطن‌خواهی مانند عدّهٔ زیادی دیگر از قفقاز به ایران مراجعت کردند».[۲]

مورّخ‌الدّوله سپهر نیز معتقد است که او «اصلاً سلماسی بوده است».[۳]

۱- دکتر مهدی ملک‌زاده - تاریخ انقلاب مشروطیّت ایران - ص ۳۷۶

۲- مهدی بامداد - شرح حال رجال ایران - (ج ۱) - ص ۱۱۲

۳- مورّخ‌الدوله سپهر - ایران در جنگ بزرگ - ص ۴۱۶

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ابوالفتح‌زاده پس از پیوستن به صف آزادیخواهان، همراه با دوست دیرین خود، میرزا ابراهیم منشی‌زاده، به عضویت «انجمن غیرت» که به ریاست روحانی عالیقدر، سرسلسله شهدای راه آزادی، حاج میرزا ابراهیم آقا صبا، نماینده مردم تبریز در اوّلین دوره مجلس شورای ملّی، در تهران تأسیس شده بود درمی‌آید.[۱] و چون مردی رشید، تحصیل کرده و از جان گذشته بود و در سپاهیگری تجربیّات ارزنده‌ای داشت، در کمیسیون دفاع ملّی به فعالیت می‌پردازد،[۲] و به آموختن و مشق دادن سربازان ملی همّت می‌گمارد، و به هنگام به توپ بسته شدن مجلس، در حالی که سایر اعضای این کمیسیون، از جمله سیّد حسن تقی‌زاده و سردار معظم خراسانی (تیمورتاش) هر یک به گوشه‌ای خزیده بودند، وی با رشادت هر چه تمامتر از خانه ملّت دفاع می‌کند. ولی به علّت بی‌کفایتی کارگردانان مجلس و سایر علل که شرح آن‌ها، در این سطور نمی‌گنجد، مدافعان مجلس که اکثراً آذربایجانی بودند، با وجود آن همه جانبازی، ره به جائی نمی‌برند و مجلس به دست قزّاق‌های لیاخوف سقوط می‌کند. کسروی عقیده دارد: «آزادیخواهان از بی‌سامانی و بی‌سری زبون گردیدند وگرنه آنان دلیری‌های نیکی از خود نمودند. کسانی که در این جنگ پا در میان داشته‌اند و ما نام‌هاشان می‌دانیم در پائین می‌نویسیم.

ابوالفتح‌زاده (اسدالله‌خان با دو برادر خود، این مرد از مهاجران و خود در قزّاقخانه سرتیپ می‌بوده، ولی از دو سال پیش، با لیاخوف راه نرفته، با دو برادرش از قزّاقخانه بیرون آمده بودند و امروز در میان جنگندگان بالاخانه‌های مجلس می‌بودند».[۳]

پس از سقوط مجلس، اسدالله خان با برادران خود، زندگی مخفی را در پیش می‌گیرند و پس از چندی، با لباس درویشی، با چند نفر دیگر از آزادیخواهان، دور از چشم عاملان استبداد، از تهران فرار کرده و خودشان را به رشت می‌رسانند و در آنجا، در نهضت گیلان که بر علیه محمد علی شاه ایجاد شده بود شرکت می‌کنند.[۴]

پس از قتل آقابالاخان سردار افخم والی گیلان به دست مشروطه‌خواهان، این خطّه به

۱- اسماعیل رائین - انجمن‌های سرّی در انقلاب مشروطیّت ایران - ص ۱۶۲

۲- دکتر سلام‌الله جاوید - فداکاران فراموش شده - ص ۸۰

۳- کسروی - تاریخ مشروطه ایران - ص ۶۳۸ ۴- دکتر سلام‌الله جاوید - پیشین - ص ۸۱

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دست آزادیخواهان آزاد می‌گردد و پس از اعاده نظم و آرامش در رشت، مجاهدین به دستور سپهدار به جانب قزوین به حرکت درمی‌آیند که ابوالفتح‌زاده به عنوان یکی از فرماندهان مجاهدین، پس از ورود به قزوین، به عضویت کمیسیونی درمی‌آید که اداره شهر را به دست می‌گیرد.[۱]

پس از آن که مجاهدین تصمیم می‌گیرند از قزوین به سوی تهران حرکت کرده و پایتخت را از لوث وجود استبداد پاک کنند، اسدالله خان در رأس ۱۵۰ نفر مجاهد»[۲] در پیشاپیش این نیروها آماده جانبازی می‌گردد. ابراهیم فخرائی می‌نویسد: «دوّمین برخورد مجاهدین با قوای دولت، در کرج روی داد. در این جنگ، پیرم با عدّه‌ای از مجاهدین گیلانی از راه کوه، و اسدالله خان سرتیپ از طرف نصیرآباد....به جانب شهر به حرکت درآمدند.....».[۳]

فخرائی در زمینه تصرّف پایتخت و نقش صاحب ترجمه اضافه می‌کند:

«روز ۲۴ جمادی‌الثّانی ۱۳۲۷ هـق دستجات مجاهدین، در معیّت فرماندهانشان، از سه نقطه شهر، وارد پایتخت شدند و بلافاصله متوجه مجلس و مسجد سپهسالار شده، موانع را یکایک از سر راهشان برداشتند. لیاخوف هنوز در قزاقخانه و میدان مشق و توپخانه و ارک مقاومت می‌کرد.

مجاهدین تقسیم شده، هر یک به اشغال ناحیه‌ای مأموریت یافتند. پیرم مأمور قزاقخانه و بختیاری‌ها مأمور توپخانه شدند. ابوالفتح‌زاده مأمور میدان مشق، و سران دیگر مجاهدین مأمور مراکز دیگر مقاومت»[۴] به اعتقاد دکتر ملک‌زاده: «اسدالله خان ابوالفتح‌زاده.... چون قزّاقخانه و تمام گوشه و زوایای آن را به خوبی می‌شناخت و چند نفر از صاحب‌منصبان قزّاقخانه هم که به مشروطه‌خواهان پیوسته بودند با او همکاری می‌کردند مأموریت مهم و خطرناکی را بر عهده گرفت.

ابوالفتح‌زاده متقبل شد که با عده‌ای که در تحت فرمانش بودند و جمعی از

۱- ابراهیم فخرائی - گیلان در جنبش مشروطیّت - ص ۱۷۳، ۱۶۵، ۱۵۲ و ۱۴۶

۲- دکتر ملک‌زاده - پیشین - ص ۱۱۶۲

۳- ابراهیم فخرائی - گیلان در جنبش مشروطیّت - ص ۱۷۳، ۱۶۵، ۱۵۲ و ۱۴۶

۴- ابراهیم فخرائی - گیلان در جنبش مشروطیّت - ص ۱۷۳، ۱۶۵، ۱۵۲ و ۱۴۶

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مشروطه‌خواهان شهری جبهه جنوبی میدان مشق و قزّاقخانه را تصرف نماید و راه ارتباط قشون دولتی را با مرکز شهر مسدود کند.

اشکال این مأموریت از این جهت بود که او و همراهانش می‌خواستند ناحیه‌ای را که از جلو و عقب در دست دشمن بود به دست بیاورند و در میان دو آتش خود را مستقر نمایند، زیرا قسمت جنوبی میدان مشق که عبارت از ابنیه و عمارات جنوبی خیابان سپه بود، ازطرف شمال مورد تهدید قشون دولتی متمرکز در میدان مشق قرارگرفته بود و از عقب سر یا از طرف جنوب، با محلّه سنگلج که در دست حامیان شیخ فضل‌اللّه بود و صنیع حضرت قوای چریک مسلّح و نیرومندی در آنجا تشکیل داده بود مورد حمله قرار می‌گرفت.

ابوالفتح‌زاده و همراهانش، برای این که خود را به جبهه جنوبی میدان مشق برسانند مجبور شدند ادارات و مراکزی که در تصرّف قشون دولتی بود دور بزنند و از جلوی مجلس، خیابان شاه‌آباد، خیابان نادری، خیابان شاپور وارد میدان حسن‌آباد بشوند و چون خیابان سپه در تصرّف قشون دولتی بود و عبور از آن غیرممکن به نظر می‌رسید به ناچار وارد چندین خانه که یکی از آن‌ها متعلّق به میرزاحسن ادیب بود شدند و از راه پشت‌بام و سوراخ کردن خانه‌هائی که در طرف جنوب خیابان سپه بود در ظرف چند ساعت تلاش جبهه جنوبی میدان را اشغال نمودند و برخلاف انتظار فرماندهان قشون دولتی غفلتاً سر و کلّه چندین صد نفر مجاهد سر تا پا مسلّح در روی پشت بام‌ها و پنجره و ایوان‌ها نمایان شد و به طور دسته جمعی میدان مشق و عمارت بزرگ قزّاقخانه را که در شمال میدان بود زیر آتش گرفتند و عدّه‌ای را که در فضای میدان بودند از پای درآوردند.

از حسن اتّفاق خانه حاجی خان برادر ابوالفتح‌زاده که دارای چندین بالاخانه مشرف به میدان بود، در همان نقطه بود و خود حاجی خان و برادر دیگرش نصراللّه‌خان توانستند مجاهدین را به نقاطی که از نظر سوق‌الجیشی اهمیّت داشت رهبری کنند و خوراک و روپوش برای آن‌ها تهیّه نمایند....»[۱]

۱- دکتر ملک‌زاده - پیشین - ص ۱۲۰۳

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

پس از فتح تهران و خلع محمد علی شاه از سلطنت، موضوع بازگشت ظلّ‌السلطان به کشور پیش می‌آید. وی که مدتی بود در اروپا زندگی می‌کرد، شاید به این امید که از فرصت پیش آمده برای نیل به آرزوی دیرینه‌اش، یعنی رسیدن به سلطنت استفاده کند، عازم ایران می‌گردد. لکن در بندر انزلی، به دست مجاهدین توقیف و به باغ مدیریّه رشت انتقال می‌یابد.

اسدالله خان ابوالفتح‌زاده، از سوی کمیسیون عالی که پس از برکناری محمّد علی شاه از سلطنت برای اداره کشور تشکیل شده بود مأموریت می‌یابد که به رشت رفته و ظلّ‌السلطان را تحت‌الحفظ به تهران بیاورد.

تلگرافاتی که مابین او و سران کشور در تهران رد و بدل شده، حاکی است که ابوالفتح‌زاده نتوانسته است مأموریتی را که به او محوّل شده بود انجام دهد و از همان ابتدا با مخالفت و دخالت افرادی مواجه شد که ظلّ‌السلطان را در تصرّف و اختیار خود گرفته بودند. لذا ابوالفتح‌زاده در تلگرافی که در تاریخ دوّم شعبان ۱۳۲۷ هـق به سید حسن تقی‌زاده مخابره کرده تقاضای بازگشت به تهران نموده است. متن تلگراف چنین است:

«به توسّط منشی‌زاده، حضور مبارک حضرت مستطاب آقای تقی‌زاده و کمیسیون محترم فوق‌العاده دام اجلالهم، به مقام منیع وزارت داخله مدّ ظلّه.

تلگراف توقیف و اقامت بنده در گیلان زیارت شد. گویا کسانی که بنده را می‌شناسند پوشیده نباشد که قبل از مشروطه و بعد از مشروطه به چه گرفتاری‌ها دچار شده‌ام و تاکنون ابداً از وضع خانه و قرض و ترتیب معاش و زندگانی و تسویه امورات خود نه اقدامی نموده و نه اطلاعی دارم و به کلّی رشته زندگی از دستم گسیخته شده و هنوز اهل بیت بنده در قلهک می‌باشند.

مستدعی است امر شود که مراجعت نموده امورات خود را منظّم نمایم و اگر لایق خدمتی باشم و آن خدمت از دست بنده برآید در انجام آن حاضرم و هرگاه، صلاح بدانند تقی‌خان که یکی از صاحب منصبان وطن‌پرست نظامی است و حالیّه با بنده در این جا می‌باشد و جناب منشی‌زاده که به خوبی مشارٌالیه را می‌شناسند امر شود که در خدمت اینجا مشغول و مجاهدین و مأمورین اینجا را مشق و تعلیم داده

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مشغول خدمات راجعه شود».[۱]

ابوالفتح‌زاده پس از بازگشت به تهران «در حدود سال ۱۳۲۸ هـق سفر مختصری به اروپا می‌کند».[۲] و پس از مراجعت به میهن، به فعالیت‌های سیاسی و انقلابی خود ادامه می‌دهد. وی همراه با رفیقش منشی‌زاده، با حزب دموکرات همکاری می‌کند و در سلک یاران حیدر عمواوغلو درمی‌آیند و حتّی در سال ۱۳۲۹ هـق، پس از آن که حیدر عمواوغلو مجبور می‌شود که ایران را ترک کند و مخفیانه به اروپا برود، ابوالفتح‌زاده او را تا مشهد همراهی می‌کند.[۳]

دکتر سلام‌اللّه جاوید عقیده دارد:«ابوالفتح‌زاده با عملیات دولت‌های وقت موافق نبود. او طرفدار مردم بوده و رفاهیّت آن‌ها را می‌خواست. او با آزادیخواهان مترقّی در تماس بود. وقتی که موضوع مهاجرت در سال ۱۳۳۴ هجری قمری پیش آمد کرد، او با دوستان صمیمی خود جزء مهاجرین به قصد دفاع از وطن، از تهران خارج شدند تا کرمانشاه رفتند، در آن جا عملیّات مرحوم مدرّس و نظام‌السلطنه مافی او را قانع نکرد، لذا با چند نفر از دوستان خود به تهران بازگشت و برای به دست آوردن آزادی مشغول فعالیت شد».[۴]

ابوالفتح‌زاده که آزادیخواهی مخلص و مبارزی جان برکف بود و چنان که دیدیم **چگونه** به خاطر مبارزه با استبداد و استقرار حکومت قانون، از آن همه امتیازات خود در قزّاقخانه دست کشید و به آزادیخواهان پیوست و در راه آرمان خود، از هیچ تلاش و فداکاری فروگذار نکرد، لکن پس از سقوط استبداد صغیر و اعاده مجدّد مشروطیّت، چون سردمداران کشور، یا همان مستبدّینی بود که مزوّرانه به کسوت مشروطه‌خواهی درآمده بودند و یا افرادی بودند که سر در آخور بیگانگان داشتند، لذا انقلاب، از هدف اصلی خود منحرف گشته و در مسیری افتاد که خواست استعمارگران بود و کار به جائی رسید که پس از آن همه مبارزات و جانفشانی‌ها، وثوق‌الدوله رئیس الوزرای وقت، با گرفتن رشوه و با امضای قرارداد ننگین ۱۹۱۹، ایران را به انگلیسی‌ها فروخت و با این عمل خائنانه‌اش، آن

۱- ایرج افشار - اوراق تازه‌یاب مشروطیّت و نقش تقی‌زاده - ص ۱۷۳

۲- مهدی بامداد - پیشین - ص ۱۱۲

۳- رحیم رضازاده ملک - حیدر عمواوغلو - ص ۲۰۳

۴- دکتر سلام‌اللّه جاوید - پیشین - ص ۸۲

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

همه آمال و آرزوهای ملّت ایران را برباد داد.

ابوالفتح‌زاده و دیگر میهن‌دوستان غیور که برای ایجاد یک حکومت واقعی مشروطه، بسط عدالت اجتماعی و استقرار نهادهای دموکراسی و مردمی، آن همه خون دل خورده بودند، پس از مشاهده آن وضع ناگوار و مأیوس شدن از ترمیم خرابی‌ها و اعاده دموکراسی واقعی، دور هم جمع شده و کمیته مجازات را تشکیل دادند.

«برای این که به حقایق اسرار کمیته مجازات، بهتر پی برده باشیم، قسمتی از اعترافات منشی‌زاده (یکی از سران کمیته مجازات) را به شرح زیر نقل می‌کنیم:

«بدبختانه در مملکت ما قانون وجود ندارد و یا در صورت وجود اجرا نمی‌شود، جزای خائن و خادم همیشه معکوس است، چنانچه این قضیّه برای خود اینجانب رخ داده، یعنی در سال ۱۳۲۳ هجری که در قزاقخانه با درجه سرهنگی خدمت می‌کردم و ماهیانه دویست تومان دریافت می‌کردم، برای این که بتوانم به وطنم خدمت کنم از کار در قزاقخانه کناره‌گیری نموده و به خدمت دولت وارد شدم و پس از مدّتی رئیس نظمیّه شیراز شدم و چون ظفرالدوله حاکم شیراز رفتاری غیرعادلانه داشت پس از چندی عازم تهران شدم، ولی بین راه مرا غارت کردند و هستی و نیستیم به باد فنا رفت.

هر چه شکایت کردم اثری نبخشید، پس از ۴ ماه بیکاری و تحمّل هزینه و قرض گزاف به ریاست اداره تحدید تریاک منصوب شدم. در این مدّت، چه رنج‌ها و مرارت‌ها کشیدم و در مقابل ناملایمات ایستادگی کردم و بالاخره حاکم یزد، برای ۱۵۰ تومان رشوه‌ای که از من می‌خواست و من از پرداخت آن امتناع نمودم، تمام زحمات مرا بر باد داد و مبالغ کلّی به دولت زیان وارد ساخت....

تا این که روزی ابوالفتح‌زاده که سابقاً با من دوستی داشت و تازه از زندان روس‌ها خلاصی یافته بود به ملاقات من آمد و من شرح بیکاری و صدماتی را که دیده بودم برای او تعریف کردم و او نیز از ناملایمات و خطرات و بدبختی‌هائی که تحمّل کرده بود شرح کشّافی گفت و هنگامی که وضع دلخراش خود را برای من تعریف می‌کرد احساس کردم که ما هر دو در یک وضع مشابه قرار داریم.

از این رو ابوالفتح‌زاده کراراً به من توصیه و تکلیف می‌کرد که انجمن یا جمعیّتی تشکیل

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دهیم تا از این طریق رفع ظلم کرده و دست کسانی را که به وطن خیانت می‌کنند و یا از راه جاسوسی ارتزاق می‌نمایند و با اجانب همکاری می‌کنند کوتاه کنیم و به وضع کنونی که همه را به ستوه آورده است خاتمه و از این راه برای مملکت و ابنای این آب و خاک خدمتی انجام دهیم....».[۱]

مورّخ‌الدوله سپهر نیز درباره چگونگی تشکیل کمیته مجازات می‌نویسد:

«در گیرودار سوّمین سال جنگ اوّل جهانی، در اوایل شهریور ۱۲۹۵ (ذیقعده ۱۳۳۴ قمری) منشی‌زاده با رفیق سفر و حضر و هم‌مسلک سیاسی خود ابوالفتح‌زاده درباره تشکیل کمیته سیاسی شور می‌کند. ابوالفتح‌زاده با شور و شعف از پیشنهادات وی استقبال می‌نماید. کمی بعد این دو نفر، نظر خود را به محمدّ نظرخان مشکوة الممالک که در انقلاب مشروطیّت، در کمیسیون جنگ مجاهدین با ایشان همکاری می‌کرد، در میان می‌گذارند و او نیز به آن‌ها ملحق می‌شود.

کمیته مجازات، به دست این سه نفر تشکیل شد و اعضای آن محرمانه، به عملیّاتی از قبیلِ خرید اسلحه و تهیّه لباس سیاه و بلند برای شب و غیره دست زدند. ابوالفتح‌زاده رئیس قوّه عامله، مشکوة‌الممالک رئیس دفتر و منشی‌زاده رئیس کلّ کمیته گردید.

همین که مرامنامه تنظیم شد، مؤسّسین با کریم دواتگر، ضارب شیخ فضل‌اللّه نوری، تماس گرفتند. او نیز با چند تن از رفقای خود جهت اجرای منویات کمیته، خود را حاضر اعلام کرد».[۲]

صادق مستشارالدوله که در کابینه‌های آن دوران، با سمت وزیر داخله انجام وظیفه می‌کرد و کمیته مجازات در زمان تصدّی وی در وزارت داخله کشف گردید، در این زمینه می‌نویسد:

«در اواخر کابینه اوّل وثوق‌الدوله، کمیته سرّی مجازات تشکیل شد، ابتدا به قتل اشخاص فاسد مزدور خارجه شروع کردند. طرح عمل این بود که غفلتاً شخصی را در معبر یا منزل یا محل کار او می‌کشتند و بلافاصله ورقه مفصّلی با خطّ جلی اعلا و انشای شاعرانه

۱- جواد تبریزی - اسرار تاریخی کمیته مجازات - ص ۱۳

۲- مورخ‌الدوله سپهر - پیشین - ص ۴۱۶

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

به طور سرّی منتشر می‌شد. در آن ورقه، شمّه‌ای از اعمال سوء آن شخص که منجرّ به مجازات اعدام شده بود شرح داده و در آخر تهدید می‌شد که همه خائنین به وطن متدرّجاً گرفتار پنجه مجازات خواهند شد.

اولین قربانی کمیته، میرزا اسماعیل خان مدیر ابنار غلّه، پسر میرزا ابوالحسن خان منشی سابق بانک شاهنشاهی می‌باشد.

بعد از دو سه قتل دیگر، رعب و واهمه کمیته مجازات، بسیاری را به وحشت فوق‌العاده انداخت. از جمله وثوق‌الدوله از ریاست وزراء استعفا داده، در منزل ییلاقی، با ترس بی‌اندازه به محارست خود پرداخت.

کابینه دیگر به ریاست علاءالسلطنه تشکیل شد».[۱]

عملیات و اقدامات کمیته مجازات، در کتاب‌های تاریخی، به تفصیل نوشته شده و شرح آن‌ها در این سطور نمی‌گنجد. مهدی بامداد، خلاصه‌ای از آن و چگونگی کشف و دستگیری عاملان این کمیته را چنین نقل کرده است:

«از دستیاران آنان، کریم دواتگر، حسین لله و احسان‌اللّه خان، میرزا علی اکبر ارداقی نویسنده و حسین عمادالکتاب خوشنویس کمیته و حاج زمان خان کردستانی بهادرالسلطنه بودند. چند نفر به وسیله تروریست‌های کمیته کشته شدند. عبدالحمید خان ثقفی مستین‌السلطنه (اوّل خرداد ۱۲۹۶) رضا منتخب‌الدوله و میرزا محسن برادر صدرالعلماء، بعد کریم دواتگر چون می‌خواست اسرار کمیته را فاش کند، رشیدالسلطان رفیقش به دستور کمیته او را کشت و در مدّت کمی عدّه‌ای را به حق یا ناحق از بین بردند. بعد چون اشخاص بسیار ناباب سودجو و مغرض را داخل در کمیته خود نمودند به زودی اسرار کمیته به وسیله حاج زمان خان بهادرالسلطنه به کلّی فاش گردید. بهادرالسلطنه از منتخب‌الدوله خزانه‌دار درخواستی داشت و چون برآورده نشد به وسیله کمیته او را ترور کرد و بعد که کمیته ملتف شد که آلت اغراض بهادرالسلطنه قرار گرفته، درصدد برآمد که او را مجازات کند. بهادرالسلطنه از قضیّه آگاه شد و از ترس جان خود، فوراً با گرفتن تأمین از

۱- خاطرات و اسناد مستشارالدوله صادق - به کوشش ایرج افشار - ص ۱۱۶

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

دولت، افراد کمیته را به شهربانی معرفی نمود و اعضای کمیته مجازات در سال ۱۲۹۶ شمسی مطابق ۱۳۳۶ هق دستگیر گردیدند».[۱]

مورّخ‌الدوله سپهر دنباله ماجرا را چنین پی می‌گیرد:

«اعضای کمیته مجازات، پس از نه ماه همگی به منزل ابوالفتح‌زاده منتقل شدند به جز منشی‌زاده که با حصبه سختی به منزل خودش فرستاده شد. بهادرالسلطنه که خود را در تنگنای عجیبی مشاهده می‌کرد به کلنل وستداهل متوسّل می‌شود که او را دوباره به محل اوّل یعنی زندان عودت دهند، وستداهل هم خواهش او را می‌پذیرد.

همین که کابینه صمصام‌السلطنه روی کار می‌آید، صمصام دستور می‌دهد که زندانیان کمیته را آزاد کنند. کابینه صمصام دوام زیادی نکرد، وثوق‌الدوله پس از تحصّن عدّه‌ای از علما و معاریف در شاه عبدالعظیم بر کرسی ریاست وزراء نشست و فوراً دستور توقیف اعضای کمیته را صادر نمود و به مشکوة الملک که بعد از استخلاص در دوره صمصام به مازندران رفته بود دسترسی پیدا نشد مگر پس از چند ماهی.

احسان اللّه خان به جنگل گریخته بود و از آنجا به قفقاز رفته بود تا در انقلابات روسیّه شرکت کند. رشیدالسلطان در کن دستگیر می‌شود، میرزا عبدالحسین ساعت‌ساز با وساطت دوستان وثوق‌الدوله نجات می‌یابد.

منشی‌زاده و ابوالفتح‌زاده را جدا از دیگران در باغ شاه نگهمیدارند و پس از چند روزی به عنوان تبعید به کلات نادری از شهر بیرون می‌برند. روز پیش از حادثه حسین خان لله و رشیدالسلطان را با فریاد «زنده باد کمیته مجازات»، «مرگ بر خائنین» به پای دار می‌برند، وداع رشیدالسلطان با مردم تماشاچی و پاسبانان زندان می‌گویند به حدّی مؤثّر بوده که پاسبانی در حال اغماء به زمین می‌افتد. منشی‌زاده و ابوالفتح‌زاده در روز ۲۶ ذیقعده ۱۳۳۶ به سمنان می‌رسند. افسر ژاندارمری که همراه آن‌ها بوده مغیث‌الدوله علائی است. از نامه‌ای که منشی‌زاده در همان شب به نام پسر بزرگ خود می‌فرستد، معلوم است که از سرنوشت خود کاملاً مطّلع می‌باشد، به هر حال مردم سمنان چنین شرح می‌دهند: در روز

۱- مهدی بامداد - پیشین - ص ۱۱۳

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۲۷ ذیقعده ۱۳۳۶ کمی پس از نیمه شب، محبوسین را از زندان ژاندارمری خارج می‌کنند و دو اسب بدون زین و رکاب در اختیار آن‌ها می‌گذارند، در دو فرسخی سمنان، در قهوه‌خانه «میان خانه» ژاندارم‌ها پیاده می‌شوند و به آن‌ها پیشنهاد می‌کنند آرام آرام بروند تا این‌ها نیز از عقب برسند. همین که دویست قدمی از قهوه‌خانه دور می‌شوند ژاندارم‌ها با هیاهو بر اسب‌های خود سوار شده وانمود می‌کنند که محبوسین قصد فرار داشته‌اند و شروع به شلیک می‌کنند، ابوالفتح‌زاده در اثر اصابت تیری به قلب در دم از اسب فرو می‌غلطد، منشی‌زاده به طرف ژاندارم‌ها می‌تازد با یکی از آن‌ها گلاویز می‌شود و فریاد می‌کشد: «رفقای دیگر مرا در تهران کشتند این رفیقم را هم در اینجا.... تیر ژاندارم‌ها و قنداق و سرنیزه تفنگ آن‌ها او را بر زمین می‌غلطانند».[۱]

بدین ترتیب، طومار زندگی مرد مبارزی که در طول حیات پرتلاطم خود، در راه اعتلای کشورش و بهروزی هم‌میهنانش دمی نیاسود، به دستور وثوق‌الدوله آنگلوفیل و اجنبی‌پرست درنوردیده شد. مرد مجاهدی که بر اثر مساعی و مجاهدت‌های او و همرزمانش، وثوق‌الدوله‌ها به مشروطه‌شان رسیده بودند و دیگری نیازی به ابوالفتح‌زاده‌ها نداشتند.

۱- مورخ‌الدوله سپهر - پیشین - ص ۴۳۰

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مشهد محمدعلی خان

ناطـــــق

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

نهضت مردم تبریز در درگیری انقلاب مشروطیّت، نه تنها حرکتی ضدّ استبدادی و ضد استعماری بود، بلکه مکتب انسان سازی بود که مردان و زنان زیادی را که تا آن روز نام و نشانی نداشتند، به شخصیّت‌های برجسته و قهرمانان مبارزی تبدیل کرد که نام هر یک از آنان، بر تارک آسمان آزادی این سرزمین می‌درخشد. یکی از آن مردان نام‌آور، مشهد محمد علی خان می‌باشد که به داروغه هم معروف بوده است.

این رادمرد دلیر که از چهره‌های درخشان این جنبش مردمی به شمار می‌رود، علاوه بر این که در اکثر پیکارهای سرنوشت‌ساز شرکت فعّال داشت و اغلب مأموریت‌های خطیر نیز از سوی ستّارخان سردار ملّی به عهده وی واگذار می‌شد، ضمن انجام آن مأموریت‌های انقلابی، نه تنها از آن صحنه‌های تاریخی یادداشت برمی‌داشت، بلکه با شمّ قوی خود، غالب رخدادها را نیز تجزیه و تحلیل می‌کرد. چنان که برخی از مورّخین مشروطه از قبیل احمد کسروی، حاج اسماعیل امیرخیزی و نصرت ا... فتحی، هنگام تألیف آثارشان از نوشته‌های این مجاهد قلم به دست سود برده‌اند. به ویژه کسروی که در جای جای آثارش یعنی تاریخ مشروطه ایران و تاریخ هیجده ساله آذربایجان، به گفته‌ها و نوشته‌های این مبارز ارجدار، استناد کرده است که این جنبه از شخصیّت وی، ارزش مجاهدات او را دو چندان کرده است.

مشهد محمد علی خان، در دوران جوانی که در تبریز به شعل کلاهدوزی[1] مشغول بود، همانند برخی از همشهریانش بر اثر فقر و بیکاری و جوّ اختناق‌آمیز آن روزگار میهنمان، به آن سوی ارس مهاجرت کرده و در باکو روزگار می‌گذرانید، ولی به محض شعله‌ور شدن نایره انقلاب مشروطه، به ندای هموطنانش باسخ داده و خود را به تبریز می‌رساند. کسروی در این زمینه می‌نویسد:

«به تبریز نخست مشهدی اسماعیل و سپس مشهد محمد علی خان و حاجی خان و دیگران آمدند و اینانند که به نام مجاهدان قفقازی» شناخته شدند و چون از قفقاز آمده و خود رخت قفقازی به تن می‌کردند، به آن نام خوانده گردیدند وگرنه از خود

۱- نصرت ا... فتحی - دیدار همرزم ستارخان - ص ۷۸

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

ایرانیان می‌بودند.

آمدن اینان، به دلیری آزادیخواهان افزود، و چون مردان آزموده و دیده‌بازی می‌بودند، در هر کاری پیشگام می‌شدند و راه به دیگران می‌نمودند و کسانی از اینان به سخنگوئی نیز می‌پرداختند و به آگاهانیدن مردم می‌کوشیدند.»[۱]

مشهد محمد علی خان پس از مراجعت به تبریز، به همکاری و همفکری با رهبران انقلاب می‌پردازد. او را که در کوی لیلاوا سکونت داشت، در اغلب پیکارهای رهائی بخش، دوش به دوش زنده‌یاد حسین خان باغبان مشاهده می‌کنیم.

هنگامی که ستّارخان با ۱۲ نفر مجاهد توسّط هزاران نفر از مستبدین، در محله امیرخیز محاصره شده بود، او همراه حسین‌خان باغبان، خود را از راه درب استانبول به صحنه پیکار رسانده و با شکستن خطّ محاصره تفنگداران ضدّانقلابی را وادار به عقب‌نشینی می‌کنند.

در پیکار اهراب، دوش به دوش حسین خان باغبان، در این مهم شرکت کرده و در آزادسازی محله اهراب از دست نایب محمّد اهرابی و برادرش نایب علی، نقش خود را به خوبی ایفاء می‌کند.

هنگامی که حسین خان حفاظت بازار تبریز را به عهده می‌گیرد، باز مشهدی محمد علی خان از همکاران نزدیک او می‌باشد که مأمور مذاکره با لوطیان محله دوه‌چی نیز می‌گردد.

در جنگ با اکراد ماکو، نه تنها در هر دو پیکار با افراد اقبال السلطنه ماکوئی وارد کارزار می‌گردد، بلکه چنان تهوّر و لیاقتی از خود نشان می‌دهد که از سوی ستار خان سردار ملّی مورد تشویق قرار می‌گیرد.

وی در یورش به انجمن اسلامیّه و جنگ ساری داغ، رشادت‌هائی از خود نشان می‌دهد. کسروی از قول وی می‌نویسد:

مشهد محمد علی خان که خود در جنگ ساری داغ بوده چنین می‌گوید: سنگرهای خود را در سوی خطیب استوار گردانیده و پاسبان گزارده، شبانه با پانصدتن مجاهد به

۱- کسروی - تاریخ مشروطه ایران - ص ۱۹۴

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

خیابان رفتیم. بامداد زود جنگ آغاز شد. مرا به یاری حاج حسین خان به مارالان فرستادند. علی مسیو و میرزا رحیم صدقیانی خوراک و ابزار به سنگرهای ما می‌رسانیدند. جنگ بسیار خونینی می‌بود و امروز دولتیان دانستند که نیروی آزادیخواهان چیست. همه لشکرها در یکجا گردآمده جنگ می‌کردند. ولی تنها سواران قره‌داغی تا پایان پافشاری می‌کردند. در میان ایشان نیز دسته ارشد و ضرغام بیشتر دلیری می‌کردند. از سوی ما نزدیک به یکصد و پنجاه تن کشته گردید که بیشتر ایشان را قره‌داغیان کشته و بیشتر از سرشان زده بودند. در سنگری که خود من می‌بودم از یازده تن تنها سه کس زنده ماندیم و هشت تن کشته شدند. نان و آب که برای ما آورده بودند، همگی به خون آلوده و ما تا غروب چیزی نخورده بودیم.»[۱]

این مرد دلاور در جنگ‌های خطیب و حکم‌آباد، در مصاف با صمد خان شجاع‌الدوله از سردستگان مجاهدین می‌باشد. مشهد محمد علی خان چون مرد باکفایتی بود، اغلب مأموریت‌های مهم به وی محول می‌گردد. پس از آن که مجاهدین در مراغه و بناب، بر اثر بی‌کفایتی قلعه‌بان باشی، نمی‌توانند مأموریت خود را با موفّقیت انجام دهند، وی برای جبران این شکست عازم آن منطقه می‌گردد. امیرخیزی می‌نویسد:

«چون خبر شکست قلعه‌بان باشی به شهر تبریز رسید، سردار فوق‌العاده متأثّر شد و گفت: نتوانستند آب بیاورند، ولی تنبوشه‌ها را هم‌تر کردند. و مشهد محمد علی خان را مأمور کرد که قلعه‌بان باشی را در هر جا باشد دستگیر کرده به شهر بیاورد و مشارالیه نیز مأموریت خود را انجام داد.»[۲]

هر موقعی که در میان مجاهدان، مسئله حادّ و یا اختلافی پیش می‌آمد، او با تدبیر و دوراندیشی خاصّ خود، وارد معرکه شده و موضوع را با مسالمت حل می‌کرد. در ماجرای سخنرانی شادروان سید حسن شریف‌زاده، در حیاط انجمن ایالتی آذربایجان که بر اثر سوء تفاهمی، برخی از مجاهدان ناراحت شدند و نزدیک بود کار به جاهای باریکی بکشد، در این شرایط حسّاس مشهد محمد علی خان وارد صحنه می‌گردد و چون از وجهه خاصّی در

۱- کسروی - پیشین - ص ۸۸۲

۲- امیرخیزی - قیام آذربایجان و ستارخان - ص ۳۰۸

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

میان یاران مبارزش برخوردار بود، این رخداد ناگوار را با تدبیر و دوراندیشی فیصله می‌دهد. کسروی از قول او می‌نویسد:

«مشهدی محمد علی خان که در آنجا بود، چنین می‌گوید: حیاط انجمن پر از مردم و تماشاچی بود. مجاهدان دسته دسته می‌رسیدند. زمانی که دسته محمد صادق خان چرندابی به روبروی پنجره تالار رسید، شریف زاده سخنی آغازکرد و در پایان گفتار چنین گفت: «نگوئید جنگ‌ها کرده کار را از پیش برده‌ایم، هنوز آغاز جنگ‌های ماست....» مجاهدان خواست او را درنیافته، سخت برآشفتند. مشهد محمد صادق فرصت نداده، از پائین کلمه‌های درشتی پرتاب کرد، از درون اتاق حاجی محمّد میراب و حاج علی اکبر دبّاغ تندی نمودند که این بی‌دین چه می‌گوید؟ من دم پنجره ایستاده بودم شریف زاده را به زمین نشانده، خودم در جای او ایستادم و به سخن پرداختم و گفته شریف زاده را معنی نموده، به مجاهدان نکوهش کردم. همچنین کربلائی علی مسیو به حاج محمّد و دیگران نکوهش کرد. کار به جائی رسید که مشهدی محمد صادق هم بالا آمده، همگی از شریف زاده چشم‌پوشی طلبیدند. جوش و خروش فرو نشسته، مردم پراکنده شدند.»[۱]

چنان که اشاره شد، مورّخین مشروطیّت، به ویژه احمد کسروی از اظهارات و تقریرات مشهد محمد علی خان ناطق در تألیف آثار خود، نه تنها بهره‌های فراوانی برده، بلکه به تحلیل‌ها و اظهارنظرهای وی ارج فراوان گذاشته‌اند. کسروی در جائی که از مردانگی‌ها و جانفشانی‌های زنده‌نام حاج شیخ علی اصغر لیلاوائی سخن می‌راند از اظهار نظر مشهدی محمد علی خان این چنین یاد می‌کند: «این گواهی از مشهدی محمد علی خان است که پس از قهرمانی ستّارخان، پافشاری حاج شیخ علی‌اصغر بود که جنبش آزادیخواهی را دوباره به تبریز بازگردانید.»

همچنین در جنگ خطیب، هنگامی که تفنگداران صمدخان شجاع‌الدوله، مجاهدین را شکست می‌دهند و ستارخان سردار ملّی که از منزلش با دوربین خطیب را می‌پائید، یکباره بانگ برمی‌آورد که: «اوشاق‌لاری قیردیلار» این راگفته و به سرعت خود را به صحنه پیکار

۱- کسروی - پیشین - ص ۷۳۹

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

می‌رساند و یک تنه آن همه مهاجم مسلّح را پس می‌نشاند. در این جا کسروی به قول مشهدی محمد علی خان این چنین استناد کرده و می‌نویسد: «مشهد محمد علی خان می‌گوید: امروز من در خطیب نمی‌بودم، ولی اگر بودمی من نیز گریختمی. اینست با خود می‌اندیشم که ستّارخان شدن کار آسانی نیست».

در جنگ‌های چهارروزه مردم تبریز با نیروهای روسیّه تزاری نیز که در دی ماه ۱۲۹۰ به وقوع پیوست، مردم تبریز و مجاهدین این دیار در جانبازی و دلاوری حماسه‌ها آفریدند. او هنگامی که درباره پشتیبانی و حمایت مردم تبریز از مجاهدین سخن آغاز می‌کند اظهار می‌دارد: یکی از تفنگچیان ما کفش درستی نداشت. یکی از مردم کفش‌های تازه خود را از پا درآورده، با خواهش بسیار به او داد و خویشتن در آن سرما پا برهنه ماند. وی اضافه می‌کند روسیان که به خانه سلمانی پناهنده شده بودند آقا نامی را از مجاهدان دلیر از پا انداختند. من تفنگ او را برداشته، به مجاهدی که تفنگ همراه نداشت دادم. در این میان برادر آقا که مرد کارگری بود گریه‌کنان نزد من آمده و گله سختی کرد که چرا تفنگ را به او نداده‌ام تا خون برادرش راگیرد. من تفنگ دیگری پیدا کرده و به دستش دادم و او دلسوزانه به جنگ پرداخت و چنان که آرزویش بود خون برادرش را گرفت.»[۱]

در آن جنگهای چهارروزه مشهد محمد علی خان سرکلانتر بازار بود و یکی از سرکردگان مجاهدین به شمار می‌رفت. مجاهدینی که در آن ایّام غیرت و شجاعت خود را به خصم دون نشان دادند. در آن دفاع مقدّس، برادرش جواد نیز شرکت فعّال داشت، چنان که گوید: «برادر من جواد، چنان خود را به روی سالداتی انداخت که با هم گلاویز شدند و ما ناگزیر شدیم سالدات را از پهلویش زده از پا اندازیم تا او را رها سازیم.»[۲]

پس از آن که نیروهای تازه نفس روس‌ها به تبریز نزدیک می‌شوند، این دلاور مردان بنابه صلاحدید شهید نیکنام ثقةالاسلام تبریزی، راه مهاجرت پیش می‌گیرند و به سوی مرز عثمانی روانه می‌شوند و پس از تحمّل آن همه ناملایمات، بالاخره وارد خاک کشور همسایه می‌گردند. طاهرزاده بهزاد می‌نویسد:

۱-کسروی - تاریخ هیجده ساله آذربایجان - ص ۲۶۷ ۲-کسروی - تاریخ هیجده ساله آذربایجان - ص ۲۶۷

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

«مشهد محمد علی خان با لباسی کهنه و پاره پاره، با ریش بلند شبیه درویش‌های سر خرمن شده بود.» وی اضافه می‌کند: «اکثر افراد این گروه برای امرار معاش خود ناچار به پذیرفتن کارهای کوچکی شدند که مناسب شأن و مقام ایشان نبود.... مشهدی محمد علی خان ناطق نیز در قهوه‌خانه‌ای مشغول کار شد.»[۱] صاحب ترجمه به کسروی گفته بود که در آن هنگام : «من و اسدآقاخان دوتن در یکجا ۱۲۸ ریال پول داشتیم.» علت هم خرج بودن او با اسد آقا فشنگچی هم این بود که او شوهر خواهر اسدآقا بود.

این رادمردان پس از مدّتی به ایران برمی‌گردند و در بحبوحه جنگ جهانی اوّل که فشار روس‌ها بیشتر می‌شود و احمد شاه قاجار می‌خواهد پایتخت را به اصفهان انتقال دهد، مشهد محمد علی خان و یارانش را در تهران می‌بینیم که با امیر حشمت کوچ کرده و تا اصفهان پیش می‌روند.

وی سپس به تبریز آمده و در شهرداری تبریز استخدام می‌شود و با انتخاب نام خانوادگی «آذر» تا پایان عمر در زادگاهش به زندگی خود ادامه می‌دهد.

از وی دو پسر به نامهای خسرو و فریدون به یادگار مانده که گویا هر دو در خارج از کشور به سر می‌برند.

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

۱- طاهرزاده بهزاد - قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیّت ایران - ص ۳۵۷ و ۳۵۸

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

حاج میرزا آقا

بلوری

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

حاج میرزا آقا بلوری

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

در درگیری‌های مشروطیّت در آذربایجان، مبارزان متعدّدی، به این نهضت مردمی پیوسته و در صحنه‌های مختلف در پیشبرد انقلاب،نقش خود را ایفاء کردند. عدّه‌ای از آنان، تفنگ به دست، حراست از نهال نوپای آزادی را به عهده گرفته و تعدادی نیز در پشت سنگرها، جبهه‌های نبرد را با پشتیبانی‌های مادّی و معنوی خود تقویت می‌کردند. افراد قلم به دست، با نشر روزنامه و نوشتن مطالب سودمند و سرودن اشعار انقلابی، در آگاه کردن مردم تلاش می‌کردند و خواست‌های بحق و مظلومیّت ملّت ایران را به گوش جهانیان می‌رساندند و در واقع با سلاح قلم، با استبداد و استعمار پیکار می‌کردند و دیگر تلاشگران نیز از طرق مختلف، در راه پیروزی انقلاب مشروطیّت پای می‌فشردند.

تعدادی از این کوشندگان هم بودند که همزمان، در جبهه‌های متعدّد انقلاب، مجاهدت می‌کردند. یکی از آن رجال نام‌آور، حاج میرزا آقا بلوری است. این مرد مجاهد که از بازرگانان سرشناس تبریز بود و به شغل بلورفروشی اشتغال داشت، مسلّحانه در مأموریت‌های مختلف، در نبرد با مستبدّین شرکت می‌کند و از این رهگذر، صدمات و لطمات فراوانی می‌بیند.

او با نشر روزنامه‌های آذربایجان، حشرات الارض و مجاهد و با نوشتن مقالات متعدّد، از راه قلم خدمات شایان توجّهی به انقلاب انجام می‌دهد و با تأسیس مدارس، خدمات فرهنگیش را تکمیل می‌کند. طاهرزاده بهزاد که رهبران انقلاب در آذربایجان را به چهار گروه تقسیم کرده، صاحب ترجمه را در گروه نویسندگان عمده و سخنگویان نهضت، به شمار آورده است و بنابه نوشته وی، رحیم خان چلبیانلو پس از ورود به تبریز که خواستار دستگیری ۹۰ تن از سران انقلاب بود، نام حاج میرزا آقا بلوری نیز در آن لیست سیاه قرار داشت.(۱)

حاج میرزا آقا بلوری، در سمت‌های مختلف نمایندگی انجمن ایالتی آذربایجان، فرمانداری شهرهای مختلف، شهردار تبریز، ریاست شهربانی تبریز و معاونت والی آذربایجان در روزهای حسّاس، لیاقت و شایستگی خود را در اداره ارگان‌های مختلف، به

۱- طاهرزاده بهزاد - قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیّت ایران - ص ۲۱۰ و ۲۱۱

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

منصّه ظهور می‌رساند.

قبل از آن که به مبارزات مسلّحانه این مرد مجاهد و رنج‌ها و گرفتاری‌های وی در این راستا بپردازیم لازم است با تلاش‌های فرهنگی، به ویژه مطبوعاتی و مجاهدات قلمی وی آشنا شویم.

همان گونه که پس از صدور فرمان مشروطیّت، اوّلین روزنامه دوره آزادی، به نام «انجمن» در تبریز پا گرفت، در همان ایام، نخستین روزنامه مصوّر فکاهی هم به نام «آذربایجان» در ششم محرّم سال ۱۳۲۵ هـق به همّت و پایمردی حاج میرزا آقا بلوری در تبریز، بنیاد نهاده شد. کسروی درباره این روزنامه می‌نویسد:

«یک روزنامه آبرومند دیگری در تبریز، در همان روزها، روزنامه «آذربایجان» بود که همچون «ملاّنصرالدین» قفقاز با زبان شوخی‌آمیز نوشته می‌شد و نگاره‌های شوخی‌آمیز (کاریکاتور) می‌داشت، می‌توان گفت که پس از ملاّنصرالدین، بهترین روزنامه از آن گونه بود.

این نامه را حاجی میرزا آقا بلوری که یکی از بازرگانان آزادیخواه تبریز بود بنیاد نهاده.... و چنان که از نگاره‌هایش پیداست، یک نگارگر استادی هم داشته».[۱]

حسین امید نیز درباره این جریده وزین عقیده دارد: «تصاویر آن، بسیار خوب و رنگین و شیوه روزنامه انتقادی و تند و مطالب مفید و تفریحی و شیرین است. در سرلوحه آن نوشته شده است (مکاتبات به اسم حاج میرزا آقا تبریزی فرستاده شود) حاج میرزا آقا تبریزی، همان حاج میرزا آقا بلوری است که در آزادیخواهی سابقه داشته و مؤسّس روزنامه محسوب می‌شد. آنگاه که مطبعه متعلّق به محمد علی میرزا را خریداری کرده بود و به نام مطبعه ناموس نامیده می‌شد، روزنامه آذربایجان را نیز با چاپ سربی انتشار داده است. روزنامه آذربایجان مدّت هشت ماه انتشار یافته است».[۲]

این جریده وزین که بیشتر نظرات ستارخان سردار ملّی را منعکس می‌کرد، ارگان سردار به شمار می‌رفت. سردار ملّی هنگامی که شماره اوّل روزنامه آذربایجان را می‌بیند می‌گوید:

۱- کسروی - تاریخ مشروطه ایران - ص ۲۶۹ و ۵۷۳

۲- حسین امید - تاریخ فرهنگ آذربایجان - (ج ۲) - ص ۲۱

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

«امروز عید ملّی خلق آذربایجان است و از شدّت هیجان، اشک در چشمانش حلقه می‌زند».[۱]

«حشرات‌الارض» نام دیگر نشریه‌ای است که به دست توانای حاج میرزا آقا بلوری در سال ۱۳۲۶ هق در تبریز انتشار یافته است. بنابه نوشته حسین امید:

«حشرات الارض، نام روزنامه مصوّر و فکاهی است که در تبریز با چاپ سربی و تصاویر رنگین انتشار یافته است. نخستین شماره آن، در ماه صفر ۱۳۲۶ نشر شده و شماره دهم آن در ۲۱ ربیع‌الاوّل سال مذکور انتشار یافته. این روزنامه هم مانند آذربایجان، مفید و تفریحی است. در سرلوحه آن چنین نوشته شده: «روزنامه‌ای است مصوّر و مفید که در سیاسی عالم حیوانات سخن می‌گوید. ماهی غیر از ایّام هفته، عجالتاً چهار نسخه طبع و توقیف خواهد شد».[۲]

کسروی نیز می‌نویسد: «حشرات‌الارض را حاجی میرزا آقا بلوری بنیاد گذارده، این نیز نگاره‌دار و شوخی‌آمیز می‌بود و به پیروی از ملاّنصرالدین، گفتارهایش از زبان غفار وکیل که یک دیوانه بازارگرد بنامی در تبریز می‌بود نوشته می‌شد».[۳]

برای بیش‌تر پی بردن به اهمیّت این جراید و دانستن تأثیر آن‌ها در آن روزگار، باید توجّه داشت که تا آن روز، جراید در ایران، بدون تصویر چاپ می‌شدند و چون اکثریّت قریب به اتّفاق مردم، بی‌سواد بودند، لذا نشریّات، اغلب برای عامّه مردم قابل استفاده نبود، ولی با انتشار دو روزنامه مصوّر و فکاهی در تبریز که با کاریکاتورهای افشاگرانه و معنی‌دار و با زبان طنز به توده‌ها آگاهی سیاسی می‌دادند و با نشتر زدن به دمل‌های چرکین اجتماع، کاخ استبداد را به لرزه درمی‌آوردند. طاهرزاده بهزاد می‌نویسد: «برادرم روزی که صحبت از انقلاب مشروطیّت در میان بود گفت وقتی که در مرند، به دست عمّال شجاع نظام گرفتار شده بودم، در اثنای بازپرسی مأمورین، عقب نقّاشی می‌گشتند که کاریکاتور شاه را ترسیم کرده بود. این کاریکاتور که در روزنامه حشرات‌الارض چاپ شده بود شکل شاه را مثل

۱- ناظم آخوندوف - آذربایجان طنز روزنامه‌لری - ص ۶۲ و ۶۱

۲- حسین امید - تاریخ فرهنگ آذربایجان - (ج۲) - ص ۲۱

۳- کسروی - تاریخ مشروطه ایران - ص ۲۶۹ و ۵۷۵

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

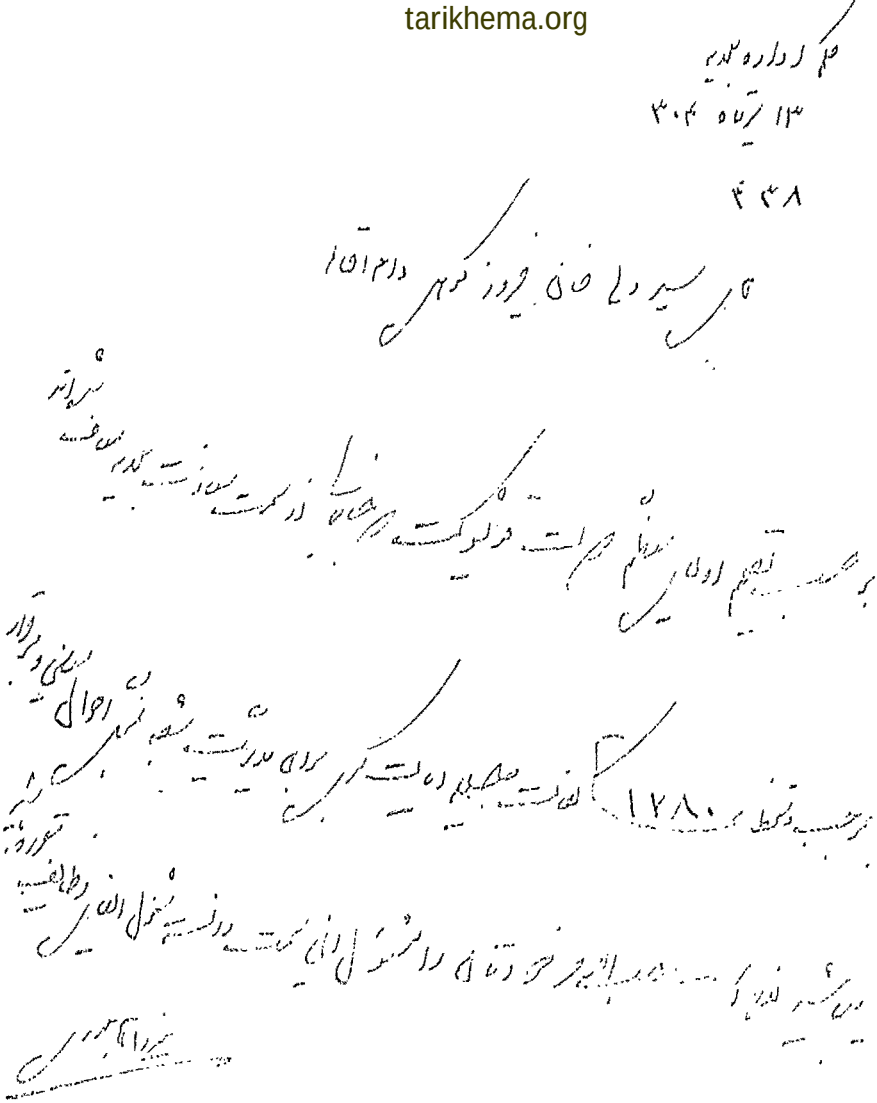

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

نمونه امضاء و دستخطّ حاج میرزا آقا بلوری هنگامی که شهردار تبریز بود

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

قورباغه چاقی کشیده بودم و اگر می‌فهمیدند که من آن را ترسیم کرده‌ام، بی شک اعدامم می‌کردند».[۱]

از دیگر روزنامه‌هائی که به همدستی حاج میرزا آقا بلوری، در آن روزها در تبریز منتشر شد، روزنامه «مجاهد» ارگان مرکز غیبی تبریز که برادرش مؤتمن هم یکی از اعضای مؤثّر آن بود می‌باشد. به عقیده کسروی: «از روزنامه‌های آبرومند تبریز شمرده می‌شد».[۲]

بدین ترتیب این مرد روشن‌بین را می‌توان، جزو پیشگامان فرهنگ، به ویژه مطبوعات در آذربایجان به شمار آورد.

حاج میرزا آقا بلوری، درکنار فعالیت‌های مطبوعاتی و فرهنگی، در سایر سنگرها نیز می‌کوشید. او تفنگ به دست، درکنار ستارخان سردار ملّی، به مجاهدت مشغول بود و در مأموریّت‌های خطیر پا درمیان داشت. چنان‌که در آشوب روستای گلفرج در نزدیکی جلفا، به این خطّه اعزام و فتنه را خواباند. کسروی می‌نویسد: «این زمان، راه شوسه مرند از تبریز تا جلفا نیز در دست آزادیخواهان می‌بود که به باز بودن آن، ارج می‌گذاردند و دلبستگی می‌نمودند. از آن سوی، دولتیان به گرفتن این راه و یا آشفته گردانیدن آن بسیار می‌کوشیدند و کارکنان روسی شوسه، با آنان همدل و همدست می‌بودند. این بود در آخرهای دی ماه، یک دسته از ماکوئیان در گلفرج که دیهی در مرز است گرد آمده، آشوب برپا کردند و راه را بستند. یک بار نیز در نزدیکی جلفا پست را زدند. همگی می‌دانستند که این کارها برای بهانه دادن به دست روسیان است که سپاه از جلفا بگذرانند. از این رو از تبریز، حاج میرزا آقا بلوری را که از بازرگانان و خود از سردستگان مشروطه‌خواهان می‌بود، همراه رضاقلی خان سرتیپ یکانی و برادرش محسن خان گوژپشت (که این زمان به سردار پناهیده در تبریز می‌بودند) روانه آنجا گردانیدند.

اینان به جلفا رفته، به کارهای آنجا رسیدند. سپس ماکوئیان را در گلفرج شکسته بیرون راندند. بدین سان به کارها سامان داده، به مرند آمدند و در آنجا نزد فرج آقا ماندند».[۳]

حاج میرزا آقا در این مأموریت این تلگراف را خطاب به علی مسیو رهبر مرکز غیبی

۱- طاهرزاده بهزاد - پیشین - ص ۳۳

۲- کسروی - پیشین - ص ۴۹۶ و ۸۳۷

۳- کسروی - پیشین - ص ۴۹۶ و ۸۳۷

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

تبریز مخابره می‌کند:

«از جلفا، به توسط جناب کربلای علی آقا مسیو، انجمن مجاهدین، اردوی استبداد از (گلفرج) فراری. زنده‌باد (ایران) و مجاهدین ایران، امروز سواره ملّی به جهت محافظت به (گلفرج) خواهد رفت و خود هم فردا احتمال حرکت نمایم (میرزا آقا)[۱]

در جنگ الوارکه در سوّم اسفند ۱۲۸۷ رخ داد و سردار می‌خواست با راندن رحیم خان چلبیانلو از الوار، هم راه جلفا را بازکند و هم روستائیان روستاهای آن پیرامون را از دست عمّال رحیم خان رها سازد، به حاج میرزا آقا بلوری و فرج آقا زنوزی که در آن هنگام در مرند بودند نوشت که نزدیکتر آیند و روزی که از شهر جنگ آغاز شد، آنان نیز از پشت سر بر الوار یورش آورده و رحیم خان را از میان بردارند. ولی ایشان نمی‌توانند خود را به صحنه نبرد رسانده و به یاری سردار بشتابند. کسروی که این جنگ را از پیکارهای بزرگ به شمار آورده، پس از شرح چگونگی آن می‌نویسد:

«امّا دسته‌های مرند و این که به یاری سردار و مجاهدان نتوانستند رسید، داستان این بوده که آنان با پانصد و ششصد تن که در آنجا گرد می‌بودند، از آنجا به آهنگ یاوری روانه می‌گردند. ولی در نزدیکی‌های الوار، به ضرغام و برادرش سام خان که با هفتصد سواره به یاری رحیم خان شتافته بودند، برخورده، با آنان به جنگ می‌پردازند و دلیرانه ایستادگی نشان می‌دهند. سپس چگونگی را به تبریز آگاهی داده، به صوفیان و از آنجا به مرند بازمی‌گردند».[۲]

تا این که در اواخر اسفندماه همان سال (۱۲۸۷) حاج میرزا آقا بلوری به دست رحیم خان گرفتار و شکنجه‌ها و لطمات متعدّدی را متحمّل می‌شود. بنابه نوشته دکتر ملک زاده: «می‌خواستند او را دم توپ بگذارند، ولی از این کار منصرف شدند».[۳] کسروی می‌نویسد:

«یک داستان اندوه انگیزی، در آن روزها از دست رفتن مرند و جلفا و دستگیر افتادن بلوری و فرج آقا بود. چنان که گفتیم پس از جنگ الوارکه مشروطه‌خواهان، رحیم خان را از جلو برداشتن نتوانستند، او به دلیری افزوده، به صوفیان نیز دست یافت. در همان روزها

۱- روزنامه ناله ملّت - شماره ۳۸ - ۱۴ محرّم ۱۳۲۷ ۲- کسروی - پیشین - ص ۸۷۱ و ۸۴۷

۳- دکتر مهدی ملک‌زاده - تاریخ انقلاب مشروطیت ایران - ص ۱۱۱۲

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

پسر شجاع نظام که پس از گریختن از مرند، در ماکو می‌زیست، چون از ناتوانی مجاهدان در مرند و آن پیرامون‌ها آگاهی یافت، او نیز به تکان آمده، سواران آنجا را به سر خود گرد آورد.

بدین سان، فرج آقا و همراهان او در میان دو دشمن ماندند، و با آن که محمّد قلی خان با صد سوار از تبریز به آنان پیوسته بود، در مرند ایستادگی نتوانسته به زنوز رفتند. پسر شجاع نظام در پانزدهم اسفند به مرند آمده، از فردا به کار بگیر و ببند پرداخت و خانه‌هائی را تاراج کرد. از این سوی سواران رحیم خان تا مرند پیش رفته، دو دسته به هم پیوستند. فرج آقا و همراهانش به تنگی افتاده پایداری نتوانستند و فرج آقا و کسانی از سردستگان دستگیر افتادند. بلوری که کسانی فریبش داده نگذارده بودند، خود را از مرند بیرون اندازد و او نیز در آنجا گرفتار گشته، آنچه نادیدنیست از بدخواهان دید و سپس به دست رحیم خان افتاد که به گزند و شکنجه بی‌اندازه دچار گردید».[۱]

درباره چگونگی رها شدن حاج میرزا آقا بلوری از زندان رحیم خان بعد از رفتن آن دژخیم به اهر که خود داستان دلگدازی است و در عین حال سلحشوری صاحب ترجمه را نشان می‌دهد، حاج اسماعیل امیرخیزی چنین می‌نویسد:

«رحیم خان در اهر در منزل یا دارالحکومه خود نشسته بود و شاید نمی‌دانست که روس‌ها چرا در خارج شهر، اردوگاه برپای نموده‌اند. تا آن که شبانگاه ناگهان، جمعی از سپاهیان روس از هر طرف، منزل رحیم خان را محاصره کرده، خودش را دستگیر نموده، به لشگرگاه خود می‌برند. حاجی میرزا آقا بلوری که در جنگ مرند، در دست کسان رحیم خان دستگیر شده و در اهر محبوس بود، چون از قضیّه مستحضر می‌شود با یاران خود که همه در حبس بودند به نجوا پرداخته می‌گوید به هر نحوی است ما باید شبانه از اهر بیرون برویم ایشان نیز موافقت می‌کنند و با همان وضع آشفته بدون آن که بتوانند راحله‌ای به دست بیاورند، با پای پیاده به سوی تبریز رهسپار می‌شوند. روز یازدهم شعبان، مرحوم بلوری با همراهان خود که در کلّیه ۳۶ نفر بودند وارد تبریز شد، چون اعضای انجمن و سران آزادیخواهان از ورود ایشان آگاهی یافتند به استقبالشان شتافتند و والی کالسکه خود

۱- کسروی - پیشین - ص ۸۷۱ و ۸۴۷

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

را فرستاد. چون استقبال کنندگان حاجی میرزا آقا و یارانش را دیدند، به جای آن که شاد و خرّم باشند، اشک از دیده فرو ریختند، زیرا در میان همه ایشان، کسی نبود که لباس تازه یا مستعمل در بر داشته باشد، همه‌شان رخت کهنه و دریده و از هم دررفته پوشیده بودند. حاجی میرزا آقا با آن وضع آشفته و پریشان از گرد راه به انجمن آمد و شرحی از سرگذشت خود و یاران و مظالم رحیم خان بیان کرد و حاضرین همه از بیانات وی متأثر شدند و حتّی چند نفر هم به گریه افتادند».(۱)

حاج میرزا آقا پس از آزادی از اسارت رحیم خان، چون مرد لایق و کاردانی بود، به نمایندگی انجمن ایالتی آذربایجان برگزیده می‌شود و چون شخصی موجّه و مورد احترام بود طرف مراجعه مردم و انقلابیّون قرار می‌گیرد چنان که کسروی می‌نویسد:

«این از آقای بلوری است که آن سالی که ستّارخان از اردبیل بازگشت و من در تبریز نماینده انجمن ایالتی بودم، ستارخان باباغی را از برای خود می‌خواست و مرا میانجی ساخته، به انجمن چنین پیام داد:

«من سگ این توده هستم و همیشه می‌خواهم پاسبان این توده باشم، شما باباغی را به من واگذار کنید بروم در اینجا به کشت و کار پردازم و روز بگزارم و باز هر زمان نیاز افتاد، بیایم و جان‌بازی کنم» می‌گوید من این پیام او را رسانیدم و کوشیدم که باغ را به او واگذارند، آقای هدایت خرسندی نداد».(۲)

از جمله شاهکارهای حاج میرزا آقا بیرون کردن مخبرالسلطنه هدایت، این مرد مزوّر از آذربایجان می‌باشد. در این زمینه نیز بهتر است قلم را به دست کسروی بسپاریم و ببینیم که او چه می‌نویسد:

«آقای هدایت که بدانسان در آغاز جنگ‌های تبریز گریخته و یکسال در پاریس دل آسوده زندگی به سر داده و سپس در سایه جانبازی‌های مجاهدان به ایران بازگشته و بار دیگر رشته فرمانروائی را به دست گرفته بود به جای آن که ارج آن جانفشانی‌ها را بشناسد و از مجاهدان نگهداری کند و به فرهیخت (تربیت) آنان کوشد و دسته‌های سپاه از آنان پدید

۱- حاج اسماعیل امیرخیزی - قیام آذربایجان وستارخان ص

۲- کسروی - تاریخ هیجده ساله آذربایجان - ص ۶۴۵

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

آورد و سر شاهسونان را بکوبد، از روز نخست به کاستن از نیکنامی آنان می‌کوشید و تخم دشمنی میانه ایشان پراکنده، به جان یکدیگر می‌انداخت. به جای آن که به امیر حشمت بال و پر داده، او را با مجاهدان ورزیده به جنگ گردنکشان بفرستد نایب محمّد آقا را به کشتن او برمی‌انگیخت و مرد درمانده‌ای همچون اسعدالسلطان را به برابر شاهسونان می‌فرستاد. سختی‌ها از این همه رهگذر پدید می‌آمد و چنان که گفتیم کاردانی‌ها و جانفشانی‌ها بیهوده می‌شد.

....کسان بسیاری ازو ناخشنود بودند و بر زبان او می‌کوشیدند و این زمان از تهران نیز ناخشنودی نشان دادند و دولت بر آن شد دیگری را به جای او فرستد. لیکن آقای والی جای خود را استوار دیده و با دولت نیز بی‌پروائی می‌نمود. کار به جائی رسید که دشمنانش که یکی از ایشان آقای بلوری بود در برابرش ایستادگی نمود و او را ناگزیر ساختند که در آخرهای خرداد، شمس‌العماره را رها کرده و به خانه حاج نظام‌الدوله رفت و امان‌اللّه میرزا به جای او تا آمدن والی نوین رشته کارها را در دست گرفت. او آقای بلوری را که از نمایندگان انجمن ایالتی بود به دستیاری خود (معاونی) خواند. بدین سان رشته کارها به دست خود آزادیخواهان افتاد و آن دوتیرگی که پدید آمده بود از میان رفت. آقای هدایت تا چند روزی در خانه حاج نظام‌الدوله بود تا روانه تهران گردید».[1]

حاج میرزا آقا در مقام معاونت والی با اخلاص و اقتدار به رتق و فتق امور می‌پردازد. بنابه نوشته کسروی «در این میان در پنجم مرداد، کار بسیار ناروائی از روسیان سرزده شهر را بشورانید. چگونگی آن که نقی خان رشیدالملک که داستان گریختن او را از جلو شاهسونان آوردیم. چون پس از دیری که در شهر اهر درنگ داشت به تبریز آمد والی از او به بازخواست پرداخت و چون گذشته از آن کار ننگین، اندازه گزافی از مالیات دولتی را نیز گرفته بود و به گردن داشت و از پرداخت باز می‌ایستاد، او را در خانه محمد میرزا نامی دربند کرد. این کار در میانه‌های تیرماه بود. بستگان نقی خان به تکاپو افتادند و به کسانی از سردستگان نوید پول دادند. چنان که هزار و دویست تومان با دست محمّد میرزا برای هر

۱- کسروی - پیشین - ص ۱۷۶ و ۱۶۴

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

یکی از آقایان بلوری و نوبری فرستاد و اینان آن را به انجمن ایالتی آورده، راز را فاش ساختند».[۱]

یکی دیگر از اقدامات مدبّرانه حاج میرزا آقا در آن روزها زندانی کردن رحیم خان چلبیانلو و بالاخره از بین بردن او بود.

رحیم خان چلبیانلو که پس از سقوط محمد علی شاه به اهر رفته و در آنجا به شرارت و فتنه انگیزی مشغول بود، مخبرالسلطنه با اعزام مشهد محمد علی خان ناطق به اهر و دادن امان‌نامه به وی، رحیم خان را به تبریز آورده و در عالی قاپو نشیمن می‌دهد و حتّی به کسان و فرزندان خردسالش نیز جایگاه جداگانه‌ای اختصاص می‌دهد. رحیم خان این بار هم به این امید به تبریز می‌آید که باز هم انجمن ایالتی را فریب داده و با گرفتن امکاناتی، دوباره شرارت خود را از سر گیرد، ولی این بار آزادیخواهان، نه تنها فریب او را نمی‌خورند، بلکه وی را سر خود نمی‌گذارند. در مردادماه سال ۱۲۹۰:«پسران کوچک رحیم خان از تبریز بگریختند و چون ترس آن بود که روسیان، رحیم خان را نیز بکشند و ببرند، این است آقای بلوری، شبانه او را از عالی‌قاپو بیرون فرستاده، دستور داد نهانی او را در یکی از خانه‌های ارک نگه دارند و این خود کار بسیار بجائی بود.[۲]

بجاتر از آن از بین بردن این مرد قلدر و تیره درون به دست حاج میرزا آقا بلوری بود. کسروی ماجرا را چنین تعریف می‌کند:

«چون رحیم خان این بار نیز رو به سوی توده آورده و همه می‌گفت از کرده پشیمانم و می‌خواهم پس از این به مشروطه نیکی نمایم و باز سوگند یاد کرده بود، در این هنگام، آزادیخواهان خواستند او را بیازمایند و چون پسر او بیوک خان، در اهر دسته‌ای برگرد سر داشت و بیم آن می‌رفت که او نیز به صمدخان پیوندد. انجمن ایالتی به رحیم خان پیشنهاد کرد که بنویسد پسرش نزد صمدخان نرفته، خود با دسته‌هائی که می‌تواند گرد آورد به یاری مشروطه برخیزد و در یک روزی که از سوی شهر با صمد خان جنگ خواهد شد، او نیز از آن سوی بر سر صمدخان آید و زبان داد که هرگاه پسرش این کار را به گردن گیرد و انجام

۱- کسروی - پیشین - ص ۱۷۶ و ۱۶۴

۲- کسروی - پیشین - ص ۲۰۷ و ۱۷۹

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دهد انجمن ایالتی از دولت خواستار شود از گناه او گذشته رهایش گرداند و سرپرستی ایل چلبیانلو و دیگر عنوان‌هائی که در زمان محمّد علی میرزا داشت همه را به او یا به پسرش واگذارد. رحیم خان به نادرستی پیش آمده پاسخ داد، نخست دولت مرا رها گرداند تا من به پسرم بنویسم بر سر صمدخان آید. پیدا بود مرد سیاهدل به خود نیامده است واز امیدواری که به نگهداری روسیان دارد، ترسی به خود راه نمی‌دهد. بارها این پیشنهاد و خواهش را از او نمودند و پاسخ درستی نشنیدند. آخرین بار شبانه آقای بلوری که دستیار ایالت بود پیش او رفت و باز به گفتگو پرداخت و چون نتیجه‌ای به دست نیامد دیگر زنده ماندن او بیهوده بود و بی‌گمان روسیان او را جسته رها ساختندی، چنان که پسرهای کوچکش را از شهر گریزانیدند. آقای بلوری در برخاستن به حاجی خان پسر علی مسیو که کلانتر نوبر و ارک در نگهداری او بود، چگونگی را دستور داد. حاجی خان رحیم خان را به نام آن که از انجمن تو را خاسته‌اند، از نهانگاه بیرون آورده به دست چند تن سپرد و آنان او را به یکی از راهروهای ارک برده، با چند تیر از پا درآوردند. بدین سان یک مرد ستمگر تیره‌دلی سزای خود را یافت و از شگفتی‌ها بود که این کار با دست آقای بلوری که آن همه گزند از رحیم خان دیده بود انجام گرفت».[۱]

اینک می‌رسیم به جنگ‌های چهارروزه مجاهدان تبریز با روس‌های تزاری، در زمستان ۱۲۹۰ شمسی و نقش صاحب ترجمه در این نبردها و مهاجرت او همراه تنی چند از مبارزان به سرزمین عثمانی.

نیروهای روسی که از اردیبهشت ماه ۱۲۸۸ در تبریز بودند، در اواخر آذرماه ۱۲۹۰ به بهانه‌ای به شهربانی تبریز، یورش برده و چندین تن را از پا درآورده و بازمی‌گردند. ولی بنابه نوشته کسروی:

«پیش از دمیدن روشنائی، به کار برخاسته، ناگهان بر سر شهربانی و عمارت عالی قاپو و دیگر اداره‌ها که در آن نزدیکی بود آمده، همه را فراگرفتند و در هرکدام، یک دسته سالدات و قزّاق جا دادند در آن تاریکی هرکه را دیدند کشتند. نیز دسته انبوهی از ایشان، پیرامون

۱- کسروی - پیشین - ص ۲۰۷ و ۱۷۹

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ارک را گرفتند، سپس چون روشنی دمید، به عنوان این که شهر را به دست گیرند و از مجاهدان تفنگ و فشنگ بازگیرند، دسته دسته سالدات و قزّاق را به کوچه‌ها و بازارها فرستادند. امیر حشمت که این زمان، کارهای شهربانی و اداره لشکر با او بود، در کوچه صدر می‌نشست، گرد خانه او را گرفتند.... امیر حشمت در خانه خود میان شلیک مانده باتلفن چاره خواست. ضیاءالدوله و نمایندگان و ثقةالاسلام، چون اندیشه روسیان را به دست آوردند و راه دیگری ندیدند، پاسخ دادند: برای نگهداری خود جنگ کنید. امیر حشمت ایستادگی کرده نوشته خواست. اینان دریغ نگفته، نوشته‌ای نیز نوشتند و همگی آن را مهر کردند.... روسیان که در آن دو سه ساعت بر مردم بی‌دست و پا چیرگی می‌نمودند و از مجاهدان سستی دیده، خود را فیروز می‌پنداشتند به یکبار خود را میان آتش یافتند.... هر کس می‌خواست غیرت و مردانگی را تماشا کند، می‌بایست در آن روز به تبریز آید».[۱]

مجاهدان تبریز، مثل شیر ژیان به دشمن حمله کرده در نخستین روز، روس‌ها را از عالی‌قاپو، شهربانی، اطراف ارک و بانک روس بیرون راندند. حاج میرزا آقا بلوری که معاون ضیاءالدوله بود، پرواضح است که مسئولیت بس سنگینی بر عهده داشت و شب‌ها در عالی قاپو می‌خوابید. بنابه نوشته دکتر ملک زاده:

«در کمک به مجروحین و معلولین، مساعی بسیار به کار برد و جان عدّه‌ای را از مرگ حتمی نجات داد».[۲]

صاحب ترجمه درباره نخستین روز جنگ به کسروی چنین گفته است:

«در آغاز روز، مجاهدان نوبر، در خانه[۳] ما گردآمدند و دکتر زین‌العابدین خان [ایرانشهر] نیز به آنجا آمد و چون در آن سو نیز جنگ می‌رفت، زخمیان را که می‌آوردند، دکتر زخم‌های آیشان را می‌بست و در یک اطاقی روی رختخواب می‌خوابانید. مردم همگی برادروار دلسوزی می‌نمودند. می‌گوید پس از نیمروز که آگهی آوردند امیرحشمت به عالی قاپو رفته و ما نیز خواستیم با حاج احمد نقّاش و دیگران به آنجا رویم، مادرم

۱- کسروی - پیشین - ص ۲۶۷ و ۲۶۳ ۲- دکتر مهدی ملک‌زاده - پیشین - ص ۱۴۸۸

۳- کوچه‌ای که منزل حاج میرزاآقا در محله مقصودیّه، کوی عزبدفتری‌هات در آن واقع بود. به نام «دربند بلوری» نامیده می‌شود.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خودش تفنگ را به دست من داد و به نام این که به جنگ دشمن دین و کشور می‌روم با خرسندی و خوشنودی راه انداخت».(۱)

یکی از معمّرین خانواده ثقةالاسلام به نصرت‌اللّه فتحی گفته است: «روز اوّل جنگ، با عدّه خودش غرق در اسلحه و فشنگ به حضور ثقةالاسلام آمده و اطمینان می‌داد که اگر شما اجازه بدهید روس‌ها را تا پطرزبورگ می‌رانیم».(۲)

پس از آنکه دسته پنجم ایروان با ۸۰۰ تن سالدات و چهار دستگاه توپ به نزدیکی پل آجی رسید و معلوم شد که دیگر نیروها نیز از پشت سر آن‌ها خواهند رسید، دانستند که روس‌ها در این چند روز، خود را ناتوان دیده، مزوّرانه با تبریزی‌ها به نرمی رفتار می‌کردند تا قوای تازه‌نفس آن‌ها از گرد راه برسد. به همین علّت، مجاهدان به منزل ثقةالاسلام رفتند تا از آن روحانی جلیل‌القدر مصلحت جوئی نمایند. آن بزرگمرد نیز در پاسخ می‌گوید هر چه زودتر از شهر بیرون روید و آن‌ها شب چهارشنبه پنجم دی ماه ۱۲۹۰ پیش از طلوع آفتاب راه می‌افتند. کسروی که خود در آن روزها شاهد و ناظر این حوادث تاریخی بود می‌گوید: «کسی چه داند این جوانمردان در آن هنگام چه حالی داشتند، پس از شش سال جانفشانی‌ها در راه آزادی کشور، در نتیجه پستی‌ها و نادانی‌های دیگران، اکنون بایستی شهر خود را به دست دشمن خونخوار سپارده و از زنان و فرزندان خود، چشم پوشیده، بدین سان بیرون روند».(۳)

این شیرمردان از جان گذشته، پس از بیرون آمدن از تبریز، به سوی مرز عثمانی روانه می‌شوند و در آنجا به چند گروه تقسیم می‌گردند. حاج میرزا آقا بلوری و عدّه‌ای دیگر از مجاهدین تصمیم می‌گیرند که به کشور همسایه، عثمانی بروند. عثمانی‌ها با خوشروئی، مجاهدین را پذیرفته و آن‌ها را به باش قلعه در کشور خود می‌فرستند. کسروی می‌نویسد: «در ارزروم و دیگر شهرها که بازرگانان آذربایجانی فراوان می‌بودند به پیشواز می‌شتافتند و مهربانی و پذیرائی دریغ نمی‌گفتند. بدین سان همگی به استانبول رسیدند و در آنجا هر یکی به کار و پیشه‌ای پرداخته، در پی زندگانی خود شدند. آقای بلوری که در وان ماند

۱- کسروی - پیشین - ص ۲۶۷ و ۲۶۳

۲- فتحی - ثقةالاسلام شهید - ص ۲

۳- کسروی - پیشین - ص ۴۴۵ و ۲۸۷

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

حاج میرزا آقا بلوری در میان عساکر عثمانی در منزل خواهرش در تبریز پس از بازگشت از عثمانی

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کسانی راکه از پشت سر می‌رسیدند می‌پذیرفت و پیاپی روانه استانبول می‌گردانید و او در اینجا بود که امیر حشمت و یارانش نیز آمدند و نوبری و دیگران هم رسیدند و پس از زمانی، همگی اینان در استانبول گرد آمدند».[۱]

اقامت حاج میرزا آقا بلوری در استانبول سه سال طول کشید، در این مدّت، در خاک همسایه نیز از چنان احترامی برخوردار بود که عثمانی‌ها او را حاجی بیگ خطاب می‌کردند. پس از آغاز جنگ جهانی اوّل و به هم خوردن اوضاع، مهاجرین نیز تصمیم می‌گیرند که به زادگاه خود بازگردند. آن‌ها از مرز بازرگان وارد ایران شده و با قوای روس‌ها به زد و خورد می‌پردازند و پس از آن که چند بار سالدات‌ها را شکست می‌دهند، امیرحشمت با عدّه‌ای از راه موصل به بغداد رفته و از آنجا راهی تهران می‌گردد. ولی حاج میرزا آقا بلوری همراه با نیروهای مسلح عثمانی روانه تبریز می‌گردد و در دی ماه ۱۲۹۳ وارد موطنش می‌گردد.[۲]

حاج میرزا آقا پس از بازگشت به زادگاهش، چون مرد باکفایت و شایسته‌ای بود، در سمت‌های مختلف به خدمات خود ادامه می‌دهد. در شماره ۵۹ روزنامه تجدّد که در روز شنبه ۳۰ قوس ۱۲۹۶، هفتم ربیع‌الاوّل ۱۳۳۶ منتشر شده، تلگرافی از حاج میرزا آقا بلوری درج شده است که وی آن را از اردبیل به تبریز مخابره کرده و اوضاع آن شهر را اطلاع داده است. احتمال می‌رود که وی در حال خدمت، به عنوان حاکم این شهر، این تلگراف را مخابره کرده است. متن تلگراف چنین است:

«زندگی و معیشت اهالی بدبخت فلک‌زده، منوط به زراعت و بضاعت زارعین قراء یورتچی بوده، در این قحط سالی، آقای امیر مظفّر نصرالله خان، به کلی این محال را به عناوین مختلف غارت، روز به روز در شرارت افزوده، به درجه‌ای که تمام زارع و رنجبر، از دست زن و بچّه خود گرفته، پیاده، گرسنه و برهنه، به روسیه مهاجرت می‌نمایند. شصت پارچه قراء را متصرّف و مالک رقاب شده، به حدّی جسارت ورزیده که فوق ندارد. و چنانچه مالیات دوساله دولت را ضبط، و به حکومت جلیله هم یاغی است. اولیای

۱- کسروی - پیشین - ص ۴۴۵ و ۲۸۷

۲- مورّخ‌الدّوله سپهر - ایران در جنگ بزرگ - ص ۱۳۶

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

امور، چرا توجهی نمی‌فرمایند که در آتیه، اشکالات فوق‌التّصور و زحمات مالانهایت ملحوظ است.

بلوری

در سال ۱۲۹۶ شمسی نخستین مدرسه را در بخش صایین قلعه که بعدها «شاهین دژ» نامیده شد و در آن ایّام از توابع مراغه به شمار می‌آمد تأسیس کرد. حسین امید می‌نویسد:

«نخستین آموزشگاه در صایین قلعه سابق توسّط مرحوم حاج میرزا آقا بلوری حاکم قصبه که از مردان نیکوکار، آزادیخواه و فرهنگدوست بوده است تأسیس یافته است. در سال ۱۲۹۶ شمسی، با تشویق و اهتمام مرحوم بلوری، مدرسه‌ای به آموزگاری عبّاس خان نامی تأسیس و با نظارت آن مرحوم، مدرسه دایر می‌گردد. نام این مدرسه، در بدو تأسیس (سعادت) بوده، ولی امروزه به نام رودکی موسوم است».[۱]

در دوران فرمانداری در مراغه، قدم‌های مثبتی، در آبادانی و عمران این شهر برمی‌دارد و مردم حق‌شناس مراغه نیز به پاس خدمات وی، نام یکی از خیابان‌های اصلی شهر را به نام «بلوری» نامگذاری می‌کنند. در شماره ۱۸۱ روزنامه شاهین چاپ تبریز که در روز چهارشنبه ۱۲ مهرماه ۱۳۱۲ شمسی منتشر گردیده، خبر انتصاب حاج میرزا آقا بلوری به فرمانداری مراغه چاپ شده است. در سال ۱۲۹۷ شمسی، صاحب ترجمه را در تبریز می‌بینیم که به عنوان یک معتمد مردم، با انتشار اطلاعیه‌ای در روزنامه طلیعه سعادت، از مردم درخواست می‌کند که برای انجام کارهایشان از مراجعه به او خودداری و از طریق مجاری قانونی اقدام کنند. انتشار این اطلاعیّه، هم نشان دهنده وجهه او در میان مردم و هم سلامت نفس این مرد مبارز می‌باشد. متن اطلاعیّه بدین شرح است:

«چون در این اوقات، اغلبی از هموطنان محترم که طرف مراجعه با ادارات می‌باشند، برای سرعت جریان امورات خودشان، این بنده را واسطه قرار می‌دهند و این مسئله از نقطه‌نظر این که تمامی کارها باید از مجرای قانونی خود جریان یابد به کلّی منافی نیّات و وظایف این بنده است. این است که لزوماً به وسیله این اعلان به استحضار خاطر عموم

۱- حسین امید - تاریخ فرهنگ آذربایجان - (ج ۱) - ص ۳۵۱

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

هموطنان محترم می‌رساند که راجع به امورات جاریه ادارات و محاکم محلّیه، این بنده به هیچ وجه مداخله شخصی نداشته و در مسائل جاریه آن‌ها وجهاً من الوجوه طرفیّت ندارم و حمایت و وساطت از ارباب رجوع رایگانه واسطه اختلال امور ادارات و تضییع حقوق صاحبان حقوق و تأخیر تسویه امورات سایر ارباب رجوع دانسته، از حمایت و وساطت اشخاص جداً خودداری دارم. البتّه هموطنان محترم بالاستحضار از مدلول این اعلان، دیگر درکارهای شخصی به این بنده مراجعه ننموده و اوقات بنده را با استعمال به مسائل شخصیّه، اشتغال نخواهند فرمود و اگر چنانچه راجع به منافع عمومیّه و مصالح ملّیه پیشنهادی داشته باشند، روزهای انعقاد جلسات انجمن اتّحاد اسلام، در محلّ انجمن حضور رسانیده و پیشنهادات خود را مطرح خواهند نمود. در این روزها، این بنده، برای اصغاء و استماع اظهارات هموطنان حاضر بوده و یک ساعت از وقت خود را به این مسائل وقف و صرف خواهم نمود. بدیهی است که هموطنان محترم به موجب این اعلان، من بعد، بنده را از مداخله به امورات ادارات و وساطت و غیره معذور خواهند داشت.

میرزا آقا بلوری

در ذیل این اطلاعیّه، روزنامه «طلیعه سعادت» نیز چنین اظهار نظر می‌کند:

«ما از این سلامت نفس و وجدان پاک جناب آقای حاجی میرزا آقا بلوری که در حقیقت، خودسران را یک تنبیه وجدانی فرموده و اشخاصی را که پشت و پا به عالم وظیفه‌شناسی زده‌اند. سرمشقی یاد داده‌اند به غایت متشکّر بوده و دیگر برادران وطن را نیز به تعقیب یک همچو سلیقه مقدّس و رویّه عالی توصیه می‌نمائیم».[۱]

صاحب ترجمه در حدود سال‌های ۱۳۰۴-۱۳۰۰ شهردار تبریز بوده است. وی در آن سال‌ها مدرسه‌ای در محلّه مقصودیّه تأسیس کرده بود که زنده یاد باغچه‌بان از آموزگاران آن مدرسه بوده است. باغچه‌بان در خاطراتش می‌نویسد:

«در آن روزها که مصادف با اواخر سال تحصیلی بود مرحوم میرزا آقا بلوری شهردار تبریز به فکر تأسیس یک دبستان می‌افتد و از آقای رئیس فرهنگ کمک و آموزگار

۱- روزنامه طلیعه سعادت - شماره ۳۸ - سال اوّل - ۳۰ شوال ۱۳۳۶ - ۱۶ اسد ۱۲۹۷ یونت ئیل

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

می‌خواهد. آقای رئیس از این فرصت استفاده می‌کند و مرا برای آموزگاری مدرسه جدید نامزد می‌کند.... پیشنهاد کرد که مرا با ماهی بیست تومان حقوق استخدام کند و با تقدیرنامه شایسته‌ای به مدرسه جدید بفرستد و امیدواری داد که چون آقای بلوری شهردار تبریز و مؤسّس دبستان جدید، مرد روشنفکر و متجدّدی است به کارهای من ارزش خواهد داد و ما خواهیم توانست با رضایت با یکدیگر کار کنیم.... تا پایان سال ۱۳۰۲ در دبستان بلوری خدمت کردم».[۱]

این مرد مدبّر و میهن‌دوست، در اواخر عمرش نیز در یک شرایط حاد و بحرانی، به یاری همشهریانش برمی‌خیزد، در سوّم شهریور ۱۳۲۰، پس از آن که کشور از سوی قوای متّفقین اشغال می‌گردد و ارتش شوروی سابق، از زمین و هوا به خاک آذربایجان حمله‌ور می‌شود و ارتش شاهنشاهی مثل برف، ذوب شده و از هم می‌پاشد و به قول دکتر احمد رضوانی: «بعد از ۲۰ سال زحمت و تأسیس ارتش شاهنشاهی که رمق این ملّت بیچاره را کشید و قسمت عمده بودجه، صرف ارتش می‌شد و قبل از جنگ، به زمین و زمان می‌بالید، روز سوّم جنگ، درخواست متارکه نمود».[۲]

رؤسای لشکری و کشوری آذربایجان که اعزامی از سوی رضاشاه بودند، چون هوا را پس دیدند، فرار را بر قرار ترجیح دادند. چنان که دکتر رضوانی می‌نویسد:

«در شهر، اتومبیل‌ها را گرفتند و به دروازه‌های شهر، از طرف ستاد دستور داده شد که از خروج اتومبیل‌ها ممانعت به عمل آید و در این گیر و دار، سرلشکر مطبوعی،[۳] صبح، اوّل کاری که کرد، عیال و اولاد و پدرزن خود را با اتومبیل سواری دولتی و بعد از ظهر، تمام اثاثیه منزل خود را با دو اتومبیل باری به تهران حرکت داد. سرهنگ هاشمی و سرهنگ فتحی رئیس دامپزشکی و سرهنگ صفوی و سرهنگ داورپناه و رئیس دژبان نیز به این ترتیب، از فرمانده خود متابعت و اثاثیّه و خانواده خود را همان روز حرکت دادند. در این

۱- زندگینامه باغچه‌بان - ص ۷۷ ۲- دکتر احمد رضوانی - ماجرای آذربایجان - ص ۷۹

۳- سرلشکر مطبوعی، در سال ۱۳۵۷، پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به جرم کشتار مردم مشهد، به حکم دادگاه انقلاب اسلامی تهران، به اعدام محکوم و تیرباران گردید. پرواضح است که این ژنرال‌های قلابّی برای مقابله با حق‌طلبی‌های مردم و تحکیم دیکتاتوری رضاخانی تربیت شده بودند، نه برای حفاظت از مرزهای کشور.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

موقع امان‌الله اردلان استاندار استان سوّم بود و صبح روز دوشنبه در استانداری تبریز واقع در شمس‌العماره جنب و جوش غریبی بود و تمام رؤسای ادارات در خدمت استاندار حاضر و جریان نیز از طرف استانداری به نخست‌وزیر (علی منصور) گزارش و کسب تکلیف گردید و نشستند و گفتند و بالاخره فکری به حال مردم شهر ننموده و در این روز ناگوار آقای استاندار و پاسیار عامری رئیس شهربانی تأسّی به فرمانده لشکر کرده، اثاثیّه و خانواده خود را حرکت و خودشان نیز تا غروب دوشنبه با اتومبیل‌های دولتی از شهر فرار نموده و شهر رابی‌سرپرست گذاشتند».[۱]

گریختن این نامردان نشان می‌داد که آن‌ها نه برای خدمت به مردم آذربایجان، بلکه برای پر کردن جیب خود و مهم‌تر از آن، برای نفی و تحقیر زبان، فرهنگ و هویّت آذربایجانی‌ها به این خطّه اعزام شده بودند و در آن روز مصیبت‌بار که می‌بایستی می‌ماندند و از استقلال و تمامیّت ارضی ایران، در مقابل مهاجمین پاسداری می‌کردند، مردم را به حال خود رها کرده و ناجوانمردانه راهی تهران شدند.

در این شرایط حادّ و ناگوار که آذربایجان، نه تنها بی‌سرپرست مانده بود، بلکه به اشغال نیروهای بیگانه درآمده بود. تشکیلاتی تحت عنوان «کمیسیون امور شهر» با شرکت زعمای تبریز، تشکیل می‌گردد و چون در این موقعیّت دشوار و خطرناک، لازم بود که شخص کارکشته و دلسوزی، زمام امور را به دست گرفته و نظم و امنیّت را در این خطّه برقرار نماید، لذا این کمیسیون، حاج میرزا آقا بلوری را به عنوان رئیس شهربانی تبریز انتخاب می‌کند و این مرد کاردان، با همّت و پشتکار کم‌نظیری دست به کار می‌شود.

«صبح روز چهارشنبه ۱۹ شهریور، اعلان‌هائی به شرح زیر از طرف آقای حاج میرزا آقا بلوری که از طرف کمیسیون امور شهر به ریاست شهربانی منصوب شده بود منتشر گردید:

«برای اطلاع عموم اهالی آگهی می‌شود، به طوری که از طرف مقامات مربوطه نیز اعلام شده، هیچ کس از اهالی حقّ داد و ستد با منات نداشته و چنانچه کسی برخلاف این آگهی اقدام کند، علاوه بر این که به ضرر خود تمام خواهد شد، مورد تعقیب جزائی هم واقع

۱- دکتر رضوانی - پیشین - ص ۳۵

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

گردیده و سخت تنبیه خواهد شد».

پس از انتشار این آگهی، قیمت منات که ۳/۵ ریال بود و نفرات ارتش سرخ به مقدار زیادی در شهر خرج کرده بودند، تنزّل فوری نموده و بانک ایران و روس نیز از تبدیل آن به اسکناس خودداری کرده به طوری که تا ۳۰۰ دینار تنزّل پیدا کرد.

در این دو هفته که تبریز اشغال شده بود، خواربار به قدری گران و نایاب شده بود که حدّی بر آن متصوّر نبود و مردم سخت در زحمت بودند، بخصوص طبقه سوّم که به علّت رکود کارها و بستن دکاکین و بازار بیکار مانده بودند، در عسرت و پریشانی به سر می‌بردند. از طرف نیروی سرخ، در نقاط مختلفه شهر، هر روز از غذای نفرات ارتش سرخ، بین مردم توزیع می‌نمودند. بیوه‌زن‌ها و بیماران، از اوّل صبح، کاسه‌ها و ظروف خود را زیر بغل گرفته تا ظهر در انتظار غذای مزبور به سر می‌بردند.... در این زمینه نیز این آگهی از طرف شهربانی تبریز منتشر شد:

«از قرار گزارشات واصله، پاره‌ای از رسته‌وران و اصناف شهر در فروش اشیاء برخلاف مقرّرات رفتار و از بهای معیّنه تجاوز و گران‌فروشی می‌نمایند که زحمت اهالی فراهم می‌گردد، اینک برای جلوگیری از این گونه اجحافات آگهی صادر می‌شود، چنانچه کسی برخلاف این آگهی رفتار و از بهای معیّنه، اجناسی گران‌فروشی نماید، مرتکب مورد تعقیب جزائی واقع شده و در صورت تکرار از کسب خود محروم خواهد شد.

رئیس شهربانی تبریز - بلوری»[1]

حاج میرزا آقا بلوری دوبار ازدواج کرده بود. نخستین وصلتش با دخترعموی خود «گوهرشاد» خانم بوده که نخست، دختری به نام «شمس الحاجیه» از وی متولّد گردیده، ولی در طفولیت فوت کرده بود. سپس تنها پسرش «اردشیر» نیز از این همسرش پا به عرصه وجود گذاشته بود. «گوهر شاد» خانم بر اثر بیماری و با جوانمرگ گشته و حاج میرزا آقا با «ملوک» خانم برادرزاده حاج احتشام لیقوانی تجدید فراش کرده بود، ولی از این وصلت، صاحب اولادی نشده بود.

۱- دکتر احمد رضوانی - پیشین - ص ۸۰ و ۷۹

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

حاج میرزا آقا بلوری، پس از آن که در انتخابات دوره چهاردهم مجلس شورای ملّی نمی‌تواند از تبریز انتخاب گردد راهی تهران می‌شود و تا پایان عمرش در این شهر رحل اقامت می‌افکند. وی در سال ۱۳۳۳ شمسی در سن ۹۰ سالگی، بدون هیچ عارضه و بیماری، بر اثر سکته قلبی درمی‌گذرد و درگورستان امامزاده عبدالله شهر ری رخ در نقاب خاک می‌کشد.

جالب توجه است که سنگ مزارش، او را آدم بلوری معرفی می‌کند، چرا که هنگام گرفتن شناسنامه، چون رضاشاه دستور داده بود، هیچ شناسنامه‌ای را با نام «میرزا آقا» صادر نکنند، او از سر اجبار نام شناسنامه‌ایش را «آدم» انتخاب کرده بود.

پسرش اردشیر نیز کارمند گمرک بوده و سال‌ها قبل بی‌آن که فرزندی از خود به یادگار بگذارد در تهران درگذشته است.

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

میرزا آقا تبریزی

(نالـه ملّت)

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

از جمله عنوان‌هائی که شایسته نام نامی شهر قهرمان‌پرور تبریز است، شهر پیشگامان و به عبارتی دیگر شهر اوّلین‌ها می‌باشد، چراکه در هر زمینه‌ای که بنگریم خواهیم دید، یکی از اولاد خلف و با عزم این دیار، با درک موقعیّت تاریخی و شرایط زمان و مکان، باکوچک شمردن دشواری‌های بزرگ، قدم پیش گذاشته و با گشودن راه نوینی در پیش پای هموطنانش، آنان را با یکی از اصول تمدن جدید آشنا ساخته و با هموارکردن ناهمواری‌ها، صفحه جدیدی را در تاریخ معاصر این مرز بوم ورق زده است. شخصیّت برجسته و مجاهدت‌های ارجدار هر یک از این پیشکسوتان نام‌آور، شناسنامه ارزشمندی برای زادگاه پرافتخارشان به شمار می‌آید.

میرزا آقا تبریزی یکی از آن فرزندان لایق و پیشگام تبریز به شمار می‌رود که با بنیانگذاری ادبیّات نمایشی در ایران، نه تنها ایرانیان را با نمایشنامه‌نویسی و تئاتر آشنا ساخت، بلکه پایه‌های این هنر را چنان استوار بنیان نهاد که بعد از وی همشهریانش با جدّی گرفتن تئاتر، این هنر را به اوج رساندند، چنان که تاریخ تئاتر تبریز، یکی از درخشان‌ترین صفحات پیشینه پرافتخار این خطّه را تشکیل می‌دهد.

در دورانی که میرزاآقا تبریزی آثارگرانقدر خود را خلق کرد، ناصرالدین شاه با بدترین شیوه خودکامگی و واپسگرائی سلطنت می‌کرد و راه هر گونه نوجوئی و پیشرفت را می‌بست. در این شرایط سخت، میرزاآقا تبریزی، دست به قلم می‌برد و نمایشنامه‌های خود راکه صحنه‌های تاریک و جانداری از واقعیت‌های تلخ آن روزگار در آن‌ها ترسیم شده بود به جامعه آن روزی ایران تقدیم می‌کند. به اعتقاد ملک‌پور: «عصری که میرزاآقا تبریزی، در آن پرورش یافته و آثار خود را نگاشته، دوران طغیان افکار نامیده شده است. دورانی که در آن، اندیشه‌های مترقّی، رو در روی ناهنجاری‌های اجتماعی و فرهنگی قرار می‌گیرند. روشنفکران و اهل قلم، برای طرح خواست‌های خود در جستجوی راهها و شیوه‌های جدیدی برآمده و هر یک به فراخور دانش و استعداد خود در این زمینه تلاش می‌ورزند....میرزاآقا تبریزی هم با خواندن تمثیلات [آخوندزاده] تحت تأثیر قرارگرفته،

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

می‌خواهد در این حرکت اجتماعی - فرهنگی سهمی داشته باشد».[۱]

اندیشمند بزرگ ایران، میرزا آقا تبریزی، در نامه‌ای به میرزا فتحعلی آخوندزاده می‌نویسد:

«اوّل خواستم کتاب طیاطر را چنان که خواسته بودید، به زبان فارسی ترجمه کنم. دیدم که ترجمه لفظ به لفظ، حسّ استعمال الفاظ را می‌برد و ملاحت کلام را می‌پوشاند. در حقیقت حیفم آمد و ترجمه را موقوف داشتم. و چون مرام و مرادم، پیروی و ارادت بود، لهذا مختصری به همان سبک و سیاق در زبان فارسی جداگانه نوشتم و این رسم تازه را در میان قوم، سرمشق گذاشتم که انشاءاللّه صاحبان عقل و تمیز در تکمیل و تزئین آن بکوشند....».[۲]

بدین ترتیب، میرزا آقا تبریزی، در آن شرایط دشوار، با عصیان بر علیه نظام فاسد حاکم بر ایران، کمدی‌های خود را می‌نویسد و با نگاهی تلخ، اوضاع را به باد انتقاد می‌گیرد و به قول یحیی آرین‌پور:

«در این نمایشنامه‌ها، صحنه‌های تاریک و وحشتناکی که از استبداد و بی‌قانونی عهد ناصری تصویر شده و اوضاع ناگوار آن روزگار که با وقایع مضحک فراوان همراه بوده، با انشائی آمیخته به طنز بیان گردیده که بی‌اختیار خواننده امروزی را به خنده وا می‌دارد. امّا مسلماً مردم آن زمان، که از ظلم و استبداد بیزار و تشنه آزادی و فرهنگ غرب بوده‌اند، از خواندن این هزلیّات تلخ و نیشدار که دور از مبالغه و عین حقیقت است، ملول و متأثّر گردیده‌اند».[۳]

بدین سان نخستین گام در زمینه نمایشنامه‌نویسی در ادبیّات ایران، با تأثیر از شرایط اجتماعی و فرهنگی آن روزگار به همّت یکی از اولاد اندیشمند شهر قهرمان‌پرور تبریز در اوج اختناق دوران سلطنت ناصرالدین شاه برداشته می‌شود و با توجه به ناآشنائی و عدم امکان دستیابی میرزاآقا به نمایش فرنگستان و جوّ نامساعد، گامی ارزنده به شمار می‌رود.

۱- جمشید ملک‌پور - ادبیات نمایشی در ایران - (ج ۱) - ص ۲۰۹

۲- صمد سرداری نیا - تاریخچه تئاتر آذربایجان - ص ۱۵

۳- یحیی آرین‌پور - از صبا تا نیما - (ج ۱) - ص ۳۶۰

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

«انتساب نمایشنامه‌های میرزا آقا تبریزی به میرزا ملکم خان، اشتباهی بود که تا سال‌ها ادامه داشت. تا این که در سال ۱۹۵۵ «آ.ع. ابراهیموف» پژوهشگر جمهوری آذربایجان با انتشار آرشیو اسناد و نامه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده، پرده از روی این ابهام چند ساله برداشته و معلوم کرد که این نمایشنامه‌ها متعلّق به شخصی به نام «میرزا آقا» است و میرزا ملکم در این مورد نقشی نداشته است.

در آرشیو آخوندزاده، علاوه بر نامه‌هائی که میرزا آقا تبریزی به میرزا فتحعلی نوشته و در آن‌ها به معرّفی خود پرداخته، مکتوبی انتقادی از خود آخوندزاده هم وجود دارد که بر نمایشنامه‌های میرزاآقا ،توسّط آخوندزاده نوشته شده است.... چهار نمایشنامه‌ای هم که به خطّ خود میرزاآقا تبریزی در این آرشیو موجود است عبارتند از:

۱- سرگذشت اشرف خان حاکم عربستان.

۲- سرگذشت شاهقلی میرزا در کرمانشاه.

۳- طریقه حکومت زمان خان در بروجرد.

۴- قصّه عشقبازی آقا هاشم خلخالی و سرگذشت آن ایّام.

با توجه به تاریخ ردّ و بدل شدن مکتوبات، بین میرزاآقا و میرزافتحعلی، نمایشنامه‌های فوق بین سال‌های ۱۲۸۷ و ۱۲۸۸ هـق نوشته شده باشند. بعدها نیز با پیدا شدن یک رساله خطّی از شخصی به نام «میرزاآقا تبریزی» یک نمایشنامه دیگر نیز پیدا شده و به چهار نمایشنامه فوق اضافه گردید و آن حاجی مرشد کیمیاگر است که احتمالاً قبل از سال ۱۲۹۱ هـق نوشته شده است».[۱]

در مورد احوال شخصیّه و طرز معیشت میرزاآقا در آن برهه از زندگیش، اطلاعات چندانی در دست نیست. نگارنده این سطور، پس از پرس و جوی زیاد، عدّه‌ای از خویشاوندان صاحب ترجمه را پیدا کرد، متأسّفانه آن‌ها نیز نتوانستند معلومات درخور توجّهی درباره نخستین نمایشنامه‌نویس ایران به دست دهند.

از نامه‌ها و آثارش می‌توان، آگاهی‌هائی به دست آورد، در رساله اخلاقیّه که در سال

۱- ملک پور - پیشین - ص ۱۸۶

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۱۲۹۱ نوشته، خود را «آقا ابن مهدی تبریزی» ملقّب به منشی باشی می‌نامد. می‌دانیم که وی در تبریز زاده شده و در همین شهر نشو و نما یافته است. امّا نمی‌دانیم که در چه سالی به تهران کوچ کرده است. چنان که در نامه‌اش به آخوندزاده می‌نویسد:

«این بنده، نامم میرزاآقاست و از اهل تبریز هستم. از طفولیت، به آموختن زبان فرانسه و روسی شوق کردم و زبان فرانسه را به قدری که در نوشتن و ترجمه و تکلّم، رفع احتیاج بشود، تحصیل کرده‌ام و از زبان روسی نیز قدری بهره دارم. بعد از خدمات چندین ساله در معلّم خانه پادشاهی و مأموریّت در بغداد و استانبول و تصاحب چندین قطعه نشان از درجه اوّل و دوّیم و سیّم معلم خانه و نشان مجیدیّه، قریب به هفت سال است که به اذن اولیای دولت در سفارت دولت فخیمه فرانسه مقیم تهران منشی اوّل هستم....».

در بعضی جاهای رساله اخلاقیّه، از مسافرت‌های خود به خارج از ایران سخن می‌گوید. مثلاً در برگ ۲۶، داستان مسافرت خود، در سنه ۱۲۷۹ به حلب و در برگ ۴۵ جریان حضور خود در واقعه سالار در خراسان و در برگ ۲۹ واقعه‌ای از والده آقاخان محلاّتی موسوم به سرکاره را می‌آورد.[۱]

این مرد مبارز، در دوران انقلاب مشروطیّت، در صف اوّل نهضت، به مبارزه با استبداد برمی‌خیزد و با انتشار روزنامه‌های حشرات الارض، ناله ملّت و استقلال، در کسوت یک روزنامه‌نگار انقلابی، بار دیگر در راه خدمت به مردم، قلم به دست می‌گیرد.

نظر بر این که از شرح حال میرزاآقا اطلاعات زیادی در دست نبود، یکی بودن میرزاآقا تبریزی نمایشنامه‌نویس با میرزاآقا تبریزی روزنامه‌نگار دوران مشروطه، در هاله‌ای از ابهام قرار داشت، تا این که روانشاد ابوالفضل حسینی، طی پژوهش‌های ارزنده‌ای، این نکته را روشن کرد.[۲]

در این دوران پر تب و تاب، میرزاآقا به عنوان یک مبارز تمام عیار، قدم در میدان مبارزه با استبداد می‌گذارد و تا پایان حیات پرثمرش که در مهاجرت اجباری به خاک عثمانی، در

۱- برای اطلاع بیشتر از زندگی میرزاآقا تبریزی در دوران پیش از مشروطیّت و خلاّقیت وی در زمینه نمایشنامه‌نویسی به تاریخچه تئاتر آذربایجان به همین قلم مراجعه شود.

۲- حسین دوزگون - تواضعکار تدقیقاتچی نشریّه پشی یول - شماره ۳ - ص ۷۸

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

غربت، دور از یار و دیار، چشم از جهان فرو می‌بندد، در راه آزادی هموطنانش و استقرار حکومت مشروطه، با صداقت و اخلاص مجاهدت می‌کند، و به همین علّت هم هست که بنابه نوشته مرحوم حسین امید:«خدماتش مهم و در میان ملّت، محبوبیّت زیادی داشته است».[۱]

همرزمش حاج اسماعیل امیرخیزی نیز می‌نویسد: «مرحوم میرزاآقا ناله ملّت، یکی از آزادیخواهان معروف بوده و در موقع انقلاب آذربایجان، از جان و دل می‌کوشید. در موقعی که برخی از مدّعیان مشروطه‌خواهی در گوشه انزوا خزیده بودند، مشارٌالیه با نهایت صمیمیّت، مشغول ایفای وظیفه بود و روزنامه ناله ملّت را در آن روزهای سخت، طبع و نشر می‌کرد».[۲]

صاحب ترجمه که دارای قلمی برّا و افشاگر بوده و در این راستا تجربه‌های گرانقدری کسب نموده و در خدمت مردم به کارگرفته بود، پس از صدور فرمان مشروطیّت، چون نیاز جامعه را در انتشار روزنامه و آگاهی دادن به مردم می‌دید، هنگامی که نماینده انجمن ایالتی آذربایجان بود، نویسندگی روزنامه فکاهی «حشرات الارض» را به عهده گرفت و به پیروی از روزنامه ملاّنصرالدین، سخنان خود راکه نشأت گرفته از واقعیّات جامعه آن روزی بود، از زبان یک دیوانه بازارگرد معروف تبریز، به نام «غفّار وکیل» با شیوه طنز و به صورت مصوّر، با کاریکاتورهای مضحک و کوبنده به رشته تحریر درمی‌آورد.

او در این جریده فکاهی که به همت و دستیاری شرکت معارف و با مدیریّت حاج میرزا آقا بلوری، تأسیس یافته بود، چهره کریه استبداد را افشاء و دردهای ملّت را مطرح می‌کرد.

سبک مطبوع و دلنشین و تصاویر رنگی حشرات الارض، روزنامه را پس از انتشار، مورد توجّه قرار داده و جراید آن وقت به تعریف آن پرداخته‌اند. از جمله روزنامهٔ «صور اسرافیل» در شماره ۳۱ سال اوّل خود، به تاریخ پنجشنبه ۱۱ جمادی‌الاوّل ۱۳۲۶ هق درباره این روزنامه چنین می‌نویسد:

«مشترکین عظام را به طلوع کوکبی سعد از افق آذربایجان به نام روزنامه حشرات الارض

۱- حسین امید - تاریخ فرهنگ آذربایجان (ج ۲) - ص ۳۴

۲- امیرخیزی - قیام آذربایجان و ستارخان - ص ۲۱۶

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مژده می‌دهیم و اقبال به این بخت را به همه هواداران صور با تمام دل توصیه می‌نمائیم. چه این روزنامه که اینک هفته‌ای یکبار طبع می‌شود، یکی از تحفه‌های دوره جدید تاریخ ما و بهترین زمینه و محرّک صفات حسنه و اخلاق نیک است. کمتر روزنامه‌ای تا به حال از حیث نظم و نثر، دارای این قدر از عذوبت کلام و شیرینی اداء بوده، گذشته از این که روزنامه مزبور، حاوی خیلی از دقایق و شامل بسی از حقایق است، به صورت‌های رنگین مصوّر می‌باشد و در تصویر همین صُوَر، آن ذوق و سلیقه به کار می‌رود که در نظم و نثر آن به عمل می‌آید».

انتشار این روزنامه با کودتای محمد علی شاه و سقوط مجلس متوقّف می‌گردد، ولی پس از چندی، مجدداً منتشر می‌شود.

میرزا آقا در آن روزهای پرآشوب، علاوه بر نشر روزنامه و همکاری صمیمانه با انقلابیون، به عنوان یک شخصیّت برجسته و قلمزن مبارز، با روزنامه‌های خارج از کشور، شروع به مکاتبه می‌کند و در نامه‌های خود که با خطّی زیبا و قلمی شیوا می‌نویسد، رویدادهای داخل، به ویژه حوادث تبریز را به اطلاع آن‌ها می‌رساند. از وی دو نامه، خطاب به میرزا علی اکبرخان دهخدا که پس از کودتای محمد علی شاه به خارج از کشور رفته بود، در کتاب «مبارزه با محمد علی شاه» چاپ شده است.

در نخستین نامه‌اش که به تاریخ ۲۷ رمضان ۱۳۲۶ نوشته شده، با آن که روزنامه ناله ملّت را هم منتشر می‌کرده، ولی خود را مدیر روزنامه حشرات الارض معرفی کرده است. در این نامه بعد از اظهار تأسّف از شهادت میرزا جهانگیرخان و ملک‌المتکلّمین و درخواست ارسال یک صد نسخه از روزنامه صور اسرافیل که قرار بود، دهخدا در سوئیس منتشر کند می‌نویسد:

«.... اخبار جدیده، جز آن که اردوی ماکو از طرف غربی و اردوی مرکزی عین‌الدوله از طرف شرقی به قوّه قهر غلبه ملّیه متفرّق گردیدند، چهار محلّه شهر که در منطقه نفوذ دولتیان بود، به تصرّف ملّت رشید، فعلاً درصدد احداث نظمیّه و بلدیّه هستند، لکن خیلی جای افسوس است که مصادر امور ما کلاً صلح‌طلب تشریف دارند، با این که با هزار خونابه و اتلاف صدها نفوس، به معاندین استیلا یافته‌اند، باز با کمال مدارا رفتار می‌نمایند.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

انشاءالله بعد از زیارت دو کلمه دستخطّ شریف، واقعات را صحیحاً و مفصلاً نگارش خواهم داد.

.... نیر شایعه مأموریت فرمانفرما سخت در افواه است که با هزار سوار بختیاری به تبریز می‌آید. ولی سهو دارند اشتباه دارند، چه کردند روزی که ده هزار سوار و سرباز، تبریز را احاطه کرده بود، کشته شدند، فرار کردند، کان لم یکن شیئاً مذکورا.

قونسول روس می‌خواهد پرده جدیدی واکند، دو روز است صحبت ورود یک اسکادران قزّاق را می‌نماید از انجمن جواب مکفی داده نشده، ولی صحبت سردار با قونسول خیلی مهمّ است. جناب سردار جواباً گفتند اگر قزّاق وارد خاک ایران شود، خودشان را می‌کشیم و با امپراطور روسیّه می‌جنگیم هر آنچه باداباد.

قربانت میرزاآقا»

نامه دیگرش را با امضای میرزا آقا ناله ملّت در تاریخ ۲۲ ربیع‌الثّانی ۱۳۲۷ فرستاده است.

عباسعلی خیّام، در نامه‌ای که به تاریخ ۱۶ جمادی‌الاوّل ۱۳۲۷ از تبریز به انجمن سعادت ایرانیان استانبول نوشته، در پایان مکتوب خود اضافه کرده است: «صورت سیئات اعمال همسایه شمالی را از روز ورودشان الی چهارم جمادی‌الاوّل، جناب آقای میرزا آقا ناله ملّت، برای مدیر روزنامه شمس فرستاد، لابد به لحاظ شریفتان خواهد رسید».(۱)

دوّمین روزنامه‌ای که به همّت میرزاآقا در تبریز منتشر شد «ناله ملّت» بود. این روزنامه، چون در شرایط بسیار حادّ و برهه بسیار حسّاس و سرنوشت‌ساز منتشر شده، از آن جرایدی است که در تاریخ مطبوعات آذربایجان نقطه عطف به شمار می‌آید و خدمات این نشریه انقلابی به آزادی و مشروطه به قدری عظیم و تاریخی است که کافی است بنیانگذارش را به خاطر مجاهدت‌هایش در نشر این روزنامه در آن موقعیّت خطرناک، یکی از قهرمانان انقلاب مشروطیّت و از رجال بزرگ سیاسی -اجتماعی تاریخ معاصر آذربایجان بدانیم.

۱- مبارزه با محمد علی شاه، اسنادی از فعالیت‌های آزادیخواهان ایران در اروپا و استانبول به کوشش ایرج فشار - ص ۲۹۰

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

پس از کودتای ضدّانقلابی محمد علی شاه و سقوط خانه ملّت در تهران، عمّال استبداد در تبریز دست باز کرده، به ایجاد رعب و وحشت پرداختند و مغازه‌های بازار و به ویژه اموال مشروطه‌خواهان را به یغما بردند. از جمله چاپخانه‌ها نیز از تهاجم اوباشان در امان نماندند. بنابه نوشته کسروی:

«از روزی که اسلامیّه سر برافراشت و از شهر ایمنی برخاست، روزنامه‌ها بریده شد و چاپخانه‌ها بسته گردید. در تبریز، یک چاپخانه سربی بزرگی بود (که گویا شادروان سعید سلماسی آن را برپا گردانیده بود) آن را نیز روز تاراج مغازه‌های مجیدالملک، سواران قره‌داغ و مرند تاراج کردند و به هم زدند.»[۱]

در این روزهای مصیبت‌بار که امواج غم و اندوه، فضای تبریز را پر کرده بود، حتّی رونامه انجمن، ارگان انجمن ایالتی آذربایجان نیز از نشر بازایستاده بود، در نتیجه ارتباط آزادیخواهان قطع و اغلب آن‌ها سر درگم و وحشت‌زده بودند. در این موقعیّت حسّاس که سرنوشت مشروطه، به موئی بسته بود، ناگهان روزنامه «ناله ملّت» از افق مه‌آلود تبریز سر برآورد و به مثابه یک وسیله ارتباط جمعی حرکت‌ساز، تمام مشروطه خواهان را به هم ارتباط داد و آن‌ها را برای مبارزه مجدّد با دیو استبداد آماده نمود. این روزنامه چنان تأثیری از خود بر جای گذاشت و چنان شهره عالم گشت که تبدیل به شناسنامه برای خود ناشرش گردید.

گوئل کهن که از این روزنامه به عنوان «نخستین محو کننده سانسور استبداد صغیر» یاد کرده، درباره‌اش می‌نویسد:

«ناله ملّت، در واقع، نخستین گواه صادق ظلم و تعدّی و جنایت مخالفان مشروطه، پس از انهدام مجلس شورای ملّی در تبریز، به شمار می‌آید. این روزنامه، در یکی از تاریک‌ترین ادوار معاصر، که سرنیزه استبداد و سانسور دست و زبان گویای آزادیخواهان را خونین ساخته بود، توانست حرمت قلم و ارزش آزادی بیان را حفظ کند و آن چنان که خود تأکید داشت، ناله ملّت را روزنامه‌ای سازد که «در مصالح عامّه و منافع ملّیه در نهایت آزادی

۱- کسروی - تاریخ مشروطه ایران - ص ۷۳۳

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

سخن می‌گوید».[۱]

بنابه نوشته کسروی: «شماره نخست به نام «نوای ملّت» بیرون آمد، از شماره دوّم نامش را «ناله ملّت» گردانیدند. این روزنامه، چنان که از نامش پیداست، بیشتر از همه، بهر نوشتن ستمگری‌های دولتیان و ستمدیدگی توده می‌بود، ولی کم کم، زمینه دیگر گردیده، بیش از همه زبونی دولتیان و فیروزی توده در آن نوشته گردید.[۲]

از جمله اشعاری که در آن روزها در تبریز سروده شده و در روزنامه ناله ملّت چاپ شده، یکی شعر معروف میرزا جعفر خامنه‌ای است در نکوهش اسلامیّه نشینان با مطلع:

من ای خدا به تو نالم ز زاهدان ریائی که عالمی بفریبند با قبا و ردائی

دیگری شعری است به زبان ترکی آذری، خطاب به محمد علی شاه که سراینده‌اش معلوم نیست، ولی کسروی احتمال می‌دهد که از سروده‌های مشهد محمد علی مطبعه‌چی بوده باشد. این چکامه در آن روزها بر مردم خیلی مؤثّر واقع شد:

ای ستمگر اولما راغب ملتین افناسینا پادشه سن گئت گلن بیگانه‌لر دعواسینا
مسلمون قانی مباح اولماز باتیرما اللرین اولما چوخ مغرور شاهم محتکر فتواسینا
اوتوزایل‌نازین چکن شهره عجب وئردین
عوض خطّه تبریزی دوندردین بلا صحراسینا
سهل سانما ائت گیلن مظلوم قانیندان حذر قورخ‌اوگوندن غرق اولورسان سن‌ده قان دریاسینا
وقت او وقتدیر کیم سنین هم اولسون اقبالین نگون چون کی ظلمین چیخمیسان بیر ذروه اعلاسینا
بیز اگر فیض شهادت درک ائده‌ک سیز سعی ائدین ای بیزیم اولادیمیز مشروطه‌نین اجراسینا
وئردیلر فتوی مجاهد قتلینه آل یزید رسمدیر تقلید ائدر هر کیمسه اؤز مولاسینا

شماره پنجم روزنامه ملّت، در اختیار نگارنده این سطور است که در تاریخ ۲۴ رجب ۱۳۲۶ منتشر شده است.

این همه مجاهدت و فداکاری میرزا آقا سبب گردیده بود که وی در رده سران انقلاب به شمار آید و در نتیجه مورد تنفّر و کینه مستبدّین قرار گیرد، چنان که رحیم خان چلبیانلو،

۱- گوئل کهن - تاریخ سانسور در مطبوعات ایران (ج ۲) - ص ۴۰۷

۲- کسروی - پیشین

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

پس ازکودتای محمد علی شاه به دستور وی وارد تبریز شده و در باغ شمال نشیمن می‌کند و از جمله شرایطی که به مردم تبریز پیشنهاد می‌کند تسلیم ۹۰ تن از سرسلسله آزادیخواهان، نمایندگان انجمن‌ها، نویسندگان و ناطقین مشروطه خواه و از سردستگان فدائیان و مجاهدان بودند که در بین آن‌ها، نام میرزا آقا ناله ملّت نیز دیده می‌شد.(۱)

سوّمین روزنامه‌ای که به پایمردی میرزاآقا، به خیل مطبوعات انقلابی آذربایجان پیوست، روزنامه استقلال بود. این نشریّه همانند «ناله ملّت» در یک شرایط تاریخی و پرخطر بنیان گذاشته شد.

پس از آن که دولتین استعماری روس و انگلیس، پیروزی مجاهدان تبریز را در نبردهای یازده ماهه رهائی‌بخش یقین کردند و خواستند از راههای مختلف و با شگردهای گوناگون، نهضت آذربایجان را منجر به شکست سازند، ولی تیرشان به سنگ خورد، تصمیم گرفتند با وارد کردن نیروهای مسلّح و اشغال تبریز، انقلاب مشروطیّت را در آذربایجان سرکوب نمایند. لذا در اردیبهشت ماه ۱۲۸۸ شمسی، نیروهای مسلّح روسیّه تزاری، تبریز را اشغال کرد. با ورود قوای بیگانه، روزهای تلخ و ناگوار مردم تبریز آغاز گردید. سالدات‌های ددمنش تزاری، به عنوان یک نیروی اشغالگر، در همه کارها دخالت می‌کردند و از هیچ گونه آزار و اذیّت نسبت به مردم دریغ نمی‌کردند. سران انقلاب صلاح بر این دیدند که برای بهانه ندادن به دست اشغالگران، عدّه‌ای از پیشگامان مشروطه، موقّتاً در شهبندری عثمانی در تبریز متحصّن شوند. لذا سردار و سالار و تعدادی از آزادیخواهان، از سر اجبار، به این کار تن دادند. میرزا آقا نیز به همرزمانش تأسّی کرده و در شهبندری عثمانی متحصّن گردید.

این شیران جبهه‌های نبرد، در این روزهای حسّاس نیز با دوراندیشی، آنچه صلاح ملک و ملّت بود انجام می‌دادند، چراکه آن‌ها به دور از هرگونه تکبّر و خودخواهی، هر قدمی که برمی‌داشتند به خاطر خلق و میهنشان بود، به قول کسروی: «آنچه تبریز را در آن هنگام نگهداشت فراخ حوصلگی ستّارخان و باقرخان و دوراندیشی نمایندگان انجمن ایالتی و

۱- طاهرزاده بهزاد - قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران - ص ۲۱۱

pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

کاردانی نایب‌الایاله (اجلال الملک) بود که دست به هم داده و نگذاردند رشته پاره گردد. اینان با آن همه گرفتاری‌ها، خود را نباخته، رشته دوراندیشی را از دست نمی‌دادند.... تبریزیان می‌دانستند که در جای بسیار سختی گرفتارند و چاره جز شکیبائی و دلیری ندارند. پس از یازده ماه جنگ و جانبازی در راه آزادی کشور، کنون با دشمنی همچون دولت توانای روس دچار آمده‌اند..... تبریز روزهای بسیار بدی را به سر می‌داد».[۱]

سران آزادی کسانی نبودند که حتّی پس از تحصّن در شهبندرخانه عثمانی نیز از فعالیت‌های انقلابیِ خود دست بردارند. آن‌ها می‌دانستند که تمام آزادیخواهان کشور، چشمشان به آنان دوخته شده و در درجه اوّل می‌باید با انقلابیون و با مردم انقلابی و مبارز ارتباط برقرار کنند. به همین جهت، نخستین اقدامشان، انتشار یک روزنامه بود و چون در آن روزها با یورش سربازان اجنبی، استقلال کشور در معرض خطر قرار گرفته بودو این بزرگمردان نیز یک سال تمام بود که در راه استقلال میهنشان، آن همه جانبازی کرده و خون دل خورده بودند، لذا نام روزنامه‌شان را «استقلال» نهادند و مدیریّت آن را نیز به دست باکفایت میرزا آقا ناله ملّت سپردند. ادوارد براون درباره این جریده می‌نویسد:

«روزنامه‌ای است که یک روز در میان در تبریز به سال ۱۳۲۷ هـق (۱۹۰۹ میلادی) به مدیریت میرزا آقا تبریزی مشهور به ناله ملّت منتشر شده..... این روزنامه (استقلال) نتیجه اجتماع مشروطه‌خواهان و مدافعین تبریز به سرپرستی ستارخان و باقرخان در کنسولگری عثمانی در تبریز بود که به علّت تجاوزات مداوم سپاهیان تازه رسیده روسیّه تزاری در جمادی الاوّل ۱۳۲۷ هـق در آنجا تحصّن اختیار کرده بودند».[۲]

روزنامه حکمت چاپ قاهره پایتخت مصر در شماره ۹۳۵ سال ۱۷ به غرّه رجب ۱۳۲۷ قمری درباره انتشار روزنامه استقلال این طور نوشته و از آن تعریف کرده است: گرامی جریده استقلال چاپ دارالسلطنه تبریز.... از مجمع حریّت خواهان آزاده نگاشته و منطبع و توزیع گشته و چهار شماره از آن به اداره رسیده و چشم وطن‌پرستان از خواندن آن روشن. ما نمی‌دانیم در نهاد اینان مگر چه سرشته که با این مصائب سه ساله و محاصره یک ساله،

۱- کسروی - تاریخ هیجده ساله آذربایجان - ص ۴۹

۲- ادوارد براون - تاریخ مطبوعات و ادبیّات ایران «ج ۲) - ص ۲۰۷

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

همین که راه تنفّس بر ایشان باز شد بی‌درنگ دست بر سیف قلم زدند».[۱]

مخبرالسلطنه هدایت که قبل از کودتای محمدعلی شاه، والی آذربایجان بود، پس از خیزش مردم تبریز بر علیه امّ‌الخاقان، راهی اروپا می‌شود، ولی پس از جنگ‌های یازده ماهه تبریز که منجر به خلع محمد علی شاه از سلطنت می‌شود، دوباره راهی ایران می‌گردد و به عنوان والی آذربایجان، در شمس‌العماره تبریز جا خوش می‌کند. او که در روزهای سختی، فرار را بر قرار ترجیح داده بود، اینک برای چیدن ثمره زحمات و ایثارگری‌های مردم قهرمان آذربایجان به تبریز بازمی‌گردد. پرواضح است که وی نه برای خدمت به مردم، بلکه برای اجرای توطئه‌های بیگانگان، برای انحراف انقلاب مشروطیت، از مسیر واقعی خود، به آذربایجان بازمی‌گردد. او پس از استقرار در مسند خود، به جای رتق و فتق امور و در این راستا استفاده بجا از وجود مجاهدان جانباز در سازندگی و پیشرفت آذربایجان شروع به تحقیر سران انقلاب و مجاهدان جان برکف می‌کند. این مرد خیره‌سر، نه تنها هنگام ورود به تبریز، در مراسم استقبال، برخوردش با ستّارخان سردار ملّی اهانت‌آمیز بود، بلکه طبق یک طرح از پیش آماده شده‌ای سردار و سالار را از زادگاهشان نفی بلد می‌کند و به سوی سرنوشت نامعلومی روانه تهران می‌کند. و این اقدام ضدّ انقلابی او، از نخستین گام‌ها برای انحراف انقلاب مشروطیّت از مسیر راستین خود بود. وی در روند مأموریت شوم خود، با شرارت هر چه تمامتر، تخم نفاق در بین آزادیخواهان می‌پراکند. در نتیجه عدّه‌ای از رهبران انقلاب، در مقام اعتراض به او برمی‌آیند و با تحصّن در انجمن ایالتی آذربایجان، تلگراف مفصّلی به مجلس شورای اسلامی مخابره می‌کنند. تعداد امضاء کنندگان، بیش از چهل نفر بود که در بین آن‌ها امضای میرزا آقا ناله ملّت نیز دیده می‌شود. متن تلگراف بدین شرح است:

«مقام منیع مجلس شورا شیدالله ارکانه، کپیه هیئت محترم وزرای عظام دامت شوکتهم، روزنامه ایران نو، اگرچه به واسطه حسّیات وطن‌پرورانه حالت حالیّه آذربایجان و پیش آمد امور مملکت مشهور و نصب‌العین آن ذوات محترم است، ولی به جهت تذکار، با کمال

۱- برای اطلاع بیشتر به کتاب باقرخان سالار ملی به همین قلم مراجعه شود.

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

بی‌غرضی از عرض و اظهار حالت کنونی در عالم مملکت، دوستی و وطنخواهی خودمان را مجبور دیده با دل دردمند و امید بس بلند عرضه می‌داریم. چنانچه همه اهالی ایران، خاصّه حضرات عالی مسبوقند آذربایجان آنچه در این چند سال دچار صدمات و خسارات بوده و زحمات دیده، خسارات کشیده، قربانی داده تا به نعمت مشروطیّت نائل آمده، بعد از مشروطیّت، این مملکت با همه بی‌اسبابی و نبودن حاکم رسمی، به نوعی آرام به سر برده، بعد از تعیین جناب مستطاب اجلّ آقای مخبرالسلطنه به ایالت اینجا اهالی در شوق انتظام امور و تکمیل نواقص و تشکیل ادارات رسمی، منتظر ورود ایشان بودیم با یک عالم وجد و سرور، مقدم ایشان را خیلی گرامی داشتیم، بعد از ورودشان تا حال که ۱۶ ماه است اثری از کفایت و درایت ایشان ندیده‌ایم سهل است روز به روز از نظم مملکت کاست و بر عکس اختلاف افزود، ادارات غیرمرتّب، قتل و غارت در اطراف نهایت شیوع را دارد، ایالت جلیله، وقتی را صرف رفاه عامه نکردند. عوض این که قوانین مقرره را اجرا فرمایند خودشان مکرّر نقض قوانین کرده‌اند، اگر عدلیّه صحیح نیست از ایشان است، در نظمیه نقصی است از ایشان است، اگر بلدیّه نمی‌تواند به وظایف خود اقدام کند از ایشان است. اکراد و شاهسون را ایشان جری نموده‌اند آنچه فهمیده می‌شود فکر دیگری در سر دارند این است با کمال صراحت عرضه می‌داریم، هر چه زودتر چاره این مملکت را بفرمائید با باریکی موقع و حرکات خودسرانه این شخص محترم نتیجه و خیمه به نظر می‌آید که بالمآل اسباب زحمت و اشتغال اولیای دولت و ملّت خواهد شد. مگر در تهران یک نفر شخص صحیح و فعّالی نیست که برای ایالت اینجا معیّن و اعزام شود. مستدعی هستیم یک توجه و عطف نظر مخصوص به حال ضعفاء و فقرای این مملکت بفرمائید و الاّ لابدّیم در تلگرافخانه متحصّن، عرایض خودمان را با وسایل شرعیّه بقبولانیم».[۱]

صاحب ترجمه در این مبارزه نیز با تمام توان خود مجاهدت می‌کند و رو در روی مخبرالسلطنه بدتر از بیگانه می‌ایستد. میرزا آقا ناله ملّت به دستور مخبرالسلطنه در نظمیّه توقیف و به ارومیّه تبعید می‌شود،[۲] ولی آزادیخواهان پیروز می‌شوند و مخبرالسلطنه را

۱- مخبرالسلطنه هدایت - خاطرات و خطرات - ص ۲۱۷ و ۲۱۵

۲- مخبرالسلطنه هدایت - خاطرات و خطرات - ص ۲۱۷ و ۲۱۵

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

ناگزیر می‌سازند که عالی قاپو را ترک کرده و راهی تهران گردد.

قهرمان داستان ما پس از جنگ‌های چهار روزه مجاهدان تبریز با نیروهای روسیّه تزاری در زمستان ۱۲۹۰ شمسی، مجبور به مهاجرت از زادگاهش می‌شود. وی همراه با تنی چند از همرزمانش راهی مرز عثمانی می‌شود و پس از رسیدن به سلماس: «امیر حشمت خواست با اجلال الملک (حاکم ارومیه) گفتگو شود و اگر او همراهی نماید همگی به ارومی روند و آنجا راکانونی سازند و بار دیگر با روسیان بجنگند و چون میرزا آقا مدیر ناله ملّت با اجلال الملک دوستی می‌داشت، او را با آقای امیرخیزی، به تلگرافخانه فرستادند که اجلال الملک را به پای سیم خواسته با او گفتگو نمایند. پیداست که اجلال الملک آن را نپذیرفتی و در پاسخ تلگراف، آمدن صمدخان را به تبریز و چیرگی روسیان را در آنجا و دیگر جاها آگاهی داد و هزار ریال پول برای میرزا آقا فرستاده، سخت سپرد که هر چه زودتر از خاک ایران بیرون روند».[۱]

بنابه نوشته امیرخیزی که خود همراه مهاجرین بود، از عثمانی‌ها تقاضای پناهندگی می‌کنند و آن‌ها هم با خوشروئی می‌پذیرند، بنابراین شبی درکهنه شهر مانده، سپس راهی باش قلعه در خاک عثمانی می‌شوند».[۲]

بدین ترتیب، میرزا آقا تبریزی این مرد از جان گذشته، با آن شرایط ناگوار، یار و دیار خود را ترک کرده و در شهر استانبول با اشتغال به کسب و کار، در انتظار سرنوشت می‌نشیند. آغاز جنگ جهانی اوّل در تیرماه ۱۲۹۳ شمسی، در وضعیّت ایران نیز تأثیر خود را برجای می‌گذارد. انجمن نشر معارف که در برلین پایتخت آلمان با شرکت چند تن از ایرانیان تشکیل شده بود، با احضار مهاجرین ایرانی از اغلب نقاط دنیا که میرزا آقا هم از استانبول دعوت شده بود، تشکیل جلسه داده و «موضوع خیلی مهم را طرح مذاکره قرار داد و اصل طرح این بود که آیا دولت ایران در این جنگ وارد می‌شود یا نه، مذاکرات این جلسه چندین ساعت طول کشید، رأی اکثریت لزوم قیام ملّت را تأیید می‌کرد، ولی در طرز اجرای آن اختلاف موجود بود.... عدّه‌ای حدوث این جنگ را بهترین فرصت جهت تأمین

۱- کسروی - پیشین - ص ۴۴۲

۲- طاهرزاده بهزاد - پیشین - ص ۴۹۵

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

استقلال ایران قلمداد کرده، لزوم ورود سریع دولت ایران را به جنگ تذکّر می‌دادند. آقایان نوبری، حاج میرزا آقا بلوری، میرزا آقا ناله، امیرخیزی و سیّدزاده از این گروه بودند.... به هر صورت جلسه بدون اخذ تصمیم قطعی پایان یافت. طولی نکشید ترک‌ها بعضی از آزادیخواهان و مجاهدین ایران را تشویق کردند که به ایران برگشته و به اتّفاق آنان با سربازان روس وارد جنگ شوند و بالاخره این نظر هم تأیید و عملی شد».[۱]

زنده یاد میرزا آقا نیز تصمیم می‌گیرد که با همرزمانش به زادگاهش برگردد، ولی گویا سرنوشت چنین رقم زده بود که این بزرگمرد مجاهد، پس از آن همه مجاهدت در راه آرمان‌های متعالیش که همانا استقلال، آزادی، سعادت و بهروزی هموطنانش بود، هنگام بازگشت، دور از یار و دیارش، چشم از جهان فرو می‌بندد. او هر چند در طول حیات پربارش، همانند «کازانتزاکیس» یونانی بر این اعتقاد بود که: «حکمت زندگی، دریافتن آرمان است و آن را بر آرزوهای شخصی ترجیح دادن، به خاطر آن زندگی کردن و به خاطر آن مردن».

لکن بعد از تحمّل آن همه رنج غربت، با حسرت دیدن مجدّد وطنش دار فانی را وداع می‌کند. بنابه نوشته امیرخیزی: «روز به روز آثار ضعف، در وجنات حال او پیدا می‌شد. بالاخره معلوم شد که بیچاره مسلول است. در سال ۱۳۳۳ هـ‌ق که می‌خواست به ایران بازگشته و وظایف ملّی خود را انجام دهد، متأسّفانه در (دیرزور) داعی حق را لبیک گفت. خدایش بیامرزاد».[۲]

نماز شام غریبان چو گریه آغازم — به مویه‌های غریبانه قصّه پردازم
به یاد یار و دیار آن چنان بگریم زار — که از جهان ره و رسم سفر براندازم

بنابه گفته حاج محمود آقا کیریشچی، یکی از نوادگان برادرش، پیکر پاک او را به استانبول حمل و در آن شهر به خاک می‌سپارند. گویا از وی اولادی باقی نمانده، ولی برادرانش، هنگام گرفتن شناسنامه، به احترام او و مجاهدت‌هایش، نام خانوادگی «ناله ملّت» را برمی‌گزینند. یکی از برادرانش به نام میرزا علی ناله ملّت، مدّت‌ها رئیس جمعیّت

۱- طاهرزاده بهزاد - پیشین

۲- امیرخیزی - پیشین - ص ۲۱۶

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

شیر و خورشید سرخ تبریز بوده است. اینک نوادگان برادرانش در تبریز و تهران زندگی می‌کنند و خانواده‌های «ناله ملّت»، «کیریشچی» و «هاتف» منسوب به آن بزرگوار هستند.

در پایان بجاست که این وجیزه را با شعری از موسوی گرمارودی که مناسب حال این مجاهد ارجدار است به پایان بریم و به روان پاکش درود بفرستیم:

ای خوش آنان کاندرین نامهربان دنیای بد — عمر را در کار خوب مهربانی کرده‌اند
خود چو خور پیوسته سرگردان عالم بوده‌اند — پیش پای دیگران پرتوفشانی کرده‌اند
پیش پا افتادگان دشت حسرت را چو کوه — با شکوه و استواری پشتبانی کرده‌اند
صخره‌های ساحل صبر و نجابت بوده‌اند — با هجوم موج غم‌ها، سرگرانی کرده‌اند

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

سید حسن

شریف زاده

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اگر پرستش اشراف نیست مسلک حزبی خلاف مسلکیان من شریف زاده پرستم

این بیت را یکی از دوست‌داران زنده‌یاد سید حسن شریف‌زاده، در وصف آن مجاهد نستوه سروده است. مجاهدی که در سن ۲۸ سالگی، بعد از سال‌ها تلاش خستگی‌ناپذیر، در راه آزادی هم‌میهنانش، شربت شهادت نوشید و به ابدیت پیوست. سید حسن شریف‌زاده، این روحانی جلیل‌القدر، از زعمای روشنفکر انقلاب مشروطیت در آذربایجان بود که از سال‌ها پیش از آن در دوران نوجوانیش، در بیداری افکار مردم و آشنا کردن آنها به حقوق حقّه خویش تلاش کرده و در طلیعه نهضت، از جمله پیشگامانی بود که در تشکیل هیئت مدیره انقلاب و راهبری آن جنبش مردمی، نقش اساسی ایفا نمود. وی با نطق‌های آتشینش، نه تنها آذربایجانی‌ها را در پیوستن به صفوف مجاهدین تشویق می‌کرد، بلکه چنان شرری به جان باسکرویل انداخت که آن جوان آمریکائی، پس از شهادت این انقلابی نامدار، مجنون‌وار به سنگرهای شام‌غازان شتافت و با خون خود، نهضت مردم آذربایجان را حقانیّتی مضاعف بخشید.

روان شاد سید حسن شریف‌زاده در سال ۱۲۹۸ هـق [۱] در یک خانواده محترمی در شهر تبریز دیده به هستی گشود. مرحوم دکتر مهدی مجتهدی (عاکف)، این هم‌شهری مبارزش را چنین معرفی می‌کند:

«آقای سید حسن شریف‌زاده، از قدمای احرار آذربایجان و شهید راه مشروطیت است. پدر او شریف العلماء مردی موجه، محترم، متمول و فاضل بود. در عصر خود ریاست انجمن ادبی را که حجت‌الاسلام نیّر و میرزا محمد ادیب عضو آن بودند، داشت. آقا سید حسن از بدو شباب به خط تجدّد افتاد. مردی بود بسیار مرتب و منظم و همه کارها را حتی فراگرفتن علم و مطالعه کتب را از روی نقشه می‌کرد، مثلاً اسامی کتب مفید را از سید حسن تقی‌زاده می‌گرفت، از روی نقشه و با حوصله، آن‌ها را تهیه می‌کرد و طبق پروگرام مخصوص، آن‌ها را می‌خواند. اول کار، مقداری فرانسه یاد گرفت، سپس به مدرسه آمریکائی‌ها رفت و زبان انگلیسی آموخت. در خارج طبق نقشه معلومات خود را تکمیل

۱- مهدی بامداد - شرح حال رجال ایران - ج ۱ - ص ۳۳۴

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

mandegar.tarikhema.org

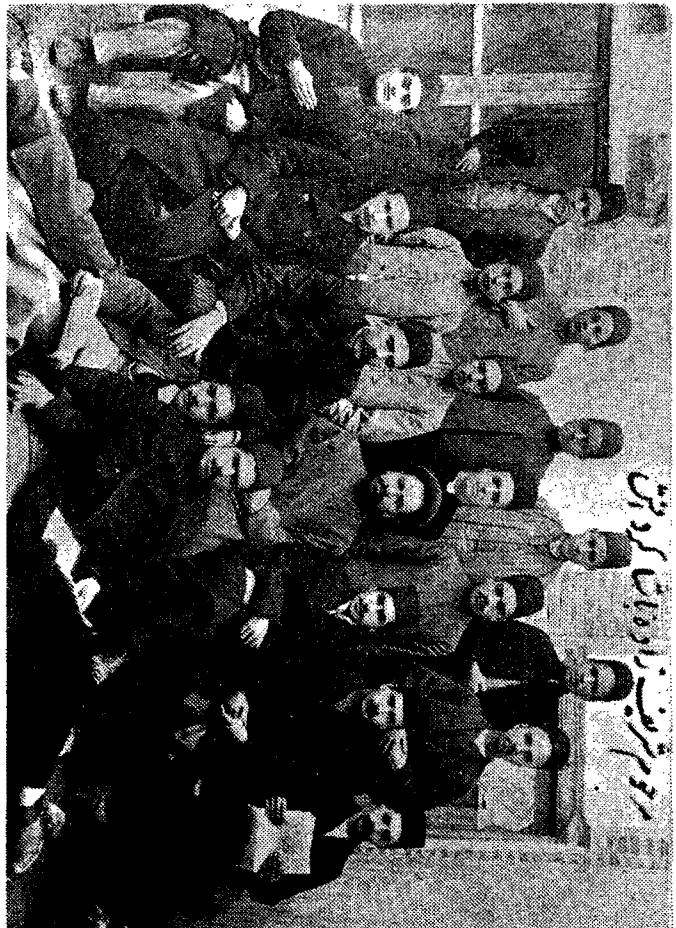

No. 360 Tauris, Le défunt Scharif Zade avec ses élèves

tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org
tarikhema.org

tarikhema.org

کرد. مردی صاحب اطلاع و فاضل شد. بالاخره به معلمی مدرسه آمریکائی پذیرفته گردید و سعی کرد هر چه می‌داند به شاگردان یاد دهد و در آن‌ها ملکات فاضله را روی اصول وجدان و اخلاق تقویت نمود. وی معلّمی دلسوز بود، همه شاگردانش او را می‌پرستیدند. به تعبیر تقی‌زاده، شاگردان او در حقیقت حواریّون او بودند و به معلم خود اعتقاد عجیب داشتند. جوانان روشن فکر، او را پیشوا و رئیس خود می‌دانستند.

شریف‌زاده قبل از نهضت مشروطیت، از طبقات روشن‌فکر و طالب اصلاح بود. پس از اعلام مشروطیت، به آن نهضت پیوست و از احرار مؤثر و ذی‌نفوذ گردید».[۱]

وی علاوه بر اینکه در مدرسه سعادت تبریز سمت معلمی داشت در ترویج علم و دانش، آنی راحت نمی‌نشست. و در این راه شبانه روز تلاش می‌کرد. مرحوم حسین امید می‌نویسد:

«مدیران مدارس آن زمان، برای این که در مقابل مخالفان فرهنگ نیرومند شوند و هم برای اداره مدارس و تنظیم برنامه و اصول تدریس با هم‌دیگر شور کنند، در صدد تشکیل یک انجمن معارف برآمدند. و این مقصود در سال ۱۳۱۸ هـق انجام گردید و اولین مجمع مدیران با شرکت عده بسیاری از مدیران آن زمان تشکیل یافت. علاوه بر مدیران مدارس عده‌ای اشخاص روشن فکر نیز با این انجمن همکاری می‌نمودند و این انجمن تا سال ۱۳۲۱ هـق دایر بود و پس از آن به فاصله اندکی که در جلسات آن تعطیل حاصل گردید باز دایر شد. مرحوم سید حسن شریف‌زاده از اعضای معروف این انجمن بود».[۲]

این جوان دانشمند و پرشور که برای خدمت به هموطنانش، این چنین آمادگی داشت، به محض روشن شدن نایره انقلاب مشروطیت، به عنوان یک اندیشمند بیدار، به ندای عدالت طلبانه نهضت لبیک گفت و در صف اول انقلاب، جای گرفت. کسروی می‌نویسد:

«در سال‌های بازپسین، در این جا هم کسانی پیدا شده بودند که معنی کشور و زندگانی توده‌ای را می‌فهمیدند و از چگونگی کشورهای اروپا آگاه بودند و آرزوی کوششی را برای برداشتن خودکامگی می‌کردند. و اینان کم کم یکدیگر را شناخته و دسته‌ای گردیده و به

۱- دکتر مهدی مجتهدی - رجال آذربایجان در عصر مشروطیت - ص ۲۰۸

۲- حسین امید - تاریخ فرهنگ آذربایجان - (ج ۱) - ص ۸۷

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کوشش‌هائی می‌پرداختند ما از آنان کسانی را می‌شناسیم و کسانی را هم نام‌هایشان شنیده‌ایم.... اینان با همراهان دیگرشان که ما نمی‌شناسیم، هر یکی از راه دیگری بیدار شده بودند و کسانی از ایشان که تقی‌زاده، شریف‌زاده، ابوالضیاء، تربیت، عدالت و صفروف باشند، دانش نیز اندوخته و برخی زبان‌های اروپائی را نیز می‌دانستند و در حبل‌المتین و دیگر جاها گفتارها می‌نوشتند».(۱)

بالاخره این مردان پیشگام، به این نتیجه رسیدند که راهبری این حرکت مردمی جز با سازمان‌دهی یک تشکیلات منظم انقلابی میسّر نیست، لذا مرکز غیبی تبریز را به وجود آوردند. چگونگی ایجاد این تشکیلات در تاریخ مشروطه، چنین آمده است:

«در این میان کسانی از سران کوشندگان، از شادروانان علی مسیو، حاج رسول صدقیانی، حاج علی دواچی، «مرکز غیبی» برپا کرده، به یک کار ارجدارتر دیگری می‌کوشیدند و آن این که دسته‌ای به نام «مجاهد» پدید آورند».(۲) و بی‌جا نیست که طاهرزاده بهزاد که تلاش‌گران در آذربایجان را به چهارگروه تقسیم کرده است، این مجاهد نستوه را جزو دسته اول و از زبده سیاسیون و مغزهای متفکر انقلاب معرفی نموده است».(۳)

زنده‌یاد شریف‌زاده که در نطق و بیان، ید طولائی داشت، با سخنان پرشورش، توده‌های مردم را برای شرکت در نهضت، تشویق می‌کرد و چون مردی صدیق و از جان گذشته بود، مردم تبریز بیاناتش را با جان و دل پذیرا شده و به صف آزادی‌خواهان می‌پیوستند. کسروی می‌گوید:

«یکی از ناطقان، که در این روزها شناخته گردید، سید حسن شریف‌زاده بود که در سربازخانه با گفتارهای آتشین خود، دل‌ها را به تکان می‌آورد و غیرت‌ها را بیدار می‌گردانید».(۴)

باسکرویل آمریکائی که با وی در یک مدرسه تدریس می‌کردند، چنان تحت تأثیر

۱- احمد کسروی - تاریخ مشروطه - ص ۱۴۹ ۲- کسروی - پیشین - ص ۱۶۷، ۶۲۵ و ۸۹۱

۳- طاهرزاده بهزاد - قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت - ص ۲۱ و ۲۶۶

۴- کسروی - پیشین - ص ۱۶۷، ۶۲۵ و ۸۹۱

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شخصیت و نفوذ کلام نافذ او قرار می‌گیرد که در تعلیم و تربیت جوانان تبریز شب و روز نمی‌شناسد. حاج اسماعیل امیرخیزی می‌نویسد:

«درس عمده او، تاریخ عمومی بود، ولی بعداً به موجب درخواست شاگردان ارشد و بعضی از معلمین مانند مرحوم شریف‌زاده و میرزا عبدالحسین، با اجازه دکتر ویلسون رئیس مدرسه، کلاسی نیز برای تدریس حقوق بین‌المللی باز کردند و او در آن جا هم به تدریس آغاز نمود».[۱]

این جوان پاک درون ینگه دنیائی، بعدها با الهام از جوانان غیرتمند تبریز از جمله قهرمان داستان ما، چنان هیجان روحی پیدا می‌کند که جنگ‌افزار به دست به صفوف فشرده مجاهدین آذربایجان پیوسته و خاک تبریز را با خون خود رنگین می‌سازد. طاهرزاده بهزاد می‌نویسد: «این جوان آزادمنش، با مشاهده مظلومیّت جوانان تبریز، مجذوب شده و نطق‌های مرحوم شریف‌زاده و رضازاده شفق در احساسات او تأثیر بسزا بخشیده، وقتی که رفتار ناروای نمایندگان خارجی مثل کنسول روس و انگلیس را مخالف اصول آزادی مشاهده می‌کند حلاج‌وار قدم به میدان جان‌بازی می‌گذارد».[۲]

کسروی اضافه می‌کند: «به گفته مستر «شِت» با شریف‌زاده سخت گرمی داشته و این کشته شدن او بوده که دل جوان آمریکائی را تکان‌داده و شب و روز ناآرام گردانیده».[۳]

دشمنان مردم نیز، نقش کارساز این ناطق برجسته را خوب می‌شناختند، چنان‌که رحیم خان چلبیانلو، پس از ورود به تبریز که تسلیم ۹۰ نفر از سران انقلاب را از مردم تبریز خواست، یکی از آن‌ها سید حسن شریف‌زاده بود.[۴]

رحیم‌خان چلبیانلو، در یورش ناجوانمردانه‌ای، خانه پدر وی شمس‌العلماء[۵] و حجره امین‌التّجار[۶] جد مادری پدر شریف‌زاده را چپاول کرد.

۱- اسماعیل امیرخیزی - قیام آذربایجان و ستارخان - ص ۳۷۹.

۲- طاهرزاده بهزاد - قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت - ص ۲۱ و ص ۲۶۶

۳- کسروی - پیشین - ص ۱۶۷، ۶۲۵ و ۸۹۱ ۴- طاهرزاده بهزاد - پیشین - ص ۲۱۱

۵- نصرت‌الله فتحی - آثار قلمی ثقةالاسلام شهید - ص ۷۷

۶- امیرخیزی - پیشین - ص ۲۷۴ و ۱۷۸

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بر اثر همین تلاش و ایثارگری‌ها بود که مردم آذربایجان، سید حسن شریف‌زاده را به نمایندگی انجمن ایالتی آذربایجان انتخاب کردند و او هم به خوبی از عهده این مأموریت خطیر برآمده، به طوری که نام نامیش، در تاریخ انجمن تاریخ‌ساز، به عنوان یکی از چهره‌های فعال و کارآمد ثبت گردیده است. او در اغلب فعالیت‌های انقلابی این شورای مردمی شرکت داشت، از جمله هنگامی که عین‌الدوله، پس از ورودش به کنار تبریز از انجمن خواست که خواسته‌های مردم را نوشته و پیش او بفرستد (انجمن، لایحه‌ای از طرف ملّت نوشته، توسط مرحوم شریف‌زاده و اجلال‌الملک به عین‌الدوله فرستاد).[۱]

سید حسن شریف زاده که عقیده داشت، پیروزی انقلاب مشروطیت، جز با آگاهی مردم میسر نیست، علاوه بر معلمی در مدارس و نطق‌های تکان دهنده‌ای که در مجالس و محافل ایراد می‌کرد در نشر روزنامه نیز، از جمله نشریه «شورای ایران» شرکت فعال داشت. محمد صدر هاشمی درباره این جریده می‌نویسد:

«روزنامه هفتگی شورای ایران در تبریز از طرف انجمن مشورت تأسیس و در سال ۱۳۲۶ قمری منتشر شده است.

نمرده دوم این روزنامه در تاریخ ۱۹ ربیع‌الثانی سال مذکور انتشار یافته و مسلک آن سیاسی و طرفدار آزادی و مساوات است. مؤسسین و نویسندگان اصلی روزنامه سه نفر آزادی‌خواه مقتول مرحومین سعید سلماسی، سید حسن شریف‌زاده و حاج علی دواچی می‌باشند».[۲]

این جوان شوریده دل همیشه و در همه جا به فکر هموطنانش بود و در راه آزادی و نیک‌بختی آن‌ها سر از پا نمی‌شناخت. وی حتی موقعی که پس از حاکمیت استبداد صغیر در کنسول‌گری فرانسه پناهنده شده بود شب و روز آنی از فکر پیروزی انقلاب و آزادی و سربلندی هم‌میهنانش غافل نبود. احساسات پرشور وی از یکی از نامه‌هایش که از کنسول‌گری فرانسه به دوست و همرزمش سید حسین خان عدالت نوشته کاملاً مشهود است. وی می‌نویسد: «قربانت شوم سلام علیکم، امروز تا ظهر، تمام اوقات به مطالعه

۱- امیرخیزی - پیشین - ص ۲۷۴ و ۱۷۸

۲- صدر هاشمی - تاریخ جراید و مجلات ایران - ج ۳ - ص ۸۵

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بعضی کتب و روزنامجات مشغول بودم. از ظهر به این طرف، یک نوع دل‌تنگی عارض شده که به هیچ وجه رفع نمی‌شود، نه می‌توانم مطالعه نمایم و نه میل روزنامه خواندن دارم، در خود عالمی احساس و مشاهده می‌کنم که در مدت عمر ندیده بودم، گاهی می‌نشینم و گهی سرپا ایستاده، این طرف، آن طرف می‌روم، گاهی دراز می‌شوم، ولی این همه حرکات بی‌اراده از من سرمی‌زند. در وقت تنهائی دلم همصحبت و رفیق می‌خواهد و چون یک نفر می‌آید نمی‌توانم با او صحبت نمایم. به غیر از دو سه نفر، کس دیگر جایم را نمی‌داند. هرکس به نزدم می‌آید، چون نمی‌توانم تعارفات رسمی به عمل آرم، چنان خیال می‌کند که از مصاحبت بیزارم، نه میل به غذا دارم و نه خوابم در تحت قاعده است، هر چه می‌خواهم که خیالم را به این مصراع: «هنوز اول عشق است اضطراب مکن» خوش نمایم، نمی‌شود، گاهی پریشانی و تفرقه دوستان در نظرم مجسّم می‌شود و زمانی خرابی کعبه حقیقی ایرانیان یعنی مجلس شورای ملی و در عالم خیال از پیش چشم می‌گذرانم....».[۱]

این انقلابی نامدار بالاخره جان عزیزش را در راهی که خود انتخاب کرده بود نثار می‌کند، او در یکی از سخنرانی‌هایش که در حیاط انجمن ایالتی آذربایجان، خطاب به مجاهدین ایراد می‌کرد، بر اثر پیش آمدن سوء تفاهمی روز چهارشنبه سوم شهریورماه ۱۲۸۷ شمسی به دست تنی چند از مجاهدنماها ترور می‌شود. کسروی می‌نویسد:

«روز ۲۷ رجب روز پرخروشی بود. امروز چنان که نهاده بودند مردم از همه جا رو به انجمن آوردند. ناطقان به گفتار پرداختند، شریف‌زاده هم سخنی راند، ولی چه سخنی که پتیاره جانش بود. مشهدی محمد علی خان که در آن جا بوده چنین می‌گوید: حیاط انجمن پر از مردم و تماشاچی بود. مجاهدان دسته، دسته می‌رسیدند. زمانی که دسته محمد صادق خان چرندابی به روبه روی پنجره تالار رسید، شریف‌زاده سخنی آغاز کرد و در پایان چنین گفت: «نگوئید جنگ‌ها کرده، کار را از پیش برده‌ایم، هنوز آغاز جنگ‌های ماست....» مجاهدان خواست او را درنیافته، سخت برآشفتند. مشهد محمد صادق فرصت نداده، از پائین کلمه‌های درشت پرتاب کرد. از درون هم حاج محمّد میرآب و حاج

۱- روزنامه انجمن - سال سوم - شماره ۳ - پنجم شعبان ۱۳۲۶

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

علی اکبر دباغ تندی نمودند که این بی‌دین چه می‌گوید؟ من دم پنجره ایستاده بودم شریف‌زاده را به زمین نشانده، خودم در جای او ایستادم و به سخن پرداخته و گفته شریف‌زاده را معنی نموده، به مجاهدان نکوهش کردم همچنین علی مسیو به حاج محمد و دیگران نکوهش کرد. کار به جائی رسید که مشهد محمد صادق هم بالا آمده، همگی از شریف‌زاده چشم‌پوشی طلبیدند. جوش و خروش فرو نشسته و مردم پراکنده شدند.

شریف‌زاده که در روزهای بیم به کنسولخانه فرانسه پناهیده و هنوز در آن جا می‌زیست همراه حاج مهدی آقا از انجمن بیرون آمده و روانه گردید. ولی به کنسولخانه نرسیده ناگهان عبّاسعلی آهنگر و سه تن دیگر جلو او را گرفتند و با گلوله از پایش درآوردند. روند این داستان دانسته نشده، کسانی می‌گویند از اسلامیّه پول فرستاده عباسعلی و همراهان او را به این کار واداشته بودند».[۱]

به عقیده حاج محمّد باقر ویجویه‌ای: «بعد از بازپرسی قاتلین معلوم شد که از اسلامیه، هفتصد تومان به این‌ها داده‌اند که هفت نفر را بکشند که یکی شریف‌زاده بوده است.[۲] آن چهار نفر بعد از ارتکاب آن عمل شنیع گریخته و در خانه‌هایشان مخفی می‌شوند». ویجویه‌ای می‌افزاید: «عباسعلی خبیث، بعد از زدن سیّد جوان گریخته، در چرنداب در خانه خود مخفی شد.... مجاهدین دور خانه‌اش را گرفته، می‌خواهند بگیرند، مخفیانه با چند نفر همراهش فرار کرده، به طویله جناب سردار داخل و بستی شده، ایشان می‌فرمایند: این عمل ملّت است به من دخلی ندارد. ایشان می‌دانند و تو. بعد از آن می‌فرمایند این‌ها را ببرید به ارک، تا فردا در انجمن استنطاق و رسیدگی نمایند».[۳]

سردار ملّی این مرد آزاده، چنان که از روح آزادی خواه و شخصیت دموکرات وی انتظار می‌رفت، قضاوت را برای اعضای انجمن ایالتی آذربایجان و رهبران آزادی واگذاشت و آنان بعد از بازجوئی، عمل آن‌ها را جرم تشخیص داده و عقیده داشتند اگر قاتلین مجازات نشوند، ممکن است حیات آزادی خواهان و رهبران انقلاب به خطر بیفتد. مطابق رأی

۱- کسروی - پیشین - ص ۷۳۸

۲- حاج محمد باقر ویجویه‌ای - بلوای تبریز - (تبریز - مهرماه ۴۸) - ص ۱۵۳ - ۱۵۱

۳- حاج محمد باقر ویجویه‌ای - بلوای تبریز - (تبریز - مهرماه ۴۸) - ص ۱۵۳-۱۵۱

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

نمایندگان هر دو عبّاسعلی - عبّاسعلی دمیرچی و عبّاسعلی شاگرد تاجر - را در همان ساعت و در همان جا که شریف‌زاده را به شهادت رسانده بودند تیرباران کردند.[۱] آن دو دیگر، همراهان قاتلین چون مجرم تشخیص داده نشدند آزاد گردیدند.

پس از شهادت این روحانی عالیقدر روزنامه انجمن، ارگان ایالتی آذربایجان تصویرش را در صفحه اول روزنامه که به تاریخ پنجم شعبان ۱۳۲۶ هـق منتشر شده است، چاپ و زیر تصویر، این نوشته به چشم می‌خورد:

«نورچشم افتخار ایرانیان زندگی‌بخش مدارس و معارف آذربایجان، شهید سعید آقا سید حسن شریف‌زاده طباطبائی قدس ا... سره» سپس مقاله‌ای بدین شرح درباره آن جوان ناکام درج نموده است:

فاجعه الیم

«وا اسفا، قلم را ایفای یک وظیفه جانگدازی درکار است که بی‌استعانت از الطاف خداوندی اتمام آن را در حیّز اقتدار خود نمی‌داند. حقیقتاً هیچ فلاکت، هیچ بدبختی مر قلم را فراتر از این نمی‌تواند بود که به ناچار خبر موت یک نفر گرامی‌ترین وجودی را به دوستان و هواخواهان عالم تمدن و ترقی برساند، خاصه آن وجود، از نوادر انسانیت بوده و از اولین طبقه ارباب حمیّت به شمار آید.

بلی امروز ما و تمام ملت آذربایجان دچار این گونه بدبختی و فلاکت بوده و چونان وجودی از دست داده‌ایم که چه سالها می‌باید نظیر آن را دیگرباره آب و خاک آذربایجان برساند.

روز ۲۷ رجب.... آه چه روز نامبارک و روز شومی بود که وجود عدیم المثال آقا سید حسن شریف‌زاده آن جوان نامراد و پاک‌نهاد ما در حالتی که از زخم تنش اشک خونین تحسّر به حال زار فلاکت‌زدگان تبریز می‌بارید دفین خاک نمودیم. آن خاک تابناک همان روزنه تنها تن محبوب شریف‌زاده ما را دربر گرفت. نه خیر! بلکه آن مکان شریف و آن مطاف معزز و مقدس هزاران آمال ملّیه و آرزوهای مستقبلیه ما را مدفن محترمی است که تا

۱- طاهرزاده بهزاد - پیشین - ص ۲۳۴

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

ابد ملت آذربایجان را معکس انظار اشک‌آلود خواهد بود، چراکه این ذات علوی این شهید سعید دوره اول عصر ترقی وطن ما راکه قدم به دایره معارف می‌گذاشت یک نمونه مجبل یا به عبارت دیگر مساعی سی ساله آذربایجان را یک نخبه و یک خلاصه معززی بود که به واسطه آن دوره ثانی یا خود استقبال ادبی ما را زمینه سعود و مطرّائی حاضر می‌شد، ولی افسوس این امید ما هم که فقط منحصر به وجود این جوان سعادتمند بود با خود او مدفون تراب ناامیدی گردید. در حقیقت وجود این شهید سعید، مدارس تبریز را بسی مغتنم و تازه نهالان وطن را مربّی معظمی بود که از غیاب او شاگردان مدارس اگر سالها گریه کنند سزا و بجاست.

قدرت علمی و استعداد ادبی او را همین قدر می‌توانیم گفت که ۲۷ ساله عمر عزیز خود را از آن زمانی که قدم به عالم رشد گذاشته بود تمامی اوقات مشغول تحصیلات علمی بوده و در بسیاری از علوم متداوله عصر حاضر، اختصاصی بسزا پیداکرده و اخیراً در چند مدرسه به سمت معلمی که مسلک عالی معارف پرورانه‌اش را تجلی‌گاه بلندی بود مشغول تعلیم و ضمناً تمام مدارس تبریز از همت عالی انتباه کارانه او استمداد معنوی می‌نمود.

حمیّت ملّی، غیرت وطنی، فعالیت حب نوع، علویت افکار، پاکیزگی از ملکات مخصوصه این جوان سعادتمند بوده و مدت العمر با تمام هویت خویش در اصلاح نواقصات ملّی می‌کوشید.

در مقابل غیرت فطری و جودت ذاتی او، نامساعدتی طرز معیشت، مانع از ترقی وی نتوانست شد، و به رغم اصرارات پدرکه از علمای تبریز بود، در مسلک عالی خویش ثبات قدم می‌ورزید.

متانت قلب و شجاعت روحیه‌اش به درجه قصوی و در طریق و اصول به مقصد عالی خویش، خاصه استحقار حیات و استخفاف موت را دارا و از تمام دنیا غیر از وطن و ملت خویش، علاقه به چیزی نداشته و جز از مسلک مستقیم خود چیزی را در نظرش وقعی نبود.

آری شریف‌زاده را قلب و روح مالی از حب وطن و ملت بوده و این دو را با قلب و روح

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خویش دوست می‌داشت.

فقط واحیفاکه جهالت هموطنان ما مانع از تقدیر خدمات صافیانه او شده و به جای آن که وجودش را مغتنم دانیم و به سرچشمش بنشانیم، بالاخره با یک ضربتی از دست یک ظالم شقی، جام شهادت بر سر کشیده و به خاک سیاه فرو نشست.

یعنی روز چهارشنبه ۲۷ رجب حوالی ظهر در حین بازگشت از انجمن ایالتی آذربایجان، در موقعی که از دم درب کنسولخانه فرانسه عبور می‌فرمود، چند نفر از الواد که داخل در سلک تفنگچیان شهری بودند، از پشت سرش صدا کرده و بعد از آن که برگشته و به طرفشان می‌آمده دو نفر آن‌ها هر یک تیری خالی می‌نمایند، یکی از تیرها رد شده و دیگری به ران چپ بیچاره برخورده و همان جا می‌افتد.

یک نفری که در آن جا حاضر بود می‌گفت همان ساعت دست خود را به روی دل گذاشته و گفت: «تو را به خدا یکی را هم از اینجا بزن». اجزای کنسولخانه بیرون دویده و برداشته به اندرونش می‌برند و فی‌الفور چند طبیب حاضر نموده و به مداوات می‌پردازند، لکن مثمر ثمر نشده و بعد از نیم ساعت، دوستان خود را وداع می‌نماید! وقوع این حال را گرچه خیال مجال بعید دیده و نمی‌خواهد حقیقت انگارد، فقط این است حقیقت و حال کار این جوان غیور».

پیکر پاک و مطهرش در گورستان گجیل «محل فعلی باغ گلستان» به خاک سپرده شد، لکن پس از تسلط روس‌ها بر تبریز «قبر شریف‌زاده مرحوم را که از ارکان مشروطیت و شهدای آزادی بود و ملت بنای قشنگی روی آن ساخته بود، خراب و تار و مار کردند».

غافل از آن که حیات واقعی آن روحانی مبارز بعد از شهادتش آغاز می‌گردد، چنان که اقای حمید سید نقوی (حامد) در منظومه کؤنول دردی هنگام گشت در محلات تبریز، موقعی که به محله ارمنستان تبریز می‌رسد چکامه‌اش را این چنین ادامه می‌دهد:

سه‌شنبه گونی آخشاما یاخین شریف‌زاده نی بُوردا وُوردولار
مستبدلرین یکه باش‌لاری اونی وورماغا کلک قُوردولار
بیل کی قدریوی وطن بیلیری دئمه کی قانیم هده‌رگئتدی
آنا وطنین بیر شاعر اوغلو دُور باخ گؤر نئجه سنی دیریتدی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شـــریف‌زاده‌لر هـــئچ وقت اؤلمـزلر اونـــــلارین آدی دیـــل‌لرده قـــالار
آنـــــا وطـــــنه خـــدمت ائـــلییه‌ن اوغـــلان لاریـــندان مـــوزدونی آلار
پیغمبر اوغلو راحـات یـات راحـات مـــــلتون گـــــینه انـــقلاب ائـــتدی
دشـــمن‌لریوین گـــوزو کـــور اولدو خـــائنلر بـــیر بـــیر اکـیلدی گـئتدی

جهت تجلیل از این شهید بزرگوار، بعدها مدرسه‌ای نوساز در محلّه امیرخیز، جنب کارخانه کبریت‌سازی ۲۹ بهمن (توکلی) به نام نامی وی نامگذاری گردید. روانش شاد و یادش گرامی باد.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

حاج محمّد علی

بادامچی

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

حاج محمّدعلی بادامچی

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

حاج محمّد علی فرزند حاج محمّد تقی بادامچی، یکی از تجّار خوشنام و خیّر تبریز بود که نه تنها در انقلاب مشروطیّت، تا پایان نهضت، به مجاهدت خود ادامه داد، بلکه در جنبش دموکراتیک مردم آذربایجان به رهبری روحانی عالیقدر، شیخ محمّد خیابانی نیز، یکی از سران تلاشگر این نهضت بود. پس از شهادت شیخ، وی نخستین قلم به دستی بود که شرح احوال و مبارزات آن شهید بزرگوار را به رشته تحریر درآورد.

این بازرگان روشنفکر که ساکن محلّه راسته کوچه تبریز بود، در دوران پیش از مشروطیت، از پیشگامانی بود که در بیداری افکار مردم می‌کوشید. وی در آن سال‌ها عضویّت انجمن معارف را به عهده داشت که برای حفاظت و حمایت از مدارس تشکیل گردیده بود. از جمله کارهای این انجمن، ترویج کالاهای داخلی بود که خود از پارچه وطنی لباس پوشیده و دیگران را هم ترغیب می‌کردند. مرحوم بادامچی در تجارتخانه خود که در دالان کاروانسرای حاج علی النقی قرار داشت، هنگام روضه‌خوانی، عوض چائی به مردم، شیر و عسل می‌داد.[۱]

طاهرزاده بهزاد، سرآمدان تلاشگر را در انقلاب مشروطیّت در آذربایجان به چهار گروه تقسیم کرده و نام حاج محمّد علی بادامچی را نیز در دسته چهارم تحت عنوان «بعضی از اشخاص خیّر، تجّار و کسبه» آورده است.

صاحب ترجمه، یکی از اعضای فعّال و دلسوز انجمن ایالتی آذربایجان بود که در شرایط حسّاس، از هیچ گونه فداکاری دریغ نمی‌کرد و به همین علّت هم بود که نامش را در لیست ۹۰ نفری رحیم‌خان چلبیانلو می‌بینیم.

آن دژخیم، پس از ورود به تبریز از مردم می‌خواهد که نه تنها از مشروطه دست بردارند، بلکه ۹۰ نفر از سران مشروطه‌خواه را به او تسلیم کنند که یکی از آنان حاج محمّد علی بادامچی بود. گویا در همان روزها بود که یکی از شعرای تبریز درباره این رادمرد گفته است:

حاج محمد علینی یازین بادامچی تاجردی کیشی دگیل حامامچی
غیرت دامیر اوندان دامجی دامجی غیرتلی کیشی دوشر بلایه
لعنت بئله قوم بی حیایه[۲]

۱- محمد علی صفوت - تاریخ فرهنگ آذربایجان - ص ۳۰

۲- با تشکّر از آقای بهرام حق‌پرست «ائلچین» که این شعر را در اختیار راقم قرار دادند.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

این رجل مبارز، جزو معدود مبارزانی است که پس از ورود رحیم‌خان به تبریز و تسلیم شدن اغلب محلاّت، نه تنها خود را نباخت، بلکه یکی از مجاهدانی بود که در کنار ستّارخان سردار ملّی، آن گرد دلاور را به برانداختن بیرق‌های سفید تشویق می‌کرد. پس از خروج ستّارخان و پائین آوردن پرچم‌های سفید، صاحب ترجمه، همراه با تنی چند از سران مشروطه‌خواه، مجاهدین را دسته دسته به محلاّت تبریز فرستادند و با تهییج مردم، آنان را به مبارزه دعوت کردند.»[۱]

بنابه نوشته صفوت: «حاج اسماعیل امیرخیزی در سال ۱۳۲۵ هـ‌ق به نمایندگی انجمن ایالتی آذربایجان که تالی مجلس شورای مرکزی بود منتخب گردید و در همان اوقات با پیشنهاد ستارخان سردار ملّی و تصویب انجمن قرار شد که برای نظارت کارهای سردار و راهنمائی او غالباً در معیّت ایشان باشد که در آن قسمت گاهی از مرافقت و همکاری مرحوم حاج محمّد علی بادامچی استفاده و استمداد می‌کرد.»[۲]

کسروی در «تاریخ مشروطه ایران» انگیزه شور و جنبش در مردم تبریز را چند علّت برشمرده، یکی از آن‌ها را بودن رهبران و پیشوایان پاکدرون و نیک دانسته و نوشته است: «گذشته از کوشندگان که شمردیم و کنون بیشتر آنان پا در میان می‌داشتند و پاکدلانه و مردانه می‌کوشیدند، یک دسته از بازرگانان آبرومند و کاردان از حاجی رحیم باکوچی، حاج میر محمّد علی اسپهانی، حاج میرزا علی النقی گنجه‌ای و حاج محمّد علی بادامچی و دیگران جلو مردم افتاده و کوشش می‌نمودند.»[۳]

این مورّخ در «تاریخ هیجده ساله آذربایجان» نیز می‌نویسد: «حاج محمّد علی بادامچی از سردستگان به شمار می‌رفت و پس از چیرگی روسیان، به خانه شونیمان آگنت آلمان پناهید و ماههائی در آنجا می‌بود تا بیرون آمده روانه تهران گردید.»[۴]

در جنگ جهانی اوّل، حاج محمد علی بادامچی در تبریز بود و از سران حزب دموکرات ایران (کمیته ایالتی آذربایجان) به شمار می‌رفت. در آن برهه حسّاس، وضع

۱- طاهرزاده بهزاد - قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیّت ایران - ص ۲۲۴ و ۲۱۱ و ۲۳

۲- محمّد علی صفوت - داستان دوستان - ص ۱۴۰ ۳- تاریخ مشروطه ایران - ص ۱۵۹

۴- تاریخ هیجده ساله آذربایجان - ص ۷۴۹ و ۶۷۷ و ۳۶۵

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کشور به ویژه آذربایجان که بر اثر جنگ جهانی پرآشوب بود، وی به همراه تنی چند از آزادیخواهان، از جمله شیخ محمّد خیابانی، احساس مسئولیت کرده و به تلاش‌هائی دست می‌زدند. کسروی می‌نویسد:

«بدین سان روزها می‌گذشت تا داستان آزادی روسستان پیش آمد و چنان که گفتیم سالدات‌ها در همه شهرهای ایران آزادیخواهی نمودند و کمیته‌ها برپا کردند و به سراغ آزادیخواهان ایران آمده، آنان را بشورانیدند. در این هنگام، ناگهان خیابانی با چند تنی به نام دسته دیموکرات به میان آمدند و چنین وانمودند که کمیته‌ای که در سال ۱۲۹۰ بوده برپاست و به نام آن به گرد آوردن آزادیخواهان برخاستند و با روسیان به گفتگو پرداخته و پیوستگی پدید آوردند. چگونگی این بوده که آقا میرزاعلی چایچی و میرزاعلی خان پستخانه و حاجی محمد علی بادامچی که از سران دیموکرات و مهر کمیته و کاغذهای آن در دست میرزاعلی خان پستخانه بوده، خیابانی از چندی پیش با آنان آشنا گردیده و با یکدیگر همدست شده بوده‌اند و کنون از پیش‌آمد فرصت یافته و خود را آشکار می‌ساختند.

چنان که گفتیم، این کار بسیار بجائی بود. زیرا برای مردم شوریده، خودسری و بیراهی بسیار بد است. در این هنگام که آزادیخواهان پس از چند سال از فشار و بند آزاد می‌گردیدند و گریختگان با دل‌های پرکینه و با آرزوهای گوناگون از هر سو رو به کشور آوردند از زیان‌آورترین چیزها خودسری آنان بود. به ویژه با ناتوانی بی‌اندازه دولت، و به ویژه با بودن سپاهیان لگام گسیخته بیگانه در شهرها و پیشرفت جنگ در پیرامون‌های کشور. در چنین هنگامی بسیار دربایست بود که کاردانانی پا پیش گذارند و پراکندگان را به سر خود گردآورند و آنان را راه برند.»[1]

پس از ورود نیروهای عثمانی به آذربایجان، سه نفر از پیشگامان حزب دموکرات را گرفته و تحت‌الحفظ به ارومیه و از آنجا به شهر قارص در ترکیّه بردند که آنان عبارت بودند از: شیخ محمّد خیابانی، میرزا اسماعیل نوبری و حاج محمد علی بادامچی.

۱- تاریخ هیجده ساله آذربایجان - ص ۷۴۹ و ۶۷۷ و ۳۶۵

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

بنابه نوشته کسروی:

«بدخواهان خیابانی و نوبری در کوشش می‌بودند، عثمانیان نیز از آنان ناخشنودی می‌نمودند. و سرانجام در آخر تیرماه گویا، آن دو را با حاجی محمّد علی بادامچی که از بستگان خیابانی می‌بود دستگیر ساختند و به ارومی که این زمان از دست آسوریان درآورده بودند فرستادند.»[۱]

صاحب ترجمه پس از بازگشت از ترکیّه، در دوران تجدّد، به عنوان یکی از یاران نزدیک شیخ محمّد خیابانی با وی همکاری می‌کند. او در آغاز قیام مردم آذربایجان که روز سه‌شنبه ۱۷ فروردین ۱۲۹۹ شمسی بود به عضویّت هیئت مدیره نهضت انتخاب می‌شود.[۲] و «یک مکتوب خصوصی از طرف هیئت انقلاب تبریز به امضای حاج محمّد علی بادامچی که عبارت از چهار صفحه بود، مقصد و مرام هیئت را نوشته بودند و عین آن توسّط حکیم الملک به هیئت وزراء ارسال می‌گردد.»[۳]

درکودتای مخبرالسلطنه، مرحوم بادامچی که برای حفظ نهضت در تلاش و تکاپو بود مورد خصم کودتاگران قرار می‌گیرد. محمّد علی صفوت می‌نویسد:

«همان طورکه نظامیان به عالی قاپو یورش برده و به دست آوردند، واحدهای چندی هم به سرکوچه‌ها مأمورکردند که از تجمّع و تقابل آزادیخواهان جلوگیری نمایند. چنان‌که نگارنده این تاریخچه با مرحوم بادامچی به هر وسیله و راهی خواستیم در روز ۲۸ [ذیحجّه] به سراغ شیخ برویم و یا به بیرون کردن نظامیان از عالی قاپو اقدام نمائیم خود را محصور یافتیم.»[۴]

پس از شکست نهضت و شهادت خیابانی، منزل بادامچی توسّط قزّاق‌ها غارت شده[۵]

۱- تاریخ هیجده ساله آذربایجان - ص ۷۴۹ و ۶۷۷ و ۳۶۵

۲- طاهرزاده بهزاد - پیشین - ص ۵۰۴

۳- آخرین سنگر آزادی (مجموعه مقالات پیشه‌وری در روزنامه حقیقت) - ص ۴۳۲

۴- شفق - شماره ۴ - آذر ۱۳۲۴ - ص ۸

۵- نصرت‌الله فتحی - سخنگویان سه گانه آذربایجان در انقلاب مشروطیت - ص ۲۹۷

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و خود نیز شهر را ترک کرده و به محال حاجی علیلو می‌رود.[۱]

میرزا جواد ناطق که یادداشت‌های ارزنده‌ای از خود به یادگار گذاشته، درباره آن روزها می‌نویسد:«درست است که شیخ محمّد زعیم قیام را شهید کردند.... ولی فرقه دموکرات از بین نرفت و آن‌ها به اداره کردن حوزه‌ها ادامه دادند.»[۲] تا این که خیزش ژاندارم‌ها به فرماندهی ابوالقاسم لاهوتی پیش می‌آید و ژاندارم‌های شورشی وارد تبریز می‌شوند.

در این قیام که حدوداً ده روز طول می‌کشد، صاحب ترجمه همراه با دیگر دموکرات‌ها در اصلاح امور می‌کوشد. کاوه بیات می‌نویسد:

«در میان عناصر مخالف، نیروی سیاسی اصلی تبریز را دموکرات‌های هوادار خیابانی تشکیل می‌دادند. کسانی مانند حاج محمد علی بادامچی و.... که در طول تحوّلات پیشین آذربایجان فعّال بوده، در این برهه نیز از نو دست به کار شدند.

ماژور لاهوتی، حدود ظهر به اداره ژاندارمری آمد و به اتّفاق سرتیپ‌زاده و تنی چند از دیگر زعمای حاضر به دیدار رؤسای دموکرات شتافت. لاهوتی می‌خواست سلطان عبدالصمد خان را که از افسران شورشی ژاندارم بود به ریاست نظمیّه منصوب دارد. ولی دموکرات‌ها بنابه پاره‌ای مصالح، این پیشنهاد را رد و او را از دخالت ژاندارمری در امورات نظمیّه منصرف کرده، سپس سرتیب‌زاده پیشنهاد شد که پذیرفت.»[۳]

پس از شکست قیام و فرار لاهوتی، خانه بادامچی نیز به یغما می‌رود و خود وی نیز زندانی می‌شود.[۴]

پس از شهادت خیابانی، حسین کاظم‌زاده ایرانشهر که در آن ایّام مقیم فرنگ بود، تصمیم می‌گیرد با استمداد از یاران نزدیک شیخ، شرح احوال و مبارزات آن شهید بزرگوار را تدوین و منتشر کند. حاج محمّد علی بادامچی این یار وفادار خیابانی، به دعوت همشهری دانشمندش لبّیک گفته و مقاله شیوائی برای درج در آن یادنامه می‌فرستد.

این مجموعه در سال ۱۳۰۴ شمسی در شهر برلین چاپ و منتشر می‌شود. بادامچی

۱- کسروی - قیام شیخ محمّد خیابانی - ص ۶۱

۲- نصرت‌اللّه فتحی - سخنگویان سه گانه آذربایجان در انقلاب مشروطیت - ص ۲۹۷

۳- کاوه بیات - کودتای لاهوتی - ص ۸۵ و ۷۹ و ۴۹ ۴- کاوه بیات - کودتای لاهوتی - ص ۸۵ و ۷۹ و ۴۹

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

برای اوّلین بار احوال شخصی و مبارزات شیخ را به رشته تحریر درآورده و افکار و اندیشه‌های آن روحانی اندیشمند را تشریح می‌کند. وی در پایان مقاله‌اش اظهار می‌دارد:

«بلی خیابانی را کشتند و قاتلش را در همان روز دو درجه ترفیع رتبه دادند! ولی قاتل حقیقی هزار درجه از رتبه و مقام خود تنزّل کرده و تا آخر عمر در حیات و زندگی معذّب و تاریخ هم اسم او را به لعنت ضبط خواهد کرد.»[۱] وی همچنین صد کلام خیابانی را تدوین و منتشر کرده است.[۲]

صاحب ترجمه، گویا بعد از این سال‌ها با بیماری روزگار می‌گذرانده و در سال ۱۳۱۲ شمسی، برای مداوا عازم تهران می‌شود. در تاریخ ۲۱ اردیبهشت ۱۳۱۲ در روزنامه «شاهین» چاپ تبریز، نوشته‌ای تحت عنوان «تودیع و تشکّر» از وی، همراه با اظهار نظر نشریه مزبور، بدین شرح درج گردیده است:

«از حضرات آقایان دوستان معظّم که در این مدّت ناخوشی و کسالت فدوی، همیشه اظهار لطف و احوالپرسی فرموده و هیچ وقت بنده را تنها نگذاشته‌اند نهایت تشکّر داشته و در این موقع که برای معالجه عازم تهران هستم لازم بود شرفیاب شده و حضوراً عرض تشکّر و تحصیل اجازه مرخصی نمایم. چون عدم قدرت حرکت مانع از انجام این وظیفه بود لهذا به واسطه این ذریعه از همه آقایان خداحافظی نموده، سلامت و سعادت ایشان را از خداوند مسئلت می‌نمایم.

اقّل الحاج محمد علی بادامچی

امیدواریم آقای بادامچی در این مسافرت که احساسات نیک جمع بزرگی از اهالی محترم تبریز همراه و همسفر ایشان می‌باشد موفّق به معالجه قطعی شده و عنقریب دیده دوستان را با مژده بهبودی تامّ و تمام و مراجعت خود روشن خواهند نمود.

«شاهین»

ولی متأسّفانه وی از این بیماری جان سالم بدر نمی‌برد و در تهران فوت می‌کند و در قم رخ در نقاب خاک می‌کشد. خبر درگذشت آن زنده‌یاد نیز در روزنامه «شاهین» به تاریخ ۱۲

۱- شیخ محمد خیابانی - چاپ برلین - ص ۳۹ ۲- شفیع جوادی - تبریز و پیرامون - ص ۵۷۶

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

تیرماه ۱۳۱۶ شمسی تحت عنوان «فقدان تأسّف‌انگیز» بدین شرح منعکس شده است:

«به طوری که با نهایت تأسّف در جراید چند روز پیش طهران مشاهده شد آقای حاجی محمّد علی بادامچی که در نتیجه تهاجم آلام روحی و جسمی، مدّتی بود صحّت و تندرستی را از دست داده و برای معالجه به طهران انتقال یافته بود اخیراً به رحمت ایزدی پیوسته و قلب رفقا و دوستان خود را با مفارقت ابدی خویش داغدار ساخته است.

واقعاً هیچ مصیبتی در دنیا جانگدازتر از شنیدن خبر مرگ نیست بخصوص خبر مرگ یک نفر دوست، آن هم دوستی که از سرآمدان فداکار دوره آزادی و مشروطیّت بوده و عمری با شما در یک راه قدم زده باشد.

در روزهای بد ایران و در ایّامی که همکاران صنفی بادامچی از تحصیل پول و نگهداری ثروت، فکر دیگری نداشتند آن مرحوم پشت پا به کسب و کار زده و تنها حظّ و لذّتی که از دنیا و مافیها داشت این بود که تا می‌تواند در راه خدمتگزاری مملکت کوشیده و در طریق سعادت وطن عزیز خود از هیچ گونه فداکاری مادّی و معنوی کوتاهی نکند.

مرحوم بادامچی یک تاجر روشنفکر، یک ایرانی پاکدامن، یک میهن‌پرست با عقیده و ایمان بوده و با وجود مریض‌داری دائمی و کسالت شدید سینه‌ای از وظایف ملّی خود غفلت نداشت.

علی ایّ حال ما با این که در این سوگواری بیشتر از هر کس، خود را سزاوار تسلیت می‌دانیم، معهذا به عموم دوستان و رفقا و خانواده آن مرحوم آقای حسن بادامچی تسلیت گفته و شادی روان آن شادروان را از درگاه ایزد بزرگ تمنّا می‌نمائیم.»

حسن بادامچی، خواهرزاده آن مرحوم بوده که دو سال پس از درگذشت دائیش، بنابه وصیّت آن روانشاد، کتاب‌های گرانبهای او را به کتابخانه تربیت تبریز اهداء نموده است. پسر ایشان آقای هاشم بادامچی هم‌اکنون در تبریز به تجارت مشغول است.

کتب اهدائی یاد شده که همراه با یک کتابخانه چوبین شیشه‌دار نفیس بوده هم اکنون در کتابخانه تربیت تبریز نگهداری می‌شود و این جمله در پیشانی آن کتابخانه به چشم می‌خورد: «کتاب‌های موقوفه مرحوم حاج محمّد علی بادامچی - ۱۳۱۸».

مجموعه کتابهای اهدائی ۵۳۳ جلد می‌باشد که علاوه بر فهرست چاپی آن‌ها که

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

به تمام کتاب‌ها ضمیمه شده، این نوشته نیز تعداد و نحوه اهدای کتاب‌ها را چنین معرّفی می‌کند:

«این یک جلد کتاب «استقلال گمرکی ایران» با پانصد و سی و دو جلد کتاب دیگر به شرح همین دفترچه که شادروان حاجی محمد علی بادامچی به موجب وصیّت‌نامه برای استفاده عامّه وقف مؤبّد و مقرّر نموده‌اند که با اطلاع آقای حاج اسماعیل امیرخیزی به یکی از کتابخانه‌های عمومی تبریز تحویل شود.

حسب المقرّر با تصویب و استحضار ایشان به کتابخانه دولتی تربیت تبریز تحویل گردید.

میر تقی مدقالچی حسن بادامچی

شهریور ۱۳۱۸ خورشیدی

محمّد علی صفوت در این زمینه می‌نویسد: «محض حق‌شناسی و پاسداری از یگانه مرد با ایمان، شادروان حاج محمّد علی بادامچی می‌نگارد که آن مرحوم تمام کتاب‌های شخصی را به کتابخانه عمومی تبریز تملیک کرده، اکنون ۵۳۴ مجلد کتاب‌های مهم او در یک قفسه جداگانه به نام خود او در دسترس هم‌میهنان گذارده شده است و تأمین وسایل آموزش یک عدّه از دانش‌آموزان بی‌بضاعت را هم از مال خویش وصیّت کرده است.... اهدای کتب به کتابخانه‌ها در سعادت را به روی هم‌میهنان باز کرده است، زیرا خیر دنیا و آخرت با دانش، و شرّ و نکبت با جهل و نادانی است و بس.

اهل همّت را مکرّر دردسر دادن خطاست آرزوی هر دو عالم را از او یکجا طلب»[۱]

لازم به یادآوری است که آن روانشاد در سال ۱۳۰۹ شمسی نیز به عضویت هیئتی درآمده بود که برای توسعه محل کتابخانه تربیت تشکیل شده بود.[۲]

مرحوم حاج محمد علی بادامچی صاحب تنها دختری به نام «***فاطمه***» بود که جوان مرگ شده است.

۱- صفوت - داستان دوستان - ص ۱۲۳ و ۱۲۰ ۲- صفوت - داستان دوستان - ص ۱۲۳ و ۱۲۰

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

حاج میرزا حسن

خازن لشکر

(بنیانگذار نخستین کتابخانه عمومی ایران در تبریز)

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

حاج میرزا حسن خان خازن لشکر

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

حاج میرزا حسن خان خازن لشکر فرزند سلمان معتمدالسلطان تبریزی، یکی از مردان خیّر و روشنفکر تبریز در عصر ناصری است. این رجل خدمتگزار به ویژه در زمینه فرهنگی، خدمات گرانقدری انجام داده است. وی نخستین کتابخانه عمومی ایران را در تبریز بنیان گذاشته و کتابهای متعدّدی را چاپ و در دسترس عموم قرار داده است.

این مرد دوراندیش با تأسیس دبستان ارک، نه تنها امکان تحصیل رایگان برای کودکان بی‌چیز و بی‌سرپرست را فراهم کرد، بلکه در آن روزگار، در نظر داشته است، مدرسه حرفه‌ای دایر کند تا دانش‌آموزان ضمن ادامه تحصیل، با صنایع مختلف آشنائی پیدا کنند تا بتوانند در رشد و پیشرفت صنعت کشور، نقشی ایفاء کنند. این شخصیّت فرهنگ‌دوست، با ایجاد دستگاه قالیبافی در مدرسه، امکان یادگیری این فنّ هنرمندانه را برای محصّلین فقیر فراهم می‌آورد. از جمله اقدامات اجتماعی وی، وقف باغ شخصی‌اش به کارهای عام‌المنفعه که هم اکنون در آن محلّ بیمارستان سینا دایر می‌باشد.

گام‌های ارزنده و شخصیّت والای صاحب ترجمه، در جراید آن روزگار، از جمله در روزنامه‌های «اختر» چاپ استانبول، «ناصری» چاپ تبریز و نشریّه مدرسه مبارکه دارالفنون تبریز منعکس گردیده و مرحومان «محمّد علی صفوت» و «حسین امید» نیز که هر یک در زمینه تاریخ فرهنگ آذربایجان، آثار گرانسنگی از خود به یادگار گذاشته‌اند، از اقدامات ارجدار و نیّات انساندوستانه خازن لشکر به نیکی یاد کرده‌اند.

محمّد علی صفوت می‌نویسد: «مرحوم خازن لشکر، از اخیار زمان خود بود، کتاب «فواید المشاهد» که مواعظ و تقریرات خلد آشیان الحاج جعفر شستری است، اولین بار با نفقه او چاپ شد. همچنین کتاب خصائص الحسینیّه تألیف شیخ مزبور را با یک نسخه کلام ا... مجید هم خازن لشکر به طبع رسانیده است.... عوالمی از حیث نیک نفسی و دستگیری فقرا و شب‌زنده‌داری و عواطف پاک کم‌نظیر از او دیده شد.»[۱]

حسین امید نیز می‌نویسد: «خدمات خازن لشکر را در این موقع به نام معارف آذربایجان باید تقدیر نمود و نام او را در ضمن خدمتگزاران فرهنگ این سامان ذکر کرد.»[۲]

۱- صفوت - تاریخ فرهنگ آذربایجان - ص ۲۰-۱۹

۲- حسین امید - تاریخ فرهنگ آذربایجان (ج ۱) - ص ۷۵

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

این نویسنده فقید، در زمینه پیشینه کتابخانه در آذربایجان و نخستین قرائتخانه و کتابخانه عمومی در دوران معاصر که به دست توانای زنده‌یاد حاج میرزا حسن خان خازن لشکر در شهر معارف‌پرور تبریز تأسیس گردیده می‌نویسد:

«در آذربایجان نیز کتابخانه‌های معروفی از سابق وجود داشته، مخصوصاً پس از اسلام، در تاریخ از چندین کتابخانه در آذربایجان نام برده شده است که بعضی از آن‌ها متجاوز از ۶۰ هزار جلد کتاب داشته است. این امر بزرگترین نشان فرهنگ و تمدّن در آذربایجان است. واقعاً در زمانی که کتاب، جز خطّی (آن هم اغلب در روی پوست آهو و ماهی) پیدا نمی‌شد جمع‌آوری این همه نفایس و این اندازه کتاب در یک کتابخانه، موجب اعجاب و شگفتی است.»

وی از سه کتابخانه معروف خواجه رشیدالدین در تبریز، کتابخانه هولاکوخان در مراغه و کتابخانه شیخ صفی‌الدین در اردبیل به عنوان نمونه بحث کرده، سپس ادامه می‌دهد:

«در تبریز، تأسیس قرائتخانه، سابقه ممتدّی دارد. هر موقعی که عدّه‌ای از روشنفکران جمع آمده یا انجمنی تأسیس کرده‌اند یا روزنامه و مدرسه تشکیل داده‌اند، درصدد برآمده‌اند که برای استفاده عمومی، قرائتخانه‌ای نیز تأسیس و ترتیب دهند. قدیم‌ترین قرائتخانه و کتابخانه عمومی که در زمان اخیر در تبریز تأسیس شده و ما از آن سراغ داریم، کتابخانه و قرائتخانه‌ای است که در سال ۱۳۱۲ هـق جنب مکتبخانه ارک به وسیله مرحوم خازن لشکر با کتابداری مرحوم شریعتمدار تأسیس شده است. این کتابخانه عمومی بوده، هرکس می‌توانست قبض داده کتاب امانت بگیرد و پس از مطالعه مسترد دارد و قبض خود را دریافت کند.»[1]

خبر این اقدام ارزنده در شماره ۱۸ سال اوّل روزنامه ناصری که در تاریخ ۱۵ جمادی‌الثانی ۱۳۱۲ هـق/۱۴ دسامبر ۱۸۹۴ میلادی منتشر شده این چنین درج گردیده است:

«.... من جمله در این ایّام سعادت فرجام حاجی میرزا حسن خان خازن لشکر رئیس

۱- حسین امید - تاریخ فرهنگ آذربایجان (ج ۲) - ص ۵۴

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

مجلس محاکمات عسکریّه و قورخانه و مخزن نظامی آذربایجان که از برآوردگان این عهد خجسته مهد و در حسن طویت و نیکی فطرت، دارای رتبه و منهم سابق بالخیرات است به صوابدید جناب حاجی میرزا محمّد حسین شریعتمدار سلّمه اللّه تعالی یک باب خانه و باغچه، در جنب مسجد و مکتبخانه احسانی خود واقعه در نزدیک ارک برای کتابخانه وقف عمومی معیّن نموده و مصارف لازمه و مخارج خادم و مباشر آنها را متکفل شده و صد مجلّه از کتاب ترجمه خصایص که سابق براین به زیور طبع رسانده و به طالبین مجاناً هدیه و بذل می‌شد وقف کتابخانه مزبور نموده و مجلّدات چندی هم از کتب مختلفه در کتابخانه مزبوره حاضر موجود است که به اسم هر یک از واقفان معظم و محترم ذیلاً نگاشته خواهد شد. هرکسی طالب کتابی باشد به استحضار جناب شریعتمدار قبض داده از کتابخانه مزبوره برده پس از رفع احتیاج و استیفاء خطّ خود معاودت داده قبض خود را دریافت دارند.

کتبی که الان در کتابخانه مزبوره موجود است با اسامی واقفین محترم از قرار تفصیل ذیل است....»

روانشاد حسین امید پس از نقل بخشی از مقاله مزبور اضافه می‌کند:

«در حقیقت.... این نخستین کتابخانه عمومی بوده است که در آذربایجان تأسیس یافته است و اهمیّت آن از نظر دوستداران معارف، دور نباید باشد.»(۱)

محمّد علی صفوت نیز می‌نویسد: «خازن لشکر در پهلوی همان مسجد خانه‌ای ساخته و آنجا را به کتابخانه و قرائتخانه عمومی تخصیص داد و این دارالادب به دستیاری و سرپرستی مرحوم میرزا محمّد حسین شریعتمدار که فاضلی متبحّر بود دایر شد.»(۲)

حاج میرزا حسن خان خازن لشکر، قبل از تأسیس نخستین کتابخانه عمومی ایران در تبریز، مدرسه‌ای به سبک نوین به نام «دبستان ارک» دایر کرده بود که گام مؤثّری در جهت پیشبرد فرهنگ این سرزمین بود، به ویژه آن که دهها تن از کودکان فقیر و بی‌چیز به طور رایگان در آن جا درس می‌خواندند. حسین امید می‌نویسد:

۱- امید - پیشین (ج ۱) - ص ۷۵ و ۷۴

۲- صفوت - پیشین - ص ۲۰ و ۱۹

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

مدرسه خازن لشکر (ارک)

tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org
tarikhema.org

tarikhema.org

«از مکاتب عمده‌ای که قبل از مشروطیت دایر بوده و با اصول جدید در آن‌ها تدریس می‌شد، مکتبی است که به نام دبستان ارک موسوم بوده است. این مکتبخانه در مسجدی جنب ارک علیشاهی (از بناهای تاریخی تبریز) دایر بود. چیزی که این مکتب را از سایر مکاتب متمایز ساخته، دو چیز است: اوّل آن که این مکتب، از طرف حاج میرزا حسن خان خازن لشکر که در آن موقع رئیس مجلس محاکمات عسکریّه آذربایجان و همچنین رئیس مخزن نظامی بود دایر گشته و تحصیل اطفال در آنجا مجّانی بود و مرحوم خازن لشکر مخارج تحصیلی آن‌ها را می‌پرداخت و حتّی به اطفال لباس مجّانی نیز می‌داد.

شاگردان در مسجد روی تشکچه می‌نشستند، امّا وسایل تحصیل ایشان آماده بود. مدیریّت این مکتب را خازن لشکر به حاج میرزا محمّد حسین شریعتمدار سپرده بود که شخص دانشمندی بود.

دوم این که طرز تحصیل در این مدرسه، تقریباً با اصول جدید انجام می‌گردید و مانند سایر مکاتب نبود. در این مدرسه، قرآن تدریس می‌شد و شاگردان بزرگ، علوم صرف و نحو و کتب قرائت فارسی و عربی تحصیل می‌نمودند.

تاریخ تأسیس این مکتب بسیار قدیمی است و در سال ۱۳۱۰ قمری این مکتب به نام دبستان ارک دایر بوده است.»[۱]

بنابه نوشته صفوت: «لباس متّحدالشکل اطفال و لوازم تحصیل و تحریر و حقوق مدیر و معلمان به عهده مؤسّس آن آموزشگاه بود. گاه گاه محصّلینی را که همه فقیر بودند کمک خرج هم می‌داد.... روزهای جمعه در منزل خود (محلّه ششگلان، همسایگی مرحوم مرتضوی) روضه‌خوانی داشت. مدیر دبستان موظّف بود که شاگردان را غالب هفته‌ها به مجلس روضه‌خوانی آورد، موقع برگشتن به آن‌ها انعام می‌کرد.»[۲]

روزنامه ناصری، از جریان امتحان شاگردان این مکتب در روز ۱۴ جمادی الاوّل ۱۳۱۳ گزارشی بدین شرح درج کرده است:

«شماره‌های پیش. اشارت رفته بود که حاج میرزا حسن خان خازن لشکر، مکتب

۱- امید - پیشین - (ج ۱) - ص ۷۵ و ۷۴

۲- صفوت - پیشین - ص ۲۰ و ۱۹

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

احسانی در دارالسلطنه بنا کرده و اطفال فقرا را در آن جمع نموده، مشغول تربیت آن‌ها هستند.... روز... شاگردان آن مکتب را برای امتحان دعوت به باغ خودشان نموده، با حضور جناب.... حاج میرزا محمدحسین شریعتمدار سلّمه‌اللّه تعالی و چند نفر دیگر از اجلّه علما و اعاظم تجّار رسیدگی بر مراتب ترقیّات آن‌ها نموده، مورد کمال تحسین شده‌اند. و بانی معظّم له محض تشویق شاگردان به هر یک از ایشان یک دست لباس مزیّن از پارچه خوبی هم‌رنگ بذل و عطا کرده....»[۱]

در شماره ۴۵ سال بیستم (۱۶ ذیقعده ۱۳۱۱) روزنامه اختر نیز درباره این مدرسه این اطّلاعات به چشم می‌خورد:«.... از قراری که آگاهی حاصل نمودیم مکتبی که جناب.... خازن لشکر بازکرده، قریب به شصت نفر از ایتام و فقرا در آن جا مشغول تحصلیند، تمامی مخارج این مکتب، حتّی لباس شاگردان که سالیانه دو دست باشد، به عهده جناب مشارٌالیه بوده، وضع تدریس و تعلیم نیز نهایت نظم را داشته، در هر دو سه ماه نیز شاگردان با حضور مردمان بافضل و دانش به معرض امتحان آورده شده، از مکتسبات علمیّه و تحصیل هر کدام آگاهی حاصل آمده، مستعدّان و هوشیاران آنان مورد لطف و نوازش می‌شوند تا دیگران هم به تحصیل سعی و دقّت نمایند.

بالاتر از این‌ها، تصوّر ثانوی جناب خازن لشکر بهتر و سودمندتر است که خیال داشته‌اند مکتب صنایعی متمّم این مکتب باز نمایند که هر یک از اطفال، پس از فارغ‌التحصیلی که مختصری در خواندن و نوشتن و حساب ملکه حاصل نمود، بدان جا رفته، از صنعت آهنگری و نجّاری و ریخته‌گری و غیره که در قورخانه مبارکه لازم است هر کدام را که طفل به صرافت طبع خود اختیار نماید، بدان مداومت نموده، هم خود مدار معاشی داشته باشد و هم به کار دولت بیایند....»[۲]

زنده یاد خازن لشکر نه تنها برای تدریس رشته‌های صنعتی برای دانش‌آموزان مدرسه‌اش، برنامه داشت، بلکه بنابه نوشته روزنامه ناصری (سال دوّم، شماره ۲۵، اوّل جمادی الثانی ۱۳۱۳):

۱- رئیس نیا - ایران و عثمانی در آستانهٔ قرن بیستم (ج ۲) - ص ۹۲۸

۲- رئیس نیا - ایران و عثمانی در آستانهٔ قرن بیستم (ج ۲) - ص ۹۲۸

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

«.... در این روزها حاجی خازن لشکر قرار داده‌اند که یک دستگاه قالیبافی با یک استاد ماهر به مکتب احسانی آورده، اطفال فقرا را که نصف روزشان صرف درس و مشق است، نصف دیگر را هم صرف یادگرفتن این صنعت عالی که مخصوص به ایران و ایرانیان است بنمایند. الحق این نوع اعمال خیریّه اسباب ترقّی دولت و ملّت خواهد بود....»[۱]

اقدامات فرهنگی این مرد خیّر، مختصّ مدرسه و کتابخانه مزبور نبوده است. روزنامه اختر در شماره ۲۱ سال بیستم که روز سه‌شنبه ۲۶ جمادی الاوّل ۱۳۱۱ هـ‌ق/۵ دسامبر ۱۸۹۳ میلادی منتشر شده، تحت عنوان «مژده و امیدواری» می‌نویسد:

«به موجب کاغذی که از تبریز نوشته‌اند به تشویق چند تن از همشهریان ترقیخواه که از لذّت درک علوم و فنون متداوله بهره وافی دارند در محلّه (ششکلان) مکتبی به اصول و قواعد تازه به نام (مکتب حمیدیه) باز شده جمعی از اطفال ملّت به تعلیم و تدریس مشغول شده‌اند.

از قراری که نوشته‌اند در آن مکتب فیض مکسب بعلاوه السنه عربی، فارسی و فرانسوی، از علوم و فنون بتائیک (نباتات) و جغرافیا، ارتیماتیک، مته اورولوژی، هندسه بقدر ضرورت شاگردان تعلیم و تدریس خواهند شد. ریاست رسیدگی امور این مکتب را بنابه خواهش جمعی از اعاظم ملّت، سرکار معتمد السلطان آقای میرزا حسن خان رئیس پستخانه آذربایجان که از علوم و فنون متداوله بهره تمام دارند محض خدمت به عالم انسانیّت و ترقّیخواهی که مر ایشان را خطری است در عهده گرفته، معلّمان کافی به تعلیم اطفال گماشته‌اند. امیدواریم که انشاءاللّه‌الرحمن همین مکتب برای مقاصد ما که از سالیان دراز دیده امید به سوی حصول آن باز نموده‌ایم مقدّمه خیر و سرمشق بسیار خوب و کافی باشد که به تدریج در تمامی محلاّت وطن گرامی همچنان مکتبی باز شده ابنای ملّت به فرا گرفتن علوم و فنون و چشیدن چاشنی بسیار لذیذ علم و دانائی شیرین کام گردیده، کاشانه دلشان روشنائی گیرد....»

اقدامات مؤثّر فرهنگی صاحب ترجمه در نشریّه «مدرسه مبارکه دارالفنون تبریز» نیز

۱- رئیس نیا - ایران و عثمانی در آستانهٔ قرن بیستم (ج ۲) - ص ۹۲۸

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

منعکس گردیده، در این روزنامه نیز مثل روزنامه اختر، دیگر سمت او که رئیس کلّ پستخانه‌های آذربایجان بوده قید گردیده است. این نشریه تحت عنوان «انتشار معارف» می‌نویسد:

«.... جناب جلالتمآب آقای مستشار السلطنه وزیر مالیات و امیر الامراءالعظام آقای حاجی خازن لشکر دام اجلالهم هر یک مکتبی مرتّب کرده‌اند که مجّاناً اطفال فقرا و ایتام تربیت شوند. و از قراری که خودمان دیده و شنیده‌ایم آقای میرزا حسن خان رئیس کلّ پستخانه‌های آذربایجان مکتب منظّمی تشکیل کرده و همه قسم در تنظیم و ترتیب آن کوشش به عمل آورده، دفتر خوبی نیز برای سهولت تعلیم اطفال مبتدی به طبع رسانده مجّانی به مکتبخانه و متعلّمین داده که مشتمل به اصول دین و مجمل عقاید اسلام است. چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار. انصاف را حقّ بزرگی گردن اهل تبریز و به مدرسه مبارکه نیز دارند که به مقتضای وطن‌پرستی خودشان کمال مرافقت و همراهی نموده‌اند»[۱]

وی در سمت ریاست پستخانه نیز منشأ اقداماتی بوده است. از جمله در شماره ۲۱ روزنامه ناصری که روز جمعه ۲۱ ربیع‌الثانی ۱۳۱۳ هـق/۱۱ اکتبر ۱۸۹۵ میلادی منتشر شده آمده است:

«از قرار لایحه اعلانی که از اداره پستخانه مبارکه تبریز به اداره رسیده است از روز بیستم شهر ربیع‌الثانی در معابر و محلاّت شهر دارالسلطنه قرار پست شهری گذاشته شده، چنانچه در محلاّت جعبه‌های عدیده نصب و هر جعبه را مستحفظی تعیین شده که در نزد همان مستحفظ تمبر یکشاهی موجود است.

هر پاکتی که از محلّه به محلّه دیگر نگاشته و فرستاده می‌شود، یکی از آن تمبرها را از شخص مستحفظ گرفته و چسبانده به جعبه انداخته به فاصله دو ساعت به صاحبش خواهد رسید.، ولی لازم است که عنوان پاکت نوعی نگاشته شود که برای رساندن موجب تعطیل نشود.

الحق متمدّنین شهر دارالسلطنه را مر این فقره درخور هزاران تشکّر و امتنان و برای

۱- ورقه ماه سوّم مدرسه مبارکه دارالفنون تبریز - غرّه رجب ۱۳۱۱ هـق/۹ ژانویه ۱۸۹۴ میلادی

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

وصول نوشتجات ترتیبی سهل و آسان است.

با زبان ارادت، وزارت جلیله پست را در این اقدامات حسنه که در ترقیّات مملکتی علامتی باهر است با جان و دل تبریک و تهنیت می‌گوئیم.»

محمّد علی صفوت درباره فرجام صاحب ترجمه و تأسیسات فرهنگی او می‌نویسد:

«در سال ۱۳۱۳ هـق با ترفیع مقام به پایتخت احضار شد. در آن سفر، از منزل قره‌چمن در حوالی تبریز با مرحوم پدرم همراه و هم‌منزل آن رادمرد بودیم.... در همان سال در تهران، زندگی را بدرود گفت. سپس تشکیلات فرهنگی آن مرحوم دچار فترت و انحلال شد. خانه‌ای را که کتابخانه بود در زمان ما به یکی از افسران فروختند. اکنون در خیابان پهلوی [امام خمینی فعلی] تبریز مغازه سنگی ساخته شده.»(۱)

خبر درگذشت حاج میرزا حسن خان تحت عنوان «تأسّف» در شماره ۲۶ سال دوّم روزنامه ناصری که روز جمعه ۲۱ رمضان ۱۳۱۳ هـق/۶ مارس ۱۸۹۶ میلادی منتشر شده درج گردیده است.

این نوشته که تأسّف عمیق مردم تبریز از فقدان آن مرد خیّر در آن منعکس گردیده بدین شرح است:

«حاج میرزا حسن خان خازن لشکر رئیس مخزن و قورخانه آذربایجان که چندی پیش عازم دارالخلافه طهران گردیده و موقّتاً در آنجا اقامت داشتند، از قرار خبر تلگرافی که به تبریز رسیده روز پنج شنبه (۱۲) شهر رمضان المبارک فجاةً به رحمت ایزدی واصل و به حیات ابدی نایل گشته‌اند.

الحق مرحوم معزّی‌الیه گذشته از تدیّن و زهد و تقویٰ، وجودشان برای ابنای وطن مغتنم بودی، بسی آثار خیریّه که از وجود ایشان در این شهر و دیار به یادگار ماند و حقیقتاً توان گفت که وجودشان منحصر به فرد و در مراتب خیرخواهی ابنای وطن و حسن رفتار شبه و نظیر نداشتند.

از خبر رحلت ایشان، اهل شهر را نوعی ملال وکدر حاصل آمد که گوئی پدرشان رخت

۱- صفوت - پیشین - ص ۲۰

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بدان جهان کشید. ولی آثار خیریّه که از ایشان به یادگار است همه وقت موجب تذکار و از عقبش ذکر خیر زنده کند نام را. از خداوند سائلیم که روح پرفتوح آن مرحوم را مهبط انوار خود فرموده و غریق بحر غفران فرمایاد.»

پیکر پاک او را در آرامگاه اختصاصی وی در قم در حرم حضرت معصومه (ع) دفن می‌کنند. بعدها در نوسازی آن اماکن بر اثر تعریض، آرامگاه اختصاصی از بین رفته، ولی هم اکنون سنگ مزارش باقی است و نشانگر آرمیدن آن زنده نام در آن نقطه از حرم می‌باشد.

از وی دو فرزند، هر دو پسر به نام‌های محمّد علی و محمّد حسین باقی مانده بود. پس از درگذشت پدرشان لقب و شغل او را به پسرش محمّد علی می‌دهند و او که تا سال ۱۳۰۵ شمسی زنده بود با لقب خازن لشکر شناخته می‌شد. طاهرزاده بهزاد، در کتاب[۱] خود در دو جا از نقش مثبت او یاد می‌کند و معلوم می‌شود که وی در درگیری‌های مشروطیّت، همگام با آزادیخواهان بوده و با آنان همکاری داشته است.

طبق نوشته روزنامه انجمن، او همراه با شخصیّت‌های چندی از جمله شهید ثقةالاسلام در جلسه بازجویی اسدالله که به دستور اکرام السلطان از عمّال محمدعلی شاه قصد ترور رهبران انقلاب تبریز را داشته، ولی قبل از اجرای سوء قصد دستگیر گردیده بود شرکت داشته است.[۲]

این خاندان، هنگام گرفتن شناسنامه، به احترام مرحوم حاج میرزا حسن خان، نام خانوادگی «خازن» را برمی‌گزینند.

مرحوم عبدالله خازن فرزند محمّد علی خازن لشکر، از صاحب منصبان وزارت کشور بوده و در سمت فرمانداری شهرستان‌های خلخال، هشترود و تبریز نیز خدمت کرده بود. وی در سال ۱۳۵۰ شمسی در تبریز درگذشته است.

منزل روانشاد حاج میرزا حسن خان خازن لشکر، در محلّه ششگلان تبریز در کوچه‌ای که هم اکنون نیز به نام نامی او «خازن لشکر» نامیده می‌شود قرار داشت. این خانه ساختمان باشکوهی داشته و دارای اندرون و بیرون بوده است. ولی اخیراً تن به نوسازی داده و

۱- طاهرزاده بهزاد - قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت - ص ۱۷۹ و ۱۳۹

۲- روزنامه انجمن - سال اوّل - شماره ۹۰-۱۹ ربیع الثانی ۱۳۲۵

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

عمارت خازن لشکر در مارالان که اینک بیمارستان سیبا در آن دایر است

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

فرزندان مرحوم عبدالله خازن در منزل نوساز سکونت دارند.

اسناد، فرامین و آلبوم‌های نفیسی از دوران قاجاریّه از مرحوم حاج میرزا حسن خان و پسرش محمّد علی خازن لشکر به یادگار مانده و وِرّاث شایسته‌شان نیز آن‌ها را به خوبی حفظ کرده‌اند. این مدارک و تصاویر دستمایه جالبی برای پژوهشگران تاریخ معاصر آذربایجان تواند بود.

بجاست که برای تجلیل از شخصیّت مترقّی و زحمات بی‌دریغ زنده‌یاد حاج میرزا حسن خان خازن لشکر، یکی از مدارس و یا کتابخانه‌های تبریز به نام نامی این رادمرد سترگ نامگذاری گردد.

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

میرزا علی واعظ

ویجویـــه‌ای

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

میرزاعلی واعظ ویجویه‌ای

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

از ستم‌های تزاری داد جان ویجویه‌ای واعظ قفقاز و آذربایجان ویجویه‌ای

«سرباز»

پس از انتشار جلد اول کتاب «مشاهیر آذربایجان»، که مورد استقبال مشتاقانه علاقه‌مندان قرارگرفت، آقای حاج اسماعیل آقا واعظ‌پور فرزند برومند روحانی عالیقدر، شهید میرزا علی آقا واعظ ویجویه‌ای که بیوگرافی پدر بزرگوارشان زینت‌بخش آن اثر می‌باشد، پس از مطالعه آن، افتخار دیداری را به نگارنده این سطور دادند که بسی مغتنم و گران بهاء بود. این مرد وارسته که هنگام شهادت پدر مجاهدشان کودکی دوساله بودند، هم اکنون با آن که ۹۰ سال از عمر پربارشان سپری شده، لکن دارای روحیه‌ای جوان، ذوقی لطیف و قریحه‌ای سرشار می‌باشند. چنان که هر مصاحبی را تحت تأثیر قرار می‌دهند. ایشان که از اهل قلم‌های آذربایجان به شمار می‌روند، در نظم و نثر ید طولائی دارند و دارای آثار قلمی متعدد بوده و علاوه بر فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی، تلاش‌های فرهنگی و ادبی مستمر و درخور توجهی نیز داشته‌اند. چنان که «وی نشریه «جهان اخلاق» را در سال‌های ۱۳۳۲ و ۱۳۳۶ هش منتشر می‌کرد و از اعضای مؤسس و هیئت مدیره کتابخانه ملی تبریز بود که اساسنامه این کتابخانه را به اتفاق مرحوم علی ابوالفتحی نوشته‌اند. همچنین ایشان کتب کتابخانه خود و کتب کتابخانه انجمن اخلاقی تبریز را با تصویب هیئت مدیره به کتابخانه ملی تبریز اهدا نموده است».[۱]

ایشان بعد از مطالعه شرح حال مرحوم میرزاعلی آقا واعظ، ضمن ارائه نظراتی، مطالبی را در اختیار مؤلّف قرار دادند که ضمن تشکر و امتنان، از آن همه محبت‌های بی‌دریغ، لازم می‌نماید که با بازگشائی این دفتر، احوال شخصیّه و مجاهدات آن شهید زنده نام را مجدّداً مرور کنیم.

ویجویه نام یکی از کوی‌های شهر تبریز است که در محل «ورجی» نامیده می‌شود. ساکنان مبارز این محل دوش به دوش مردم سایر کوی‌های تبریز در نهضت مشروطیّت شرکت نموده و شهدای عالیقدری، تقدیم آزادی کردند. موقعیّت این محلّه به گونه‌ای قرار

۱- نشریه کتابخانه ملی تبریز - شماره ۱۵

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

گرفته که خیلی از رویدادهای آن زمان در حوالی این کوی اتفاق افتاده‌اند. لذا یکی از اهالی قلم به دست این محل به نام حاج محمد باقر ویجویه‌ای که خود نیز جزو مجاهدان بوده، آن رخدادها را ثبت کرده و بعدها درکتابی زیر عنوان «بلوای تبریز» به چاپ رسیده که یکی از منابع مورد استفاده دانش‌پژوهان می‌باشد. از جمله شهدای این محله، زنده‌یاد میرزا علی آقا واعظ معروف به ویجویه‌ای که از سران جانباز جنبش مشروطیّت، در شهر قهرمان‌پرور تبریز بود. این روحانی جلیل‌القدر در سال ۱۲۵۵ شمسی، در محله ویجویه تبریز پا به هستی گذاشت. پدرش حاج ملاّ حسن واعظ و پدربزرگش حاج ملاّ علی نام داشت که با هشت پشت روحانی و اصلشان از روستای «تیل» از توابع شبستر بود.

حاج ملاّ حسن ماه‌های محرم و صفر و رمضان هر سال را در شهر قفقای که بعدها اورژونیکیدزه نامیده شد، می‌گذرانید و در آن جا به منبر می‌رفت و مسلمانان آن سوی ارس را ارشاد می‌کرد.

میرزا علی نیز پس از فراگرفتن مقدّمات در مکتب‌های تبریز، در سر درس روحانیون آن روز حاضر شده و به آموختن فقه و اصول می‌پرداخت. در سال ۱۲۷۰ شمسی، هنگامی که بیش از ۱۵ بهار ندیده بود، به همراه پدرش به قفقاز سفرکرد و در آن جا روزها در بازار داد و ستد می‌کرد و شب‌ها در پیش پدر به تکمیل معلومات سرگرم بود. با اجازه پدر در ماه‌های محرّم و صفر به باکو سفرکرده، در آن جا به منبر می‌رفت و با دم گیرا و نطق بلیغ، مسلمین را به زهد و تقوی دعوت می‌نمود. رفته رفته مردم آن سوی ارس، شیفته سخنرانی‌های او گردیدند و هر سال در محرّم و رمضان او را از تبریز برای وعظ به باکو دعوت می‌کردند.

آقا میرزا علی بیست ساله بود که به فکر تشکیل خانواده می‌افتد و در سال ۱۲۷۵ شمسی با دوشیزه ۱۳ ساله‌ای به نام «طلا» دختر یاور اسماعیل خان، آجودان باشی مظفرالدین میرزا ولیعهد ازدواج می‌کند و نخستین میوه این وصلت پسری بود به نام باقر که در سال ۱۲۷۷ شمسی با قدوم خود اجاق این خانواده را روشن می‌کند. این نوزاد بعدها به نام آقامیرزا باقر ویجویه‌ای یکی از واعظان نام‌آور تبریز می‌گردد و در سال ۱۳۵۳ شمسی در تبریز دار فانی را وداع می‌کند. پس از آن که جنبش مشروطه خواهی در تبریز برخاست و آوازه آن به گوش ایرانیان بیرون از مرزها نیز رسید زنده‌یاد میرزا علی آقا، ایرانیان ساکن آن

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سوی ارس را به بازگشت به میهن تشویق کرده و آنان را به هواداری مشروطه ترغیب می‌کرد و خودش نیز به تبریز بازگشته و در زادگاهش مردم را به شرکت در نهضت فراخوانده و سازگاری مشروطه را با قرآن و مسلمانی روشن می‌سازد.

این واعظ جوان که معتقد بود برای این که نسل جوان بیدار گردد گام نخست، باسواد شدن آنهاست. برای رسیدن به این هدف والا، مدرسه بلاغت را در کوی ویجویه بنیاد می‌نهد و مدیریت آن را به برادرش شادروان میرزا حسین می‌سپارد.

چون بیشتر سخنرانی‌های او درباره مشروطه و آزادی بود به نام «واعظ مشروطه» شناخته گردید. به علّت اقامت طولانیش در قفقاز از شکست روزگار فتحعلی شاه قاجار و جدا شدن قفقاز از خاک ایران در سخنرانی‌ها یاد نموده غیرت و مردانگی را در جوانان آذربایجان زنده می‌کرد. چنان که «سرباز» در شعری می‌گوید:

مژده‌مشروطه‌خواهی چون به گوش او رسید — گشت از قفقاز بر ایران روان ویجویه‌ای
شیفته گردید بر مشروطه و آزادگی — واعظ مشروطه شد از آن زمان ویجویه‌ای
گفته‌هایش می‌نشست‌اندر دل پیروجوان — بود بس‌که پاک خوی و خوش‌بیان‌ویجویه‌ای
غیرت و مردانگی را در جوانان زنده کرد — با سخن می‌داد بر دل‌ها تکان ویجویه‌ای
حق را گفت از حقیقت هم هواداری نمود — بهترین سرمشق شد بر واعظان ویجویه‌ای
شد مشوق بر دلیران وطن در کارزار — رفت اندر سنگر آزادگان ویجویه‌ای
چون نبود اندر پی جاه و مقام و زور و زر — دور بود از خودنمائی جانفشان ویجویه‌ای
آلت دست ریاکاران نشد در زندگی — بود هر دم حامی بیچارگان ویجویه‌ای

این مجاهد ارجدار از جمله ناطقینی بود که در نهضت مشروطیت، دوشادوش سایر وعاظ آزادی خواه مثل شیخ سلیم و میرزا حسین واعظ به جبهه مبارزان پیشرو پیوسته با نطق و خطابه، مبارزه با استبداد داخلی و پیکار با استعمار خارجی را آغاز کردند. این نیک مرد با این که از روز نخست می‌دانست که در میدان مبارزه قدم گذاشتن، عاقبت خطرناکی دارد، با وجود این، زندگی خود را به خدمت در راه همنوع و هموطن خویش وقف و بی‌باکانه به افشای مظالم ستمگران پرداخت.

مستبدین بیشتر از تیر و تفنگ مجاهدین، از سخنان ناطقین می‌ترسیدند و هر هفته‌ای که

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

می‌گذشت برای نابودیشان نقشه جدیدی طرح می‌کردند، ولی مجاهدین هیچ وقت، سخنرانان را تنها نگذاشته و همیشه برای حفظ آنان پاسداری می‌کردند.

میرزا علی واعظ از جمله افراد سرشناس و از رهبران مشروطه خواه تبریز به حساب می‌آمد. به همین علت بود، موقعی که رحیم خان چلبیانلو به دستور محمد علی شاه به تبریز حمله کرد و تمام محله‌های این شهر به جز محله امیرخیز را وادار به تسلیم نمود. بعد از این نمایندگان مردم شهر، پیش رحیم خان رفتند، وی چند شرط تحمیلی را به آنها ارائه داده، از آن جمله یک لیست شامل اسامی سران مشروطه‌خواه تبریز بود که از نمایندگان خواست این افراد راکه ۹۰ نفر بودند تسلیم وی کنند. در بین این اشخاص نام میرزا علی واعظ نیز بود که همراه اسامی قهرمانانی مثل علی مسیو، ستارخان، باقرخان، شیخ محمّد خیابانی و حسین خان باغبان دیده می‌شد. بودن نام این روحانی جلیل‌القدر در بین این بزرگان، نشان دهنده اهمیت مقام وی می‌باشد.

ناگفته نماند که مردم تبریز نه تنها با درخواست رحیم خان مخالفت کردند، بلکه وی در مقابل یورش قهرمانانه شیران تبریز تاب مقاومت نیاورده و رو به فرار گذاشت.

این روحانی از جان گذشته، در کتاب «نامه‌هائی از تبریز» چنین معرفی شده است: «میرزا علی شهید... یکی از ناطقین درجه اول تبریز و بلکه یگانه بود. بسیار آدم وطن‌پرست، صحیح، بااخلاق، فداکار و مشروطه طلب بود و خیلی با نفوذ و محبوب القلوب در میان مردم بود.... از ابتدای ظهور مشروطیت، داخل در این کار شده و بسیار مجاهده نمود و در این شش سال گذشته کاری غیر از این نداشت. شب و روز در اعتلای کلمه مشروطیت، غیور و ساعی بود و در شدّت و رخاء و آسایش و انقلاب، پایدار و مستقیم بود. در عهد مشروطیت ثانی به وکالت «انجمن بلدیه» منتخب و عضو شد. در مشروطه اول به خاطر مجاهدات فداکارانه‌اش، بسیار طرف عداوت شدید مستبدین مانند میرهاشم و حاج میرزا حسن و غیرهما از مؤسسین اسلامیه مفسده گشته و صدمات بسیار دیده بود. مشارالیه در این دو سه سال اخیر ناطق یگانه تبریز و واعظ مشروطیت بود».[1]

۱- ادوارد براون - نامه‌هائی از تبریز - ص ۲۰۱

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

این مجاهد جانباز از جمله وعّاظ انقلابی بود که به حمایت از روستائیان ستم‌دیده برخاست. به نوشته شهید ثقةالاسلام: «در این چند روز، واعظین به حمایت دهاتیان برخاسته، وعظ خود را منحصر کرده بودند، به این که مباشر را بیرون بکنید و مالک را جواب بدهید».[۱] و هنگامی که حرکت گسترده دهقانی در آذربایجان پاگرفت...نخستین بار خون دهقانان آذربایجان در روستای قره‌چمن بر زمین ریخت».[۲] با پشتیبانی از ستم‌دیدگان قره‌چمن به نکوهش ملاّکان پرداخت.

در این پیشامد ناگوار که در نخستین بهار آزادی، یعنی فروردین ماه سال ۱۲۸۶ رخ داد، روستائیان قره‌چمن با اشاره سردمداران انجمن اسلامیه و به دستور نظام‌الملک، والی بدخواه آذربایجان و با دست سواران نصرالسلطان، حکمران ستمگر میانه، کشتار و تاراج گردیدند. صاحب ترجمه، در سخنرانی‌های خود از انتقاد عاملین این فاجعه از جمله حاج میرزا حسن مجتهد باز نایستاد تا این که وی به کینه‌توزی برخاسته و انجمن را به صدور دستور تبعید ویجویه‌ای واداشت. بیگلربیگی، فرّاشان را به دستور والی برای بیرون کردن میرزا علی آقا از شهر فرستاد، ولی او پیش از آن که فرّاشان به سراغش روند از راه سردرود بیرون رفت. چون جوانان غیرتمند و مجاهدان دلیر از جریان آگاه شدند، به هیجان آمده و به خانه واعظ رفته، به دنبال او راه افتادند و با شکوه و جلال او را از سردرود بازگردانیدند و به انجمن رفته و نمایندگان انجمن را از این که زیر نفوذ حاج میرزا حسن قرارگرفته بودند استیضاح کردند و متقابلاً بیرون کردن حاج میرزا حسن و پسرش حاج میرزا مسعود را از شهر خواستار شدند و چندان پافشاری کردند که به خواسته خود رسیدند.

میرزا علی آقا واعظ، از جمله روحانیون روشن‌بینی بود که استبداد قاجار را بهتر شناخته بود و خوب می‌دانست که تنها راه رهائی ملت از دست دژخیم محمد علی شاه روسوفیل، مسلح شدن و مبارزه مسلحانه است، وی بنابه تجربه انقلابیش، نیک دریافته بود که تاریخ ثابت کرده است که دیکتاتورها و خون آشامان ضدّ خلق به جز زور چیز دیگری نمی‌فهمند و تنها از این راه است که می‌توان آن‌ها را از تخت فرعونیشان به زیر

۱- نصرت‌الله فتحی - مجموعه آثار قدیمی ثقةالاسلام تبریزی - ص ۳۴

۲- سهراب یزدانی - مسأله ارضی و دهقانی در انقلاب مشروطیت ایران - نشریه نگاه نو (خرداد - تیر ۱۳۷۱) ص ۲۲

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کشیده و مردم ستمدیده را از دستشان رهائی بخشید. چون گرگ بنابه طبیعت ذاتیش، کارش همیشه دریدن بره بوده و هیچ وقت در قاموسش، پند و اندرز و عجز و التماس جائی نداشته و نخواهد داشت. به همین علّت، برخلاف سران آزادی خواه تهران که بعد از صدور فرمان مشروطیت، کار را تمام شده می‌پنداشتند و هیچ لزومی برای مسلح شدن مردم و آماده کردن آن‌ها برای فردا نمی‌دیدند و به همین سبب هم بود که محمد علی شاه توانست به آسانی آزادی را در تهران و سایر شهرهای ایران خفه کند، ولی رهبران هوشیار تبریز از جمله میرزا علی واعظ تشخیص داده بودند که هنوز اول کار است و باید برای تحکیم حکومت قانون در برابر استبداد، مسلحانه آماده شد. این شهید راه حرّیت، نه تنها مردم را برای مسلح شدن تشویق می‌کرد، بلکه لزوم تهیه اسلحه سرد و گرم را شرعاً مجاز معرفی می‌نمود. طاهرزاده بهزاد در این زمینه چنین می‌نویسد: «در روزهای انقلاب تبریز، هر عمل، عکس‌العملی تولید می‌کرد. آمدن اکرام السلطان گرفتاری اسدا... خان و افشا شدن اسرار توطئه و بیدادگری‌های بیوک خان پسر رحیم خان چلبیانلو تردیدی باقی نگذاشت که نقشه‌هائی برای برچیدن مشروطیت ایران تهیه شده و قبل از همه می‌خواهند، صدای فدائیان آذربایجان را خاموش کنند. عکس العمل این توطئه‌ها بیداری رهبران و اقدام‌های ضروری‌تر و شدیدتر آزادی‌خواهان گردید. ابتدا فدائیان، مخزن اسلحه ارک را تحویل گرفته و مجاهدین و فدائیان محله‌های شهر تبریز را مسلّح کردند.... پس از تشکیل حزب اجتماعیون - عامیون بنا شد، مجاهدین امنیت شهر تبریز را به عهده گیرند. بنابر این مسلّح شدن آنان ضروری تشخیص داده شد و وعاظ هم از قبیل میرزاعلی واعظ ویجویه‌ای و چند تن دیگر در بالای منبرها لزوم تهیه اسلحه گرم و سرد را شرعاً مجاز معرفی کردند و چون پیش‌بینی می‌کردند که داشتن اسلحه بدون دارا بودن آموزش نظامی کافی نیست، از تاریخ ۱۲ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ هق مشق نظامی و هدف‌گیری معمول شد.

بدین نحو در کلّیه میدان‌های تبریز آموزش نظامی و تیراندازی معمول گردید و بعد از ظهرها جوانان لباس‌های ملّی در برکرده پیکرهای خود را با قطار فشنگ آراسته و مشغول تمرین سپاهیگری گردیدند. این اقدام فواید فراوانی داشت، از آن جمله قبل از این که جنگ و نبرد آغازگردد، جوانان ورزیده شده و به تفنگ و فشنگ عادت کرده و رنگ ترس و

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مشهد ـ سال ۱۳۲۸ هـ ق

میرزا علی واعظ وبجویه‌ای (نشسته نفر وسط)

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

واهمه از وجود آنان زدوده شده بود. ضمناً اینان هم که در جامعه با رخت آزادی و مشروطیت شناخته شدند، در مقابل عمال استبداد قرارگرفته و اخلاقاً ملزم به انجام تعهد گردیدند».[۱]

در سال ۱۲۸۸ دومین فرزند واعظ مشروطه دیده به جهان گشود که به نام پدربزرگ مادریش اسماعیل نامیدند. در همین سال بود که بنابه دعوت آزادی خواهان و آذربایجانیان ساکن مشهد، میرزا علی آقا عازم خراسان شد و آزادی خواهان آن خطه از وی با شکوه و جلال پیشواز کردند.

پس از آن که محمد علی میرزا بر اثر مجاهدات آزادی خواهان، از سلطنت خلع و به روسیه فرارکرد، هر آن مترصّد فرصت بود که به ایران برگردد، بالاخره قبل از آن که وی در روز شنبه ۲۶ تیرماه ۱۲۹۰ با پشتیبانی روس‌ها به ایران بازگردد، صمدخان شجاع‌الدوله به هواداری وی از شرق و غرب به شهر تبریز حمله کرد که مجاهدان در برابر آن مردانه پایداری کردند. میرزا علی اقا به سنگرهای حکماوار و شام غازان در غرب تبریز رفته و از مجاهدان ستایش کرد و آنان را به نگهداری شهر و مبارزه با بازگشت استبداد تشویق نمود.

پس از آن که صمد خان و روس‌ها چیره شدند، در تبریز دست به کشتار آزادی خواهان بازکردند. احمد کسروی در این زمینه می‌نویسد: «ما در تاریخ بارها نام او (آقامیرزاعلی) را برده‌ایم. مرد نیکخو و شیوازبان و غیرتمندی بود و با آن که از پیشروان آزادی به شمار می‌رفت به انجمن و اداره‌ها درنیامده و به همان کار واعظی خرسندی داشت و چون کسی را نیازرده و در پیشامد جنگ روس هم دست نداشته بود، از این رو بیمی به خود راه نداده از شهر بیرون نرفت. امیر حشمت و یارانش به او نیز پیام فرستاده، پیشنهاد همراهی کردند، ولی او انگیزه‌ای برای بیرون رفتن از شهر نمی‌پنداشت و آن را نپذیرفت. لیکن چون ثقةالاسلام و دیگران راگرفتند و اندازه بدخواهی و سخت‌گیری روسیان دانسته شد، او نیز بر خود ترسیده به چاره برخاست. ولی از شهر بیرون نرفت و پناه بردن به خانه خویشان و دوستان را روا شمرد. و در آن دل زمستان، به باغی درکوی کوچه‌باغ پناهید و در یک سرای

۱- طاهرزاده بهزاد - قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران - ص ۱۳۴ - ۱۳۲

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

سرد و تهی، در آن جا به نگهداری خود پرداخت و چون کسی در چنان جائی نهان نماند، حسین خان فراش باشی جایگاه او را دانسته و با بستگان خود به سراغ وی آمد و او را دستگیر کرده و با کسان دیگری که دستگیر کرده بود برای روسیان برد. همان روز روسیان آقا میرزا علی واعظ با سه تن دیگر حاج صمد خیّاط، حاجی خان قفقازی و مشهدی شکور خرازی را در قوم باغی به دار آویختند.

اینان را از چند روز پیش گرفته بودند و ما از سرگذشت ایشان در باغ شمال و چگونگی بازپرسی و دارکشیدن آنان آگاهی درستی نداریم، ولی پیکره‌ای در دست است که سرکردگان روسی هر چهار تن را در پای دار نگاه داشته‌اند و در همان جا بازپرسی می‌کنند و ریسمان‌ها از بالای سر آنان آویزان است. از این جا پیداست که چه رفتاری با آنان کردند و چگونه داوری نمودند».[۱]

تاریخ شهادت میرزاعلی‌آقا روز ۲۲ دی‌ماه ۱۲۹۰ برابر با ۲۲ محرم ۱۳۳۰ هـ‌ق بوده است.

چون صمد خان چیره شد با یاری بیگانگان — شد اسیر پنجه اهریمنان ویجویه‌ای
واپسین دم با شجاع‌الدوله تندی‌ها نمود — حمله‌ها می‌کرد با تیغ زبان ویجویه‌ای
مرگ اندر راه میهن پیش او ناچیز بود — داد از خود سرفرازی‌ها نشان ویجویه‌ای
پایداری کرد در پیمان خود تا پای دار — بود چون خاری به چشم دشمنان ویجویه‌ای
چوبه دار ارج او را در جهان افزون نمود — کرد نامش را بدین سان جاودان ویجویه‌ای
همسرش با خردسالان ماند از او یادگار — هستیش تاراج شد چون داد جان ویجویه‌ای
راستی اندربهار عمر زیر بار غم — خرد شد چون رفت از دستش جوان‌ویجویه‌ای
لیک با نیروی ایمان کودکان را مرد کرد — تا نماند در جهان کورآشیان ویجویه‌ای
بر هوس‌های جوانی در جوانی چیره شد — بود ازو خرسند مردم در جهان ویجویه‌ای
نام او شد زینت تاریخ آذربایجان — بود مرد پارسا وکاردان ویجویه‌ای
در هزار و سیصد و سی بیست و دوم روز دی — داد جان در راه ایران شادمان ویجویه‌ای
یاد او را تازه کن سرباز در این ارمغان — کرد جانش را به ایران ارمغان ویجویه‌ای[۲]

۱- کسروی - تاریخ هیجده ساله آذربایجان - ص ۳۴۲

۲- سرهنگ مهدی مؤیّد (سرباز) - مجله هوخست، دوره هیجدهم سال ۱۳۴۶ - شماره ۵ - صفحهٔ ۱۶

pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

این روحانی مبارز که یک عمر صادقانه در راه بیداری مردم کوشید، بالاخره جان عزیزش را در راه آرمان مقدسش نثار نمود، ولی دست مکافات نگذاشت که قاتلین وی بتوانند بعد از او به راحتی زندگی کنند و آه جانگداز کودکان صغیر و یتیم آن مبارز نستوه، بالاخره تبدیل به شعله‌های آتشی شد که خرمن هستی آن دژخیمان را به خاکستر تبدیل کرد.

چندی نگذشت که انقلاب اکتبر طومار هستی تزاران خونخوار روسیه را در هم نوردید و مزدوران سرسپرده آن‌ها در تبریز از جمله حسین خان فراش باشی نیز به دست مجاهدان به کیفر اعمال خود رسیدند و مصداق این شعر در مورد همه آن‌ها به واقعیت عینی تبدیل شد:

دیدی که خون ناحق پروانه شمع را چندان امان نداد که شب را سحر کند

کسروی درباره حسین‌خان فرّاش باشی و سرنوشت بدفرجام او چنین می‌نویسد:

«این حسین خان فرّاش باشی ویجویه و حکماوار بوده، پس از جنبش مشروطه، به آزادی خواهان پیوسته و در جنگ‌ها نیز همیشه پا در میان می‌داشت و دسته‌ای زیر دست او بودند، با این همه چون روسیان چیره شدند در زمان به حال و جایگاه دیرین خویش برگشته، باز فرّاش باشی گردید و نامردانه به جستن و گرفتن آزادی خواهان پرداخت که بیش از دیگران در این راه می‌کوشید و بسیاری از کسانی که روسیان و صمدخان از ویجویه و قره‌آغاج و آن پیرامون‌ها کشتند گرفتاریشان با دست این می‌بود ولی خود او نیز داستان بس شگفتی دارد و چند سال دیرتر مجاهدان او را به کیفر این نامردی‌هایش کشتند.

پس از رفتن روسیان از تبریز که دموکراتیان در تبریز نیرومند شدند، این حسین‌خان از شهر گریخته بود ولی یک شب نهانی بازمی‌گشته و دموکراتیان آگاه شده و در گورستان گجیل او را کشته و یک پارچه سفیدی روی سینه‌اش دوخته و به روی آن با خون، سه سطر نوشته بودند:

«زنده‌باد ارواح پاک شهدا»

«زنده باد روح پاک میرزاعلی ویجویه»

«زنده باد روح پاک احمدخان یوزباشی»

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

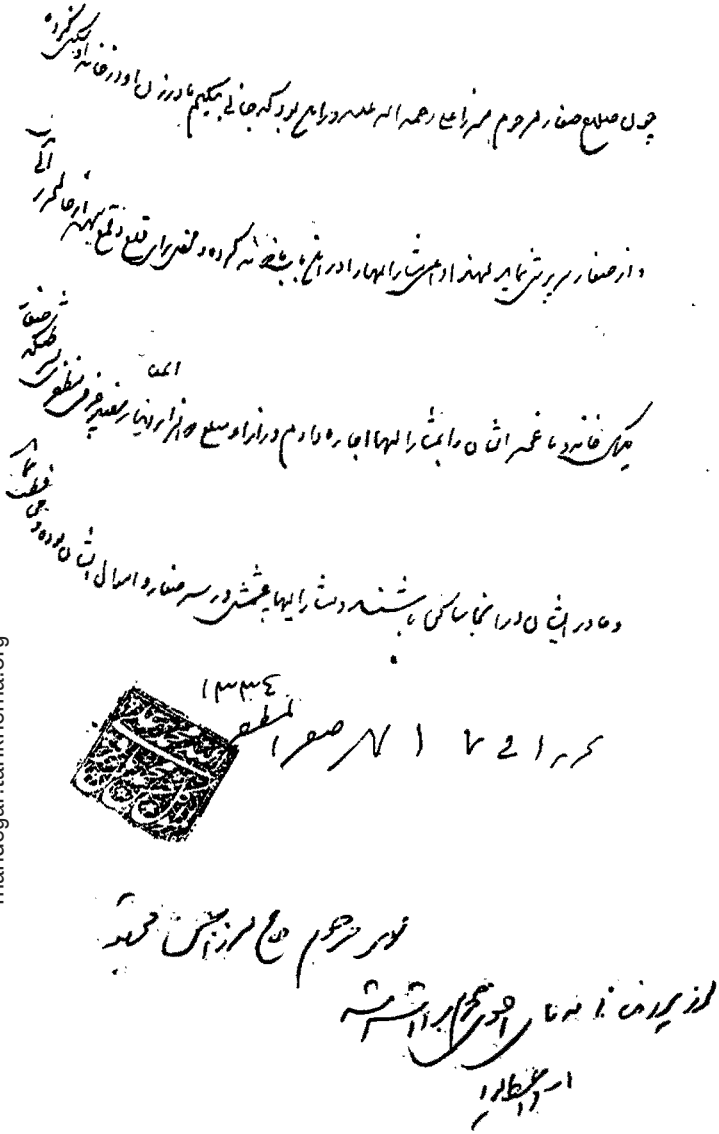

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

دستخطّ حاج میرزا حسن مجتهد درباره وزّاث واعظ

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و بامدادان که او را برداشته و در آن نزدیکی به خانه کلانتری آورده و به روی زمین انداخته بودند، من نیز به آنجا رفته و آن را دیدم و این شگفت که همان خانه از آن حاجی خان بوده و مادر داغدیده پیر او که تا آن زمان زنده بود بالای سرکشته حسین خان ایستاده و می‌گفت پسر مرا این به کشتن داد».[۱]

حسین خان فرّاش باشی درست شش سال و چهار روز پس از شهادت این عزیزان در شب چهارشنبه ۲۶ دی ماه ۱۲۹۶ به سزای اعمال ننگینش رسید.

پس از شهادت پرافتخار آقا میرزا علی واعظ، منزلش به دست اوباش به تاراج می‌رود و همسر ۲۸ ساله‌اش بانو طلا که هشت ماهه حامله بوده، با شجاعت هر چه تمام‌تر با آن حوادث مقابله کرده و با صبر و حوصله فرزندان خردسالش را در دامان پرعطوفتش بزرگ می‌کند و بالاخره در سال ۱۳۴۳ شمسی در تبریز دار فانی را وداع می‌نماید. گفتنی است که منزل این بزرگوار که در محله ویجویه روبروی کوچه میرزاآقا حکیم قرار داشت، هنگام شهادتش در پیش آقا میر مجید خسروشاهی بیع به شرط بوده است.

پس از شهادت میرزا علی آقا، حاج میرزا حسن مجتهد، با آن که از مخالفان وی بود، ولی پا پیش گذاشته و مادر همسر شهید را به عنوان قیّم اطفال خردسال تعیین می‌کند و این شیرزن بنابه گفته نوه‌اش حاج اسماعیل آقا واعظ‌پور، در سر و سامان دادن زندگی این خانواده بی‌سرپرست، زحمات زیادی را متحمّل می‌شود. زنده‌یاد میرزا علی آقا واعظ علاوه بر دو پسر، دارای دو دختر نیز بوده است. یکی از آنان به نام سکینه در سال ۱۳۲۳ شمسی در تبریز درگذشته است.

چنان که گذشت بانو طلا که در آن ایام پر تب و تاب، هشت ماهه حامله بوده، ۴۵ روز پس از شهادت شوهرش وضع حمل می‌کند و دختری به دنیا می‌آورد، ولی این طفل روی پدر ندیده بیش از دو سال زنده نمی‌ماند.

ضمن گرامیداشت خاطره فراموش نشدنی زنده‌یاد میرزاعلی واعظ و کلیه شهدائی که در راه آزادی‌خواهی و عدالت‌طلبی، جان در راه آرمان خود گذاشته‌اند، این دفتر را با ابیاتی

۱- کسروی - پیشین

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

از شاعر گرانمایه آقای حمید سید نقوی (حامد) که با زبان شیرین مادریمان درباره محلّه ویجویه و زنده نام علی واعظ سروده به پایان می‌بریم:

(ورجی) کوچه‌سی هاردا قالمیسان هر نه باخیرام گورمورم سنی
آخر ائویمه آز قالیر گئده‌م هاردا قالمیسان یادا سال منی
میرزه علی واعظ بؤیوک اوغلووا ادبلی سلام یئتیر بیزلردن

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

میرزا محسن

معتمدالتّجار

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

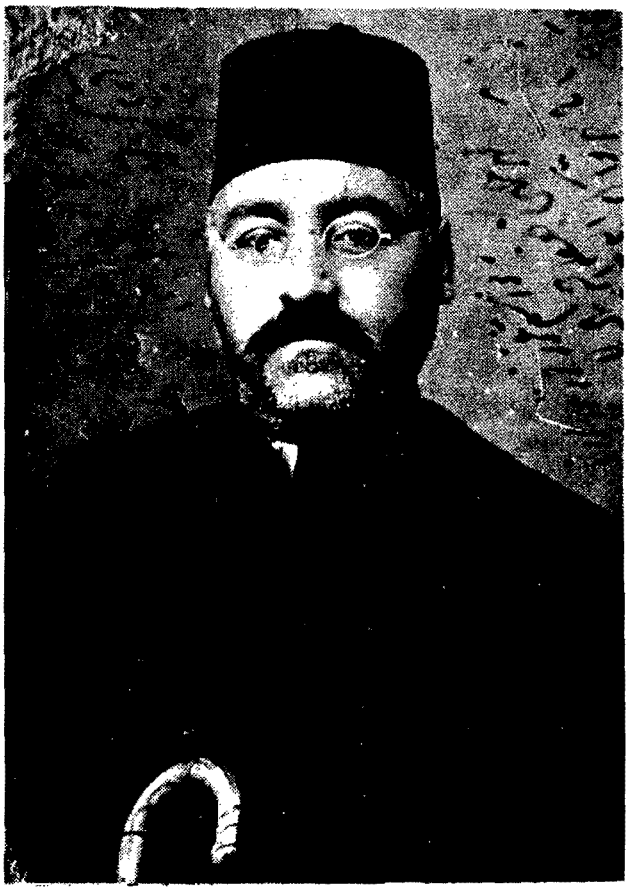

معتمدالتجار (ص۲۰۱)

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

میرزا محسن معتمدالتّجار تبریزی، از بازرگانان خوشنام تبریز، از جمله شخصیّت‌های مبارز، شجاع و فداکاری است که در تاریخ معاصر آذربایجان، نقش ارزنده‌ای ایفاء کرده و نام نیکی از خود به یادگار گذاشته است. این چهره برجسته، نه تنها در دوران نهضت مشروطیّت در صحنه‌های انقلاب، حضور و شرکت فعّال داشت، بلکه از جمله معدود نمایندگان دوره چهارم مجلس شورای ملّی بود که در برابر قلدری‌های رضاخان میرپنج ایستاد و به قول دکتر مهدی مجتهدی: «با کمال شجاعت، برای اوّل بار از سردارسپه که رسماً وزیر جنگ و در عمل همه کاره بود و در هر چیز مداخله می‌کرد استیضاح کرد و بی‌اعتدالی‌های نظامیان را انتقاد نمود. این استیضاح، از وقایع مهم تاریخ مشروطیّت ایران است. در اثر آن، دسته‌بندی‌های مجلس به هم خورد و سردارسپه گرفتار اشکالات شد».(۱)

میرزا محسن معتمدالتّجار فرزند حاج میرزا شفیع امین‌التّجار و پسرعموی زنده‌یاد سیّد حسن شریف‌زاده، از جمله مبارزان راستین مشروطیّت در آذربایجان می‌باشد. وی در برهه‌های حسّاس، عضو انجمن ایالتی آذربایجان بود و با جان و دل در راه آزادی می‌کوشید. پس از سرنگونی بیرق‌های سفید توسّط ستّارخان سردار ملّی، لازم بود انجمن ایالتی آذربایجان که نمایندگانش در تهاجم رحیم خان چلبیانلو پراکنده شده بودند، مجدداً تشکیل شود. این نهاد مدنی در آن شرایط حسّاس با شرکت ۱۲ نفر تشکیل گردید که یکی از آنان، صاحب ترجمه بود.(۲)

این رجل کاردان، از سوی انجمن ایالتی آذربایجان به عضویّت عدلیّه انتخاب می‌گردد و در این سمت نیز فعّالانه تلاش می‌کند. در شماره ۷۵ سال اوّل روزنامه انجمن که در روز سه‌شنبه ۲۲ ربیع‌الاوّل ۱۳۲۵ هـق منتشر شده آمده است:

«روز چهارشنبه (۱۷) ماه [ربیع‌الاوّل ۱۳۲۵] اعضای محترم انجمن در منزل جناب حاجی محمّد باقر جمع شده بودند. اوّل مذاکره در تعیین چهار نفر اعضای عدلیّه شد. بعد از مذاکرات به اکثریّت آراء آقایان مفصلةالذّیل را تعیین و منتخب نمودند (جناب معتمدالتّجار)، (جناب حاجی اسد آقا گنجه)، (جناب حاجی میرزا محمود معروف

۱- رجال آذربایجان در عصر مشروطیّت - ص ۳۰

۲- دکتر مهدی ملک‌زاده - تاریخ انقلاب مشروطیّت ایران - ص ۹۵۹

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کاشانی)، (جناب حاجی حسن ختائی) قرار گردید در این خصوص به حضور حضرت حکمران هم شرحی نوشته شود که به آقایان منتخبین از قرار رقعه احضار اطلاع بدهند و در روزهای معیّنه تشریف برده به عرایض و تظلّمات اهالی رسیدگی نمایند».

همچنین در شماره ۱۰۸ سال اوّل همین روزنامه که روز دوشنبه ۲۶ جمادی‌الاوّل ۱۳۲۵ منتشر شده آمده است: «جواب رقعه که در خصوص تشکیل عدلیّه با حضور چند نفر منتخبین انجمن به حضور حضرت حکمران نوشته شده بود به مساعدت رسید، حضور منتخبین را در دیوانخانه شنبه، یکشنبه، سه‌شنبه و چهارشنبه رسماً خبر داده و از روز شنبه اطاق عدلیّه مرتّب اعضای منتخبین انجمن و اعضای حکومتی باید یک ساعت از طلوع آفتاب گذشته تا ظهر در دیوانخانه حاضر و مشغول کار باشند. اسامی منتخبین عدلیّه از طرف انجمن به قرار ذیل است: جناب معتمدالتّجار، جناب حاجی مستشارالممالک، جناب مشهدی حاجی آقا ختائی و جناب حاجی مهدی سلماسی».

شماره‌های روزنامه انجمن گویاست که معتمدالتّجار بارها در جلسات محاکمه متّهمان شرکت و حکم داده است.[۱]

معتمدالتّجار که در شهر استانبول نیز فعالیت‌های تجاری داشت هنگام سقوط انجمن اسلامیّه در ۲۱ مهر ماه ۱۲۸۷ شمسی در این شهر اقامت داشت، به محض شنیدن این خبر مسرّت‌بخش تلگرام تبریکی بدین شرح مخابره می‌کند: «انجمن ایالتی، از فتوحات جدید جنابان را تبریک، زنده باد مجاهدین - امضاء معتمدالتّجار».[۲]

پس از بازگشت به تبریز، بلافاصله از سوی انجمن ایالتی آذربایجان دعوت به کار می‌شود و این دعوت در روزنامه انجمن (شماره ۲۷ سال سوّم - ۲۲ ذیقعده ۱۳۲۶) چنین منعکس شده است:

«جناب معتمدالتّجار که سابق از وکلای انجمن ایالتی بوده و مدّتی به جهت تسویه اموزات اداره خودشان در استانبول تشریف داشته و این اواخر مراجعت به شهر فرموده‌اند. قرار شد که رقعه [ای] به جناب ایشان بنویسند که کما فی السابق تشریف آورده

۱- در این زمینه مراجعه کنید به شماره‌های ۱۴۶ سال اوّل و ۲۷ سال سوّم روزنامه انجمن

۲- روزنامه انجمن - شماره ۱۴ سال سوّم - ۲۴ رمضان ۱۳۲۶

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

و مشغول وظایف ملّیه خود باشند».

همچنین وی مجدداً به عضویت عدلیّه پذیرفته می‌شود. خبر این پذیرش نیز در روزنامه انجمن (شماره ۳۰ سال سوّم - ۴ ذیحجّه ۱۳۲۶) چنین درج شده است:

«کاغذی از عدلیّه رسید که جناب معتمدالتجار سابقاً در عدلیه سمت عضویت را داشتند و در انتخاب جدید اعضای عدلیّه، معظم‌له در خارجه تشریف داشتند. حالا که تشریف آورده‌اند به سمت عضویت انجمن ایالتی پذیرفته شده‌اند مقرّر فرمایند کما فی السابق به عدلیّه تشریف آورده و به وظایف خود قیام فرمایند. آقایان اعضای محترم ابداً میل ندارند که جناب معتمدالتجار از انجمن ایالتی انفکاک نمایند....».

معتمدالتّجار که از رجال موجّه و مورد احترام مردم و آزادیخواهان بود هنگامی که روس‌های تزاری، در اردیبهشت ماه ۱۲۸۸ شمسی آذربایجان را تهدید به اشغال می‌کردند، وی عضو کمیته واسطه بود. این کمیته از سوی انجمن ایالتی آذربایجان، مذاکراتی با محمد علی شاه انجام می‌داد که بلکه از وقوع این فاجعه جلوگیری نماید، ولی محمد علی شاه هنگامی با خواسته‌های مردم تبریز موافقت کرد که سپاهیان روس از مرز گذشته بودند.(۱)

وی پس از جنگ‌های یازده ماهه آزادی‌بخش مردم تبریز با مستبدین، از سوی همشهریانش به نمایندگی دوره دوّم مجلس شورای ملّی انتخاب می‌گردد و در سمت نمایندگی مجلس، رابط بین انجمن ایالتی آذربایجان و مجلس شورای ملی بود.(۲)

این نیکمرد در ماجرای پارک اتابک، پای در میان داشت که این غوغا را فرو نشاند.(۳)

پس از زخمی شدن ستّارخان سردار ملّی، از جمله کسانی که به عیادت سردار می‌آمد و آن گرد دلاور را تنها نمی‌گذاشت معتمدالتّجار بود.(۴)

دکتر مهدی ملک‌زاده در نگارش تاریخ هفت جلدی انقلاب مشروطیّت ایران، درباره

۱- منصوره رفیعی - انجمن ارگان انجمن ایالتی آذربایجان - ص ۷۸

۲- کسروی - تاریخ هیجده ساله آذربایجان - ص ۱۳۸ و ۲۵۲

۳- کسروی - تاریخ هیجده ساله آذربایجان - ص ۱۳۸ و ۲۵۲

۴- امیرخیزی - قیام آذربایجان و ستارخان - ص ۶۵۱

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

رخدادهای آذربایجان، از صاحب ترجمه نقل قول‌ها کرده، از جمله درباره حوادث جنگ‌های چهارروزه روس‌ها با مجاهدین تبریز در دی ماه ۱۲۹۰ می‌نویسد:

«معتمدالتّجار در نامه‌ای که پس از آن حوادث خونین برای نگارنده فرستاده می‌نویسد: صبح همان روز برای نماز برخاسته بودم که از اشغال شهر تبریز از طرف دستجات قشون مسلّح روس و قتل و غارت مردم بی‌گناه آگاه شدم و سر از پا نشناخته لباس پوشیدم و به طرف انجمن روانه شدم. کسانی که در راه دیده می‌شدند چون مردمان خواب‌آلود و حیرت زده بودند با صداهائی که گوئی از ته قبر بیرون می‌آید از هم می‌پرسیدند دیگر چه خبر است، چه شده، چه اتّفاقی افتاده.

چند نفر از اعضای انجمن که قبل از من از واقعه آگاه شده بودند در انجمن حضور یافته بودند و مبهوت به هم نگاه می‌کردند. در نیمه شب امیر حشمت که خانه‌اش از طرف سربازهای روس محاصره شده بود به زحمت خود را به ارک دولتی می‌رساند و با نایب‌الایاله شاهزاده امان‌اللّه میرزا ملاقات می‌کند و پس از گفتگوی بسیار مصلحت می‌بینند که برای جلوگیری از این وضع غیرمنتظره با انجمن ایالتی تماس بگیرند و چاره و راهی پیدا کنند ولی حوادث و وقایع چنان به سرعت پیش افتاد که انجمن را در عقب سر خود گذارد....»[۱]

وی از جمله کسانی بود که درکنار ثقةالاسلام، برای حل و فصل امور و پیشبرد انقلاب، دور هم جمع شده و به چاره‌جوئی می‌پرداختند.[۲] همچنین در قحطی سال ۱۳۳۶ هـ‌ق از جمله اشخاص خیّری بود که با تشکیل «کمیسیون آذوقه» دست بینوایان را گرفته و هزاران نفر را از مرگ سیاه رهاندند.[۳]

این رجل سیاسی - اجتماعی تاریخ معاصر آذربایجان که از اعضای برجسته حزب دموکرات و از یاران نزدیک شیخ محمد خیابانی بود در دوره تجدّد به نمایندگی مردم آذربایجان در دوره چهارم مجلس شورای ملّی انتخاب می‌گردد. فعالیت این دوره از

۱- ملک زاده - پیشین - ۱۴۸۳

۲- نصرت ا... فتحی - مجموعه آثار قلمی ثقةالاسلام - ص ۱۰۴

۳- کسروی - پیشین - ص ۶۹۵

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مجلس همزمان بود با یکّه‌تازی‌های رضاخان میرپنج که با ایجاد وحشت توسّط نظامیان، پایه‌های خودکامگی خود را مستحکم می‌کرد، ولی معتمدالتّجار با شجاعت کم‌نظیری نه تنها در برابر این دیکتاتور تازه به دوران رسیده می‌ایستد، بلکه با استیضاح و انتقاد از خودسری‌ها و ستمگری‌های نظامیان، رضاخان را مستأصل می‌کند.

نخستین اقدام معتمدالتّجار، مساعدت به افسرانی بود که در خیزش لاهوتی همراه او بودند. ملک‌الشعرای بهار می‌نویسد:

«لاهوتی به روسیّه رفت و سران نهضت مذکور دستگیر و در محاکمه‌ای که به ریاست سرتیپ بصیر دیوان (سرلشکر زاهدی) و دادستانی سرهنگ متین‌الملک قریب تشکیل گردیده بود نه نفر از افسران اردوی ژاندارم را با سلطان تورج میرزا تحت تعقیب و محاکمه قرار داده و آنان را به مرگ یا حبس ابد محکوم کردند. ولی آزادیخواهان تبریز قضایا را به مرکز اطلاع دادند و معتمدالتّجار و فیوضات از دموکرات‌های تبریز و وکیل مجلس شورای ملّی نیز وارد مرکز شده و جمعی از احرار مجلس را با خود همدست کردند و به سردار سپه فشار آوردند که حضرات را به تهران احضار نمایند و در اینجا تجدید نظر در محاکمه آنان به عمل آید.

نتیجه این شد که سرتیپ شیبانی فرمانده قوای آذربایجان صاحب منصبان بازداشته را طلب کرده و مورد توجّه قرار داد و حقوق عقب افتاده آنان را حتّی فوق‌العاده و همه مزایائی که تعلّق می‌گرفت با خرج سفر درباره آن‌ها منظور داشته آن‌ها را به شیخ لینسکی سرهنگ سپرد که با خود به تهران بیاورد، عجب این است که اجازه دادند زندانیان مزبور اسلحه نیز همراه داشته باشند....»[۱]

این مرد دریادل در یکی از نطق‌هایش با انتقاد از خرابی اوضاع، خواستار لغو حکومت‌های نظامی می‌گردد. روزنامه نوبهار می‌نویسد:«روز پنج‌شنبه ۱۳ صفر ۱۲ میزان [۱۳۰۱] در مجلس ملّی، آقای معتمدالتّجار نماینده تبریز لایحه‌ای قرائت کرده و از ظهور ارتجاع در تبریز و رشت و خرابی اوضاع و نقض قوانین شکایت نموده، منجمله از کارهای

۱- ملک‌الشعرای بهار - تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران (ج ۱) - ص ۲۲۶ و ۱۷۸

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

حکومت‌های نظامی هم شکوه کرده به مجلس هم اعتراضاتی وارد ساختند و بالاخره گفتند باید حکومت‌های نظامی ملغیٰ بشود و خیلی تقاضاهای ملیّه دیگر....».[۱]

معتمدالتّجار در این نطق تاریخیش، حقایق زیادی را بیان کرده و پیش‌بینی می‌کند که به زودی بساط مشروطیّت و استقلال کشور برچیده خواهد شد. بخشی از سخنانش بدین شرح است:

«حقیقتاً خیلی ننگ‌آور و باعث تأسّف است که پس از ۱۷ سال مشروطیّت و آن همه قربانی‌ها که در راه آزادی داده شده مجبور شویم که در عوض اصلاحات اساسی، از نقض قانون اساسی و اجرا نشدن سایر قوانین شکایت کنیم. خطوطی که از آذربایجان می‌رسد ما را عصبانی و وادار به عرض این عرایض نموده است.

در ضمن عرایضی که راجع به پاره‌ای قضایای آذربایجان سابقاً به عرض مجلس رسانیدم شرحی هم از کلیّه اوضاع آن ایالت عرض و ضمناً درخواست کردم نمایندگان محترم که برای حفظ حقوق این ملّت منتخب شده‌اند عطف توجّهی بفرمایند. از آذربایجان که به قصد تهران عازم بودیم با نهایت ذوق و شوق می‌آمدیم و خیال می‌کردیم به مجرّد تشرّف در مجلس با مساعدت آقایان برای جبران مافات اقداماتی خواهیم کرد. متأسّفانه بعد از ورود و مطالعاتی که در این مدّت کرده‌ایم می‌بینیم نسبت به امورات اساسی مملکت و حملاتی که به اساس و ارکان آزادی و مشروطیّت در این پایتخت می‌شود مجلس ساکت و نمایندگان محترم توجه مخصوصی نمی‌فرمایند. جلسات گران‌بهای مجلس تمام صرف جزئیات شده و اوقات ذیقیمت نمایندگان تلف می‌شود. دشمنان آزادی و استقلال مملکت لاینقطع در کار، اتصالاً نقشه‌های خودشان را توسعه می‌دهند و قریباً روزی می‌رسد که نه سر می‌ماند نه دستار، بساط مشروطیّت که برچیده می‌شود سهل است استقلال مملکت را هم می‌برند...».

ملک‌الشعرای بهار می‌نویسد:

پس از نطق مفصّل و مشروح معتمدالتّجار....انعکاس غریبی در مجلس و خارج از

۱- ملک‌الشعرای بهار - تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران (ج ۱) - ص ۲۲۶ و ۱۷۸

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

مجلس پیدا کرد و توجه تمام طبقات و محافل را به خود جلب نمود. وزیر جنگ که تا آن موقع چنین انتظاری نداشت سخت دچار نگرانی نموده او را برانگیخت که در مقابل مجلس عکس‌العمل نشان بدهد و چنین وانمود کند مقتضای وقت ایجاب چنان عملیاتی که مورد ایراد مجلس است می‌نموده و برای همیشه مجلس را تهدید کند....

این را هم باید دانست که بلافاصله بعد از خوانده شدن خطابه معتمدالتّجار در مجلس سردارسپه طوری جا زد و ترسید که بی‌درنگ بر آن شد که با حزب سوسیالیست کنار بیاید....»[۱]

صاحب ترجمه چند سال بعد در اثر افتادن آجری از سقف اطاق روی سینه‌اش درگذشت. در تاریخ درگذشت او تبیان‌الملک متخلّص به رضائی این اشعار را گفته است:

سیّد عالی نسب تجّار را خود معتمد — کاهل دل را ماه بود و بزم معنی را چراغ
چون شبانگه خواست خسبد بر فراز تختخواب — تا مگر از رنج گیتی ساعتی گیرد فراغ
سنگی از سقف اجل بر شیشه قلبش رسید — هاتفی از جنّت او را خواند و بردش سوی باغ[۲]
جستم از پیر خرد تاریخ سال رحلتش — اشک بارید از دو چشمان گفت (در دل ماند داغ)

۱۳۴۸ ق

خاندان صاحب ترجمه، هنگام گرفتن شناسنامه، به احترام حاج میرزا شفیع امین التّجار پدر معتمدالتّجار، نام خانوادگی «امین» را انتخاب کردند. نام سابق خیابان محقّقی کنونی که خیابان امین نامیده می‌شد به نام سرلشکر محمود امین برادر کوچک صاحب ترجمه نامگذاری شده بود.

دکتر شفیع امین، از جرّاحان ماهر تبریز که چند دوره هم نماینده مجلس شورای ملّی بود و در سال‌های اخیر درگذشت فرزند معتمدالتّجار بود.[۳]

۱- پیشین - ص ۲۴۶ و ۲۳۵ و ۲۲۹ ۲- حاج حسین نخجوانی - موادّالتواریخ - ص ۳۳۸

۳- دکتر مجتهدی - رجال آذربایجان در عصر مشروطیّت - ص ۳۲

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

حاج میرزا علی‌النقی

گنجـــه‌ای

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

حاج میرزا علی النقی گنجه‌ای، یکی از پیشگامان انقلاب مشروطیّت در آذربایجان است که عمر خود را در راه پیشبرد نهضت و مبارزه با ظلم و استبداد وقف کرده و از این رهگذر خسارات فراوانی را متحمل شده بود. به طوری که مستبدین بارها منزلش را چپاول کرده بودند.

این دلاورمرد، یکی از اعضای مؤثّر هیئت مدیره انقلاب یعنی مرکز غیبی تبریز بود و بارها از سوی مردم، به نمایندگی انجمن ایالتی آذربایجان انتخاب و در اغلب تصمیم‌گیری‌ها شرکت داشت.

طاهرزاده بهزاد، سرآمدان تلاشگر را در انقلاب مشروطیّت در آذربایجان به چهارگروه تقسیم کرده و نام صاحب ترجمه را نیز در دسته چهارم تحت عنوان «بعضی از اشخاص خیّر، تجّار و کسبه» آورده است.

وی به علّت عضویت مؤثّرش در مرکز غیبی تبریز و انجمن ایالتی آذربایجان مورد خشم کینه‌توزانه مستبدین بود و به همین علّت هم نامش در لیست ۹۰ نفری رحیم خان چلبیانلو جای گرفته بود. آن مرد خیره‌سر، پس از ورود به تبریز از مردم می‌خواهد که نه تنها از مشروطیّت دست بردارند، بلکه ۹۰ نفر از فعّالان مشروطه‌خواه را به وی تسلیم کنند که یکی از آنان حاج میرزا علی النقی گنجه‌ای بود.(۱)

این مرد مبارز از یاران نزدیک ستّارخان و در روزهای حسّاس از پشتیبانان سردار ملّی بود. چنان که در روز تاریخ ساز پائین آوردن پرچم‌های سفید، صاحب ترجمه از مشوّقین گرد آزادی بود. کسروی می‌نویسد:

«از آن کسانی که در آن روزها در نزد ستّارخان، پشتیبان او بوده‌اند، گذشته از مجاهدان که یاد کردیم، ما نام‌های علی مسیو، حاج میرزا علی النقی گنجه‌ای و... را شنیده‌ایم».(۲)

طاهرزاده بهزاد نیز می‌نویسد: «بی‌باکی و دلاوری ستّارخان مثل توپ در میان مردم ترکید و مجاهدین را در فداکاری و جانبازی تهییج و تحریص کرد. برای استفاده بیشتری از تهییج مردم مرحوم علی مسیو، حاج علی دواچی، حاج میرزا علی النقی گنجه‌ای و.... این

۱- طاهرزاده بهزاد - قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیّت ایران - ص ۲۲۴ و ۲۱۱ و ۲۳

۲- کسروی - تاریخ مشروطه ایران - ص ۱۵۹ و ۶۹۳

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

عمل را با یک طرز دیگری به موقع اجرا گذاشتند. بدین معنی تصمیم گرفتند به عوض این که خود ستارخان به محلاّت برود، دسته‌هائی از داوطلبان مجاهد ترتیب داده به محلاّت بفرستند و این تصمیم عملی شد».[۱]

کسروی در «تاریخ مشروطه ایران» انگیزه شور و جنبش در مردم تبریز را چند علّت برشمرده، یکی از آن‌ها را بودن رهبران و پیشوایان پاکدرون و نیک دانسته و نوشته است: «گذشته از کوشندگان که شمردیم و کنون بیشتر آنان پا در میان می‌داشتند و پاکدلانه و مردانه می‌کوشیدند، یک دسته از بازرگانان آبرومند و کاردان از حاجی رحیم باکوچی، حاجی میرمحمّدعلی اسپهانی، حاجی میرزاعلی النقی گنجه‌ای و حاجی محمد علی بادامچی و دیگران جلو مردم افتاده و کوشش می‌نمودند».[۲] صاحب ترجمه در سال ۱۲۹۰ شمسی ریاست دادگستری ارومیه را به عهده داشت. این مرد نیکنام در قحطی سال ۱۳۳۶ هـ‌ق که خواربار در تبریز کمیاب و بهای گندم و جو گران شده بود همراه با عدّه‌ای اشخاص خیّر در «کمیسیون آذوقه» به مردمان فقیر و بی‌چیز کمک‌های شایان توجهی کرد. کسروی می‌نویسد:

«رفته رفته کار خواربار سخت‌تر و بهای گندم و جو فزون‌تر گردید. ولی «کمیسیون آذوقه» به پشتیبانی دیموکرات‌ها نیک می‌کوشید و کار خود را از پیش می‌برد. در سنگک‌پزی‌ها که آرد را کمیسیون می‌داد نان به بهای پیشین (من یک هزار مثقالی چهارده عبّاسی» فروخته می‌شد. ولی چون بسیاری از توانگران هم از این نان می‌خریدند کمیسیون به یک کار دیگری برخاست، و آن این که سراسر شهر را سرشماری کرده و خاندان‌های کم چیز و شماره باشندگان آن‌ها را به دست آورد و چنین نهاد که در هر کوئی به اندازه شماره کم چیزان سنگک‌پزی باشد و آرد به اندازه آن داده شود و از آن پس جز به کم‌چیزان نان فروخته نشود و برای سرکشی به این کار و نگهداری بینوایان کمیسیون‌هائی در کوی‌ها از ریش سفیدان و بزرگان برپا گردید. این کارها با یک درستی و سامان بسیار شایسته‌ای پیش می‌رفت.

۱- طاهرزاده بهزاد - قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران - ص ۲۲۴ و ۲۱۱ و ۲۳

۲- کسروی - تاریخ مشروطه ایران - ص ۱۵۹ و ۶۹۳

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

در اینجا می‌بایست از باشندگان کمیسیون نام بریم. ولی من از آنان جز نوبری و حاج میرزا علی‌النقی گنجه‌ای و معتمدالتّجار و ناظم‌الدوله و معین‌الرعایا را که بیشترشان بدرود جهان گفته‌اند نمی‌شناسم. اینان در آن سال دست بینوایان را گرفتند و باری هزاران کسان را از مرگ سیاه رهانیدند.(۱)

این مرد آزادیخواه، در نهضت دموکراتیک مردم آذربایجان به رهبری شیخ محمّد خیابانی نیز از پیشروان جنبش و از یاران نزدیک رهبر عالیقدر آن به شمار می‌رفت. وی در آغاز قیام یعنی روز سه‌شنبه ۱۷ فروردین ۱۲۹۹ شمسی به عضویت هیئت مدیره نهضت برگزیده می‌شود و به تلاش خود در راه آزادی ادامه می‌دهد. از جمله برای فرو نشاندن غائله امیر ارشد همراه با حاج اسماعیل امیرخیزی و سیدالمحقّقین به قره‌داغ می‌رود.(۲) پس از شکست نهضت و شهادت خیابانی، منزل گنجه‌ای توسّط قزّاق‌ها به یغما می‌رود.(۳)

پس از شهادت شیخ، دوستان دموکرات وی در تبریز، به اداره کردن حوزه‌ها ادامه می‌دهند تا این که خیزش ژاندارم‌ها به فرماندهی ابوالقاسم لاهوتی پیش می‌آید و ژاندارم‌های شورشی وارد تبریز می‌شوند. در این قیام که حدود ده روز طول می‌کشد صاحب ترجمه همراه با دیگر دموکرات‌ها در اصلاح امور می‌کوشد. کاوه بیات می‌نویسد:

«در میان عناصر مخالف، نیروی سیاسی اصلی تبریز را دموکرات‌های هوادار خیابانی تشکیل می‌دادند. کسانی مانند حاج میرزا علی‌النقی گنجه‌ای و.... که در طول تحوّلات پیشین آذربایجان فعّال بوده، در این برهه نیز از نو دست به کار می‌شوند».(۴)

دکتر مجتهدی درباره این همشهری مبارز و بذله‌گویش اظهار می‌دارد:

«مرحوم حاج میرزا علی‌النقی گنجه‌ای از قدمای احرار بود. وی در بدو مشروطیّت به آن پیوست و تا آخر در این راه قدم زد و در تمام جریانات وارد گردید. مردی نیک نفس، خوش صحبت، مخصوصاً بسیار ظریف بود. رضا گنجه‌ای [مدیر نشریه بابا شمل] لطف قریحه و ظرافت طبع را از پدر به ارث برده بود. لطایف و ظرایف حاج میرزا علی‌النقی

۱- کسروی - تاریخ هیجده ساله آذربایجان - ص ۶۹۳ ۲- طاهرزاده بهزاد - پیشین - ص ۵۰۶ و ۵۰۴

۳- نصرت‌ا... فتحی - سخنگویان سه گانه آذربایجان در انقلاب مشروطیّت - ص ۲۹۷

۴- کاوه بیات - کودتای لاهوتی - ص ۲۹

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

واجد جنبه انتقادی و اخلاقی و فاقد زنندگی بودند. هنوز هم در مجالس آذربایجانی‌ها لطیفه‌ها و نوادر منقول از آن مرحوم را به عنوان طرفه نقل می‌کنند و عدّه‌ای از ادبا این طرفه‌ها را جمع کرده‌اند. اینجا برای این که نمونه‌ای از آن لطایف را نشان داده باشیم یک لطیفه او را ذکر می‌کنیم. آن این که هنگام نمایندگی به عنوان مرخصی به تبریز آمد و گفت من در کمیسیون عرایض مجلس هستم. از او سئوال کردند که آنجا چه کار می‌کنید در جواب گفت مردم به ما عریضه می‌نویسند و ما به عرایض وارده جواب می‌دهیم. آن‌ها به ما می‌نویسند: «دلبر جانان من، برد دل و جان من» و ما در جواب می‌نویسیم «برد دل و جان من، دلبر جانان من» چنان که مشاهده می‌شود آن مرحوم در این چند کلمه اصول قرطاس‌بازی حکومت ایران را به بهترین و ظریف‌ترین وجه انتقاد نموده است و یک دنیا لطف را در چند کلمه جای داده است. تمام نوادر منقول از آن مرحوم چنین هستند.

باری حاج میرزا علی‌النقی در تبریز کمال محبوبیت را داشت و در بین آزادیخواهان و مستبدّین حسن وجهه داشت. از رفقای نزدیک خیابانی بود پس از فوت شیخ، خانه او غارت شد.

در اواخر سلطنت پهلوی در اثر حادثه درشگه درگذشت. اجداد او اهل گنجه بودند که پس از تسلّط روس‌ها به قفقاز، به تبریز آمده بودند. خانواده گنجه‌ای از خانواده‌های بزرگ تبریز است».[۱]

وی نه در اواخر سلطنت پهلوی، بلکه در سال ۱۳۰۸ شمسی در حالی که نماینده مجلس بود درگذشته است. خبر مجلس ترحیمش، در شماره ۱۰۹ روزنامه «تبریز» به مدیریت حسین آقا فشنگچی که در تاریخ ۱۵ مهرماه ۱۳۰۸ منتشر شده، بدین شرح درج گردیده است:

«به واسطه فقدان حاج میرزا علی‌النقی، در مسجد خواجه علی‌اصغر، از دیروز صبح مجلس ختم برپاست و از قرار اطّلاعی که به اداره رسیده امروز پس از برچیده شدن آن مجلس، دوستان آن مرحوم مجلس ترحیمی برپا خواهند نمود.

۱- دکتر مهدی مجتهدی - رجال آذربایجان در عصر مشروطیّت - ص ۱۳۴

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

فقید مرحوم یکی از عناصر صالحه آذربایجان بود که در پیشامدها صبور و به حسن اخلاق مشهور بوده مخصوصاً در دوره اخیر که در اثر حسن ظنّ اهالی، به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شده بودند با حسن اخلاق، جلب توجه عموم را نموده و در قلوب موکّلین خود مقامی را احراز کرده بودند.

حاج میرزا علی‌النقی از دنیا رفت و نام نیکی به یادگار گذاشت. ما تمام باقی ماندگان آن مرحوم را خصوصاً آقا میرزاجوادخان که یکی از مأمورین صدیق مالیّه و یادگار اخلاق خوب آن مرحوم هستند تسلیت می‌گوئیم».

نصرت‌ا... فتحی می‌نویسد:«میرزا علی‌النقی از رجال آزاده و خوش مشرب و طنزگوی تبریز بود. پسر بزرگش جواد گنجه‌ای بود که تا معاونت مجلس هم رسید، برادر کوچک‌ترش مهندس رضا گنجه‌ای معروف به «باباشمل» که روزنامه فکاهی به این نام منتشر می‌کرد. برادر بزرگ از بنیادگذاران حزب «آزادگان» بود و دوستدار جدّی کسروی، ولی برادر کوچکتر در روزنامه‌اش با وی معارضه داشت که تفصیل آن و جوابی که کسروی داده زیاد است و کتک خوردن مرحوم سرمدی از رزمندگان کسروی شنیدنی است».[۱]

صبیحه خانم دختر حاج میرزاعلی‌النقی همسر خلیل ملکی بود. بنابه نوشته دکتر کاتوزیان: «ملکی با صبیحه گنجه‌ای ازدواج کرد.... صبیحه گنجه‌ای دختر یکی از رهبران طراز اوّل انقلابیون مشروطه‌خواه تبریز بود که در سال‌های پس از آن، از نزدیک‌ترین یاران شادروان شیخ محمّد خیابانی درشمار می‌آمد. فقط دختر چنان پدری می‌توانست همسر و همراهی برای ملکی شود که نه تنها با آن همه کار و مشغله، زندان و زجر و شکنجه،.... بسازد، بلکه هم از نظر مادی (با تدریس زیست‌شناسی در دبیرستان» و هم از نظر معنوی برای او یار شاطری باشد.

صبیحه ملکی یکی از خواتین تاریخ ایران است. بدون ازخودگذشتگی‌ها، فداکاری‌ها، جسارت‌ها و شیرزنی‌ها و حمایت‌های مادّی و معنوی او ملکی هرگز نمی‌توانست بار سنگینی را که بر دوش داشت بکشد. او تنها کسی بود که هیچ گاه ملکی را تنها نگذاشت. من به این زن رشید تعظیم می‌کنم و دست پاکش را صمیمانه می‌فشارم».[۲]

۱- مجموعه آثار قلمی شادروان ثقةالاسلام شهید تبریزی - ص ۴۸۶

۲- خاطرات سیاسی خلیل ملکی - با مقدمه محمدعلی همایون کاتوزیان - ص ۳۱ و ۱۷

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

خیّاط تبریزی،

مخترع توپ مسلسل

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

از جمله زمینه‌هائی که به عنوان ابتکار، خلاّقیت و نوآوری که در نوع خود بی‌نظیر است، در دوران قبل از مشروطیّت در دیار مستعدّ و هنرپرور تبریز به منصّه ظهور پیوسته، اختراع توپ مسلسل، به دست یک خیّاط تبریزی است. وی که «محمّد جعفر خیّاط» نام داشت، نخست ماشین نختابی «فابریک» را اختراع می‌کند و سپس به پروژه‌ای دیگر در سطحی عظیم‌تر دست می‌زند و توپ مسلسل را اختراع می‌کند.

محمّد جعفر خیّاط از دوستان نزدیک شاعر نام‌آور آذربایجان «حاج رضا صرّاف»، در مسائل اجتماعی - سیاسی فعّال بود، چنان که در آن روزگار، در انجمنی به نام «انجمن معارف» که هدفش جمع، نگهداری و حمایت مدارس و تنظیم امور داخلی آن‌ها بود، در کنار رجال نام‌آوری مثل سید حسن شریف زاده، سید محمّد شبستری (ابوالضیاء)، میرزا سید حسین خان عدالت، محمّد علی تربیت و... شرکت فعّال داشت.»[۱]

در شماره ۳۲۷ «۲۸ هزار روز تاریخ ایران و جهان» که ضمیمه روزنامه اطّلاعات در سال ۱۳۵۵ شمسی منتشر گردیده، در این زمینه مطالبی تحت عنوان «محمّد جعفر خیّاط، مخترعی که گمنام مانده است» درج شده است. نخست مقدمه‌ای به قلم دست‌اندرکاران ضمیمه نوشته شده، سپس اظهار نظر دو روزنامه چاپ افغانستان و هندوستان درج گردیده و در پایان، نامه مخترع به خطّ خودش چاپ شده است که اینک آن‌ها را مرور می‌کنیم:

«هفتاد و چهار سال پیش از این، [اینک حدود یک قرن پیش] یعنی در سال ۱۳۲۲ هـ‌ق مطابق با ۱۲۸۳ شمسی، درست در روزگار تیره‌روزی ملّت ایران که هر کسی در فکر گرسنگی و بدبختی و سیه‌روزی خود بود و این که چگونه نانی به کف آرد و خود و عائله‌اش سدّ جوعی کنند، یک ایرانی وطن‌پرست، یک آذربایجانی دلیر و میهن دوست، با همه فقر و تنگدستی که بر زندگی‌اش حکمفرما بود باز هم مانند هزاران ایرانی پاک نهاد شب‌ها با فکر ترقّی و تعالی ایران سر به بالین می‌نهاد و روزها نیز در این اندیشه که چگونه و از چه راه می‌تواند خدمتی هر اندازه کوچک برای میهنش انجام دهد. او خود مغازه خیّاطی داشت و در عین حال رئیس خیّاطان تبریز نیز می‌بود. او همچنان که درکنار چرخ

۱- محمّد علی صفوت - تاریخ فرهنگ آذربایجان - ص ۳۰

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

بروی توپ نوشته شده
توپ مسلسل هر دقیقه
هفتاد مرتبه پر و خالی میشود

سنه ۱۳۲۲
اختراع محمد جعفر خیاط
در تبریز

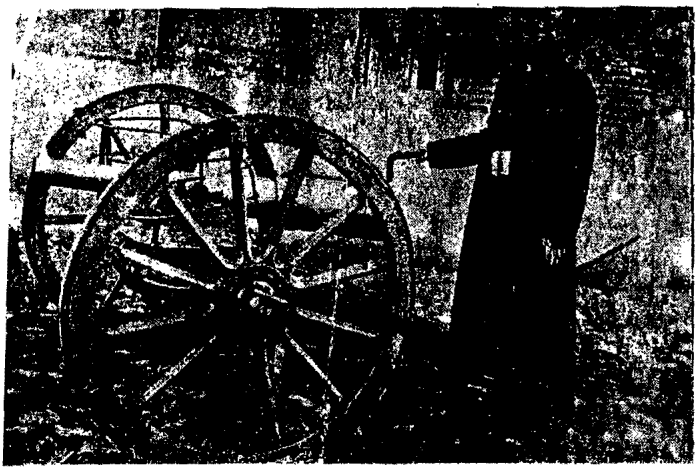

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خیّاطی به دوخت و دوز مشغول بود آنی از فکر ایران و پیشرفت آن و اندیشه خدمت به ملّت ایران غافل نمی‌شد. آذربایجانی غیور با این که با خون دل خوردن و فروش اثاث خانه و استقراض، از این و آن توانسته بود ماشین نخستی «فابریک» را اختراع کند و با آن که برای تهیّه پول برای ساخت و عرضه اختراعش به بازار به هر دری زده بود پاسخ منفی شنیده و آه حسرت کشیده و به لانه‌اش خزیده بود. چه توده ملّت با فقر و مذلّت دست به گریبان بود. تنها عدّه انگشت‌شماری که از طریق زد و بندهای سیاسی و نزدیکی به رجال قاجار به آلاف الوفی رسیده و مال و منالی به هم زده و هنوز هم چشم دنیادارشان پر نشده بود. آن‌ها نه به ایران فکر می‌کردند و نه به اختراع مرد آذربایجانی، معهذا او از پای ننشست و به اختراعی دیگر در سطحی عظیم‌تر اندیشید. او از «ماکوی» چرخ خیاطی الهام گرفت و توانست «توپ مسلسل» اختراع کند.

«مشهدی محمّد جعفر» خیّاط تبریزی فرزند خلف آذربایجان، برای پیاده کردن نقشه اختراعش به پول احتیاج داشت. او ابتدا از فروش باقی‌مانده اثاث خانه‌اش شروع کرد و با استقراض از دوست و آشنا توانست اختراعش را از عدم به هستی آورد.

«محمّد جعفر» خیاط تبریزی وقتی پدیده فکری خود را امتحان کرد و از طرز کارش اطمینان حاصل نمود آن را در معرض دید....ولیعهد قرار داد، به امید آن که مساعدتی برای ساخت و عرضه اختراعش دریافت دارد. امّا همچنان که خودش در نامه‌ای نوشته: افسوس، هزار افسوس.....

توپ اختراعی خیّاط تبریزی در سراسر جهان مانند توپ! صدا کرد. روزنامه‌های خارجه درباره‌اش قلمفرسائی کردند. همه تقدیر و تشویق این مخترع تهیدست را از دولت ایران خواستار شدند اما.....

در زیر مندرجات دو روزنامه را در این خصوص از نظر خوانندگان عزیز می‌گذرانیم.

۱۹۰۴ میلادی - ۱۳۲۲ هق، روزنامه عین‌الوقایع چاپ افغانستان:

«اختراع توپ تازه از حسن اهتمام و کفایت جناب آقا مشهدی جعفر خیّاط باشی در تبریز است که اقتباس آن را از حرکات ماکوی چرخ خیّاطی نموده، پس از زحمات زیاد و

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مخارج گزاف تکمیل کرده‌اند توپی از کار درآورد که صنعت و هنر خود را به خلق نمودار کرد و کمال فطری و جوهر جبلّی خود را در انظار جلوه داد. توپ مذکور مسمّا به مسلسل و سریع‌الاطلاق است که به هر دقیقه ۷۰ تیر پر و خالی می‌شود و نشانه را به یک قاعده می‌زند، امّا به قدر قوّه خود فشنگ آن توپ را از کارتوس دوازده نمره رووِر قرار داده بود که پس از تکمیل تعبیه فشنگ بزرگ هم شود و همان توپ را هنگام مراجعت موکب همایون از فرنگستان به لحاظ اقدس پادشاهی رسانیدند.»

روزنامه حبل‌المتین، شماره ۲۶ مورّخ ۲۷ محرّم ۱۳۲۳

«این روزها اختراع جدیدی مفید به حال دولت و ملّت، در تبریز به منصّه شهود رسیده که ابدان افسرده را روح تازه دمیده و باعث امیدواری وطن‌پرستان و رفع یأس و ناامیدی ایشان گردیده است.

مشهدی محمّد جعفر رئیس خیّاط‌های تبریز قراباغی‌الاصل که از بدو عمر در اسلامبول و تهران و تبریز مشغول صنعت خیّاطی است و در وطن‌پرستی و ملّت‌دوستی نظیر ندارد، مدّتی در دریای تفکّر و خیالات غوطه‌ور بود و گاهی از شغل و کارش برکنار و منزوی دیده. روزی از او سئوال کردم پریشان و متفکّرت می‌بینم به چه خیال و سودا افتادی؟ هر وقت به حجره‌ات می‌آیم شما را افسرده می‌بینم. جواب گفت من غیر از ترقّی ابنای وطن و پیش آمدن دولت و ملّت، خیالی در سر ندارم، افسوس که از دست واحد صدا نیاید و کسی با من رفیق و هم خیال نباشد. چند روز قبل نتیجه انزوای چند ساعت یومیّه او معلوم و ظاهر گردید. توپ سریع‌الاطلاقی که به نام مسلسل اختراع نموده در میدان هنر و کمال حاضر ساخته، قلوب افسرده حاضرین را مسرور و امیدوار ساخت. توپ مزبور امتحان گردید که برای نمونه شناخته شده، فشنگ ۱۲ نمره لوور را می‌خورد. دقیقه [ای] هفتاد مرتبه پر و خالی می‌شود. از فواید و محسّنات این توپ یکی این است که اوّلاً زیاده از دو نفر عمله لازم ندارد. دوّم به دو حرکت پر و خالی می‌شود. سیّم لوله توپ را به هر سمت مطلوب بخواهد می‌چرخد. فواید بسیار در موقع استعمال در حین جنگ و هجوم دشمن دارد.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

در حقیقت این شخص غیور وطن دوست، با این کسب و عدم بضاعت، خدمتی بزرگ به دولت و ملّت نموده، باید ما ایرانیان، خاصّه اهالی آذربایجان، از این اختراع جدید نافعه به وجود او افتخار و مباهات نمائیم. تا امروز این گونه اختراع نافع به حال دولت و ملّت در ایران از کسی به ظهور نرسیده. امیدواریم این اختراع اوّل ترقّی و خوشبختی ملّت با غیرت ایران باشد. گویا توپ مزبور در این چند روزه از نظر حضرت اقدس ولیعهد گذشته و امتحان شده است.»

مطالب بالا قسمتی بود از یک نامه که خبرنگار حبل‌المتین از تبریز برای آن روزنامه فرستاده و یک مخترع ایرانی را معرفی کرده است. حبل‌المتین پس از چاپ نامه و عکس مخترع ایرانی توپ مسلسل، چنین می‌نویسد:

«خدای را شکر که اندک اندک آواز نیک‌بختی از هر جانب ملک و ملّت بلند است. بارها نوشته و باز می‌نگاریم که طبیعت ایرانیان برای هرگونه صنعت موزون و در موادّ اختراعیّه می‌توان گفت نظیر و عدیل ندارند. دولت باید قدردانی کند و ملّت باید تشویق نماید. هر گاه این دو اصل ملک و ملّت ایران را وداع نگفته، امروز در هر چیز به اجانب محتاج نبودیم. وقایع نگار موثّق اداره تمجید این که درباره اختراع (توپ مسلسل) نموده ما را امیدوار نموده که هرگاه حضرت اقدس ولیعهد دون مهد، اندک توجّهی به مخترع نموده قدردانی فرمایند سلسله این اختراع به کارهای عمده مفیده منجر گردد.

در صورتی که این اختراع ناقص هم باشد، مخترع قابل همه گونه همراهی و تشویق و قدردانی است. چه، هیچ مخترعی بدواً اختراع خود را تکمیل نکرده، ولی کسی که چنین اختراعی نمود البتّه همین که اسبابش جمع شد آن را تکمیل نیز تواند نمود.»

عرض و استدعای کمترین جان نثار محمّد جعفر خیّاط

کمترین جان نثار به مقتضای دولتخواهی و ملّت پرستی فطری خود، در اختراع فابریک ریسمان تابی که اعظم ضروریات و احتیاجات ملّت ایران است به قدر اقتدار خود و به اندازه اعتبار از دیگران استقراض نموده یا اکثر مخلّفات محتاجه خانه به سوخت داده، قریب شش سال تمام در این مطلب به صدهزار تعب، اتلاف عمر گرانمایه نموده‌ام - چه

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

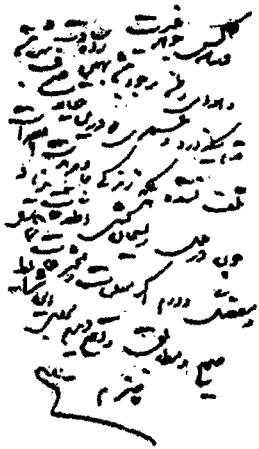

دستخطّ خیاط تبریزی

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

غصّه‌ها که نخوردم، چه رنج‌ها که نبردم - تا به توفیقات یزدانی رشته از مقصود به دست آورده گنجی به رنج یافتم. امّا افسوس، هزار افسوس - امید بسته برآمد ولی چه فایده زان که - امید نیست که عمر گذشته بازآید - خصوص این مرام ایّامی صورت گرفت که نه خود اقتداری و نه دستگیری و هواداری، احدی از این ملّت بی‌مواسات تقویت و مراعاتم نداشته. هر چه استعانه نمودم جوابی نشنیده و معینی ندیدم. دیگر طاقت استقامت و مقاومت مداومت نیاورده به کلّی از پا درافتادم.

اکنون که به عونه و توفیقه مدّت ریاضت سرآمده و پشت و پناهی و دادرسی و ترقّی خواهی دریافته، به عرض حال خود مبادرت می‌نماید که بندگان حضرت مستطاب اجل اعظم روحی فداه یکی از عرایض ذیله را اختیار نموده به رحمت بذل مرحمتی در حق عموم اهالی ایران اجرا داشته.

اوّلاً: مبلغی تصدّق سر مبارک فرموده در راه ملّت انفاق فرمائید که مخارج فابریک شود.

ثانیاً: سرمایه از بندگان حضرت مستطاب اجلّ اکرم اعظم روحی فداه و خدمتگزاری از جان نثار شده منافع با استحضار گماشتگان در خانه مبارکه بالمناصفه تقسیم شود.

ثالثاً: مبلغ کافیه به عنوان قرض از بندگان حضرت مستطاب اجل افخم اعظم روحی فداه به جان نثار مرحمت شود که در اتمام عمل و جلب منفعت ادا و بندگی شود.

رابعاً: اگر رأی مبارک به ماسبق تعلّق نگیرد، اعتباری در این خصوص به کمترین جان نثار مرحمت فرمایند تا به هر حال این صنعت مهمّه در خفا نماند و دستی به دستگیری از پا فتادگان برآورده که بدین واسطه این ملّت تا دامنه قیامت از احتیاج خارجه مستغنی دارند.

الامر امر مطاع حضرت مستطاب اجلّ اعظم عالی است.

این خیّاط مخترع در درگیری‌های مشروطیّت نیز در صف آزادیخواهان بود و در راه آزادی مجاهدت می‌کرد. وی به عنوان یک امین، از سوی انجمن ایالتی آذربایجان به عضویت هیئتی برگزیده می‌شود که برای نظارت، به همراهی اردوئی به فرماندهی رحیم خان چلبیانلو به طرف مشکین شهر و مغان اعزام می‌شوند.

این رخداد که در شماره ۲۶ سال دوّم روزنامه انجمن به تاریخ ۲۶ ربیع‌الثّانی ۱۳۲۶ هـق درج گردیده، از این قرار بوده که رئیس انجمن ایالتی آذربایجان، در جلسه علنی انجمن

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مطرح می‌کند که به موجب اخبار تلگرافی و کتبی، مسئله سرحدّ بیله‌سوار خیلی اهمیّت پیدا کرده و محتاج به فرستادن یک اردوست.

شیخ سلیم خطیب در سخنانی اظهار می‌دارد: مقصود از رفتن این هیئت این است که هم نظارت در مخارج اردو و اعمال رئیس اردو داشته باشند و هم نگذارند دهات حول و حوش در زیر پای اردو پامال شود.

رئیس اضافه می‌کند: یک هیئتی که مرکب از چهار نفر باشند و این هیئت باید اشخاصی باشند که هم درد مملکت را بدانند و هم واقف به سیاسی وقت باشند.

بعد از نطق رئیس، اسامی هفت نفر مطرح می‌گردد و از بین آنان چهار نفر با اکثریت آراء انتخاب می‌شوند که یکی از آنان محمّد جعفر مخترع می‌باشد.

محمد علی صفوت، درباره برخورد حکومت با این مخترع و اختراعش می‌نویسد:

«خیاط را به این جهت مخترع گفتند که از روی میهن‌دوستی و تعریض به غفلت حکومت وقت توپی ساخت که سبک و قابل حمل بود و در دقیقه، شصت تیر خالی کردی. دولتیان آن را معاینه و تحسین کردند. پس از گفت و شنودهای زیاد، خیّاط به تهران احضار شد که توپ اختراعی را هم با خود ببرد. درزی صاف درون از کسب و کار خود دست کشیده عازم مرکز شد. پس از مدّتی انتظار در کاروانسرای سقّا باشی ناچار خیّاطخانه بازکرد و به کسب خود پرداخت. با انتظار این که از سوی دولت وقت بر حسب وعده و دعوت به کار و هنر او ترتیب اثری داده شود. لیکن ماهها و سالها سپری شد و به حال آن مرحوم توجّهی ابراز نشد.

خزان عمر و خزان گل و خزان امید هزار شکر که این عمر جاودانی نیست»[1]

مرحوم صفوت، در دیگر اثر خود «داستان دوستان» درباره عارف منشی و نازک خیالی صاحب ترجمه می‌نویسد:

«یک مدتی صافی با چند تن دیگر از شعرای وقت با مرحوم محمد جعفر خیاط معروف به مخترع، مأنوس و مربوط بودند که او هم مردی عارف منش و نکته سنج و نازک

۱- محمد علی صفوت - پیشین - ص ۳۱

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

خیال بود. غالباً رفقا برای طبع آزمائی انشاء مطلعی را از مخترع تقاضا می‌کردند به اجابت هم می‌رسید.

مخترع مردی بسیار مؤدب و کم سخن بود. آهسته، ولی بس مؤثّر حرف می‌زد. روزی استادی راکه همه ریزه خوار خوان فضیلت وکمال او بودند با لطف بیان خود واداشت یک رباعی را از اشعار خود (اصرار داشت احدی نداند و می‌گفت اشاعه بعض سخنان نارواست) فاش کرد این است رباعی:

باده خوش و با نگار ساده خوش‌تر وانساده نگار شاهزاده خوش‌تر
از ساده نگار و شاهزاده باده از هر چه خدا داده نداده خوش‌تر.»[1]

۱- محمد علی صفوت - داستان دوستان - به کوشش طباطبائی مجد - ص ۱۰۱

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

اسماعیل خان

بهـــــادر

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اسماعیل خان بهادر که در سال‌های پس از شهریور ۱۳۲۰ شهردار تبریز بوده، از مردان مبارز و نیکنامی به شمار می‌رود که باید یاد و خاطره‌اش، در تاریخ زنده بماند و مورد تجلیل قرار گیرد. وی در دوران انقلاب مشروطیّت، از مجاهدان جان برکف و در قیام کلنل محمد تقی خان پسیان در مشهد، از همرزمان وفادار و یار غار همشهری قهرمانش بوده است.

اسماعیل خان فرزند حاج علی خان، در ذیحجّه سال ۱۳۰۵ قمری، سرطان (مرداد) ۱۲۶۶ شمسی در تبریز، دیده به هستی گشود و پرونده‌اش در شهرداری تبریز، نشانگر آن است که وی چهار سال در مکتب، ۱/۵ سال در مدرسه پرورش تبریز، ۷ ماه در مدرسه نظام تهران و ۵ ماه در مدرسه ژاندارمری و یکسال نیز در مدرسه نظام ترکیّه کسب دانش نموده است.

صاحب ترجمه، از سنین جوانی پا به عرصه مبارزه می‌گذارد، به طوری که در ۲۱ سالگی، نخست او را در صف محافظان مجلس شورای ملّی می‌بینیم که از خانه ملّت در مقابل استبداد دربار قاجار به دفاع برمی‌خیزد. دکتر مهدی ملک زاده می‌نویسد:

«عدّه مجاهدین در شب سه‌شنبه ۲۲ جمادی‌الاوّل ۱۳۲۶، از ۱۵۰ نفر تجاوز نمی‌کرد و ما معروفین آن‌ها را که در جنگ شرکت کردند و تا آخر با شجاعت و از خودگذشتگی جنگیدند، برای درج در تاریخ می‌نگاریم...».

وی بعد از حامدالملک و میرزا عبدالرّزاق خان حکّاک، نام اسماعیل خان بهادر را آورده و نوشته است: «اسماعیل خان بهادر که یکی از مجاهدین بود می‌گوید تقی‌زاده به ما گفت جنگ نخواهد شد و صلاح است همگی متفرّق شوید و سپس امر داد تابلو انجمن آذربایجان را که بر سر در یکی از اتاق‌های مسجد بود پائین آورند».[۱]

نظر بر این که در میان مدافعان مجلس، به غیر از صاحب ترجمه، اسماعیل خان دیگری هم بوده، لذا هر یک از آنان را به لقبی ملقّب کرده بودند. دکتر ملک زاده در این زمینه می‌نویسد:

۱- دکتر مهدی ملک زاده - تاریخ انقلاب مشروطیت ایران - ص ۷۴۴ - ۷۳۳ - ۶۸۱

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

وزارت داخله

اداره بلدیه تبریز

اسم [illegible] اسم خانواده [illegible] لقب [illegible] شغل [illegible]

محل الصاق عکس

علامات مخصوصه

اسم پدر [illegible]

تاریخ تولد [illegible]

محل تولد [illegible]

محل اقامت [illegible]

تاریخ ورود بخدمت [illegible]

متاهل است یا خیر [illegible]

تعداد اولاد و اسامی آنها [illegible]

صفحه اوّل پرونده اسماعیل خان بهادر در شهرداری تبریز

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

«اسماعیل خان سرابی که مجاهدین، او را اسماعیل بزرگه می‌نامیدند و علّت این لقب این بود که در میان مجاهدین، دو نفر اسماعیل بودند، یکی همین اسماعیل خان.... و دیگری اسماعیل کوچکه که اسماعیل بهادر نام دارد و از مجاهدین باغیرت و همّت بود و فداکاری و جانبازی بسیار در راه آزادی نمود....».[۱]

اسماعیل خان بهادر، در نامه‌ای که به دکتر ملک‌زاده نوشته و این مکتوب در کتاب «تاریخ انقلاب مشروطیّت ایران» درج گردیده، ضمن اشاره به مبارزات و چگونگی شهادت اسماعیل خان سرابی در باغ شاه به دست محمد علی شاه قاجار، فعالیت‌های خود را در تهران، پس از سقوط مجلس شرح داده است. اسماعیل خان می‌نویسد:«.... اسماعیل خان بین متحصّنین و نمایندگان پیشه‌وران و اصناف بازار و من بین دانشجویان مدارس دارالفنون و سیاسی، برای ابلاغ احکام پیشوایان دین از جمله آیت‌اللّه خراسانی و علمای نجف و تهران و افزودن بر تعداد پناهندگان مأمور بودیم و معیار شناسائی ما در مورد اعتماد به افراد، بر عمل و ایمان و پشتکار و رشادت و شجاعت و مردانگی آنان قرار می‌گرفت».[۲]

وی پس از تشدید عملیّات قزّاق‌ها در بگیر و ببند آزادیخواهان مجبور می‌شود در خانه میرزا هادی دانشجوی دارالفنون پنهان شود و در این مخفیگاه بود که بنابه نوشته خودش: «ظهر، میرزا هادی با حال گریان مراجعت، مقابل پرسش گفت. اسماعیل را به دار کشیدند، برادرش که نام او هم اسماعیل است (من هم اعدام آن شهید و شهرت اعدام خود رابه عوض در بین دانشجویان مستحضر شدم) خبر بودن من در داخل اتاق را داد و پس از گریه و تأثّر و صرف ناهار، خروج اینجانب را از خانه ممنوع و از مادر و برادر خود خواهش و تأکید جلوگیری از خروج من نمود....».[۳]

بنابه نوشته طاهرزاده بهزاد، سپس این جوان رشید و غیرتمند را در صف مجاهدان دلاور تبریز می‌بینیم که دست به جنگ مسلحانه با نیروهای اعزامی محمد علی شاه زده است. او بعداً در قزوین به اردوی ملّی که برای سرنگونی محمد علی شاه قاجار، عازم

۱- دکتر مهدی ملک زاده - تاریخ انقلاب مشروطیت ایران - ص ۷۲۴-۷۳۳-۶۸۱

۲- دکتر مهدی ملک‌زاده - پیشین - ص ۹۹۲ ۳- دکتر مهدی ملک‌زاده - پیشین - ص ۹۹۲

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

(عکس شماره۸۷)

صاحب عکس اسمعیل‌خان بهادر یکی ازمجاهدین رشید تبریز بوده‌ودرحملهٔ آزادیخواهان بطهران از قزوین شرکت داشته ونیز درقیام کلنل محمد تقی‌خان یکی از افسران صدیق ولایق آنمرحوم بوده است. ما برای قدر دانی، عکس نامبرده را را چاپ کردیم‌لباسی که بتن داردبعد ازفتح‌تهران برای‌گروه فاتحین انتخاب شده بود-مؤلف

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

تهران بود می‌پیوندد و در سقوط استبداد شرکت می‌کند».[۱]

اسماعیل خان بهادر، پس از استقرار مجدّد مشروطیّت، در سال ۱۳۲۷ هـق، با درجه نایب دوّمی (ستوان دوّمی) از تهران عازم ساوجبلاغ مکری می‌گردد و یک سال بعد در سال ۱۳۲۸ هـق، ریاست ذوایر ثلاثه شهر میانه را به عهده می‌گیرد. در سال ۱۳۲۹ هـق به آجودانی امان‌اللّه میرزا جهانبانی ملقّب به ضیاءالدوله، فرمانده قشون آذربایجان منصوب می‌شود و تا عاشورای ۱۳۳۰ هـق در این سمت انجام وظیفه می‌کند.

در همان سال با یورش ناجوانمردانه روس‌های تزاری به تبریز، بساط مشروطیّت در آذربایجان برچیده می‌شود و ضیاءالدوله فرمانده قشون و کفیل ایالت آذربایجان نیز در کنسولگری انگلیس در تبریز متحصن و خودکشی می‌کند، اسماعیل خان بهادر، همراه با سایر مجاهدین تبریز، دست به مهاجرت اجباری می‌زند و به خاک کشور عثمانی می‌رود و بعد از سه سال اقامت، به خاک وطنش مراجعت می‌کند. امیرخیزی می‌نویسد: «درصدد برآمدم که به تبریز برگردم. دولت عثمانی، کشتی گل جمال را مخصوص حرکت مهاجرین کرد و با اوّلین کشتی، از استانبول حرکت کردیم. مرحوم مشاورالدوله و میرزا عبّاس وکیل یزد و آقای اسماعیل بهادر و جمعی دیگر.... وارد بندر باطوم شدیم».[۲]

اسماعیل خان بهادر، پس از بازگشت به ایران، از سوی ژاندارمری کشور، به استان فارس اعزام می‌گردد و هفت سال در این خطّه، انجام وظیفه می‌کند. در نتیجه حسن خدمت، در جنگ کازرون و ایجاد امنیّت، بین بوشهر و کازرون، نشان نقره و بر اثر دیگر فداکاری‌ها، مدال‌هائی دریافت می‌کند و به درجه سروانی ارتقاء می‌یابد.

اسماعیل خان، در سال ۱۲۹۹ شمسی، در تهران، در بریگاد مرکزی ژاندامری، مشغول خدمت بود که در سال ۱۳۰۰ شمسی، با درجه یاوری (سرگردی) عازم مشهد می‌گردد و در ژاندارمری خراسان، تحت فرماندهی کلنل محمّد تقی خان پسیان، به انجام وظیفه می‌پردازد و چون شخصی وطن دوست و آزادیخواه بود، در قیام کلنل محمد تقی خان، مجاهدت و وفاداری قابل تمجیدی از خود نشان می‌دهد.

۱- طاهرزاده بهزاد - قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیّت ایران - ص ۵۰۸

۲- طاهرزاده بهزاد - پیشین - ص ۵۰۲

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سیّد علی آذری، درباره ایمان و صمیمیّت اسماعیل خان بهادر نسبت به کلنل محمد تقی خان می‌نویسد:

«یکی از صاحب منصبان باایمان، نسبت به عقیده و مرام کلنل محمد تقی خان پسیان، کلنل اسماعیل خان بهادر بود. این صاحب منصب باوفا، به خاطر حفظ آزادی و رهائی مملکت از قید اسارت بیگانگان، از درجه و مقامی که در تهران بنا بود در صورت عزیمت به صفحات لرستان، به وی اعطاء شود، صرف نظر کرد و در خدمت کلنل، عازم خراسان شد.

این دو تن، از زمان جنگ‌های غرب، و دوران مهاجرت با یکدیگر دوست شدند، و این مودّت و یگانگی همچنان مداوم بود، گوئی این دو فرزند وطن، یک روح در دو قالب بودند. کوچک‌ترین اختلاف نظری از آن‌ها شنیده و یا دیده نشد و در تمام امور با هم توافق نظر داشتند و با وجود صمیمیّتی که کلنل بهادر نسبت به کلنل پسیان داشت، جانب انضباط را از دست نمی‌داد و در مقابل مافوق خود، یعنی کلنل پسیان، مطیع محض بود، واقعاً بهادر، در دوران قیام، دلاوری‌ها به خرج داد و ابراز فداکاری نمود».[۱]

کنسولگری انگلیس در مشهد که مخالف قیام کلنل و از آتش‌بیاران معرکه بود، در گزارش‌های مختلف، اسماعیل خان را با عنوان‌های «حامی دو آتشه کلنل» و از «مهره‌های سرسپرده و وفادار» رهبر قیام معرفی می‌کند و حرکات و رفت و آمدهای او را زیر نظر گرفته زود زود گزارش می‌کرده است. در راپرتی آمده است: «ماژور اسماعیل خان، در جائی گفته است، در صورت تبعید کلنل محمد تقی خان، آرزو دارد، حتّی به تهران لشکرکشی کند».[۲]

نظر بر این که کلنل محمد تقی خان، به اسماعیل خان اعتماد کامل داشت، مأموریت‌های خطیر را به عهده وی محول می‌کرد، به طوری که نخستین عملیات نهضت، یعنی دستگیری قوام‌السلطنه والی خراسان، در روز ۱۳ فروردین ۱۳۰۰ شمسی که وی از

۱- سید علی آذری - قیام کلنل محمد تقی خان پسیان در خراسان - ص ۳۶۷

۲- جنبش کلنل محمد تقی خان پسیان بنابر گزارش‌های کنسولگری انگلیس در مشهد - گردآورنده و مترجم -

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

روستای ملک‌آباد به مشهد برمی‌گشت، به عهده اسماعیل خان واگذار می‌گردد و او هم مأموریت خود را به بهترین وجه انجام می‌دهد.(۱)

شرح این قیام تاریخی و نقش اسماعیل خان در آن نهضت، در این سطور نمی‌گنجد، توان گفت که این مرد باایمان و میهن‌دوست، نه تنها تا پایان این حرکت ضدّاستبدادی، به رهبر قیام وفادار ماند، بلکه بعد از شهادت کلنل محمد تقی خان نیز می‌خواست راه او را ادامه دهد. در این زمینه ملک‌الشعرای بهار می‌نویسد:

«ماژور اسماعیل خان بهادر، یکی از افسران صمیمی و جدّی و باوفای مرحوم کلنل بود که در آن موقع، ریاست اردوی ژاندارم مأمور سبزوار را، در مقابل قوای قزاق دولتی متوقّف در شاهرود، عهده‌دار بود. پس از قتل کلنل، اردوی سبزوار را حرکت داد، چند روز بعد وارد قصبه طروق دو فرسنگی مشهد شده، عدّه خود را در طروق متوقّف ساخته و خود به مشهد آمده، مستقیماً به آرامگاه کلنل شتافت.

اسماعیل بهادر که روحاً از قتل رئیس خود سخت متألّم و نسبت به اوضاع بی‌اندازه خشمناک و بدبین بود بر سر قبر کلنل و در حضور جمعی از اهالی، بیانات تند و شورانگیز ادا نمود به قسمی، که با قوائی که در اختیار داشت شهر را به طور خطرناکی تهدید می‌کرد».(۲)

سیّد علی آذری که این اقدام متهوّرانه صاحب ترجمه را با عنوان «قیام کلنل اسماعیل خان بهادر» آورده، می‌نویسد: «بعد از کلنل محمد تقی خان، پنج کلنل باقی مانده بود» و از اسماعیل خان به عنوان «یکی مرد جنگی به از صد هزار» یاد کرده و می‌نویسد:

«خبر آمدن اردوی بهادر، در شهر شایع شده بود، به محض شنیدن این خبر، فوراً به مقبره نادر رفتم، بهادر با درشگه به تنهائی آمد، فوق‌العاده متألّم و در عین حال خشمگین، به نظر می‌رسید، آشفتگی مجدّد احساس می‌شد، زیرا اکثراً به روحیّه بهادر آشنائی داشتیم و مترصّد بودیم که ممکن است به خونخواهی کلنل برخیزد.

وقتی مردم دیدند و شنیدند بهادر به مزار کلنل آمده است، سیل جمعیّت، به مقبره

۱- ملک الشعرای بهار - تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران - (ج ۱) - ص ۱۵۷ و ۹۸

۲- ملک الشعرای بهار - تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران - (ج ۱) - ص ۱۵۷ و ۹۸

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

۲۹ ـ مرحوم کنل محمد تقیخان (طرف چپ)
و آقای اسمعیل بهادر صاحبمنصب وفادار او

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

نادرشاه روانه گردید و در مدّت خیلی کوتاه، مقبره مملوّ از جمعیّت شد.

بهادر برای مردم به اختصار سخن گفت، نطق او خیل مهیّج و در عین حال غیرتمندانه و شرافتمندانه بود. در ضمن سخنرانی و در تحت تأثیر احساسات، با مشت خود، نه تنها تهران، بلکه زمین و آسمان را تهدید می‌کرد، از کثرت خشم به همه چیز ابراز بدبینی می‌نمود. نگاهش به کلنل نوذری (خائن شماره ۱) که در وسط سخنرانی او آمد، معانی بسیاری را در بر داشت و شاید در دل به او ناسزا می‌گفت.

نطق تند و شاید به زعم بعضی‌ها، گفتار زننده او به ضرر خودش تأثیر بخشید. به این معنی که رنود زود به پای سیم تلگراف رفتند و سخنان او را به تهران تلگراف فوری و خیلی هم فوری مخابره کردند.

معنی رشادت و حق‌شناسی همان بود که بهادر از خود به منصّه ظهور رسانید، به مردم اعلام کرد که من در وفاداری نسبت به مرام و عقاید کلنل، مانند کوهی روی پای خود ایستاده‌ام، مثل بعضی‌ها که دچار تزلزل خاطر شده و حالت نوسان به خود گرفته‌اند، نیستم. من انتقام او را «اشاره به مزار کلنل» خواهم گرفت. او در حال خشم و غضب سخن می‌راند، امّا گفتارش، بسیار جامع و کوچکترین لغزشی در بیاناتش مشهود نبود. صدایش غرّا، شمرده شمرده سخن می‌راند، سخنانش با همان لهجه شیرین، در مردم تحریک احساسات و غیرتمندی می‌کرد».(۱)

کنسولگری انگلیس که این حرکت بهادر را «کودتای ناموفّق شانزدهم اکتبر» نامیده است گزارش می‌دهد اسماعیل خان که هنگام شهادت کلنل محمد تقی خان پسیان، در سبزوار بود، با دلگرمی حمایت و پشتیبانی ترک‌های خراسان می‌خواست راه کلنل محمد تقی خان را ادامه دهد. در این زمینه، به گزارش کنسولگری انگلیس در مشهد توجه کنیم:

«رهبران گروهها و دسته‌های سیاسی که اکثراً ترک هستند، از تغییر اوضاع به شدّت سرخورده‌اند. آنان دایماً با ماژور اسماعیل خان، در تماس هستند. اطلاع یافتم که می‌خواهند با متمرکز کردن ژاندارم‌ها در مشهد به این امید که کابینه جرئت صدور دستور

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

گلوله‌باران کردن شهر را نخواهد داشت - به شورش خود علیه تهران ادامه دهند. رهبران توطئه‌گر آنان عبارتند از علم‌الدوله رئیس پلیس، نیّر همایون رئیس تلگراف، معتمدالوزراء رئیس پست، بهاءدفتر رئیس تحدید، محسن خان قریب رئیس معارف، اسدآقا زوّارزاده زمین‌دار، حاج رحیم طاهباز تاجر، علی اکبر خان طاهباز، میرمهدی مدیر مطبعه طوس، محمد علی کارمند گمرک، سید مصطفی سرابی عضو عدلیّه، حاج احمد سردبیر بهار، غلام دواخانه، رضا ملّت و حاج محمد ابراهیم میلانی. خوشبختانه ماژور محمود خان فارس است و به همین خاطر ترک‌ها به او اطمینان ندارند».[۱]

سید علی آذری دنباله ماجرا را چنین پی می‌گیرد:

«عصر فردا تلگرافی از وزیر جنگ (رضاخان میرپنج) مبنی بر خروج بهادر از خراسان با ضرب‌الاجل ۴۸ ساعت رسید و در تلگراف قید شده بود که: در صورت عدم اطاعت، حکم اعدامش صادر می‌شود.

این تلگراف تأثیر نامطلوبی بخشید. به این معنی که چون کلنل بهادر، برای دستگیری نوذری، در پی فرصت بود وصول این تلگراف باعث شد که بلادرنگ تصمیم گرفت و شروع به فعالیت کرد.

کلنل بهادر شب ۱۵ صفر ۱۳۴۰ برابر ۲۴ میزان ۱۳۰۰ با یک عدّه ژاندارم مسلّح، در ساعت ۱۱ شب، غفلتاً به اداره ایالتی وارد شده کلنل نوذری را زیر چکمه، باصطلاح له و لورده ساخت و سپس او را تحت‌الحفظ به اردو فرستاد تا طبق دستور توقیف شود.

نوذری با اتومبیل روانه اردو شد، پس از ورود به اردو، به ماژور علی‌اصغرخان و قاسم‌خان پسیان تحویل گردید. و طبق دستور کلنل بهادر، آن دو نفر تا صبح به نوبت در دور چادر توقیفگاه نوذری پاس می‌دادند.... .

کلنل بهادر در توقیف نوذری، خود را کاملاً محق می‌دانست، ولی از آنجائی که الیاف جاسوسی همه جا پیچیده شده بود، سلطان احمدخان معاون‌الایاله، همان شبی که کلنل نوذری، در چادر کلنل بهادر توقیف بود، به چادر صاحب منصبانی که مانند او منحرف

۱- جنبش کلنل پسیان بنابر گزارش‌های کنسولگری انگلیس در مشهد - ص ۱۱۱

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

بودند، رفته و بر طبق دستوری که داشت، آن‌ها را آماده و مساعد ساخت که صبح زود به اتّفاق او نزد نوذری رفته وارد و را به وی تسلیم کنند.

صبح زود، هنگامی که ماژور علی اصغر خان سرتیپ می‌خواست پاس چادر را به قاسم خان پسیان تفویض کند، احمد خان معاون الایاله، با صاحب منصبانی که با نظر او موافقت کرده بودند، به چادر نوذری آمده او را به خارج احضار می‌نمایند، نوذری ابتدا به تصوّر این که می‌خواهند او را تیرباران نمایند، مانند بید می‌لرزیده است، احمدخان به او اظهار می‌دارد که از این ساعت، اردو تحت فرماندهی شماست، نوذری از این اقدام بسیار خشنود می‌شود و با ابراز تشکّر، بدواً دستور توقیف قاسم خان و علی اصغر خان و محمود زندی رئیس صندوق اردو و متصدّی رمز را صادر می‌کند و سپس فرمان می‌دهد اردو برای عزیمت به شهر آماده شود».[۱]

به عقیده ملک‌الشعرای بهار، اسماعیل خان، پس از ناکام ماندن قیامش در «نتیجه مذاکرات دولت، اجازه داده شد که از ایران خارج شود و خارج شد».[۲]

خروج او از ایران، طولی نمی‌کشد و وی در سال ۱۳۰۱ شمسی، به عنوان رئیس نظمیّه، عازم همدان می‌گردد و در سال ۱۳۰۲، از سوی وزارت جنگ، برای تصدّی حکومت یکی از ولایات، به آذربایجان اعزام می‌گردد، لکن چون عبداللّه خان امیرطهماسبی، حکومت چاراویماق را به وی پیشنهاد می‌کند و گویا او نپذیرفته و در شهرداری تبریز، به عنوان «رئیس تفتیش» با حقوق ماهانه پنجاه تومان، مشغول به کار می‌گردد.

در این زمینه خبری در شماره ۱۳ روزنامه «آذر» چاپ تبریز که در ۱۳ خرداد ۱۳۰۳، ۲۸ شوال ۱۳۴۲ منتشر شده درج گردیده است:

«حسب الامر ریاست جلیله بلدیّه [مستشارالسلطنه] آقای اسماعیل خان بهادری رئیس تفتیش بلدیّه تمام یخچالهای شهر را بازدید و موجودی را تخمین کرده‌اند. چون زمستان هذه السنه خوش گذشته یخ کافی گرفته نشده، قیمت سریخچال‌ها و دکاکین خرده فروش

۱- سید علی آذری - پیشین - ص ۳۷۱
۲- ملک‌الشعرای بهار - پیشین - ص ۱۵۸

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

سواد عرضحال

۱۲ دلو
۱۳۰۳

شرکه الله تعالی

مقام محترم فرمانده قوای آذربایجان دامت

در نتیجه احساسات وضیق معیشت نامبرده بر خطر بود و درخواست مرخصی
استشهاد از آنجا مقام محترم دارم درخواست مرخصی از مقامات
فرستاده اجازه مرحمت فرمایند که بتواند از وطن مجبوم هجرت نموده
جناب اجل ارجاعیت نماید ایام عمر بهادر

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

در بلدیّه با یخچالبان‌ها قرارداد لازم داده، قیمت مقطوع در فصل تابستان اعلان خواهد شد».

طبق درخواستی که به خطّ خود اسماعیل خان در تاریخ ۱۲ دلو ۱۳۰۳ به فرمانده قوای آذربایجان نوشته شده، از وی درخواست کرده است که به وی اجازه دهند مدّتی از کشور مهاجرت کند، ولی چه مدّتی از ایران رفته معلوم نیست.

اسماعیل خان که از سوی کلنل محمد تقی خان پسیان، به لقب بهادر مفتخر گردیده بود، هنگام گرفتن شناسنامه، نام خانوادگی خود را بهادر انتخاب می‌کند. وی تا تیرماه ۱۳۲۲ که پس از میرزا علی اصغر اعتصام به سمت شهردار تبریز برگزیده می‌شود، در سمت‌های «فرمانداری خوی، مراغه، بندرعباس و یزد»[۱] خدمت می‌کرد و او در برهه‌ای وظیفه شهرداری تبریز را عهده‌دار می‌گردد که «شرایط ناشی از جنگ و اشغال کشور، فقدان ارتباط منظم بین شهرها و روستاها و وجود ناامنی، رکود واردات و صادرات، بالا رفتن تقاضای مواد مصرفی و ارزاق عمومی در بازار ایران با توجه به احتیاجات نیروی متّفقین، سوء استفاده محتکران و خروج مایحتاج عمومی از مرزهای کشور، مخصوصاً از سرحدّات خوزستان، بحران عمیقی را در زندگی مردم سبب گردید.

دستگاه رضاخانی که پس از ورود متّفقین و آزاد شدن نسبی مردم از زنجیرهای اسارت، خود را در خطر می‌دید، به جای کوشش در تخفیف رنج‌های مردم، هدفی جیز تثبیت موقعیّت متزلزل خود نداشت. نان که خوراک اصلی مردم ماست کمیاب بود و در آن، همه چیز از شن و خاک اره و غیره پیدا می‌شد جز آرد. ولی حتّی مردم به پیداکردن آن نیز موفق نمی‌گردیدند.

ازدحام جمعیّت، در برابر دکان‌های نانوائی، صورت اسف‌انگیزی به خود گرفته بود و مرگ و میر از بی‌غذائی و گرسنگی روز به روز افزایش می‌یافت. در آذربایجان حاصلخیزترین استان کشور، مردم از شدّت گرسنگی دست از کار کشیده، به اداره غلّه هجوم می‌بردند. چنانچه روزنامه فریاد تحت عنوان «رخداد بیستم تبریز در تبریز»

۱- خاطرات اردلان - ص ۱۱۴

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

می‌نویسد: گرسنگی، طبیعت انسان را به تلاش و کوشش وامی‌دارد و شکم گرسنه از تماس با شمشیر و سرنیزه نمی‌هراسد. این قانون فطری که تغییرناپذیر است برای مرتبه دوّم (یکبار در ۲۶ اسفند ۱۳۲۱) در هشتم تیرماه ۱۳۲۲ در افق تبریز نمایان شد.... مردم گرسنه از سه چهار محلّه شهر که عمده خیابان و نوبر بود کم کم به اداره شهرداری جمع شدند، زن و بچّه، جوان و پیر، عور و گرسنه، فریاد ما گرسنه‌ایم به ما نان نداده‌اند، نمی‌خواهیم بمیریم، نان می‌خواهیم، به آسمان بلند کردند.... جمعیّت انبوه‌تر شده بود، مردم فریاد می‌زدند: به ما نه چیت می‌دهند، نه قند می‌دهند، چشم خود را به نان خالی دوخته بودیم که آن را هم نداده‌اند....».[۱]

و به همین علّت، در آن ایّام، برای تأمین کالاهای اساسی مردم، کوپن توزیع گردیده بود. در این زمینه، روزنامه شاهین منتشره در تبریز به تاریخ ۱۷ مرداد ۱۳۲۲، خبری را تحت عنوان «یک اقدام مفید» بدین شرح درج کرده که در آن تعداد ساکنان تبریز نیز مشخص شده است:

«از طرف اداره اقتصاد، تصمیم گرفته شده که برای جلوگیری از تقلّب، تمامی کوپن‌های اهالی با شناسنامه آن‌ها تطبیق گردد. در شهری که تعداد ساکنان آن ۲۱۳ هزار نفر می‌باشد، هر ماه متجاوز از ۲۸۰ هزار کوپن، قند و چای داده می‌شود و این کوپن‌های اضافی، همان کوپن‌هائی هستند که توسّط دلاّلان و عاملین بازار سیاه از سایر شهرها و قصبات به ثمن بخس جمع‌آوری و وارد گردیده و بالنتیجه به ضرر اهالی شهر تمام می‌شود.

امیدواریم آقای کلهر، با عملی نمودن نقشه سودمند فوق، جلوی نیرنگ‌ها و تقلّبات را کاملاً مسدود و نیز توجّه فرمایند این دویست و سیصد گرم قند و شکر غیر کافی که از غلط کاریهای دوره تصدّی آقای قهرمانی است، مانند تهران به هفتصد منتها به پانصد گرم تبدیل یافته و این تبعیض بی‌موجب از میان برداشته شود».

در این شرایط بحران‌زا، اختلال کار ادارات و سازمان‌های دولتی، از جمله شهرداری را هم ناگزیر می‌نمود. در روزنامه شاهین به تاریخ ۲۵ شهریور ۱۳۲۲، مقاله‌ای تحت عنوان

۱- گذشته چراغ راه آینده است - جامی - ص ۱۴۸

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

«شهرداری در سال‌های اخیر» با امضای محمّد بقاء به چاپ رسیده است. در این نوشته، ضمن پاک و بی‌نظر معرفی شدن شخص شهردار، از وضع شهرداری تبریز، این گونه انتقاد شده است:

«بدون تردید، هر تازه‌واردی که قدم در شهر تبریز نهاده و چند روزی، در این سامان زندگی نماید، به یقین خواهد گفت این شهر را شهرداری نبوده و ساکنین این محیط را علاقه به اِمور بهیاری نیست. مگر این که ساختمان معظم و کاخ عریض و طویل خیابان پهلوی که در صدر آن، کلمه شهرداری نوشته شده است، نظرش را جلب نموده و به وجود مؤسّسه‌ای بدین نام قائل شود. می‌گویند پهلوی، نیکوئی‌ها را با خود برد و بدی‌ها را با یک دسته عناصر فاسد و میهن‌فروش که در دوره گذشته راه و روش دخل و استفاده شخصی و میهن‌فروشی و.... را به خوبی یاد گرفته‌اند به ایرانیان به ودیعت گذاشت! این حقیقتی است که جریان کشور، هر روز به نحوی به جامعه ایرانی نشان داده و آنان را به یک آینده تاریک مژده می‌دهد.

بحران سوّم شهریور که به فصلی از سرنوشت بدبختی و مذلّت ایران پایان داد با تحوّلات بزرگی که در کلّیه شئون اجتماعی پدیدار نمود، بخش نوینی از بیچارگی و سیه‌روزی، برای این ملّت ستمدیده آغاز کرد. کسانی که دیروز با یغماگری و دزدی، کیسه حرص و آز خود را پر نموده و در قبال دیکتاتور ایران، سر به آستان ارادت می‌نهادند امروز مقاصد شوم خود را با لباس دموکراسی انجام می‌دهند، این دسته که از احساسات میهن‌پرستی و تقویٰ و پرهیزکاری به کلّی دور و به غیر از اندوختن زر و سیم، مقصدی ندارند، اگر دیروز، با کمی فعالیّت، حفظ ظاهر کرده و ارباب خود را راضی می‌نمودند، امروز به اطمینان این که ملّت فلک‌زده را فراغتی از بار غم نان و آب نخواهد بود که معترض اجحافات ایشان شود، با کمال آسودگی به پرکردن جیب‌های خود مشغول بوده و به آمال و ایده‌آل ملّت لبخند می‌زنند.

شهرداری ما نیز مانند سایر مؤسّسات دولتی، از وجود چنین عناصر، بی‌بهره نبوده و عملیّات همین اشخاص صالح می‌باشد که در جریان سال‌های اخیر، عمران و آبادی شهر را با یک مهارت شایسته تقدیر به عقب‌نشینی مظفّرانه، سوق داده، حالا بودجه شگرف

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شهرداری، در عرض این چند سال، در کجا و به دست که مصرف و برای چه منظوری صرف شده است، مجهولی است که به این زودی، حل نخواهد شد، من از احزاب تبریز و از توده میهن‌پرستان درخواست می‌نمایم که عوض هزاران هزار، اقدامات بی‌نتیجه کمیسیونی نموده و فقط به بودجه مصرف شده سال‌های اخیر شهرداری رسیدگی نمایند!!

من از اولیای امور شهرداری در شگفتم، کسی نیست از این آقایان، سئوال نماید، شهری که برای تأمین نان آن، هر روز هنگامه برپا بوده و مقدّرات یک مشت پیرزن و بیوه‌زنان در دست تنی چند محتکر نفع‌پرست قرار گرفته باشد.

شهری که به واسطه نبودن چراغ، هر شبی صدها فاجعه در کوچه و پس کوچه‌های آن در جریان باشد. شهری که حتّی برای خوردن نیز، آب در آن پیدا نبوده و هر روز صدها زن و بچّه، برای به دست آوردن چند قطره آبی از این در و آن در گدائی نمایند، چنین شهری، ۲شهرداری را می‌خواهد چکار کند؟

از شما آقای رئیس شهرداری، که در جامعه آذربایجان، شخص پاک و بی‌نظیر معرفی شده‌اید سئوال می‌کنم آیا شایسته است، در دوره تصدّی شما، این اندازه هرج و مرج، در محیط شهرداری جریان داشته باشد؟

من چند روزی بیش نیست که بعد از دو سال مسافرت از میهن محبوبم دیدن می‌کنم، ولی در عرض این مدت کوتاه به اندازه‌ای مناظر حزن‌آور و جریانات شگفت‌آور دیده و یا شنیده‌ام که حدّی بر آن متصوّر نیست. اینک داستان کوچکی از تقسیم و سوءاستفاده متصدیان اداره میاه را شرح می‌دهم.

محلّه انگج که در مرکز شهر قرار گرفته و از نقاط پرجمعیّت این شهر محسوب می‌شود، چهار ماه تمام است که از آب مشروع خود بی‌بهره و ساکنین آن باور کنید که حتّی برای خوردن نیز آب پیدا نمی‌کنند.

آقای رئیس شهرداری، برخلاف کفایت و لیاقت و حسن اداره شما، کارمندان صالح و صادق و صحیح‌العمل شهرداری به قدری جری و شجاع شده‌اند که حتّی حاضر نیستند از چهار ماه یک مرتبه نیز به اهالی بدبخت این ناحیه آب بدهند. بلی ایشان نیز حق دارند آبی که هر ساعت آن پانصد ریال ارزش داشته باشد نباید برای مصرف

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

نوع پیش نویس .....
موضوع پیش نویس .....
ضمیمه .....
پاکنویس .....

شماره عمومی .....
شماره خصوصی .....

۴۸۱
۲۴/۱/۱۷

وزارت کشور

شهرداری تبریز

دایره ..... شعبه .....

تاریخ تحریر ..... تاریخ ثبت ..... تاریخ خروج .....

جناب آقای داور استاندار سوم

~~شماره~~ با تقدیم روتوشت مراسله ~~شماره~~ تلگرافی بوزارت کشور مستدعی است مقرر فرمایند تا ورود شهردار امور شهرداری به ~~اطلاع~~ تصدی تخلیه و ~~اصلاحات~~ فوری ~~حرکت~~ نمایند

با موافقت نظر مقرر فرمایند ~~دستور~~ بوزارت کشور ~~داده~~ داده شود تا ورود شهردار امور شهرداری به تصدی تخلیه و حرکت نمایند

شهردار تبریز بهادری

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خود شهر حیف و میل شود!!

آقای شهردار تبریز، از صدها اجحاف و تجاوز که هر روز در محیط آن اداره صورت عمل به خود می‌گیرد صرف نظر می‌کنم، فقط جواب این مسئله کوچک را برای من روشن کنید که آیا در سال ۱۳۲۲ آب چشمه‌های تبریز نیز تبخیر شده است و یا این که آب مشروع مردم، مورد حیف و میل قرارگرفته و جیب و کیسه کارمندان صالح را پر نموده است. اگر شما نیز در جواب این مسئله تعلل نموده و یا با دلایل مهمل مغرضین قانع شوید، من به تمام وسایل ممکنه دست زده و با کشف حقایق، خائنین را معرفی خواهم نمود. می‌گویند از دو سال پیش، قسمتی از قالی‌ها و اشیاء ذیقیمت شهرداری، متدرّجاً از بین رفته و تاکنون، این معمّا و این که این اجناس به دست که و کجا رفته، حل نگردیده است و اعضای انجمن شهرداری نیز، به غیر از یکی دو نفر اصلاً به فکر این کار و جلسات خود را با تعارفات خشک و خالی پایان می‌دهند.

آیا کی پرده اسرار، از روی این اعمال ننگین برداشته شده و چگونه دست عدالت کیفر خائنین را خواهد داد موضوعی است که آتیه، درباره آن قضاوت خواهد نمود».

در این شماره از روزنامه شاهین: خبری تحت عنوان «رسیدگی دقیقانه» بدین شرح درج شده است:

«شهردار محترم تبریز، در موقع توزیع احکام افزایش مأمورین رفت و روب، به وضعیّت کارکردن آن‌ها نیز شخصاً رسیدگی و آن‌هائی راکه در انجام وظیفه، کوتاهی می‌ورزیدند از کار برکنار کرده‌اند».

ناگفته نماند که در تاریخ ۱۳۲۲/۷/۱۸ طی حکمی به امضای احمدی فرماندار تبریز، اسماعیل خان بهادر به عنوان شهردار تبریز حقوقش از ۷۳۰ ریال به ۱۳۵۰ ریال افزایش یافته است.

روزنامه شاهین، ستونی دارد تحت عنوان «اعتذار شیطان» در شماره ۷۲ مورخه ۱۷ مرداد ۱۳۲۲ می‌نویسد: می‌شنویم: چند دست از ظروف سرویس اداره شهرداری که کنون هر سرویس آن، در حدود ده‌هزار ریال قیمت دارد، در انبار شهرداری موجود نیست».

هنگامی که اسماعیل خان بهادر، در تیرماه ۱۳۲۲ به شهرداری تبریز انتخاب می‌گردد،

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خطّه آذربایجان، بعد از سقوط رضاشاه، مجدداً یکی شده، لکن با عنوان کذائی استان ۴ و ۳ نامیده می‌شد و استاندارش نیز سرلشکر مقدّم بود و شهردار توسط انجمن شهر برگزیده می‌شد، لکن در اوایل سال ۱۳۲۳ که اسماعیل خان با انتصاب به فرمانداری یکی از شهرها جای خود را به غلامرضا الهامی می‌دهد، آذربایجان مجدداً تجزیه شده و دادور به استانداری آذربایجان شرقی که استان سوّم نامیده می‌شد، منصوب گردیده بود.

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

جلیل محمّد قلیزاده

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

جلیل محمّد قلی‌زاده

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سال‌ها در کعبه و بتخانه می‌نالد حیات تا ز بزم عشق، یک دانای راز آید برون

میرزا جلیل محمد قلی‌زاده، این رجل برجسته ادبی - اجتماعی تاریخ معاصر آذربایجان که نام نامیش، روزنامه ملانصرالدین را تداعی می‌کند، یکی از چهره‌های پیشگام و از رهبران اندیشه مترقّی فرهنگ آذربایجان به شمار می‌رود. این مرد متفکّر و انقلابی که آوازه‌اش از مرزهای آذربایجان فراتر رفته و در سراسر آسیا و اروپا گسترش یافته است، با تلاش شبانه‌روزی و با به کارگیری ذوق، مهارت و استعداد خود توانسته است با ایجاد شیوه نوین طنز، در روزنامه‌نگاری و پایه‌گذاری مکتب رئالیسم انتقادی، تحوّلات شگرفی را نه تنها در هر دو سوی ارس، بلکه در اغلب سرزمین‌های خاور نزدیک و میانه به وجود بیاورد و به همین علت، یاد و خاطره‌اش در تاریخ این سرزمین‌ها ابدی گشته است.

«جلیل محمد قلی‌زاده در بین چهره‌های معروف ادبیّات جهان نیز، جائی خاص خود دارد. شهرت او، حتّی در زمان حیاتش نیز در همه جا گسترده بود. به ویژه در اروپا و خاور نزدیک، آثار پر ارج او طرفداران بسیاری داشت. وی با تمام کشورهای آسیای میانه مانند ایران، ترکیّه و هندوستان مکاتبه داشت.

علاوه بر مقام ادبی، به واسطه خدمات و مبارزات اجتماعیش نیز مورد احترام و طرف مصلحت جوئی علما، شعرا و ادبای مشهور زمان خود بود.

جلیل محمد قلی‌زاده یکی از مفاخری است که آذربایجان به ساحت ادبی جهان تقدیم کرده است..... به اعتبار آثار رئالیستی این نویسنده، او را جزو نویسندگان رئالیست دنیا می‌توان به شمار آورد. او یکی از اساتید هنر «فکاهی - انتقادی» نویسی بود، به طوری که منتقدین روسی و اروپائی وی را با گوگول و مولیر قابل قیاس دانسته‌اند.

جلیل محمد قلی‌زاده، قلم خود را در رشته‌های مختلف ادبی به کار گرفت و در همه آن‌ها نیز موفق گردید. نام او در تاریخ ادبیات آذربایجان، به عنوان یک متفکّر بزرگ، یک روزنامه‌نویس خوش ذوق و توانا، یک درامّ نویسن هنرمند، یک داستان نویس ماهر و یک خاطره‌نویس موشکاف ثبت شده است».[۱]

۱- کورآت و پنج داستان دیگر - ترجمه فرخ صادقی - ص ۸۷

pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

ابتکار این مرد انقلابی و هوشمند، در چگونگی نگارش و ارائه نشریه وزین و پرمعنای ملانصرالدین، باب جدیدی را در عرصه مطبوعات ایجاد کرد. او نه تنها خفتگان را بیدار کرد و ملّت‌های ستمدیده شرق نزدیک و میانه را برای به دست آوردن استقلال و آزادی تشویق و تهییج نمود، بلکه به عنوان یک آموزگار به جراید عصر خود، از جمله مطبوعات ایران آن روزگار آموخت که چگونه می‌توان از طریق وسایل ارتباط جمعی، با مردم کوچه و بازار رابطه برقرار نمود و حتّی به دل‌ها و اندیشه‌های آنان راه پیدا کرد و آن‌ها را در راه نیکبختی و بهزیستی راهبری نمود.

این نویسنده اندیشمند، با ایمان و بیدار، با نوشتن داستان‌هائی که ملهم از زندگی روزمرّه و دردناک مردم آذربایجان بود، توانست در افکار مردم تحوّلی تاریخی به وجود آورد و آن‌ها را برای اجتماعی زندگی کردن و نیکبخت زیستن رهنمون گردد.

میرزا جلیل محمد قلی‌زاده، با پی بردن به اهمیّت و تأثیر تئاتر در آگاه کردن مردم به حقوق حقه خود و دادن شناخت واقعی، در زندگی آن‌ها، نمایشنامه‌هائی را نوشته و به روی صحنه آورد که در تاریخ تئاتر آذربایجان، آثار جاویدان و تحوّل برانگیزی به شمار می‌آیند.

ملاّنصرالدین شناس نام‌آور، پروفسور عبّاس زامانوف، در مقدمه‌ای که به آثار برگزیده جلیل محمد قلی‌زاده نوشته، درباره شخصیّت والای این ادیب روشنفکر می‌نویسد:

«نوآوری‌های ادبی جلیل محمد قلی‌زاده، از آن گونه صفحات ارزندهٔ تاریخ ادبیات آذری را تشکیل می‌دهد که نه تنها به مرور زمان کهنه نمی‌شود، بلکه پس از گذشت سال‌ها هر چه بیشتر شکوفاتر شده و معنای جدید و اهمیّت نوینی کسب می‌کند.

جلیل محمد قلی‌زاده نیز، همانند نظامی، فضولی و م.ف. آخوندوف، در تاریخ ادبیات آذری مکتب جدیدی گشوده و نویسندگان یک نسلی را آموزش داده است.

شاهکارهای ابتکاری او که الهام گرفته از آرزو و آرمان‌های خلقش بود، مرزهای آذربایجان را درنوردیده، در دیگر سرزمین‌ها، به ویژه کشورهای شرق نشر گردیده و در نتیجه جلیل محمد قلی‌زاده به عنوان متفکّر و استاد سخن، نویسنده آتشین و ادیب بزرگ شرق نزدیک شهرت یافته است.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مقام جلیل محمد قلی‌زاده، در تاریخ ادبیات ما آنقدر بزرگ و ارجدار است که هر محقّقی، برای ارزیابی مقام شامخ وی که به نسل استادان نامیرای سخن و ادبیات آذری، شرق و جهان منسوب است با دشواری‌هائی روبه‌رو می‌گردد.

جلیل محمد قلی‌زاده، در بیداری آذربایجانی‌ها بر علیه ستم تزاریسم و استثمارگران محلّی، همان رل تاریخی بزرگی را بازی کرد که گوگول، چرنیشوفسکی، سالتیکوف و شچدرین، همان نقش را در بیدارکردن ملّت روس ایفاء نمودند.

همانند نویسندگان بزرگ ادبیات جهان، جلیل محمد قلی‌زاده نیز با هنر نامیرای خود در عقل‌ها انقلاب ایجاد کرد، بر شعورها حکم راند، در بالندگی ادبیات روزگار خود تلاش کرد و نویسندگانی را که به ملاّنصرالدین‌چی‌ها معروف شدند، تربیت و به جامعه خود تحویل داد».[۱]

نیاکان این مرد جاودانه، ایرانی بودند و بر اثر فقر و بیکاری و شرایط خفقان‌زای جامعه آن روزی میهنمان، از آذربایجان جنوبی، به آن سوی ارس رفته و در آنجا ماندگار شده بودند.

حسینقلی بنّا، پدربزرگ ادیب، در اوایل قرن نوزدهم میلادی، برای پیدا کردن کار، از خوی به نخجوان رفته و در آنجا با دختری از همشهریانش ازدواج کرده بود. حاصل این وصلت پسری به نام محمد قلی بود که پدر قهرمان داستان ما جلیل محمد قلی‌زاده می‌باشد.

خود میرزا جلیل در سال ۱۸۶۶ میلادی، ۱۲۴۴ شمسی در ولایت نخجوان، در دهی به نام نهرم دیده به هستی می‌گشاید. «مادرش سارا خانم، دختر مشهدی بابا و دائیش شاعر معارف‌پرور علی بابایف بود».[۲]

دربارهٔ تاریخ دقیق تولّد میرزا جلیل، پروفسور زمانوف می‌نویسد:

«با در نظر گرفتن خاطرات ادیب، ۱۸۶۹ به عنوان سال تولّد وی محسوب می‌گردید. بعدها با پیدا شدن شهادت نامه زادهٔ شدن او از سوی پروفسور آ. شریف، معلوم شد که

۱- زامانوف - جلیل محمد قلی‌زاده سئچلمیش اثرلری - ص ۶ و ۱۶

۲- عیسی حبیب‌اوف - مجله وارلیق - بهار سال ۱۳۶۹ - ص ۱۱۸

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

صاحب ترجمه در سال ۱۸۶۶ میلادی، دیده به هستی گشوده است».[۱]

غلام‌ممّدلی نیز درباره پدر و مادر و سایر اعضای خانواده میرزا جلیل می‌نویسد:

«یک نفر بنّا به نام حسینقلی از شهر خوی آذربایجان جنوبی، به شهر نخجوان در شمال رود ارس، برای کارکردن مهاجرت می‌کند. او در آنجا ازدواج کرده و پس از آن که صاحب خانه و کاشانه می‌شود، دیگر به زادگاه خود برنمی‌گردد. پسری به نام محمّد قلی ثمره این وصلت بود. این پسر، پس از بزرگ شدن، در نخجوان، پیش یک انباردار به نام «خان پولادوف» مشغول به کار می‌گردد. او به غیر از نمک، علف و کاه هم می‌فروخت.

محمد قلی با سارا خانم دختر مشهدی بابا یکی از همشهریانش عقد زناشوئی می‌بندد و نخستین فرزند آن‌ها به نام یوسف متولّد می‌شود.

در دهم فوریّه ۱۸۶۶ (۲۱ بهمن ۱۲۴۴ شمسی) دوّمین پسر محمّد قلی، قدم به هستی می‌گذارد. اسمش را جلیل انتخاب می‌کنند. این پسربچه، بعدها در مطبوعات و ادبیات آذربایجان به نام جلیل محمد قلی‌زاده مشهور می‌گردد.

این پدر و مادر، به غیر از جلیل، صاحب سه پسر دیگر هم بودند. برادر بزرگ میرزا جلیل، یوسف بود که به شغل ساعت‌سازی مشغول بود و در سال ۱۹۰۴ میلادی درگذشت. سوّمین پسر، نامش علی اکبر و کوچکترین آن‌ها خلیل نام داشت. خلیل در سنین جوانی در نخجوان فوت کرده بود. این چهار برادر، خواهری به نام سکینه نیز داشتند».[۲]

به این ترتیب می‌بینیم که پدران میرزا جلیل ایرانی بودند و او در شرح حالی که به قلم خود نوشته، این چنین از ایرانی بودن خود با غرور و مباهات سخن می‌گوید:

«من در شهر نخجوان که در شش فرسخی رود ارس و چهل فرسخی جلفا واقع است به دنیا آمده‌ام. در اینجا کلمات ارس و جلفا را عمداً ذکر می‌کنم، زیرا چنان که معلوم است، رود ارس در مرز ایران قرار گرفته و جلفا هم پاسگاه گمرک در میان ما و ایران است. من با انتساب خود به این رود و این آبادی به دو سبب افتخار می‌کنم، نخست آن که کشور ایران

۱- حمیده محمد قلی‌زاده - میرزا جلیل حقّینده خاطره‌لریم - ص ۱۴۶

۲- غلام ممّدلی - ملانصرالدین - ص ۹

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

زادگاه جدّ من بوده و دوّم آن که سرزمین ایران که به دینداری در جهان نامبردار است، همیشه برای من مایه سرافرازی بوده و از این که در همسایگی چنین مکان مقدّسی از مادر زاده‌ام پیوسته شکرگزار بوده‌ام».(۱)

جلیل خردسال خواندن و نوشتن زبان‌های ترکی آذری، فارسی و روسی را در مدارس شهر نخجوان فراگرفت و در سال ۱۸۸۰ میلادی وارد مرکز تربیت‌معلّم شهر گوری از شهرهای گرجستان گردید و پس از فراغت از تحصیل، ۱۶ سال در مدارس نخجوان و ایروان به تدریس پرداخت.

وی در سال‌هائی که با سمت آموزگاری انجام وظیفه می‌کرد داستان‌های جالبی از زندگی مردم آذربایجان به رشته تحریر درآورد که معروف‌ترین آن‌ها بدین شرح است:
۱- دستگاه چائی (چای دستگاهی) ۲- راه کشمش (کشمش یولی) ۳- قربانعلی بیگ ۴- شرح اوضاع دهستان دانالیق (دانالیق کندی نین احوالاتی) ۵- صندوق پست (پُستا قوطیسی)

«جلیل محمد قلی‌زاده علاوه از تألیفات یاد شده در دوران معلمی، اغلب درکارهای عام‌المنفعه پیشقدم بود. او به تأسیس مدارس و ساختمان آن‌ها اقدامات جدّی می‌نمود و به سمت‌های پرمسئولیت برگزیده می‌شد. به نفع جمعیّت‌های خیریّه مکرّر در صحنه‌های نمایش شرکت و کارگردانی می‌کرد. از جمله در سال ۱۸۹۴ نمایشنامه‌های میرزا ابراهیم خلیل کیمیاگر و مسیوژردان اثر میرزافتحعلی آخوندزاده را در نخجوان به معرض نمایش گذاشته است».(۲)

میرزا جلیل پس از ۱۶ سال تدریس، برای خدمت بیشتری به وطنش، در ایروان به شغل وکالت دادگستری مشغول می‌شود. در ۱۹۰۴ که برای معالجه همسر دومش نازلی خانم به تفلیس رفته بود با محمد آقا شاه تختی مدیر روزنامه «شرق روس» آشنا می‌گردد. چون شاه تختی از قدرت قلم و تعهّد اجتماعی وی اطلاع داشت، او را به همکاری با

۱- زمانوف - پیشین

۲- دکتر سلام‌الله جاوید - فداکاران فراموش شده - ص ۹۰

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

روزنامه‌اش دعوت می‌کند. میرزا جلیل نیز پذیرفته و نخستین تجربه روزنامه‌نگاری خود را آغاز می‌کند و در روزهای اوّل، داستان صندوق پست، در روزنامه شرق روس منتشر می‌گردد.

همکاری میرزا جلیل با روزنامه یاد شده تا سال ۱۹۰۵ میلادی ادامه می‌یابد، تا این که شاه تختی به مسافرت می‌رود و در نتیجه مسئولیت نشریه را به محمد قلی‌زاده واگذار می‌کند و این قلم‌زن چیره‌دست، در این مدّت ثابت می‌کند که در زمینه روزنامه‌نگاری نیز ید طولائی دارد.

در اوایل سال ۱۹۰۵ میلادی پدر و مادر میرزا جلیل هر دو دار فانی را وداع می‌کنند و سبب آزردگی خاطر ادیب را فراهم می‌آورند.

صاحب ترجمه در آوریل ۱۹۰۵ اقدام به گرفتن امتیاز روزنامه‌ای به نام «نوروز» می‌کند، ولی چون یکی از دوستانش به نام محمّد آقا وکیل‌اوف، قصد گرفتن امتیاز روزنامه‌ای به نام «اقبال» را داشت، میرزا جلیل به نفع او از امتیاز «نوروز» چشم‌پوشی می‌کند. وی پس از چندی تصمیم می‌گیرد که امتیاز یک نشریّه فکاهی به نام «ملاّنصرالدین» را به دست آورد. در اوایل سال ۱۹۰۶ میلادی موفّق به گرفتن امتیاز می‌گردد و در هفتم آوریل همان سال، نخستین شماره «ملاّنصرالدین» را منتشر می‌کند، و با انتشار آن، به مثابه یک ستاره درخشانی در آسمان مطبوعات آذربایجان ظاهر شده و علاوه بر زادگاهش، اغلب سرزمین‌های شرق را نورباران می‌کند. مرحوم دکتر سلام‌اللّه جاوید می‌نویسد: «اغلب روزنامه‌های منتشره در آذربایجان، گرجستان، روسیّه و ارمنستان، انتشار روزنامه را به میرزا جلیل تبریک می‌گویند. اشخاص روشنفکر مثل دکتر نریمان نریمانوف، میرزا عبدالرحیم طالبوف، حیدر عمواوغلو، علی مسیو، آقامعلی اوغلو، آقایوف، حق‌وئردی‌اوف با ارسال تلگرام تبریک، موفّقیت «ملاّنصرالدین» را خواستار می‌شوند».[1]

میرزا جلیل در روزنامه «ملاّنصرالدین» با امضاهای مستعار «هردم خیال»، «ده‌لی»، «سرتیق»، «موزالان»، «قارین قولی» و نظایر آن‌ها مقالاتش را امضاء می‌کرد.

۱- دکتر جاوید - پیشین

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

این هنرمند ارزنده دارای قریحه شعرگوئی و استعداد شاعری هم بود و اغلب سروده‌هایش با امضای ملانصرالدین در این نشریه به چاپ رسیده است. از جمله چکامه معروف «نه ایشیم وار» که خیلی‌ها آن را از میرزا علی اکبر صابر می‌دانند، از رشحات قلمی خود میرزا جلیل می‌باشد.

پروفسور عباس زامانوف، پس از بحث زیاد، در این باره می‌نویسد: «پنج سال قبل تخمین زده و نوشته بودیم که طنز «ملّت نئجه تاراج اولور اولسون نه ایشیم وار» مال صابر نیست، بلکه از خود جلیل محمد قلی‌زاده است. ولی میرزا جلیل از روی تواضع به این امر اعتراف نکرده است. بعدها برای اثبات قطعی این ادّعا به یک دلیل قابل قبول دیگری نیز برخوردیم، آن هم آرشیو شخصی جلیل محمد قلی‌زاده در مجلّه ملانصرالدین است که در حال حاضر به موزه ادبیات آذربایجان به نام نظامی شعبه «فوندهای علمی» آورده شده است. از اوّلین شماره سال ۱۹۰۶ در زیر یک عده نوشته‌های بدون امضاء از جمله در زیر طنز «ملّت نئجه....» جلیل محمد قلی‌زاده با خطّ خود کلمه ملانصرالدین را نوشته است.

و با این اوصاف، جای هیچ گونه شبهه نمی‌ماند که طنز «نه ایشیم وار» از قلم جلیل محمد قلی‌زاده تراوش کرده است. لذا می‌توان این مباحثه را کاملاً تمام شده تلقّی کرد».[۱]

این اثر معروف، از هر لحاظ درخور دقّت و مطالعه است. از لحاظ قدرت بیان و شیوه افاده کلام، طنزی منسجم و قوی است و از نظر محتوا، سخنی کاملاً مردمی است که توانسته است وضع طبقاتی و مفاسد اجتماعی آن روزگار را به خوبی ترسیم کند و به همین علّت است که: «پس از انتشار آن، روزنامه آذربایجان [ارگان ستارخان سردار ملّی] چاپ تبریز در شماره ششم خود نوشت، هر کس این قطعه را بخواند خواهد گفت که شاعر درست زندگی ما ایرانیان را تصویر کرده است».[۲]

این طنز به قدری گیرا و جالب بود که توجه اغلب شعرا را به خود جلب کرده بود، به طوری که تعدادی از آن‌ها، از این چکامه استقبال کرده و به آن نظیره‌ها نوشتند. از جمله میرزا مهدی خان تبریزی معروف به زعیم‌الدوله، ناشر روزنامه حکمت در قاهره، این اثر را

۱- پروفسور زامانوف - صابر و معاصرین او - ص ۱۹۱

۲- یحیی آرین‌پور - از صبا تا نیما - (ج ۲) - ص ۵۱-۴۱

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

ترجمه کرده و در شماره دهم روزنامه آذربایجان درج گردید که بیت‌هائی از آن را می‌خوانیم:

اگر رفت ایران به من چه، به من چه — اگر گشت ویران به من چه، به من چه
اگر رفت پامیر و فرغانه باهم — بلاد بدخشان به من چه، به من چه
اگر بیشه مرز مازندران را — خریدند روسان به من چه، به من چه
اگر بدره بدره زر از کان خلخال — رود تا به زنجان به من چه، به من چه
اگر گشت این نامه گم در وزارت — چو سیمرغ پنهان به من چه، به من چه»

قهرمان داستان ما، در این سال‌های پربار، ضمن قلم زدن در روزنامه «ملاّنصرالدین» به نوشتن داستان‌های اجتماعی نیز ادامه می‌دهد. داستان‌های «آزادی در ایران» و «بچه ریشو» و کمدی‌های «مرده‌ها»، «کتاب مادرم» و «مجمع دیوانگان» از یادمان‌های هنری جاویدان اوست و به ویژه کمدی «مرده‌ها» در شمار آثار کلاسیک جهان درآمده و با «تارتوف» مولیر و «بازرس» گوگول برابری می‌کند.

میرزا جلیل، در این داستان‌ها، صحنه‌های جالبی از معیشت و طرز زندگی مسلمانان قفقاز تصویر کرده است. این آثار مشحون از حقایق تلخ و سرشار از زهرخند و استهزاء هستند».[۱]

جلیل محمد قلی‌زاده از سال ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۲ میلادی روزنامه «ملانصرالدین» را با مسئولیّت مستقیم خود منتشر می‌کند و از سال ۱۹۱۲ تا ۱۹۱۴ یعنی آغاز جنگ جهانی اوّل انتشار روزنامه را با دستیاری علیقلی غمگسار ادامه می‌دهد، ولی به علت آغاز جنگ بین‌المللی اوّل، روزنامه تا سال ۱۹۱۷ تعطیل می‌گردد.

پس از انقلاب اکتبر روسیّه، میرزا جلیل به تفلیس آمده، مجدداً «ملانصرالدین» را منتشر می‌کند، لکن پس از چندی، به علّت کشمکش‌های داخلی گرجستان، ارمنستان و آذربایجان و تنگنای مالی و اقتصادی، انتشار روزنامه به عهده تعویق می‌افتد و میرزا جلیل نیز رهسپار قره‌باغ می‌گردد. وی پس از سه سال اقامت در قره‌باغ در ژوئن سال ۱۹۲۰

۱- یحیی آرین‌پور - از صبا تا نیما - (ج ۲) - ص ۵۱-۴۱

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

مزار جلیل محمّد قلی‌زاده در باکو

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

میلادی (خردادماه ۱۲۹۹ شمسی) با خانواده‌اش رهسپار تبریز می‌گردد.

او در تبریز با کمک روشنفکران مترقّی این شهر، روزنامه «ملانصرالدین» را تا هشت شماره دیگر منتشر میکند و اثر نامیرای خود نمایشنامه «اولی‌لر» یا «مرده‌ها» را در سالن تئاتر آرامیان به روی صحنه می‌آورد، و پس از یکسال اقامت در این شهر به باکو مراجعت کرده و مجدداً به نشر روزنامه «ملانصرالدین» تا سال ۱۹۳۱ در آن شهر ادامه می‌دهد.

این ادیب نام‌آور در ۱۵ دی ماه ۱۳۱۰ شمسی (چهارم ژانویه ۱۹۳۲) ساعت سه بعد از ظهر بر اثر خونریزی مغزی در ۶۶ سالگی در شهر باکو، چشم از جهان فرو بسته و به ابدیّت می‌پیوندد.

«میرزا جلیل، در اواخر عمرش، کتاب «خاطرات من» را به عنوان نمونه‌ای کلاسیک، برای خاطره‌نویسی در ادبیات آذری به رشته تحریر درمی‌آورد.

مردم آذربایجان، به پاس بزرگداشت و سپاس از خدمات ارزشمند وی، پیکره‌اش را در شهر باکو نصب می‌کنند. در جمهوری آذربایجان، تعدادی مدرسه، کتابخانه، خیابان و دیگر مؤسسات اجتماعی به نام جلیل محمد قلی‌زاده نامگذاری می‌گردد. آثار این نویسنده، با تیراژهای بزرگ چاپ و به اغلب زبان‌های دیگر خلق‌ها برگردانده می‌شود».[۱]

۱- زامانوف - جلیل محمد قلی‌زاده سئچیلمیش اثرلری

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

میرزا علی لعلی

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

میرزا علیخان لعلی ملقب بشمس‌الحکماء

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

میرزا علی لعلی از جمله شعرای نامداری است که با افکار مترقی و سروده‌های نغز و حکمت‌آمیز توانسته است در تاریخ ادبیّات معاصر آذربایجان منشأ اثر و تحول گردد، چرا که کلام او بکر و دارای مضامین اجتماعی نوین و سخنانش شیرین و ظریف و بالاتر از همه، قابل فهم برای عالم و عامی است.

او سخنوری است با فکری روشن، اندیشه‌ای عمیق که با شناخت شرایط عصر خویش و گام زدن پیشاپیش جامعه‌اش، نامش را به عنوان یکی از مفاخر آذربایجان جاودان ساخته است.

ادبای نام‌آور و صاحب نظرانی که درباره این مرد نیک‌نام اظهارنظر کرده‌اند جملگی بر قدرت استعداد، لطافت طبع، سرشاری قریحه، ظرافت ذوق و ملاحت سخن وی اذعان کرده و او را یکی از شعرای بزرگ آذربایجان معرفی کرده‌اند.

استاد مسلم سخن، استاد سیّدمحمد حسین شهریار تبریزی درباره‌اش می‌نویسد: «حکیم لعلی، استاد مرحوم ایرج بود وبا مطالعه دیوان او ریشه مذاق و مشرب و فوت و فن شاعرانه مرحوم ایرج را می‌توان یافت. بالاخره سبک ساده‌ای که ایرج تقدیم زبان پارسی کرده، قسمتی مدیون این مرد است».[۱]

مرحوم دکتر مهدی مجتهدی عقیده داشت: «لعلی شاعری قوی طبع بود. بعضی از اشعار او به قدری روان است که حد ندارد. بسیاری از اشعار او زبانزد مردم تبریز است. وی علاوه بر شعر و شاعری در حاضرجوابی و بذله‌گویی آیتی بود. لطایف منقول از او کاملاً ذوق سرشار او را می‌رساند. اشعار ترکی لعلی نیز در غایت درجه لطف و روانی است. عده‌ای از ادبای تبریز معتقدند که در ترکی کمتر غزلی مانند غزل مشهور او با مطلع «دیر حسن‌ده یوخدور ای صنم» سروده شده است».[۲]

مدرس خیابانی نیزکه بیوگرافی این همشهری باذوقش را در ریحانةالادب نوشته درباره صاحب ترجمه اظهار می‌دارد:

«لعلی علاوه بر مراتب علمیه طبی، در تاریخ و ادبیات نیز خطّی وافر و در فنون شعری

۱- استاد شهریار - کلیات دیوان فارسی - ص ۸۳

۲- دکتر مهدی مجتهدی - رجال آذربایجان در عصر مشروطیّت - ص ۲۰۲

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

هم قریحه‌ای وقّاد و طبعی نقّاد داشت. به هر دو زبان ترکی و فارسی اشعار نغز و طرفه می‌گفت، معانی بکر را در قالب الفاظ فصیحه سلیس و روان، خالی از تعقید و تنافرکلمات، به سمع اهل ذوق و کمال می‌رسانید و بعضی از لطایف طبع او میان خاص و عام مشهور و زبانزد تبریزیان و در شمار امثال سائره معدود است».(۱)

خواهرزاده دانشمندش مرحوم حاج حسین نخجوانی نیز دائیش را چنین معرفی می‌کند: «یکی از نوابغ حکمت و ادب در نیمه دوم قرن سیزدهم و نیمه اول قرن چهاردهم هجری میرزا علی خان لعلی بود. این دانشمند بزرگ.... طبعش به ادبیات و شعر و شاعری مایل بود و قریحه فوق‌العاده داشت. اشعارش سهل و ساده و خالی از هرگونه تکلّف می‌باشد و در عین حال بسیار شیوا و مضامین زیبا دارد».(۲)

لعلی در سال ۱۲۵۲ هـق در شهر ایروان دیده به هستی گشود و در ۲۰ سالگی همراه پدرش حاج آقا میرزا به تبریز آمده و در سرای میرزا جلیل مشغول کسب و کار شد. چون دارای استعداد فطری بود و به کسب علم و دانش علاقه وافری داشت از تجارت دست کشیده و به تحصیل علوم مقدماتی پرداخت. در اندک مدتی، مقدمات علم و ادب را از بزرگان آموخته و مشغول فراگرفتن علم طب گردید و در حوزه درس مرحوم میرزا ابوالحسن حکیم‌باشی که در آن هنگام از استادان بزرگ و مجرّب این فن بود حضور یافت. پس از درگذشت پدرش چندی در تبریز اقامت داشت، تا این که غریزه دانش‌پژوهی و کمال اندوزیش او را واداشت که برای تکمیل تحصیلاتش راهی خارج از کشور گردد. وی به استانبول رفته و در دانشگاه آن شهر به یادگیری علوم پزشکی نوین پرداخت تا موفق به دریافت دکترای خود گردید. او پس از چند سال اقامت در استانبول، به تبریز بازگشت و با دایر کردن مطبّی در کوی راسته کوچه، در محلّی که به دیکباشی معروف بود مشغول طبابت شد. و چون در کار خود حذاقت داشت، در اندک مدّتی شهرت بسزائی یافت و پزشک مخصوص مظفرالدین میرزا ولیعهد وقت گردید. لعلی پس از مدّتی به تهران سفر کرد و بر اثر اشتهار به کمالات علمی و ادبی، با وزرای وقت و بزرگان پایتخت مأنوس

۱- مدرس خیابانی - ریحانةالادب - (ج ۵) - ص ۱۳۴

۲- حاج حسین نخجوانی - مجله دانشکده ادبیات تبریز - بهار ۱۳۳۵ - ص ۳۵

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

گردیده و به همراه هیئتی، با ناصرالدین شاه به اروپا عزیمت کرد. وی علاوه بر آن سفرهای دیگری به اروپا، استانبول، مصر، روسیه و عراق داشته و در آن سیر و سفرها، بی‌گمان به دانش و آگاهی خود افزوده است. او در زمان سلطنت مظفرالدین شاه به لقب شمس‌الحکمائی ملقّب گردید.

صاحب ترجمه در سال‌هائی که در تبریز مشغول طبابت بود اغلب معالجاتش مؤثر واقع می‌شد، چراکه او علاوه بر تشخیص و مداوای بیماری‌های جسمی، با آن ذوق لطیف و مجلس‌آرائی‌های بی‌بدیلش در واقع طبیب روحی بیمارانش نیز بود. سجع مهروی که آیه «و اِنَّهُ لَعلِی حکیم» بود به تنهایی برای پی بردن به تیزهوشی، قدرت روانشناختی و ذوق ادبی او کافی است و این انتخاب، نشانگر آن است که او دارای چه استعداد و قریحه‌ای بوده است. زیراکه اسمش علی، تخلصش لعلی و شغلش طبابت بود که حکیم لعلی می‌گفتند. در این زمینه خود او چنین سروده است:

تو این پیام متین را ز قول من برسان صبا بگو به حسودان که سست پیمانند
به طبع شعر مرا خود نه افتخار بود که جمله صاحب طبع سلیم می‌دانند
مرا به قول خداوند در کلام مجید (و اِنَّهُ لَعلِی حکیم) می‌خوانند

وی بسیار شوخ طبع، ظریف و حاضر جواب بود. اغلب بداهتاً شعر می‌گفت صحبت‌های شیرین و سخنان نمکینش هنوز در افواه مردم تبریز ساری و جاری است. در هر مجلسی که حضور می‌یافت با سخنان نغز خود حضار را مشعوف و شنوندگان را محظوظ می‌کرد. در اواخر عمر، مطبش را بسته و مشغول استراحت بود. بعضی از رفقا با اظهار تأسف، علّت بسته ماندن مطب را پرسیدند. در جواب آن‌ها گفته بود عزرائیل را معاون لازم نبود. جبار نامی از وی خواسته بود که سجع مهر مناسبی برای او تهیه کند. فی‌الفور در جواب گفته بود:

خدا دهد به همه کس رواجی بازار ذهب ز راست و حدید آهن عبده جبّار

امرالله بیگ نامی نیز از ایلات ائل سئون سجع مهری تقاضا کرده بود، در جواب وی گفته بود سجع مهر بسیار مناسبی برای تو از آیه شریفه پیداکردم که بهترین سجعی است که در حق تو از آسمان نازل شده است و آن این است (و کان امرالله مفعولاً). از دیگر

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

لطیفه‌های نقل شده از او، این که پس از رسیدن به مصر تلگراف کرد که «انّ الإنسانَ لَفي مِصر» ظرفا و ادبای تبریز انجمن کردند و بالاخره در جواب تلگراف کردند که «الاّالذین آمنوا» از وی پرسیدند که در کجا منزل داری، او که در راسته کوچه نزدیک محله ارامنه سکونت داشت فی‌البداهه گفت:

هست ما را قرارگاه و مقام اوّل کفر و آخر اسلام

لعلی اشعار و قطعات فکاهی زیاد دارد و با شوخی و ظرافت آن چه را گفتنی بود می‌گفت، چنان که این قطعه را به یکی از وزرا که حق‌المعالجه‌اش را نپرداخته بود گفته است:

حیف است خدا ز درد دورَت سازد محتاج دوا تا لب گورت سازد
ای مرده زنده گشته کو مزد طبیب آب نمک اماله کورت سازد

در حق طبیبی که بر اثر سوء معالجاتش، اغلب بیماران وی می‌مردند این سه بیت را سروده است:

ملک‌الموت رفت پیش خدا گفت سبحان ربّی الاعلی
یک حکیمی است در فلان کوچه من یکی قبض کردم او صدتا
یا بفرما که قبض روح کنم یا مرا کار دیگری فرما

در عشق شفاءالملک نامی که در تفلیس طبابت می‌کرد و در مرض بواسیر دانه‌ای متخصص بود گفته است:

شفاءُملک بود مرغکی به شاخه طبّ که طعمه‌اش همه از دانه بواسیر است

خطیب‌الممالک که خواسته بود با لعلی شوخی کند نوشته بود که شنیده‌ام مرده‌ای، اگر میراثی باقی است به من حواله کن، در جواب او نیز چنین گفته بود:

ای خطیب الممالک از پس مرگ باد سهم تو ثلث اثلاثم
گرچه در شرع ما به تو نرسد به جز از هشت یک ز میراثم

در عصر قاجار در اغلب شهرهای ایران، برای جلوگیری از دزدان، اسم شب معمول بود. هر کس پس از نصف شب، نیاز به بیرون رفتن از منزل داشت، قبل از وقت از اداره بیگلر بیگی یا داروغه‌گری که آن وقت محافظت شهر را عهده‌دار بود اسم شب تحصیل

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

می‌کرد. مأمورین و محافظین از عابرین و شب‌گردها اسم شب می‌پرسیدند اگر صحیح بود مرخص و الاّ آن‌ها را تا صبح توقیف می‌کردند. لعلی غزلی در آن خصوص سروده است که این سه بیت باقی است:

کرد یک شب گذر به گوشه چشم — سر زلف کجش که پرچین است
گفت چشمش به زلف کی شبگرد — اسم شب ده که رسم شهر این است
سر فرو برد زلف بر گوشش — گفت آهسته اسم شب چین است

این شاعر بذله‌گو از روشنفکران عصر خود به شمار می‌رفت. و به زبان کردی نیز شعر سروده است. وی از ارادتمندان میرزا عبدالرحیم طالبوف بود که در تمرخان شوره یکی از شهرهای داغستان اقامت داشت، چنان که خود گوید:

رسیدم چو بر حضرت شیخ شوره — مبدل به انگور گشتم چو غوره
چو انگور شیرین شدم رفته رفته — شراب مفرّح شدم بالضروره

وی در قصیده گوئی و غزل‌سرایی کم نظیر بود، به طوری که در این زمینه، آثار دلپذیری از خود به یادگار گذاشته است. او که اغلب نامه‌های دوستانش را نیز منظوم می‌نوشت، در چکامه‌ای که در پاسخ به نامه طالبوف نوشته است، ارادت و اعتقاد خود را نسبت به وی چنین نشان داده است:

زنده باش ای حکیم پندآموز — زنده باش ای مربّی آدم
ای بنای وطن‌پرستی تو — استوار و قویم و مستحکم
وطن پیر ما به غیر از تو — نیست ز ابنای خویشتن خرّم
خامه موشکاف تو بگشود — ای بسا عقده‌ها چو جذر اصمّ
شهر گیرند از شهان با تیغ — تو جهانی گرفته‌ای به قلم
وقت انشاء ز قدرت قلمت — ادباء لرزد و عطارد هم
به خدا فیلسوف ایرانی — تالیت نیست در دیار عجم
گوشه شوره تا که مسکن تست — هست این گوشه رشک باغ ارم
حاجتی نیست شرح فضل تو را — ای به شهرت چو نیّر اعظم
لعلی از حضرت تو دارد چشم — گاه بنوازیش به نوک قلم

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

لعلی با آن دید روشن و افکار مترقی، رویدادهای مشرق زمین را تعقیب می‌کرد و اغلب آن رخدادها را در اشعارش منعکس می‌نمود و دیوان او از این حیث از اهمیت تاریخی برخوردار است.

هنگام انتشار روزنامه بسیار مهم، «شرق روس» که با مدیریت محمد آقا شاه تختینسکی متفکر بزرگ آذربایجان شمالی در شهر تفلیس منتشر می‌شد قصیده‌ای ساخته است که ابیاتی از آن چنین است:

حیرت‌ده قویدی عالم اسلامی شرق روس — یوزدن نقابین آچدی بو ترکی زبان عروس
گفتاری صدق، نیّتی خالص، لسانی پاک — نه اخذ نه طمع نه مزوّر نه چاپلوس
یول گؤسترییر آزان‌لارا چؤللرده چون جرس — بیدار ائلیر یاتان لاری ائولرده چون خروس
ائت کسب علم و صنعت و فن زراعتی — بس دیر حدیث رستم و سهراب و اشکبوس
سیمرغ تک عروج ائلیب کوه قافدن — بو سؤزلری خطاب ائلر اسلامه شرق روس
هرکیم ائشیتسه سؤزلرینی گوش و هوشی‌لن — بشّاش اولور اگرچه اولا فطرتاً عبوس
گول تک اولا همیشه هواخواهی سرخ رنگ — بدخواهی زرد رو قالا مانند سندروس

روزنامه الحدید نیزکه از سال ۱۳۱۵ هـق به مدیریت سید حسین خان عدالت در تبریز منتشر می‌شد و اساس پیشرفت را در آن روز صنعت دانسته و آهن را شالوده اصلی صنعت معرّفی می‌کرد و به همین علت نام روزنامه، «الحدید» انتخاب شده بود. میرزا علی لعلی این شاعر بیداردل در تعریف آن روزنامه وزین که یکی از جراید قبل از مشروطیت بود که افکار مردم را برای آزادیخواهی و تجددطلبی آماده می‌کرد، چنین گفته است:

هزار آفرین آن خردمند را — در آهن کشد نقشه پند را
سخن را ز آهن گدازد اساس — به الفاظ رنگین کند خوش لباس
به اسلوب خوب و به طرز جدید — چنین گوید این نامه الحدید
مدار جهان از حدید است و بس — چنان چاره‌سازی ندیده است کس
همه ارتباط ملل ز آهن است — تن ملک را همچو پیراهن است
همین خون که سرمایه تن بود — قوامش ز ذرّات آهن بود
به قانون شیمی و طب جدید — تن از خون بود زنده خون از حدید

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سخن راند این نامه از هر دری — به تخصیص از علم صنعتگری
بود سود صنعت در آن مندرج — به قسمی که از بعد شدت فرج
همان الحدید است عنوان آن — ز یزدان رسیده است فرمان آن
که خود وحی مُنزل بود الحدید — لَکُم فیه نفع و بأس شدید

لعلی در مورد رویدادهای اجتماعی عصر خویش نیز ناظر بیطرفی نبود. از جمله اشعاری در نکوهش احتکار و محتکران گفته است و این ابیات خطاب به شکوهی نامی که از محتکران بود سروده شده است.

گر دگندم مگرائید عزیزان زینهار — که بسی شوم بود خوردن و انباشتنش
آدم از خوردن گندم شده بیرون ز بهشت — گشت رسوای «شکوهی» ز نگهداشتنش

همچنین این قطعه را درباره دیوان خانه آن روزی تبریز گفته است:

حکمرانی و عدالت پیشگی — در حکومت خانه تبریز بین
هرکه اینجا منشی و مستوفی است — خامه‌اش را خنجر خونریز بین
بهر قطع نان مظلوم و یتیم — هر یکی را کلک و دندان تیز بین
کس نداند حاکم و محکوم کیست — فاعل و مفعول بی تمییز بین
این زمان رذل گداپرور شده — کشور شه پرور و شه خیز بین
ویض و بیض بیضه‌لیق خواهی اگر — ....الدوله تبریز بین

لعلی درباره نهضت تحریم تنباکو این بیت را سروده است که با یک دیوان برابر است:

خصم این خسرو تنهانه گروه باب است — این زمان خصم من الباب الی المحراب است

وی در آخرین سفر خود به استانبول، مدتی با شاهزاده ارفع‌الدوله مؤانست داشت، تا آن که آب و هوای آن شهر با مزاجش سازگاری نمی‌کند و با تجویز پزشکان به تفلیس عزیمت کرده و در ساختمانی که ارفع‌الدوله ساخته بود سکونت می‌کند. در اثنای توقفش در تفلیس، دوبار به تبریز می‌آید. اولین دفعه در سال ۱۳۲۳ هـ‌ق، هنگامی که جنگ و ستیز در میان ارامنه و مسلمانان قفقاز آغاز می‌گردد و دومین بار در سال ۱۳۲۴ هـ‌ق، موقعی که گروهی از رهبران آزادی خواه تبریز درکنسولگری انگلیس متحصن می‌شوند. در اقامت دو سه ماههٔ خود در تبریز از هیچ گونه کمک فکری و تشویق مردم برای کمک به مشروطه

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

فروگذار نکرده، حتی خواهرزاده‌های خود مرحومان حاج محمد و حاج حسین نخجوانی را به تحصن در کنسولگری و شرکت در حرکات آزادیخواهی ترغیب می‌نماید. در همان سال بیماریش که تنگی نفس یا برونشیت مزمن بود و از سال‌ها قبل ناراحتش کرده بود شدت می‌یابد، لذا مجبور می‌شود برای مداوا به تفلیس عزیمت کند، لکن این رفتن سفر بی‌بازگشت او بود. به طوری که در سال ۱۳۲۵ هـق در سن ۷۳ سالگی در همان شهر بدرود حیات می‌گوید. تاریخ درگذشت او را خواهرزاده دانشمندش زنده‌نام حاج محمدآقا نخجوانی این چنین سروده است:

چو پرسند از سال تاریخ فوتش «بسوی جنان گو روان گشت لعلی»

کلیات آثار این شاعر والامقام در دو جلد می‌باشد. جلد اول در ۲۱۶ صفحه است که ۱۸۵ صفحه آن فارسی و ۳۱ صفحه‌اش ترکی می‌باشد، جلد دومش که حاوی نوحه‌ها و مراثی وی هست کلاً به زبان ترکی آذری سروده شده است.

اینک چند نمونه از نثر آن مرحوم: «وقتی در سفارت استانبول بودم، دو روز به عید نوروز مانده یک نفر باغچه‌بان ماهر، در دو ظرف بسیار قشنگی، خیارکاشته بود که در هر بوته آن، یک دو عدد خیار سبز تازه به بار آورده و به زمینه آن‌ها، توت فرنگی کاشته، که آن هم سبز و خرّم و شاداب بود. و توت‌های متعدد درشت قرمز شده به عمل آورده، در نهایت قشنگی و زیبائی، منظره بسیار خوبی داشت، به سفارت تحفه آورده چند لیره عثمانی انعام داده شد و قرار شد به همان هیئت نگه دارند تا در ساعت تحویل شمسی، در سر سینی هفت سین بگذارند و روز عید، در وسط مجلس باشد.

اشخاصی که برای تبریک عید می‌آیند تماشا نمایند. در این حین یک نفر شاهزاده موسوم به عزّالدوله برادر شاه شهید با پسر ده‌ساله‌اش وارد اطاق شدند، از تهران آمده بودند که پسرش را برده، در بیروت به مکتب بسپارد بعد از مراسم خوش آمدی و صرف قهوه قلیان، همه از آن اطاق، بیرون رفتیم و در اطاق‌های دیگر، هر کس مشغول کار خود شدیم. ده پانزده دقیقه طول نکشید که دوباره، به آن اطاق آمدیم، چه دیدیم، مسلمان نشنود کافر نبیند. دیدیم آن پدر و پسر هر دو روی صندلی نشسته، تمام خیارها را که در حقیقت، هر یکی در آن وقت، عزیزتر از یک فرزند بود با تمام توت‌فرنگی‌ها بریده و

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خورده‌اند و از التذاذ آن تعریف می‌کردند که خوب رسیده و بسیار لذیذ و خوش‌مزه بود. در تهران هم، چنین چیزی در غیرفصلش ندیده بودم. باری ببینید که بر ما چه گذشت، از حرکات ناگوار و ناملایم این ابنای ملوک، این رباعی در آن خصوص گفته شد:

ای کرده خزان فصل بهار همه را ای تیره نموده روزگار همه را
حق داشت همه در آن خیار تازه خوردی تو به یک بار خیار همه را

در چهارم آذر ۱۳۲۵ شمسی، دبستان نوبنیادی که در محله قراملک تبریز احداث شده بود به مناسبت بزرگداشت این شاعر بزرگ، به نام «لعلی» نام‌گذاری گردید.

در پایان، جهت حسن ختام، این مقاله را با قطعه‌ای زیبا، از سروده‌های آن سخنور توانا به پایان می‌بریم، باشد که مورد پسند دوستداران و علاقه‌مندان ادبیات آذری قرار گیرد.

ای لب‌لری غنچه بئله اینجه کمر اولماز شیرین لب لعلون کیمی شهد و شکر اولماز
آئینه‌ده مشکل گورونور عکس جمالون آئینه ده، آئینه گوزه‌ل جلوه‌گر اولماز

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

دکتر حمید

نطقی

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

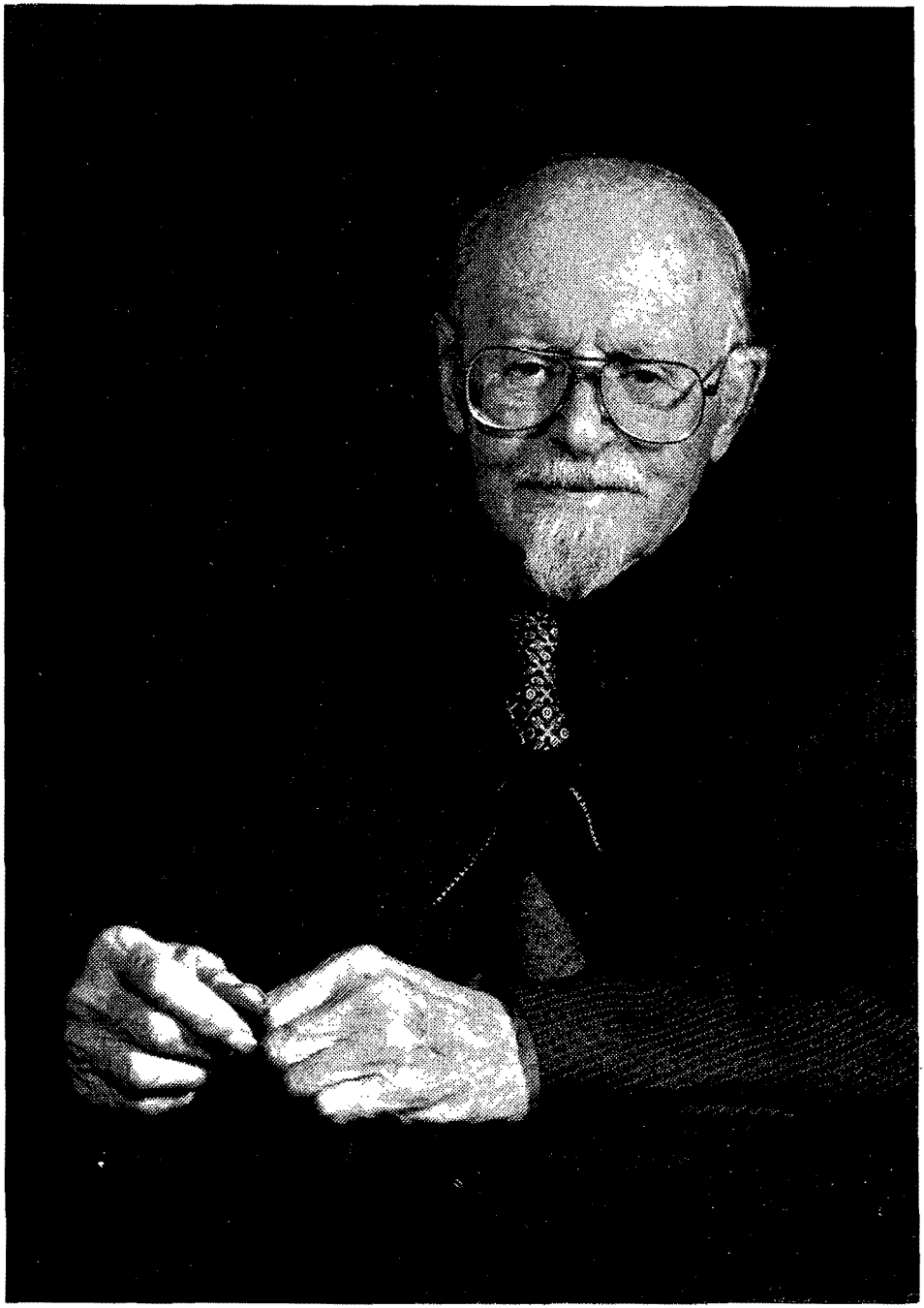

دکتر حمید نطقی

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دکتر حمید نطقی (۱۳۷۸-۱۲۹۹ شمسی) این دانشمند وارسته که از جمله نخبگان علمی طرازِ اوّل کشور بود، پس از مبارزه‌ای طولانی با بیماری جانکاه، در روز جمعه ۲۵ تیرماه ۱۳۷۸ بدرود حیات گفت. مطبوعات کشور از این استاد بزرگ، بحق به عنوان پدر روابط عمومی ایران یاد کرده و از شخصیّت والا و از تلاش‌های علمی بی‌دریغش که در طول عمر پربرکتش فراوان کوشید تجلیل کردند، ولی به اشتباه، فعالیت‌هایِ مطبوعاتی این رجل برجسته را از سال ۱۳۲۰ شمسی قید کردند، در حالی که وی از ۱۳ سالگی، یعنی از سال ۱۳۱۲ شمسی، درَ حالی که دانش‌آموز دبیرستان رشدیّه تبریز بود، در جراید زادگاهش با امضای «میر حمید نطقی» نوشتن آغازکرده و نشریات آن روز موطنش را با آثار منظوم و منشورش مزیّن کرده بود.

در ۲۲ شهریور ماه ۱۲۹۹، همان روزی که زنده‌یاد شیخ محمّد خیابانی به شهادت رسید، دکتر حمید نطقی، در محله سرخاب تبریز، در یک خانواده فرهنگی چشم به جهان گشود و آن همه نبوغ و استعدادهای شگرفش بر اثر تربیت پدر فاضلش دکتر سید حسن نطقی که از چهره‌های تابناک و از صاحب قلمان چیره‌دست آن روز تبریز بود شکوفاگردید و شخصیّت والایش از همان سال‌های نوجوانی‌اش رخ نمود.

ویُ پس از اتمام تحصیلات متوسّطه، در رشته حقوق از دانشگاه تهران دانشنامه کارشناسی گرفته و راهی ترکیّه می‌گردد و دکترای خود را در رشته حقوق بین‌الملل از دانشگاه استانبول دریافت می‌کند.

این مرد وارسته، پس از بازگشت به ایران، نخستین فعالیت خود را در زمینه روابط عمومی، از شرکت ملّی نفت ایران آغازکرده و پایه‌های روابط عمومی نوین را در همین شرکت پی‌ریزی می‌کند. او سال‌ها سمت استادی دانشکده علوم ارتباطات اجتماعی راکه بعدها به دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علاّمه طباطبائی تبدیل شد به عهده داشت.

صاحب ترجمه، علاوه بر تدریس، به زبان‌های فارسی، ترکی (آذری، استانبولی، جغتائی)، عربی، انگلیسی، فرانسوی، آلمانی و اسپانیولی احاطه کامل داشت و نیز به تدوین اوّلین کتاب در زمینه روابط عمومی با نام «مدیریّت در روابط عمومی» پرداخت که در سال ۱۳۴۹ شمسی از سوی انتشارات دانشکده علوم ارتباطات انتشار یافت.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

از این شخصیت اندیشمند، آثار قلمی متعدّدی به یادگار مانده، از جمله سرمقاله‌هایش در مجلّه وارلیق است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی، سال‌ها زینت‌بخش این مجموعه فرهنگی می‌گردید. لکن نوشته‌های وی در دوران قبل از شهریور ۱۳۲۰ شمسی که در جراید تبریز چاپ می‌شدند از اهمیّت فوق‌العاده‌ای برخوردار است، چراکه این سخنان پر مغز، از خامه کسی تراوش می‌کرد که هم سن و سال‌هایش، در دنیای نوباوگی به بازی‌های کودکانه مشغول بودند و او با چنین اندیشه سترگ و معلومات گسترده که حاکی از شعور اجتماعی عمیقش بود، در راستای مردم سالاری و برای آگاه کردن مردم میهنش قلم می‌زد. این نوجوان خردمند که در زمینه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، به ویژه تربیتی مطلب می‌نوشت آثارش نشانگر آن بود که صاحب این قلم، از نبوغی کم‌نظیر، ذوق و قریحه‌ای سرشار و قلمی توانا برخوردار است و در آینده از شخصیّت‌های ممتاز این مرز و بوم خواهد شد. نوشته‌های این دانش‌آموز هوشمند تبریزی، دارای نثری شیوا و محتوائی غنی و پربار بود.

وی در ۱۵ سالگی، در شماره ۲۵۰ نشریه «شاهین» چاپ تبریز به مدیریت حبیب‌ا... آقازاده که روز پنج‌شنبه ۲۵ اردیبهشت ۱۳۱۴ منتشر شده، منظومه‌ای به دست چاپ سپرده و دست‌اندرکاران آن جریده نیز درباره این محصّل نابغه، اظهار نظری کرده‌اند که شایان توجه است. او خطاب به هم سن و سال‌های خود می‌گوید:

ای تازه جوان نیک بنیاد تا چند اسیر پنجه خواب
برخیز ز عمر رفته کن یاد تا چند به فکر باده ناب
از بیخ بکن نهال بیداد در کسب کمال و علم بشتاب
تا آن که جهان کنی مسخّر
باید که بزرگ گردد ایران با دانش و علم و زور بازو
باید که نمود سخت ویران آرامگه عدو به نیرو
باید که نهیم ما جوانان در راه وطن نفاق یکسو
آنگاه دهیم بسط کشور

میر حمید نطقی، محصّل دبیرستان رشدیّه

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

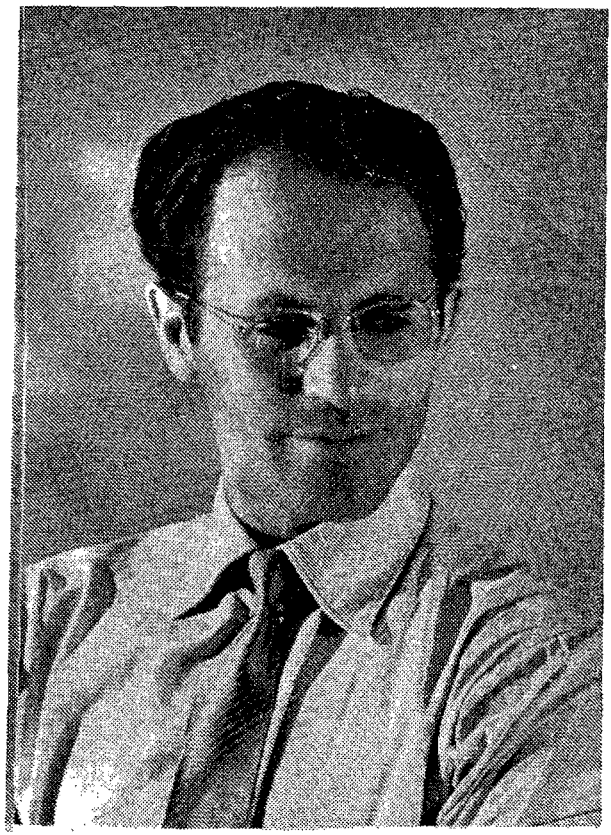

دکتر حمید نطقی در سالهای جوانی

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اینک اظهار نظر روزنامه شاهین:

«آقای نطقی (نطقی‌زاده) که از شاگردان حسّاس و ساعی و با اخلاق دبیرستان محترم رشدیّه بوده و در تحت نظر یک پدر ادیب و دانش‌پرور، رهسپار مراحل ترقّی و تعالی است، در منظومه هیجان‌آمیز فوق که از نقطه نظر تحریک احساسات وطنی و تهییج حسّ ترقیخواهی و دانش‌آموزی در جوانان، در نظر ما خیلی شیرین و شیواست - صولت برد و دولت ورد را - طوری با همدیگر مخلوط و ممزوج ساخته که ما به جز «خزان و بهار» و یا «ییلاق و قشلاق» عنوان مناسب دیگری برای منظومه ایشان پیدا نکرده، زیرا نه بهاریّه است نه خزانیّه، در صورتی که هم بهاریّه است هم خزانیّه! و گمان می‌کنیم بلبل تیره‌اختر نیز پس از شنیدن:

آورد هجوم بی‌محابا برگلشن و باغ برف اسفند!

اگر هم تیکه تیکه‌اش کنند، از لانه گرم خویش ابداً تکان نخورده و به سیر و سیاحت «اوراق زمرّدین ازهار» مطلقا میل و رغبتی اظهار نخواهد کرد.

«شاهین»

در این اظهار نظر که از صاحب قلم (نطقی‌زاده) هم یاد شده و اضافه گردیده است که «در تحت نظر یک پدر ادیب و دانش‌پرور رهسپار مراحل ترقّی و تعالی است» واقعیّتی است که قبل از بررسی آثار قلمی او باید به پدر دانشور و صاحب قلم و اندیشه او اشاره‌ای گردد. چراکه استعدادهای سرشار صاحب ترجمه در محیط خانواده‌ای بافرهنگ و زیر نظر پدری صاحب دانش و معرفت امکان بروز یافته و در اندک مدّت، آثار شگرف خود را نشان داده است.

پدر وی مرحوم دکتر سید حسن نطقی، از اندیشمندان روزگار خود و از صاحبان قلمی بود که آثارش در جراید پس از دوران مشروطیّت تبریز دیده می‌شود. یکی از نمونه‌های شعر او که درباره انتخابات آن روز مجلس شورای ملّی سروده و در روزنامه «تجدّد» ارگان شیخ محمّد خیابانی به چاپ رسانده بود، توسّط نگارنده این سطور از شماره ۴۵ نشریه یاد شده که روز پنجشنبه ۱۶ ذیحجّه ۱۳۳۵ هـق منتشر شده، استخراج و در شماره پائیز سال ۱۳۷۲ مجلّه وارلیق به چاپ رسید که با این مطلع آغاز می‌شود:

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دوستان بیرون کنید از مجلس این اغیار را چون وجود غیر، ظاهر می‌کند اسرار را

وی که در تبریز داروخانه داشت آگهی‌های تبلیغاتی داروخانه‌اش در شماره‌های متعدّد روزنامه «تجدّد» چاپ گردیده است.

آثار قلمی او در روزنامه «شاهین» هم منعکس گردیده، از جمله، سلسله مقالاتی را تحت عنوان «تاریخ ایران» تألیف «م.لوی.دوبو» مستشرق فرانسوی ترجمه کرده است. این مرد ادیب در شماره ۳۱۳ «شاهین» که روز دوشنبه ۱۶ شهریورماه ۱۳۱۵ شمسی منتشر شده، درباره کتاب جَدیدالانتشاری چنین اظهار نظر کرده است:

دوست دانشمندم آقای آقازاده

یک جلد کتاب دفترداری مترادف (دوبل) تألیف آقای بهمن شیدانی را که لطفاً به رسم یادبود علمی ارسال و ضمناً نظرات بنده را در اطراف این ارمغان نفیس جویا شده‌اید. با وصف این که گرفتاری‌های اداری متأسّفانه مدّتی است از فیض مطالعه کتب محرومم داشته، ولی با یک نظر، ارزش این اثر مفید را دریافته و تا توانستم در مندرجات محتویات آن دقّت نمودم.

الحق آقای شیدانی در سایه زحمات خود قواعد کافیه را در مواضیع اصلی هیجده گانه با عبارات ساده و اسلوب خوش و بیانی روشن در (۱۵۳) برگ جمع و ازگردآوردن این اوراق زیبا مجموعه‌ای ترتیب داده و در دسترس اهل فنّ گذارده‌اند که برای اساتید نافع‌ترین وسیله تذکّر و جهت نوآموزان جامع‌ترین کتاب درس تواند بود.

سید حسن نطقی

میر حمید نطقی محصل دبیرستان رشدیّه تبریز، علاوه بر نوشتن مقالات متعدد و سرودن اشعار با دست‌اندرکاران نشریه «شاهین» همکاری فعّالانه داشته است. وی در شماره‌های مختلف این جریده با طرح مسابقات گوناگون، خوانندگان روزنامه را به مطالعه و تفکّر وا می‌دارد.

از جمله سئوالاتی که طرح کرده «سودمندترین و مهمّ‌ترین اختراعات بشر کدام است» می‌باشد. از جمله مقالاتی که از ایشان در جریده «شاهین» در تاریخ ۲۴ تیر ۱۳۱۶ شمسی به زیور چاپ آراسته گردیده، مقاله‌ای است که با عنوان «در پیرامون نطق و خطابه» درج

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

گردیده که از مباحث تربیتی است و درباره تمرین و ممارست و ایجاد کردن عادات پسندیده در خود تأکید دارد. همچنین نوشتاری در همین روزنامه تحت عنوان «نظم و ترتیب را فراموش نکنید» در تاریخ سوّم مرداد ۱۳۱۶ چاپ شده است. از این دست نوشته‌ها مقاله «زندگانی چیست؟» نیز در تاریخ ۲۱ آبان ماه ۱۳۱۷ در همان نشریه منعکس گردیده است.

در زمینه مسائل اجتماعی و اخلاقی نیز مقاله‌ای درباره «سرقت ادبی» یا دزدی‌های بی سر و صدا در شماره ۳۲۳ سال هفتم «شاهین» که در روز پنج‌شنبه ۱۴ آبان ماه ۱۳۱۵ چاپ شده است. این مقالات بسیار سودمند و از محتوای پرباری برخوردار هستند.

این دانش‌آموز آگاه و تیزهوش، سال‌ها قبل از تأسیس رادیو در ایران، پی به اهمیّت آن برده و درباره ضرورت رادیو، مقاله مشروح و پرمحتوائی را به رشته تحریر درآورده است. وی در بخشی از این نوشتار که در تاریخ هیجدهم اسفند ۱۳۱۷ شمسی در نشریه «شاهین» چاپ شده می‌نویسد:

«.... یکی از علمای اخیر گفته است: رادیو زبان کشور است! راستی نیز همین طور است. هر مملکتی که نتواند به وسیله امواج کهربائی از فرسنگ‌ها پیام خود را به گوش دوستاران خویش برساند در حقیقت لال است. رادیو بزرگترین اختراع قرن بیستم و معجزه آن است.

برای نوازندگان و سخنرانان و دانشمندان کشور، چه افتخاری بالاتر از این که در برابر میکروفون ایستاده و از نتیجه صحبت شیرین یا گفتار دلنشین خویش همگی هم میهنان خود را مشعوف و مسرور دارند.

از روی نگارش یکی از آمارشناسان ترکیّه از روزی که استاسیون رادیو در آنکارا و استانبول به کار افتاده، عدّه تصانیف و سرودهائی که در ترکیّه تنظیم می‌شده یک بر پنج ترقّی نموده است. چنان‌که (اکرم رشید) نویسنده با قریحه ترک هر ماه لااقلّ ۳ یا ۴ نمایش برای منتاژ رادیو تصنیف و ترجمه می‌کند.

(جمال توزن) آرتیست شهیر آنکارا نیز در سایه بازی‌های خود و ایفای رل‌های اشخاص داستان‌ها در پشت رادیو اینک مشهور خاص و عام گردیده است.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

رادیو در عالم تبلیغات نیز اهمیّت زیادی دارد. به طوری که شنیده‌ام (هرگوبلس) وزیر تبلیغات آلمان رادیو را بزرگترین وسیله تبلیغ نامیده است و در جنگ‌های حبشه و ایتالیا و اخیراً در اسپانیا نیز اندازه صحّت این گفتار آشکار شده است.

همان روزی که امپراطور سابق حبشه در پشت رادیو از تمام زنان دنیا کمک خواست و نتیجه‌ای نگرفت، یکی از جراید فرانسه چنین نوشت: «امروز شکست حبشه بر من ثابت شد!»

مطابق اظهارات برخی از محافل سیاسی در جنگ‌های اخیر اسپانیا، در نتیجه نطق یک نفر اسیر که ملّیون از جمهوری‌خواهان گرفته بودند و از راه رادیو پیامی به هم مسلکان و هم قطاران سابق خود صادر نموده و در طیّ آن از نظم و ترتیب عالی حکومت فرانکو سخن رانده بود قریب دویست تن سرباز جمهوری خواه به سپاه ملّیون پیوسته است.

امروز در سیاست دنیا، رادیو بزرگ‌ترین عامل فعالیت به شمار می‌رود. مقارن اوقاتی که استاسیون آنکارا با تجدید نظرها و اصلاحات زیادی می‌خواست در سه طول موج مختلف، اخبار و موسیقی و نطق‌های رهبر ترکیّه را پخش کند، یکی از جراید استانبول چنین نوشت:

«امروز باید ملّت ترک، بالاترین و قلبی‌ترین مراتب صمیمّت خود را به پیشوای بی‌نظیر خود (آتاتورک فقید) تقدیم دارد. زیرا همان دست توانائی که زنجیرهای بدبختی توده ما را از هم پاره نمود ترکیّه جوان را زبانی بخشید که با آن با بلندترین آوازی دوستان را پیام و سلام، و دشمنان را دشنام می‌فرستد».

از جمله مقالات سیاسی صاحب ترجمه «مسئله یهود» است که آن را به عنوان یک مسئله بغرنج سیاسی معرفی کرده است. تاریخ درج این مقاله (۱۷ آبان ۱۹۳۸/۱۳۱۷ میلادی) در جریده «شاهین» نشان می‌دهد که صاحب این قلم، یک سال قبل از آغاز جنگ جهانی دوّم و کشتار یهودیان به دست هیتلر و سالها قبل از تأسیس دولت غاصب اسرائیل، در آن برهه با چه تیزبینی و آینده‌نگری خاصّ سیاسی، این مسئله بغرنج سیاسی را مورد دقّت و توجّه قرار داده است. در بخشی از این مقاله آمده است:

«امروز شورش اعراب فلسطین و شدّت وخامت اوضاع آن سامان که مسافرت مخفیانه

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دکتر حمید نطقی کفیل اداره انتشارات شرکت ملی نفت ایران

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مستر ماکدونالد در ماه گذشته نیز از شدّت آن نکاست، از طرفی جنبش ضدّ یهود و مسئله پاک کردن نژاد از طرف دیگر یک صورت ایهام و حیرتی به وضع آینده یهودیان دنیا می‌دهد که پیش‌بینی چگونگی آن فوق‌العاده سخت و دشوار است.

برای اینکه اهمیّت مسئله و چگونگی وضع و موقعیّت و پراکندگی این قوم به خوبی نشان داده شود ذیلاً عدّه یهودیان موجود در دنیا و کیفیّت سکونت ایشان در اقطار جهان را مختصراً از روی جدیدترین آمار نشان می‌دهیم....»

میر حمید نطقی، در زمینه ترجمه نیز ید طولانی از خود نشان داده است. وی مطالب متعدّدی از مطبوعات فرانسه ترجمه و در «شاهین» به دست چاپ سپرده است. از جمله مقاله‌ای است تحت عنوان «پیشاهنگی» که از جراید فرانسه ترجمه کرده و در شماره ۳۰۹ سال هفتم نشریه یاد شده که روز چهارشنبه ۲۱ مرداد ۱۳۱۵ منتشر شده درج کرده است. همچنین ترجمه سلسله مقالاتی تحت عنوان «بزرگترین فتح ناپلئون اوّل» در شماره‌های متعدّد نشریّه شاهین به چشم می‌خورد. وی که یکی از فعّالان این نشریّه است در شماره ۳۳۹ سال هفتم به تاریخ چهارشنبه پنجم اسفندماه ۱۳۱۵ از دکتر معالجش این چنین تشکر کرده است:

«از آقای دکتر ابوالقاسم معیّری که پس از مدّتی مداوا از چنگال مرض گریپ و مخملک خلاصم کرده‌اند بدین وسیله تشکر می‌نمایم.

میر حمید نطقی»

در زمینه نظم نیز اشعار متعدّد پرنغزی از این قلم در نشریه یاد شده چاپ شده است. از جمله در شماره ۵۱۰ سال نهم «شاهین» که در روز شنبه ۲۴ دی ماه ۱۳۱۷ منتشر شده، شعری تحت عنوان «به بانوان ایران» درج گردیده است که دو بیت اوّل آن را می‌خوانیم:

ملک خوی و پری سیمائی ای زن به قیمت گوهر یکتائی ای زن
صفا و مهر و پاکی و عطوفت همه لفظ است و تو معنائی ای زن

منظومه‌ای نیز از سروده‌هایش تحت عنوان «دانش» در شماره ۲۳۶ «شاهین» که در روز پنجشنبه ۲۷ دی ۱۳۱۳ منتشر شده منعکس گردیده است. ایشان هنگامی این اثر را به دست چاپ سپرده که ۱۴ سال بیشتر نداشته است. این اثر منظوم که از شیوائی و غنای

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خاصّی برخوردار است بجاست که آن را حسن ختام این وجیزه قرار دهیم. اینک منظومه «دانش»:

جوانا هم اکنون که داری جوانی — بکن کسب علم و هنر تا توانی
به دانش بیفزا که نبود تو را بهر — ز دیبای رومی و فرّ کیانی
جهان تا توانی پر از نام خود کن — مبادا که در دهر گمنام مانی
به وقتی که جنگ است شمشیر باید — کمند و کمان و جهان پهلوانی
به کف گیر برّنده تیغ قلم را — که با آن جهانی به آنی ستانی
به یک جنبشی کن مسخّر جهان را — به نیروی خامه بدانسان که دانی
بدانگه که صلح است تدبیر باید — که تدبیر بهتر ز تیغ یمانی
دل دردمندان به دست آر با مهر — که بر باد گردد ز آهی جهانی
چو علمت نباشد یکی پاره سنگی — چو سنگی که در قعر چاهی بمانی
ز فضل و هنر گر شوی دور کوری — که فرق هیولا و زیبا ندانی
چو فضلت فزون شد فزون از طلائی — دری، گوهری، بهتر از برلیانی
به قدرت مثال یل نامداری — به قیمت ز یاقوت احمر گرانی
ز یاقوت و الماس و لعل و زمرّد — گرانتر اگر یافت گردد همانی
چو «نطقی» به دست آر دامن ز دانش — که دانش به است از فر خسروانی

میرحمید نطقی محصل کلاس هشتم دبیرستان رشدیّه

اشعار و مقاله‌هایش را از مدّت‌ها پیش جمع‌آوری می‌کردم و با مطالعه هر مطلبی از دوران نوجوانیش بیشتر شیفته‌اش می‌شدم، لکن به فکر تدوین مقاله نبودم، تا این که چند روز مانده به جدائی ابدیش، بی آن که از چگونگی وضع و حالش آگاهی داشته باشم حسّ کردم که باید از این مطالب، مقاله‌ای تألیف کنم که این کار را شروع کردم. پاکنویس این نوشتار، در روز جمعه ۲۵ تیرماه ۱۳۷۸ هنگامی به پایان می‌رسید که چراغ عمر این دانشمند عالیقدر نیز در دیار غربت، دور از یار و دیار، در حال خاموشی بود.

مقاله حاضر که تقدیم محضر علاقه‌مندان و دانشوران محترم می‌گردد نشانگر گوشه‌ای از فعالیت‌های قلمی آن بزرگمرد است، جا دارد که تمام نوشته‌ها و آثار علمی وی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

جمع‌آوری و تدوین گردد تا نسل‌های آینده نیز بتوانند از اندیشه و قلم او بهره‌مند گردند.

این رجل برجسته معاصر آذربایجان، در واقع پدر مجله وارلیق و از بزرگترین حامیان و خادمان زبان و ادبیات ترکی آذری بود. نام مجلّه از ابتکارات او بود و «وارلیق» را که بنابه تعبیر وی موجودیت ترک‌های ایران را نشان می‌دهد در سطح جهانی معرفی می‌کرد.

این استاد بزرگ، پدر وارلیق نویسان نیز بود و نه تنها نوشته‌ها و کلام آهنگین و زیبایش، آموزشگر هیئت تحریریّه این نشریه بود، بلکه آن‌ها از شخصیّت باوقار، برخورد صمیمی و متواضعانه و زندگی علمی و پربار این پدر مهربان درس‌ها آموختند. در یک کلام می‌توان گفت این آموزگار پیر و خردمند بود که به شاگردانش آموخت هرکسی که از خانه و کاشانه و ایل و تبار خود دفاع نکند، قادر به مدافعه از انسانیّت هم نخواهد بود.

اینک با فشاندن قطره اشکی در فراقش، یاد و خاطره‌اش را گرامی بداریم و به روان پاک و سترگش درود بفرستیم و بگوئیم:

عشق ایله قلبی دالغالان اؤلمز هئچ زامان دونیا جریده‌سینده حیاتی دوام ائدر

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مدرسه مموریال تبریز

و

هوارد باسکرویل

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

در محوّطهٔ دبیرستان دخترانه توحید تبریز، واقع در خیابان شریعتی جنوبی، ساختمانی قدیمی وجود دارد که در سالهای اخیر «هنرستان جابربن حیّان» در آن جای گرفته است. اداره میراث فرهنگی آذربایجان شرقی در نظر دارد که این عمارت را به عنوان یک بنای تاریخی، مرمّت و بازسازی نماید.

گفتنی است که چون شهر تبریز، در زمینه ایجاد مدارس به سبک نوین هم پیشگام بوده، از این بناهای قدیمی در جای جای این شهر وجود دارد که هر یک سرگذشتی جالب و شنیدنی دارد. لکن ساختمان مورد بحث ما که تا چند سال پیش، تحت نام دبیرستان پروین شناخته می‌شد، همان مدرسه مموریال و یکی از قدیمی‌ترین مدارس تبریز می‌باشد. نام این آموزشگاه با انقلاب مشروطیّت و نام چند تن از مجاهدان راه آزادی و حرّیت، از جمله روحانی عالیقدر شهید سیّد حسن شریف زاده و هوارد باسکرویل (Howard C.baskerville) آمریکائی گره خورده و چون در آن روزهای پر تب و تاب، یکی از کانون‌های فعّال انقلابی بوده و شهدای گرانقدری تقدیم انقلاب مشروطیّت کرده است، از نظر تاریخی، اهمیّت مضاعفی دارد.

این آموزشگاه، نخستین مدرسه‌ای است که از سوی میسیون آمریکائی که مذهب پروتستان داشتند با نام مموریال که به معنی یادگاری است در تبریز گشایش یافته است. رضا امین سبحانی تاریخ آغاز فعالیّت آن را حتی سال‌ها قبل از ۱۲۵۸ شمسی/۱۸۷۹ میلادی[۱] می‌داند، ولی حسین امید، سال افتتاح این مدرسه را۱۸۸۴ میلادی /۱۳۰۱ هجری قمری نوشته و افزوده است:«در سال‌های نخستین تأسیس، مدرسه مموریال اهمیّتی نداشت. شاگردان آنجا منحصر به ارامنه بودند. عدّه آن‌ها نیز محدود و معدود بوده است، ولی بعدها مدرسه مزبور کسب اهمیّت کرده است. جمعی از محصّلین مسلمان نیز در آن مدرسه تحصیل می‌کردند. پس از مشروطیّت و نهضت فرهنگی، مدرسه مموریال بر اهمیّت خود افزوده است.»[۲]

طبق نوشته روزنامه «شاهین» چاپ تبریز، به مناسبت یکصدمین سال تأسیس مدرسه

۱- امین سبحانی - تاریخ و وجه تسمیه مدارس تبریز - ص ۳

۲- حسین امید - تاریخ و فرهنگ آذربایجان (ج ۱) - ص ۸۹

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

مدرسه مموریال ـ دبیرستان پروین تبریز

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مموریال، ساعت شش بعد از ظهر روز یکشنبه دهم خرداد ماه ۱۳۱۵ شمسی، جشن بسیار مفصل و با شکوهی با شرکت بیش از هزار نفر برگزار می‌گردد. این مدرسه در آن روزها «صبا» نامیده می‌شد.(۱)

به این ترتیب، طبق نوشته روزنامه «شاهین» تاریخ تأسیس این مدرسه به سال ۱۸۲۶ می‌رسید.

در این زمینه، در شماره ۱۰ سال دوّم روزنامه «الحدید» چاپ تبریز که در روز یکشنبه ششم رجب ۱۳۲۴ هـق منتشر شده، این اطّلاعیّه به چاپ رسیده است:

«مدرسه آمریکائی موسوم به (مموریال) که به قرار سنوات سابقه به جهت تابستان تعطیل شده بود پانزدهم شهر رجب، افتتاح خواهد شد. هر کس از آقایان مایل باشند که اطفال خود را بدین مدرسه ارسال فرمایند، با کمال ممنونیّت پذیرفته خواهند کرد و دروسی که تدریس می‌شود به قرار ذیل است: فارسی و عربی که مخصوصاً سعی و مراقبت زیاد خواهد شد. انگلیسی، فرانسه، روسی و از علوم مختلفه.

توضیح آن که محض اکمال زبان فرانسه، معلّم فرانسوی‌الاصل از مملکت فرانسه جلب شده تا افتتاح مدرسه وارد خواهد شد و اشخاصی که خیال تحصیل داشته باشند، لازم است تا شروع مدرسه تشریف آورده و اسامی خود را ثبت دفتر فرمایند.

و نیز محض ازدیاد بصیرت آقایان عرض می‌نمائیم که این مدرسه برای اطفال خردسال که باید چندی به ترتیب کلاس‌ها را تمام نمایند بهتر و مناسب است.

اجرت تحصیل از اشخاصی که السنه خارجه نیز خواهند خواند، هرگاه از اوّل سال به موجب قبض کارسازی فرمایند ده تومان است و اگر ماه به ماه ادا نمایند، هر ماهی پانزده قران است و آن‌هائی که فقط لسان فارسی و عربی تحصیل خواهند نمود ایضاً به موجب قبض در اوّل سال پنج تومان و ماه به ماه هشت قران است. اطفالی که استطاعت ندارند، مجّانی قبول خواهند شد. هر کس بخواهد در مدرسه از معلّم‌ها درس تنها بخواند باید با رئیس قرارداد مخصوص بدهد.»

۱- شاهین - سال هفتم - شماره ۲۹۶ - ۱۴ خرداد ۱۳۱۵

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.ir

The Memorial School

مدرسه مموریال تبریز

Mir Sadiq S. Tabatabai having completed the course of study in this institution in a satisfactory manner is hereby awarded this Diploma in the High School. Course having passed examinations in the following subjects.

چون جناب معدت مآب آقای میرصادق ترابی طباطبائی تحصیلات خودرا بموجب پروگرام مدرسه درسال دوازدهم درجه عالی با کمال خوشی باتمام رسانیده ودر دروس ذیل امتحانات لازمه عاده‌نمست

لهذا دراین تاریخ شارالیه‌را بامضای این شهادت‌نامه اختصاصیه مفتخر مینمائیم.

The Bible		تاریخ عهد عتیق وجدید	Armenian		ارمنی	Geometry	۹۵	علم هندسه
Religions of the World		مذاهب عالم	Ancient Armenian		ارمنی قدیم	Book-keeping	۵۵	دفتر داری
Moral Science	۹۶	علم اخلاق	English	۵۶	انگلیسی	General Science	۹۲	علم الاشیاء
Pedagogy	۹۰	اصول تعلیم	French	۹۵	فرانسه	Agriculture	۸۲	علم فلاحت
Economics	۸۱	علم اقتصاد	Russian		روسی	Physics	۹۵	علم طبیعی
General History	۸۴	تاریخ عمومی	Commercial Geography		جغرافیای تجارتی	Chemistry	۹۵	علم شیمی
Typewriting		علم تحریر ماشین	Civics	۷۶	تعلیمات مدنی	Biology	۸۶	علم حیات
Stenography		علم تحریر السّرعه والمختصر	Physiology	۸۶	علم وضع الاعضاء	Astronomy	۸۶	علم هیئت
Persian	۹۳	فارسی	Algebra	۸۱	جبر و مقابله	Geology	۹۵	طبقات الارض
Arabic	۸۹	عربی						

Given at Tabriz Persia this fourteenth day of May 1931.

In witness whereof the signature of the Principal representing the Faculty of The Memorial School is affixed.

رئیس مدرسه ازطرف مستخدمین مدارس این ورقه راتصدیق وامضا مینماید بتاریخ ۱۴ ماه مه ۱۹۳۱ مطابق ۲۳ شهر اردیبهشت ۱۳۱۰

B. J. Gifford

Principal رئیس مدرسه

tarikhema.org
pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org

tarikhema.org

کسروی می‌نویسد: «پیش از جنبش مشروطه و همچنین در سال‌های نخست آن جنبش، مدرسه آمریکائیان در تبریز (مموریال اسکول) در نزد آزادیخواهان ارجی می‌داشت، زیرا یگانه جایگاهی می‌بود که زبان انگلیسی و دانش اروپائی درس داده می‌شدی و بسیاری از جوانان بیدارمغز به آنجا آمد و رفت می‌داشتندی. در این هنگام نیز یک داستانی به همبستگی میان آن مدرسه با جنبش مشروطه پدید آورد و آن پیوستن مستر باسکرویل، یکی از آموزگاران آنجا به مجاهدان و کشته شدن او در راه مشروطه ایران بود.[۱]

در دوران انقلاب مشروطیت و در نبردهای یازده ماهه آزادی‌بخش مردم تبریز علیه استبداد، معلّمان و شاگردان مدارس این شهر نیز دوشادوش توده‌های مردم در این پیکارها شرکت داشتند. از جمله مدرسه مموریال که معلّمان و دانش‌آموزانش، فعالیّت‌های آموزشی و فرهنگی را با مبارزات سیاسی - انقلابی به هم آمیخته و در پاسداری از نهال نوپای آزادی تلاش شبانه‌روزی داشتند.

در آن روزهای پرتب و تاب خیزش مردم تبریز بر علیه استبداد که پیر و جوان و زن و مرد در آن شرکت داشتند و ایثار و فداکاری و شجاعت و پایمردیشان، جهانیان را به شگفتی واداشته بود، هوارد باسکرویل را چنان تحت تأثیر قرار داد که آن جوان پاک نهاد به جای این که در کلاس درس، تاریخ پیشینیان را برای نوجوانان یاد دهد، خود به مردم تاریخ‌ساز تبریز پیوست و در حق‌جوئی‌ها و عدالت‌طلبی‌های آنان شریک گشت.

«باسکرویل در دهم ماه آوریل ۱۸۸۵ میلادی در محل نارث پلاته آمریکا (Platte North) ایالت نبراسکا متولّد شد و در کالج این ایالت، تحصیلات مقدماتی خود را انجام داد.»[۲]

این جوان آمریکائی، تحصیلات خویش را در دارالفنون «بزاستن» به پایان برد و در آن هنگام رئیس دارالفنون یاد شده که نخستین درجه علمی را داراست، رئیس جمهور بعدی

۱- کسروی - تاریخ مشروطه ایران - ص ۸۹۱

۲- حاج اسماعیل امیرخیزی - قیام آذربایجان و ستارخان - ص ۳۷۹

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

آمریکا مستر ویلسون بود.[۱]

صاحب ترجمه در پائیز سال ۱۹۰۸ به دعوت مدرسه مموریال تبریز، جهت تدریس به ایران آمد و در حالیکه بیش از ۲۳ سال سن نداشت، شروع به تدریس کرد.

«درس عمده او تاریخ عمومی بود، ولی بعداً به موجب درخواست شاگردان ارشد و بعضی از معلّمین مانند مرحوم شریف‌زاده و میرزا عبدالحسین، با اجازه دکتر ویلسون رئیس مدرسه، کلاسی نیز برای تدریس حقوق بین‌المللی بازکردند و در آنجا هم به تدریس آغاز نمود.»[۲]

«جوان پاکدل چون به تبریز رسید و سراسر شهر را پر از جوش و جنبش یافت، خونش به جوش آمد و به آزادی ایران دلبستگی پیدا کرد. به گفته مستر شت با شریف‌زاده سخت گرمی داشته و این کشته شدن او بود که دل جوان آمریکائی را تکان داده و شب و روز ناآرام گردانیده و چون با کسانی از آزادیخواهان که زبان انگلیسی می‌فهمیدند آشنائی می‌داشت با ایشان گفتگو کرده که یاوری به آزادیخواهان کند، چون در آمریکا دوره سپاهیگری را به پایان رسانیده و در آن باره آگاهی می‌داشت جوانانی را زیر دست خود گرفته، سپاهیگری یاد داد. در این هنگام، دسته‌ای از جوانان و بازرگانان و توانگرزاده دست به دست هم داده، گروهی پدید آورده بودند و پسین‌ها به ورزش و مشق می‌پرداختند.

گویا از ماه بهمن بود که باسکرویل با این جوانان آشنا گردیده و به آن شد که ایشان را سپاهیگری یاد دهد و از همان روزها به کار پرداخت و برای آن که کنسول آمریکا و مدرسه آگاهی نیابد، حیاط ارک را برای این کار خود برگزید که هر روز هنگام پسین جوانان در آنجا گرد می‌آمدند و به مشق و ورزش می‌پرداختند. بدین سان کار باسکرویل پیش می‌رفت. جوان ساده درون آرزوی بس بزرگی در دل می‌پرورید. دسته خود را «فوج نجات» نامیده از یکایک آنان پیمان می‌گرفت که در هر جنگی پیشرو باشند و چون به دشمن نزدیک شوند در بند سنگر نبوده، فدائی‌وار به ایشان تازند، بکشند و کشته شوند و چنین کاری را از یک

۱- علی آذری - قیام شیخ محمد خیابانی در تبریز - ص ۳۰۹

۲- حاج اسماعیل امیرخیزی - قیام آذربایجان و ستارخان - ص ۳۷۹

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مشت جوانان توانگرزاده ناآزموده چشم می‌داشت.[۱]

رضازاده شفق که یکی از دانش‌آموزان مدرسه مموریال و عضو فوج نجات بود، مأموریت می‌یابد که پیش ستّارخان رفته و از سردار ملّی تقاضای جنگ‌افزار کند. وی می‌نویسد:

«به خانه ستّارخان که در محلّه امیرخیز بود رفتم. حیاط خانه پر از مجاهدین بود و رفت و آمد و فعّالیّت زیاد مشاهده می‌شد. مرا بعد از اجازه به اطاقی که ستّارخان نشسته بود و غلیان صرف می‌کرد، هدایت کردند. مردی وقور و بزرگوار که سبیل‌های کوتاه و سفید و چهره نجیبی داشت، در مجلس سردار نشسته بود. این مرد، سیّدحسین خان بود که به واسطه نشر روزنامه عدالت معروف به سیّد حسین خان عدالت شد. وی بدون تردید از سران دانشمند آزادی و از پیروان ارجمند فرهنگ ایران بود، سردار با صورت آفتاب سوخته و چشمان نافذ و درخشان رو به من کرد و گفت چه فرمایشی داشتید؟ تا مطلب خود را گفتم، تبسّمی کرد و گفت شما هنوز خیلی جوانید ما برای شما می‌جنگیم، بهتر است بروید به مدرسه خود و اوّل تحصیلات خود را پایان دهید تا مشروطه‌ای را که می‌گیریم، شما بتوانید نگهدارید. مرحوم سید حسین خان هم گفته سردار ملّی را تأئید کرد و گفت: ابداً روا نیست این جوانان دست به سلاح بزنند و درس مدرسه را کنار بگذارند.

از این مجلس با یأس برخاستم و بازگشتم، ولی بسی نگذشت که به مقصود خود نایل گشتیم و به لباس مجاهدی درآمدیم و با تفنگ‌های کوچک آلمانی که «شاهی» می‌گفتند مسلّح شدیم. هر روز ساعت‌هائی در میدان مشق تبریز حاضر می‌شدیم و تحت فرمان باسکرویل تعلیمات نظامی می‌دیدیم و خود را برای نبرد مهیّا می‌کردیم.»[۲]

طاهرزاده بهزاد که خود در آن روزها در صف مجاهدین با مستبدّین در حال پیکار بود، به این حرکت باسکرویل از نظر روان‌شناسی و تأثیری که در توده‌های مردم بر جای نهاد اشاره کرده و می‌نویسد:

«پوشیدن لباس مجاهدی باسکرویل، شهرت عجیبی در محیط تبریز برپا کرده بود و

۱- کسروی - پیشین

۲- دکتر رضازاده شفق - به یاد آموزگار و فرمانده ما هوارد باسکرویل - ص ۱۶

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

هوارد باسکرویل

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

عدّه‌ای از جوانان تبریز و نیز تجّاری که تا آن روز، دست به اسلحه نبرده بودند با آرایش جنگی در میدان مشق حضور یافته و با گردن‌های کشیده، دستورات باسکرویل را اجرا می‌کردند، اگرچه ناظرین دوراندیش، عاقبت این اقدام را کم و بیش می‌دانستند و می‌دانستند که باسکرویل به رموز جنگ خانگی و ایلات و عشایر واقف نبوده و زود تلف خواهد شد و با مرگ خود، جوانان دیگر را نیز مرعوب خواهد کرد، ولی تا مدّتی که در میدان مشق مشغول تعلیم است فواید زیادی از نقطه‌نظر روان‌شناسی دربر خواهد داشت. نویسنده می‌دیدم که در اثنای تعلیمات او هزارها تجّار معروف و سرشناس در میدان حاضر شده و با تحسین و تمجید به او نگاه می‌کردند.»[۱]

«در این میان کنسول آمریکا ازکار باسکرویل آگاهی یافته، دلگیر گردید و یک روز پسین به هنگامی که سربازخانه پر از مردم شده و سردار و پاره‌ای نمایندگان انجمن در آنجا بودند به سربازخانه آمد و با باسکرویل روبه‌رو شده به او یادآوری کرد که به سر آموزگاری خود در مدرسه بازگردد. باسکرویل نه چندان شوریده دل می‌بود که پروای این سخن کند. آشکارا پاسخ داد چون ایرانیان در راه آزادی می‌کوشند، من به ایشان پیوسته‌ام و باک از قانون آمریکا ندارم. برخی می‌گویند پاسپورت خود را درآورده به کنسول بازداد. سردار و نمایندگان انجمن هرکدام به نوبت خود سخنانی سرودند، بدین سان که ما از شما بی‌اندازه خرسندیم، ولی نمی‌خواهیم در راه آزادی ایران زیانی به شما برسد و دوست می‌داریم شما به جایگاه خود در مدرسه بازگردید. باسکرویل به این سخنان گوش نداد و از این هنگام از مدرسه و آمریکائیان بریده، یکباره به ایرانیان پیوست.[۲]

روزها می‌گذشت و این جوان شوریده‌دل، همچنان به مشق نظامی و تربیت جوانان ادامه می‌داد. ستّارخان سردار ملّی امیدواری زیادی به فوج نجات نداشت و می‌گفت این جوانان که در میان ناز و نعمت پرورده شده‌اند مشکل است که در برابر گلوله توپ و تفنگ استقامت ورزند. ولی باسکرویل در عزم خود چون کوه آهنین پابرجا بود.

فروردین ماه سال ۱۲۸۸ شمسی بود و تبریز روزهای سختی را می‌گذراند. از شب تا

۱- طاهرزاده بهزاد - قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیّت ایران - ص ۲۶۶

۲- کسروی - پیشین - ص ۸۹۳

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سحر و از پگاه تا غروب گلوله‌های توپ و تفنگ بود که از هر سو بر سر مردم شهر می‌بارید و شهر از چهار طرف چنان در محاصره بود که بیم گرسنگی، همه را پریشان خاطر کرده بود و سختی نان و خواربار و تلاشهای خدعه‌آمیز کنسول روس و انگلیس، سردار و سالار را بر آن داشت که بار دیگر به جنگ بزرگی برخیزند و این بار، غرب تبریز را برگزیده بر آن شدند که به «شام غازان» که یکی از لشگرگاههای صمدخان شجاع‌الدوله بود یورش ببرند و چون بسیج نیرو می‌کردند، باسکرویل چنین خواست که فوج نجات در این تاخت پیش جنگ باشد. حاج اسماعیل امیرخیزی نام چند تن از فوج نجات را این چنین معرفی می‌کند: معتمدالتجّار، حسن علی‌زاده، میرزا علی خان پستخانه، میرزا احمد قزوینی، حسین آقا قنادی‌زاده، رضازاده شفق (آقای دکتر شفق)، علوی‌زاده، کربلائی علی حریری، حسین خان کرمانشاهی، میرزا محمّد خان مشکوة، کریم اسکندانی، رضا پاک‌نیا، زین‌العابدین بالازاده، ابراهیم قفقایچی.»[1]

باسکرویل آن شبی که فردایش جنگ آغاز می‌شد از وجد به خواب نرفت و فوج خود را تشجیع می‌کرد و می‌گفت بکوشید تا بر دشمن غالب شوید. صبح روز دوشنبه ۳۰ فروردین ماه ۱۸/۱۲۸۸ آوریل ۱۹۰۹ اولین کسی که قدم به میدان جنگ گذاشت و فوج خود را فرمان حمله داد باسکرویل بود و نخستین کسی هم که هدف تیر دشمن گردید و جان سپرد باز باسکرویل بود.

کسروی از قول علوی‌زاده که در دسته باسکرویل بود درباره چگونگی کشته شدن وی می‌نویسد: «.... نزدیک به نیمه شب از شهربانی روانه قره‌آغاج شدیم. این محلّه سرتاسر پر از مجاهد و توپچی و جنگجو می‌بود. ما را به مسجدی راه نمودند که چند ساعتی در آنجا بیاسائیم. باسکرویل دمی آرام نمی‌نشست و در درون مسجد نیز ما را به مشق و ورزش وامی‌داشت. می‌گفتند: سردار خواهد آمد و یک ساعت پیش از دمیدن بامداد، تاخت آغاز خواهد شد. ولی سردار دیر رسید و بامداد دمیده و روشنی نیمه تابیده بود که ما راه افتادیم. در همان هنگام، مجاهدان دسته دسته هر یکی از راهی پیش می‌رفتند. هنوز آفتاب

۱- امیرخیزی - پیشین - ص ۳۸۳

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

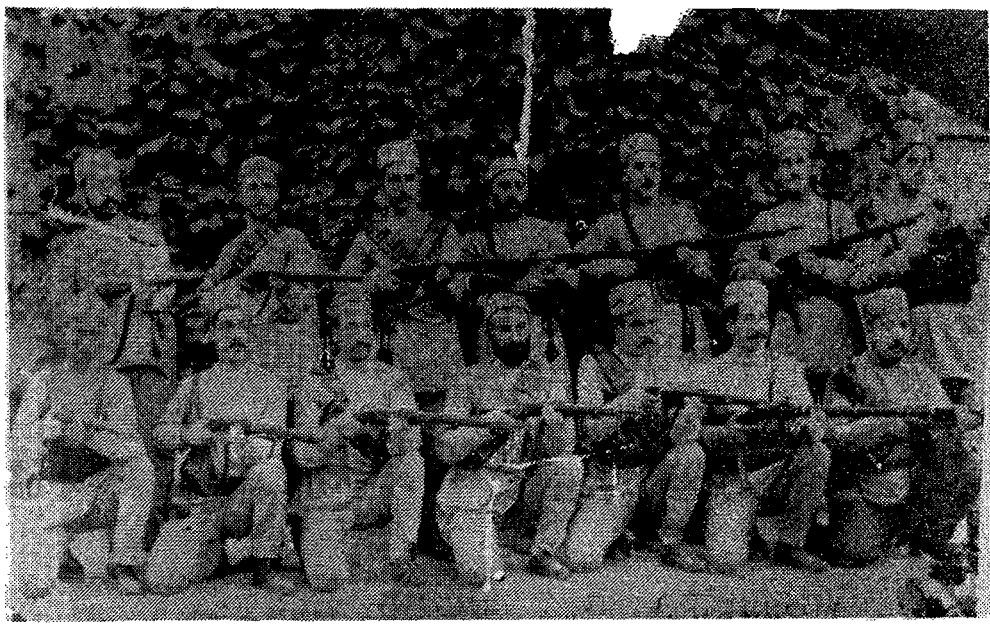

فوج نجات ـ شاگردان باسکرویل

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ندمیده بود که به دشمن نزدیک شدیم.

.... همین که کوچه‌باغ را به پایان رسانیده به دهنه کشتزار نزدیک شدیم باسکرویل فرمان دو داده در جلو رو به سوی سنگر قزّاقان دویدن گرفت. چند تنی از ما پی او راگرفتند و دیگران چون توپ و گلوله را در برابر می‌دیدند پیروی نکرده بی‌درنگ دو دسته شده دسته‌ای به باغ‌های این دست و دسته‌ای به باغ‌های آن دست درآمدند و پشت درختها و دیوارها را سنگر گرفتند، امّا باسکرویل همین که تیری انداخت و چند گامی دوید قزّاقی آماج گلوله‌اش گردانید و در آن هنگام که می‌افتاد فرمان «درازکش» داد. آن چند تن که به دوری چند گامی در پشت سرش می‌بود خوشبختانه در همان هنگام که برابر پشته‌ای رسیده بودند و در برابر آن درازکشیدند. آواز باسکرویل بلند شد: «حاج آقا»[1] من تیر خوردم. این گفته دیگر خاموش شد.[2]

انتشار خبر مرگ باسکرویل، تبریز را در اندوه جانگدازی فروبرد، به ویژه شاگردان وی فوق‌العاده متأثّر شدند، زیرا اگر صدها تن از مجاهدان تبریزی کشته می‌شدند جای دیگر داشت، ولی چون او در آن سن و سال یار و دیار خود را ترک کرده و در غربت برای آزادی همنوعان خود جان فداکرده بود هر کس از شنیدن خبر مرگش اندوهگین گشته و آه از نهادش برمی‌آمد و طرفه آن که آن جوان انسان دوست در حالی غرق در خونش گردید که با دختر رئیس مدرسه مموریال نامزد کرده و نتوانسته بود به کامش برسد.

به همین علّت آزادیخواهان تصمیم گرفتند پیکر پاک او را طیّ مراسم باشکوهی به خاک بسپارند. بنابه نوشته کسروی: «با آن که گرسنگی همه را دلگیر ساخته و در این روزها آگاهی‌های بیم‌آوری از سر حدّ جلفا می‌رسید، دربند این‌ها نشده خواستند روان جوان آمریکائی را از خود خشنود گردانند. روز سه‌شنبه را به این کار پرداختند و چون جنگی در میان نبود، به آسودگی آن را انجام دادند. سراسر راه را از شهر تا گورستان آمریکائیان، مجاهدان این سو و آن سو رده کشیده و با تفنگ‌های وارونه ایستادند. شاگردان باسکرویل و دسته فدائیان او و ارمنیان و گرجیان و آمریکائیان و همه آزادیخواهان از بزرگ و کوچک با

۱- خواستش میرزا حاج آقا رضازاده (دکتر شفق بعدی) بوده که ترجمانش می‌بود.

۲- کسروی - پیشین - ص ۸۹۴

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

سنگ قبر باسکرویل ـ گورستان ارامنه ـ تبریز

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دسته‌های گل به دست، پیرامون جنازه را گرفته روانه شدند. همه را اندوه گرفته پژمرده و افسرده می‌بودند. میانه راه در چند جا پیکره برداشتند و چون جنازه بدین سان به گورستان آمریکائیان رسید، در آنجا یک رشته گفتارهائی رانده شد و شور و خروش سترگی برخاست.

.... انجمن [ایالتی آذربایجان] می‌خواست پولی به آمریکا برای مادر باسکرویل بفرستد. دکتر وانیمان که ریش سفید آمریکائیان در تبریز می‌بود خرسندی نداد. تفنگی را که آن جوان به دست می‌گرفت و به هنگام کشته شدن نیز در دستش می‌بود، پیدا کرده نامش را و این که در راه آزادی کشته شده، به روی آن نویسانده به یادگار برای مادرش فرستادند. نیز دسته‌ای ازکسانی که زیردست او می‌بودند با رخت و کلاه ویژه خود پیکره‌ای برداشته، این را نیز به آمریکا فرستادند.»[۱]

سرگذشت شب هجران تو گفتم با شمع آن قدر سوخت که از گفته پشیمانم کرد

«آن جوان دانشمند و پرحرارت، خانواده خود را در بلاد «لابراسکاد» زادگاه خود در دنیای جدید گذاشته به ایران آمده بود و در راه یک ملّت قدیم، خون گرانبهای خود را با یک جوانمردی قابل ستایش نثارکرد. مستر باسکرویل یک دموکرات جمهوری طلب بود.

وی در آمریکا، مادر، چهار برادر و یک خواهر داشت.... یکی از برادران وی رئیس دارالفنون، دو نفر دیگرشان واعظ و یکی نیز دانش‌آموز بود.»[۲]

قلم به دستانی که این رخدادهای تاریخی را ثبت و از خود به یادگار گذاشته‌اند، از صفای درون و نوع دوستی باسکرویل تجلیل کرده و در رثای وی اندوهگینانه قلم زده‌اند. حاج اسماعیل امیرخیزی می‌نویسد: «چون باسکرویل از جان و دل در راه آزادی ایران می‌کوشید و فداکاری وی از روی صفای نیّت بود، جای آن دارد که لختی قلم بدو بگریانم و از حسن نیّت و جانفشانی‌های وی سخن رانم. این مرد که زندگانی خود را وقف ملّت ایران کرد در مقابل آن ما نیز هر اندازه اظهار تأثّر و ابراز سپاسگزاری بنمائیم، باز حق او را ادا نکرده‌ایم.

۱- کسروی - پیشین - ص ۸۹۹ و ۸۹۳ ۲- علی آذری - پیشین ص ۳۰۹

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

دریغا که پرده‌نشینان راز نرفتند جائی که آیند باز
بر آن خاک فریاد کردم بسی به گوشم نیامد جواب از کسی
گذشته چنان شد که گفتی نبود رود نیز آینده چون رفته زود[۱]

کسروی نیز می‌نویسد: «این است داستان باسکرویل. ما ارجی که می‌گذاریم به پاکدلی و جانبازی اوست.»[۲]

به اعتقاد علی آذری نیز: «باسکرویل عزیزترین مهمان خاک ایرانی است.... ملّت‌ها باید بهای قربانیان بیگانه را که در راه آزادی ایشان فدای نفس کرده‌اند بدانند. آزادیخواهان ایران هرگز نمی‌توانند باسکرویل را فراموش کنند. او که در راه آزادی ایران جانش را قربانی نمود در دل آزادیخواهان ایران تا ابد زنده خواهد ماند.[۳]

آذربایجانی‌ها و دیگر آزادیخواهان در فرصت‌های مناسب از این مهمان گرانقدر خود تجلیل کرده و یاد و خاطره او را زنده نگهداشته‌اند. در یازدهمین سال شهادت وی، در ۱۱ اردیبهشت ۱۲۹۹ که مصادف با اوّل ماه مه ۱۹۲۰ (روز کارگر) بود، در اوج نهضت دموکراتیک مردم آذربایجان به رهبری روحانی جلیل‌القدر شیخ محمّد خیابانی، طیّ مراسم باشکوهی در عمارت خیریّه‌ـتبریز از وی تجلیل کردند. کسروی در این زمینه می‌نویسد:

«یکی از کارهای نیکی که در آن روزها رخ داد این بود که با دستور خیابانی، یک گاردن پارتی برپا نمودند که از درآمد آن خاک‌های کشتگان راه مشروطه را بالا آوردند و در آن میان، یادی از باسکرویل جوان آمریکائی کرده شد و خیابانی و دیگران گفتارهائی راندند و چنین نهاده شد که فرش گرانبهای ارجداری که دارای پیکره باسکرویل باشد ببافانند و برای مادر آن جوان به آمریکا بفرستند.»[۴]

در سال ۱۳۰۲ شمسی که شاعر ملّی ایران، شادروان عارف قزوینی در تبریز بود به اتّفاق جمعی از آزادیخواهان با دسته گلهای زیادی به زیارت این مزار شریف آمده و عارف مرحوم، رباعی زیرین را بداهتاً نثار روح این مجاهد با شرافت آمریکائی نمود.

۱- امیرخیزی - پیشین - ص ۳۸۲
۲- کسروی - پیشین - ص ۸۹۹ و ۸۹۳
۳- علی آذری - پیشین - ص ۳۰۹
۴- کسروی - تاریخ هیجده ساله آذربایجان - ص ۸۸۰

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

عارف قزوینی در تبریز ۱۳۰۲ شمسی

tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org
tarikhema.org

tarikhema.org

ای محترم مدافع حریّت عباد ای قائد شجیع و هوادار عدل و داد
کردی پی سعادت ایران فدای جان پاینده باد نام تو روح تو باد شاد[۱]

همچنین در فروردین ماه سال ۱۳۳۸ شمسی، پنجاهمین سال شهادت هوارد باسکرویل هر چه باشکوه‌تر در تبریز برگزار گردید. در این مراسم مجلّل، چند تن از اشخاصی که در روزهای سخت همراه صاحب ترجمه و یا ناظر فداکاری‌های او بودند، از جمله دکتر رضازاده شفق، میرزا مهدی علوی زاده، میرزا علی هیئت، حاج اسماعیل امیرخیزی، مهندس کریم طاهرزاده بهزاد، ابوالقاسم فیوضات، سیّدحسن تقی زاده، اسماعیل یکانی و دکتر علی اکبر بینا شرکت داشتند.

این مراسم یادبود، طیّ چند روز و در برنامه‌های مختلف برگزار گردید. از جمله مراسمی که عصر روز یکشنبه ۲۹ فروردین ۱۳۳۸ در تالار باسکرویل در همان مدرسه دخترانه پروین برپا شد تنی چند از مدعوّین صحبت کردند. از جمله دکتر رضازاده شفق، شرح مبسوطی راجع به روزهائی که در مدرسه مموریال تحصیل می‌کرد ایراد نمود و درباره باسکرویل نیز آنچه که لازم بود اظهار داشت.

پس از سخنرانی سفیر کبیر آمریکا در ایران و سرکنسول این کشور در تبریز، حضّار به سوی مزار باسکرویل که چند ماه پیش از آن، مرحوم مهدوی از مجاهدان و آزادیخواهان آذربایجان، آن را تعمیر و مرمّت کرده بود رهسپار شدند و با خواندن فاتحه‌ای به روان پاکش ادای احترام کردند.»[۲]

دولت جاوید یافت هر که نکونام زیست کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را

مزار باسکرویل هم اکنون در قبرستان آمریکائی‌ها در تبریز پابرجاست و بنابه گفتهٔ پیرزن متولّی این گورستان، مشتاقان زیادی به ویژه از آمریکا از این مقبره دیدن کرده و عکس و فیلم تهیّه می‌کنند.

این جملات که بر سنگ گور وی حکّ گردیده، صاحب قبر را این چنین معرفی می‌کند:

ای محترم مدافع حرّیت عباد

۱- قسمتی از سنگنبشته مزار باسکرویل ۲- امیرخیزی - پیشین - ص ۲۸۵ به بعد

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

آزادمرد با شهامتی که در این آرامگاه خوابیده، شادروان مستر هوارد باسکرویل آمریکائی دبیر دبیرستان آمریکائی در تبریز می‌باشد. در سال ۱۹۰۸ مسیحی و هنگام محاصره و مبارزه تبریز با نیروی استبداد، تعلیمات نظامی و فرماندهی یک دسته از مجاهدین را دلیرانه به عهده گرفته و در جنگ عظیم شام غازان با هواداران استبداد در سال ۱۹۰۹ مقتول و از طرف آزادیخواهان شهر با تشریفات بی‌مانندی تشییع و در اینجا به خاک سپرده شد.....

آزادیخواهان تبریز

سی‌ام فروردین ماه سال ۱۳۷۹ نیز نودویکمین سالروز شهادت پرافتخار این جوان مخلص و پاکباخته است و ما نیز با تجلیل از یاد و خاطره آن انسان بزرگ، به روح پرفتوحش ادای احترام می‌کنیم، باشد که بخشی از دینمان را نسبت به این مهمان والامقام ادا کرده باشیم.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

فضولی و آذربایجان

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ملاّ محمّد فضولی

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ملاّ محمّد فضولی، این شاعر اندیشمند، عارف سترگ و فیلسوف نامدار که به طور تقریب در سال ۱۴۹۸ میلادی /۸۸۸ هـ ق در خاک عراق عرب، دیده به هستی گشوده و در آن سرزمین نشو و نما یافته و آثار گرانسنگ خود را به سه زبان ترکی، فارسی و عربی، خلق کرده است، همیشه به آذربایجان با نظر احترام نگریسته و در آثار خود، نسبت به این سرزمین توجّه داشته است. و به همین علّت هم عدّه‌ای از پژوهشگران بر این باورند که نیاکان وی از آذربایجان کوچ کرده و به عراق عرب رفته و در آنجا ماندگار شده‌اند. مهدی سیّدزاده در اثر معروف خود «***فضولینین گنجلیگی***» (جوانی فضولی) از زبان فضولی می‌گوید:

آنادان دوغولدوم من کربلاده
اوشاقلیقدان اولدوم غمده بلاده
دوشوندوگجه یوردوم آذربایجانی
دمبدم کونلومون آرتیر هیجانی
آتام گنجلیگینده غربته دوشدو
نه قدر عذابه ذلّته دوشدو
وطن دردیله گئتدی دونیادان[1]

تبریز، مرکز و قلب تپنده آذربایجان، در طول تاریخ درخشان و پرافتخار خود، همیشه مورد عشق و علاقه اغلب مشاهیر دنیای ادب و سخن بوده، شخصیت‌هائی که زرگر بودند و قدر زر را خوب می‌شناختند. و این علقه احترام‌آمیز، در آثار آن بزرگان منعکس شده است. کمال خجندی که پس از دیدن این شهر، دل به تبریز می‌بندد و تا پایان عمرش در این دیار رحل اقامت می‌افکند و در این شهر به ابدیت می‌پیوندد گفته است:

زاهدا تو بهشت جوکه کمال ولیانکوه خواهد و تبریز

۱- دکتر س. جاوید - فضولینین گنجلیگی - تهران - ۱۳۶۱ - ص ۴

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و یا شعرای نام‌آوری چون خاقانی شروانی، ظهیرالدین فاریابی، مجیرالدین بیلقانی، فلکی شروانی و دیگر استادان سخن که رو به این دیار آوُرده و پس از سپری کردن سال‌هائی از عمر خود، در تبریز دار فانی را وداع گفته و در مقبرةالشعرای این شهر رخ در نقاب خاک کشیده‌اند.

مرحوم پروفسور رستم علی اوف، ایران شناس معروف جمهوری آذربایجان، در یکی از سخنرانی‌هایش در تبریز، هنگامی که درباره روآوری این شاعران بزرگ به تبریز و علّت ماندگار شدن آنان و درگذشتشان در این شهر صحبت می‌کرد اظهار داشت: «فیل‌ها هنگام مرگ، خود را به مکان بخصوصی رسانده و در آنجا می‌میرند.»

مولانا جلال‌الدین رومی، این بزرگمرد دنیای شعر و عرفان، همیشه عاشق این شهر می‌بوده و می‌فرموده است:

«هرکس از تبریز می‌آید، تحفه او خاک سرخاب است که برای ما قدری بیاورد که با خاک سرخاب، فیضی هست که من آن فیض را با هیچ خاکی ندیده‌ام. هرکسی از تبریز به روم می‌رفته، قدری خاک درکیسه کرده، به سبیل تحفه به خدمت مولانا می‌برده‌اند و مولانا به عزّت تمام، آن خاک را نگه می‌داشته و در محل رحلت وصیّت نموده‌اند که مرا در همین خاک دفن کنید و چنان نموده‌اند و جهت تبریز و تبریزیان فرموده‌اند:

شهر تبریز است و کوی دلستان ساربانا بار بگشا ز اشتران
شعشع عرش است این تبریز را قرّ فردوس است این فالیز را
صدهزاران رحمت آید هر زمان بادبر تبریز و بر تبریزیان[۱]

ملاّ محمّد فضولی نیز از جمله آن مشاهیری است که به تبریز علاقه خاصّی نشان می‌دهد. وی در یکی از غزل‌های فارسی خود می‌گوید:

بغداد را نخواست فضولی مگر دلت کاهنگ عیش خانه تبریز کرده‌ای[۲]

فضولی به علّت ارادت به فضل‌ا... نعیمی تبریزی، نام فرزندش را فضل‌ا... نهاده است و به همین علّت، هستند پژوهشگرانی از جمله «*رضا توفیق*» که فضولی را *حروفی*

۱- روضةالاطهار - ص ۱۱۳ - با اختلافات جزئی، روضات الجنان (ج ۱) - ص ۴۷

۲- غزلیات فضولی - به کوشش حمید آراسلی - باکو - ۱۹۸۲ - ص ۹۸

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

می‌دانند.[۱] البتّه این نظر قابل تأیید نیست، چراکه شیعه دوازده‌امامی بودن فضولی روشن است.

صاحب ترجمه، در قصیده «***انیس القلب***» که خطاب به سلطان سلیمان قانونی نوشته، می‌گوید:

بـه دست پـاکـبازان امـانت پـیشه بسـپارم فـرستم سوی دار العدل روم از ملک ایـرانش

پروفسور بومباجی با استناد به این بیت، قبول می‌کند کـه ایـران وطـن فـضولی بـوده است.[۲]

فضولی در اثر حماسی «***نامیرای***» خود «***حدیقةالسّعدا***» که حـادثه کـربلا را بـا زبـان مادریش و با اسلوبی بدیع به رشته تحریر درآورده است، با قـلمی شـیوا، قـهرمانی‌های شهدای کربلا را به تصویر کشیده و در این میان درباره یکی از آن شهیدان که آذربایجانی بوده، با افتخار داد سخن داده و نوشته است:

«نوبت به مسلم آذربایجانی رسید. ***او با نعره مستانه***، صدا به کائنات انداخته، خیلی از بی‌خبران را با جام فنا سرمست کرد. او با شمشیر و گاهی نیز بـا تـیر و کـمان، بـه پـیکار پرداخته، ازکثرت زخم‌هایش از حال رفته و از اسب به زمین افتاد. حضرت امام و حبیب‌بن مظاهر بر بالینش آمدند. هنگامی که او را به خیمه‌ها آوردند، هنوز جان در بـدن داشت. حضرت امام (ع) فرمود: ای مسلم، سلام مرا به اهل بهشت برسان. من هم به دنبال تـو می‌آیم. مسلم چشمانش را بازکرد، تبسّم کنان با این مضمون، زبان به سخن بازکرد:

ای خوش اول ساعت کی، جان صرف‌ره جانان‌اولا گوستریب عـاشیق وفـا، مـعشوقینه قـوربان اولا

فضولی با این که در عراق عرب می‌زیسته و این خطّه، مدتی جزو قلمرو دولت صفویّه و زمانی نیز در تحت حاکمیّت سلاطین عثمانی قرار داشت، لکن این شاعر شهیر، همیشه چشم به مسقط الرأس خود داشته و نه تنها به قدرت رسیدن شاه اسماعیل صفوی در تبریز و اقدامات تاریخی او را نظاره می‌کرد، بلکه توان گفت که خود از چـهره‌های درخشـانی است که محصول رستاخیر ادبی شاه اسماعیل ختائی به شمار می‌رود، و مثنوی ۴۴۴ بیتی

۱- امید زنجان - ۷۳/۷/۲۷ - ص ۷

۲- دکتر جواد هیئت - فضولینین ادبی شخصیتی - وارلیق - پائیز ۱۳۷۳ - ص ۲۵

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بنگ و باده را تحت تأثیر شرایط سیاسی و اجتماعی آن روزگار سروده و به اعتقاد محقّقان آثار فضولی، منظور شاعر از بنگ «**سلطان بایزید**» و جانشین او «**سلطان سلیم اوّل**» و منظور از باده نیز شاه اسماعیل ختائی بوده است. در این مثنوی شاه اسماعیل به وضوح مدح شده و شاعر اضطراب و بیم و نگرانی خود را از بنگ و انتظار خود را از باده چنین آشکار می‌سازد:

ساقیا صبح دیر، ائیله شتاب — دوره گلسون چو مهر، جام شراب
اضطراب ایچره‌یم، خوماریم وار — باده‌یه خیلی انتظاریم وار
غالب اولموش منه مهابت بنگ — وهم ائدیب ائیله ره‌م هرایش ده درنگ
جام مئی صون (تقدیم ائت) که تا دلیرانه — مدح ائده‌م پادشاه دورانه

اینجا فضولی آشکارا می‌گوید که در اضطرابم و بر من بیم و مهابت بنگ، یعنی سلطان سلیم غالب شده، در انتظار باده، یعنی شاه اسماعیل هستم. پس ای ساقی جام می‌برسان تا دل و جرأتی پیدا کرده و شاه دوران یعنی شاه اسماعیل را مدح گویم.

می‌دانیم شاه اسماعیل در ۱۴ سالگی به سلطنت رسید، یعنی به سال ۹۰۶ هـق، در آن سال فضولی ۱۸ سال داشت. شاه اسماعیل به سال ۹۱۴ هـق برابر با ۱۵۰۸ میلادی بغداد را به تصرف خود درآورد و برای زیارت قبور ائمه اطهار به نجف و کربلا مشرّف شد. در آن ایّام فضولی حدود ۲۶ سال و شاه اسماعیل ۲۲ سال سن داشته‌اند.

به نظر می‌رسد که در کربلا بین شاه اسماعیل و فضولی دیداری صورت گرفته است، چه فضولی زاویه‌نشین بارگاه امام حسین (ع) بوده و از محتوای اشعارش نیز می‌توان به دیدار این دو پی برد. شاه اسماعیل نیز مانند فضولی، دلداده خاندان علی (ع) بود و به طوری که می‌دانیم شاعری توانا بوده و ختائی تخلّص می‌کرده و اینک دیوانش در دسترس است.

سلطان سلیم اوّل که به سال ۹۱۸ هـق به جای پدرش بر اریکه قدرت تکیه می‌زند، خود را مهیّای جنگ با شاه اسماعیل می‌کند و بلافاصله در سال ۹۲۰ هـق از مرز گذشته و در نزدیکی ماکو در محل معروف چالدران با شاه اسماعیل روبرو می‌شود. شاه اسماعیل با همه رشادتی که از خود نشان می‌دهد شکست می‌خورد و سلطان سلیم وارد تبریز

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

می‌گردد. امّا گفتنی است که مردم همیشه قهرمان تبریز، افراد قشون عثمانی را در سرداب‌ها و تونل‌های زیرزمینی شهر به دام می‌اندازند که در زبان مردم به عنوان «قوناق قیردی» معروف است. سلطان سلیم بیش از یک هفته نمی‌تواند در تبریز دوام بیاورد و از این شهر خارج می‌شود و بنابه اقوالی فرار می‌کند. و شاه اسماعیل بعد از یک هفته وارد تبریز می‌گردد. مثنوی «بنگ و باده» در بوران چنین حوادثی سروده شد. حوادثی که امروزه بهتر می‌توانیم درباره آن‌ها به بررسی و قضاوت بنشینیم: اختلافات و در نهایت، جنگ‌ها و کشت و کشتارهای مسلمانان به دست هم که در آینده ملّت‌های این منطقه و در موازنه بین‌المللی مسلمانان درکشمکش‌های جهانی تأثیر تعیین کننده‌ای داشت.

فضولی شاعر، در میان این حوادث تأسّف‌بار چه می‌توانست بکند، جز این که از طرفی اندوه و سوز دل خود را و از طرف دیگر وضع زمانه خود را در قالب مثنوی‌هائی مانند بنگ و باده و رند و زاهد بیان دارد. مثنوی بنگ و باده که در واقع نمایشگر طنزگونه جنگ چالدران در قالب کنایات و استعارات و اشارات بسیار جالب و جذّاب، نشان می‌دهد که فضولی، شرایط زمان را به خوبی درک می‌کرده و به آن‌ها توجه داشته و حوادث دوروبر خود را دنبال می‌کرده و از آن متأثّر می‌شده و حتّی حوادث تاریخی، الهام بخش فضولی در خلق آثار ادبی و هنری بوده، این که فضولی مثنوی بنگ و باده را به زبان ترکی آذری سروده قابل تعمّق است، چه این زبان را هم شاه اسماعیل و هم سلطان سلیم می‌دانستند. لذا فضولی خواسته با آن‌ها سخن بگوید. اینک ما هستیم و میراث ادبی و هنری فضولی که خود آئینه تمام‌نمای اوضاع سیاسی و تاریخی زمانه او ست و گذشته ما.»[۱]

عشق و علاقه فضولی به تبریز، یک جانبه نبود، تبریز و تبریزیان نیز این سخنورکم مانند را دوست داشته و دارند و به همین علّت است که اغلب آثار فضولی، برای نخستین‌بار در تبریز چاپ و در دسترس عموم قرارگرفته است.

تبریز نخستین شهر ایران است که صاحب چاپخانه گردیده و «به محض تأسیس صنعت چاپ در تبریز، یکی از نخستین کتابهای چاپ شده در این شهر، «لیلی و مجنون» اثر منظوم

۱- روشن خیاوی - مثنوی «بنگ و باده» فضولی و.... - امید زنجان - ۷۳/۱۰/۲۱

pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

شاعر متفکّر، ملاّ محمّد فضولی بود که در سال ۱۲۳۴ هـق/۱۸۱۹ میلادی چاپ و منتشر گردید.»[۱]

همچنین دیوان ترکی فضولی، برای نخستین بار در سال ۱۲۴۷ هـق/۱۸۳۲ میلادی با چاپ سنگی در تبریز به زیور طبع آراسته می‌گردد و سپس بارها تجدید چاپ می‌گردد. «و به جرأت می‌توان این اثر را در رأس پرفروش‌ترین آثار در ایران به شمار آورد.»[۲]

برخی دیگر از آثار فضولی نیز، بعدها برای نخستین‌بار در تبریز چاپ و منتشر می‌شوند.

بجا خواهد بود که این مقاله را با مادّه تاریخی که یک شاعر تبریزی[۳] بر سال فوت صاحب ترجمه ساخته، به پایان بریم و به روان پاک ملاّ محمّد فضولی، این پهلوان دنیای شعر و عرفان درود بفرستیم:

صد حیف از فضولی، آن زبده‌گوی چالاک — کاندر فراق او شد، پیراهن فلک چاک
زان فارسان معنی، کاندر زمانه بودند — این شهسوار رانده، رخش ادب به افلاک
از ترکیش نویسم یا فارسی و تازی؟ — بود آن مهین سخنور، در هر سه شیوه چالاک
از مرگ او توان جست این نکته را که گردون — در جور اهل دانش باشد دلیر و بی‌باک
چون پاک و بی‌ریا بود، ازبهر سال فوتش — «نظمی» چنین رقم زد: (آه از فضولی پاک) ۹۶۳ق[۴]

۱- نزاکت رضاقیزی - وارلیقین یاراندیغی تاریخی شرایط و آنا دیلی - وارلیق - تابستان ۷۵ - ص ۱۱۸

۲- امید زنجان - ۷۳/۵/۲۶ - ص ۸

۳- علی نظمی تبریزی - دویست سخنور - ص ۲۹۶

۴- این مقاله در کنگره بزرگداشت پانصدمین سال تولد ملاّ محمّد فضولی که در آبان ماه ۱۳۷۵ از سوی سازمان یونسکو در شهر باکو برگزار گردید توسّط مؤلف به زبان ترکی آذری قرائت گردید.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

دیـــداری

فراموش نشدنی

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

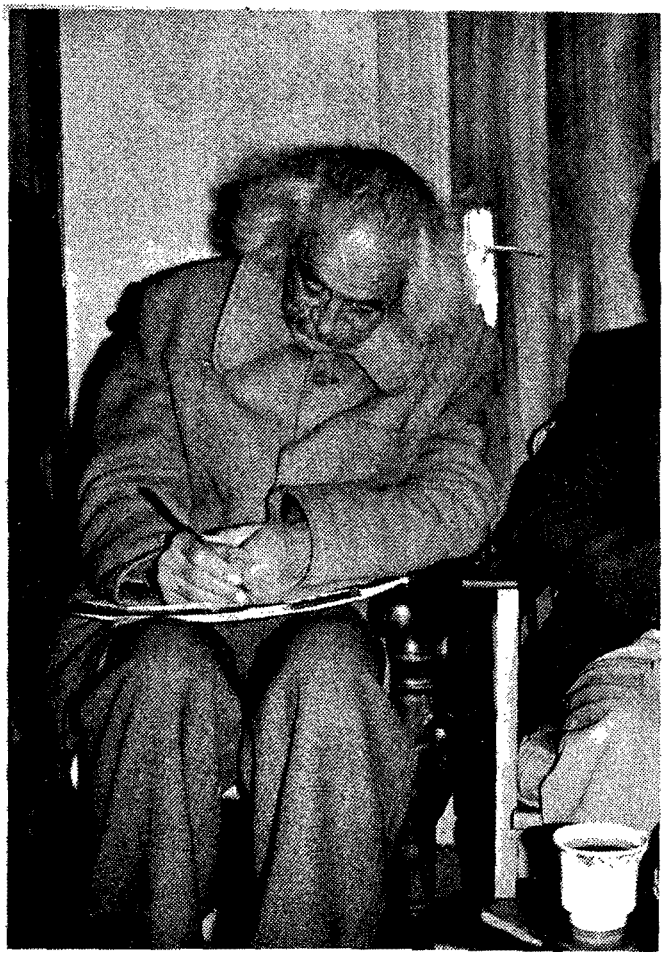

استاد عبدالله واعظ

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

جوامع اعم از کشور و شهر، اغلب با مشاهیر رجال خود شناخته می‌شوند و در واقع شخصیّت‌های نام‌آور به شناسنامه‌های دیار خود تبدیل می‌شوند. در دوران اخیر نیز زنده‌یاد استاد عبداللّه واعظ، از جمله چهره‌های درخشانی بود که نام نامیش، زادگاهش تبریز را تداعی می‌کرد، چرا که او یکی از شخصیت‌های عالیقدری بود که حکم وزنه را داشت. وی دانشمندی عارف، مبارزی متواضع، معلّمی زمان شناس و متفکّری دردآشنا بود. کلاس‌های درس او شهره خاص و عام بود. فرهیختگان این نشست‌های علمی، فرهنگی و ادبی، خود معترفند که از محضر آن بزرگمرد خوش فکر و خوش صحبت، خوشه‌ها چیده و توشه‌ها برداشته‌اند.

این پیر خردمند، در یک خانواده معارف‌پرور و دانش‌دوست پرورش یافته بود. پدرش شادروان میرزا حسین واعظ، سال‌ها پیش از مشروطیّت، همگام با پسرخاله‌اش زنده‌یاد میرزا حسن رشدیّه از بنیانگذاران آموزش و پرورش نوین ایران بود. در دوران مشروطیّت نیز مجاهدات وی فراموش نشدنی است. نصرت‌اللّه فتحی که او را مدیر تبلیغات مشروطیّت در آذربایجان نامیده، درباره‌اش می‌نویسد: «وقتی بتوانیم میرزا حسین واعظ را بشناسانیم، خواهیم دید سخن شیخ نجم‌الدین کبریٰ در حق وی صادق بوده است که می‌گوید: «خاک تبریز مردپرور است، در آنجا مردان باهمّت و خداپرست و متوکّل فراوان دیدم» این تعبیر در جریان مشروطه و در جریانات بعد از آن، شامل حال واعظ می‌تواند باشد و نیز جائی خوانده‌ام «بعضی از سخنگویان هستند که با گفتار خود شکل موجود زندگی را عوض کرده و به صورتی درمی‌آورند که در عالم ایده وجود دارد» واعظ همچنین سخنگوئی بوده است».[۱]

استاد عبداللّه واعظ، زیر نظر این چنین پدری مجاهد و خادم فرهنگ تربیت گردیده و خود نیز چون از جوهره پاک انسانی و استعدادهای شگرف متعدّدی برخوردار بود و یک عمر با شرف و سرافرازی زندگی کرد حیات پرافتخارش مصداق این بیت می‌گردد:

سال‌ها در کعبه و بتخانه می‌نالد حیات تا ز بزم عشق یک دانای راز آید برون

۱- نصرت‌اللّه فتحی - سخنگویان سه گانه آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران - ص ۵۰

pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

در تیرماه ۱۳۷۶ در مراسم پرده‌برداری از تندیس ستّارخان سردار ملّی در سالن بیرونی تالار شهید مدنی جمع شده بودیم و مدعوّین دور تا دور سالن حلقه زده بودند. در این مراسم که شماری از هنرمندان، نویسندگان و شعرای تبریز هم شرکت داشتند، چند نفرشان صحبت کردند. به نگارنده این سطور نیز تکلیف شد که درباره شخصیّت سردار ملّی سخنانی ایراد کنم. در حین صحبت، نگاهها به عقب برگشته و به مردی موقّر و سپیدموی خیره گشت که همراه با چند نفر از پلّه‌ها بالا می‌آمد. عده‌ای نجواکنان نام استاد واعظ را بر زبان می‌راندند و معلوم بود که مهمان دیر رسیده کیست که این گونه مجلس را زینت بخشیده است. وی آمده و به مدعوّین پیوست. بنده که تا آن روز، ایشان را زیارت نکرده بودم به احترامش سکوت کردم و پس از جابه‌جائی ایشان صحبتم را ادامه دادم. پس از پایان سخنرانی‌ها، هنگام پذیرائی، مهمانان دور پیکره سردار ملّی حلقه زده و مشغول گپ‌زنی و عکسپرداری بودند که این بزرگمرد نیز به جمع ما پیوست. برخوردش چنان گرم و صمیمی و متواضعانه بود که اطرافیان را تحت تأثیر بزرگواریش قرار می‌داد. وی رو به حقیر کرده، در حالی که تندیس ستارخان را نشانم می‌داد فرمود فلانی ایشان عموی من است. این اولین و آخرین دیدار من با ایشان بود ولی دیداری فراموش نشدنی. روانش شاد و یادش گرامی باد.

بـــــو داغـــلار اولو داغـــلار
چشـــــمه‌لی ســـولو داغـــلار
بـــــوردا بـــیر ایگـــیت اؤلوب
گـــؤی کـــیشنر بـــولود آغـــلار

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

آذربایجانی‌ها جامعه مدنی را در مشروطیّت تجربه کردند

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

انقلاب مشروطیّت، نخست با قیام مردم تهران بر علیه سیستم قرون وسطائی و بی‌عدالتی‌های رژیم قاجار آغاز شد و منجر به صدور فرمان مشروطیّت، گشایش مجلس شورای ملی و.... گردید، ولی این مردم آذربایجان بودند که نهضت را به غایت منطقی آن رسانیده و ارزش تاریخی بزرگی را که داراست برایش کسب کردند.

شاید برای برخی‌ها هم‌اکنون نیز این سئوال مطرح گردد که چطور شد محمّد علی شاه در عرض یک روز [دوّم تیرماه ۱۲۸۷] با کودتای ضدّ انقلابی خود، مجلس شورای ملّی را در تهران برافکند و همزمان با سرکوب انجمن‌های ملّی و جراید آزاد در تمام شهرها مشروطیّت را در سراسر کشور نقطه پایان گذاشت، به غیر از تبریز که نه تنها مرعوب و مغلوب دربار قاجار نگردید، بلکه با مقاومت مردانه‌اش، نه تنها خود محمّد علی شاه را از تخت سلطنت به زیر کشید، بلکه مشروطیّت را مجدّداً به سراسر ایران بازگردانید.

این موفقیت انقلابی با خیزش قهرآمیز مردم این سرزمین که قیامش در طول تاریخ همیشه سرنوشت‌ساز و دشمن‌برانداز بوده است و رهبریت مرکز غیبی تبریز به دست آمد.

تبریز این قلب طپنده سرزمین آتش‌ها در تاریخ کشورمان، تنها یک شهر نیست، بلکه یک گنجینه پر از حماسه‌هاست. به هر دوره‌ای از تاریخ ایران به ویژه سده اخیر بنگریم، تبریز را در صف اوّل مبارزه ملّت ایران مشاهده می‌کنیم. مشروطیّت نیز از آن برهه‌های تاریخی است که این گهواره سنن انقلابی، حماسه‌ها آفریده است.

شادروان سیّد جمال‌الدّین واعظ اصفهانی (پدر نویسنده فقید سیّد محمّد علی جمال‌زاده) خطیب نامدار دوره مشروطیّت که قبل از درگیری نهضت، به تبریز سفر کرده بود، این روحیّه قوی و ایمان مستحکم را در مردم این دیار دیده بود که در یکی از سخنرانی‌هایش از اهالی آذربایجان چنین یاد می‌کند:

«.... چه کنم که در سی کرور جمعیّت ایران، شاید ۵۰ هزار نفر هستند که فهمیده‌اند.... غیر از اهل آذربایجان که تمام فهمیده‌اند و ما اگر امیدواری داشته باشیم، بعد از نظر امام عصر، باید به آن‌ها امید داشته باشیم».[۱]

۱- منصوره اتّحادیّه - پیدایش و تحوّل احزاب سیاسی مشروطیّت - ص ۱۴۶

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

از میان همین مردم سلحشور، تشکیلاتی به نام مرکز غیبی سر برآورد که به زودی رهبری انقلاب را در آذربایجان به دست‌های پرتوان خود گرفت.

در انقلاب مشروطیّت ایران، جمعیّت‌ها، انجمن‌ها و سازمان‌های سرّی و علنی زیادی در سراسر کشور ایجاد شدند و هر کدام از آن‌ها به فراخور حال، داعیه مبارزه‌جوئی و آزادیخواهی را داشتند. مرکز غیبی نیز یک کانون نهانی بود که بنابر نیازهای اجتماعی روزگار خود به دست چند تن از مردان انقلابی و دوراندیش تبریز به زعامت زنده‌یاد کربلائی علی مسیو بنیان گذاشته شد و چون از یک تشکیلات با انضباط و آرمان مترقّی و رهبری هوشیار و سازش‌ناپذیر برخوردار بود به زودی توانست، پشتیبانی مردم به پا خاسته آذربایجان را جلب کرده و در تمام مراحل حسّاس و دشوار، انقلاب را در این خطّه رهبری کند. کسروی می‌نویسد:

«در تاریخ مشروطه، برخی داستان‌های ارجداری هست و کسانی شایندگی و کاردانی نیکی از خودشان نشان داده‌اند. یکی از آن‌ها داستان همدستی دو سیّد و پدید آوردن جنبش تهران است که ما نوشتیم و از هر باره درخور ستایش است. دیگری همدستی این سه تن (علی مسیو، حاج علی دواچی، حاج رسول صدقیانی) و همراهان ایشان است که جنبش تبریز را با هوش و کاردانی بسیار پیش بردند و دسته مجاهدان را پدید آوردند. کارهای اینان نیز همه ارجدار و درخور ستایش می‌باشد».[۱]

این تشکیلات، از یک طرف، حوادث آینده از جمله کودتای محمّد علی شاه را پیش‌بینی کرده و به ایجاد گارد مسلّح برای نگهداری آزادی و مبارزه با دژخیم استبداد دست زد و با تربیت هزاران مجاهد برای روز مبادا ارتشی آزادی‌بخش ذخیره نمود. این گام مؤثّر و کارساز رهبران تبریز سبب شد افرادی که تا دیروز اسلحه نمی‌شناختند و تنها چیزی که به فکرش نبودند زندگی اجتماعی و سرنوشت کشور بود، در این کلاس‌های سیاسی - نظامی با آموزش‌های انقلابی، مبدّل به مردان مبارز و مجاهدان جانبازی شوند. از بین همین افراد زحمتکش بود که شخصیّت‌های انقلابی و قهرمانان نامداری بر روی صحنه

۱- کسروی - تاریخ مشروطه ایران - ص ۱۷۶

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مبارزات مردم ایران ظاهر شدند. به قول رحیم نامور: «مردانی که در تمام مدّت عمر خود با بیل و خاک‌انداز و چکش و شاهین ترازو سر و کار داشتند در مدّت کوتاهی فنّ استعمال تفنگ را آموختند. آن‌ها که در همه عمر فرمان برده به تحمّل ذلّت خو گرفته بودند. تحت تأثیر روحیّه معجزنمون انقلابی گرد و غبار ذلّت و زیردستی قرن‌های گذشته را از دامن تکان داده راه سازماندهی را یاد گرفتند. آن‌ها که هیچ تجربه‌ای از جنگ نداشتند مبدّل به سلحشوران نامداری شدند، آن‌ها که برای رهائی از چنگال ستم و استبداد حکّام به قلّه کوهها پناه می‌بردند به رهبران قیام مبدّل گردیدند.

ستّارخان قهرمان انقلاب مسلّح، باقرخان دوست نزدیک و همکار او، حسین خان باغبان که نامش تالی ستارخان و باقرخان بود و در عنفوان جوانی جان بر سر آرمان انقلابی خود گذاشت، میرهاشم خان که از پشت ترازوی نانوائی به میدان نبرد انقلابی قدم گذاشت، دهها و صدها نفر دیگر همه از بین خلق برخاسته ازکوره آزمایش گذشتند و در رأس انقلاب قرار گرفتند».(۱)

«بدین ترتیب در حالی که ضدّ انقلاب با دست زدن به اقداماتی نظیر بمباران مجلس در دوّم تیرماه ۱۲۸۷ سعی در سرکوب جنبش انقلابی در تهران و ولایات دیگر داشت، در تبریز هزاران انقلابی، مسلّح شده و خود را برای رویاروئی با هر تهدیدی آماده می‌کردند. نزدیک به ۱۷ هزار مجاهد در تبریز تحت ریاست علی مسیو در اوایل سال ۱۳۲۶ هـق اسم‌نویسی کرده بودند».(۲)

از سوی دیگر با نظارت مرکز غیبی تبریز، شوراهای مردمی و دیگر نهادها و ارگان‌های انقلابی تشکیل گردیده و جامعه‌ای مبتنی بر حاکمیّت قانون و دموکراسی شکل گرفت. در واقع آنچه که امروز می‌خواهند به عنوان جامعه مدنی در ایران تجربه کنند، در حدود یک قرن پیش، مردم غیور آذربایجان با پایمردی و هوشمندی، نمونه‌ای از آن را در این خطّه آزمودند و نتایج درخشانی نیز به دست آوردند.

نکته شایان دقّت این است که پایداری مردم آذربایجان در برابر استبداد و استعمار و

۱- رحیم نامور - برخی ملاحظات پیرامون تاریخ انقلاب مشروطیّت - ص ۱۸۰

۲- ابراهیموف - تاریخ پیدایش احزاب سیاسی در ایران - ص ۶۹ و ۶۸

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

حفظ مشروطه از سقوط حتمی، بیش از آن که مرهون مقاومت مردانه ارتش رهائی‌بخش مردم این دیار باشد، مدیون ایجاد نمونه‌ای از جامعه مدنی در این خطّه بود.

پس از تشکیل انجمن ایالتی آذربایجان در تبریز و انجمن‌های ولایتی در دیگر شهرهای آذربایجان مردم این سرزمین، با مشارکت فعّالانه در سرنوشت خویش، از هیچ‌گونه فداکاری و ایثار دریغ نمی‌کردند، چراکه آن‌ها می‌دیدند به جای حکومت فردی، حاکمیت قانون مستقر گردیده همه چیز در مجرای قانونمندی پیش می‌رود، حتّی مسائل مربوط به جنگ‌های یازده ماههٔ با نیروهای استبداد، زیر نظر کمیسیون جنگ به ریاست سردار و سالار که مجری مصوّبات انجمن ایالتی آذربایجان بود اداره می‌شد. در این شرایط توده‌های مردم که عملاً در سرنوشت سیاسی و اجتماعی خود شرکت داشتند احساس شخصیّت کرده و در نتیجه به آینده امیدوار و به مرز و بومشان علاقه مضاعفی پیدا کرده بودند و در نتیجه شب و روز در برابر استبداد پایداری نموده و در مقابل تمام فشارها مقاومت کرده و خم به ابرو نمی‌آوردند.

بدین ترتیب با ایجاد شرایط مساعد در پشت جبهه که اهمیّتش از خود جبهه کمتر نیست، مجاهدان جان برکف از سوی شهروندان جامعه مدنی هرگونه پشتیبانی مادّی و معنوی می‌شدند و روز به روز آوازه سلحشوریشان در جهان می‌پیچید و استبداد و استعمار را هر چه بیشتر از تسخیر تبریز و برافکندن آزادی مأیوس می‌کردند.

در نتیجه این مشارکت مردمی در سرنوشت خود، انجمن ایالتی آذربایجان نه تنها نام خود را به عنوان منجی مشروطیّت ایران در تاریخ به ثبت رساند، بلکه با دست زدن به کارهای ارزشمندی به عنوان پیشقراول ایجاد جامعه مدنی در ایران نیز شناخته شد.

علاوه بر انجمن‌های ایالتی و ولایتی، انجمن‌هائی نیز در محلاّت مختلف تبریز تشکیل گردید از جمله انجمن‌های اتّحاد، قدرت، مشورت، مساوات و حقیقت.

رخدادهای بعدی نشان داد که برپائی انجمن در محلاّت تبریز، اقدام دوراندیشانه‌ای بوده، چراکه علاوه بر رتق و فتق امور و حلّ مشکلات آن کوی‌ها، ساکنان آن محلاّت را علیه خودکامگی بسیج می‌کردند. پس از کودتای محمّد علی شاه و هجوم رحیم خان چلبیانلو به تبریز که انجمن ایالتی آذربایجان نیز تعطیل گردید، آزادیخواهان، انجمن

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

حقیقت را که در محلّه امیرخیز فعّالیت داشت، جانشین انجمن ایالتی کرده و آن را به ستاد مبارزه بر علیه استبداد تبدیل کردند. طاهرزاده بهزاد می‌نویسد:

«ستّارخان در همان روزها مردانگی نشان داده و تسلیم نشده، همه دیر یا زود، خودشان را به انجمن حقیقت رسانده و آنجا را کانون آزادی قرار دادند و همان کسانی که مدّت طولانی با کمال عزم و احتیاط با تدبیر و رشادت، انقلاب را اداره کرده و یک اردوی فدائیان و مجاهدین به وجود آورده بودند با همان روح، اینجا را هم اداره کردند».(۱)

پاخیتانوف سرکنسول روسیّه تزاری در تبریز که نقش خود را در مورد محلاّت دیگر تبریز خوب بازی کرده و آن‌ها را با خدعه و نیرنگ وادار به تسلیم کرده بود، به این فکر افتاد که این بازی را در مورد اهالی محله امیرخیز نیز از سر گیرد، ولی متوجّه شد که با وجود ستّارخان نمی‌تواند، ناچار شد که با خود سردار ملّی وارد گفت و گو شود. وی به مرکز عملیّات ستارخان یعنی انجمن حقیقت آمد و ضمن وعده دادن سر قره‌سورانی آذربایجان به گرد آزادی ایران اظهار داشت: بیرقی دیگر هم به شخص شما می‌دهم که به در خانه خود نصب کنید. ستارخان پاسخ داد: «جناب قونسول من می‌خواهم هفت دولت زیر سایه بیرق امیرالمؤمنین باشند شما می‌خواهید من زیر بیرق روس بروم؟ هرگز چنین کاری نخواهد شد».(۲)

تا روزی که ستارخان سردار ملّی بیرق‌های سفید را سرنگون کرده و انجمن ایالتی آذربایجان را در ۲۶ تیرماه ۱۲۸۷ گشود، انجمن حقیقت، مرکز حلّ و فصل امور انقلاب و در نتیجه مورد تهاجم مستبدان بود.

با تصویب قانون انجمن‌های بلدی در انجمن ایالتی آذربایجان، برای اولین‌بار در تمام شهرهای آذربایجان با انتخابات دموکراتیک، انجمن‌های شهر تشکیل و از میان شهروندان همان شهرها شهردار را انتخاب می‌کنند. انجمن شهر تبریز با سی نفر عضو و بلدیّه تبریز به ریاست قاسم خان والی به عنوان نخستین انجمن شهر و اوّلین شهرداری ایران، کار خود را در سال ۱۳۲۵ هـ‌ق آغاز می‌کنند و به کارهای ارزنده‌ای دست می‌زنند که زیب صفحات

۱- طاهرزاده بهزاد - قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیّت ایران - ص ۲۲۲

۲- حاج اسماعیل امیرخیزی - قیام آذربایجان و ستارخان - ص ۱۲۸

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

تاریخ است.

نظمیّه تبریز به عنوان نخستین پلیس مردمی قد علم می‌کند و در استقرار امنیّت، سرکوب ضدّانقلاب و تربیت مجاهد، کارنامه درخشانی از خود نشان می‌دهد.

عدلیّه آذربایجان به ریاست روحانی شهید میرزا ابوالقاسم ضیاءالعلماء در نهادینه کردن قانون در جامعه مجاهدت‌ها می‌کند و این روحانی جوان و دانشمند برای اولین بار، دادگاه استیناف را در تبریز تأسیس می‌کند.

جالب توجّه است که ادارات تازه تشکیل شده بلدیّه و نظمیّه مثل انجمن ایالتی آذربایجان و سایر انجمن‌ها درکنار سایر فعالیت‌های انقلابی، هر یک نشریّه‌ای نیز منتشر می‌کردند.

دیگر نهادها و ارگان‌های جوشیده از بطن جامعه نیز با همیاری مردم هوشمند این سرزمین در ایجاد جامعه مدنی تلاش می‌کنند و با مقاومت سازمان مجاهدین نه تنها پوزه دیکتاتور قاجار را به خاک مذلّت می‌مالند و مشروطه را از سقوط حتمی نجات می‌دهند، بلکه الگوئی برای دیگر ملل ستمدیده نیز می‌گردند.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

کمیسیون اعانه تبریز

در دوران مشروطیت

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

پیروزی مشروطیّت در آذربایجان، مدیون ایثار و فداکاری‌های آگاهانه مردم غیور این مرز و بوم می‌باشد. مردم سلحشور این دیار حماسه‌ها، در تمام زمینه‌ها و در تمام برهه‌ها از جان و مال خود گذشتند و قهرمانانه مشروطیّت را به سر منزل مقصود رساندند. آذربایجانی‌ها که با دوراندیشی برای مبارزه با استبداد و حفظ مشروطیّت، مجاهد تربیت کرده و ارتش آزادی بخش خلق ایجاد کرده بودند، نه تنها از مجاهدان، همه گونه حمایت و کمک مادّی و معنوی نمودند و به عبارت دیگر پشت جبهه را که اهمیّتش از خود جبهه کمتر نیست تقویت کردند، بلکه در دیگر زمینه‌ها از جمله مدارس و خسارت دیدگان برخی از نقاط آذربایجان نیز از هیچ نوع مساعدت و کمک دریغ نکردند.

این کمک‌های مادی و معنوی، از بدو نهضت و قبل از صدور فرمان مشروطیّت، از تحصّن مردم تبریز در کنسولگری انگلیس آغاز شد. کسروی می‌نویسد:

«امروز بازرگانان پیشنهاد کردند، در رفت را به گردن گیرند و پول پردازند. نخست حاجی مهدی آقا کوزه کنانی پیشگام گردید. بدین سان که رو به ملاّیان کرد و چنین گفت: «در این راه که به خرسندی و سرفرازی ایرانیان خواهد انجامید من جان و داراک دریغ نخواهم داشت و همه در رفت را خود از کیسه خواهم پرداخت». ولی دیگران به آن خرسندی ندادند و چنین نهادند که همگی پول‌هائی پردازند، و برای این کار صندوقی به نام «صندوق مصارف انجمن عدالت و مشروطه‌خواهان اسلام» پدید آوردند که مهری برای خود داشت و رسیدهای چاپی آماده گردانید. صندوقداری را آقامیر باقر و سرکشی را حاجی محمد صادق قازانچائی و کربلائی علی مسیو به گردن گرفتند.... توانگران، از بازرگانان و دیگران، در پول دادن به صندوق «اعانه» به هم دیگر پیشی می‌جستند. آقا میر باقر که گفتیم صندوقدار می‌بود می‌نویسد:«از صبح تا غروب، ساعتی فراغت نداشتم». چنین شور و تکانی در یک توده کمتر دیده شود.... بدین سان روزها می‌گذشت. در اینجا نیز همچون تهران، به همگی شام و ناهار می‌دادند. چیزی که هست در اینجا چادری نزده و بیشتر مردم در مسجد و پیرامون‌های آن گرد می‌آمدند و شب‌ها جز سران و پیشروان

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

نمی‌ماندند و دیگران به خانه‌های خود می‌رفتند».[۱]

در آستانه کودتای محمّد علی شاه و به توپ بسته شدن مجلس، تبریزیان ضمن آمادگی رزمی برای مقابله با شاه قاجار، صندوق اعانه‌ای نیز برای تأمین مخارج نیروهای اعزامی به تهران برای دفاع از مجلس ایجاد کردند. در همان روزها تلگرافی از تبریز در مجلس قرائت می‌شود که نشانگر این واقعیّت است. متن تلگراف چنین است:

«از تبریز ۱۸ جمادی‌الاولی - نمره ۲۶۶ - وضع شهر حالتی پیدا کرده که از تحریر و تقریر عاجزیم. از طرفی جوانان ملّت داوطلبانه سواره و پیاده برای وقایه مقصود مقدّس و حراست دارالشورئ جان برکف گرفته در حرکتند و از طرفی کمیسیون اعانه تشکیل و اهالی با کمال بشاشت به دادن اعانه بر یکدیگر سبقت می‌جویند علم ا... و شهد زن‌های غیوره آذربایجان امروز شرف ملیّت را از تمام عالمیان ربوده و اتصالاً گردن بند و گوشواره و دستبند است که به صندوق اعانه با هزار نیاز تقدیم می‌کنند و تمام اهالی با جان و مال در حفظ مقصود حاضرند و البتّه آن حضرات هم از وقایع تهران ما را محروم نفرمایند.(انجمن اتحادیه تبریز)»[۲]

در کنار این همیاری‌ها در دیگر زمینه‌ها نیز گام‌هائی برداشته می‌شود. از جمله برای کمک به مستمندان و جمع‌آوری متکدّیان از سطح شهرهای آذربایجان انجمن ایالتی آذربایجان دست به تشکیل صندوق اعانه‌ای می‌زند. در شماره ۲۹ و ۳۰ روزنامه انجمن که در ۲۷ و ۲۹ ذیقعده ۱۳۲۴ هق منتشر شده آمده است:

«جناب آقامیرزا حسین خطابه خوانده، حضّار را مخاطب کرد گفت که الحمدا... افتراق ما به اتّفاق و نحوستمان به سعادت مبدّل شد، باید بشکرانه این موهبت عظمیٰ مبادرت نموده نواقص و معایب خودمان را اصلاح نمائیم. منجمله ملاحظه فقرا و ضعفا را باید کرد که در کوچه‌ها ریخته و در روی برف و گل نشسته، از خارجه و داخله بچه قسم‌ها سوال می‌نمایند و قرار صحیحی در این خصوص داد لهذا تکلیف صاحبان ثروت و نفوذ هر محلّه است که تا آخر ماه تدبیر و همّتی کرده، بعضی را وظیفه خوار و برخی را به کار وادارند از

۱- تاریخ مشروطه ایران - ص ۱۶۲ و ۱۵۹ و ۱۵۶ ۲- تاریخ مشروطه ایران - ص ۲۶۶

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

فرش و جوراب‌بافی و استخدام و تنظیف شهر و کوچه‌ها که بلکه در شهر ذیحجّةالحرام سائل بکفی درکوچه و بازار دیده نشود. تمام حضّار این تکلیف را پسندیده و تمجید کردند ولی گفتند باید مجلسی تشکیل کرده قرار صحیح و پاداری در این خصوص داده شود که همیشگی باشد و بعضی مخارج و وجوهات بز و غیره از قبیل پوست قربانی و فطره و مخارج رغایب و صدقه و غیره را به تعیین صندوق اعانه جمع به خواست خداوندی و به دستیاری اداره مخصوص، رسم سوال از آذربایجان برداشت».

مردم آذربایجان چون به تحصیل کودکان و نوجوانان اهمیّت می‌دادند، لذا در تقویت مادّی و معنوی مدارس تلاش می‌کردند. کسروی می‌نویسد:

«در اینجا هم در پایان سال، در هر دبستانی جشن باشکوهی می‌گرفتند که انبوهی از پیشروان آزادی و سران اداره‌ها و دیگران را می‌خواندند و پس از نمایش‌هائی از سرود و موزیک و سخنگوئی مانند این‌ها، پول‌هائی به نام «اعانه» از باشندگان می‌گرفتند.

مردم به دلخواه و شادی پول می‌دادند و چه بسا در یک جشن در رفت یکساله دبستان گرد می‌آمد. روزی در نشستی من نیز بودم و در یک ساعت هزار و دویست تومان پول پرداخت شد.

باید یک نمونه‌ای از دلبستگی مردم به نیکی توده و پیشرفت کشور این پول دادن را گرفت. در تبریز بسیاری از توانگران، به ویژه بازرگانان توگفتی خود را وامدار می‌شماردند که با دبستان و این گونه بنیادها همدستی نمایند و خود پیشدستی کرده پول می‌پرداختند.

....در آن روزهای آزمایش کسانی از اینان [بازرگانان] توانائی بسیاری از خود نشان می‌دادند. بدین سان که در نشست‌ها و سکالش‌ها بوده و با اندیشه همراهی می‌نمودند و چون نیاز می‌افتاد پول پرداختن دریغ نمی‌داشتند و اگر سختی پیش می‌آمد در بستن بازار و شتافتن به انجمن به دیگران پیشی می‌جستند، و با این همراهی‌های خود به مجاهدان و دیگران دل داده به پافشاری آنان می‌افزودند.»[1]

در شماره ۱۲۳ سال اوّل روزنامه انجمن نیزکه در روز شنبه ۱۴ رجب ۱۳۲۵ هـق منتشر

۱- تاریخ مشروطه ایران - ص ۲۶۶

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

شده، در مذاکرات انجمن ایالتی آذربایجان آمده است:

«اطفال مدرسه ابتدائیه که در جلو اقشقه‌های اطاق انجمن صف کشیده بودند یک نفر از شاگردان مقابل اعضای انجمن ایستاده و خطبه خواند که عیناً درج می‌شود. خطبه اطفال:

در محلّه چرنداب که اکثر ساکنین آن کسبه و بی‌چیز هستند مدرسه ابتدائیه برای ما نونهالان وطن تشکیل شده و جناب میرزا علی اکبر خان یک حیاط بزرگ برای همان مدرسه ماهی به سه تومان اجاره نموده و هر ماه پانزده تومان وجه اعانه به معلّم و مدیران می‌داد، حالا وجه اعانه را موقوف و می‌خواهد حیاط را هم به صاحبش رد نماید آن وقت ما اطفال که اغلبمان را مجّانی قبول کرده‌اند بی‌تربیت و بی‌تعلیم خواهیم ماند استدعا آن است که اعضای محترم رحمی به ما نونهالان کرده وجه اعانه از کیسه فتوّت خودشان به مدرسه ما التفات نمائید که به آسودگی مثل سابق مشغول تحصیل و تربیت باشیم.

دو سه نفر جوان معلّم اطفال هم که آثار سیادت و نجابت از وجنات حالشان لایح، در یک سمت حیاط انجمن ایستاده و با حال افسرده و چشم‌های با اشک حلقه زده نگاه می‌کردند و چشم امید را به اثر اظهارات اطفال و نتیجه توجّهات انجمن مقدّس داشتند.

آقا میرز آقا: چه می‌فرمائید درباره این اطفال.

حاج محمد تقی آقا: هر کس که امتیاز جریده انجمن را گرفته است کما فی السابق باید شهریّه این مدرسه را برساند.

آقای حاجی امین التّجار: هر گاه از جریده انجمن هم نباشد باید به طور اعانه وجه مخارج این مکتب را داد. انصاف نیست که این اطفال به کوچه و بازار افتاده و بی‌تربیت بار بیایند. آقایان معلّمین شما شاگردان خودتان را ببرید و مشغول تدریس باشید، انشاا... همین دو سه روزه قراری می‌گذاریم که امر مدرسه بگذرد. اطفال دعائی به انجمن مقدّس کرده و رفتند».

جمع‌آوری وجوهات اعانه برای خسارت دیده‌های خوی و سکمن‌آباد نیز از جمله این اقدامات است. انجمن ایالتی آذربایجان، کمیسیونی به ریاست حاجی نظام‌الدوله و با شرکت بصیر السلطنه، حاج میرزا محمود آقا، حاج محمّد جعفرآقا، جعفر آقا گنجه‌ای، آقا علی آقا فرش فروش و مشهدی محمّد آقا تشکیل می‌دهد. این کمیسیون کمک‌های مردمی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

را جمع‌آوری کرده و به مصیبت دیدگان خوی و سکمن‌آباد می‌فرستد.[۱]

اسامی اعانه دهندگان در شماره ۶ سال دوّم روزنامه انجمن که در روز شنبه ۱۸ رمضان ۱۳۲۵ منتشر شده درج گردیده است.

اعانه برای تهیهٔ لوازمات قشونی برای سرحدّ ارومیه نیز از دیگر اقدامات از این دست بوده است در این زمینه نیز در شماره ۲۹ سال دوّم روزنامه انجمن که در تاریخ ششم جمادی‌الاوّل ۱۳۲۶ هـق منتشر شده آمده است:

«طرف صبح جمعیَ از نمایندگان انجمن‌های متّحده و آقایان تجّار و کسبه در انجمن مقدّس ایالتی اجتماع نموده و پس از حضور آقایان اعضای محترم مسئله سرحدّ ارومیّه را مطرح مذاکره نمودند که از انتشار اخبار پریشان ارومیّه و استیلای بی‌رحمانه اکراد، عموم اهالی تبریز از هر طبقه و هر صنف به هیجان آمده حاضر شده‌اند بر این که با تصویب و دستورالعمل نمایندگان محترم خود وجه اعانه فایقی برای تهیّه لوازمات قشونی فراهم آورده و جاناً و مالاً در این موقع محنت از هموطنان خود حمایت و امداد کنند.

حضرات اعضای انجمن مقدّس از این تهییجات ممدوحه ملّیه فوق‌الغایه مشعوف گردیده و اظهار داشتند که البتّه بر ذمّه هر یک از افراد ملّت غیور آذربایجان فرض است که در این موارد خودداری و شکیبائی ننموده و با بذل جان و مال هموطنان عزیز خود را در هر نقطه و هر بلاد یاری کنند و از تطاول دشمن و ظلم اشرار برهانند. چنان که اعضای انجمن هر یک بقدر قوّه جان و مال خود را بر کف دست گرفته و برای تفدیه ابنای وطن حاضریم، لیکن برای امر اعانه و فراهم آوردن تنخواه یک کمیسیون لازم است که با ترتیب صحیح اقدام به این امر مالیّه نموده و اهل مملکت با اطمینان و اعتبار کامل همراهی کنند.

بالجمله مذاکرات مفصّلی در این موضوع شده بالاخره هشت نفر از اشخاص معروف نمایندگان انجمن‌های متّحده را به سمت هیئت انتخاب نمودند که از فردا شروع به ترتیبات اخذ وجه اعانه نمایند.»

این نوع کمک‌های مردمی تا کودتای ضدّ خلقی محمّد علی شاه ادامه داشت. تا این که

۱- روزنامه انجمن - شماره ۱۴۳ - ۲۲ شعبان ۱۳۲۵ هـق

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

پس از آغاز جنگ‌های یازده‌ماهه رهائی‌بخش مردم آذربایجان بر علیه استبداد، مردم تبریز با استفاده از این تجارب گرانبها و با تشکیل «کمیسیون اعانه» و اداره اقتصادی جنگ توسّط این کمیسیون شایستگی خود را برای همیاری مردمی به معرض نمایش گذاشتند. کسروی می‌نویسد:

«برای پیشرفت کارها به پول نیاز می‌بود. مجاهدان تاکنون پول نمی‌گرفتند و این نشانی از مردانگی ایشان است که توانگر و بی‌چیز، بی‌هیچ چشمداشتی آن جانفشانی‌ها را می‌نمودند. ولی این همیشه نتوانستی بود و بایستی برای بیشتر آن‌ها روزانه داده شود. از آن سو برای خریدن فشنگ و تفنگ و دررفت‌های دیگر نیز نیاز به پول می‌داشتند.

از این رو کمیسیونی به نام «کمیسیون اعانه» برپا گردانیدند که رسیدها چاپ کرد و از روی دفتر و حساب از توانگران به پول گرفتن پرداخت و برای مجاهدان (هر تنی روزانه چهار قران) مزد نهاد. نیز در امیرخیز و خیابان نانوائی باز کرد که مجاهدان نان از آنجا گیرند».[۱]

بنابه نوشته همین مورّخ:«مشهد محمّد علی مطبعه‌چی یکی از باشندگان کمیسیون اعانه می‌بود.»[۲]

امیرخیزی نیز می‌نویسد:«برای سهولت کار و اخذ اعانه و خرج آن از قبیل پرداخت حقوق مجاهدین و غیره کمیسیونی از اشخاص معتمد انتخاب شد که مشغول کار باشند. اعضای این کمیسیون جدیّت فوق‌العاده‌ای در کارهای خود می‌کردند و مرتباً حقوق مجاهدین را می‌پرداختند و به جهت آن که مردم به ایشان اعتماد داشتند در دادن اعانه اظهار دلتنگی نمی‌کردند. از اعضای این کمیسیون اسامی چهار نفر را بنده یاد دارم. یکی مشهدی علی آقا ماهوتچی و دوّمی مشهدی عباسعلی و سه دیگر میر آقا حسینی و چهارمی حاجی حسن بادکوبه‌چی و گویا بیش از چهار نفر هم نبودند و به خوبی هم وظیفه خودشان را انجام دادند».[۳]

آوازه مجاهدات مردم آذربایجان بر علیه استبداد در سطح جهان پیچید و تحسین و

۱- تاریخ مشروطه کسروی - ص ۷۳۴ و ۷۱۰

۲- تاریخ مشروطه کسروی - ص ۷۳۴ و ۷۱۰

۳- امیرخیزی - قیام آذربایجان و ستارخان - ص ۱۶۳

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

احترام قلبی مردم آزادیخواه را برانگیخت و در نتیجه از استانبول و آن سوی ارس کمک‌هائی به مبارزان تبریز ارسال گردید. قبل از همه باید از فتوای علمای نجف در پشتیبانی از مردم تبریز یاد کرد که دارای اهمیّت تاریخی است. کسروی می‌نویسد:

«در این میان چون آوازه ایستادگی تبریز و این که محمّد علی میرزا پیاپی سپاه به سر آن شهر می‌فرستد به نجف رسید، علمای سه گانه فرصت را از دست نداده به یاری تبریز برخاستند و باز فتواها فرستادند. در این زمینه که رفتن به سر تبریز «به منزله جنگ با امام زمان» و بستن راه خواربار برای آن شهر «در حکم بستن آب فرات به روی اصحاب سیدالشهداء» می‌باشد.

این تلگراف‌ها در سواران و سربازان نهنائید و آنان را از فرمانبری به شاه و سرکردگان خودشان بازنداشت و چه بسا که به گوش‌های ایشان که مردم بیسوادی می‌بودند نرسید. از این باره سودی از آن‌ها دیده نشد، سود این‌ها از راه دیگر بود.

در آن روزها انبوه مردم ایران، به ویژه در شهرها، پیروی ازکیش می‌داشتند. چون ملاّیان در تبریز و دیگر شهرها به دشمنی با مشروطه برخاسته بودند و مشروطه خواهان را بیرون از دین یا «بابی» می‌نامیدند، اگر این فتواهای علمای نجف نبودی کمتر کسی به یاری مشروطه پرداختی، همان مجاهدان تبریز بیشترشان پیروی از دین می‌داشتند و دستاویز ایشان در آن کوشش و جانفشانی این «فتوا»های علمای نجف می‌بود. همان ستّارخان بارها این را به زبان می‌آورد که من «حکم علمای نجف را اجرا می‌کنم». همچنین بازرگانان توانگر که پول به نام «اعانه» به تبریز می‌فرستادند بیشترشان پیروی از «فتوا»های علما می‌کردند. سود بزرگ تلگراف‌های علمای نجف از این راه می‌بود».[1]

این مورّخ همچنین درباره اعانه از استانبول و آن سوی ارس به مردم آذربایجان می‌نویسد:

«در استانبول، ایرانیان انجمنی به نام «انجمن سعادت ایران» بنیاد نهادند که این انجمن، در بیرون ایران، خود را نماینده انجمن ایالتی آذربایجان شناسانیده، میانه تبریز و نجف و

۱- تاریخ مشروطه ایران - ص ۷۲۹

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شهرهای اروپا و دیگر جاها میانجی گردید. بدین سان که هر آگاهی که از انجمن تبریز می‌رسید آن را به همه جا می‌پراکند و هر درخواستی که انجمن تبریز می‌کرد آن را به پارلمان‌های اروپا می‌رساند. گذشته از این‌ها از ایرانیانی که در شهرهای عثمانی یا در کشورهای اروپا و یا در هندوستان می‌بودند پول «اعانه» برای تبریز گرد می‌آورد و آن را با تلگراف می‌رسانید.

این کارها هرکدام پشتیبانی ارجداری می‌بود و مایه دلگرمی تبریزیان می‌شد. باید نام «انجمن سعادت» در تاریخ مشروطه ایران بماند.[۱]

امّا در قفقاز... با هماد (حزب) اجتماعیّون عامیّون به جنبش مشروطه خواهی ایران هر گونه دلبستگی می‌داشت و چون ایستادگی‌های تبریز را شنید جوانمردانه به کوشش‌هائی برخاست که یاوری‌هائی کند. همچنین آزادیخواهان تازه رسیده از ایران و دیگر ایرانیان به کوشش پرداختند. اینان از یک سو پول (اعانه) گرد می‌آوردند. از یک سو با هماد می‌کوشید با دست کسانی تفنگ و فشنگ و تپانچه و بمب به تبریز برساند. نیز می‌کوشید که دیگر با هماد‌های آزادیخواه و شورش طلب قفقاز را به پشتیبانی از تبریزیان برانگیزد.

این کوشش‌های با هماد به نتیجه‌های روشن و سودمندی رسید. زیرا کسانی از آزادیخواهان قفقازی (که جز ایرانی می‌بودند) به یاوری تبریز شتافتند. ما از آنان آیدین پاشا و برادرش ابراهیم آقا را شناخته‌ایم که از مردم قارص می‌بودند و در همان روزها به تبریز درآمدند و در اینجا از سردستگان گردیدند».[۲]

امیرخیزی نیز به نقل از روزنامه انجمن می‌نویسد: «چندی پیش پانصد لیرا از طرف هموطنان مقیم استانبول، دو هزار منات در ضمن دو فقره از ولاد قفقاز و سایر هموطنان و برادران قفقازی به رسم اعانه به جهت مصارف ملّی رسیده است. روزنامه انجمن از این مساعدت و همراهی ایشان از طرف عموم آذربایجانیان اظهار تشکّر نموده است.

.... روزنامه صباح منطبعه استانبول دفتر اعانه‌ای به جهت غارت شدگان تبریز بازکرده و اتّصالاً مقالات همدردانه نسبت به آذربایجان نوشته، ملّت نجیب عثمانی را به معاونت

۱- برای اطلاع بیشتر درباره انجمن سعادت رجوع کنید به جلد اول کتاب مشاهیر آذربایجان به همین قلم

۲- تاریخ مشروطه ایران - ص ۷۹۶ و ۷۲۶ و ۷۲۴

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

ایشان ترغیب می‌نماید.

از این احساسات برادرانه معاصر محترم خودمان بی‌عرض شکران و منّتداری بزرگ نتوان گذشت، نتایج عالیه این حسّ مشترک را انشاا... عنقریب خواهیم دید. روزنامه انجمن».[۱]

کسروی اضافه می‌کند: «انجمن سعادت کوشش‌های خود را دنبال می‌کرد و باز «اعانه» می‌رسانید، و یکی ازکسان بنامی که «اعانه» با دست انجمن فرستاد شیخ خزعل خان بود که در خوزستان خودسرانه فرمان می‌راند. این تنها کسی بود که از درون ایران «اعانه» به تبریز می‌فرستاد».[۲]

پس از مدّتی به دستور انجمن ایالتی آذربایجان، این کمیسیون زیر نظر بلدیّه تبریز درمی‌آید و به کار خود ادامه می‌دهد. در شماره ۳۷ سال سوّم روزنامه انجمن که در روز شنبه ۱۴ محرّم الحرام ۱۳۲۷ هـق منتشر شده، در نوشتاری تحت عنوان «مکتوب شهری» که در تاریخ هفتم محرّم همان سال نوشته شده آمده است:

«خدمت باسعادت جناب مدیر روزنامه انجمن مقدّس ایالتی شیّدا... ارکانه

البته به خاطر شریف جنابعالی پوشیده نیست که کمیسیون اعانه اداره [ای] بود که به عهده این مخلصان محوّل و واگذار فرموده بودند. شش ماه متجاوز از جان و مال خودمان گذشته یا خدمات مهمّه ملّیّه را به طورهائی که برای عموم هموطنان واضح و مبرهن است انجام و در پیشرفت امور آن‌ها لازمه جدّ و جهد را به عمل آورده، در تاریخ بیست و یکم شهر ذیحجّه حضرات مستطابان اعضای محترم انجمن مقدّس ایالتی شیّدا... ارکانه محض آسایش عموم، کمیسیون اعانه را موقوف نموده و به شکل‌های دیگر ترتیب صحیحی در اداره بلدیّه برای همین مسئله مقرّر فرموده‌اند و چند روز است که بر حسب استدعای مخلصان از طرف انجمن مقدّس ایالتی شیّدا... ارکانه حساب اعانه را رسیدگی می‌فرمایند که در حقیقت حساب به آخر رسیده است ولی در ختم و اتمام حساب مسامحه و تأخیر می‌فرمایند. مخصوصاً از جنابعالی خواهش می‌نمائیم که در ضمن

۱- امیرخیزی - پیشین - ص ۳۵۶ و ۲۳۵

۲- تاریخ مشروطه ایران - ص ۷۹۶ و ۷۲۶ و ۷۲۴

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

نمره قبض [redacted]

اداره بلدیه دارالسلطنه تبریز

نمره دفتر [redacted]

اعانه جهة مواجب ومخارج مجاهدین محترم در اجرای قوانین مشروطه وحفظ بیضة اسلام

محله [redacted] از جناب [redacted]

مبلغ [redacted] این وجه ازبابت مالیات سنوات آتیه تدریجاً محسوب خواهد شد

تحویل صندوق اداره بلدیه اعانه کردید

تاریخ ۲۹ شهر صفر سنه ۱۳۲۶

امضاء رئیس

مهر مدیر کمیسیون اعانه

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

روزنامه اداره خودتان ختم حساب اعانه را از انجمن مقدّس ایالتی شیّدا... ارکانه جداً بخواهید و چنانچه خود مخلصان به موجب اعلان از آحاد و افراد ملّت خواهش کرده‌ایم که هرکس از اعضای کمیسیون اعانه به عنوان تعارف چیزی گرفته است به انجمن مقدس ایالتی شیّدا... ارکانه اطلاع بدهد. از جنابعالی هم تمنّا داریم این مسئله را به ضمیمه نیک و بد و خیانت و امانت مخلصان هر طوری که برای جنابعالی معلوم شده در روزنامه اداره خودتان درج فرمائید و اگر چنانچه همین ذریعه را عیناً در روزنامه مندرج فرمائید موجب امتنان و تشکّر این مخلصان خواهد شد معلوم است مضایقه نخواهند فرمود. ایام حریّت مستدام باد.

اقلّ السّادات آقامیرآقاحسینی ـ رئیس کمیسیون — اقل الزّایرین مشهدی علی آقا

اقل الزایرین مشهدی عباسعلی — اقل الحاج حاجی حسنّ بادکوبه‌چی

پاسخ این مکتوب، در شماره بعدی این روزنامه که در روز شنبه ۲۱ محرّم‌الحرام ۱۳۲۷ منتشر شده چنین درج شده است:

«خدمت باسعادت جناب مدیر محترم جریده فریده انجمن ادام افضاله العالی»

در شماره ۳۷ جریده شریفه، مکتوبی به امضای چهار نفر از آقایان محترم اعضای کمیسیون اعانه قرائت شد که در جزو اظهارات خود اشعار داشته بودند (چند روز است بر حسب استدعای مخلصان از طرف انجمن مقدّس ایالتی به تفکیک حساب اعانه رسیدگی می‌نمایند که در حقیقت حساب کمیسیون به آخر رسیده ولی در ختم تفکیک آن مسامحه می‌نمایند الی آخر) معلوم نیست آقایان نویسندگان مکتوب این عنوان را عمداً اظهار داشته‌اند یا سهواً، زیرا شخص شاکی اوّلاً باید طرف خود راکامل یا قاصر بدانند تا پس از آن نسبت تسامح را بدهند، چون روی سخن و شکایت ایشان به این بندگان است که از طرف انجمن مقدّس به تصفیه حساب کمیسیون متصدّی شده‌ایم، لذا مجبور می‌شویم که جواب ایشان را به توسّط جریده شریفه به سمع و انظار عموم برسانیم تا مسبوق شوند. تفصیل امر از چه قرار پایه اظهارات ایشان به کجا بند است، از اواخر شهر ذیحجّةالحرام ۱۳۲۶ تاکنون که هفدهم شهر محرّم‌الحرام ۱۳۲۷ است غیر از روز تاسوعا و عاشورا این بندگان شروع به رسیدگی دفتر محاسبات کمیسیون اعانه نموده و از آن تاریخ یک روز

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

غفلت نکرده، حتی یک شب نیز از شام تا سحر مشغول مرور و تدقیق حساب بوده‌ایم، هنوز از بی‌ترتیبی دفاتر بلیت اعانه پای حساب به جائی منتهی و به اختتام نرسیده است و میزان وجوهات بلیت‌ها با دفتر دخل مطابقت نمی‌کند با این حال در حیرتم که چگونه و بچه اطمینان می‌نویسند (محاسبات داخل و خارج کمیسیون در ۷ محرّم حاضر و تمام است) حال آنکه خود آقایان اعضای کمیسیون و نویسندگانشان مطّلع و مسبوقند که با چه زحمات در این مدّت ۲۰ روز تلخیص حساب کمیسیون را به دست آورده و بالاخره از بی‌نظمی و عدم ترتیب دفاتر بلیت‌ها که جمع عایدات دفتر روزنامه دخل به میزان وجه بلیت‌ها مغایرت کلّی داشت. از تاریخ چهارم شهر رجب الی عشر دوّم شهر ذیحجّةالحرام وجوهات داخلی روزنامه را قلم به قلم اسم به اسم صورت نویسی نموده و پس از جمع‌بندی هر یک را با دفتر بلیت اعانه تطبیق کرده‌ایم و وجه هر نمره که با دخل قلمدادی روزنامه مغایرت داشت همان نمره را مطابق دخل روزنامه مأخذ وجه نوشته‌ایم و انشاا... بعد از ختم حساب که حاصلات بلیت‌های اعانه به موجب نمرات اسم به اسم برای اطّلاع عامّه اعلان خواهد شد، البته صاحبان بلیت و اشخاصی که اعانه داده‌اند ملاحظه نموده در صورتی که وجوهات مبذوله ایشان با میزان بلیت‌ها مغایرت داشته باشد یا به توسّط جریده انجمن اعلام و یا به انجمن مقدّس ایالتی شیّدا... ارکانه اطلاع بدهند.

اقلّ الحاج میرزا ابراهیم تبریزی اقلّ الحاج محمدتقی اهرابی»

این کمک‌ها و اعانه‌ها بود که در پیشبرد مبارزات مردم آذربایجان و تأمین مخارج نبردهای یازده ماهه رهائی‌بخش نقش عمده‌ای بازی کرد. تهیّه و تأمین سلاح برای مجاهدان نیز یکی از وظایف رهبران انقلاب و کمیسیون اعانه بود که در اینجا لازم است به این مهم نیز اشاره‌ای گردد.

بنابه نوشته امیرخیزی: «کارخانه فشنگ سازی حسین آقا فشنگچی که در آن موقع دایر شده بود، بسیاری از احتیاجات مجاهدین را رفع می‌کرد. این کارخانه در نزدیکی منزل سردار بود».[1]

۱- امیرخیزی - پیشین - ص ۴۳۹

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کسروی می‌نویسد: «مجاهدان که از نخست می‌بودند خودشان تفنگ - از پنج تیر و ورندل و مانند آن - می‌داشتند و فشنگ نیز خودشان می‌خریدند. ولی چون در این روزها کسان دیگری به آنان می‌پیوستند و در جنگ همگامی می‌نمودند برای آنان در انباز ارک را باز کرده یک گونه تفنگی بیرون آوردند که «شاسپو» نامیده می‌شد. مسیو شاسپو نامی در فرانسه در چهل و اند سال پیش، این تفنگ‌ها را ساخته و چند سالی رواج می‌داشته تا جای خود را به گونه بهتری داده و گویا در همان هنگام برای ایران خریداری شده که در انبار می‌خوابیده.

این‌ها فشنگ‌های کاغذی می‌خورد و در برابر پنج تیرهای آلمانی و روسی کاری از آن‌ها پیش نمی‌رفت. تفنگ‌سازان تبریز کالیبر آن‌ها را دیگر می‌گردانیدند که فشنگ ورندل می‌خورد. ولی از این نیز سود بسیاری دیده نمی‌شد، و این تنها غیرتمندی مجاهدان می‌بود که کاری پیش می‌برد.

چون مجاهدان به فشنگ نیز نیاز می‌داشتند، چند جائی را برگزیدند که هر کسی که نیاز پیدا کرد فشنگ‌های تهی شده را بدهد و فشنگ‌های پر بگیرد و قدغن گردید که هیچ کس گلوله هوائی نیندازد».[۱]

در این زمینه نیز انقلابیون آن سوی ارس به ویژه گرجی‌ها خدمات گرانقدری به مردم آذربایجان کردند. بنابه نوشته کسروی:

«آمدن اینان [گرجی‌ها] از چند راه مایه دلگرمی مجاهدان گردید. از یک سو دانستند که در همه جا به این کوشش‌های جوانمردانه آنان ارج گذارده می‌شود و آگاه گردیدند که در میان روسیان و گرجیان و دیگر توده‌ها همدردانی می‌دارند و این کشاکش میانه آزادی و بردگی در بسیار جاها پیش می‌رود. از یک سو این صد تن گرجی هر یکی مرد جنگنده دلیری می‌بود که در جنگ‌ها کاردانی بسیار نشان می‌داد. گذشته از همه گرجیان «لابراتوار» بمب‌سازی همراه می‌داشتند، و چنان که گفته‌آیم بمب در این جنگ‌ها بسیار کارگر می‌افتاد.

۱- تاریخ مشروطه ایران - ص ۷۲۷ و ۷۱۰

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

روی هم رفته از رسیدن این مردان دلیر به تبریز تکانی در میان مجاهدان پدید آمد. یکی از چیزهائی که از همان روزها میان مجاهدان رواج گرفت کلاههای نمدی بود که به نام «کلاه فدائی» نامیده می‌شد و در برخی از پیکره‌ها بر سر ستّارخان و دیگر مجاهدان پیداست. آنچه ما دانسته‌ایم این کلاه در میان شورشیان بلغار (چته‌ها) که در همان زمان‌ها به عثمانی شوریده در راه آزادی می‌کوشیدند رواج می‌داشته و ما نمی‌دانیم آیا گرجیان یا چه کسان دیگری آن را به تبریز آوردند.

این یک دسته گرجیان، گویا در آغازهای مردادماه بود که به تبریز رسیدند و گویا در جنگ‌های بازپسین که در امیرخیز می‌رفت پادرمیان می‌داشتند.

تبریز در این هنگام گذشته از پول و جنگجو به تفنگ و فشنگ نیز نیاز می‌داشت. زیرا چنان که از تلگراف‌های رحیم خان و شجاع نظام نیز پیدا می‌بود سواران دولتی بیش از همه تفنگ‌های پنج تیر روسی می‌داشتند. در حالی که در برابر آن‌ها در دست مجاهدان پنج تیر بسیارکم می‌بود و بیشتر تفنگ‌های این‌ها همان شاسپو می‌بود که نوشتیم، از این رو می‌بایست تا بتوانند تفنگ‌های پنج تیر به دست آورند، و در این باره از یک سو با هماد و اجتماعیون عامیون یاوری می‌کرد که کسانی از باشندگان آن از جان خود گذشته از بیراهه تفنگ به تبریز می‌رسانیدند، و یکی از این باشندگان مشهدی اسماعیل میابی می‌بود که با اند بسیاری از تفنگ و بمب همراه دو تن دیگر به تبریز می‌آمد و در میان راه با دست کسان شجاع نظام گرفتار گردید که به مرند برده به زندان انداختند و پس از دیر زمانی او را با شکنجه کشتند و بدین سان مرد دلیر جان خود را در راه آزادی از دست داد. از یک سو نیز برخی از بازرگانان قره‌باغی، با انگیزش ستّارخان، به قفقاز رفته و تفنگ بسیار بارکرده با هر دشواری می‌بود به تبریز می‌رسانیدند و اینان اگرچه جز در پی بازرگانی خودشان نمی‌بودند چون به کار آزادیخواهان می‌خوردند ستارخان ارج‌شناسی و پشتیبانی از آنان دریغ نمی‌گفت».[1]

۱- تاریخ مشروطه ایران - ص ۷۲۷ و ۷۱۰

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

نقش تبریز در تأسیس

بانک ملّی ایران

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

برخی از رجال دلسوز، از زمان ناصرالدین شاه قاجار، به فکر تأسیس بانک ملّی بودند تا در برابر سلطه مالی بیگانگان، به ویژه روس و انگلیس، چتر ایمنی ایجاد کنند. ولی این پیشنهادات از جمله پیشنهاد حاج محمد حسن امین الضرب، مورد توجه ناصرالدین شاه قرار نگرفت و «ده سال طول کشید تا اولین بانک ایران، یعنی بانک شاهنشاهی به دست انگلیس‌ها تأسیس شد و منافع هنگفتی که بایست به ایرانی‌ها برسد به جیب انگلیس‌ها رفت و دست آن‌ها در اقتصاد ایران باز شد و به حکم رقابت، روس‌ها نیز امتیاز تأسیس بانکی در ایران به دست آوردند و با انگلیس‌ها هم عنان شدند. کم کم صحبت وام به میان آمد و از حرف به عمل رسید و دولت ایران چند فقره وام از انگلیس‌ها و روس‌ها گرفت و گمرک‌های شمال و جنوب را به گرو داد و به وضع بحرانی بسیار خطرناکی افتاد».[۱]

«در سال ۱۳۲۳ هـ‌ق/۱۹۰۵ م در پی کاهش بهای جهانی نقره و تنزل ارزش پول کشور، تجّار به اعتراض برآمدند که «جهتی ندارد که پول گمرک و غیره سرمایه بانک اجنبی شود و از این کار فایده عمده بردارد» و از دولت می‌خواستند به تشکیل بانک ملّی یاری رساند. این قبیل اعتراض‌ها و درخواست‌ها که هر دم فزون‌تر می‌شد تا انقلاب مشروطیت حاصلی به بار نیاورد، امّا تقاضای دولت مشیرالدوله از مجلس شورای ملّی (۲۲ رمضان ۱۳۲۴ هـ‌ق/۱۰ نوامبر ۱۹۰۶ م) برای تصویب قرارداد استقراض از بیگانگان و مخالفت نمایندگان با آن موجب شد تا طرح تأسیس بانک ملّی ایران از سوی برخی نمایندگان مجلس شورا مطرح شود و به تصویب برسد».[۲]

کسروی می‌نویسد: «در این میان در تهران دارالشورىٔ نیز به یک کار بزرگی برخاست و به ارج و جایگاه خود در پیش خویش و بیگانه افزود. چگونگی آن که دولت، برای بار سوّم، آهنگ وام گرفتن می‌داشته و در این باره با دولت روس و انگلیس به گفتگو پرداخته و چیزهائی نهاده بودند و روز شنبه هیجدهم آبان، حاجی مخبرالسلطنه از سوی مشیرالدوله صدر اعظم به مجلس آمد و آن را به مجلس آورد. هنوز بیشتر نمایندگان به تهران نیامده و قانونی برای کشور گذارده نشده، دولت از مجلس همداستانی با چنان کار را می‌خواست.

۱- دکتر محبوبی اردکانی - تاریخ مؤسّسات تمدّنی جدید در ایران (ج ۲) - ص ۱۰۷

۲- محمد حسین خسروپناه - نگاه نو - شماره ۴۱ - تابستان ۱۳۷۸ - ص ۶۹

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

تو گفتی آن کوشش‌ها شده و دارالشوریٰ برپا گردیده بود، برای این که کارهای ریشه برانداز درباریان رویه قانونی به خود گیرد. دو وام پیشین را گرفته و خورده و کنون چشم به راه وام دیگری می‌ایستادند که با همداستانی دارالشوریٰ بکنند و باز بخورند.

مخبرالسلطنه نامه‌ای از صدراعظم بیرون آورد که به او می‌نویسد: شما به مجلس شورا بروید و از سوی دولت پیام برید که دولت بیست کرور تومان، در درون کشور و بیرون آن، وامدار است که می‌باید بپردازد. برای پرداختن آن‌ها با دو دولت گفتگو کرده و آن‌ها را برای دادن وامی به همان اندازه آماده گردیده‌اند و دستور به بانک استقراضی و بانک شاهنشاهی رسیده، ولی باید نمایندگان رأی دهند و آنان را گرفته بیاورید.

سپس نسخه پیمانی را که با دولت نهاده شده بود بیرون آورد و برای نمایندگان خواند: دو دولت بیست کرور تومان به دولت ایران، با سود صدی هفت، وام می‌دادند به شرطهائی:

نخست آن که دولت ایران جاهائی را که این پول به کار خواهد رفت به دو دولت بنماید.

دوّم آن که دولت روس از این وام طلب پیشین خود را کم نکند.

سوّم آن که شرطها همان شرطهای دو وام پیشین باشد.

چهارم آن که چهار کرور از این پول را تا رسیدن نوروز بپردازند.

پنجم آن که گرو این وام نزد روس گمرک‌های شمال و نزد انگلیس تلگرافخانه و پستخانه باشد.

ششم آن که بازمانده وام هنگامی داده شود که دولت ایران از چند ماه پیش خواستن آن را به دو دولت آگاهی دهد.

.... بدین سان گفتگو به درازا انجامید. مخبرالسلطنه هر چه پافشرد که پیشنهاد را بپذیراند نمایندگان به ویژه بازرگانان نپذیرفتند و سرانجام چنین نهاده شد که اگر دولت پرک دهد، اینان خود بانکی برپا نمایند و از سرمایه آن، دو کرور تومان به دولت وام دهند.

.... تبریزیان درباره بانک همراهی نشان داده، ولی درباره وام دادن به دولت به پاسخ

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سنجیده دیگری برخاستند که خواهیم آورد».[۱]

تلاش‌ها و مجاهدات تبریزیان در تأسیس بانک ملّی در روزنامه انجمن نیز منعکس است. در شماره ۱۱ سال اوّل این جریده که در نهم شوال ۱۳۲۴ هـ‌ق منتشر شده، خبری تحت عنوان «مجلس ملّی» بدین شرح درج شده است:

«اعضای مجلس مقدّس شورای ملی در طهران می‌خواهند در ایران یک بانک ملّی تشکیل بدهند و در این خصوص روز یکشنبه هشتم ماه بعضی از وکلای انجمن ملّی تبریز را به تلگرافخانه مبارکه احضار نموده، در خصوص تشکیل بانک ملّی ایران مخابره و صحبت نموده‌اند. اعضای انجمن جواب داده‌اند که باید در این خصوص با سایر وکلاء و عموم ملّت گفتگو و شورا نموده، جواب شافی خواهیم داد، انشاا... در نمره‌های آینده صورت تلگرافات و نتیجه عمل درج خواهد شد».

در شماره ۱۳ همین نشریّه که در ۱۵ شوال همان سال منتشر شده، در مطلبی تحت عنوان «جنبش غیورانه ایرانیان و تشکیل بانک ملّی در ایران» آمده است:

«بدین مژده گر جان فشانم رواست که این مژده آسایش جان ماست

امنای دولت ایران در تازگی می‌خواستند مبلغ چهارصدهزار لیره از دولتین انگلیس و روس قرض نموده و در ضمن این قرض جدید امتیازات باقی مانده ایران را به دست این دو رقیب بزرگ داده، رشته حیات ایرانیان به کلّی به چنگ اجانب افتاده، پریشانی و ذلیلی اهالی ایران زیادگشته، وقایع مصر و اسکندریّه و منچوری در وطن عزیز ما ظاهر شود.

.... ملّت غیور ایران به ملاحظه این که محلّی برای ادای این قرضه جدید در نظر نیست و این قرض باعث زیادی ذلّت و پریشانی ایران و ایرانیان شده ملّت را در خاک مذلّت نشانده، انتظام مملکت را به دست اجانب خواهد سپرد بلا تأمّل به هیجان آمدند.

و در طهران در منابر و مساجد، مردان و بیوه‌زنان به فریاد آمده اظهارکردند که ما لباس، فرش و مخلّفات خود را فروخته، بلاعوض به دولت داده راضی نخواهیم شد که دوباره از خارجه قرض کنند و جمعیّت زیاد از عموم طبقات به مجلس مقدّس شورای ملّی در

۱- تاریخ مشروطه ایران - ص ۱۷۶

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

طهران جمع شده معایب و مفاسد قرضه جدید را از خارجه شمرده و فواید تأسیس و تشکیل یک بانک ملّی را اظهار نموده‌اند. اعضای مجلس، اهالی را اطمینان داده که هیچ وقت بر قرض کردن از خارجه رأی نخواهند داد و معجّلاً در تشکیل بانک ملّی اقدام خواهند نمود.

.... عدد مؤسّسین عبارت از یک صد نفر است و هر نفر می‌تواند از پنج هزار تومان الی پنجاه هزار تومان سرمایه بدهد و سرمایه این بانک سی کرور تومان خواهد شد و عجالتاً برای گشایش کار دولت در طهران یک کرور تومان جمع شده است.

اعضای مجلس مقدّس شورای ملّی در خصوص تشکیل بانک ملّی به وکلاء و اعضای انجمن ملّی تبریز به موجب تلگرافات مشروحه حضوری که در روزنامه گنجایش درج تلگرافات نیست مخابره نموده و از همّت عموم اهالی محترم آذربایجان در تأسیس این امر مقدّس استمداد و همراهی خواسته‌اند.

.... (چه شکر گویمت ای کارساز بنده نواز) محقّق شد که ملّت غیور ایران سر از خواب غفلت برداشته، نفع و ضرر خود را دانسته‌اند و این همّت بلند ایرانیان در تشکیل بانک ملّی چه اهمیّتی در انظار سایر ملل خواهد داشت و چه قدر منافع دولتی و ملّتی را حاوی خواهد بود.

(چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار) امید است که عموم اهالی ملّت و دولت پرست آذربایجان با همّت بلندی که دارند دست به هم داده متّفقاً اقدام بزرگی در تأسیس این امر خیر نموده گوی سبقت از تمام اهالی ممالک ایران ببرند و چنانچه هماره در امورات خیریّه و ملکیّه پیش قدم بودند پیش قدم‌تر شوند تا مجسّمه همّت، غیرت و وطن‌پرستی تمام اهالی مملکت آذربایجان ساخته و پرداخته آید و نام بزرگ و غیرتمندی و همّتشان در تمام کره ارض بدین افتخار سترگ، مشهور و مشهود گردد».

کسروی دنباله ماجرا را چنین پی می‌گیرد: «در پی این پیش آمد بود که از تهران حاج مهدی آقا و دیگر بازرگانان را به تلگرافخانه خواسته و گفتگوی بانک ملّی را به میان آوردند، اینان پاسخ دادند که نشستی برپا کرده و به سگالش پرداخته، نتیجه را آگاهی خواهند داد، و این بود روز آدینه هشتم آذر (۱۳ شوّال) در خانه حاج مهدی آقا با بودن مجتهد و

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ثقةالاسلام و میرزا صادق آقا و حاجی میرزا محسن و حاجی سیدالمحقّقین و دسته‌ای از بازرگانان و دیگران نشستی برپا نمودند و زمینه را به گفتگو گذاردند، و پس از سخنانی، چنین نهادند که با بنیاد گذاردن بانک ملّی همراهی نمایند و در اینجا هم پول‌هائی گردآوردند، ولی با دادن وام به دولت که بیشتر آن به کیسه بدخواهان توده خواستی رفت همداستان نباشند، و در این باره دو تلگراف، یکی با دستینه علماء و دیگری با دستینه بازرگانان به تهران فرستادند. ما تلگراف بازرگانان را در اینجا می‌آوریم:

«حضور محترم آقایان اعضای مجلس مقدّس شورای ملّی و عموم آقایان تجّار محترم دام اجلالهم در خصوص استقراض و تأسیس بانک ملّی قرار بود مذاکره عمومی شده جواب داده شود. این است که عرض می‌شود روز جمعه سیزدهم ماه در محضر علمای اعلام و حجج الاسلام و جمعی از رجال دولت و تجّار، این مسئله طرح شده مذاکره شد، تمامی طبقات محترمه باکمال طیب خاطر در تأسیس این بانک ملّی که اسباب استخلاص دولت و ملّت است حاضرند، ولی آنچه در این باب می‌خواهند تأمینات است. می‌فرمایند از قرار مذکور بودجه مملکت فوق‌الغایه جا خالی دارد. اوّلاً باید بودجه مملکت اصلاح شود تا در آتیه حاجتی به استقراض جدید نشود و تا قانون اساسی به استحضار وکلای اطراف محکم و بودجه اصلاح نشود امکان تأسیس بانک نخواهد بود.

خواهید فرمود که قانون اساسی، اوّل سال نو به موقع اجراگذاشته خواهد شد و دولت محتاج پنج کرور است و تا اوّل سال جدید، این وجه را اشدّ احتیاج هست، جواب می‌فرمایند که امنای دولت بحمدا... متموّل‌ترین اهالی ایران هستند و جمعی از ایشان را مخصوصاً ممکن است که در ازای ثروت فوق‌العاده که از سایه دولت از ممرّهای مخصوص تحصیل کرده‌اند پنج کرور سهل است اضعاف آن را مجّاناً تقدیم نمایند تا چه رسد به عنوان قرض، امّا استقراض از خارجه را به هیچ وجه تصویب نمی‌نمایند و رضایت ندارند».[1]

۱- تاریخ مشروطه ایران - ص ۱۸۴ - این تلگراف به اضافه تلگراف علمای تبریز در شماره ۱۴ سال اوّل روزنامه انجمن به تاریخ ۱۶ شوال ۱۳۲۴ هق چاپ شده است.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

آخرین پاسخ انجمن ایالتی آذربایجان به نمایندگان مجلس شورای ملّی، در شماره ۶۶ سال اوّل روزنامه انجمن که روز پنج‌شنبه ۴ ربیع‌الاوّل ۱۳۲۵ هـق منتشر شده، این چنین منعکس شده است: «روز پنجشنبه (۲۷) ماه اعضای محترم دارالشورای کبرای ملّی و وکلای آذربایجان، اعضای محترم انجمن مقدس ملّی را به تلگرافخانه احضار فرموده بودند لهذا حضرات حجج‌الاسلام و اعضای انجمن در موعد به تلگرافخانه حاضر و در خصوص بانک ملّی و قرض شش کرور به دولت و مخارج لازمه مخابرات حضوری مفصّلی نمودند. بالاخره اعضای انجمن مقدّس شرکت به بانک و قرض به دولت را موکول به اتمام و امضای قانون اساسی نمودند».

در این زمینه لازم است که به بخش‌هائی از نوشته‌های مندرج در این روزنامه اشاره گردد که توسّط چند تن از تبریزی‌ها نوشته شده و طرز تفکّر و برداشت آنان را از بانک ملّی نشان می‌دهد. نخستین نوشتار از این دست، تحت عنوان «مکتوب شهری» و با امضای (م ح) به رشته تحریر درآمده و در شماره ۱۸ سال اوّل جریده «انجمن» که در تاریخ ۲۸ شوّال ۱۳۲۴ هـق منتشر شده درج گردیده است. در این مکتوب آمده است:

«خدمت مدیر محترم عرض می‌کند در نمره قبل جریده مبارکه، شرحی را که در باب ممانعت استقراض جدید از دول اجنبی و تشکیل بانک ملّی اظهار و همّت و غیرت شیرزنان دارالخلافه مندرج فرموده بودید زیارت کردم موجب فرح و انبساط و امیدواری گشت. الحق اوّل اسباب ترقّی ما ایرانیان که تازه از دست سارقین سرگردنه خلاص گشته‌ایم تأسیس بانک ملّی است در صورتی که در آتیه هم امنیّت از کیسه بران و پارک سازان و غیره داشته باشیم (اعوذ با... من غضب الجبّار و من شرّالکفّار العزّة لِلّهِ الواحد القهّار) با این که در صورت امنیّت هم به ظهور آوردن این نیّت مقدّس دچار مشکلات است و باید چاره نمود که مثل جنبش‌های سیاسی نبوده به هدر نرود، ولی رفع اشکالات اخیره سهل است که از جمله آن‌ها نبودن تنخواه نقد و نداشتن معادن موجوده است، در بادی نظر متموّلین در ایران زیادند، لیکن ثروتی که به کار بانک ملّی بخورد که لامحاله صد کرورتومان وجه نقد حاضر داشته باشد نیست. زیرا ثروت ایرانیان یک ملک است یا عمارت یا جار و چهل چراغ و مبل‌های بی‌مصرف که از خارجه به قیمت‌های گزاف

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خریده‌ایم یا این که تفنگ‌های از کار افتاده خارجه که آقایان مسافرین از اروپا خریده آورده‌اند و خواهند خرید که برای قفل ساختن خوب است. از حضرات وزراء بعضی که در شهادت شاه شهید نورالله مضجعه از غارت و غنیمت خزانه دولتی و استقراض‌های متعدّد خانه برانداز خارجه دست برد موفور کرده و اسباب‌های طلا و نقره و جواهرات و مرواریدی چندین هزار ساله سلطنتی را غیر از دریای نور به عنوان این که چه لازم است در اکسپوریسیون‌ها فروخته نقد کرده بودند در بانک‌های خارجه گذاشته‌اند. از آنجائی که الخاین خائف به بانک ما بیچارگان چه اعتبار و اعتناء خواهند کرد، خاطر جمع شوند، بلکه حالا به شکل دیگر درآمده می‌خواهند پنج کروری هم چراغ (صفقه‌سی) نمایند یقین است خداوند قادر قهار و مقتدر به توسّط محاسب عدل، حساب خائنین را دیده به سزای خودشان خواهد رساند و دزدها را از سر گردنه در زندان ابدی و مکافات انداخته و جزا خواهد داد باید صرف‌نظر کرد. ولی ما یک ثروت فوق‌العاده هم داریم که در انظار معلوم نیست و چندان اهمیّتی ندارد و عاطل و باطل و بی‌مصرف مانده است که به یک توجّه و همّت و دستیاری حضرات حجج‌الاسلام و بزرگان غیرتمند که اجزای انجمن مبارکند و واعظان هوشمند بسته است که به فوریّت بانک ملّی دایر شود و به هیچ وجه تفاوتی به حالت اهالی ننماید. آن ثروت عبارت است از طلا و نقره‌آلات از سر قلیان و آئینه و زینت‌های زنانه و غیره که استعمال آن‌ها شرعاً حرام است و مصرفی و امتیاز علیحده در طعم و لذّت مشروب و ماکول نمی‌دهد. اوّل خوب است آقایان حجج‌الاسلام بعد سایرین از طبقات مختلفه حکم فرمایند هر چه اسباب طلا و نقره در ادارات خودشان دارند از هر قبیل جمع کرده در ضرّابخانه مبارکه سکّه نموده عوض آن‌ها را سر قلیان برنج و مس بسازند تا عموم از معصیت استعمال ظروف طلا و نقره خلاص و در جرگه (الّذین یکنزون الذهب و الفضّه و لاینفقونها فی سبیل الله) به عذاب الیم گرفتار نشوند و هم سرمایه هنگفتی که یقین دارم به دویست کرور تومان در ایران بالغ شود برای بانک ملّی سرمایه جمع خواهد شد بدون این که کسی دچار زحمت شود و دویست کرور تنخواه بی‌مصرف که عاطل و باطل مانده بود به کار عموم خورده، موجب دخل کلّی شده و تمام آقایان از این نیّت و تأسیس خیر بهره برده و به کلّی از دول خارجه بی‌نیاز خواهند گشت....».

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مشهدی رحیم تبریزی از بندر انزلی می‌نویسد:

«مدیر محترم جریده ملّی، در نمره (۱۸) جریده ملّی، شرحی از غیرت زنان غیور ایران خصوصاً دارالخلافه باهره درج بود، مایه امیدواری شد. انشاالله ملّت ایران، خرابی‌های هزار ساله را به اندک توجه آباد خواهند کرد. معلوم است استعمال آلات طلا و نقره در شریعت غرّاء محمّد (ص) حرام است، بلکه زینت‌هائی که از اجانب تحصیل کرده‌ایم حرام اندر حرام است. ولی اجانب بر این که زن‌های غیور ایران آلات طلا و نقره و زینت‌های بی‌مصرف را به سکّه رسانیده و بر بانک ملّی شرکت نمایند ابداً رضایت ندارند، زیرا می‌خواهند هفت قران ما را در پنج تومان به ما بفروشند. فروختن سهل است همان وجه‌ها توپ کروب شده به سینه ایران راست شود. مستدعی از بعضی اشخاص سر تا پا غرض هستیم، نگویند بانک چه مصرف دارد. بانک ملّت را از احتیاجات دولت را از شروطات خانه‌برانداز بی‌نیاز می‌کند. مهیّا کردن نواقصات به دستیاری بانک ملّی می‌باشد، صاحب ثروت و قدرت از سایه این اداره خواهیم شد قوّه برّی و بحری و خطّهای آهن و معادن و غیره را در سایه این خواهیم یافت. یک مرتبه گفتند آب شور چه مصرف دارد تا زنده هستیم مسئول این کلام می‌باشیم. چه عرض کنم چندی قبل تاجری چند راتیک ماهی صوف که حلال است فراهم آورده، حقوق گمرک را پرداخته جوازگرفته به دریا روانه کرده، قونسولگری روس خبردار شده، راتیک‌ها را از دریا عودت داد. با وجودی که همین ماهی را کومپانی لیانازوف مدّت‌های مدید، حق یا ناحق حمل روسیّه می‌کرد، حالا به دست ایرانی‌ها افتاده می‌گوید رعیّت مال من است.... مال من، دریا مال من ابداً نخواهیم گذاشت ماهی صوف حمل روسیّه شود، این درد را به که می‌توان گفت، این ننگ را چه طور نوش جان می‌توان کرد.

اگر خواهم ز غم‌های وطن یک داستان سازم به هر یک داستان از غم هزاران داستان دارد

امید است معجّلاً از ولایات وکلای محترم روانه طهران شوند تا همسایگان حدود خود را شناخته و خائنین ملّت و دولت، دست از تعدّی و اجحاف بازدارند».[۱]

۱- روزنامه انجمن - سال اوّل - شماره ۳۸ - ۱۸ ذیحجّه ۱۳۲۴ - ص ۳

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

احمد تبریزی نیز در بخشی از نامه خود از بغداد می‌نویسد:

....راستی از نظر دور نباید داشت که ترقّی مشروطیّت وابسته به ترقّی بانک محترم ملّی است. ای کسانی که تجارت دنیا و آخرت می‌خواهید، سرمایه بانک ملّی را تأیید کنید که اساسی است. عاجلاً ما را از فقر و فاقه نجات خواهد داد، ثروت ایران را زیاد خواهد نمود. تجارت و رسوخ اجانب را منسوخ خواهد داشت، معادن وطن را تخریج و راههای آهن در وطن ما مهیّا خواهد نمود. امتیازاتی که این بانک از دولت تحصیل کرده قیمت و اندازه ندارد و مزایای فوق‌العاده این بانک را دیگر هیچ مؤسّسه در ایران حاصل نخواهد کرد. غافل نباید بود که این بانک خزانه دولت و بیت‌المال مسلمین است، دیگر چه اعتبار و اطمینان از این بالاتر، بر هر مسلمی تأیید این بانک محترم مآلاً و لساناً لازم است و خیالات موهومه را باید از سر بیرون کرد که مبادا تنخواه من تلف بشود. پوشیده نیست که اساس این بانک محترم چنان محکم گذارده شده است که عمرش با ملّت و دولت ایران توأم است. کسانی که کاملاً از مزایای مشروطیّت باخبرند این معروضات حقیر را تصدیق خواهند نمود. ای ملّت خواهان بدانید که هر چه این اساس ترقّی کند مشروطیّت محکم‌تر خواهد شد، غیرت کنید همّت کنید، خزانه مشروطیّت را معمور و دشمنانش را مقهور نمائید، دو سال نخواهد گذشت که سهام بانک ملّی یک بر سه ترقّی خواهد نمود، خارجیان که از مزایا و مراتب و فواید آتیه این مؤسّسه محترم خوب مطّلع هستند افسوس می‌خورند و حسرت می‌برند که به روی آن‌ها شرکت این بانک بسته شده، پس انجمن محترم راست موکّلین خود را به قوّه تقریر و تحریر و ترغیب و تحریص بیش از پیش از این نعمت غیرمترقّبه که از برکت مشروطیّت حاصل شده مستفید نمایند. ای خیرخواهان ملّت، این یک مسئله را تأمل نمائید که ضامن من صحّت عمل این مؤسّسه خیر سلطنت مشروطه می‌باشد و با اطمینان همراهی کنید که بانک محترم شکوفه‌ای است که از نهال برومند مشروطیّت روئیده شده و حکم دست او را دارد که ثمره این شکوفه ترقّی تجارت ایران است که یکی از ارکان اربعه قوام استقلال و سعادت در یک قومی ترقّی تجارت است. با تلسکوب دوربین می‌بینیم که عنقریب شاخ و برگ این شکوفه به تمام ایران دراز شده، هم ملّت را مرفه‌الحال و هم از ثمره شیرین روح‌بخش خود تمام شرکای خود را

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شیرین کام و مقضی المرام خواهد نمود و مٰا عَلَیْنٰا الاالبَلاغ».[۱]

امّا بانک ملّی به رغم هیجان‌ها و همیاری ملّت، به دلایل متعددی تشکیل نشد.[۲]

۱- روزنامه انجمن - سال اوّل - شماره ۶۷ - ۶ ربیع‌الاوّل ۱۳۲۵

۲- محمد حسین خسروپناه - پیشین

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

پیدایش کاریکاتور در ایران و نقش آن در روند مشروطیّت

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

تاریخچه طنز تصویری با نشریّه فکاهی «شب نامه» آغاز می‌شود که در سال ۱۳۱۰ هـ‌ق ۱۲۷۱ شمسی در اوج اختناق عصر ناصری در تبریز منتشر شد. این نشریّه که نخستین جریده غیردولتی درون مرزی محسوب می‌شد به وسیله علیقلی صفروف نوشته می‌شد و نویسنده به نیشخند و تمسخر در برابر کلمه «روزنامه»، «شب نامه» را ساخته و پرداخته و چون این نشریّه بنابر طبیعت خود و شرایط زمان، ناچار نهانی بوده، این نام نیز برای هر نوشته پنهانی علم شده است. بدین گونه از این رهگذر به خزینه لغات زبان فارسی، کلمه نوئی افزوده که دریغا به علّت آن که سالیان دراز ظلمت استبداد و خفقان بر دیار ما فرمان می‌راند، از رایج‌ترین واژه‌های این زبان گشت.

نظر بر این که علیقلی صفروف، نخستین روزنامه طنز تصویری را در تبریز منتشر کرده، به همین علّت، دکتر باستانی پاریزی او را پدر مطبوعات فکاهی ایران نامیده است.[۱] چون در واقع صفروف بود که در چنان شرایط خفقان‌زائی، نخستین جریده طنز - انتقادی مصوّر را با طنزهای تصویری کوبنده، با ابتکاری جالب و سلیقه‌ای خاص منتشر کرد و راه را برای دیگران باز کرد.

خانم «وراکوبیچکووا» ایران شناس چکسلواکی در تحقیق عالمانه خود بر این باور است که: «در خلال مبارزات مشروطه خواهی «ادبیات ایران» به صورت یک ادبیّات سیاسی و پرخاشگر نه در قالب کتاب و یا دیوان‌ها بلکه در قالب روزنامه و مجلّه متبلور شد. به همین خاطر روزنامه‌نگاری هنوز هم آئینه تمام نمای ادبی آن عهد به شمار می‌رود.

در حدود نود نشریّه متنوّع که اکثرشان دارای معیار عالی ادبی بودند در ایران پاگرفتند. تعداد واقعاً قابل توجّه، به ویژه وقتی که به یاد بیاوریم که در خلال نیمه اوّل قرن نوزدهم بود که چاپ وارد ایران شد و نخستین روزنامه‌های رسمی به تدریج به صورتی ظاهر شدند که برای پیشرفت آینده مملکت نمی‌توانستند الهام بخش باشند. با این حال پیش از انقلاب، این روزنامه‌های رسمی نبودند که اثر گذاشتند، بلکه چندین نشریه غیررسمی، نیمه غیرقانونی و انقلابی با ماهیّت انتقادی اینجا و آنجا به وجود آمدند و جلوداران واقعی

۱- نای هفت بند - ص ۱۶۳

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شب نامه

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

روزنامه‌نگاری مشروطه شدند. نخستین کانون این بیداری ملّی تبریز بود.... وقتی که روزنامه‌ای با نام تلقین نامه ایران در تبریز چاپ شد همانند ثبت اموات ایران به صورت یک جزوه بود و نیز وقتی که روزنامه مصوّر طنزآمیز «شب نامه» منتشر گشت، ناصرالدین شاه هنوز داشت سلطنت می‌کرد».[۱]

چنان که گفته شد «شب نامه» به صورت ژلاتینی و به طور پنهانی در تبریز منتشر می‌شد، ولی انتشار روزنامه پرآوازه «ملاّنصرالدین» در هفتم آوریل ۱۹۰۶ / ۱۸ فروردین ۱۲۸۵ شمسی به مثابه آموزگار جراید ایران، تحوّل عمیقی در صحنه مطبوعات ایجاد کرد. چرا که پس از آزادی مطبوعات، جرائد بسیاری که در سراسر کشور، آغاز به انتشار کرده بودند، کودکان نوپائی را می‌ماندند که قلمزنانشان دارای شور و نشاط انقلابی بودند، ولی از تجربه ژورنالیستی چندان بهره‌ای نداشتند. چند و چون تحوّلات جهانی در آن شرایط انقلابی، دست به قلم‌های مجرّبی را می‌طلبید که مطالب روز را با قلمی شیوا در قالب‌های ساده، در اختیار علاقه‌مندان قرار دهند و مردم به پا خاسته را برای ادامه مبارزه متشکّل سازند. در این موقعیّت حسّاس بود که شماره‌های روزنامه پیشتاز و تأثیرگذار ملاّنصرالدین از راه رسید و به عنوان یک پیش کسوت، طرز نوشتن و نحوه برقراری رابطه با مردم کوچه و بازار را به آن‌ها آموخت. تأثیرپذیری روزنامه‌های درون مرزی از ملاّنصرالدین، فصل جدیدی را در تاریخ مطبوعات ایران باز کرد که پژوهش مفصّل و ارزنده‌ای را می‌طلبد تا اهمیّت نقش این جریده انقلابی در راهبری مطبوعات ایران بیشتر روشن شود.

علاوه بر جراید «آذربایجان» و «حشرات الارض» در تبریز، روزنامه‌های صوراسرافیل، نسیم شمال، بهلول، کشکول و.... از نشریاتی بودند که به نحوی از انحاء از ملاّنصرالدین متأثر شدند.

از جمله زمینه‌هائی که مطبوعات ایران مدیون روزنامه ملاّنصرالدین هستند، طنز تصویری این هنر تصویری - مردمی است. لازم به یادآوری است که قبل از مشروطیّت، روزنامه‌ها بدون طنز تصویری منتشر می‌شدند. امّا جلیل محمّد قلی‌زاده با نبوغ کم‌نظیر

۱- یعقوب آژند - ادبیّات نوین ایران - ص ۲۹

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

خود دریافته بود که چون اکثریت قریب به اتّفاق مردم خاورمیانه و نزدیک، از نعمت خواندن و نوشتن محروم هستند و در نتیجه با مطبوعات بیگانه‌اند، لذا باید ابزاری را مورد استفاده قرار داد که توده‌های مردم را با جراید مأنوس کند و به آن‌ها آگاهی‌های لازم را بدهد. به همین علّت وی در روزنامه خود، علاوه بر به کارگیری زبان طنز، با استفاده از محاورات روزمرّه مردم و ضرب المثل‌ها و گفتار نیاکان آذربایجانی‌ها از هنر تصویری - مردمی طنز تصویری بهره گرفت و به صورت حربه‌ای برنده در جهت اهداف خود که همانا نفوذ در اعماق وجود توده‌های مردم ستمدیده بود استفاده کرد. در این راستا چنان طرح نوئی درانداخت که در تاریخ مطبوعات ایران، نقطه عطف بسیار مهمّی به شمار می‌رود.

در واقع، آنچه بیشتر مطالب طنزآمیز و افشاگرانه روزنامه ملانصرالدین را جاندار و تکمیل می‌کرد، کاریکاتورهای جالب و نشأت گرفته از واقعیّات تلخ زندگی توده‌های مردم بود. هر شماره این روزنامه را که ورق بزنیم، خواهیم دید که تقریباً نصف صفحات آن را کاریکاتورهائی تشکیل می‌دهد که در آن‌ها صحنه‌هائی از حیات فردی و اجتماعی ملل شرق منعکس گردیده و در آن‌ها عواملی که سبب عقب‌ماندگی مسلمانان گردیده، به وضوح نشان داده شده است.

اگر کاریکاتورهای شماره‌های مختلف این جریده انقلابی را مورد بررسی قرار دهیم، خواهیم دید که سیستم طبقاتی، چگونگی معیشت مردم و اوضاع سیاسی - اجتماعی جوامع شرق نزدیک در آن روزگار با استادی کم‌نظیر به تصویر کشیده شده است، چرا که به قول جناب شهاب الدین وقتی طنزنویس و کاریکاتوریست (که طنزنگار می‌تواند باشد) به عیب‌های جاری و نهفته برخورد می‌کند، آن‌ها را زیر ذرّه‌بین، چندان بزرگ می‌کند که هیچ کدام از جنبه‌های زشت آنها از نظر پنهان نماند.... برای آن که یک کاریکاتور، مورد توجّه و قبول عامّه قرار گیرد، باید دارای این ویژگی‌ها باشد:

یک کاریکاتور، باید بیش از یک عکس، به اصلش شباهت داشته باشد. کاریکاتور به هیئت مادّی که عکس نشان می‌دهد، اندکی هم شباهت‌های روحی و معنوی اضافه کند. کاریکاتورهائی که به اصل خود شباهت نداشته باشند، چونان افتراهای ناشایست زشت شمرده می‌شوند. وظیفه کاریکاتور، خواه به صورت جمله و خواه تصویر باشد، به جهت

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

داشتن جنبه تربیتی آن است و نباید هم مخالف تربیت باشد».[۱]

و یا به قولی: «اعتبار کاریکاتور، به عنوان یک شاخه هنر در داشتن اصالت و نزدیک بودن به ویژگی‌های یک کار فنی تکامل یافته است.... اصالت کاریکاتور بر سه پایه استوار است:

۱- اندیشه و تفکّر

۲- تصویر

۳- طنز

از این سه، جوهر طنز، شخصی‌ترین و خالص‌ترین بخش را می‌سازد و هنرمند کاریکاتوریست، به عنوان یک امر ذاتی با آن درگیر است.

تصویر در کاریکاتور، هرگز از اندیشه جدا نیست و باید تفکّر و ایده‌ای را برای بیننده، روشن کند. کار تجریدی به معنی پرداختن به ایده‌های صرفاً بصری، به شرط آن که بتواند در حیطه کاریکاتور حضور پیدا کند، نمی‌تواند میدان گسترده‌ای بیابد.

به نظر می‌رسد اندیشه و تفکّر در مورد کاریکاتور، بیش از دیگر هنرها، نقش اساسی را داراست. البتّه این امکان وجود دارد که صاحب فکر، برای انعکاس اندیشه‌اش، تصویر بیان کننده‌ای را به یک طرّاح طنز تصویری سفارش دهد. در اینجا کاریکاتوریست نقش مصوّرساز پیدا می‌کند.

کاریکاتوریست مترقّی باید ریشه دردها را باز بشناسد و با کارش درمانگر آن‌ها باشد. او باید مسائل اجتماعی و سیاسی را آنقدر خوب بشناسد که بتواند در مورد رویدادهای آینده در وقت مناسب، پیش‌بینی‌های لازم را بنماید. باید گوش به زنگ باشد، آگاهانه مسائل را تحلیل کند و به موقع خطراتی را حدس بزند، یا راه حل‌هائی نشان دهد. اگر همیشه منتظر بماند تا بعد از وقوع حادثه، آن را به گوش مردم برساند، یک قسمت مهم از کارش را انجام نداده است.

به دست آوردن این توانائی، نیاز به ذهنیّتی پویا دارد که آگاهانه خود را درگیر مسائل

۱- رحیم رئیس‌نیا - عزیز و دو انقلاب - ص ۹۵

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ملانصرالدین

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

نخستین صفحه شماره اول روزنامه ملانصرالدین که در هفتم آوریل ۱۹۰۶ در تفلیس منتشر شده است.

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

جهانی روز و مشکلات کلّی و نیز مقطعی جامعه خود نماید.

آشنائی فرهنگی کاریکاتوریست با اقشار گوناگون مردم کشورش و داشتن شناخت فرهنگی از جوامع دیگر از ملزومات کاری اوست. به این ترتیب، طرّاح باید بداند که مخاطبش کیست، چه سمبل‌هائی را می‌شناسد و نسبت به این سمبل‌ها چگونه نگرشی دارد».(۱)

روی همین اصل بود که «گردانندگان روزنامه (ملانصرالدین) به خوبی درک کرده بودند که اکثریت مردم زمانه‌شان را مخصوصاً در میان مسلمانان، بیسوادان تشکیل می‌دهند و از آنجاکه چرخ‌های تاریخ به تلاش و زحمت اکثریّت عظیم توده مردم به پیش رانده، از این‌رو ضرورت، ایجاب می‌کرد که آنان نیز بر واقعیّات موجود زمانه خودشان آگاهتر شوند. تصاویر و کاریکاتورهای روزنامه، علاوه بر این‌که موجب تنویر فکر باسوادان می‌گردید، به جهت داشتن خصوصیّت‌های آشکاری از زندگی مردم در قالب طنز و فکاهی مورد توجّه و استفاده اکثریت بی‌سوادان نیز قرار می‌گرفت و بدین جهت این تصاویر، جنبه‌های تبلیغی و تعلیمی روشنگرانه در خود داشتند، به طوری که هر بیننده بی‌سواد نیز از آن سود می‌جست و با واقعیّات و تضادّهای اجتماعی آشناتر می‌گشت».(۲)

و در این راستا، مطبوعات ایران نیز با استفاده هوشمندانه از این هنر تصویری - مردمی، راه ملاّنصرالدین را دنبال کردند. شجاعی طباطبائی می‌نویسد:

«برای نخستین بار، کاریکاتور با پیدایش نشریه ملاّنصرالدین در ایران، مطرح شد. انتشار و نفوذ این نشریّه با تصاویری که حاوی روحیّه جدیدی از زندگی بود، موجب فراهم آمدن انگیزه و ایجاد زمینه مساعد در اذهان و قلم نقّاشان ایرانی شد.

شیوه کاریکاتور، اصولاً به علّت مقیّد نبودن به قواعد خشک و به واسطه آزادی از هر نوع قید و بهره‌وری از صراحت بیان، مورد استفاده هنرمند ایرانی قرار می‌گیرد. در این میانه، عامل طنز که در فرهنگ ایرانیان، جایگاه ویژه‌ای دارد، با کنایات و تمثیلات بومی درهم می‌آمیزد و به تدریج کاریکاتور را وارد عرصه جدیدی می‌سازد.

۱- قربانیان - کاریکاتور در ایران - نشریه‌نامه فرهنگ - پائیز ۱۳۶۹ - ص ۱۱۳

۲- محمّد پیفون - نامه کتابداران ایران - بهار ۱۳۵۵

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

در واقع کاریکاتور در ایران، ره‌آورد دو چیز به شمار می‌آید. نخست دوران مشروطیّت و دوّم پیدایش نشریّه ملاّنصرالدین».[۱]

نشریّه «آذربایجان از تجربه ملاّنصرالدین پند آموخت و از شماره نخست، از تصاویر رنگی و کاریکاتور غافل نماند. به طنز روی آورد و از سلاح طنز در مبارزه با مستبدین بهره‌ها جست. از کاربرد گسترده شعر مردمی آگاه بود و از این ابزار بهره‌ها جست. کسروی می‌نویسد که شعرهایش به ویژه مجادله‌اش با ملاّنصرالدین ورد زبان کودکان و مردم کوچه و بازار بود.

هفته‌نامه آذربایجان به دلیل بهره‌گیری از منابعی چون ملاّنصرالدین و برخورداری از فرهنگی انقلابی و مردمی و جوّ انقلابی موجود و زمینه خرد پویا، موضعی پیشرفته داشت. ارتباط تنگاتنگ جوامع انقلابی ایران با مبارزان برون مرزی، به نوشته‌های آذربایجان رنگ ترقّی می‌داد. نفوذ صفروف بدانجا کشید که بچه‌ها شعرهایش را در کوچه و بازار از حفظ می‌خواندند».[۲]

این جریده به همّت ستّارخان سردار ملّی پدید آمده بود و وقتی سردار ملّی اولین شماره آذربایجان را دید گفت: امروز عید ملّی خلق آذربایجان است» و از شدّت هیجان اشک در چشمانش حلقه زد».[۳]

حاج میرزا آقا بلوری ناشر هفته‌نامه آذربایجان دوّمین نشریه طنز تصویری بعد از مشروطیّت را به نام «حشرات الارض» در ماه صفر ۱۳۲۶ هـق در تبریز منتشر کرد. مطالب این جریده نیز به پیروی از ملاّنصرالدین، از زبان یک دیوانه بازارگرد معروف به نام «غفار وکیل» نوشته می‌شد. این شخص یکی از آن دیوانه نماهای در واقع عاقلی بود که در تبریز می‌زیست و به عنوان نماد روزنامه انتخاب شده بود.

کاریکاتورهائی که در این نشریه تصویر می‌شد، به قدری کوبنده و افشاگر بود که تمام عمّال استبداد از محمّد علی شاه گرفته تا مأمورین دون‌پایه دولتی از دیدن آن‌ها رعشه بر

۱- کیهان کاریکاتور - فروردین ۱۳۷۱ - ص ۶

۲- غلامحسین مرافبی - مجلّه فرجاد - مهر ۱۳۷۰ - ص ۱۸

۳- ناظم آخوندوف - آذربایجان طنز روزنامه‌لری - ص ۶۱

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اندامشان می‌افتاد. حسین طاهرزاده بهزاد که از جمله کاریکاتوریست‌های این جریده بود، ضمن نقل خاطرات خود به برادرش کریم طاهرزاده بهزاد گفته است:

«وقتی که در مزند، به دست عمّال شجاع نظام گرفتار شده بودم، در اثنای بازپرسی، مأموران عقب نقّاشی می‌گشتند که کاریکاتور شاه را ترسیم کرده بود. در این کاریکاتور که در روزنامه حشرات الارض چاپ شده بود، شکل شاه را مثل قورباغه چاقی کشیده بودم و اگر می‌فهمیدند که من آن را ترسیم کرده‌ام، بی‌شک اعدامم می‌کردند».(۱)

لازم بـه یادآوری است کـه «نـقّاش نشریّه حشـرات الارض، هـمان نـقّاش روزنـامه آذربایجان، یعنی حسن محمّدزاده بود».(۲)

بدین ترتیب می‌بینیم که نقش نشریّات طنزآمیز که مظاهر مختلف استبداد و عوامـل واپسگرای جامعه آن روزی را از ابعاد گوناگون زیر ذرّه‌بین انتقاد قرار داده و ماهیّت پلید آن‌ها را با نیش قلم ظریف خود بر همگان آشکار می‌کردند چقدر با ارزش و سازنده بوده است، چراکه بسیاری از مسائل اجتماعی و سیاسی روز راکه نمی‌توان در نشریّات رسمی وجدّی یافت در روزنامه‌های فکاهی به ویژه آن‌هائی که با طنز تصویری همراه است بـه کنایه و اشاره می‌توان یافت و درک نمود از همین روست که جراید فکاهی بیش از دیگر مطبوعات می‌توانند در اعماق اجتماع به ویژه در بین توده‌های مردم نفوذ کرده و در افکار آنان تأثیر فراوان بگذارند، به طوری که این نوع جراید بودند کـه پـادشاهان قـدر قـدرت سلسله قاجار را از مقام ظل‌اللّهی پائین کشیده و با قلم تیز و کاریکاتورهای مضحک، چهره واقعی آن خودکامگان را به مردم نشان دادند و راه را برای نابودیشان هموار کـردند. بـاز همین اوراق انقلابی طنزآمیز بودند که توانستند با درج مطالب افشاگرانه، چشم و گوش مردم را بازکرده و در زیر و رو کردن پایه‌های نظام قرون وسطائی قاجار نقش بس عظیمی بازی کنند. در این راستا سهم روزنامه پرآوازه، و پرمحتوای «ملاّنصرالدین» بسی ارزنده و تاریخ‌ساز بوده است. استاد سید محمدحسین شهریار درباره این روزنامه و نقش تاریخی آن می‌گوید:

۱- طاهرزاده بهزاد - قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیّت ایران -ص ۳۳

۲- روزنامه همشهری - ۱۳۷۸/۵/۴ - ص ۱۲

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اول حوت ۱۲۹۰ — ۱۳۲۹ — ۱۹۱۱

ملانصرالدین

نمره ۱ — فی سائجی الده — اون آلتی شامی

صفحه اوّل نخستین شماره روزنامه ملانصرالدین منتشره در تبریز

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

از روزنامه‌هاش که اکنون عتیقه است یک ملانصردین که تکان داد شرق را
با آن کاریکاتور که نظیرش نیامده است او مادری که صورسرافیل زاد از او

جالب توجه است که میرزا جلیل محمد قلی‌زاده که نیاکانش ایرانی بوده و در دوران قاجار بر اثر فقر و بیکاری، از شهر خوی به آن سوی ارس مهاجرت کرده بودند و این ادیب نام‌آور در آثار گرانسنگش به ایرانی بودن خود افتخار می‌کند، در سال ۱۲۹۹ شمسی به تبریز می‌آید و در طول نزدیک به یک سال اقامتش در این شهر، هشت شماره از روزنامه ملانصرالدین را منتشر می‌کند که هر یک از شماره‌های آن، به محض انتشار در تبریز غوغائی برپا کرده و سبب تحوّلاتی می‌گردد.[۱]

۱- درباره انتشار روزنامه ملانصرالدین در تبریز مراجعه کنید به کتاب «ملانصرالدین در تبریز» به همین قلم.

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

گشتی در خانـه

استاد شهـــریار

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

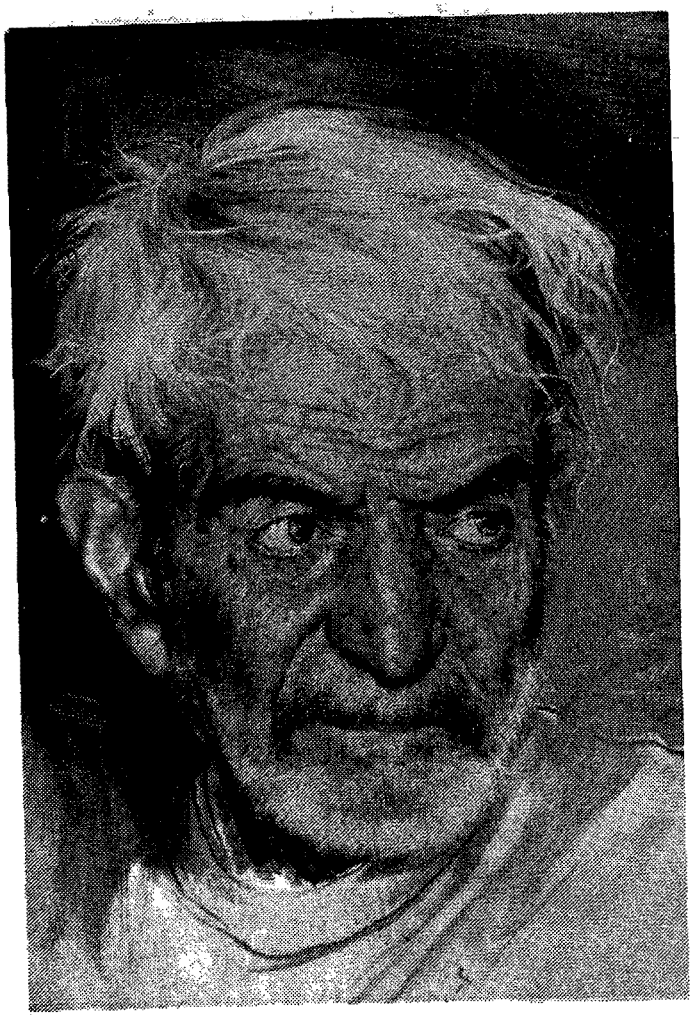

استاد شهریار

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

موزه ادبی استاد شهریار که پس از درگذشت استاد سخن، سیّد محمد حسین شهریار تبریزی، توسّط شهرداری تبریز، در محلّ منزل مسکونی استاد، تأسیس گردیده، در کوی مقصودیه تبریز واقع است و تابلوهای متعدّدی رهگذران را به سوی این کانون عشق و عرفان راهنمائی می‌کند.

کوی مقصودیّه تبریز که استاد شهریار، سال‌های آخر عمر پربرکت خود را در آنجا سپری کرده، از محلاّت قدیمی تبریز است که توسّط مقصود بیگ آق‌قویونلو بنا گردیده و محل سکونت برخی از مشاهیر معاصر تبریز، از جمله علی مسیو، حسین کاظم‌زاده ایرانشهر، محمد علی تربیت، حاج میرزا آقا بلوری، میرزا اسماعیل نوبری، حاج رضا صرّاف و دیگر رجال نام‌آور این دیار بوده است. تأسیس این موزه آبرومند، در این نقطه از شهر نیز از هر جهت مناسب و درخور شأن آن بزرگمرد دنیای شعر و ادب می‌باشد.

هنگام ورود به حیاط موزه استاد شهریار با آوای دلنشینی که شاه اثر خود «حیدربابایه سلام» را زمزمه می‌کند، به مهمانانش خوش آمد می‌گوید و بازدید کننده، هنگام ورود به ساختمان موزه، با دیدن مصرع «نالد به حال زار من امشب سه تار من» با تمام وجود، بوی شهریار را استشمام می‌کند. شهریاری که استاد مسلّم سخن بود و از جمله نوادری که در دوران حیاتش آثار نامیرایش دست به دست می‌گشت و ضبط سینه‌ها می‌گردید و پس از آن که شاهکار جاودانه‌اش «حیدربابایه سلام» به بیش از ۵۰ زبان زنده دنیا ترجمه شد، آوازه‌اش در اقصیٰ نقاط جهان پرتو افکن گردید و دل‌ها را تسخیر نمود.

از میان اشعار متعددی که در وصف این فرزند خلف آذربایجان سروده شده، دو بیتی از اخوان ثالث، انتخاب و به در ورودی موزه نصب گردیده که در واقع انتخاب مناسبی هم بوده:

شهریارا، تو همان دلبر و دارای عزیزی نازنینا، تو همان پاک‌ترین پرتو جانی
ای برای تو بمیرم، که تو تب کرده عشقی ای بلای تو به جانم، که تو جانی و جهانی

وقتی قدم در داخل موزه می‌گذاری و گشتی در اتاق‌های مختلف می‌زنی و وسایل چیده شده را نظاره می‌کنی، چنین به نظر می‌رسد که تلفیق چندین هنر در این موزه، مجموعه باارزشی را در معرض دید همگان قرار داده است.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

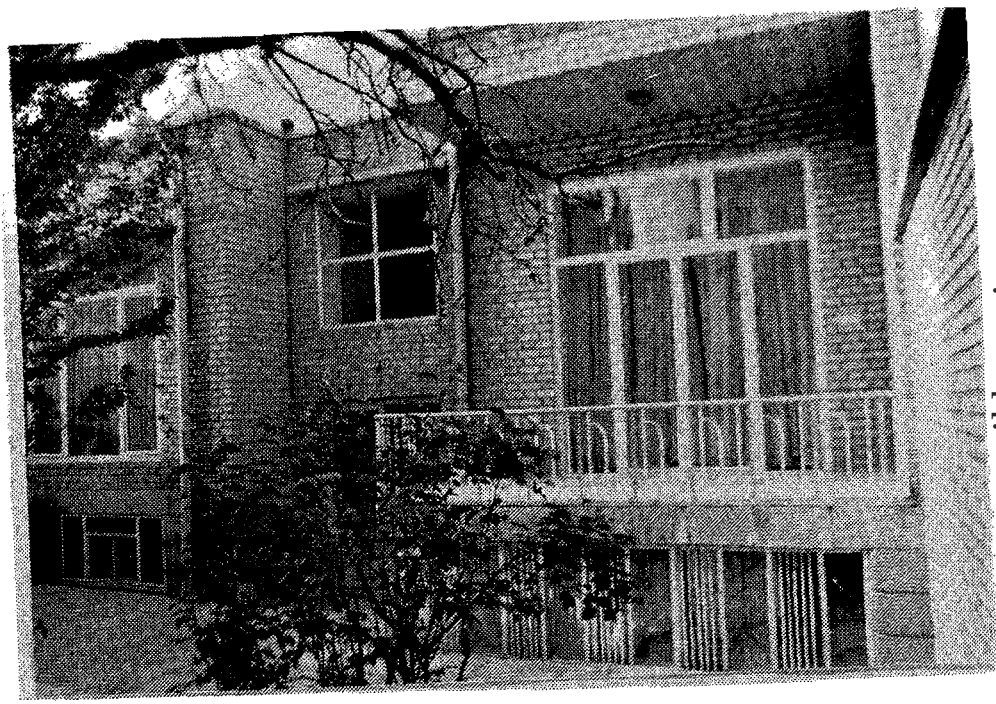

موزهٔ ادبی استاد شهریار

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دستخط‌های خود استاد، در ویترینی چیده شده که اغلب اشعارش را با خطّی زیبا به رشته تحریر درآورده است و در واقع، هنر شعر را با خوشنویسی درهم آمیخته و نشان می‌دهد که شهریار در عرصه خوشنویسی نیز داعیه‌دار بود، ولی این هنر او، همیشه تحت تأثیر و زیر سایه شعر او بود.

همچنین ابیاتی از «حیدربابایه سلام» که با خطّ هنرمندانه استادان خوشنویسی از جمله «استاد حسین رسّام» و «استاد حسین هریسی» تقریر گشته و در کنار تصاویری از استاد شهریار به همراه مشاهیری چون بولود قاراچورلو (سهند)، استاد ابوالحسن اقبال آذر، استاد ابوالحسن صبا و.... زینت‌بخش دیوارهای موزه گشته است و در جنب آن‌ها چند تابلوی نقّاشی و بیوگرافی استاد جلب توجه می‌کند.

مینیاتورهائی از صحنه‌های مختلف منظومه «حیدربابایه سلام» به گوشه‌ای از موزه، جلوه خاصّی بخشیده و هنگامی که چشم بازدید کننده به منظره دل‌انگیز صف کشیدن دختران روستا برمی‌خورد که غرق تماشای جریان سیلاب‌ها و غرّش صاعقه‌ها گردیده‌اند و همزمان صدای خود استاد را می‌شنود که این تابلوی دلربا را با آوای جان‌بخشی توصیف می‌کند، خود را در کنار آن صحنه حاضر و ناظر آن رخداد دل‌انگیز و به یاد ماندنی می‌یابد.

در یکی از اتاق‌ها، ماکتی زیبا از روستای خشکناب و کوه حیدربابا (زادگاه پدری استاد شهریار) قرارگرفته و هنرمند خالق این ماکت، با چیره‌دستی، نه تنها طبیعت بکر و دلگشای آن نقطه از آذربایجان را در معرض دید بازدیدکنندگان قرار داده، بلکه موقعیّت کوه و روستا را به گونه‌ای زیبا نشان داده است. در کنار آن، نیمه ماکتی از مقبرةالشعرای تبریز یعنی آرامگاه ابدی استاد شهریار دیده می‌شود. در همین اتاق، لباس‌ها و کلاه استاد، در ویترینی قرار گرفته است. در اتاق بعدی، دیگر وسایل شخصی استاد را چیده‌اند، وسایلی که همیشه مورد استفاده‌اش بوده، از بین آن‌ها قلم و دوات، عصا و عینک فرزند پیر حیدربابا، خاطره‌ها را زنده می‌کند. دفتر یادداشت خصوصی استاد شهریار که با خطّ زیبای خودش نوشته شده، خاطرات به یادماندنی را در خود ضبط و ثبت کرده است.

کتابخانه شخصی استاد و دیوان‌های فارسی و ترکی او، در جوار کتاب‌هائی که درباره شاعر و آثارش نوشته شده است و ترجمه‌هائی از حیدربابایه سلام، در جای جای موزه،

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

موزهٔ ادبی استاد شهریار

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

جا گرفته و دنیایی از ادب و هنر را در خود جای داده است.

این مجموعه گرانقدر که نشانگر بخشی از تاریخ ادب معاصر آذربایجان می‌باشد، دستمایه گرانبهائی است برای محقّقان و دانش‌پژوهان و جالب توجّه برای همگان. و به همین علّت است که بازدید کننده می‌خواهد آن‌ها را هرچه بیشتر ببیند و باصطلاح در بحر آن‌ها فرو رود و دل کندن از آن‌ها برایش سخت است. هنگام ترک موزه، استاد شهریار مهمانانش را با این بند از حیدربابایه سلام مشایعت می‌کند که دنیائی از پند و عبرت را در خود نهفته دارد:

حیدربابا دونیا یالان دونیادی سلیماندان نوحدان قالان دونیادی
اوغول دوغان درده سالان دونیادی هر کیمسیه هر نه وئریب آلیبدی
افلاطوندان بیر قورو آد قالیبدی

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

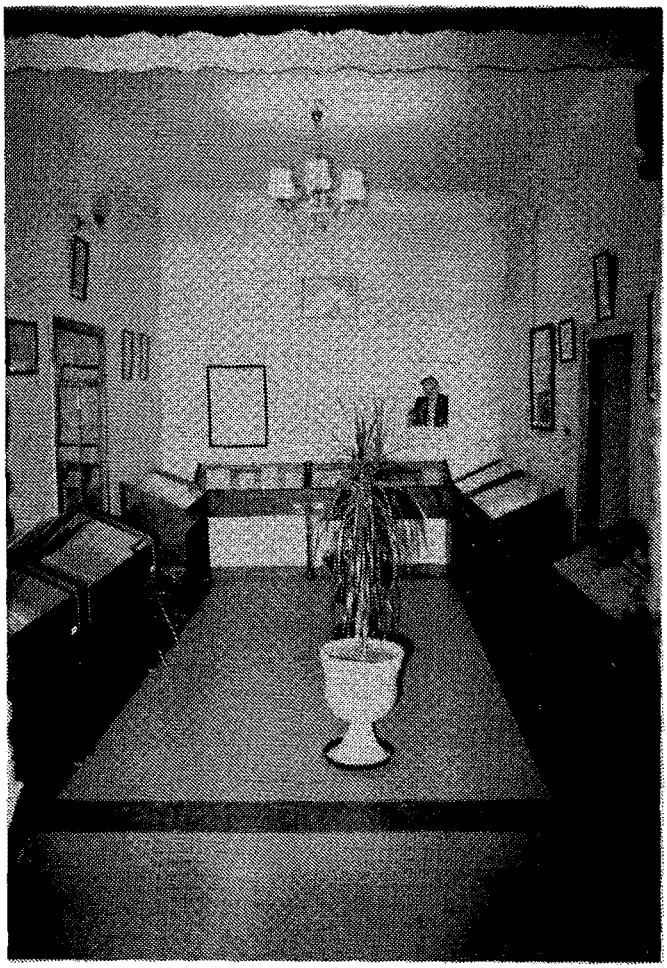

موزهٔ ادبی استاد شهریار

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

مقدمه‌ای بر کتاب

جنگ نامه تبریز

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

انقلاب مشروطیّت از رخدادهای مهم و سرنوشت‌ساز تاریخ ایران به حساب می‌آید، چراکه پس از هزاران سال حکومت استبدادی که در آن فردی به نام شاه بر ملّت ایران حکم می‌راند و تنها کسی بود که در تمام امور اجرائی، قضائی و قانون‌گزاری، تصمیم می‌گرفت و درکلیه مسائل لشکری و کشوری فعّال مایشاء بود و همه مردم، حتّی وزیران و درباریان، نوکران سلطان به شمار می‌آمدند و جان و مال و ناموس مردم در اختیار وی بود. انقلاب مشروطیّت علیه حکومت فردی و خودکامگی شاه که سیه‌روزی و عقب‌ماندگی ایران را سبب شده بود آغاز گردید.[۱]

ملّت ایران بر اثر بیداری دریافته بود که اگر روزی، آحاد مردم خود سرنوشت خویش را به دست گیرند و با استقرار حاکمیّت قانون، اعمال و رفتار سردمداران کشور، در چهارچوب قانون، نظام گیرد، آن موقع کشور در شاهراه پیشرفت به سوی تعالی پیش می‌رود.

بر اثر قیام ملّت ایران، مظفّرالدین شاه، فرمان مشروطیّت را صادر کرد، ولی پسرش محمّد علی شاه تن به محدود شدن قدرتش نداد و با به توپ بستن مجلس شورای ملّی، مشروطیّت را در سراسر ایران برچید. مشروطه‌خواهان کشته و یا فراری شدند و تمام مظاهر دموکراسی اعم از جراید، انجمن‌های ملّی و تشکل‌های سیاسی به محاق تعطیل افتاد. در چنین اوضاع و احوال خفقان‌زائی بود که دوست و دشمن، مشروطه را پایان یافته می‌دانستند، شهر تبریز این قهرمان افسانه‌ها که خود را برای این چنین روزی آماده کرده بود، مثل دیگر شهرها تسلیم استبداد نشد و مردانه به پا خاست و در برابر دیو خودکامگی سینه سپر کرد.

در آن روزهای خطرناک، مقاومت مردم تبریز و پیروزی‌های درخشانشان بر دشمن بی‌رحم و سرتا پا مسلّح، نه تنها ملّت ایران، بلکه جهانیان را به شگفتی واداشت. ملل دنیا با احترام خاصی مبارزه مردم تبریز را نظاره و با آن همدردی می‌کردند.

جنگ‌های آزادی‌بخش مردم تبریز با نیروهای استبدادی، یازده ماه طول کشید و در این

۱- این اثر در سال ۱۳۷۶ از سوی انتشارات صفی علیشاه منتشر شده است.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مدّت، مردم این شهر از زن و مرد و پیر و جوان، با غیرت و شجاعت کم‌نظیر، حماسه‌ای تاریخی آفریدند و با نثار خون جوانانشان، دیکتاتور قاجار را سرکوب کردند و به او اجازه ندادند که ثمره مجاهدت‌های ملّت ایران را که همانا استقرار حکومت مشروطه و قانون بود از بین ببرد.

رخدادهای این دوران پر تب و تاب و حماسه‌آفرینی‌های مردم تبریز در واقع شاهنامه‌ای است که برخی از مورّخان آن دوران در آثار منثور خود نوشته‌اند و شعرای متعدّدی نیز در آن عصر به این رویدادهای تاریخی توجه کرده و آثاری آفریده‌اند، لکن اثر حاضر که به قلم ادیبی دانشمند و شاعری توانا و هنرمندی چیره‌دست در وزن شاهنامه فردوسی سروده شده است، فصل نوینی در ادبیّات مشروطه باز می‌کند.

زنده‌یاد محمود تندری (صمصام‌السلطان) متخلّص به «شیوا» که در ۲۳ سالگی، شاهد و ناظر مقاومت دلیرانه هموطنان تبریزیش بوده، چون جوانی آزادیخواه و وطن‌دوست بوده و چنان که خود در پایان اثر گران‌سنگش تصریح می‌کند، دلش می‌خواست که به کمک تبریزیان بشتابد و آنان را در مصاف با اهریمنان یاری کند، ولی این توفیق رانیافت، تحت تأثیر آن رخدادهای سلحشورانه قلم به دست گرفته و این اثر وزین و ماندگار را آفرید.

محتوای اثر، نشانه آن است که این شاعر حسّاس با علاقه خاصّی آن مبارزه‌های رهائی‌بخش را دنبال می‌کرده است. چنان که اغلب پیکارهائی را که در شهر تبریز مابین مشروطه‌خواهان و استبدادیان رخ داده با قلمی شیوا و جذّاب تصویر کرده و هر یک از چهره‌های مثبت و منفی را آن چنان که بودند نشان داده و محلّه‌های تبریز را که در اوایل جنگ به دو گروه مشروطه‌خواه و ضدّ مشروطه تقسیم شده بودند به درستی معرّفی کرده است.

این ادیب دادجو، ضمن این که اغلب نبردهای آن دوران یازده ماهه را شرح داده، در شناساندن دلاوری‌های قهرمانان برجسته آن پیکارها از جمله ستّارخان، باقرخان، حسین خان باغبان و.... نیز قدرت قلمش را نشان داده و در معرّفی آنان، سخن را به اوج رسانده است.

این شاعر چیره‌دست، درباره تبریز و تبریزیان، شناخت عمیق و معلومات غنی دارد،

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

چنان که در بخشی از اثرش مقاومت مردم تبریز را در برابر یورش عثمانی‌ها به روزگار چیرگی افغانیان می‌آورد و چنین می‌گوید:

نوشته است در نامه باستان ز نیروی تبریزیان داستان

وی با این پشتوانه علمی پربار، دست به آفرینش این اثر نامیرا زده و در آن، نه تنها از شجاعت، غیرت و ظلم‌ستیزی تبریزیان سخن رانده، بلکه از وطن دوستی، عدالت‌طلبی و قانون‌خواهی آنان که حاکی از آگاهی اجتماعی و شعور سیاسیشان است، چنین می‌گوید:

باید به تبریز از ما درود که او داد را در به کشور گشود

شیوا که متفکّری آگاه و ادیبی اریب بوده، اثری خلق کرده که نه تنها در شعر همسنگ آثار کهن ادبیّات ایران است، بلکه محتوای آن نیز غنی و عمیق و سرشار از مفاهیم پربار فلسفی و اجتماعی است و به ویژه با چیره‌دستی از ضرب‌المثل‌ها و کلمات قصار بهره برده است. چنان که می‌گوید:

گنه زندگان راست بر مرده نیست نه بر مرده بر زنده باید گریست (ص ۱۱۷ کتاب)

به پل بازکردند چون سیل روی مگر آورند آب رفته به جوی (ص ۱۴۷ کتاب)

در پایان باید از آقای بهرام بیات سرمدی نوه فاضل شاعر تشکر کرد که با علاقه و پشتکاری ستودنی، امکان چاپ و انتشار این اثر سترگ را فراهم آوردند.

تبریز ـ صمد سرداری‌نیا

تیرماه ۱۳۷۶

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

عامل انحراف مشروطه

و قاتل خیابانی

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

به تاریخ سه‌شنبه یازدهم مهرماه ۱۳۷۴ در صفحه نظرها و اندیشه‌های روزنامه اطلاعات، مقاله‌ای تحت عنوان «مخبرالسلطنه هدایت در ترازوی نقد و انصاف!» به قلم آقای دکتر احمد قلی هدایت، چاپ شده بود که ظاهراً در پاسخ به مقاله «تراژدی قهرمان آزادی» که آن هم در ۲۱ شهریورماه همان سال در همان صفحه روزنامه اطّلاعات و سپس در هفته‌نامه بعثت چاپ قم و روزنامه مهد آزادی چاپ تبریز (در تاریخ ۷۴/۷/۱۲) درج گردیده بود نوشته شده است. ایشان با این که مخبرالسلطنه را مبرّا از عیب و ذنب نمی‌دانند، ولی با استفاده از نوشته‌های وی سعی کرده‌اند با نقل و تقریرات یکجانبه او، مخبرالسلطنه را نه تنها در مورد شهادت مجاهد نستوه شیخ محمد خیابانی بی‌گناه جلوه دهند، بلکه او را فردی مؤمن و خدمتگزار مردم نشان دهند. در حالی که در همان مقاله «تراژدی قهرمان آزادی» که از تحقیقات گرانقدر مرحوم سید علی آذری نویسنده کتاب گرانسنگ «قیام شیخ محمد خیابانی در تبریز» و کتاب شرح حال و اقدامات شیخ محمد خیابانی به قلم چند نفر از دوستان و آشنایان او استفاده شده به طور مشروح، با ارائه شواهد مسلّم تاریخی ثابت گردیده که مخبرالسلطنه با خدعه و نیرنگ و با سوء استفاده از صداقت و دوستی شیخ و یارانش، با نیروی قزّاق در تبریز تبانی کرده و به آن عمل ننگین و ضد مردمی دست زده است. لکن میزبان‌کشی یکی از اعمال شنیع وی و جزئی از توطئه‌هائی بود که کارگزاران استعمار و عاملان انحراف مشروطه بر علیه مجاهدان پاک‌باخته‌ای انجام دادند که با آرمان والای رهائی و بهروزی ملّت ایران به مقابله با ستمگران و استعمارگران برخاسته بودند.

آقای دکتر احمدقلی هدایت، مضمون مقاله «تراژدی قهرمان آزادی» را که از مخبرالسلطنه هدایت چهره‌ای کاملاً منفی ارائه کرده و او را در ردیف قوام‌السلطنه، رزم‌آرا و صدها عنصر ناشایسته زمان قاجار و پهلوی قرار داده، غیرمنصفانه دانسته‌اند، در حالی که طبق شواهد مسلّم تاریخی که در این وجیزه، به مواردی از آن‌ها اشاره خواهد شد، مخبرالسلطنه از مزوّرترین، تیره‌درون‌ترین و شقی‌ترین رجال آن روزگار می‌باشد و نه تنها قاتل خیابانی، بلکه از عاملان عمده سرکوب حرکت‌های مردمی و فعّالان سرسخت انحراف مسیر انقلاب مشروطیّت و جاده صاف کن کودتای انگلیسی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سوّم اسفند ماه ۱۲۹۹ بوده و از مهره‌های استخوانداری است که در تحکیم دیکتاتوری رضاخان میرپنج با تمام توان، سنگ تمام گذاشته و با چهره ظاهراً مذهبی به مقابله با روحانیت مبارز (علاوه بر خیابانی) از جمله مرحوم حاج آقا نورا... اصفهانی و شهید سید حسن مدرّس برخاسته است و در واقع توان گفت که با مذهب علیه مذهب وارد کارزار شده است.

جنبش مردم آذربایجان به رهبری روحانی مبارز شیخ محمّد خیابانی، ریشه در انقلاب مشروطیّت داشت. در انقلاب مشروطیّت، ملّت ستمدیده ایران بر علیه مظالم استبداد و استعمار به پا خاستند و انسان‌های شریف و از جان گذشته‌ای در این راه در خون خود غلطیدند و آخر سر مهره‌های دست‌آموز استعمار که در کمین نشسته و منتظر فرصت بودند، بر اساس یک برنامه از پیش تدوین شده، با شگردهای فریبکارانه، ارگان‌های کلیدی و حسّاس دولتی را میان خود تقسیم نموده و مسیر انقلاب مشروطیّت راکه اهدافش تأمین استقلال و آزادی، تعمیم عدالت اجتماعی، رفع تبعیض و مشارکت فعّال و آزادانه مردم در تعیین سرنوشت خود بود، منحرف کردند و همان درباریان سابق و مرتجعین زمیندار با به تن کردن لباس آزادیخواهی، زمام امور را در دست گرفتند و کار به جائی رسید که حسن وثوق‌الدوله یکی از همان حکومتگران غاصب، با وقاحت هر چه تمامتر با امضای قرارداد ننگین ۱۹۱۹ استقلال ایران را به ثمن بخس به انگلیسی‌ها فروخت. آزادیخواهان که خون شهدای گرانقدر را پایمال شده و آرزوهای خود را بر باد رفته می‌دیدند، برای اعاده حاکمیّت مردم دست به حیزش‌هائی زدند. میرزاکوچک خان جنگلی در گیلان، کلنل محمّد تقی خان پسیان در خراسان و شیخ محمد خیابانی در تبریز.

هدف این حرکت‌های مردمی، همانا ایجاد یک ایران آزاد و مستقل و استقرار یک حکومت مشروطه‌خواه واقعی بود. و باز در این میان، توطئه‌های عاملان بیگانه و حکومتگران ضدّ مردمی مثل صدر مشروطیّت، این قیام‌های ملّی را در خون خفه کرد و نه تنها نگذاشت که حاکمیّت به دست ملّت افتد، بلکه جادّه را برای دیکتاتوری رضاخان میرپنج صاف کرد. در این راستا نقش مهدیقلی خان مخبرالسلطنه بسی بزرگ و کارساز است. این کهنه درباری مزوّر از روزی که زمزمه‌های انقلاب مشروطیّت شنیده شد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

در هر برهه‌ای در جهت ضدّ مردمی و انحراف مشروطیّت و سرکوب مجاهدین راستین و جان برکف انقلاب، دمی نیاسوده و با چهره‌های ظاهرالصّلاح، خنجر از پشت بـه ملّت ایران زده است.

قبل از آن که به خیانت‌های وی در مراحل مختلف انقلاب مشروطیّت اشاره‌ای شود، لازم است که این چهره کریه و دشمن آزادی راکه به ناروا سنگ آزادیخواهی به سینه زده و امروزه نیز افرادی با سوء استفاده از عدم علاقه‌مندی نسل حاضر به ویژه جوانان به مطالعه تاریخ معاصر ایران می‌خواهند این مرد خیانت پیشه را آزادیخواه و مسلمان واقعی جلوه دهند بهتر بشناسیم.

مخبرالسلطنه سیاست پیشه‌ای است که حاکمیّت مردم را باور ندارد و خود را چنین معرفی می‌کند:

«حکومت من نه مشروطه است و نه استبداد، امر بین امرین است و به استبداد نزدیکتر. مردم مشروطه نمی‌فهمند». به قول ابراهیم صفائی: «در جنجال‌های سیاسی ریاکار و در میان دستجات مختلف چنان می‌زیست که همه او را از خود می‌دانستند..... زمانی کـه سرپرست کارهای پستی بوده، به جرم حیف و میل و سوء استفاده در بروات به دستور وزیر پست زندانی می‌شود».[۱]

در بحبوحه اختلاف مجلس اوّل با محمدعلی میرزا، رل میانجی را بازی می‌کند و به اصطلاح با گرگ دنبه می‌خورد و با چوپان گریه سر می‌دهد.

درکابینه نظام‌السلطنه مافی والی آذربایجان می‌شود و چون در تبریز شور آزادیخواهی و موقعیّت مناسب مجاهدان را می‌بیند، آزادیخواه از آب درمی‌آید و از این رو مورد نفرت اسلامیه‌نشین‌ها قرار می‌گیرد و از ترس جان «نامه عاجزانه‌ای به میرهاشم رئیس انـجمن اسلامیّه می‌نویسد» و چون هوا را پس می‌بیند فرار را بر قرار ترجیح داده و راه دیار فرنگ را در پیش می‌گیرد.[۲]

پس از آغاز نبردهای یازده ماهه مردم تبریز بر علیه استبداد، نخست تقی‌زاده این استاد

۱- ابراهیم صفائی - رهبران مشروطه - (ج ۲) - ص ۴۴۹ و ۴۳۶

۲- رحیم رئیس‌نیا - عبدالحسین ناهید - دو مبارز جنبش مشروطه - ص ۳۰۹

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مادام‌العمر فراماسونری که در هنگام به توپ بسته شدن مجلس به سفارت انگلستان پناهنده شده و از آنجا راهی فرنگ شده بود، به تبریز برمی‌گردد و پس از آن که نمی‌تواند با ترفندهائی مابین سردار و سالار تفرقه افکنده و نهضت را از درون متلاشی کند، طی تلگراف‌های متعدّدی از سران تهران منجمله مستشارالدوله مصراً می‌خواهد که مخبرالسلطنه را که در اروپا با سردار اسعد تبانی کرده و قرار و مدارش را گذاشته بود به والیگری آذربایجان بفرستند تا به اتفاق هم نقشه‌های خائنانه خود را به مرحله اجرا درآورند. در این زمینه این نوشته تقی‌زاده، آشکارا نشان دهنده عمق فاجعه و توطئه خطرناک امپراطوری بریتانیا و مزدوران حلقه به گوش آن از جمله مخبرالسلطنه می‌باشد. وی ضمن یادداشت‌هایش می‌نویسد:

«مخبرالسلطنه گفت: من یک روزی به این سردار اسعد گفتم اینجا پاریس نشسته‌ای چه کنی؟ چه فایده دارد؟ مقصودش این بود که بیاید میان بختیاری‌ها. نقل می‌کرد می‌خواستم تشویقش کنم، گفتم پا شو برو لندن با انگلیسی‌ها گفتگو کن. رفت یکی دو هفته به لندن، برگشت از راه محمّره که شیخ خزعل در حکم پادشاه آنجا بود. رفت میان بختیاری‌ها. انگلیس‌ها گویا به شیخ خزعل هم اشاره کرده بودند که همراهی کند. انگلیس‌ها دلشان می‌خواست قیامی بر علیه محمد علی شاه بشود. این را به طور غیرمستقیم تشویق می‌کردند. وقتی مشروطه نبود، دربار روز به روز می‌رفت به طرف روس. آن‌ها عاقبت ترسیدند که جای انگشتی هم برایشان نماند....»[۱]

بالاخره مخبرالسلطنه به عنوان والی آذربایجان وارد تبریز شده و به جای همکاری با انقلابیون و سران مجاهدین از هر وسیله‌ای برای اشکال تراشی در راه آنان استفاده می‌کند. وی نخست سردار ملّی را برای درهم شکستن قدرت مجاهدین کمیته ستّار، به اردبیل دنبال نخود سیاه می‌فرستد، ولی نتیجه مطلوب نمی‌گیرد. سردار ملّی به تبریز بازگشته و مورد استقبال پرشور همشهریان قدر شناسش قرار می‌گیرد.

محبوبیّت سردار و سالار بیشتر سبب وحشت ضدّ انقلابیون انقلابی‌نما و

۱- مجله خواندنی‌ها - شماره ۹۲ - ۱۲ مرداد ۱۳۵۰ (به نقل از برخی ملاحظات پیرامون تاریخ انقلاب مشروطیّت نوشته رحیم نامور)

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

امپریالیست‌ها می‌گردد. پس روباهان مکّار تصمیم آخر را می‌گیرند که سردار و سالار دو فرزند لایق آذربایجان و حامی واقعی توده‌های مردم را از تبریز دورکنند، چون با وجود این دو قهرمان ظلم ستیز، آن‌ها به هیچ وجه قادر نبودند که دنباله طرح‌های خانمان برانداز خود را پیاده کنند.

مخبرالسلطنه هدایت در این توطئه شوم، یعنی دورکردن سردار و سالار از تبریز و فرستادن آن‌ها به مسلخ پارک اتابک، اساسی‌ترین نقش اجرائی را به عهده می‌گیرد و چون از مردی و مردانگی بوئی نبرده بود، تمام دسیسه‌هایش را با خدعه و نیرنگ به مرحله اجرا درمی‌آورد. نصرت‌ا... فتحی می‌نویسد:

«به طوری که منشی ایالت آذربایجان به خودم نقل کرد، سردار محض مراجعت از اردبیل، به اتّفاق چند تن مجاهد به عالی قاپو که مرکز ایالت بود می‌رود. به مجرّد روبرو شدن با مخبرالسلطنه بنای اوقات تلخی و فحّاشی را می‌گذارد، امّا والی چون وضع را ناجور می‌دیده، به ملایمت و دلجوئی پرداخته و به هر نحوی بوده، سردار را آرام می‌کند و چائی و غلیان می‌آورند و موضوع به مسالمت می‌انجامد، امّا بعد از رفتن سردار، حاج مخبرالسلطنه، مدّتی در اتاق خود تنها مانده و روی اوراق یادداشت، پشت سر هم مطلبی می‌نویسد و پاره می‌کند و توی کازیه می‌اندازد. بعد از آن که اتاقش را ترک می‌کند و می‌رود، منشی مزبور می‌رود و آن کاغذها را که برخی را پاره و برخی را مچاله کرده بود برمی‌دارد تا بداند مطلبی را که والی یکی بعد از دیگری نوشته و دور می‌انداخته است چه بوده؟ می‌بیند که مشارٌالیه این بیت را مکرّر در مکرّر می‌نوشته است:

مـردمانی کـه آهـنین مشـتند دشـمنان را بـه دوسـتی کشـتند

در واقع مافی‌الضمیر و یا انعکاس باطن والی بوده است».[1]

توان گفت که فاجعه پارک اتابک، نقطه عطف شومی در تاریخ انقلاب مشروطیّت به شمار می‌رود، چراکه پس از این حادثه ناگوار، مسیر این نهضت مردمی و ضدّ امپریالیستی منحرف شد و درکانال خواست‌های استعمارگران و ایادیشان یعنی همان کهنه درباریان و

۱- نصرت ا... فتحی - دیدار همرزم - ستّارخان - ص ۱۹۹

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ضدانقلابیّونی که تغییر چهره داده و کسوت مشروطه‌خواهی به تن کرده بودند افتاد.

در این فاجعه ننگین، انقلابی‌نماها، پاسداران راستین و به ثمر رسانندگان واقعی انقلاب که جنبش را تا آن روز با هزاران خون دل خوردن‌ها و تحمّل زحمات و رنج‌های فراوان، به مرحله نابودی استبداد صغیر و استقرار دوباره مجلس و تجدید حیات مطبوعات متعهّد و جراید انقلابی و تشکیل مجدّد انجمن‌های دموکراتیک و سایر نهادهای انقلابی رسانده بودند، با خدعه و نیرنگ خلع سلاح کرده و از پا درآوردند.

واپسگرایان بیگانه پرست، با گرفتن جنگ‌افزار از دست مجاهدین جان برکف اذربایجان که فدائیان واقعی انقلاب و در شرایط سخت، حامیان راستین استقلال کشور بودند توانستند راه را برای کودتای ضدّ انقلابی سوّم دی ماه ۱۲۹۰ شمسی و تخته کردن درب دوره دوّم مجلس شورای ملّی هموار کرده و استبداد و خودکامگی و سلطه استعمارگران را دوباره در زیر ماسک دولت‌های باصطلاح مشروطه و با دست مجلس‌های فرمایشی و با تصویب قوانین ارتجاعی برقرار کنند. و بدین ترتیب این انقلابی‌نماهای انقلاب دزد، سال‌ها نسل بعد نسل، حاکمیّت میلیون‌ها ایرانی را در دست گرفته و به عنوان وزیر و وکیل و سفیر و والی به این ملّت ستمدیده حکومت و آقائی کرده و استقلال و ثروت کشور را به ثمن بخس در اختیار بیگانگان خونخوار قرار دادند.

پرواضح است که در به اجرا درآمدن فاجعه پارک اتابک و از پا در آمدن ستّارخان سردار ملّی، مخبرالسلطنه نقش اساسی دارد و اوست که در انحراف مسیر انقلاب مشروطیّت، از عاملان دست اوّل به شمار می‌رود.

این درباری کهنه‌کار که در سایه مبارزات و جانبازی‌های مجاهدان آذربایجان به مشروطه خود رسیده بود، در نوشته‌هایش نیز از هیچ گونه توهین و تحقیر، نسبت به آنان دریغ نمی‌کند. وی در کتاب «خاطرات و خطرات» این دو آزادمرد را دردسر آذربایجان می‌خواند و می‌نویسد که آن‌ها به جان مردم افتاده‌اند!! و در جای دیگر، باقرخان سالار ملّی را «سالار ملّی بی‌سواد و شیر برفی» معرفی می‌کند.[1]

۱- خاطرات و خطرات - ص ۱۹۶ و ۱۹۱

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

وی مردانی را مورد اهانت قرار می‌دهد که در آن روزهای خطرناک پس از به توپ بسته شدن مجلس و فرار اغلب آزادیخواهان، مردانه در تبریز به پا خاستند و با پایداری غیورانه خود در مقابل دشمن بی‌رحم نه تنها ملّت ایران، بلکه جهانیان را به شگفتی و تحسین واداشتند. ملل دنیا با احترام خاصّی مبارزات مردم تبریز را نظاره کرده و با آنان همدردی می‌کردند. چنان که مخبرالسلطنه، وقتی که می‌خواسته از اروپا به ایران بازگردد، به صاحبخانه‌اش می‌گوید چه سوغاتی برای شما از ایران بفرستم؟ او جواب می‌دهد من از شما سوغاتی نمی‌خواهم، فقط از شما این تمنّا را دارم که سلام مرا به ستّارخان برسانید.(۱)

مخبرالسلطنه در تب و تاب اولتیماتوم روسیّه تزاری به ایران و مقاومت مجلس دوّم به پیشگامی شیخ محمد خیابانی، با سمت والی فارس، به این ایالت می‌رود و در سرکوبی جنبش‌های ضدّ انگلیسی خطّه جنوب ایران، خوشخدمتی‌ها از خود نشان می‌دهد، به طوری که «انگلیسیان از کاردانی او خرسندی می‌نمایند».(۲)

این کارهای خائنانه مخبرالسلطنه و امثال او منجر به انحراف مسیر انقلاب مشروطیت گشته و در نتیجه، جادّه برای کودتای انگلیسی سوّم اسفند ۱۲۹۹ و دیکتاتوری رضاخان میرپنج آماده می‌گردد. پس از به سلطنت رسیدن رضاخان، مخبرالسلطنه به مدّت شش سال و سه ماه و دوازده روز (از ۱۶ خرداد ۱۳۰۶ تا ۲۲ شهریور ۱۳۱۲) در مقام نخست‌وزیری رضاشاه جا خوش می‌کند و در این مدّت که طولانی‌ترین دوره نخست‌وزیری در عصر دیکتاتور بود، رویدادهای بسیار تلخی بر میهن ما گذشت. در مورد انتصاب وی به سمت صدارت از سوی رضاخان در کتاب «دولت‌های ایران از سید ضیاء تا بختیار» چنین می‌خوانیم:

«شش سال پس از کودتا، رضاشاه آنقدر صاحب تجربه و شناخت سیاسی شده بود که از میان رجال، آن‌ها را که به کارش می‌آمدند برگزیند. او از همان نخستین روزها که در رأس نظام قرار گرفت، نام مخبرالسلطنه والی آذربایجان را شنید که قرار بود مانند دیگر والیان ولایات مهمّ، توسّط سید ضیاء معزول و دستگیر شود، ولی نه تنها چنین نشد، بلکه در

۱- امیرخیزی - قیام آذربایجان و ستّارخان - ص ۵۱۵ ۲- کسروی - تاریخ هیجده ساله آذربایجان - ص ۵۶۶

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

روزهای بعد، از امیدهای اصلی سیّد ضیاء از کار درآمد.

.... تاریخدانی، نوعی درویشی و انعطاف‌پذیری به او داده بود که مطلوب هر قدرت طلب خودکامه‌ای بود. خوب می‌دانست کی از صحنه غایب شود، کجا گرانفروشی کند، و چه وقت درویش‌نمائی. چنین بود که نه چون پدر در دوران استبداد صغیر شغل پذیرفت که مجبور به پناهندگی به سفارت و بی‌آبروئی شود. نه چون برادر برای مشروطه سینه سپر کرد که به تیر غیب گرفتار آید. در روزهای استبداد محمد علی شاهی همراه اتابک در سفر دور دنیا بود. بعدها چون زمینه را مساعد دید، سردار اسعد را در پاریس ترغیب کرد که سواران بختیاری را به راه اندازد و عازم فتح تهران شود. انتخاب اصلی علی اصغرخان اتابک بود، مشیر و مشار مستوفی الممالک، یار غمخوار سردار اسعد، مشکل‌گشای مظفرالدین شاه، ناصح مشفق محمد علی شاه، ریش سفید مورد اعتماد احمد شاه و اینک او انتخاب شده بود تا رئیس‌الوزرای پهلوی باشد».[۱]

وی به محض تکیه زدن بر مسند صدارت «زمین‌های غرب عشرت‌آباد، مجاور خیابان شمیران را به پلاک ۶۷۹۸، بخش ۲ به لطایف الحیل و تشبّثات گوناگون تصاحب می‌کند».[۲] و بنابه تصریح کتاب «دولت‌های ایران در عصر مشروطیت». «در دوران نخست‌وزیری مهدیقلی خان مخبرالسلطنه هدایت، حوادث بسیار تلخ و ناگواری بر میهنمان گذشته، از جمله در نخستین دور نخست‌وزیری وی دو حادثه مهم - که هر دو در مسیر خودکامگی رژیم ضروری تشخیص داده شده بود - زمینه را برای تحکیم پایه‌های دیکتاتوری فراهم آورد.

نخستین حادثه، مرگ مرموز «حاج آقا نورا... اصفهانی» بود. این روحانی مبارز که رهبری نهضتی از مهاجرین شهرستان اصفهان را علیه خودکامگی رژیم به دست گرفته و به قم عزیمت نموده بود، در هفتم دی ماه ۱۳۰۶ بر اثر تزریق آمپولی توسّط دکتر «شفاءالدوله» که آثار مسمومیّت را بلافاصله ظاهر ساخته بود، به مرگ مشکوکی درگذشت. لازم به تذکّر است فعالیّت‌های این روحانی مبارز علیه حاکمیّت دیکتاتوری

۱- مسعود بهنود - دولت‌های ایران از سیّد ضیاء تا بختیار - ص ۱۰۱

۲- ابراهیم صفائی - پیشین - ص ۴۴۹

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

چنان حسّاس و مهمّ بود که مهدیقلی خان هدایت نخست وزیر و عبدالحسین تیمورتاش وزیر مقتدر دربار پهلوی به قم رفتند و پس از مذاکره طولانی با این روحانی، مقاوله نامه‌ای در تاریخ سی‌ام آذر امضاء نمودند. منتها پس از حصول این توافق، به فکر از بین بردن وی برآمده و مسمومش کردند. نکته مهمّ این بود که دکتر شفاءالدوله پس از انجام وظیفه محوّله، قم را ترک کرد و کوشش سایر دکترها که بر بالین بیمار حاضر شده بودند، برای یافتن وی و دانستن این که چه آمپولی را تزریق کرده، بی‌ثمر ماند!

دوّمین حادثه، کشف کمیته سرّی «سرهنگ احمدخان پولادین» رئیس گارد رضا شاه بود. وی که از نزدیک ناظر و شاهد اعمال خیره‌سرانه رضاشاه بود، پنهانی با عدّه‌ای دست به تشکیل کمیته سرّی می‌زند تا رضاخان را از میان بردارند و رژیم پهلوی را سرنگون نمایند. یکی از افراد این کمیته از بیم نافرجام ماندن این اقدام جسورانه، جریان را به پهلوی اطلاع می‌دهد.... .

سوّمین حادثه اسفباری که در نخستین دور نخست‌وزیری مهدیقلی مخبرالسلطنه بر اوراق تاریخ به عنوان لکّه سیاه نقش بسته، توقیف و تبعید مدرّس در روز دوشنبه ۱۶ مهرماه ۱۳۰۷ بود.

....فزون بر آن چه که مذکور افتاد، در دوران نخست‌وزیری مخبرالسلطنه هدایت، رویدادهای بسیاری که مبیّن بی‌اعتنائی به مصالح ملّی و بیانگر بیدادگری‌های رژیم بوده، بر میهن ما گذشته..... .[1]

بدین ترتیب می‌بینیم برخلاف نوشته آقای دکتر احمد قلی هدایت، مخبرالسلطنه نه تنها علیه دیکتاتوری رضاخان نبود، بلکه در تحکیم پایه‌های خودکامگی آن قلدر تازه به دوران رسیده نقش اساسی داشت.

ایشان همچنین در مقاله‌شان، مخبرالسلطنه را «مؤمن‌ترین رجال درباری» عصر قاجار و پهلوی دانسته و در این زمینه با استفاده از نوشته‌های خود مخبرالسلطنه داد سخن داده‌اند. در حالی که کارنامه سیاه وی نشان می‌دهد که این مرد مؤمن؟! از معلومات فقهی و از

۱- ح.م. زاوش - دولت‌های ایران در عصر مشروطیّت - (ج ۱) - ص ۲۲۲ برای اطلاع بیشتر به این اثر مراجعه کنید.

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

سیمای به ظاهر مذهبیش در سرکوبی جنبش‌های مذهبی - ملّی و تحکیم پایه‌های دیکتاتوری حداکثر سوء استفاده را کرده است. نمونه‌ای از آن، ماجرای مقاومت علمای شهرستان‌های ایران، از جمله روانشاد حاج آقا نورا... اصفهانی در برابر رضاشاه و دخالت مزوّرانه مخبرالسلطنه و از هم پاشی آن خیزش مذهبی و مردمی است، در این زمینه نیز به کتاب «دولت‌های ایران از سید ضیاء تا بختیار» رجوع می‌کنیم تا ببینیم ماجرا از چه قرار بوده است:

«این روحانی شجاع، متقی و متدیّن، بی‌ترس از قدرت حکومت، یک تنه در برابر این تصمیم [طرح نظام وظیفه اجباری] ایستاده بود. مخبرالسلطنه صبر کرد تا تیمورتاش و دیگران در حل این مشکل درماندند. آنگاه پا پیش گذاشت و با استفاده از معلومات فقهی خود و استناد به احادیث و روایات، نامه‌ای برای حاج آقا نورا... اصفهانی و دیگر علماء نوشت. روز بعد رضاشاه او را مأمور کرد تا همراه با تیمورتاش به قم برود. در آنجا تخصّص «حاجی» در مسایل فقهی، جائی برای خودنمائی پیدا کرد. جز حاج آقا نورا... هرکس بود، در همان جلسه اوّل عقب‌نشینی کرده بود. امّا آن روحانی شجاع ایستاد. مخبرالسلطنه سه هفته در قم ماند. بسیاری از روزها، در گفتگوها تیمورتاش هم بود. این دو ترکیب مناسبی بودند. حاجی با نرمی و تیمورتاش با توپ و تشر کار را پیش می‌بردند. سرانجام ترفندهایشان در جمع مهاجران تفرقه انداخت. همه رفتند و حاج آقا نورا... را تنها گذاشتند. او بیمار بود، به همین جهت علیم الدوله [دکتر شفاءالدوله] رئیس بهداری جنایتکار شهربانی، برای معالجه رسید و به روش معمول - با تزریق سمّ - آن پیرمرد را کشت....»[1]

این رجل گرگ‌نهاد میش صفت، با این کارنامه سیاه و ننگین، قاتل روحانی جلیل‌القدر و مجاهد نستوه، شیخ محمد خیابانی هم هست.

درباره نحوه شهادت شیخ و فریبکاری‌های مخبرالسلطنه و تبانی او با نیروی قزّاق در از بین بردن نهضت مردم آذربایجان، در مقاله «تراژدی قهرمان آزادی» ادای مطلب شده و نیاز به تکرار نیست.

در اینجا باید گفت زنده‌یاد شیخ محمد خیابانی، از نوابغ روزگار خود و از نوادر

۱- مسعود بهنود - پیشین - ص ۱۰۳

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

مجاهدان انقلاب مشروطیّت، بر این باور بود که اگر انقلابی بخواهد موفّق شود، باید تحوّلی در افکار مردم به وجود آید. او می‌دید که چسان پس از آن همه خونریزی و ویرانی و فرار دیکتاتور قاجار از ایران، همان کهنه درباریان کسوت مشروطه خواهی بر تن کرده و دوباره برگرده، این ملّت ستمدیده سوار شده‌اند و به این نتیجه رسیده بود که تا روزی که فکرها متحوّل نشود، مشروطه واقعی و دموکراسی راستین عملی نخواهد شد و حاکمیّت ملّت ایران تحقّق نخواهد یافت. لذا او نهضتی را که زائیده، شرایط اقتصادی، سیاسی و اجتماعی آن روزگار میهنمان بود و شدیداً جنبه ضدّ استعماری داشت و جهت احیای دستاوردهای مبارزات عدالت طلبانه و آزادیخواهانه ملّت ایران که اکنون ملعبه دست عدّه‌ای واپسگرا و آریستوکرات وطن‌فروش گردیده بود رهبری می‌کرد و در این راستا اهداف متعالی داشت. آن فقیه شجاع در نظر داشت با اعاده حاکمیّت ملّی به ملّت ایران و ایجاد تحوّل عمیق در افکار مردم، آرمان‌های والای شهدای گرانقدر مشروطیّت را تحقّق بخشد. در این راستا بود که یاران نزدیک آن شهید نیکنام از جمله میرزاتقی خان رفعت توانستند با الهام گرفتن از اندیشه‌های بلند رهبرشان، با ایجاد تحوّل در ادبیات، برای اولین بار (قبل از نیمایوشیج) شعر نو را بنیان نهند و نقد ادبی را در ایران پایه‌گذاری کنند. چراکه آن‌ها انقلاب ادبی را نخستین گام در تحوّل افکار می‌دانستند.

دکتر رضازاده شفق می‌نویسد: «آن‌هائی که نه تنها برای القای انقلاب سیاسی، بلکه برای تلقین انقلاب فکری در ایران کار کرده‌اند، به همان اندازه که شماره آن‌ها کم است، قیمت و اهمیّت آن‌ها زیاد است.

شیخ محمد خیابانی یکی از آن‌ها بود و قدرش از این نقطه نظر بلند است و گمان دارم قیمت او را جوانان ایران، تازه بهتر خواهند دانست. شیخ از آن اشخاص نادر انقلاب ایران بود که تمام توجّهش معطوف به تنویر افکار مردم بود.

....تاریخ هر چه بگوید یا نگوید تنها حقیقت آن که شیخ از معدودترین مجاهدین معنوی و جنگیان فکری بوده است که او را در نظر آیندگان بزرگ خواهد نمود. شیخ فقر معنوی و استیصال فکری عوام بدبخت را خوب دیده و فهمیده بود.«قیام» او را نباید حرکتی دانست بر ضدّ فلان وزیر یا امیر. او مقصودی عالیتر داشت. قیام آذربایجان، مقدّمه یک نهضت فکری بود.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

.... شیخ محمّد خیابانی مرد و به زیر خاک سیاه رفت. و قاتلین او حتّی آن رجّاله‌ای که نسبت به نعش او نیز بی‌احترامی کردند زنده‌اند، حتّی بعضی از آن‌ها هنوز شئوناتی و حرمتی دارند. ولی در حقیقت، شیخ زنده است و آن‌ها مرده. این‌ها عدّه‌ای عجزه و بیچارگان و بندگان شکم و پابندان دینار و درمند. این‌ها ابنای زمانند که کار را موافق مذاق حاکم وقت نمایند خواه معاویه و خواه علی و راه به حکم زور و زر پیمایند خواه فانی و خواه ازلی!».[۱]

آری مخبرالسلطنه هدایت، این عمروعاص ثانی که برای همچو روزهای مبادائی ذخیره شده بود که با ظاهری دوستانه و با باطنی کین‌توزانه به صحنه آمده و همچو نهضت آزادی بخشی را از هم فرو پاشد و رهبر عظیم الشأن آن را که مجاهدی نستوه و مبارزی متفکّر بود به شهادت رساند. وی با ایفای نقش اغفالگرانه و همراه نشان دادن خود با نهضت، روند جنبشی را متوقّف کرد که در نوع خود بی‌نظیر بود و زعیم عالیقدرش در آن روزگار از مردان نادر و کم نظیر.

اینک لازم است که وجدان‌های بیدار به داوری بنشینند و خود قضاوت کنند که آیا قاتل خیابانی و خصم جنبش تجدّد طلبانه مردم آذربایجان، با آن نامه اعمال جنایتکارانه‌اش، در خیانت پیشگی، در ردیف عناصر ناشایسته آن روزگار مثل قوام‌السلطنه و رزم آراء قرار نمی‌گیرد؟

به این واقعیّت تلخ نیز باید اشاره کرد که در دوران سلطنت منحوس سلسله پهلوی، حقایق تاریخی پرده‌پوشی می‌شد و قلم بمزدانی نیز با سوء استفاده از آن جوّ اختناق‌آمیز سعی می‌کردند که مخبرالسلطنه را خادم و خیابانی را خائن و حتّی تجزیه طلب قلمداد کنند، لکن با پیروزی انقلاب اسلامی، خورشید حقیقت از زیر ابرها بیرون آمد، ولی آن جوّ کذائی، هنوز هم، ارواح طیّبه مجاهدان آذربایجان در انقلاب مشروطیّت را آزار می‌دهد، به طوری که امروزه که بیش از ۲۰ سال از پیروزی انقلاب اسلامی سپری گردیده، در شهر تبریز که هنوز صدای رسای شیخ محمّد خیابانی از در و دیوار به گوش می‌رسد و سنگفرش‌های آن با خون این روحانی جلیل‌القدر رنگین و مزیّن گردیده، با این که آن شهید

۱- شرح حال و اقدامات شیخ محمّد خیابانی به قلم چند نفر از دوستان و آشنایان او ـ ص ۱۹ انتشارات سحر - چاپ دوّم - ۱۳۵۶

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

زنده نام، شوهر عمه رهبر معظّم انقلاب حضرت آیت ا... خامنه‌ای است، نه تنها تندیسی از آن مجسّمه صداقت و شجاعت در میادین تبریز دیده نمی‌شود و تاکنون تجلیلی از وی به عمل نیامده، بلکه حتّی خیابانی نیز به نام نامی آن بزرگوار نامگذاری گردیده و یادی از او نشده است. این حسرت کشنده‌تر است که آن فقید سعید در شهر خود نیز غریب مانده است.

طبیعی است که افرادی با استفاده از این فضای مبهم و غم‌آگین بخواهند پس از ۸۰ سال، در صفحات مطبوعات، ایثار و خدمات این روحانی آزاده و ارزش نهضتش را لوث و قاتل خون آشام و شترکینش را رجلی مذهبی و ملّی جلوه دهند.

در رثای این شهید مظلوم، شعرای متعددی خون گریستند و چکامه‌ها سرودند. از جمله ملک‌الشعرای بهار، در غم شهادت جانسوز شیخ، خون دلش را بر روی صفحه کاغذ می‌ریزد و با سرودن ترجیع‌بندی، داغ ننگین آزادی کشی و وطن‌فروشی را بر پیشانی قاتل روبه صفت او ابدی می‌سازد. اینک قبل از آن که بخشی از این منظومه نامیرا را با هم مرور کنیم، لازم است که از این فرصت استفاده کرده، به ارواح پاک شهدای راه حق و آزادی، از جمله شهید غریب شیخ محمّد خیابانی درود بفرستیم و در مقابل عظمت و فداکاری‌های آن بزرگواران سر تعظیم فرود آوریم. اینک بخشی از ترجیع‌بند ملک‌الشعرای بهار:

دریوزه‌گری کوفت در صاحب خانه — وانگاه برفت از اثر صاحب خانه
از کثرت تلبیس و ریا کرد به خود جلب — چون گربه عابد، نظر صاحب خانه
از بهر گدائی شد و چون خانه تهی دید — بگرفت به حجب نظر صاحب خانه
دژخیم خیابانی از این قسم به تبریز — وارد شد و شد حمله‌ور صاحب خانه
با آن که در افواه عوام است که مهمان — من باب مثل هست خر صاحب خانه
این نره‌خران لگدانداز شترکین — جستند به دیوار و در صاحب خانه
در خانه احرار شدند از ره اصرار — مهمان و بریدند سر صاحب خانه

گر خون خیابانی مظلوم بجوشد
سرتاسر ایران کفن سرخ بپوشد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

با اولتیماتوم روس‌ها

خیابانی مخالفت کرد

نه مدرّس

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

در شماره ۱۶-۱۵ (پائیز و زمستان ۱۳۷۴) فصلنامه «تاریخ و فرهنگ معاصر»، مقاله‌ای تحت عنوان «کوتاه نگاهی به زندگینامه مدرّس» به قلم آقای دکتر علی مدرّسی درج گردیده و در آن نوشتار آمده است: «چهارشنبه هفتم ذیحجّه ۱۳۲۹ دولت تزاری روسیّه، اولتیماتومی با مهلت ۴۸ ساعت به دولت ایران داد و در پی آن قشون روسیّه، بخشی از ایران را اشغال کردند. بخش جنوبی ایران هم به وسیله قوای انگلیس مورد تجاوز قرار گرفت، دولت و مجلس سخت در تنگنا افتادند. اتّخاذ تصمیم برای مجلسیان ممکن نشد. مدرّس با پذیرش اولتیماتوم مخالفت کرد، نمایندگان نیز اولتیماتوم را رد کردند».

اوّلاً باید گفت چند سال قبل از آن تاریخ، هنگامی که مردم مبارز تبریز با قوای محمّد علی شاه به سرکردگی عین‌الدوله در حال پیکار بودند و تبریز در محاصره مستبدّین قرار داشت، قشون روسیّه به بهانه باز کردن راه آذوقه، در نهم اردیبهشت ۱۲۸۸ / هشتم ربیع‌الثّانی ۱۳۲۷ از رود ارس گذشته و آذربایجان را اشغال کردند و در هفتم ذیحجّه ۱۳۲۹ [آذرماه ۱۲۹۰] که اولتیماتوم داده شد نیروهای مسلّح روسیّه تزاری تا نزدیکی‌های تهران آمده بودند. چنان که در تاریخ هیجده ساله آذربایجان تصریح شده است: «روز ۲۴ آذر سفارت روس آگاهی فرستاد که اگر تا شش روز همه خواهش‌های ایشان پذیرفته نشود، چهار هزار سالدات از قزوین آهنگ تهران خواهند نمود».[۱]

ثانیاً آن کسی که به مخالفت با اولتیماتوم روس‌ها قد علم کرد و سبب شد که مجلس اولتیماتوم را رد کند، مجاهد نستوه شیخ محمّد خیابانی نماینده آذربایجان در دوره دوّم مجلس شورای ملّی بود نه مدرّس. چنان که آقای دکتر مدرّسی خودشان هم مرقوم داشته‌اند شهید بزرگوار سیّد حسن مدرّس در آن دوره نماینده مجلس نبود، بلکه جزو پنج نفر مجتهد طراز اوّلی بود که طبق اصل دوّم متمّم قانون اساسی، موظف بودند در صورت مخالف بودن هر یک از مصوّبات مجلس با احکام دین اسلام آن را رد کنند، همان کاری که امروزه فقهای عضو شورای نگهبان قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران انجام می‌دهند.

۱- کسروی - تاریخ هیجده ساله آذربایجان - ص ۲۵۵

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

در کتاب «مدرّس، در پنج دوره تقنینیه مجلس شورای ملّی»[۱] که سخنرانی‌های ایشان به همّت آقای محمّد ترکمان در این مجموعه گردآوری شده، در دوره دوّم قانونگذاری از ایشان همچو اعتراض و مخالفتی درج نگردیده و آقای محمّد ترکمان نیز در ابتدای کتاب، طیّ مقدّمه‌ای تحت عنوان «تذکّر چند نکته» یادآوری کرده‌اندکه: «مطلب دیگری در آغاز «نطق‌ها و مکتوبات.... سید حسن مدرّس» راجع به مخالفت مدرّس با اولتیماتوم روسیّه تزاری در مجلس دوّم، البتّه با ذکر مأخذ نقل شده است که صحیح نمی‌باشد. شخص مخالف که مورگان شوستر آمریکائی از او بدون ذکر نام تجلیل کرده است، شیخ محمّد خیابانی بوده است نه مدرّس».

و امّا بعد از روشن شدن این ابهام که در چند نوشتار دیگر نیز تکرار شده است، حال ببینیم که روحانی جلیل‌القدر شیخ محمّد خیابانی چگونه با آن اولتیماتوم مخالفت کرده است.

هنگامی که روس‌های تزاری، اولتیماتوم معروف خود را تسلیم دولت ایران می‌کنند و ۴۸ ساعت برای اجرای آن ضرب‌الاجل تعیین می‌کنند وثوق‌الدوله وزیر خارجه آن را ساعت ۱۰/۳۰ روز هفتم ذیحجّه ۱۳۲۹ به مجلس آورده و تصویب آن را از نمایندگان ملّت می‌خواهد. سکوت وحشتناکی بر مجلس مستولی می‌شود و نمایندگان در بهت و حیرت فرو می‌روند. ناگهان صدائی مصمّم و دشمن شکن، سکوت مرگبار را می‌شکند و جوّ حاکم بر صحن عمارت بهارستان را تغییر می‌دهد: «بعضی سئوالاتی است که جواب آن‌ها از زمان‌های بسیار قدیم داده شده و احتیاج به جواب مجدّدی ندارد. چنان که اگر از ملّتی سئوال شود آیا حاضر هستی آزادی و استقلالت را از دست بدهی؟ مسلّماً در جواب خواهد گفت: هیچ قدرتی حق ندارد آزادی و استقلال مرا سلب کند. امیدوارم دولت روس، اولتیماتوم ظالمانه خود را پس بگیرد و ملّت ایران را از خود نیازارد».[۲]

این اعتراض قهرمانانه ملّت ایران بود که از گلوی فرزند قهرمان خود، شیخ محمد

۱- این کتاب به کوشش محمد ترکمان در سال ۱۳۶۷ توسّط دفتر نشر فرهنگ اسلامی در تهران منتشر شده است.

۲- مشروح این سخنرانی در صفحات ۳۱-۲۹ کتاب «قیام شیخ محمد خیابانی در تبریز» تألیف علی آذری درج شده است.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خیابانی بیرون می‌آمد. این نطق تاریخی، دل و جرأت کم‌مانندی به سایر نمایندگان بخشید. پس از آن که تعدادی از وکلا در زیانبار بودن آن سخنرانی کردند، اکثریّت قریب به اتّفاق آنان اولتیماتوم را رد کردندو «به دشمن شمالی آن پاسخ را دادند که به یک توده نومید و پامال شده می‌شایست، توده‌ای که از آینده بیمناک نترسیده، نگهداری آزادی و آبروی خود را بر آن برگزید. همه نمایندگان خواهش‌های روس را برگردانیدند».[۱]

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

۱- تاریخ هیجده ساله آذربایجان - ص ۴۷۸

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

در داوری‌ها

دقّت کنیم

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

در شماره ۱۸۱ (۲۱-۱۴ آبان ۱۳۷۵) روزنامه احرار، مقاله بدون امضائی تحت عنوان «در انتخاب اسطوره‌ها دقّت کنیم» به چاپ رسیده بود و حاوی مطالبی بود که برخی از آن‌ها از دلسوزی و دردآشنائی نویسنده حکایت می‌کرد. پیشنهادات ایشان درباره ایجاد مرکز فرهنگی - هنری درکنار مزار باقرخان سالار ملّی در طوبائیه تبریز و از غربت درآوردن مقبره ستارخان سردار ملّی در شاه عبدالعظیم و.... بسی ارزنده و قابل تقدیر است.

ولی اظهار نظر ایشان درباره حاج مهدی کوزه‌کنانی «ابوالملّه» (۱۲۵۴-۱۳۳۷ هـ ق) درخور تأمّل و تعمّق است، چرا که این پیرمرد فداکار، یکی از پیشگامان ارزنده انقلاب مشروطیّت در آذربایجان می‌باشد. نگارنده این سطور شرح حال و جانفشانی‌های «ابوالملّه» را درکتاب «مشاهیر آذربایجان» (ج اوّل - ص ۱۱۲-۱۰۱) نگاشته، ولی برای روشن شدن هر چه بیشتر سیمای صاحب ترجمه، لازم است که توضیحاتی در زمینه ایرادات نویسنده محترم داده شود.

ایشان در بدو انتقاداتشان، حکم کلّی صادر کرده و نوشته‌اند: «....به گواهی تاریخ و اکثریّت قریب به اتّفاق مورّخین و تاریخ نویسان، صاحب این خانه [ابوالملّه] از رهبران باصطلاح انقلابی بود که هر چند تا مدّتی نه چندان طولانی با مردم بود، ولی درکوران انقلاب و بعد از آن نیز از مردم برید و با دشمنان مردم و انقلاب، همقدم شد».

در حالی که اتّهامات نسبت داده شده به حاج مهدی کوزه‌کنانی در این مقاله، بدون استناد به نوشته حتّی یک مورّخ و تاریخ نویسی طرح گردیده، معلوم نیست کدام تاریخ و اکثریت قریب به اتّفاق کدام مورّخین و تاریخ‌نویسان، درباره ابوالملّه چنین اظهار نظری کرده‌اند. نویسنده مقاله که نه مرحوم حاج مهدی را دیده و نه شاهد آن رویدادهای تاریخی بوده‌اند، مشخّص نیست این نظریّات را ازکجا نقل می‌کنند، در حالی که مورّخین مشروطیّت که اغلبشان با صاحب ترجمه محشور بوده و ناظر آن رخدادهای انقلابی بوده‌اند، فداکاری‌ها و جانفشانی‌های ابوالملّه را به رشته تحریر درآورده و از او به نیکی یاد کرده‌اند.

نویسنده، نخستین ایراد خودشان را چنین طرح کرده‌اند: «حاج.... هر چند عضو انجمن انقلاب بود، ولی در اکثر موارد، با دخالت‌ها و استفاده از وجهه خود مانع تصمیم‌گیری در

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

از این مؤلف منتشر شده است:

۱- تاریخچه تئاتر آذربایجان

۲- علی مسیو

۳- تاریخ روزنامه‌ها و مجلّه‌های آذربایجان

۴- مرکز غیبی تبریز

۵- باقرخان سالار ملّی (این کتاب در سال ۱۹۹۶ در ترکیّه به زبان ترکی استانبولی ترجمه و در آنکارا منتشر شده است).

۶- مشاهیر آذربایجان (جلد اوّل)

۷- ملاّ نصرالدّین در تبریز

۸- تبریز در نهضت تنباکو

۹- آذربایجان پیشگام جامعه مدنی

۱۰- مشاهیر آذربایجان (جلد دوّم)

آثار آماده به چاپ مؤلّف:

۱- تبریز شهر اوّلین‌ها

۲- ایروان یک ولایت مسلمان‌نشین بود

۳- قره‌باغ در گذرگاه تاریخ

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

حاج مهدی کوزه کنانی «ابوالملّه»

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

موارد حسّاس می‌شدند».

باید گفت که واقعیّت درست برعکس این ادّعاست، چرا که ابوالملّه با شیوه‌های مخصوص به خود گره‌گشای بسیاری از مشکلات انقلاب بود. این ضرب‌المثل مردمی که تا این اواخر بین پیرمردان انقلاب دیده تبریز رایج بود نشانگر این واقعیّت است. همگان متّفق‌القول می‌گفتند: «مشروطه را در آذربایجان، دو تفنگ و یک کلاه و سه حنجره نگاه داشته و از خطر نابودی نجات داد».

آن دو تفنگ عبارت بود از جنگ‌افزارهای ستّارخان و باقرخان و کلاه حاج مهدی کوزه‌کنانی «ابوالملّه» که در مواقع حسّاس آن را محکم به زمین می‌کوبید و فریاد می‌کشید و سه حنجره نیز حلقوم سه تن از پرخروش‌ترین وعّاظ و خطبا به اسامی شیخ سلیم، میرزا حسین واعظ و میرزا جواد ناطق بودند».(۱)

طاهرزاده بهزاد در این زمینه می‌نویسد: «مرحوم کوزه‌کنانی متدیّن، متین، بردبار و باهوش بود و هر وقت می‌دید به حرف‌های او اعتناء نمی‌کنند کلاه‌پوستی بلندش را به زمین می‌زد و با حال تأثّر فریاد می‌کشید و بدین وسیله نظر خود را پیش می‌برد. این موضوع به اندازه‌ای تکرار شده بود که هر وقت کوزه‌کنانی با کلاه کهنه ظاهر می‌شد مردم حدس می‌زدند که کوزه‌کنانی می‌خواهد از این اسلحه استفاده کند. کوزه‌کنانی بدون پروا نظریات خود را می‌گفت و مردم هم عقاید او را با طیب خاطر می‌پذیرفتند».

طاهرزاده بهزاد که خود از مجاهدین مشروطیّت بود و در کنار ابوالملّه با استبداد مبارزه کرده بود و کتابش را سال‌ها بعد از درگذشت صاحب ترجمه به رشته تحریر درآورده بود در ادامه اظهار نظرش می‌افزاید:

«خدمات کوزه‌کنانی در آزادی و مشروطیّت، دارای ارزش فراوان بوده و به نظر نگارنده (طاهرزاده) آن مرحوم با طیب خاطر و از صمیم قلب، سال‌ها با بذل جان و مال در راه پر خطر آزادیخواهی با کمال جوانمردی خدمت کرد و نام نیکی در تاریخ آزادی باقی گذاشت».(۲)

۱- نصرت ا... فتحی - سخنگویان سه گانه آذربایجان در انقلاب مشروطیّت - ص ۱۱۷

۲- طاهرزاده بهزاد - قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران - ص ۴۶۰

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

در مقاله مزبور، دوّمین اتّهام ابوالملّه این بوده است: «.... در روزهائی که مردم این شهر در سفره‌هایشان حتّی نان خالی هم نبود، در خانه ابوالملّه، سفره‌های رنگین برپا می‌شد و مهمانی‌های آن چنانی برگزار می‌گردید».

این ادّعا نیز نه تنها در هیچ یک از کتب تاریخی قید نشده، بلکه در آن منابع، از مورد تهاجم قرار گرفتن مکرّر این خانه از سوی مستبدّین سخن رفته[۱] و به نشست‌ها و رخدادهائی در آن مکان اشاره گردیده که در به ثمر رسیدن انقلاب بسی کارساز بوده است.

از جمله آن رویدادها که در روند انقلاب مشروطیّت، سرنوشت‌سازترین حرکت انقلابی بود بیرون آمدن ستّارخان سردار ملّی همراه با ۱۷ تن از یارانش از منزل ابوالملّه در روز ۲۶ یا ۲۷ تیرماه ۱۲۸۷ و پائین آوردن بیرق‌های سفید بود.[۲]

«کمیسیون اعانه» برای نخستین بار در این بنا تأسیس شده است. نشست مربوط به تأسیس بانک ملّی در خانه حاج مهدی برپا گردید[۳] و طبق نوشته روزنامه «انجمن» در روز سه شنبه ۱۲ جمادی الثّانی ۱۳۲۵ هـق علماء، بزرگان شهر و اعضای انجمن ایالتی آذربایجان در منزل جناب حاج مهدی آقا کوزه‌کنانی تشریف داشتند و مبنای تشکیل این مجلس برای مذاکره و شور در تهیّه غلّه مصرف خبّازخانه شهر به قدر کفایت سالیانه بود».[۴]

از جمله اتّهامات صاحب ترجمه در مقاله یاد شده یکی هم این است که «از کمک به عائله مجاهدین ابا می‌کند». چنان که در بالا ذکر گردید «کمیسیون اعانه» برای نخستین بار با پایمردی ابوالملّه در منزل وی تشکیل گردید. کسروی در این زمینه می‌نویسد:

«برای پیشرفت کارها به پول نیاز می‌بود. مجاهدان تاکنون پول نمی‌گرفتند و این نشانی از مردانگی ایشان است که توانگر و بی‌چیز، بی‌هیچ چشم‌داشتی آن جانفشانی‌ها را می‌نمودند. ولی این همیشه نتوانستی بود. بایستی برای بیشتر آن‌ها روزانه داده شود. از آن

۱- تاریخ مشروطه ایران - ص ۶۸۷

۲- احمد کسروی - تاریخ مشروطه ایران - ص ۶۹۴ و ۱۸۴ و ۷۱۰

۳- احمد کسروی - تاریخ مشروطه ایران - ص ۶۹۴ و ۱۸۴ و ۷۱۰

۴- روزنامه انجمن - سال اوّل - شماره ۱۱۴ - ۱۷ جمادی‌الثانی ۱۳۲۵

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

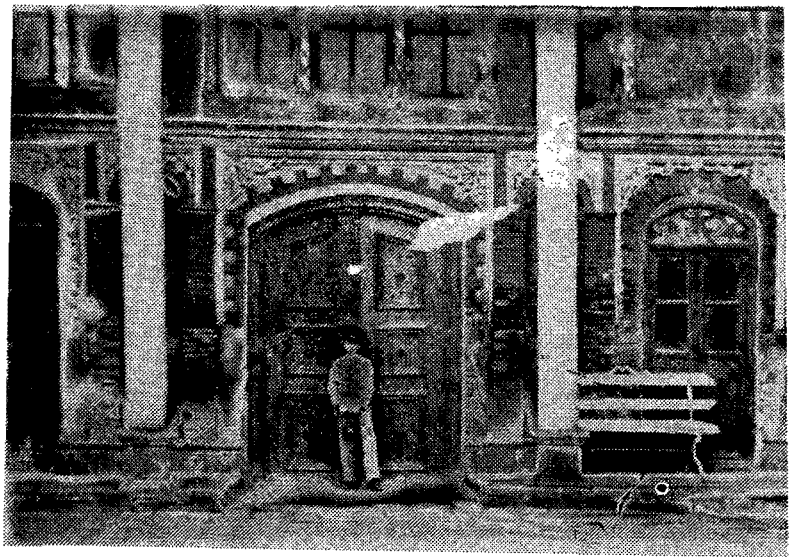

خانه مشروطیّت

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سو برای خریدن فشنگ و تفنگ و دررفت‌های دیگر نیز نیاز به پول می‌داشتند.

از این رو کمیسیونی به نام «کمیسیون اعانه» برپا گردانیدند که رسیدها چاپ کرد و از روی دفتر چاپ از توانگران به پول گرفتن پرداخت و برای مجاهدان (هر تنی روزانه چهار قران) مزد نهاده، نیز در امیرخیز و خیابان، نانوائی باز کرد که مجاهدان نان از آنجا گیرند».[۱]

دیگر اتهام‌های نسبت داده شده به زنده‌یاد حاج مهدی کوزه‌کنانی نیز نه تنها مستند به مأخذ و منبعی نیست، بلکه هیچ کدام واقعیّت ندارند. ایشان مرقوم داشته‌اند: «از جمله دخالت‌های ایشان، ممانعت از لیست‌برداری از انبارهای شهر در مدّت محاصره اقتصادی تبریز بود. این شخص با داشتن انبارهای متعدّد غلّه و آذوقه در شهر، با این کار توانست سود زیادی از این بابت به دست آورد».

نه تنها در هیچ یک از کتاب‌های تاریخی مربوط به مشروطیّت به این موضوع اشاره‌ای نشده، بلکه این کار شرم‌آور، از شخصیّتی مثل حاج مهدی کوزه‌کنانی بسیار بعید می‌نماید، چرا که وی در راه آزادی و استقلال میهنش از جان و مالش گذشته و در این زمینه ایثارگری‌های صاحب ترجمه ورد زبان بوده و این واقعیّت در اغلب منابع ذکر گردیده است. میرزا جواد ناطق در خاطرات خود می‌نویسد:

«روز ۲۹ رجب ۱۳۲۴ هـق مسجد صمصامخان فرش شد و برای علماء، اعیان و تجّار دعوت‌نامه فرستادند به شرح ذیل: «وجود جنابعالی برای مذاکره مطلب مهمّی در کنسولگری انگلستان ضرورت دارد، متمنّی است زودتر تشریف بیاورید». اوّلین شخصی که از طبقه تجّار بدون آن که دعوت نامه را ببیند به کنسولگری آمد حاج مهدی کوزه‌کنانی بود که از مردان شجاع و وطن‌پرست و دست و دل‌باز بود که داستان مساعدت وی به برادرش حاج علی اتحادیّه و تأدیه قروض وی که بالغ بر ۱۸۰ هزار تومان باشد ورد زبان مردم شده بود. آمدن حاج مهدی اهمیّت خاصّی داشت».[۲]

درباره تأمین هزینه متحصّنین در کنسولگری، کسروی می‌نویسد:

«امروز بازرگانان پیشنهاد کردند در رفت را به گردن گیرند و پول پردازند. نخست حاج

۱- احمد کسروی - تاریخ مشروطه ایران - ص ۶۹۴ و ۱۸۴ و ۷۱۰

۲- نصرت ا... فتحی - پیشین - ص ۱۶۲

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

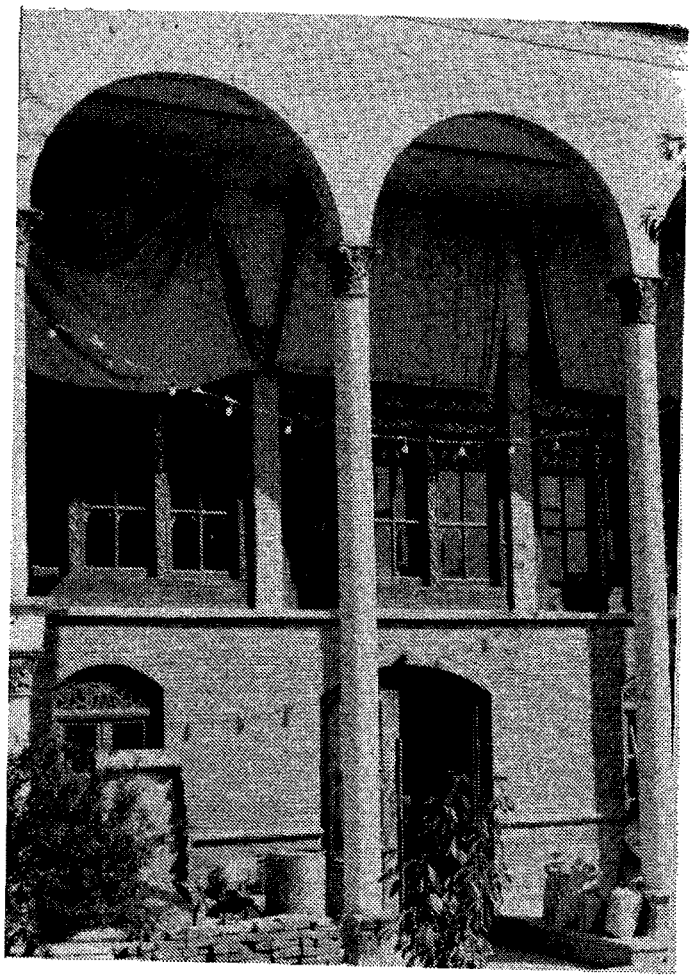

منزل حاج مهدی کوزه کنانی ـ خانه مشروطیّت

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مهدی آقا کوزه‌کنانی پیشگام گردید. بدین سان رو به ملاّیان کرد و گفت:، در این راه که به خرسندی و سرافرازی ایرانیان خواهد انجامید من از جان و دارائی دریغ نخواهم داشت و همه دررفت را خود ازکیسه خواهم پرداخت. ولی دیگران به آن خرسندی ندادند و چنین نهادند که همگی پول هائی پردازند».[۱]

از همه بدتر، این تهمت است که: «حاج مهدی.... بعد از به بست نشستن ستّارخان و باقرخان و.... در سفارتخانه [درکنسولگری] عثمانی و حتّی قبل از آن نیز ارتباط خود را به کلّی از انجمن انقلاب قطع می‌کند و این بار به عنوان سرباز در لشکری که بر علیه همشهریان و هم‌کیشان خود صف‌آرائی کرده بود قرار می‌گیرد».

این اتّهام نیز نه تنها واهی و دور از واقعیّت است، بلکه بنابه تصریح منابع معتبر، در آن روزهای حسّاس، حاج مهدی نه تنها در صف آزادیخواهان تبریز بوده، بلکه مثل گذشته آماده جانفشانی و فداکاری در راه آزادی بوده است. بنابه نوشته کسروی: «پس از رفتن محمدعلی میرزا از ایران، دولت نوپای مشروطه به تنگی افتاده به چاره‌جوئی‌ها پرداخت.... چنین نهادند که دولت ده میلیون وام از دولتی یا بانکی بخواهد.... دولت در آخرهای آذرماه ۱۲۸۸ با نمایندگان روس و انگلیس به گفتگو پرداخت، ولی دو دولت چون خواستند این را دستاویز گرفته درخواست نهانی خود را در زیر پرده‌هائی به ایران بفهمانند.....

همین که آگاهی از پیشنهاد دو دولت به توده رسید، در همه جا مردم ناخرسندی نمودند و به خروش برخاستند به ویژه در تبریز و تهران که تکانی در مردم پدید آمد. در تبریز ستّارخان هنوز آنجا بود و همراه نمایندگان انجمن ایالتی به تلگرافخانه درآمدند و نمایندگان آذربایجان را در تهران به تلگرافخانه خواسته به گفت و شنید پرداختند و آشکاره آگاهی دادند که توده آذربایجان به هیچ گونه وامخواهی از روس و انگلیس خرسندی ندارند، چه رسد به آن شرطهای ننگین و ریشه‌برانداز و نوید دادند که هرگاه، دولت از خود کشور وام خواهد، آذربایجان، اندازه بزرگی را بپردازد و چون شور و جوش همه دسته‌ها را

۱-کسروی - پیشین - ص ۱۶۲ و ۱۵۶

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

خانه مشروطیّت ـ منزل مسکونی حاج مهدی کوزه کنانی (ابوالملّه)

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

فرا گرفته و مردم از درون دل به پشتیبانی دولت برخاسته بودند، کمیسیونی از پیشروان بازرگانان (شادروان حاج مهدی آقا کوزه‌کنانی و شادروان حاج شیخ علی اکبر اهرابی و حاج میرزا علی‌اکبر صدقیانی و حاج علی آقا کمپانی و دیگران) پدید آوردند که هم از تبریز پول گردآورند و هم به شهرهای دیگر تلگراف نموده، آن‌ها را نیز به کار برانگیزند».(۱)

آخرین اتّهام نویسنده مقاله به صاحب ترجمه این است که «حاج مهدی کوزه‌کنانی، از جمله کسانی بود که برای دعوت از «صمد خان» به نعمت‌آباد رفته بودند و ریش درگرو گذاشته بودند که جهت هر چه بهتر اجرا کردن اوامر صمد خان و کنسول روس، از هیچ اقدامی فروگذاری نخواهند کرد».

در این زمینه نیز بهتر است از نوشته کسروی مدد جوئیم و از متن نوشته او واقعیّت را دریابیم. وی می‌نویسد: «.... بیچارگان سراسیمه پی چاره می‌گشتند و کسانی از ایشان از ناچاری و یا به انگیزش دیگران رفتن به باسمنج و آوردن صمدخان را خواستار بوده و هیاهو می‌کردند. ثقةالاسلام مردانه با ایشان به گفتگو درآمده پاسخ داد: «شما اگر سرپرست می‌خواهید از دولت خود خواهید، چرا به باسمنج می‌روید؟!» بدین سان ایشان را راه انداخت. سپس سه تن از درباریان پیشین را: ناظم‌الدوله، سردار سطوت و اعتمادالدوله، که فرستاده و بدانجا خوانده بود روانه باسمنج گردانید که نزد صمدخان رفته با او گفتگو کرده از زبان او چنین پیام رسانند: «اگر تو می‌خواهی به شهر آئی من ناخرسند نیستم، ولی کاری کن که با دستور دولت و به نام دولت بیائی». اینان همان ساعت روانه گردیدند. خود ثقةالاسلام نیز تلگرافی به تهران فرستاده، حال شهر را آگاهی داد و خواستار شد دولت هر چه زودتر کاری کند و به چاره پردازد.... آن سه تن که به باسمنج رفته بودند نومیدانه بازگشتند».(۲)

۱- کسروی - تاریخ هیجده ساله آذربایجان - ۱۲۱ و ۳۰۱

۲- کسروی - تاریخ هیجده ساله آذربایجان - ۱۲۱ و ۳۰۱

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

آذربایجان زادگاه شعر نو

و نقد ادبی

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

در شماره ۳۸ مجلّه وزین «ایران فردا» مقاله‌ای تحت عنوان «زادگاه شعر نو، آذربایجان یا کرمانشاه؟» به قلم آقای کیومرث کرم یافتی درج گردیده و در آن نوشتار، نخستین شاعر نوپرداز، مرحوم ابوالقاسم لاهوتی معرّفی گردیده بود که جای بسی تأمل است.

گفتنی است شعر نو و نوپردازی، یک پدیده ادبی - فرهنگی است که بر اثر خواست زمان و نیاز جامعه پیدا شده و رو به تکامل گذاشته است. سطحی‌نگری است فرض کنیم که شخصی آن را یک شبه کشف و به جامعه معرفی کرده است. این پدیده ادبی - فرهنگی، زاده انقلاب مشروطیّت و پرورده شاعران مجاهدی است که مبارزات سیاسی - اجتماعی را با فعالیت‌های ادبی به هم آمیخته بودند. در واقع تحوّلات سیاسی و دگرگونی‌های اجتماعی بود که آن را به منصّه ظهور رساند. به قول حسین صفّاری دوست: «هر دگرگونی در شکل و مضمون ادبیّات، مشروط به دگرگونی عظیمی در زندگی اجتماعی است».(۱)

شعر نو در دوران انقلاب مشروطیّت، در سرزمین انقلابی آذربایجان به وجود آمد و می‌توان گفت این پدیده ادبی محصول شرایط تاریخی بود که در این دیار تاریخ‌ساز پدید آمد. پس از آن که مرحله دوّم انقلاب مشروطیّت آغاز می‌شود و:«.... شورش به داخل بیشتر طبقات مختلف جز دهقان‌ها نفوذ می‌کند، شراره‌های انقلاب از حضرت عبدالعظیم و قم به تبریز می‌جهد.... در این دوره مبارزه‌های خونین و لشکرکشی و انقلاب به معنای واقعی آغاز می‌گردد».(۲)

در این برهه سرنوشت‌ساز، شعرای آذربایجان نیز همگام با حرکت تاریخ‌ساز مردم این سرزمین، با دگرگون کردن شکل و محتوای شعر، آن را از انزوا بیرون آورده و به میان مردم می‌برند و با ساده کردن و مردمی نمودن آن، شعر را به عنوان سلاحی برّا علیه استبداد و استعمار به کار می‌گیرند و از این راه به اندازه جنگ‌افزار مجاهدین در سرنگونی خودکامگی و استقرار آزادی به انقلاب خدمت می‌کنند. برجسته‌ترین سرایندگان آذربایجان که تحت تأثیر مبارزات شورانگیز مردم این سرزمین قرار گرفته و مجاهدات آن‌ها را در آثار خود منعکس کرده‌اند عبارتند از:

۱- دنیای سخن - شماره ۶۲ - مهرماه ۱۳۷۳ - ص ۵۸

۲- دکتر مصطفی رحیمی - قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی - ص ۵۹

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

حاج رضا صرّاف تبریزی، میرزا جبّار مشعوف، سیاهپوش و....

طرفه آن که از بین خود مجاهدان، شاعرانی ظهور می‌کنند که در دستی تفنگ و در دست دیگر قلم، در جبهه‌های جنگ و در میان آتش و خون، با سروده‌های خود مدافعان جان برکف را به ادامه مبارزه تشویق می‌کنند. میرزا احمد سهیلی ششگلانی، سعید سلماسی، میرعبدالحسین خازن خیابانی و بایرامعلی عبّاس‌زاده (حمّال) در زمره این سخنوران رزمنده قرار دارند.

پرواضح است که سروده‌های این شعرای رزمنده را شوری دیگر است که از قعر ایمان و عشق آنان به آزادی و آزادگی سرچشمه می‌گیرد، به ویژه آن که برخی از آنان مثل میرزا احمد سهیلی و سعید سلماسی با خون خود انقلاب را جلائی دیگر بخشیدند. آثار منظوم این هنرمندان صاحب سیف و القلم، نیروی ایمان و قدرت روحی همشهریانشان را در آن روزگار به وضوح منعکس می‌کند و در واقع، زندگینامه پرافتخار و آثارگرانسنگشان نشانگر آن است که شخصیّت ادبی و اجتماعی آنان، محصول شرایط تاریخی عصر خویش می‌باشد. عصری که شورش و عصیان به همراه دارد. عصری که ستارخان‌ها، باقرخان‌ها و شیخ محمد خیابانی‌ها پدید آورده است. مجاهدین غیرتمندی همچون حسین خان باغبان‌ها پرورده است که در راه آزادی، شب و روز در سنگر است و روی فرزند ندیده، سمندروار تا آخرین فشنگ می‌ایستد و شهید می‌شود. در همچو عصری، شعر و ادبیّات نیز نمی‌تواند متأثّر از شرایط اجتماعی و سیاسی محیط خود نباشد، بلکه هنر در خدمت توده‌ها و انقلاب قرار می‌گیرد و این شاعران مبارز، با آفریدن مضمون‌های تازه انقلابی، صفحه جدیدی در تاریخ ادبیّات آذربایجان می‌گشایند. آن‌ها شعر را از آسمان به زمین کشیده و به میان مردم کوچه و بازار می‌برند و چنان الفتی مابین مردم و ادبیّات ایجاد می‌کنند که توده‌ها با شنیدن سروده‌های آنان به گونه‌ای منقلب می‌شوند که دسته دسته مسلّح شده و به مجاهدین می‌پیوندند. اشعار این شعرای مجاهد، چون از دل برمی‌خیزد، چنان در دل‌ها می‌نشیند که توده‌های مردم ورد زبان می‌کنند و رزمندگان در سنگرها می‌خوانند و برای ادامه پیکار رهائی‌بخش قوت قلب می‌گیرند.

این تأثیر سرنوشت‌ساز ادبیات مردمی بر روند انقلاب بود که زمینه را برای ایجاد شعر

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

نو فراهم ساخت و برخی از ادبای آذربایجان را به این فکر انداخت که از ادبیات به انقلاب نقب زده و از آن، در دگرگونی‌های اجتماعی و سیاسی بهره بگیرند. در این زمینه، تئوریسین‌هائی ظهور کردند و با کهنه‌اندیشان از راه قلم به مبارزه برخاستند.

ادبای معتقد به این تحوّل بر این باور بودند که اگر انقلابی بخواهد موفّق گردیده و به اهدافش که همانا تأمین استقلال و تعمیم آزادی‌های فردی و اجتماعی و از بین رفتن تبعیض و بی‌عدالتی‌هاست برسد باید تحوّلی در افکار مردم به وجود آید. چرا که آن‌ها انقلاب ادبی را نخستین گام در تحوّل افکار می‌دانستند. ایجاد تجدّد در ادبیّات نیز، تنها با پس و پیش کردن قافیه‌ها و تصرّف در وزن‌ها و هنرنمائی در ترکیب کلام، امکان‌پذیر نبود و اختلاف مضمون‌های جدید و مقرّرات شعر قدیم، هنگامی می‌توانست از میان برخیزد که در طرز اندیشه و اسلوب بیان شعر، تحوّلی عمیق و ریشه‌دار به وجود آید. روزنامه تجدّد ارگان شیخ محمّد خیابانی که پرچمدار این حرکت تحوّل برانگیز بود، در این زمینه می‌نویسد:

«.... ویکتور هوگو آن شاعر رمانتیک فرانسه را که در فلسفه تاریخ ملل حاضر، مصداق آن را مشاهده می‌نمائیم، همیشه در نظر داریم که می‌گوید: قاطع‌ترین نتیجه مستقیم یک انقلاب سیاسی، یک انقلاب ادبی است و در تحوّلات و تجدّدات مادّی شرکت نجوئید مگر با انقلاب معنوی».

بدین ترتیب می‌بینیم که این تحوّل ادبی، بر اثر شرایط تاریخی و خواست زمان پدید می‌آید و شعرای انقلابی آذربایجان سال‌ها قبل از لاهوتی با ارائه تئوری‌هائی نه تنها این تحوّل ادبی را نیاز جامعه معرفی می‌کنند بلکه خود به سرودن شعر نو می‌پردازند. در آن سال‌ها، علاوه بر سعید سلماسی، هنگامی که جعفر خامنه‌ای این ابیات را با قافیه‌بندی جدید و بی‌سابقه می‌سراید، در ایران عنوان شعر نو به گوش کسی نخورده بود:

ای غنچه گل ار دهی اجازت
خواهم به ادب، تو را بچینم
تا از تو دهم صفا و زینت

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بـــــر ســـــینه یـــار نـــازنینم
افســـــرده نـــمی‌شوی مـــخور غـــم
در ســـــــینه نـــــازنین جـــانان
کـــــانجاست نـــهان گـــل قشـــنگم
ســـــرچشـــمه صـــاف آب حـــیوان

بزرگ‌ترین تئوریسین این جریان، یعنی تقی رفعت، از سال ۱۲۹۶ شمسی / ۱۳۳۵ هـ‌ق یعنی شش سال قبل از نوپردازی لاهوتی با ارائه نظریّات جدید خود تحت عنوان «تجدّد در ادبیّات» در روزنامه تجدّد و مجله آزادیستان چاپ تبریز، شعرهای نو خود را در این نشریات به چاپ می‌رساند.[۱] او در مقابل غزلسرایان و قصیده‌گویان متعصّب جبهه می‌گیرد. در این میان پای سعدی به میان می‌آید. شعرای معتقد به عروض و صنایع متداول شعری به طرفداری و حمایت شیخ شیراز برمی‌خیزند. نوگرایان ضمن بزرگداشت شعرهای او بر این عقیده بودند که اگر سعدی می‌خواست در این زمانه زندگی کند به ناچار می‌بایست متجدّد می‌شد، چرا که حرف روز باید به زبان روز بیان گردد و این بحث‌ها مدّت‌ها میان نویسندگان ادبی روزنامه «تجدّد» و «مجله آزادیستان» ادامه داشت و مجلّه‌ها و نشریّه‌های دیگری چون «دانشکده» به مدیریّت ملک‌الشعرای بهار نیز از این بحث داغ ادبی دور نماندند.

در شماره ۱۶۸ روزنامه تجدّد که در روز چهارشنبه ۲ جدی ۱۲۹۸ منتشر شده، درباره «تجدّد در ادبیّات» آمده است:

«....علوم و فنون، افکار و اعتقادات فلسفی از یک طرف، امور و تشکیلات، نظامات و دستورهای سیاسی و اجتماعی از طرف دیگر، ترقّی‌ها و تکامل‌های فوق‌العاده کرده‌اند.... حالا دیگر به هیچ وجه ممکن نیست، آن اوضاع ادبی قدیمی را، با تجسّسات و تفکّرات

۱- برای اطلاع از زندگینامه و نمونه شعرهای این نوپردازان مراجعه کنید به کتاب «مشاهیر آذربایجان» (جلد اوّل) به همین قلم

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

معلومه خودش، از جای چند قرن قبلی خود برداشته به عهد امروزی پیوند ساخت. در میان آن دیروزگذشته و این «امروز» موجود، یک پرتگاه عمیق، فاصله تشکیل می‌دهد. نه فردوسی هزارساله می‌تواند بدون‌کم وکاست از روی آن برجهد و نه ما می‌توانیم، خودمان را به چندین قرن پیش رسانیده، از یک وضعیّت موجود قبل از ما، استفاده‌های طابق‌النعل بالنعل با احتیاجات کنونی خودمان به دست بیاوریم».

زنده‌یاد تقی رفعت، در سرمقاله شماره ۱۵۸ روزنامه تجدّد که در روز چهارشنبه ۲۹ میزان ۱۲۹۸ منتشر شده، مقوله علم ادب و ادبیات را چنین تعریف می‌کند:

«....علم ادب را متقدّمین به هر نحو و ترتیبی که موضوع آن تقاضا نموده باشد، تعریف کرده‌اند. حتّی این جهت علم را نیز متذکّر شده‌اند که علم ادب را موضوعی خاصّ موجود نبوده، مقصود از ادب و ادبیّات، ثمرات و آثار آن‌هاست. از این نقطه نظر، شمول ادبیّات، فقط به نظم و نثرهای شاعرانه انحصار نیافته، دایره اشتمال آن بر فلسفه، علوم متنوّعه، سیاسیّات، تاریخ و بدون این که لزوم به تذکار اسامی فرد فرد آن‌ها باشد، بر تمام شعبات معلومات بشریّه ممتدّ و محیط است. در این صورت می‌توان گفت: ادبیّات یک ملّت، مجموعه فضل و عرفان آن ملّت است».

وی در ادامه سخنانش می‌افزاید: «....در حالتی که یک جنبش همیشه جوان و یک نهضت هماره آزاد، «ادبیّات» ملل مختلفه عالم را سراسر در یک طریق ترقّی و تجدّد پیش می‌برد، یعنی در حالتی که «ادبیّات» هر یک ملل مختلفه تابع یک حرکت، یک جریان عمومی تکمّل و تعالی شده، در شعبات مختلفه معارف بشریّه، ثمرات متناسب با قوا و استعدادات خودشان به عرصه ظهور می‌رسانند. ادبیّات ما، چشمه تنگ و مکدّر خود را به آفاق متباعده «ماضی» دوخته، در تحت تأثیر استماعات دورادور آن، در یک حالت انجذاب و مسخریّت، معطّل و موقوف مانده است.

یاد ایّام گذشته، خیال روزهای آینده را از خاطر ما زدوده و پرستش متعبّدانه گذشتگان، اختیار شخصیّت و ذاتیّتمان را از دستمان ربوده است.

این یاد وفاکارانه و این پرستش ملّت گذارانه، در حدّ ذات خود، مایه خسران و حرمان نیستند. عیب ما در اینجاست که محلّ یک غایه شخصی و جدید را خالی گذاشته‌ایم و

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

تماشای آثار صنادید ماضی، ما را از مشاهده و معاینه ابعاد «آتیه» بازداشته است».

تعداد نوگرایان بیشتر نبود، ولی آن تعداد اندک، افرادی بودند مبارز، آزادیخواه، ادیب و روشنفکر که خواست جامعه و نیاز زمان را خوب درک کرده و با شهامت و تهوّر خاصّ خود توانستند تاریخ ادبیّات ایران را ورق زده و موجی نو و مردمی در شعر و ادبیات این مرز و بوم به وجود بیاورند.

تقی رفعت در تکمیل انقلاب ادبی، برای نخستین بار نقد ادبی را هم در ایران پی افکند و این گام ارزنده او نیز بسی خلاّقانه و راهگشایانه بود. افکار و اندیشه‌هائی که وی در این زمینه ارائه کرده، ارزش شخصیّت، قدرت تفکّر، ذوق سرشار و نبوغ کم‌نظیر او را در آن سن کم نشان می‌دهد. محمد علی سپانلو می‌نویسد:

«سایه‌ای از نقد تفسیری، یعنی نقدی که به اعتقاد رولان بارت، بر اساس انتخاب معیار از ذات اثر مطروح و به ملاحظه مرام منتقد و به طریقی پویا عمل می‌کند، نخستین بار در نوشته‌های تقی رفعت دیده می‌شود و از این رو رفعت را می‌توان آغازکننده نقد جدید در ایران دانست....امّا شاید درخشان‌ترین جنبه کار رفعت، عقایدی باشد که ضمن یا پس از مناقشات قلمی با مطبوعات تهران و از جمله ادبای مجلّه «دانشکده» تهران به مدیریّت محمّد تقی بهار ابراز داشته است. این عقاید در یک سلسله مقالات منعکس است. نویسنده با نگارشی هیجانی که آهنگ کلام با ضرباهنگ احساس همخوان است و شاید تا آن موقع در جدل‌های ادبی و مطبوعات فارسی بی‌سابقه بوده است، نظراتی برتر از مدّعیات محدود حریفان ابراز کرده است.

توجه تقی رفعت در این مقالات، همواره به مبادی کار است. او نیازهای زمان و اقتضاهای محیطی را که دستخوش انقلاب سیاسی است می‌شناسد، می‌داند که: «جهان متمادیاً در تبدیل و تحوّل می‌باشد. در عالم وجود و بقاء انقلاب و تکامل و بنابراین تجدّد یک تجدّد همیشه خرّم و زنده، یک تجدّد غیرمفارق حیات موجود است. و بعد، تابع موجبات این مشاهده خود بشویم و چیزی را که چشمان ما دیده‌اند باور کنیم».

طی همین جملات، مبانی منظم فکری تقی رفعت چهره می‌نماید. او براساس تکامل طبیعی که انگیزه مرام‌های فکری جدید بود، برای ادبیات نیز یک «نوجوئی مدام» یا

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

«همیشه خرّم» تقاضا می‌کند. البتّه رفعت از تکامل آغاز می‌کند، ولی آن را بدون انقلاب ناقص می‌بیند. و در این جاست که از هم عصرانش پیش می‌افتد. زیرا آن‌ها استدلال می‌کردند، ما تابع سیر تکاملیم، باید تکامل به ما اجازه دهد و رفعت در مقابل این «مخترعان رقص خرچنگی» استدلال می‌کند: «همچنان که محیط ما را پرورش می‌دهد، محیط دیگری هست که ما باید آن را کامل کنیم». و مثل می‌زند پرنده‌ای را که پرواز نکند و عذر بیاورد که پرواز باید مرا حرکت دهد.

به برخی اصطلاحات خاصّ رفعت اشاره می‌کنیم. گروهی از این اصطلاحات یا تعابیر برای نخستین بار به وسیله رفعت در بحث نقد ادبی به کار رفته است. گروه دیگر که در تشریح اوضاع اجتماعی استعمال شده، سال‌ها بعد و هم امروز، بخصوص در نوشته‌های باصطلاح «داغ و جوان» تقلید شده و می‌شود. از ادبای زمان «ذهنیّت بیدار» و «صمیمیّت صریح» می‌خواهد، می‌داند که با «سرخاب معاصر» نمی‌توان «ساختمان» قدیمی را تجدید کرد. ادیب و شاعر «پیرو نیست، پیشوا است». «نمی‌توانیم ادبیات را از هیئت اجتماعیّه دور نگهداریم» و سرانجام تجدّد در ادبیّات از سه نظر اساسی مورد تدقیق قرار می‌گیرد «از نظر شک - زبان - اسلوب» و نیز معانی و تعابیری چون: عصیان ادبی - احساسات معاصر - احتیاجات نوانو - عصبیّت ملیّت - اضطراب عصر.... این‌ها برخی از شکوفه‌هائی هستند که رفعت در چشم‌انداز فصل تازه برای نسل نو می‌دید».[۱]

تقی رفعت که از پیشگامان نهضت دموکراتیک مردم آذربایجان، دست راست و مسئول تبلیغات زنده‌یاد شیخ محمد خیابانی بود، پس از شکست نهضت و شهادت مظلومانه خیابانی، در سن ۳۱ سالگی، روز چهارشنبه اوّل محرّم ۱۳۳۹ هـ‌ق / ۲۴ شهریور ۱۲۹۹ شمسی در خفاگاه خویش در روستای قیزیل دیزج خودکشی کرد.

آقای کرم یافتی به طور مکرّر خودشان را از هرگونه تعصّب قومی مبرّا معرفی می‌کنند، ولی مقام لاهوتی را از بزرگان و شاعران آذربایجان، از جمله رفعت، آخوندزاده، غنی زاده سلماسی و.... بالاتر برده و نوشته‌اند.

۱- محمد علی سپانلو - نویسندگان پیشرو ایران - ص ۲۵۲

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

«.... و گروه زیاد دیگری که همه از شاعران نامدار و اغلب انقلابی و آزادیخواه آذری بوده‌اند، هیچ کدام نه مقام لاهوتی و آثار او را دارند و نه در شعر نو، دارای فضل تقدّم بر او هستند».

در زمینه شعر نو فضل تقدم؟! داشتن او را دیدیم، در دیگر زمینه‌ها نیز چون بحث به درازا می‌کشد و این سطور گنجایش آن را ندارد از ورود به آن خودداری می‌کنیم. صاحب نظرانی که هم لاهوتی و هم بزرگان آذربایجان را می‌شناسند خودشان در این زمینه داوری خواهند کرد. ولی قدر مسلم آن است که طبق شواهد مستند تاریخی، نه تنها لاهوتی، بلکه اغلب شعرای آن روزگار تحت تأثیر شاعران نامدار آذربایجان افکارشان شکل گرفته است. لاهوتی نه تنها در زمینه سرودن شعر نو، بلکه در دیگر عرصه‌ها نیز از شاعران و ادبای نظریه‌پرداز آذربایجان الهام گرفته است: «میرزا ملاّ احمدوف» و «ظفر ظریفوف» دو تن از ادبا و محقّقان جمهوری تاجیکستان که منتخبات اشعار لاهوتی را در شهر دوشنبه منتشر کرده‌اند، در مقدمه می‌نویسند:

«ضمناً باید گفت که از دوره‌های بعد ایجادیّات شاعر، آفریده‌های بسیاری نیز به کلیّات داخل نشده‌اند. تعجّب‌آور است که در کلیّات حتّی بعضی از شعرهای خیلی مشهور شاعر هم جا نگرفته‌اند. از جمله شعر «لای لایی مادرانه» را مثال می‌آریم که ۲ فیروزی سال ۱۹۱۰ در روزنامه «ایران نو» به طبع رسیده، آن را ادوارد براون خاورشناس مشهور انگلیسی نیز در یکی از کتاب‌هایش با ترجمه به زبان انگلیسی درج نموده است. این شعر در پیروی سرود میرزاعلی اکبر صابر شاعر معروف آذربایجان انشاء شده، دارای آهنگ بلند اجتماعی و سرشار از روحیّه وطن‌پرستی و آزادیخواهی لاهوتی است و برای درک انکشاف تدریجی جهان‌بینی شاعر مبارز خیلی مدد می رساند. علاوه بر این توسّط این شعر رابطه قوی ایجادی لاهوتی را با شاعران معارف‌پرور و آزادیخواه آذربایجان و تأثیر افکار و اندیشه‌های آنان را در تشکل جهان‌بینی شاعر انقلابی می‌توان مشاهده نمود».[1]

یحیی آرین‌پور نیز می‌نویسد: «در این دوره تأثیر صابر و نیز سخنوران ترک در اشعار

۱- گلبانگ نوجوانی - دوشنبه «عرفان» - ۱۹۹۲ - ص ۶

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

لاهوتی نمایان است و خود لاهوتی اعتراف می‌کند که شیوه رئالیسم و راه به کار بردن شعر طنزآمیز را به عنوان حربه مبارزه اجتماعی از صابر آموخته است و نیز به اعتراف خود او صابر را ابتدا با ترجمه‌های سیّداشرف‌الدین حسینی، مدیر روزنامه نسیم شمال شناخته است.

لاهوتی در نامه‌ای که به تاریخ ۱۷ ژوئن ۱۹۵۴ م به زبان فارسی از مسکو به میراحمدوف (مؤلّف شرح حال صابر باکو ۱۹۵۸ م) نوشته گوید: اشعار صابر به قدری ساده، روان، خلقی، هوشمندانه و سرشار از روح شهامت است که بر دل هر انسانی که شیفته آزادی است راه می‌یابد. در نوشتن چنین آثار مستقل، صابر راهنمای من بوده است. در این زمینه من و سایر فکاهی‌نویسان ایران نیز مرهون استادی او هستیم.... پیداست که پیش از صابر هم آثار فکاهی وجود داشته، امّا بنیانگذار آن اسلوب فکاهی که به یاری مردم برخیزد، با استبداد و استثمار بستیزد و به نام آزادی و نیکروزی زحمتکشان پدید آمده باشد، کسی جز علی‌اکبر صابر نیست».[۱]

آقای کرم یافتی در ابداع و ابتکار زنده‌یاد سعید سلماسی تردید روا داشته و نوشته‌اند: «این جوانمرگ سلحشور دقیقاً در عنفوان شباب یعنی در ۲۱ سالگی به شهادت رسیده است و این سنّ به ویژه در آن زمان، با توجّه به امکانات محدود فرهنگ و معارف (به خصوص برای توده کم بضاعت) نمی‌تواند برای هیچ کس دانشی در حد کمال و منتج به ابداع و ابتکار فراهم نماید، مگر نبوغی خارق‌العاده با امکاناتی در طبقه اشراف و «می‌دانیم که سعید سلماسی هم از اشراف زادگان نبوده است».

نویسنده محترم که از هرگونه تعصّب قومی بدور هستند، این اظهار نظرشان را باید حمل بر بی‌اطلاّعی و عدم شناخت ایشان از سعید سلماسی دانست، هر چند که زندگینامه او را در جلد اوّل کتاب «مشاهیر آذربایجان» به قلم راقم این سطور خوانده‌اند. برخلاف گفته ایشان، سعید سلماسی از خاندان معروف و ثروتمند «حق وئردیف» بود. پدر و جدّ او در روسیّه به امور ملکداری و تجارت مشغول بودند و به همین جهت نیز در

۱- از صبا تا نیما (ج ۲) - ص ۱۶۹

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

mandegar.tarikhema.org

pdf.tarikhema.org
tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

معادن باکو صاحب املاک و علاقه بودند. سعید به همین مناسبت پس از مدّتی کسب دروس مکتبی به سوی روسیّه مسافرت کرد و به شهر باکو رفت.

.... سعید در مدّت اقامت خود در باکو با برادران اروج‌اوف که در آنجا با تأسیس چاپخانه به نشر کتب سودمند ادبی و تاریخی، داستان‌ها و ترجمه‌های آثار نویسندگان خارجی اقدام می‌کردند آشنا گردیده و با مطالعه کتب مختلف و افزایش معلومات خود باطناً به افکار آزادیخواهی و حریت‌طلبی محبّت وافر به هم رسانیده بود....»[۱] و به قول مرحوم نصرت‌اللّه فتحی: «وی از آزادیخواهان بنام و صاحب سیف و القلم و نطق بود و جنبه تئوریسینی داشت و از کلمات اوست: دائماً انقلاب، دائماً انقلاب».[۲]

«این جوان مبتکر و آزادیخواه در راه فرهنگ سلماس، فداکاری‌ها کرده است. او با آن سن کم در سال ۱۲۸۵ شمسی، نخستین مدرسه سلماس را با نام سعیدیّه تأسیس کرده و آن را با هزینه شخصی خود اداره می‌نمود. این مدرسه از هر حیث آبرومند و شاگردان دارای لباس متحدالشّکل و نشان مخصوص بودند، وی نخستین قرائتخانه سلماس را نیز بنیان گذاشته است. همچنین در سال ۱۳۲۴ هـق / ۱۲۸۵ شمسی چاپخانه سربی «امید ترقّی» را در شهر تبریز راه انداخت،[۳] که اغلب روزنامه‌های تبریز از جمله روزنامه «انجمن» ارگان انجمن ایالتی آذربایجان در آنجا چاپ می‌شد.

همسنگر و همشهری نام‌آورش میرزا محمود غنی‌زاده سلماسی، پس از شهادت سعید در حق وی گفته است:

کبریانین شهید والاسی روح ایران سعید سلماسی[۴]

۱- مجله یادگار - سال سوّم - شماره دهم - ص ۷۷

۲- نصرت‌اللّه فتحی - مجموعه آثار قلمی ثقةالاسلام - ص ۴۸۶

۳- حسین امید - تاریخ فرهنگ آذربایجان (ج ۱) - ص ۳۷۴ و ۱۳۸ (ج ۲) - ص ۶

۴- برای اطلاع بیشتر زندگینامه سعید سلماسی مراجعه کنید. کتاب «مشاهیر آذربایجان» - (ج ۱) - ص ۲۲۵ به بعد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

نیم نگاهی به کتاب

تاریخ و جغرافیای

ارسباران

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

هنگام تورّق کتاب «تاریخ و جغرافیای ارسباران» تألیف آقای حسین دوستی از انتشارات «احرار» تبریز که در ۴۳۶ صفحه به زیور چاپ آراسته گردیده، یکی از مبحث‌های مهمّ آن یعنی «لهجه و زبان» دقت نگارنده این سطور را به خود جلب کرد و چون مؤلّف محترم، در نگارش این بخش از اثرشان، اغلب از منابعی استفاده کرده‌اند که آن مآخذ در راستای اهداف سیاست فرهنگی رژیم پهلوی تألیف گردیده‌اند، در نتیجه دچار لغزش‌هائی شده‌اند که قبل از مطالعه همه مطالب کتاب، تذکار مواردی در این زمینه، ضروری می‌نماید.

آقای حسین دوستی در این مبحث، اظهار نظر کرده‌اند که: «ترکی زبان اصلی [مردم] آذربایجان نبوده» و با استناد به یکی از منابع آن چنانی نوشته‌اند: «از اوایل قرن سوّم هجری، کم کم پای امرای مختلف ترک به آذربایجان آغاز گردیده است....».

گفتنی است که مهاجرت ترک‌ها به آذربایجان، نه در قرن سوّم و یا پنجم هجری، بلکه از دوران قبل از میلاد مسیح آغاز گردیده و در دوران ظهور اسلام، این خطّه ترک نشین بوده است. لازم است که درباره تاریخ و چگونگی مهاجرت ترک‌ها به کتاب «تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی» نوشته دکتر جواد هیئت که اثرش را با استفاده از منابع دست اوّل بی‌طرف تألیف کرده، مراجعه کنیم تا ببینیم ماجرا از چه قرار بوده است: «بنابه نوشته هرودت، اولین مهاجرت اقوام ترک به آذربایجان در قرن هفتم قبل از میلاد، به قولی با مهاجرت سکاها (اسکیت‌ها) شروع می‌شود. مهاجرت‌های بعدی در قرن‌های چهارم و پنجم میلادی با آمدن هون‌ها صورت گرفته است. در منابع ارمنی از هون‌های سفید به نام خیلندورک یا خیلنتورک یاد شده (مارکوارت - ایرانشهر - ص ۹۶) و شهر بلاساغون در مغان جنوبی مرکز آن‌ها بوده است (بلاساغون نام یکی از شهرهای ترکستان شرقی نیز هست) ترکان قدیم بلغار، خزر، آغاچری و سابیرها که به اروپای شرقی هم مهاجرت کردند، به آذربایجان آمدند و در اینجا هم سکونت نمودند.

مورخین ارمنی از این مهاجرت‌ها به تفصیل یاد نموده‌اند (آباس کاتینا، موسی خرن (K.Kunik, Melanges Asiatiques.V, 150) آغاچری‌ها از اقوام خزر محسوب می‌شوند، در سال ۴۶۰ میلادی و ۸ سال بعد از آن‌ها ساراغورها (اویغورهای زرد) به جنوب قفقاز

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

آمدند و در سال ۴۸۸ با ساسانیان به نبرد برخاستند. نام آغاچری‌ها در دوران‌های بعدی، مثلاً در حمله هلاکو به قلعه الموت، در تواریخ آمده و گاهی هم به شکل قاچار ثبت شده است.

(Spiegel Iranische alterum Skunde III, 374) رئیس سابیرها آمبازوک در سال ۵۰۸ با قباد پدر انوشیروان جنگ کرد، ولی فرزندانش با او پیمان بستند و علیه روم جنگیدند. در سال‌های ۵۱۶-۵۱۵ میلادی، ارمنستان را اشغال کردند و تا قونیه پیش رفتند. به طور کلّی تا پایان سلطنت قباد، آران و گرجستان و منطقه شمال آذربایجان در دست خزرها و اقوام نزدیک آن‌ها بود. از این جهت، به این مناطق، کشور خزرها نیز گفته‌اند (بلاذری ۱۹۴، طبری، ابن‌خردادبه، تاریخ یعقوبی) و شهر قباله مرکز این‌ها بوده است «کلمه خزر با گزر (گردش می‌کند) از یک ریشه است».

در زمان انوشیروان نیز عدّه‌ای از اقوام ترک در آذربایجان اسکان داده شدند.... در زمان حمله اعراب عده ساکنین ترک زبان این منطقه‌قابل توجه بود. روایت وهب ابن منبّه در کتاب «التیجان» ابن‌هشام چاپ حیدرآباد مؤیّد این مدّعاست. در این کتاب آمده است که روزی معاویه از مشاور خود عبیدبن ساریه پرسید که آذربایجان چیست، عبید در جواب گفت اینجا از قدیم کشور ترکان بود.... .

مهاجرت انبوه ترکان به ایران، خصوصاً به آذربایجان در زمان سلاجقه انجام گرفته است.... در زمان ملکشاه، ترکمانان به آذربایجان آمدند و به زودی شهرهائی مانند گنجه، خوی، ارومیّه و همدان از آنان پر شد و شهر خوی، ترکستان ایران لقب گرفت. غیر از اوغوزها (= غزها) ترکان قپچاق نیز به آذربایجان مهاجرت کردند و قسمت مهم ایلات قپچاق از شمال خزر گذشته به قفقاز آمدند. بخشی دیگر مسیحیّت آوردند و در گرجی‌ها مستحیل شدند. در تشکیل اهالی تبریز، عنصر قپچاق سهم بزرگی داشته است».[۱]

درباره این واقعیت تاریخی که ترک‌ها حتّی در دوران قبل از میلاد مسیح در آذربایجان و سایر نقاط میهنمان ایران ساکن بودند، منابع و مآخذ فراوانی وجود دارد. از جمله

۱- دکتر جواد هیئت - تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی - تهران نشر نو - ۱۳۶۵ - ص ۱۶۹

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

درکتاب «اردبیل و دانشمندان» روایتی از ابن اثیر مورّخ معروف عرب نقل شده که خلاصه‌اش این است:

«رائش‌بن قیس بن صیفی بن سبا پادشاه یمن که با منوچهر پادشاه فارس و حضرت موسیٰ (ع) معاصر بوده، سوارهائی به سرکردگی شمربن عطّاف به آذربایجان فرستاد، وی وارد آذربایجان گردید و با ترک‌ها نبرد نمود و آن‌ها را مغلوب ساخت. سردار مذکور مسیر لشکرکشی خود را بر دو سنگ نوشت و به یمن مراجعت نمود. پس از بازگشت یمنی‌ها باز هم مدّت درازی آذربایجان در تحت سیطره ترک‌ها بماند.....».[۱]

به این ترتیب می‌بینیم ترک‌ها نه تنها در سده‌های بعد از اسلام، بلکه قرن‌ها قبل و بعد از میلاد مسیح، به آذربایجان مهاجرت کرده و در این سرزمین متوطّن شده‌اند و زبان ترکی نیز در این خطّه رواج کامل داشته است، چراکه مردم آذربایجان، دارای ادبیات شفاهی بسیار غنی هستند که با تاریخ مردم این دیار بستگی نزدیک دارد و در شکل‌گیری فرهنگ مکتوب آن‌ها نیز نقش بس مهمّی بازی کرده است. اثر گرانقدر «ده‌ده‌قورقود» که در دوران پس از اسلام در آذربایجان شکل گرفته، نمونه‌ای از این غنای فرهنگی را نشان می‌دهد. در قدمت و عظمت آن همین بس که: «دیتس، دانشمند آلمانی، ترجمه داستان تپه‌گوز (هیولای یک چشم) را به آلمانی منتشر ساخته و آن را با اودیسه هومر مقایسه کرده و نظر داده است که هومر در سرودن اودیسه از این داستان کهن که بعدها در بخشی از کتاب ده‌ده‌قورقود جای گرفته بهره جسته است، یا دست کم از مضمون آن باخبر بوده است».[۲]

اینک این سوال پیش می‌آید که اگر بر فرض، ترک‌ها در دوران بعد از اسلام هم به آذربایجان آمده باشند توان گفت که ترکی زبان اصلی مردم آذربایجان نمی‌باشد؟ اگر این حکم را درباره مردمان مصر و سوریّه، صادر کنیم و بگوئیم که زبان اصلی مردم مصر و سوریّه عربی نمی‌باشد، چراکه ساکنان این دو سرزمین، قبل از آن که پای مسلمانان عرب به آن جا برسد، قبطی و فنیقی بوده، چه پاسخی خواهیم شنید و یا مگر ملّت‌های کنونی قارّه آمریکا چند قرن است که مهاجرت کرده و از اروپا به آمریکا رفته‌اند، آیا امروزه در

۱- حاج سیّدفخرالدین موسوی اردبیلی نجفی - تاریخ اردبیل و دانشمندان (ج ۱) - ص ۸

۲- دکتر هیئت - پیشین - ص ۱۷۹

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

انگلیسی بودن زبان ملّت‌های آمریکای شمالی، و اسپانیولی بودن زبان کشورهای آمریکای لاتین و پرتغالی بودن زبان مردم برزیل می‌توان تردید نمود؟

شایان توجه است که این نوع نظریات پوسیده و مطالب دور از واقعیت‌های تاریخی، پس از کودتای انگلیسی سوّم اسفند ۱۲۹۹ و به قدرت رسیدن رضاخان میرپنج، در راستای اجرای سیاست‌های بیگانگان و ایجاد یک ناسیونالیسم افراطی مطرح شده به قول دکتر ناصر مصباح:

«رضاخان که با حمایت انگلیس به قدرت رسیده بود کم‌کم شروع به لاس زدن با قدرت تازه نفس آلمان کرد. باید دانست که رضاخان عامل اجرائی نقشه‌هائی بود که توسّط گروه روشنفکری وابسته به جنبش فراماسونری به زعامت محمّد علی فروغی کشیده می‌شد و این گروه پیشرفت جامعه ایران را در نوعی ناسیونالیسم غربگرا می‌دانست. تأسیس فرهنگستان برای پیراستن زبان پارسی از لغات عربی و ترکی، تعویض کلاه و لباس، کشف حجاب، سرکوب روحانیّت و تضعیف مذهب در بین مردم، از جمله اقدامات این گروه بود که البتّه توسّط رضاخان مطرح و اعمال می‌شد. بخشی از این وظایف به عهده احمد کسروی گذاشته شده بود..... پیدا کردن زبانی غیر از ترکی برای مردم آذربایجان که صد البتّه باید ریشه فارسی می‌داشت تا دولت می‌توانست به استناد «تحقیقات» او زبان ترکی را به عنوان زبانی بیگانه و تحمیلی از «گلوی مردم آذربایجان» بیرون بکشد.

این عملیّات، مقدّمه‌ای بودند برای ظهور ناسیونالیسم افراطی آریائی - ایرانی که کمی دیرتر به نام پان ایرانیسم رخ نمود....».[۱]

در حالی که با مروری در تاریخ ایران درمی‌یابیم که این ترک‌های سلجوقی بودند که نخستین امپراطوری ایران بعد از اسلام را بنیان گذاشتند و قبل از آن‌ها ترکان غزنوی، دین اسلام را حتّی در شبه قارّه هند رواج دادند و شاه اسماعیل صفوی با محور قرار دادن مذهب تشیّع و با از بین بردن ۵۰ حاکمیّت محلّی، ایران متّحدی به وجود آورد و برای حفظ و صیانت استقلال و تمامیّت ارضی ایران، با عثمانی‌ها و ازبک‌های ترک زبان جنگید

۱- دکتر ناصر مصباح - نظم نوین جهان - تماشای زندگی - فروردین - اردیبهشت ۱۳۷۳ - ص ۱۰

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

و در این حرکت عظیم، بزرگترین ابزار او همین زبان ترکی بود که در واقع محمل فکری ادبیّات شیعه را تشکیل می‌دهد. دیوانی که بنیانگذار سلسله صفویّه به زبان ترکی آذری از خود به یادگار گذاشته، گویای این واقعیّت تاریخی است. دیگر خدمات ترک‌های ایرانی به فرهنگ و پیشرفت ایران آن قدر زیاد است که حتّی شمارش آن‌ها در این سطور نمی‌گنجد، ولی با این همه خدمت، همان محافل وابسته به فراماسونری، تصمیم گرفتند که توسّط رضاخان و پسرش، ترک‌های ایرانی را بیگانه جلوه داده و زبانشان را تحمیلی نشان دهند و در این راستا بود که شروع به جعل و تحریف تاریخ کردند. آقای سهراب خان محمّدی عضو هیئت علمی دانشگاه تبریز در «بررسی مسایل فرهنگی و اجتماعی در آذربایجان و اثرات آن در مهاجرت مغزها و خروج سرمایه‌ها» در زمینه مسائل قومی و نژادی می‌نویسند: «تاریخ نشان داده است که هرگاه سلطه‌طلبان نتوانسته‌اند با نیروی نظامی، ملّتی را به زانو درآورند، با نیرنگ و دسیسه‌بازی، اصالت و ریشه‌های قومی مردم یک سرزمین را که در نقاط مختلف مستقر هستند به زیر سئوال برده و برای این منظور از ناآگاهی مردم همان سرزمین، نسبت به تاریخ خود سود بسیار برده‌اند....».[۱]

آقای حسین دوستی، در نتیجه‌گیری خودشان نوشته‌اند: «اینک می‌توانیم زبان فعلی مردم این منطقه را آذری جدید یا (ترکی آذری) بنامیم نه زبان ترکی»

لازم به یادآوری است که زبان ترکی دارای ۲۷ شاخه است که یکی از آن‌ها ترکی آذری است و بقیّه ترکمنی، ازبکی، قزّاقی، استانبولی، اویغور، چواش، یاقوت و... هستند. پس ترکی آذری غیر از زبان ترکی نیست، بلکه یکی از شاخه‌های آن است.

۱- مجموعه مقالات سمینار آذربایجان و توسعه (ج ۱) - ص ۱۸۲ - انتشارات استانداری آذربایجانشرقی

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

سخنی چند درباره مقاله

نقش ایرانیان در

انقلاب روسیّه

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

در کتاب دهم «تاریخ معاصر ایران» مطلبی تحت عنوان «نقش ایرانیان در انقلاب روسیّه» به قلم آقای احمد توکّلی درج گردیده که این نوشته نقدی است بر مقاله «کارمزدی و مهاجرت کارگران ایرانی در جنوب روسیّه ۱۹۱۴-۱۸۸۰ م» نوشته آقای حسن حکیمان که در کتاب هفتم این مجموعه به چاپ رسیده بود.

در مقاله آقای توکّلی، نکته‌هائی به نظر می‌رسد که نیاز به توضیح دارد و مواردی از آن‌ها باید روشن گردد. ایشان نوشته‌اند: «برخی نویسندگان سویت‌چی سعی کرده‌اند فعالیت مشروطه‌خواهان ایران را با فعالیت احزاب قفقاز مربوط سازند و بخصوص ایجاد انجمن در تهران و ولایات را دلیلی بر ارتباط قفقاز و آذربایجان معرفی کنند. این افراد در زمان سویت و بعد از پاشیدن شوروی، نظرشان اثبات یکی بودن قفقاز و آذربایجان است تا نامی را که به غلط به قفقاز داده شده با این ادّعاهای باطل توجیه کنند».

باید گفت نه تنها فعالیت انقلابیون هر دو سوی ارس با هم ارتباط داشت، بلکه اغلب پیشگامان و رهبران انقلاب مشروطیّت در آذربایجان، متأثّر از اوضاع سیاسی و اجتماعی قفقاز بودند. نویسنده محترم، از یک طرف، این ارتباط را انکار می‌کنند، از سوی دیگر، نقش مبارزان از قفقاز به تبریز آمده را در انقلاب مشروطیّت، آن قدر بزرگ می‌کنند که از واقعیّت‌های تاریخی فاصله می‌گیرند.

مردمان آن سوی ارس که سرزمینشان با زور سرنیزه تزار و خدعه و نیرنگ انگلیسی‌ها از پیکر ایران جدا شده بود، خود را ایرانی می‌دانستند و همیشه چشمشان به مام میهنشان بود و چنان که آقای توکّلی خودشان نیز تصریح کرده‌اند: «پیمان ترکمانچای در سال ۱۸۲۸ میلادی و تغییر مرز که بین دو دولت صورت گرفته بود، تغییر زایدی در روابط افراد مردم نداده بود». لذا رفت و آمد و ارتباط بین مردمان هر دو سوی ارس ادامه داشت و عدّه کثیری از ایرانیان نیز که بنابه علل مختلف به آن دیار مهاجرت کرده و برخی در آنجا ماندگار می‌شدند، اکثریت قریب به اتّفاقشان از ناچاری تن به کارهای شاقّ و کمرشکنی داده و در آنجا هم شدیداً مورد استثمار قرار می‌گرفتند، لذا برای رهائی از این وضعیّت غیرانسانی، با هر دو رژیم روسیّه و ایران مبارزه می‌کردند و برای تشکّل دادن و سیستماتیک کردن مبارزه خود سازمانی را تحت عنوان «اجتماعیون عامیون» ایجاد کردند و به محض این که نایره

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

آزادیخواهی در ایران بلند شد، این مبارزان غیرتمند و دردآشنا به یاری هموطنان به پا خاسته‌شان شتافتند و در بین آنان، عدّه‌ای از قفقازی‌ها که تعدادی گرجی هم همراهشان بود به ایران آمدند. دکتر عبدا... حاسبی رئیس دانشگاه آزاد اسلامی ایران در این زمینه می‌نویسد:

«تبریز همواره در ارتباط مستقیم با قفقاز بود که در آنجا گروه «اجتماعیون عامیون» و سایر سازمان‌های مخفی به فعالیّت‌های سازنده برای کسب آزادی مشغول بودند. این گروهها به تمرین و آمادگی برای مبارزه مسلّحانه مشغول بودند و از طریق ارتباط آن‌ها با تبریز، تمرینات زیادی در مورد تیراندازی و کارکردن با اسلحه در برنامه کار انجمن تبریز قرارگرفت که بعدها به نحو احسن مورد استفاده قرارگرفت.(۱)

احمد کسروی نیز می‌نویسد: «به پیروی از اینان [مبارزان قفقازی] بود که علی مسیو [رهبر مرکز غیبی تبریز که رهبری را به دست داشت] و همدستان او دسته مجاهدان را در تبریز پدید آوردند و همان «دستورنامه» ایشان بود که به فارسی ترجمه کرده و به دست مجاهدان دادند».(۲)

علایق بین آن سو و این سوی مرز چندان زیاد بود که زوّار آذربایجانی مشهد از طریق قفقاز رفت و آمد می‌کردند. زایران و مهاجران به محض این که از مرز می‌گذشتند با دنیای دیگری آشنا می‌شدند که با جامعه بسته و قرون وسطائی ایران آن روز تفاوت کلّی داشت. درست است که هر دو ملّت ایران و روس در دست دو رژیم خودکامه و ضدّبشری به زنجیر کشیده شده بودند، ولی وضع دو کشور از لحاظ اقتصادی، سیاسی و اجتماعی قابل مقایسه با هم نبودند. لذا کوچندگان پس از مشاهده اوضاع آن کشور، چشم و گوششان باز شده و آن وقت متوجه می‌شدند که وطنشان در چه منجلاب بدبختی و فلاکت فرو رفته است و از همان هنگام به فکر راه چاره می‌افتادند. به عنوان مثال، میرزا حسین واعظ که از وعّاظ و ناطقان برجسته مشروطیّت بود: «اوّل کار به سیاست و امور مربوط به آن فکر نمی‌کرد تا سفری به قفقاز رفت، آنجا عالمی دیگر دید، چه همه کارها در آن سامان منظّم و

۱- دکتر جاسبی - انقلاب مشروطیت - از انتشارات حزب جمهوری اسلامی - ص ۵۸

۲- کسروی - تاریخ مشروطه ایران - ص ۱۹۳

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

مرتّب بود و برای هر امر اداره‌ای مسئول وجود داشت، حتّی درخت‌ها را در جنگل نمره گذاشته و به پاسبانی سپرده بودند. کسی به کسی زور نمی‌توانست بگوید و ظلم کند. این همه نظم و ترتیب و مقایسه آن با عدم انتظام ایران در او مؤثّر واقع شد. از قفقاز با روحی دیگر مراجعت کرد و بر آن شد طرحی نوبنیاد نهد و اساس استبداد را براندازد. در هر جا نشست از اوضاع انتقاد کرد و با اصلاح طلبان تماس گرفت، چون مشروطه پیش آمد در آن وارد شد».[1] حتّی ستارخان سردار ملّی، گرد آزادی ایران، پیش از درگیری مشروطه، چند سالی از عمر خود را در قفقاز گذرانیده و برای زندگی درخشان آینده‌اش توشه‌ها اندوخته بود.

این شواهد مسلّم تاریخی که از نویسندگان غیر سویت‌چی نقل گردید نشانگر آن است که محیط قفقاز چه تأثیر ژرف بر مردمان این سوی ارس بر جای نهاد و مبارزان آن دیار، چه نقشی در انقلاب مشروطیت ایران بازی کردند. مسلم است که در این ارتباط دامنه‌دار و علایق ریشه‌دار، غیر از عوامل اقتصادی، مشترکات تاریخی، همدینی، هم‌مذهبی و همزبانی (نه تشابه لهجه ترکی با مردم قفقاز) مردمان هر دو سوی ارس نقش اساسی داشت. چنان‌که خود آقای توکّلی هم اشاره کرده‌اند: «آثار این ارتباط خانواده‌ها را تا امروز هم می‌بینیم که بعد از تغییر رژیم در شوروی بسیاری از ایرانیان به دیدار بستگان قفقازی خود رفته‌اند و هنوز هم می‌روند».

همان گونه که مبارزان آن سوی ارس به مساعدت مشروطه خواهان ایران شتافتند و محیط قفقاز در بیداری ایرانیان نقش مؤثری داشت، ایرانیانِ مهاجر به آن دیار نیز مسبّب تحوّلاتی در آن سرزمین شدند. از بین ایرانیان مهاجر، اشخاصی مانند میرزا عبدالرّحیم نجارزاده تبریزی (طالبوف) و میرزا فتحعلی آخوندزاده (خامنه‌ای) پیدا شدند که از نخستین پیشروان مدنیّت جدید در میان مسلمانان تمام روسیّه و حتّی شرق نزدیک گردیدند. حیدرخان عمواوغلو از جمله ایرانیان مقیم قفقاز بود که در انقلابات ایران و روسیّه نقش آفرین بود و بسیاری از رؤسای جمهوری و سردمداران جمهوری آذربایجان

۱- دکتر مهدی مجتهدی - رجال آذربایجان در عصر مشروطیّت - ص ۱۶۲

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

مثل نریمان نریمانوف، میر بشیر قاسم‌اوف، مشهد حسین سرابی و.... از ایرانیان مهاجر بودند.

نویسنده مقاله، جنگ ارمنی‌ها و مسلمانان در سال ۱۹۰۵ را که در باکو و سایر شهرهای قفقاز روی داد، در صحنه فعالیت مشروطه‌خواهان ایران بی‌اثر می‌دانند. در حالی که مورّخین آن عهد، از جمله کسروی که خود در آن روزها شاهد و ناظر حوادث بود بر این باور است که آن جنگ‌ها مایه تکان و خیزش در مردم آذربایجان به ویژه تبریز گردید. وی پس از شرح آن رخدادها می‌نویسد:

«باری این پیشامد، به تکان و بیداری مردم بسیار می‌افزود و آنچه بیش از همه مایه پندآموزی گردیده و به زبان‌ها افتاده بود، این که در آن خونریزی در باکو و دیگر جاها چندهزار تن ایرانیان بی‌گناه از بازرگانان، کارگران و دیگران کشته شدند..... بیم می‌رفت که در اینجا نیز خونریزی رو دهد، ولی نگهبانی دولت و جلوگیری برخی از علماء و رفتار دوراندیشانه سران ارمنی جلو را گرفت».[۱]

آقای توکّلی که بدون استناد به مدارک و شواهد تاریخی، این روابط را انکار می‌کنند، ولی در لابه‌لای مقاله‌شان به این ارتباطات اشاره کرده و حتّی در برخی موارد، در مورد یاری و مساعدت مبارزان قفقازی - که اغلبشان همان ایرانیان مهاجر بودند - به مشروطه‌خواهان آذربایجان اغراق نموده و آن را بیش از حد بزرگ جلوه می‌دهند و حتّی در ذکر علّت اصلی اعزام نیرو از سوی تزار به ایران و اشغال آذربایجان به بیراهه می‌روند. ایشان می‌نویسند:

«روسیّه به بهانه حمایت و حفظ جان اروپائیان در تبریز، به ایران نیروی نظامی فرستاد، در حالی که دلیل اصلی آن دستیابی به این افراد حزبی قفقاز بود که با نزدیک شدن روس‌ها آنان از تبریز رفتند».

گفتنی است که از بدو قیام ملّت ایران بر علیه خودکامگی، دولت‌های استعماری، ناظر رویدادهای جنبش مشروطیّت بودند. در آغاز نهضت، دولت بریتانیا در ظاهر از این جنبش

۱- کسروی - پیشین - ص ۱۴۶

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

هواداری می‌کرد چون پس از پیروزی ملّت ایران در واقعه رژی که منجر به شکست سیاست استعماری پیرکفتار در ایران شده و در نتیجه نفوذ و قدرت رقیبش، امپراطوری روسیّه زیادتر گردیده بود، لذا در روزهای اوّل قیام، دولت انگلستان از مشروطه‌خواهان جانبداری و حتّی درهای سفارتخانه‌اش را در تهران و کنسولگری‌هایش را در شهرستان‌ها به روی آزادیخواهان باز گذاشته بود، به این امید که هم قدرت دربار را که سرنخش در دست سفیر امپراطور روسیّه بود کاهش دهد و هم به تدریج چهره‌های به ظاهر انقلابی را در میان مشروطه‌خواهان جا داده و با دست آن‌ها انقلاب را منحرف کند. این توطئه شوم در تهران و سایر نقاط ایران که نهضت در آنجاها ریشه داشت عملی شد چنان که کسروی می‌نویسد: «آن که دسته آزادیخواهان تهران بود رشته آن‌ها در دست کسانی بود که خود همراز کارکنان روس و انگلیس بودند».[۱]

متأسّفانه در رشت و اصفهان نیز سردمداران جنبش با ابرقدرت‌های آن روزگار سر و سرّی داشتند و بالاخره دیدیم که انقلاب مشروطیّت با دست آن‌ها به سوئی کشانده شد که استعمارگران می‌خواستند. لکن این طرح خائنانه بر اثر هوشیاری رهبران و مردم تبریز نتوانست در این شهر عملی شود. پس از به توپ بسته شدن مجلس و قیام مردم تبریز، دولتین روس و انگلیس، ناظر حوادث تبریز بودند و برای به سازش کشاندن نهضت در آذربایجان به تمام شگردها و ترفندهای خدعه‌آمیز متوسّل شدند لکن چون راهبری انقلاب در دست‌های پرتوان مردانی بیدار و دوراندیش بود، تمام توطئه‌های آنان در آذربایجان نقش برآب شد. بالاخره ابرقدرت‌های آن عصر به این نتیجه رسیدند که اگر به این خیزش مردمی از طریق مداخله نظامی نقطه پایان گذاشته نشود منافع نامشروع آن‌ها نه تنها در ایران، بلکه در تمام منطقه با خطر جدّی روبرو خواهد شد. آن‌ها به وضوح می‌دیدند که نیروهای استبداد در برابر مجاهدین جان برکف آذربایجان به هر ترفندی دست زده، ولی با شکست روبرو شده‌اند و عنقریب آزادیخواهان، دولتیان را شکست داده و به سوی تهران روانه خواهند شد، لذا تصمیم می‌گیرند که واقعه را قبل از وقوع چاره

۱- احمد کسروی - تاریخ هیجده ساله آذربایجان - ص ۴۹

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

کنند، چون اگر تهران به دست انقلابیّون اصیل و رهبران مردمی تبریز آزاد می‌شد، آن موقع برای دولت‌های استعمارگر فاجعه خطرناکی به وقوع می‌پیوست، زیرا همچنان که نتوانسته بودند آن‌ها را در تبریز به سازش بکشانند، در تهران هم از عهده این کار بر نمی‌آمدند و آن وقت بود که انقلاب در مسیر اصلیش که همانا محو خودکامگی و نابودی سلطه قدرت‌های امپریالیستی بود به پیش می‌رفت. لذا نمایندگان این دو ابرقدرت خونخوار پس از آن که از شکست مجاهدان به دست دولتیان مأیوس می‌شوند تصمیم می‌گیرند تا دیر نشده با مداخله نظامی مانع از این رویداد بزرگ بشوند و در پی این تصمیم نیروهای مسلّح روسیّه تزاری در ظاهر برای باز کردن راه آذوقه و در باطن جهت خفه کردن انقلاب وارد تبریز می‌شوند. طاهرزاده بهزاد که خود تفنگ به دست با نیروهای استبداد در حال مبارزه بود، در مورد نتایج جنگ سهمگین «ساری داغ» که مجاهدین آذربایجان ضرب شستی به قوای دربار قاجار نشان دادند می‌نویسد:

«از طرف دیگر، خود مجاهدین هم دیدند که در دشت و بیابان هم می‌توانند بجنگند، اگر تا امروز سپاهیان آنان را روباه پشت دیوار می‌نامیدند، از این به بعد مجاهدین، سپاهیان را روباه نام گذاشتند. و نیز میللر سرکنسول روس که عین‌الدوله را تشویق می‌کرد که مجاهدین را به بیابان‌ها کشیده نابود نماید فهمید که حسابش درست نیست و این افرادی که از کسبه و صنعتگران و کارگر و برزگر تشکیل شده و در روزهای اوّل از ترکیدن ترقّه می‌ترسیدند، امروز جلوی سی هزار سواره‌های ورزیده را می‌گیرند، نقشه خود را تغییر داد و بعید نیست که در همان ایّام به پطرزبورگ اطلاع داد که چاره‌ای جز وارد کردن سپاه و استیلای شهر تبریز نیست».[۱]

نویسنده مقاله، در دنباله اظهار نظرشان به قصد تحقیر آزادیخواهان تبریز نوشته‌اند: «ستّارخان که بدون کمک آن‌ها [مبارزان قفقازی] ادامه مبارزه را ممکن نمی‌دانست به انجمن تبریز مراجعه و پیشنهاد تسلیم شدن کرد».

این ادّعا نه تنها واقعیّت ندارد، بلکه تهمتی است به ستارخان سردار ملّی، همان گرد

۱- طاهرزاده بهزاد - قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیّت ایران - ص ۳۱۲

pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

آزادی که پس از کودتای محمد علی شاه که مشروطه از سراسر ایران رخت بربسته و تمام محلاّت تبریز تسلیم شده بودند، در برابر پیشنهاد «پاخیتانوف سرکنسول روسیه تزاری در تبریز که با آوردن بیرق سفیدی به وی پیشنهاد کرده بود که با نصب آن پرچم، در تحت امان روسیّه تزاری قرار می‌گیرد و او نیز در عوض، رئیس قره سورانی آذربایجان را از محمّد علی شاه برای ستّارخان بگیرد، پاسخ قهرمانانه‌ای داده بود که جناب کنسول: «من می‌خواهم هفت دولت زیر پرچم امیرالمؤمنین (ع) باشند، شما می‌خواهید من زیر بیرق روس بروم؟ هرگز چنین کاری نخواهد شد».[۱] چطور ممکن است که پس از چند ماه با آمدن قوای روسیّه به تبریز همچو پیشنهادی بکند. واقعیّت این است، گرچه مبارزان قفقازی به انقلابیّون تبریز کمک می‌کردند، ولی مشروطه‌خواهان آذربایجان به نیروی رزمنده جوانان خود که بالغ بر چهل هزار نفر می‌شدند متّکی بودند نه به تعداد معدودی از مبارزانی که از قفقاز آمده بودند. برخلاف نظر آقای توکّلی، کسروی بر این باور است: «آنچه تبریز را در آن هنگام [اشغال تبریز در اردیبهشت ۱۲۸۸ توسّط روس‌ها] نگهداشت فراخ حوصلگی ستّارخان و باقرخان و دوراندیشی نمایندگان انجمن ایالتی و کاردانی نایب الایاله (اجلال الملک) بود که دست به هم داده و نگذاردند رشته پاره گردد. اینان با آن همه گرفتاری‌ها خود را نباخته، رشته دوراندیشی را از دست نمی‌دادند».[۲]

ایشان در حالی که به ستّارخان سردار ملّی تهمت تسلیم شدن می‌زنند اضافه می‌کنند: «که همزمان با آن بختیاری‌ها و سپهدار در تهران موفّق شدند».

همچنان که دیدیم دو ابرقدرت استعمارگر آن روزگار، پس از آن که از شکست مجاهدین تبریز در برابر دولتیان و به سازش کشاندن رهبران مردم تبریز مأیوس شدند، برای این که تهران به دست انقلابیون تبریز گشوده نگردد، آذربایجان توسّط سالدات‌های روسیّه اشغال شد و تهران نیز به دست مهره‌های دست‌آموز همان استعمارگران فتح گردید و قدرت به دست کسانی افتاد که سر در آخور بیگانگان داشتند و انقلاب مشروطیّت را که با خون جوانان آذربایجانی آبیاری شده بود در مسیری سوق دادند که خواست اربابانشان

۱- حاج اسماعیل امیرخیزی - قیام آذربایجان و ستّارخان - ص ۱۲۹

۲- کسروی - پیشین - ص ۴۹

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بود. به قول عباس برادران قاسمی:

«وقتی شیرهائی مثل ستّارخان و همفکرانش به ایادی استبداد حمله می‌بردند، انگلیسی‌ها مشغول دوختن پوست شیر برای گرگ‌ها بودند».[۱]

آقای توکّلی در پایان مقاله، در بخش پی‌نوشت‌ها نوشته‌اند: «مسلمانان ترک زبان قفقاز تا ژوئیه ۱۹۱۸ تاتار نامیده می‌شدند، در آن تاریخ، مبلّغان ترک‌های جوان عثمانی، به ویژه عصمت پاشا (اینونو) نام آذربایجان را به آن سرزمین داد و ارمنی آذری [لابد ترکی آذری است]که در اصل نام زبان مناطق آذربایجان بود، به زبان ترکی قفقاز داده شد و در مقابل، ترکی عثمانی به ترکی استانبولی معروف گردید».

ایشان در متن مقاله خودشان، علّت تاتار نامیده شدن مسلمانان ترک زبان قفقاز را چنین نوشته‌اند: «اولین اتباع مسلمان روسیّه که در قرن شانزدهم سرزمین آن‌ها به تصرّف روسیّه درآمد تاتارهای ولگا بودند. بدین جهت مسلمانان ترک زبان قفقاز را هم تاتار می‌نامیدند».

همان طور که روس‌ها مسلمانان ترک زبان قفقاز را تاتار می‌نامیدند، سرزمین آنان را نیز که بخشی از آذربایجان ایران بود و با زور سرنیزه در اوایل قرن نوزدهم از ایران جداگردیده بود و ساکنانش همیشه آرزوی پیوستن به مام میهنشان را داشتند، برای این که این ولایات مسلمان‌نشین خود را ایرانی ندانند، در طول سال‌ها اشغال آن سرزمین، هرگز اجازه نمی‌دادند که نام واقعی آن سرزمین به آن دیار اطلاق گردد و همیشه ولایات آن سوی ارس را «زاقفقازیا» یا «ماورای قفقاز» می‌نامیدند، در حالی که در تمام منابع معتبر تاریخی و جغرافیائی، نام واقعی و تاریخی این سرزمین آذربایجان بوده و هیچ ربطی به ترک‌های جوان و یا نویسندگان سویت‌چی ندارد. با آوردن بخشی از شواهد مسلّم تاریخی خواهیم دید که قرن‌ها قبل از آن تاریخ یعنی ۱۹۱۸ میلادی، این سرزمین آذربایجان نامیده می‌شد و نویسندگان آن منابع نیز نه تنها از ترک‌های جوان و یا سویت‌چی نبودند، بلکه مدّت‌ها قبل از تشکیل حکومت شوراها رخ در نقاب خاک کشیده بودند.

جنگ‌های ایران و روس که در اوایل قرن نوزدهم میلادی آغاز شد و منجر به شکست

۱- علی آذری - قیام کلنل محمدتقی خان پسیان در خراسان - ص ۱۰

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

قوای ایران و از دست رفتن ۱۷ ولایت از پیکره ایران گردید، پس از پایان دوره اوّل این جنگ‌ها و انعقاد معاهده ننگین گلستان که «ظاهراً صلح میان ایران و روس برقرار شد، امّا احساس غبن و شکستی که با تحمیل این قرارداد به درون جامعه ایران راه یافت، مخالفت‌های مردمی را برانگیخت و تألیف کتاب‌های جهادیّه اوج گرفت. بیشتر رساله‌ها در طول ۱۳ سال (۱۲۲۸-۱۲۴۱ هـق) یعنی بین دو جنگ اوّل و دوّم ایران و روس نوشته شد. انگار تلاشی سازمان یافته برای آزادسازی سرزمین‌های از دست رفته در حال تکوین بود.....».[۱]

در تمام این رسالات که نوعی از ادبیّات را به وجود آورد و بیش از یک قرن قبل از سال ۱۹۱۸ توسّط مراجع تقلید وقت شیعیان و روحانیون سرشناس ایران و عتبات عالیات به رشته تحریر درآمد. سرزمین‌های آن سوی ارس که کانون جبهه‌های نبرد بود و هنوز علاوه بر ولایات ایروان و نخجوان، منطقه طالش در ساحل دریای خزر در دست دولت ایران بود، آذربایجان نامیده شده است نه عنوان دیگر. به دو نمونه از این دست نوشته‌ها توجه کنیم:

«در همین سال‌ها میرمحمّد حسین‌بن عبدالباقی، متوفیٰ به سال ۱۲۳۳ هـق امام جمعه وقت اصفهان جهادیّه‌ای را به خواست عبّاس میرزا نوشت. او عقیده داشت که تجاوز روسیّه به سرزمین آذربایجان «از قبیل چراغ در راه باد افراختن و خانه در معبر سیلاب بنا کردن»[۲] است. امام جمعه اصفهان در شمار علمائی بود که به ۲۴ سئوال مطرح شده از سوی دولتمردان، پیرامون جنگ با روسیّه تجاوزگر پاسخ داد و مجموعه آن‌ها را در کتابی به زبان فارسی فراهم آورد.

علماء در کتاب‌های جهادیّه، خطاب به مردم نوشته بودند: «بدانید که مقتول ثغور آذربایجان در دفاع اهل کفر و طغیان برای حفظ بیضه اسلام و مسلمین و حراست ناموس مؤمنات و مؤمنین، مانند شهدای کربلاست».[۳]

۱- هدایتا... بهبودی - ادبیّات در جنگ‌های ایران و روس - ص ۲۷

۲- نسخه خطّی نزد کتابخانه آستان قدس، شماره ۲۳۴۸ ص ۸ (بدون شماره‌گذاری) به نقل از منبع پیشین - ص ۲۸

۳- میرزا بزرگ قائم مقام فراهانی - جهادیّه - ص ۱۸ و ۱۹ - به نقل از منبع پیشین - ص ۳۳

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

در اثر کم‌نظیر «تذکرة‌الملوک» نیز که میرزا سمیعا کاتب عصر صفوی، بر حسب دستور اشرف افغان در سال ۱۱۳۷ هـق بنابه قول خود در باب «دستورالعمل خدمت هر یک از ارباب مناصب درگاه معلّیٰ موافق ازمنه سلاطین صفویه» نوشته، هر دو آذربایجان در عصر صفویّه یک ایالت بوده و در این اثرگرانسنگ در فصلی که مربوط به «مواجب و تیول امرای سرحد و نفری ملازمان هر یک» است، ایالت آذربایجان چهار بیگلر بیگی به شرح زیر بوده است: الف: تبریز ب: چخور سعد ج: قره‌باغ د: شروان».(۱)

در کتاب «ماهیّت تحوّلات در آسیای مرکزی و قفقاز» که از انتشارات وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران است در این زمینه چنین نوشته شده است:

«در دوره صفویّه، ایالت آذربایجان، شامل چهار بیگلر بیگی به مرکزیّت تبریز بود، این بیگلر بیگی‌ها عبارت بودند از: بیگلر بیگی تبریز، بیگلر بیگی قره‌باغ، چخور سعد، شروان. بیگلر بیگی تبریز عبارت بود از قسمت اعظم استان‌های کنونی آذربایجان شرقی و غربی [و اردبیل] بعلاوه آستارا، تالش، زنجان، سلطانیه و منطقه قاپان (زنگه‌زور) که واقع در ارمنستان کنونی می‌باشد.

بیگلربیگی قره‌باغ شامل گنجه، بردع، برگشاط، لوری و جوانشیر.

بیگلربیگی چخور سعد، شامل ایروان، نخجوان، ماکو و بایزید.

نهایتاً بیگلربیگی شروان شامل باکو، شکی، قبه و سالیان می‌باشد».(۲)

همچنین [شریف] ادریسی (۴۹۳-۵۶۰) جغرافیدان و نقشه‌کش شهیر مراکش، در حدود سال ۵۴۹ هـق / ۱۱۵۴ میلادی نقشه‌ای کشیده و «کنرادمولر» در سال ۱۹۲۸ میلادی با الفبای لاتین، آن را در اشتوتگارت، منتشر کرده است. در این نقشه، اراضی بین کوههای قفقاز و رود کُر (شروان) آذربایجان پسین یا عقبیٰ، اراضی بین رودهای ارس و کُر بقیّه آذربایجان پسین و آذربایجان ایران، بلاد آذربایجان نوشته شده است».(۳)

اولیا چلبی، ایالت نخجوان را به صراحت، جزئی از آذربایجان شمرده است. البتّه در

۱- میرزا سمیعا - تذکرة‌الملوک - ص ۷۰ و ۱

۲- منیژه تراب‌زاده و.... - ماهیت تحوّلات در آسیای مرکزی و قفقاز - ص ۵۱

۳- کریم اودر - آذربایجان - ص ۲۰

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

آثار دیگر نیز نخجوان که جغرافی نویسان عرب، نشوی نامیده‌اندش، از جمله شهرهای آذربایجان به شمار آمده است».[۱]

شمس‌الدین سامی در مادّه نظامی «قاموس الاعلام» خود که در سال ۱۳۱۶ هـق / ۱۸۹۸ م منتشر شده، زادگاه شاعر را قصبه گنجه آذربایجان نوشته و بدین ترتیب، شهر گنجه را از شهرهای آذربایجان شمرده است».[۲]

«برای خانات قفقاز که به دست روسیّه تزاری اشغال گردید، همان اصطلاح خانات آذربایجان به کار رفته است. در اواخر سده هیجدهم میلادی، در زمان سلطنت هراکلیوس، شاه گرجستان، یک افسر که از ترکان ایدیل - اورال بوده و در پادگان نظامی روس واقع در تفلیس خدمت می‌کرده، رساله‌ای درباره ارزیابی نیروی نظامی و مناسبات سیاسی و وضع داخلی خانات آذربایجان تألیف کرده و در سال ۱۸۴۸ میلادی در کیف انتشار داده است. در این رساله از خانات آذربایجان ایران و آذربایجان قفقاز به مثابه یک کل بحث کرده است.

میخائیل لازاروف، پروفسور انستیتوی لازاروف مسکو، در اثر خود به نام «آنتولوژی ادبیّات ترک» ترک‌های قفقاز جنوبی را ترکان آذربایجان نامیده است.

میرزا کاظم بیگ از استادان ادبیات فارسی و عربی دانشگاههای قازان و پطرزبورگ و به گواهی بارتولد، یکی از بنیانگذاران خاورشناسی روسیّه و نخستین مترجم گلستان به زبان روسی و دربندنامه به زبان انگلیسی و عضو رسمی و افتخاری چندین انجمن خاورشناسی و علمی اروپائی و آمریکائی و.... در اثر خود به نام «دستور زبان تطبیقی زبان‌های ترکی» که در سال ۱۸۴۶ میلادی توسّط دانشگاه قازان انتشار یافته، زبان ترکی آذربایجانی را به دو لهجه آذربایجانی (جنوبی) «ایرانی» و (شمالی) «قفقازی» تقسیم کرده است.

آدولف برگه مجموعه‌ای از اشعار شعرای ترکی زبان قفقازیه را ترتیب داده و آن را تحت عنوان اشعار شعرای آذربایجان در سال ۱۸۴۷ میلادی در لایپزیک منتشر ساخته است».[۳]

۱- جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، تألیف لسترنج - ص ۱۷۹

۲- قاموس‌الاعلام - (ج ۶) - ص ۸۹

۳- رحیم رئیس‌نیا - آذربایجان در سیر تاریخ ایران - ص ۸۳

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

این سرزمین شامل مناطق ارّان [قره‌باغ فعلی]، شروان، مغان، طالش و غیره می‌باشد که مجموعاً جمهوری آذربایجان را تشکیل می‌دهند، ولی معاندین، مذبوحانه تلاش کرده‌اند که واقعیّات را تحریف کرده و نام ارّان را به سراسر قلمرو جمهوری آذربایجان تسرّی دهند و این گونه القاء کنند که نام آن سرزمین، آذربایجان نبوده، بلکه ارّان است و ساکنان آن دیار نیز آذربایجانی نیستند. در حالی که ارّان نام قدیمی بخشی از جمهوری آذربایجان بوده که به مرور، جای خود را به قره‌باغ داده و طبق نوشته میرزا محمّدخان قزوینی: «برای چندمین بار، تن به تغییر نام داد و قره‌باغ جای ارّان را گرفت».(۱)

در این زمینه بهتر است از محمّدحسین بن خلف تبریزی، متخلّص به برهان، مؤلّف فرهنگ «برهان قاطع» کمک بگیریم. وی فرهنگ برهان قاطع را در سال ۱۰۶۲ هـق یعنی در عصر صفویّه در هندوستان نوشته و تمام کرده است و در ذیل واژه ارّان چنین می‌نویسد: «ارّان به تشدید ثانی بر وزن پرّان، نام ولایتی است از آذربایجان که گنجه و بردع از اعمال آن است. گویند معدن طلا و نقره در آنجاست و بی‌تشدید هم گفته‌اند....(برهان قاطع - چاپ علمی - ص ۶۹)

یاقوت حموی درباره حدود آذربایجان می‌نویسد: «حدّ آذربایجان از بردعه در مشرق تا ارزنجان در مغرب، مرزهایش در شمال بلاد دیلم و جبل و طارم است».(۲)

تاریخ طبری در فصل «خبرگشادن آذربایجان و دربند خزران» و اعزام سمّاک بن خوشه به آذربایگان مرز آذربایجان را صراحتاً تا دربند پیش می‌برد: «.... و اوّل حد از همدان درگیرند تا به ابهر و زنگان برون شوند و آخرش به دربند خزران و بدین ترتیب میانه اندر هر چه شهرهاست همه را آذربایگان خوانند....و راههاست به آذربایگان که از آن جمله بلاد خزران گویند».(۳)

مسعودی که در نیمه نخست سده چهارم هجری می‌زیسته از «ارّان آذربایجان» (مروج الذهب - ترجمه فارسی (ج ۱) ص ۲۲۷ و در متن عربی (مصر ۱۳۰۳ - (ج ۱) ص ۲۰۰) از «ارّان من بلاد آذربایجان» نام برده است.

۱- یادداشت‌های قزوینی - (ج ۲) - ص ۴۰

۲- یاقوت حموی - معجم‌البلدان - ص ۲۶۰

۳- تاریخ طبری - ص ۵۲۹

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

حمدالله مستوفی قزوینی که کتاب «نزهةالقلوب» را در سال ۷۴۰ هـق نوشته و اوّلین بار نام قره‌باغ را به کار برده، آنجا که فاصله سلطانیّه تا دیگر بلاد را نوشته، قره‌باغ و ارّان را در کنار هم آورده است. بدین سان: «قره‌باغ و ارّان: هفتاد و دو فرسنگ»

وی در بخش دیگر کتابش، به علّت این که ارّان در غرب ملتقای دو رود ارس و کُر و میان آن دو قرار گرفته، آن را بین‌النّهرین خوانده و نوشته است: «از کنار آب ارس تا آب کُر بین‌النهرین ولایت ارّان است».(۱)

قابل توجه است که ولایت ارّان، اراضی مابین رود کُر و رود ارس ذکر گردیده نه اراضی مابین رود ارس و دریاچه خزر، غرب ملتقای دو رود ارس و کُر را ارّان و شرق این ناحیه را دشت مغان تشکیل می‌دهد. حمدالله مستوفی حدود آذربایجان را این گونه ترسیم کرده است: «آذربایجان، حدودش با ولایات عراق عجم، گرجستان و ارمنستان پیوسته است. شهرها: تبریز، اوجان، گرگر، نخجوان، اجنان، اردوباد، آزاد و ماکویه».(۲)

این بود بخشی از اسناد و مدارک از منابع معتبر که نشان می‌دهد آذربایجان نام واقعی و تاریخی جمهوری آذربایجان بوده و هست، ولی در شرایطی که مردم این جمهوری تازه به استقلال رسیده - که همان ایرانی‌هائی هستند که از مام میهنشان جدا شده‌اند - از هر سو مورد تهاجم هستند و هم اینک بیش از ۲۰ درصد از سرزمینشان تحت اشغال همسایه بی‌رحم و طالب ارمنستان بزرگ می‌باشد، طرح این ادعاهای واهی آیا همسوئی با اشغالگران و خنجر از پشت زدن نیست و آیا این افراد می‌توانند به ملّت افغانستان ایراد بگیرند که چرا نام کشورشان را «افغانستان» انتخاب کرده‌اند. در حالی که همه می‌دانند سرزمینی که امروزه به نام کشور افغانستان شناخته می‌شود، روزگاری نه چندان دور، جزئی از میهنمان ایران و بخشی از خراسان بزرگ بود و هیچ وقت افغانستان نامیده نشده بود. پرواضح است که هیچ یک از اتباع این کشور، حتّی اجازه طرح چنین سئوالی را هم نمی‌دهد، در صورتی که بنابه گفته دکتر پیروز مجتهدزاده: «افغانستان کشوری است متشکّل از سه گروه انسانی بزرگ:

۱- حمدالله مستوفی قزوینی - نزهةالقلوب - ص ۶۱ و ۹۱ و ۸۵ و ۱۰۲

۲- حمدالله مستوفی قزوینی - نزهةالقلوب - ص ۶۱ و ۹۱ و ۸۵ و ۱۰۲

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

هزاره، تاجیک و پشتون (افغان). اتّحاد این سه قوم در چارچوب کشور افغانستان تنها به دلیل استراتژی قرن نوزدهم بریتانیا در برابر اتّحاد احتمالی روسیّه و ایران بود. به گفته دیگر، همانند عراق، افغانستان را نیز بریتانیا بر اساس نیازهای استراتژیک و ژئوپولیتیک هند بریتانیا در آن دوران خلق کرد.[۱]

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

۱- دکتر مجتهدزاده - اطلاعات سیاسی و اقتصادی - شماره ۱۰۴ - ۱۰۳ - فروردین و اردیبهشت ۷۵ - ص ۶۲

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سردار و سالار در

اسناد سیاسی وزارت

خارجه روسیّه تزاری

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

تهران مخابره کرده اطلاع می‌دهد که: «استاندار [= مخبرالسلطنه] فردا پس از ورود ارتش دولتی به تبریز، به ستّارخان و باقرخان پیشنهاد تسلیم اسلحه می‌کند. او در صورت پذیرفته نشدن پیشنهادش قصد به کار بردن زور دارد».

وی چندی بعد در تلگراف دیگری که به پطرزبورگ مخابره کرده نوشته است: «دوباره شایعه حمله به گروهان ما پیدا شده است. استاندار کاملاً تابع ستّار و باقر می‌باشد. هر دوی آن‌ها تعطیل بازار را برای اعتراض به حضور نیروهای ما در محدوده ایران تبلیغ می‌کنند».

ایزونسکی وزیر امور خارجه روسیّه در تلگرافی که در تاریخ بیستم اسفند ۱۲۸۸ به سفیر این کشور در لندن فرستاده می‌نویسد:

«با توجّه به تلگراف‌های من در ۲۳ و ۲۵ فوریه [۸ و ۱۰ مارس = ۱۷ و ۱۹ اسفند] به پوکلوسکی، در این اواخر در تبریز تبلیغاتی شدید علیه ارتش ما می‌شود و بارها رفتار گستاخانه از طرف فدائیان ستّار و باقر علیه افراد گروهان ما شده است. حکومت محلّی بی‌نهایت غیرمصمّمانه عمل می‌کند و به راحتی ممکن است کار به برخورد علنی برسد. از ماه نوامبر که افراد رده پائین به ذخیره رفته‌اند، شمار گروهان ما به پانصد تن رسیده و ممکن است برای حفظ مؤسّسات ما که در نقاط مختلف قرار گرفته‌اند در برابر هواداران ستّار و باقر که شمارشان حدود دو هزار و پانصد تن می‌باشد، بسنده نباشد، ما به طور جدّی توجه دولت شاهی را به لزوم انجام دادن اقدامات جدّی برای قطع تبلیغات یاد شده و برطرف ساختن امکان بی‌نظمی، جلب کرده‌ایم. برای این کار لازم است دسته ستّار و باقر را خلع سلاح کرده و آن‌ها را به کمک ارتش دولتی موجود در شهر، از تبریز اخراج کنند. تاکنون هیچ اقدامی نشده است. چنین روشی، برای گروهان کوچک ما می‌تواند خطرناک باشد و نمی‌تواند بیش از این تحمّل شود. به این جهت ما پوکلوسکی را موظّف ساختیم از دولت شاهی بخواهد، بدون معطّلی اقدامات گفته شده در بالا را انجام دهد، در غیر این صورت ما آنچه را لازم بدانیم انجام خواهیم داد. از تفلیس یک گردان پیاده با دو اسلحه و صد قزّاق حرکت کرده‌اند که اگر خواست ما انجام نشود، از مرز خواهند گذشت. ولی بهتر می‌دانیم هیچ گونه اقدامی از طرف گروهان ما نشود و خلع سلاح دسته ستّار و باقر را خود دولت ایران انجام دهد. لطفاً این مطلب را به کابینه لندن گزارش دهید و خواهش کنید به نماینده

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خود در تهران دستور دهد از درخواست پوکلوسکی در برابر دولت ایران پشتیبانی نماید».

وی دو روز بعد در تلگرافی به سفیرکشور متبوعش در تهران می‌نویسد:

«تلگراف ۲۱ اسفند رسید. لطفاً از دولت ایران بخواهید جواب فوری و مشخّص بدهد و خبر بدهید، که اگر درخواست ما مبنی بر خلع سلاح ستّار و باقر و اخراج آنان از آذربایجان فوراً اجرا نشود، گروههائی که از تفلیس حرکت کرده بدون توقّف از مرز خواهند گذشت. در ضمن می‌توانید به آن‌ها بگوئید ارتشی که به طرف تبریز می‌آید برای تکمیل کردن نیروی ما در آنجاست که پائیز گذشته به علّت رفتن ذخیره‌ها تعدادشان کم شده است».

مشاور ارشد میللر سرکنسول روسیّه در تبریز، در تلگرافی که در تاریخ ۲۳ اسفند ۱۲۸۸ به پطرزبورگ مخابره کرده نوشته است:

«دیروز نزدیک تبریز کاروانی غارت شد. شیخ سلیم که بر ضدّ روس‌ها تبلیغ می‌کند، به ساکنین توصیه می‌کند به علّت بی‌نظمی‌های آینده، خوار و بار ذخیره کنند. به همه پرسش‌هائی که با نگرانی از من می‌شود، پاسخ‌های آرامش دهنده و اطمنیان بخش، در اثبات بی‌فایدگی و حتّی ضرر وجود ستّار و باقر که بر ضدّ روس‌ها می‌باشد می‌دهم. در ضمن غیرطبیعی بودن ستّار را جلوه می‌دهم. امکانات و وضع چنین است، من نمی‌توانم تضمین کنم که جنایتکاران فراری قفقاز تاتارها و ارمنی‌ها، که گروه فدائیان دولتی و یپرم (تبعیدی با اعمال شاقّه فراری) و دشمن تیراندازان ما را تشکیل می‌دهند.، به فدائیان ستار و باقر نپیوندند. هر بی‌نظمی در ایران برای غارتگران بسیار خوب است. از وان پنج نفر ارمنی برای شرکت در جلسه داشناک‌ها به تبریز آمدند».

ایزونسکی وزیر امور خارجه روسیّه نیز در تلگرافی که در تاریخ ۲۶ اسفند همان سال به سفیر روسیّه در تهران مخابره کرده می‌گوید:

«ستّار و باقر از اجرای درخواست سپهدار[1] سرباز می‌زنند. لطفاً تلگراف کنید که

۱- سپهدار تنکابنی یکی از فاتحان تهران که به روسوفیلی شناخته بود، در این توطئه با روس‌ها بیشتر همکاری می‌کرد و ارتباط او با تزاریسم در این اسناد نیز به وضوح دیده می‌شود. پوکلوسکی -کوزل در یک نامه فوری در تاریخ ۲۶ فروردین ۱۲۸۹ به وزارت امور خارجه روسیّه می‌نویسد:

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سردار و سالار به همراه مجاهدین تبریز

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سپهدار در این مورد چه می‌خواهد بکند و به او اطلاع بدهید که ما از او انتظار کار جدّی داریم وگرنه گروهان در جلفا از مرز عبور خواهد کرد. گرچه حمله ایرانیان به ارتش ما غیرمحتمل است، ولی روابط گستاخانه فدائیان نسبت به درجه‌داران ما به سادگی ممکن است سبب عکس‌العمل آن‌ها شود که این موجب شروع بی‌نظمی با عواقب غیرمطلوب گردد».

مشاور ارشد میللر در گزارشی که در ۲۸ اسفند همان سال فرستاده می‌نویسد:

«برای تکمیل تلگراف ۲۷ اسفند خودم، افتخار دارم به حضرتعالی مطالب زیر را گزارش بدهم. در پاسخ نخستین دعوت سپهدار برای رفتن به تهران، ستّار و باقر هر یک ده‌هزار تومان هزینه سفر خواستند و مطمئن بودند که دولت ایران چنین مبلغی برای سفر آن‌ها به تهران ندارد و سفر انجام نخواهد شد.

۲۵ اسفند، شب، استاندار، ستّار، باقر، پیرم، سردار بهادر و چند عضو انجمن در تلگرافخانه ایران جمع بودند، دستور مصرّانه سپهدار که فوراً به تهران حرکت کنند به ستّار و باقر داده شد. باقر راضی شد، در صورتی که ده هزار تومان به او پرداخته شود، بیاید. این مبلغی بود که او در جریان قراچه‌داغ خرج «ارتش» خود کرده بود. ستّار عصبانی شد و به صورت خشنی از اجرای درخواست سپهدار سرباز زد و در ضمن کلمات بسیار زشتی درباره سپهدار و دولت ایران و مخبرالسلطنه ادا کرد و در نهایت عصبانیّت جمع را ترک کرد. اشخاص نزدیک ستّار نزد باقر رفته و او را به خاطر شکستن سوگند همکاری با ستّار سرزنش کردند. صبح زود ۲۶ اسفند باقر نزد ستّار رفت و او را مطمئن ساخت که از تبریز نخواهد رفت. پس از او پیرم، سردار بهادر و فرماندار سابق اردبیل فتح‌السلطان، به دستور استاندار به دیدن ستّار، رفتند و به سختی توانستند ستّار و باقر را راضی کنند روز ۲۶ اسفند ساعت ۴ از تبریز بروند. گروهان کوچکی از فدائیان پیرم با دو مسلسل برای مواظبت خانه ستّار آمده بودند. ثقةالاسلام که بارها از او در گزارش‌هایم نامبرده‌ام در کار دخالت کرد و استاندار را راضی کرد که ستّار و باقر روز ۲۹ اسفند ساعت ۲ بعد از ظهر حرکت کنند. به پیرم دستور داده شده بود افراد خود را از محلّه امیرخیز که خانه ستّارخان در آن قرار دارد بیرون ببرد. هزینه راه که برای او و باقر با یکصد سوار تعیین شده از پنج تا هفت هزار تومان

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

است. حدود نیمروز ۲۷ اسفند استاندار از طریق کارمند دفتری جنرال کنسولگری که نزد او فرستاده شده بود به من اطمینان داد که در موعد مقرّر، ستار و باقر خواهند رفت».

پس از آن که سردار و سالار مجبور می‌شوند یار و دیار خود را ترک کرده و به سوی تهران حرکت کنند، سردمداران روسیّه نگران آنند که این دو سردار به تهران نرفته و دوباره به تبریز بازگردند، این دلهره در تلگراف «ستولیپین» نخست‌وزیر روسیّه که در تاریخ ۲۹ اسفند ۱۲۸۸ به فرماندار قفقاز مخابره کرده دیده می‌شود: «بنابر تلگراف میللر، ستّار و باقر با یک صد تن سواران خود روز ۲۸ اسفند از تبریز بیرون آمده، به جاده تهران رفته‌اند. در تبریز آرامش کامل برقرار است. از این روگروهانی که در جلفا قرار دارد، اگر شما لازم بدانید از نظر پیشگیری یا اقدامی دیگر ممکن است به نقطه دیگری مانند ایروان برود. خواستن آن به تفلیس درست نیست تا جریان وقایع در تبریز مشخّص شود، آیا ستّار و باقر واقعاً به تهران رفته‌اند یا جائی در نزدیکی تبریز باقی می‌مانند».

کارگزاران دیپلماسی روسیّه در تبریز، با این که در تلگراف‌هایشان وانمود می‌کنند که مردم تبریز از رفتن سردار و سالار از تبریز ناراحت نیستند ولی واقعیّت در برخی گزارشات آن‌ها چنین منعکس شده است. در نامه بی‌امضائی که در ۲۸ اسفند ۱۲۸۸ به مدیر جنرال کنسولگری در آذربایجان رسیده آمده است:

«همه مردم تبریز از زن و مرد، از آقایان کنسول‌های دولت‌های خارجی در تبریز تقاضا می‌کنند درخواست آنان که احضار مخبرالسلطنه، پیرم و سردار بهادر چهره‌های ناستوده مردم، دشمنان اسلام، به تهران می‌باشد را به گوش مجلس برسانند. بگذار از امروز کسی مزاحم سردار ملی (ستّار) و سالار ملّی (باقر) محافظان اسلام و شرف مردم نشود. بدانید که مردم اجازه راندن این دوتن را از تبریز به تهران نمی‌دهند. اگر سه تن اخلالگر نامبرده در بالا (مخبرالسلطنه، پیرم و سردار بهادر) همین روزها تبریز را ترک نکنند، مسبّب خونریزی بزرگ خواهند شد. ما نمی‌خواهیم پادشاهمان ارمنی باشد. وگرنه....».

همچنین مشاور ارشد میللر در گزارشی که در چهارم فروردین ماه ۱۲۸۹ ارسال داشته، ضمن بازگوئی نامه یاد شده و اطلاع دادن خبر حرکت سردار و سالار به تهران نوشته است: «همان طور که قبلاً افتخار داشتم تلگرافی به عرض حضرتعالی برسانم، روز ۲۹ اسفند

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سردار و سالار با مجاهدین تبریز

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ساعت پنج بعد از ظهر، ستّار و باقر تبریز را به طرف تهران ترک کردند و همه ساکنین تبریز از دکاندار خرده‌پا تا استاندار نفس راحت کشیدند.... تنها قزّاقان ایرانی، سواران یپرم و بختیاری‌ها، برای اطمینان به این که واقعاً از حدود شهر بیرون روند، آن‌ها را مشایعت کردند.... من از پسر وزیر داخله سردار بهادر دیدن کردم و او روز بعد به بازدید من آمد. او تأثیری نیکو در انسان باقی می‌گذارد. به گفته او بختیاری‌ها زیاد در تبریز مانده‌اند. ارتش دولتی از راه اردبیل به تهران بازمی‌گردد. این احتمالاً به دنبال دریافت خبر نزدیک شدن ستار و باقر به پایتخت ایران می‌باشد. رفتن آن دو تن، نه تنها بر مردم شهرها بلکه بر تمام مردم آذربایجان تأثیری نیکو داشته است.

سرتیپ سنارسکی، که برای بازرسی گروهان ما به تبریز آمده است یک ساعت پس از رفتن ستّار و باقر از شهر، از استاندار دیدن کرد. مخبرالسلطنه روز بعد، هفتم مارس [۲۰ مارس = ۲۹ اسفند] در جنرال کنسولگری محل اقامت سرتیپ از او بازدید به عمل آورد و با مهربانی ایرانی، مطابقت خوش‌یمن دیدار ژنرال سنارسکی از تبریز با رفتن آن دو تن را، خاطرنشان کرد».

این اسناد نشان می‌دهد که کنسولگری روسیّه در تبریز و سفارت این کشور در تهران، سردار و سالار را در این سفر، قدم به قدم تعقیب می‌کردند. گزارش‌های آن‌ها حاکی از دلهره و هراس آنان است.

پوکلوسکی -کوزل سفیر روسیّه در تهران، در یک نامه فوری که در تاریخ ۱۹ فروردین ۱۲۸۹ به وزارت امور خارجه کشورش فرستاده نوشته است:

«ستارخان و باقرخان به قزوین وارد شدند، چند روز دیگر انتظار می‌رود به تهران وارد شوند. استقبالی باشکوه از آنان ترتیب داده می‌شود. مردمی بی‌شمار به استقبال آنان تا قزوین رفته‌اند. به سپهدار اصرار شده بود که واردان را در خانه خود جای دهد، ولی او زیر بار نرفت تا، اگر - چیزی که انتظار می‌رود - دولت‌های خارجی اصرار به اخراج این اشخاص ناآرام از تهران بکنند در موقعیّت سخت قرار نگیرد. فعلاً در خانه صاحب اختیار، جائی که در سال ۱۹۰۶ محمد علی شاه پس از ورود از تبریز و پیش از درگذشت پدرش، چند روز در آنجا زیست، برای آنان جا تعیین شده است».

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ورود سردار و سالار به تهران

mandegar.tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

وی در تلگرافی که در تاریخ ۲۴ فروردین ۱۲۸۹ مخابره کرده می‌نویسد:

«فردا منتظر رسیدن ستّار و باقر به این جا هستند. پیشباز رسمی به عمل خواهد آمد. دولت تلاش خواهد کرد مانع آمدن آنان به پایتخت شود و حالا قول می‌دهد آنان را از تهران، احتمالاً با پیامی نزد روحانیان کربلا، روانه کند. پیش‌بینی این که ورود این دو سردار چه تأثیری بر آرامش شهر خواهد داشت مشکل است، به همین جهت خواهش می‌کنم اجازه دهید در صورت پیدایش بی‌نظمی یا خطر تبلیغات فوراً آن‌ها را از این جا بفرستیم».

سازونف مدیر وزارت امور خارجه دو روز بعد پاسخ می‌دهد که: «تلگراف اوّل آوریل دریافت شد. اگر حضور ستّار و باقر در تهران سبب بی‌نظمی یا تبلیغات خطرناک شود، می‌توانید راندن آنان را از پایتخت خواستار شوید».

این اسناد نشان دهنده آن است که کارگزاران تزاریسم از بودن سردار و سالار در تهران نیز وحشت می‌کنند و پس از رسیدن آن‌ها به پایتخت، توطئه برای نابودی آن‌ها شروع می‌شود. پوکلوسکی - کوزل در یک نامه فوری که در تاریخ چهارم تیرماه ۱۲۸۹ به وزارت امور خارجه روسیّه فرستاده نوشته است:

«.... در آخرین جلسه مجلس، دوباره مسئله فدائیان مطرح شد.... سردار اسعد طرحی برای نابودی کامل نام‌های: «فدائی، مجاهد، گارد نصرت و فاتح» داد....».

این طرح از سوی دیگر فاتح تهران طرح و به مرحله اجرا درمی‌آید که از سال‌ها قبل از مشروطیّت سر در آخور بیگانگان داشت. کاردار سفارت انگلیس (گرانت - داف) در تاریخ ۲۵ رجب ۱۳۲۳ هـق خطاب به وی می‌نویسد:

«مراسله مورّخه ۴ شهر حال جنابعالی در خصوص عدم امنیّت راه بختیاری واصل و دوستدار اقدامات فوریه برای رفع آن نموده، از جناب مستطاب اجلّ مشیرالدوله خواهش نموده‌ام که اجازه دهند سارقین کهگیلویه را تعاقب و تنبیه نمائید و حتّی‌المقدور سعی خواهم کرد چهارهزار تومانی که به اعتقاد دوستدار من غیرحق مجبوراً پرداخته‌اید به جنابعالی مسترد دارند. امیدوارم که قبل از وصول این مراسله اجازه [ای] که خواسته‌اید به جنابعالی برسد و یقین دارم که ایلات کهگیلویه را به طوری تنبیه خواهید نمود که در آتیه مرتکب این قبیل شرارت نشوند. امیدوارم که همواره مزاج محترم جنابعالی و سایر خوانین

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

عظام دام اجلالهم درکمال صحّت و اعتدال بوده باشد».

محمّد ترکمان که این سند را درکتاب سال ایران (۱۳۷۴) چاپ کرده در توضیحش نوشته است:

«این سند نمونه‌ای است گویا از مشی برخی عناصر «بومی» که در خدمت قدرت خارجی قرارگرفته بودند و محل حلّ و عقد مشکلات آنان نه حکومت مرکزی وکانون‌های قدرت در داخل، بلکه سفارت‌های خارجی بودند. مخاطب این نامه چند سال پس از تاریخ تحریر این مکتوب با اشاره و پشتیبانی سفارتی خارجی، اقدام به تصرّف تهران کرد».[۱]

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

۱- محمّد ترکمان - انگلیس و امور داخلی ایران به روایت اسناد - ایران سال (۱۳۷۴) - ص ۸۰۸

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

محله نوبر تبریز در

دوران مشروطیّت

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شهر تاریخی تبریز، از سده‌های پیشین، دارای محلاّت متعدّدی بوده که هر یک از آن‌ها، مثل خود تبریز، پیشینه‌ای پرفراز و نشیب داشته و محلّ رخدادهای تاریخی بوده است. این محلاّت چون دارای ویژگی‌های خاصّ خود می‌باشد، لذا بجاست که سرگذشت هر یک از آن‌ها جداگانه مورد بررسی قرارگیرد و تاریخ تبریز از این رهگذر نیز به رشته تحریر درآید.

محلّه نوبر، یکی از محلاّت تاریخی شهر تبریز است که در جنوب این شهر واقع گردیده و در شکل‌گیری تاریخ پرافتخار تبریز، نقش ارزنده‌ای دارد. در تأیید این ادّعا باید گفت که انقلابات تاریخ معاصر ایران - انقلاب مشروطیّت و انقلاب اسلامی - در خطّه آذربایجان از این کوی رهبری شده‌اند.

ساکنان این کوی، اغلب اهل تجارت و درعین حال مردمان آگاه و پرشور و حامیان علم و ادب بوده‌اند و به همین علّت، در تمام برهه‌های حسّاس تاریخ شرکت فعّال داشته‌اند. و چون محلّی اعیان نشین نیز بوده، بناهای قدیمی متعدّدی با معماری سنّتی در این کوی خودنمائی می‌کنند که مجموعه‌ای از آن‌ها درکوچه «مشیردفتر» نه تنها پس از مرمّت، به عنوان نمونه‌هائی از فرهنگ خانه‌سازی این شهر، هر بیننده‌ای را به شگفتی و تحسین وامی‌دارد، بلکه موزه هنر، دانشگاه هنر و دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه صنعتی سهند تبریز را در خود جای داده است. این مجموعه که این روزها مورد بازدید خیل علاقه‌مندان به فرهنگ و هنر قرار می‌گیرد، نه تنها آمیزه‌ای از هنرهای اصیل این مرز و بوم است، بلکه به کانون فراگیری این هنرها نیز تبدیل شده است.

محلّه نوبر، از چند کوی و برزن تشکیل شده که مهم‌ترین بخش آن، کوی مقصودیه است. میدان و بازارچه مقصودیّه که در سال‌های اخیر تعریض شده، اهمیّت خود را همچنان حفظ کرده است و مجموعهٔ بناهای قدیمی یاد شده در این کوی واقع است. وجه تسمیه مقصودیه، از نام بانی آن «مقصود بیگ آق قویونلو» گرفته شده است.

نظر بر این که زمینه مطالعه و پژوهش این نوشتار، درباره «محلّه نوبر در دوران مشروطیّت» است لذا به حوادث تاریخی رخ داده در این نقطه از تبریز و شرح حال مشاهیر، تاریخچه مساجد، مزارات و دیگر ابنیه و آثار تاریخی این محلّه در دوران قبل از

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مشروطه نپرداخته، فقط به رویدادهای تاریخی در عصر مشروطیّت می‌پردازیم.

این کوی در این دوران تاریخ ساز، محل سکونت برخی از شخصیّت‌های معاصر تبریز، از جمله «علی مسیو»، «حسین کاظم‌زاده ایرانشهر»، «امیر حشمت نیساری»، «محمّد علی تربیت»، «میرزا اسماعیل نوبری»، «حاج میرزا آقا بلوری»، «حاج رضا صرّاف» و دیگر رجال نام‌آور این دیار بود.

در سال‌های پیش از مشروطیّت، در این بخش از شهر تبریز که اغلب ساکنانش از مشوّقین علم و دانائی بودند گام‌های بس ارزنده‌ای در راه پیشرفت دانش و ادب برداشته شده است که این حرکت‌های سازنده خود زمینه‌ساز انقلاب مشروطیّت بوده است.

از جمله گام‌های مهمّی که در آن روزگار در این محلّه برداشته شده است، تأسیس مدرسه به سبک نوین توسّط زنده‌یاد حاج میرزا علی معروف به حاج آخوند برادر ناتنی (مادری) حاج میرزا حسن رشدیّه تبریزی بود. زنده‌نام حاج میرزا حسن رشدیّه که قبل از آمدن به ایران، در سال ۱۳۰۰ هـ‌ق، اوّلین مدرسه به سبک نوین را به کمک برادرش حاج آخوند، در شهر ایروان تأسیس کرده بود، پس از آمدن به تبریز، نخستین مدرسه جدید (دبستان) را برای اوّلین بار در ایران، در سال ۱۳۰۵ هـ‌ق در محلّه ششگلان تبریز در مسجد مصباح‌الملک افتتاح کرد و با برداشتن این قدم تاریخی، راه ناهموار را برای آموزش و پرورش اطفال ایرانی هموار کرد. برادر وی مرحوم حاج آخوند نیز که با برادرش به خارج سفر کرده و اصول اداره مدارس جدید را یاد گرفته بود، پس از بازگشت به تبریز، مدرسه‌ای در مسجد کلبعلی (واقع در خیابان تربیت فعلی) تأسیس کرد و پس از مدّتی، آن را به مسجد «میدان» مقصودیه منتقل کرد که با روش نوین اداره می‌شد و الفبای صوتی تدریس می‌گردید و نام مدرسه «رشد و قدس» بود. در ساعات تنفّس، شاگردان به حیاط می‌آمدند و به جای زنگ سیاحت، یکی از دانش‌آموزان که صدای رسا داشت، این شعر را می‌خواند:

الا ای غزالان دشت ذکاوت به بیرون روید از برای سیاحت

و پس از یک ربع ساعت، باز با صدای بلند این شعر را می‌خواند:

هر آن کو پی علم و دانائی است بداند که وقت صف‌آرائی است

مدرسه «رشد و قدس» با تدبیر حاج آخوند توانست مقاومت کرده و به خدمت خود

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ادامه دهد و پس از صدور فرمان مشروطیّت، با مدیریّت علی ایروانی با سه مدرسه دیگر متّحد شده و از تشکّل آن‌ها دبستان «اتّحاد نوبر» به وجود آمد.[۱] کادر این آموزشگاه، به تألیف کتاب نیز مبادرت می‌کردند. در شماره ۶۱ سال اوّل روزنامه انجمن که در روز یکشنبه ۱۶ صفر ۱۳۲۵ هـق منتشر شده، اعلانی بدین شرح درج گردیده است: «کتاب هدیةالصبیان برای تعلیم مسائل دینیّه و آداب شرعیّه اطفال مدارس به طرز سوال و جواب و عبارات سهل تألیف شده و کتاب تاریخ مصوّر برای مبتدیان اطفال مدارس از نامه خسروان انتخاب و طبع گردیده، هر دو در مدرسه رشد و قدس در قرب دروازه اندرونی نوبر فروخته می‌شود. مدیر مدرسه الاحقر علی ایروانی».

مرحوم رشدیّه پس از تأسیس نخستین دبستان در تبریز، با مخالفت شدید قشریون مواجه می‌شود و ناچار شبانه به مشهد فرار می‌کند. این مرد مصمّم، چند بار مدرسه‌اش را در نقاط مختلف تبریز تشکیل می‌دهد ولی پس از مدّتی به تعطیلی کشیده می‌شود. «وی برای چهارمین بار در محلّه نوبر با اطفال فقرا و ایتام مدرسه را دایر و شمار شاگردان را به ۳۵۷ و شمار معلّمان را به ۱۲ نفر رسانید».[۲]

انجمن ادبی صفا نیز که به احتمال قوی نخستین انجمن ادبی تبریز بوده، در سال ۱۲۹۱ هـق در کوی مقصودیّه کوچه عزبدفتری‌ها، منزل شاعر نام‌آور آذربایجان «حاج رضا صرّاف» تشکیل گردیده است. پیش‌کسوت این انجمن مرحوم «لنکرانی» و دیگر اعضای آن ادبائی مثل مشکوة، تبیان، بنان، صفوت و افسر بوده‌اند.

با این پیش زمینه بود که اهالی محلّه نوبر، در دوران پر تب و تاب انقلاب مشروطیّت، نقش ارزنده‌ای بازی کردند و در پیروزی نهضت گرد آفریدند. علاوه بر سلحشوری مردم این کوی، موقعیّت آن نیز، این محلّه را در شرایط ویژه‌ای قرار داده بود. شادروان علی مسیو که یکی از ساکنان این کوی بود، با درایت و دوراندیشی خاصّی تشکیلات منظّم و منضبطی تحت عنوان سازمان اجتماعیون عامیون را که کمیته مرکزیش «مرکز غیبی

۱- حسین امید - تاریخ فرهنگ آذربایجان - (ج ۱) - ص ۶۶

۲- فخرالدین رشدیه - زندگینامه پیر معارف رشدیه - ص ۲۹

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

تبریز»[۱] نامیده می‌شد، در این محلّه بنیان گذاشت و این تشکیلات زیرزمینی آهنین بود که انقلاب را در خطّه آذربایجان رهبری کرد و به سرمنزل مقصود رسانید. وجود این تشکیلات زیرزمینی درکوی نوبر و رهبری جنبش توسّط آن، موقعیّت ممتازی به این محلّه داده بود. همچنین قرار گرفتن باغ‌شمال در این کوی، سبب گردیده بود که اغلب حوادث مهمّ آن دوران، در محلّه نوبر رخ دهد.

از مهم‌ترین اقدامات انقلابی مرکز غیبی تبریز، تربیت مجاهد بود که از بین جوانان آذربایجان، ارتشی آزادی‌بخش برای مقابله با استبداد ترتیب داد و از میان آنان سرداران گردن فرازی سر برآوردند. بخشی از این ارتش رهائی بخش را جوانان محلّه نوبر تشکیل می‌دادند. فرمانده مجاهدان این محلّه، نخست بر عهده نایب خلیل معروف به ایت خلیل بود. لکن این مرد بی‌باک، چون در نیمه راه از موقعیّت خود سوء استفاده کرد، با صوابدید مرکز غیبی تبریز از پا درآمد و بعد از او فرماندهی مجاهدان محلّه نوبر را حاجی خان پسر علی مسیو به عهده گرفت و تا زمستان ۱۲۹۰ شمسی در این سمت با رشادت و دلاوری، ایثار و فداکاری نمود. حال ببینیم نایب خلیل که بود و چسان در اوایل نهضت به آن سمت مهم دست یافت، ولی بعدها حرکات غیرقابل تحمّل او سبب نابودیش گردید. طاهرزاده بهزاد می‌نویسد: «مدّتی بود مردم تبریز در تلگرافخانه اجتماع نموده و هر روز با نمایندگان مجلس شورای ملّی مشغول مخابره حضوری بودند. در چنین ایّام آشفته‌ای که مردم سخت گرفتار بودند (ماه ربیع‌الاوّل ۱۳۲۵) نزدیک غروب که معمولاً سران آزادیخواهان، تلگرافخانه را ترک می‌کردند، حضور سه نفر مرد مسلّح ناشناس کنار درب خروجی تلگرافخانه، توجّه مجاهدین را جلب و برای رسیدگی به هویّت آنان از هر سو راه را به مظنونین گرفتند. محصورین با مشاهده خطر، دست به اسلحه برده و جسورانه مشغول مدافعه شدند. طولی نکشید که یکی از آنان که (آقاحاجی کرد) نامیده می‌شد کشته شده و یکی دیگر از فرصت استفاده کرده فرار نمود. سوّمی که از همه جسورتر و پردل‌تر بود راه را عوضی رفته یک مرتبه خودش را در اطاقی مشاهده کرد ولی خود را نباخته و درها را به

۱- برای اطلاع بیشتر در این زمینه مراجعه کنید به کتاب «مرکز غیبی تبریز» به همین قلم

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

۱ - ایت‌اللهی ۲ - اکبر قصه‌خوانی ۳ - حسن قصه‌خوانی ۴ - تقی اوف

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

روی مجاهدین بست و انگشت به ماشه تفنگ آماده نبرد ایستاد. از مجاهدین کسی جرأت نکرد که وارد اطاق شود. ولی از میان مردم، کسی با قامتی بلند و سیمای رشید با سبیل‌های کشیده و با قدم‌های آهسته نزدیک شده و داوطلب دستگیری مرد ناشناس گردید. این مرد نایب خلیل بود که بعدها معروف به ایت خلیل گردید. او اسلحه همراه نداشت، یک قبضه ده تیر (موزر) به او دادند و او پشت در رفته، پس از معرفی خود گفت، من تا امروز، چندین مرتبه تیر خورده و نمرده‌ام و باکی هم از زخم برداشتن ندارم. از طرف دیگر تیر من هیچ وقت خطا نمی‌کند. مطمئن باشید اگر انگشتتان تکان بخورد، هدف تیر من قرار خواهی گرفت ولی اگر تسلیم شوید ممکن است من در نجات شما کمک کنم و یا اللّه گویان با کمال رشادت با دست راست قراول و با دست چپ در را باز کرده با پیکر رشید و چهره رعب‌آور و چشمانی نافذ اسداللّه خان را مرعوب نموده و به تسلیم مجبورش کرد. این اقدام نایب خلیل، مثل توپ صدا کرده و محبوبیّت فوق‌العاده‌ای در بین مجاهدین ایجاد کرد. از این تاریخ خلیل خان شهرت بیشتری پیدا کرده و بالاخره برای سردستگی فدائیان محلّه نوبر انتخاب گردید». همچنین: «گزارش رسیده بود که اصغرخان نامی از تهران وارد شده، در محله اهراب منزل کرده و مأموریت او این است که با دستیاران خود چند نفر از سران مجاهدین را از بین ببرد. در نتیجه تحقیقات، این گزارش دست درآمد و نایب خلیل مأموریت پیدا کرد که با دو نفر مجاهد، شرّ او را بکنند.

نایب خلیل، شبی به سراغ اصغرخان رفته و از پشت بام وارد اطاق او شد و او را از زیر کرسی بیرون کشید و به حیات او خاتمه داد و گوش او را هم به عنوان انجام عمل در توی قوطی سیگار گذاشته و با نشان دادن آن بعضی از رجال مستبد مثل ساعدالملک و غیره را ترساند و قول گرفت که دست از فشار بردارند». «ولی به مثل معروف از کوزه برون همان تراود که در اوست. در نتیجه رفتار ناپسند و حرکات غیرقابل تحمّل و ایجاد عدم رضایت مردم که منتهی به سلب مصونیّت از طرف حزب اجتماعیون عامیون گردید. به دستور مخبرالسلطنه گرفتار و در زندان با کمال خواری با دستمال خیس خفه کردند».[1]

۱- طاهرزاده بهزاد - قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیّت ایران - ص ۱۴۸، ۴۵۴ و ۱۳۶

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

قبل از آن که به فعالیت‌های مجاهدین محلّه نوبر به فرماندهی حاجی خان پسر علی مسیو بپردازیم، لازم است که به دیگر رخدادهای تاریخی که در ماههای قبل از آغاز نبردهای یازده ماهه در این کوی رخ داده‌اند اشاراتی داشته باشیم.

نمایندگان انجمن ایالتی آذربایجان که در جلسات متعدّدی، درباره سازمان تازه تأسیس بلدیه و محلاّت تبریز مذاکره کرده و تعداد مأموران بلدیّه و هر یک از محلاّت تبریز را تعیین کرده و حقوق آن‌ها را نیز مشخّص می‌کنند، برای محلّه نوبر، ۱۲ نفر فرّاش و یک نفر نایب اختصاص می‌دهند. در شماره ۱۴۷ سال اوّل روزنامه انجمن که در روز سه‌شنبه ۲۸ شعبان ۱۳۲۵ هـق منتشر شده، پس از درج «صورت عدّه فرّاشان اداره بلدیّه و محلاّت» شرایط نایب و فرّاشان را ذکر کرده که در بخشی از آن آمده است:

«فرّاش مسئول نایب، نایب مسئول کدخدا، کدخدا مسئول شخص بیگلربیگی، یعنی هر کدام از این‌ها به خلاف قانون تمدّن رفتار یکنند، مسئول رئیس درجه بالاتر خود خواهند بود».

در دوران مشروطیّت، تبریز قهرمان در ایجاد انجمن‌های دموکراتیک نیز پیشگام بود و با تأسیس انجمن ایالتی آذربایجان، گام ارزنده‌ای در به وجود آوردن فضائی مناسب برای مشارکت مردم در سرنوشت خود برداشت و به موازات تشکیل انجمن ایالتی آذربایجان، انجمن‌های متعدّدی نیز در محلات مختلف تبریز تأسیس شدند که در تحکیم اصول مشروطیّت و آزادی نقش مهمّی بازی کردند. درکوی مقصودیّه نیز انجمن «مساوات»[1] با شرکت پیشگامان آزادیخواه این محلّه تشکیل گردید.

شایان توجه است که به علّت آماده بودن زمینه مساعد، پس از مشروطیّت، نخستین مدرسه در تبریز، در محلّه نوبر به همّت آزادیخواهان این کوی به نام مدرسه «نوبر» برپا گردید. دانش‌آموزان و آموزگاران این مدرسه، همگام با شاگردان و معلّمان دیگر مدارس تبریز در روند جنبش سهم مهمّی داشتند. حسین امید می‌نویسد: «نخستین مدرسه‌ای که پس از مشروطیّت افتتاح یافت مدرسه‌ای است موسوم به «نوبر» و اهمیّت این مدرسه از

۱- طاهرزاده بهزاد - قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیّت ایران - ص ۱۴۸، ۴۵۴ و ۱۳۶

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

چند لحاظ است. نخست این مدرسه را هیئتی که اغلبشان ثروتمند و بازرگان بوده‌اند افتتاح کرده‌اند و تمام هزینه مدرسه را متکفّل شده‌اند. دوّم این که در این مدرسه ۲۵ نفر شاگرد مجّانی بوده است که تمام مخارج ایشان را هیئت مؤسس مدرسه متقبّل گردیده بودند. سوّم آن که این مدرسه نخستین مدرسه بوده که از ثمره مشروطیّت به دست آمده بود و از این رو بیشتر مورد توجه گشته است. افتتاح این مدرسه را روزنامه عدالت چنین خبر می‌دهد:«در محلّه نوبر به اهتمام چند نفر از تجّار، مدرسه پنج درجه از بیستم شوّال ۱۳۲۴ هـق افتتاح یافته است».[۱]

برپائی مجلس ختم در سوگ عبّاس آقا صرّاف تبریزی، کشنده میرزا علی اصغر خان اتابک اعظم، از جمله رخدادهای قابل ذکری است که قبل از آغاز جنگ‌های یازده ماهه، در مسجد «میدان» مقصودیّه برگزار گردید و در پیشبرد جنبش مؤثّر واقع گردید. روزنامه انجمن در شماره ۱۳۸ سال اوّل که در روز دوشنبه ۱۴ شعبان ۱۳۲۵ منتشر شده، مشروح خبر آن را چنین درج کرده است:

«از صبح روز جمعه ۱۱ ماه مجلس ختمی مفصّل برای مرحوم عبّاس آقای صرّاف مجاهد نمره ۴۱ که منسوب به قتل امین‌السلطان بود در مسجد میدان مقصودیّه برپا نموده و بساط عزاداری را چنان که شایسته اشخاص جلیل‌القدر است از هر جهت چیده بودند. تمام خدّام شال عزا درگردن و اهل محلاّت دسته دسته به فاتحه‌خوانی آمده و می‌رفتند. دسته‌های عساکر ملّی نیز با ترتیب نظامی تفنگ‌ها را وارونه بر دوش آویخته با حالت حزن و اندوه در میدان مزبور دفیله کرده و می‌گذشتند.

روز شنبه مقارن ظهر جمعی از بزرگان شهر و اعیان بلد و وکلای ملّت با جناب مستطاب آقا میرزا محمّد آقا نوّاده مرحوم حاج میرزا جواد آقای مجتهد طاب ثراه برای برچیدن ختم به مسجد آمده پس از خواندن فاتحه، آقامیرزا غفّار مجاهد از جای برخاسته و خطابه مهیّجانه با عبارات ترکی و فارسی سرودند که عموم مجلسیان را به رقّت و هیجان آورده ما را نیز تحریک به اندراج خلاصه آن نمود.

۱- حسین امید - پیشین - ص ۱۰۱

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

تا نفس وار نی‌کیمین افغان و فریاد ائیلریک نی‌کیمین فریاد ائدیب عالم‌ده بیر آد ائیلریک
آه سردیله بنای ظلمی بر باد ائیلریک بو تلاشیله وطن ملکینی آباد ائیلریک
نی سسیله گتیرریک شوره اهل غیرتی ثابت اولسون تا جهانه بینوالر قدرتی

بعد از ابیات ترکی، زبان به فارسی گشوده و گفت.....

این چه بزمی است ک ایران همه دیوانه اوست.... پس از آن عکس عبّاس آقا را روبروی حضّار گرفته و گفت: وین چه شمعی است که جان‌ها همه ویرانه اوست.

هر کجا می‌گذرم عکس رخش جلوه‌گر است هر که را می‌نگرم جلوه مستانه اوست

آقایان هموطنان محترم، اظهار بدیهی کرده و عرض می‌کنم، این مسئله واضح است که عموم افراد نوع بشر در اجرای وظایف موظّفه انسانیّت و جمله معتقدین مذاهب مختلف فرداً فرد در ایفای قواعد قانون مذهبی خویش جهاد و خودکشی می‌نماید. یعنی تلاش می‌کند به حدّی که درخور بشریّت اوست. پس ما افراد مسلمین که قطعاً در انتشار اوامر مذهبی خویش ساعی هستیم شبیه عموم مجاهدین فی‌سبیل‌اللّه خواهیم بود و در صورتی که مجاهدیم بر ما فرض است که در عزای این جوانمرد جوانمرگ مرحوم که ریشه ملعنت و خیانت را از ایران بریده و برانداخته است گریبان چاک کنیم، ناله و سوگواری نمائیم.

بیائید! ای برادران در صفات مجاهدی، تأسّی بدین جوان مرحوم کرده، خائنین بی‌دین را از صفحه مقدسّه وطن عزیز پاک کنیم.

آرکاداشلار قان توکون تا جوشه گلسین کاینات ثابت اولسون تا جهانه بیزده‌کی عزم و ثبات

ای برادران

ذلّته عمده مرجّح‌دیر شرفلی بیر ممات ملّته لازم دگیل دیر بئیله افسرده حیات
ظلم و استبداد دوری درد و یأس ایّامی‌دیر آرکاداشلار قان توکون قان توکمگین ایّامی‌دیر

کسروی می‌نویسد: «چنین ختم باشکوه بزرگی تا آن روز کمتر دیده شده بود».[1]

مردم تبریز که سابقه ممتد در قانون خواهی داشتند، در تحریر، تدوین و تصویب متمّم قانون اساسی و در واقع حاکمیّت قانون در برابر حکومت فردی، نقش تعیین کننده‌ای بازی

۱- کسروی - تاریخ مشروطه ایران - ص ۴۵۵

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کردند. به اعتقاد احمد قاسمی: «در واقع تبریز بود که متمّم قانون اساسی را که از لحاظ تصریح حقوق خلق، بسی گرانبهاتر از خود قانون اساسی است گرفت».[۱]

مردم آگاه محلّه نوبر در این زمینه از هرگونه مجاهدت و جانفشانی دریغ نکردند. در شماره ۸۷ سال اوّل روزنامه انجمن که در روز یکشنبه ۱۳ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ هـق منتشر شده چنین می‌خوانیم:

«روز پنجشنبه (۳) ماه، انقلاب شهر خارج از اندازه هیجان اهالی در تزاید و از صبح زود اجتماع نموده به قسمی که در تلگرافخانه و اطراف آن از کثرت ازدحام تردّد غیرممکن حتّی طایفه نسوان در مساجد جمع و در مطالعه قانون اساسی به مردان مساعدت می‌نمودند. در این بین خبر دادند که جمع کثیری از اهالی محلّه نوبر شاکی‌السّلاح تدارک سفر دیده، برای مطالبه قانون اساسی می‌خواهند عازم تهران شوند و در میدان مقصودیه از کثرت جمعیّت، اوضاع محشر برپاست. لهذا چند نفر از حضرات آقایان علماء و جناب آقا میر جواد به محلّه مزبور تشریف برده، با هزاران التماس و نصایح و دلایل عقلی، اهالی را ساکت و مانع از عزیمت تهران شدند و مهلت گرفتند که چند روزی با صبر و سکون رفتار نمایند تا جواب مساعد تلگرافات از وکلای محترم آذربایجان و دارالشورای کبریٰ برسد».

جنگ‌های یازده ماهه رهائی‌بخش مردم آذربایجان بر علیه دشمنان آزادی، پس از کودتای محمدعلی شاه و به توپ بسته شدن خانه ملّت آغاز شد. دژخیم قاجار، لیاخوف را برای از بین بردن مجلس و خفه کردن آزادی در تهران مأمور کرد و به رحیم‌خان چلبیانلو نیز مأموریت داد که همان کار را در تبریز انجام دهد. قبل از آمدن رحیم خان به تبریز، پاخیتانوف سرکنسول روسیّه تزاری در تبریز، با همکاری عدّه‌ای از عمّال خود، سران بسیاری از محلاّت تبریز را وادار به تسلیم کرد و چون باقرخان سالار ملّی نیز بیطرفی اختیار کرد، مجاهدین محلّه نوبر به او تأسّی کردند. رحیم خان چلبیانلو وارد تبریز شده و در باغ شمال که در محلّه نوبر قرار دارد نشیمن اختیار کرد. وی «غلامعلی خان فراش باشی را بلی بلی خود قرار دارد و او نیز از سعایت و مردم‌آزاری فروگذاری نمی‌کرد، خانه مرحوم علی

۱- احمد قاسمی - شش سال انقلاب مشروطیّت ایران - ص ۳۷

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

مسیو را غارت کردند و پسرش را زندانی نمودند. و به راهنمائی مصلحین به جمع‌آوری اسلحه از مجاهدین پرداخته و از سواران خود چندین نفر را مشغول این کار کرد و مردم خیابان و نوبر در این روزها طعم تسلیم را خوب چشیدند و دانستند به کار زشتی اقدام کرده‌اند، درصدد چاره‌جوئی بودند. رحیم خان در مغز خود خیال بیهوده می‌پخت و به هوای باطل، خود را دلخوش می‌کرد. وی سرمست آرزوهای دور و دراز خود بود که دستی از پرده برون آمد و جایگاه او را نشان داد».[۱]

پس از آن که ستّارخان سردار ملّی، بیرق‌های سفید را سرنگون کرد، باقرخان سالار ملّی نیز مجدداً تفنگ به دست گرفته و با کمک مجاهدین محلاّت خیابان و نوبر به باغ شمال یورش برده و رحیم خان چلبیانلو و هفت‌هزار نفر سوارانش را فراری دادند. بدین ترتیب، مجاهدین نوبر، اشتباه خود را جبران کردند و از آن پس در اغلب نبردها با دشمنان آزادی جانفشانی کردند.

از جمله پیکارهائی که در محلّه نوبر رخ داده و قابل ذکر است، جنگ روز جمعه ۲۸ شعبان ۱۳۲۶ هـ‌ق است که به شکست مستبدّین منجر شد. روزنامه انجمن در شماره ۱۰ سال سوّم که در روز دوشنبه نهم رمضان ۱۳۲۶ منتشر گردیده، خبر آن را چنین درج کرده است:

«سواران مرند و یورتچی و سربازان قزوین که به سنگرهای محلّه نوبر هجوم آورده بودند، از اطراف مجاهدین محلّه مذکور، هنگامی که به شدّت مدافعه می‌نمودند....[۲] شده و هفت نفر از مهاجمین کشته شده، متباقی رو به فرار و کشته‌های خود را هم گذاشته بودند، چهار نفر مقتولین را که ممکن بود حاجی رئیس سنگرهای مذکور فرزند کربلائی علی مشهور موسیو برداشته و آورده، بعد از غسل و تکفین به طوری که لازمه اسلامیّت و انسانیّت است به خاکشان سپرده بودند.

حقیقت جوانمردی و انسانیّت را باید دید، با وجود این که حضرات طرف مقابل، شهدای مجاهدین را که احیاناً به دستشان می‌افتد با نهایت بی‌رحمی هر آنچه را که

۱- امیرخیزی - قیام آذربایجان و ستّارخان - ص ۱۳۵ ۲- یک کلمه خوانده نشد

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

می‌خواهند تا جائی که آتش زده و بسوزانند مضایقه نمی‌کنند مع ما فیه این قسم حرکات اسلام پسندانه مجاهدین غیور در مقابل وقاحت اعمال آن‌ها.... ممکن نیست بدون عرض تقدیر و تحسین نگاشته شود، چنان‌که یک نفر از افراد مجاهدین طایفه نجیبه گرجی که به واسطه عدم شناسائی دوست از دشمن گرفتار دام خدعه حضرات شده بود بعد از کشتن، بیچاره را مثله نموده و پس آنچه را که بر جسد بی‌روحش روا داشته‌اند قلم از نگارش آن عرض اعتذار می‌نماید. بلی این است کردار ما و آن است رفتارشان....».

روس‌های تزاری که به دست یکی از افسران خود، کلنل لیاخوف، پارلمان ایران را از بین برده و در نتیجه نهال نوپای آزادی در سراسر ایران برچیده شده بود، اینک نمی‌توانستند شاهد حماسه‌افرینی‌های مردم آذربایجان در همسایگی خود باشند که می‌رفت جوانانش با مقاومت و پایداری غیرتمندانه خود دژخیم قاجار را از تخت سلطنت به زیر کشیده و در نتیجه به سلطه بیگانگان از جمله تزار در ایران نقطه پایان بگذارند. لذا سالدات‌های شترکینش به بهانه بازکردن راه آذوقه در نهم اردیبهشت ۱۲۸۸ از جلفا گذشته و آذربایجان را اشغال کردند. و چون باغ شمال را اردوگاه نیروهای مسلّح خود قرار دادند، در نتیجه محله نوبر که کانون رهبری جنبش بود به ستاد اشغالگران ددمنش تبدیل شد و مردمانش بیشترین ضربه‌ها را از این مهمانان ناخوانده تحمّل کردند. قتل عام فجیع و وحشیانه خانواده ختائی به دست سالدات‌ها نمونه‌ای از رفتار سبعانه نیروهای تزار با ساکنان محلّه نوبر بود.

میللر سرکنسول تزار در تبریز که علی مسیو را مانع توطئه‌های استعماری خود می‌دانست، او را به یک مهمانی درکنسولگری دعوت کرده و با ناجوانمردی مهمان خود را مسموم کرد و آن مرد غیور که حتّی در مواقع بحرانی حادّ، مرگ را به سخره گرفته و لحظه‌ای از جبهه نبرد پاپس نگذاشته بود بر اثر مسمومیّت، پس از مدّتی بیماری از پای درآمد و در سال ۱۲۸۹ شمسی / ۱۳۲۸ هـ‌ق رخت از جهان بربست.

در جنگ‌های چهار روزه روس‌ها با مجاهدین تبریز، در زمستان ۱۲۹۰ شمسی علی مسیو نبود، ولی فرزند برومندش حاجی‌خان نه تنها مجاهدین این کوی را فرماندهی می‌کرد، بلکه کدخدائی محلّه نوبر و ریاست کلانتری ۲ مستقر در این کوی را نیز به عهده

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

داشت. همچنین در آن جنگ‌ها امیرحشمت نیساری رئیس شهربانی و فرمانده کلّ مجاهدین و حاج میرزا آقا بلوری معاون والی در این محلّه سکنیٰ داشتند و چون باغ شمال نیز که لشکرگاه روس‌ها بود در این کوی بود، در نتیجه محلّه نوبر در آن روزهای سخت، یکی از صحنه‌های اصلی پیکار، مابین نیروهای مسلّح روسیّه و مجاهدین تبریز بود. کسروی درباره ناجوانمردی‌های اشغالگران و مردانگی‌های مجاهدان در این پیکارها می‌نویسد: «امروز روسیان بازارچه‌های نوبر و مقصودیه و خیابان را که در دسترس داشتند تاراج کردند. این نیز نوشتنی است که در این چند روز، روسیان به هرکجا دست می‌یافتند یغما می‌کردند. ولی مجاهدان بانک روس و بانک شاهنشاهی و دیگر تجارتخانه‌های بستگان روس و انگلیس را که در دست داشتند سخت نگهداری نمودند و با آن فشار بی‌پولی و با همه دشمنی که با روس در میان بود دست به سوی دارائی ایشان دراز نکردند. امیرحشمت بارها سفارش می‌کرد که بانک روس را سخت نگهداری کنند. در آن چند روز با همه خشمی که ایرانیان را بود و یکی از آزادیخواهان را می‌گویند از بس خشمناک بود، چون سالداتی را بکشت یک مشت از خون او را خورد. با این کینه‌توزی اندک گزندی یا زیانی به یک اروپائی یا مسیحی نرسید و این چیزی است که قنسول انگلیس با همه دشمنی‌ها که با ایرانیان می‌نموده از گواهی به آن باز نایستاده».[۱]

درباره شرکت فعّالانه مرحوم حاجی خان در این نبردهای چهار روزه، نصرت‌اللّه فتحی از قول محمّد علی مهدوی که خود در آن جنگ‌ها شرکت داشت چنین می‌نویسد:

«خود اینجانب به کلانتری ۲ که رئیس آن حاجی خان مسیوزاده (پسر مرحوم علی مسیو) بود و در پشت بام بازارچه نوبر با روس‌ها می‌جنگید رفته، پیغام جهانبانی را مبنی بر خلع سلاح ابلاغ کردم، جواب داد: «روس‌ها به کلانتری حمله کرده، شش نفر از پاسبانان و مجاهدین را کشته‌اند، مادام که آن‌ها عقب‌نشینی نکنند ما ناچاریم از خود دفاع کنیم». در واقع من به نوبه خود جواب منفی آوردم و جواب سایر فرستادگان نیز در همین زمینه بوده است. در پاورقی این صفحه از قول حاجی خان اضافه شده:

۱- کسروی - تاریخ هیجده ساله آذربایجان - ص ۲۷۰

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

«مسیوزاده به برادرش گفته بود من جواب دادم که ایالت از اطاق گرم دستور فرموده‌اند. جلوی چشم من شش نفر هموطنم را کشته‌اند که چه؟ من مثل زن‌ها بایستم و تماشا کنم یا چادر به سرم بیندازم و نفرین کنم؟ مرگ یک دفعه بیشتر نیست و این بی‌غیرتی را تحمّل نمی‌کنم. مگر خون من از خون کشته‌شدگان رنگین‌تر است؟ خیر ما می‌جنگیم و تن به ذلّت نمی‌دهیم».(۱)

حاجی خان بعد از آن همه مقاومت‌های مردانه و جانفشانی‌های سرسختانه، همراه باعدّه‌ای از رزمندگان پاکبار، مجبور به مهاجرت از تبریز می‌گردد و در نتیجه دو برادرش حسن و قدیر به انتقام پایداری برادر بزرگشان همراه با شادروان ثقةالاسلام و چند تن دیگر از مبارزان به دست سالدات‌ها به دار آویخته می‌شوند.

این بود شمّه‌ای از موقعیّت محلّه نوبر در دوران مشروطیّت و نقش مردمان غیورش در آن نهضت مردمی، اینک جا دارد که به موقعیّت کنونی آن نیز نظری بیفکنیم.

ساختمان شهرداری تبریز که به شکل یک عقاب در حال پرواز، بال‌های خود را در وسط این شهر تاریخی گسترده و با آن برج و ساعت زنگدارش، زیبائی خاصّی به این شهر بخشیده، نه تنها از آثار تاریخی و دیدنی تبریز محسوب می‌شود، بلکه یکی از نمادهای شناسائی و آرم هویّت این شهر نیز می‌باشد. این بنای زیبا که در سال ۱۸-۱۳۱۴ شمسی در دوران شهرداری مرحوم حسینقلی خان ارفع‌الملک جلیلی در سه طبقه در گورستان محلّه نوبر ساخته شده، به این کوی موقعیّت خاصّی بخشیده است.(۲)

موزه ادبی استاد شهریار که پس از درگذشت استاد سخن، سید محمد حسین شهریار تبریزی، به وسیله شهرداری تبریز، در منزل مسکونی استاد، تأسیس شده، در کوی مقصودیه قرار دارد و تأسیس این موزه آبرومند در این نقطه از شهر، بر امتیازات محلّه نوبر افزوده است. چرا که روز به روز، تعداد خیل مشتاقان بازدیدکننده از این کانوق عشق و عرفان بیشتر می‌شود.

چنان که گذشت، باغ شمال نیز که در محلّه نوبر قرار دارد، روزگاری لشکرگاه

۱- نصرت الله فتحی - زندگینامه شهید نیکنام ثقةالاسلام تبریزی - ص ۵۷۷

۲- برای اطلاع بیشتر در این زمینه مراجعه کنید به کتاب «آذربایجان پیشگام جامعه مدنی» به همین قلم

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سالدات‌های تزار گردید و عدّه‌ای از مجاهدان تبریز به دست سالدات‌ها در آنجا به دار آویخته شدند، بعداً از گردشگاههای باطراوت مردم تبریز بود و به قول دکتر مهدی روشن ضمیر:

«در دوران قاجار و اقامتگاه ولیعهد قاجار بود که بعدها به صورت گردشگاه عمومی و باغ ملّی درآمد. با درختان کهن سال سر به فلک کشیده از در و دیوار می‌گذشت.... همین که می‌شنیدیم به باغ شمال، که در چند قدمی خانه ما بود، به گردش خواهیم رفت از ذوق در پوست نمی‌گنجیدیم و پیشاپیش عیش‌ها داشتیم.... .

باری در آن گرمای تابستان، خدمتکار از دستمان می‌گرفت و با خود به باغ شمال می‌برد و با پرداخت نفری چهار شاهی (یک پنجم قران) پول بلیط، نسیم خنک روحپرور بهشتی از صد قدمی به پیشواز ما می‌آمد و جانمان را صفا می‌داد. و از آنجا که کودک همه چیز را به نظر اعجاب می‌نگرد، این باغ در نظر من نمونه‌ای از خلدبرین بود.....».[۱]

سال‌ها بعد، در آن، تأسیسات سازمان تربیت بدنی، ستاد لشکر، اداره ژاندارمری که امروزه جایش رابه نیروی انتظامی داده، چند آموزشگاه و تعدادی خانه احداث کردند. استادیوم ورزشی تختی که بخشی از آن محوّطه را به خود اختصاص داده، علاوه بر این که محل فعالیّت جوانان ورزشکار می‌باشد، مسابقات مختلف در آنجا برگزار می‌گردد و هنگام برگزاری اغلب آن مسابقات، تماشاچیان زیادی را در خود جای می‌دهد. این استادیوم نه تنها یکی از مراکز پر رفت و آمد شهر تبریز می‌باشد، بلکه محل شور و التهاب ورزش دوستان نیز هست.

منزل زنده‌یاد علی مسیو رهبر مرکز غیبی تبریز نیزکه از بناهای تاریخی تبریز می‌باشد، در محلّه نوبر واقع است. عمارتی که نشست‌های سرّی سران انقلاب مشروطیّت در آنجا تشکیل می‌شد و نهضت از این کانون پویا رهبری می‌شد. این ساختمان که هم اکنون در خیابان ارتش جنوبی، کوچه حاج رضا، دربند علی مسیو قرار دارد هفت خانه تو در تو بود که در دوران قبل از مشروطیّت با سبک معماری سنّتی آن روزگار احداث شده و در آن روزهای پر تب و تاب، تمام تصمیمات سرنوشت‌ساز، در این مکان تاریخی گرفته می‌شد.

۱- دکتر روشن ضمیر - دو شاعر بزرگ، مولانا، شهریار - ص ۵۱

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

تاریخچه ساختمان

دانشکده معماری

دانشگاه سهند

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

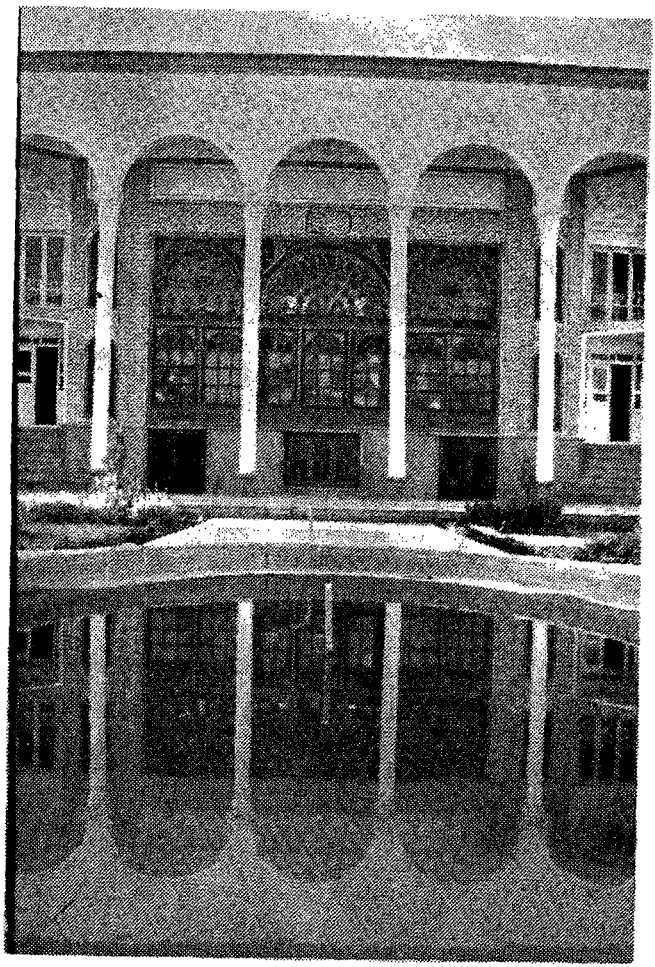

ساختمان دانشکدهٔ معماری دانشگاه سهند

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

در شماره ۸ نشریه وزین «عصر آزادی» در ستون پربار «خانه‌های تبریز» که به قلم هنرمند ارزنده آقای مجید شهرتی اصل نوشته شده، اطّلاعاتی درباره خانه قدکی در تبریز که دارای ارزش تاریخی است، درج گردیده بود. این خانه در محلّه مقصودیّه تبریز، کوچه مشیردفتر واقع است. و هم اکنون پس از آن که به طرز زیبائی مرمّت گردیده، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه صنعتی سهند تبریز را در خود جای داده است. زیبائی این بنای تاریخی که ناشی از معماری سنّتی است نه تنها هر بیننده‌ای را به تحسین و شگفتی وامی‌دارد، بلکه به قول نویسنده محترم:«چنان آرامش و تمرکز فکری و روحی و روانی دست می‌یابد که درکالبد خانه‌های امروزی نمی‌گنجد».

در این نوشتار آمده است: «این خانه، ۱۴۰ سال پیش ساخته شده و صاحب پیشین آن قبل از خانواده قدکی، اعتمادالدوله بوده است».

نگارنده این سطور، پس از مطالعه این مطلب، بر آن شد که درباره مالک اوّلیه آن، اطلاعات بیشتری به دست آورده و این خانه را که محلّ وقوع برخی رخدادهای تاریخی در دوران مشروطیّت بوده بهتر بشناسد. پس از مراجعه به منابع تاریخی، این وجیزه فراهم آمد.

دکتر مهدی مجتهدی در اثر گرانسنگ خود «رجال آذربایجان در عصر مشروطیّت» صاحب ترجمه را از اولاد مالک اشتر سردار شجاع حضرت علی (ع) معرّفی کرده و درباره او می‌نویسد: «حسینقلی خان اعتمادالدوله فرزند حاج میرزا مهدی خان اعتماد دفتر فرزند حاج میرزا اسحٰق‌خان مستوفی فرزند میرزا محمّد مستوفی از اعیان تبریز بود».[۱]

کسروی نیز او را از درباریان نوشته که در آن روزهای پرتب و تاب، در آن رخدادهای تاریخی نقش آفرین بوده است. وی دل با دشمنان آزادی داشت و مخالف مشروطه‌خواهان بود که بعدها به عنوان دستیار صمدخان، شریک جنایت‌های وی گردید.

حسینقلی خان که در صدر مشروطیّت، رئیس مالیّه آذربایجان بوده، دخل و خرج این ایالت را در دست داشت و چون خود از خانواده اعیان نیز بود به همین علّت، منزلش محل

۱- دکتر مجتهدی - رجال آذربایجان در عصر مشروطیّت - ص ۱۷۷

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

رفت و آمد بزرگان و سران وقت بوده و با اغلب رهبران انقلاب نیز مراوده داشته است. شهید ثقةالاسلام، در نامه‌هائی که به صادق مستشارالدوله در تهران نوشته، بارها دیدارهایش با اعتمادالدوله را متذکّر گردیده، از جمله در تاریخ غرّه محرّم ۱۳۲۵ هـق می‌نویسد: «الان حضرت اجلّ آقای اعتمادالدوله در بنده منزل تشریف دارند. مخصوصاً سلام مخصوص خدمت جناب مستطاب عالی دارند. قبل از این که تلگراف محترم برسد صحبت برات نقدی حضرت عالی شده و وعده دادند که چهار روزه عنایت فرمایند....».(۱)

در شماره‌های مختلف روزنامه انجمن، ارگان انجمن ایالتی آذربایجان، درباره اعتمادالدوله مطالبی درج شده است. در صفحه ۴ شماره ۱۳۲ سال اوّل که روز پنجشنبه سوّم شعبان ۱۳۲۵ هـق منتشر شده، در ستون «مکالمات وکلای ملّت با حضرت حکمران روز دوشنبه سلخ رجب» آمده است:

«سوّم در مسئله غلّه دیوانی که بر حسب قرارداد مجلس شورای کبریٰ باید عین جنس گرفته و حمل شهر بشود. پس از مذاکرات طولانی با حضور جناب اعتمادالدوله رئیس مالیّه آذربایجان، میزان کلیّه غلّه دیوانی را معیّن کرده و قراردادنامه با تصویب ایالت کبریٰ نوشته که مضمون آن محض اطلاع عموم ملّت در نمرات آتیه درج خواهد شد».

در صفحه دوّم شماره ۶ سال دوّم که در روز شنبه ۱۵ رمضان ۱۳۲۵ منتشر شده، در مطلبی تحت عنوان «اعانه ستمدیدگان ما» خبر از تشکیل یک کمیسیون پنج نفری می‌دهد که برای جمع‌آوری وجه اعانه به ستمدیدگان اهالی خوی و سکمن‌آباد تشکیل خواهد شد. بعد اسامی اشخاصی راکه تا آن روز وجه اعانه داده و قبض گرفته‌اند درج کرده است که نام اعتمادالدوله رئیس مالیّه در رأس قرار دارد.

همچنین در صفحه سوّم شماره ۱۷ سال دوّم روزنامه انجمن که در روز سوّم ربیع‌الثانی ۱۳۲۶ منتشر شده، بعد از درج عرض حال اهالی ارومیه که در تلگرافی که در تاریخ ۲۵ ربیع‌الاوّل از تلگرافخانه شهر خوی به انجمن ایالتی آذربایجان مخابره کرده و در آن از آتش بیداد اکراد که در آن شهر و اطراف آن، تمامی روستاها را قتل و غارت و زاید بر دوهزار نفر

۱- نامه‌های تبریز - به کوشش ایرج افشار - ص ۴۰۴

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

از مرد و زن و بچّه را سر بریده و شکم دریده‌اند، شکایت کرده‌اند. در دنباله همان تلگراف، جواب اعضای انجمن ایالتی و سایرین که در تلگرافخانه تبریز حضور دارند درج گردیده است. در تلگراف جوابیّه بعد از اظهار همدردی با مردم ارومیّه به آنان قول داده شده که «همین فردا صبح سوار و توپ از اردوی میاندوآب به سمت ارومی حرکت خواهند کرد و از عقب هم اتصالاً سوار و استعداد خواهد رسید و این خادمان وطن هم با تمامی قوا مالاً جاناً در اعاده نظم و آسایش آن اولاد وطن، همه جا ایستادگی خواهیم کرد».

در زیر این تلگراف، امضای اعتمادالدوله نیز، درکنار امضای نظام‌الدوله، رشید الملک و حاضرین انجمن ایالتی و نمایندگان انجمن اتّحادیه و نصرت دیده می‌شود.

فرمانفرما والی آذربایجان در تاریخ ۲۳ شعبان ۱۳۲۵ در تلگرافی که توسّط خواهرزاده‌اش دکتر محمّد مصدّق به نمایندگان آذربایجان در مجلس شورای ملّی مخابره کرده می‌گوید: «بعضی مذاکرات در مجلس نسبت به بنده شده است. معلوم می‌شود تلگراف‌های بنده را خدمت شماها نمی‌دهند.... مثلاً تصوّر شده است بنده به تنخواه دولت مداخله کرده‌ام. سی هزار تومان دولت حواله کرده است اینجا. بنده سپردم اعتمادالدوله رئیس مالیّه قبض داده است گرفته است. مخارجی کرده شده است از قبیل تهیه لوازمات یا فوق‌العاده مثل فرستادن کمیسیون صلحیّه کلّیه با تصدیق و نوشته انجمن، بنده هم تصدیق نوشته آن سند را اعتمادالدوله ضبط کرده است. آن پول را داده و از سی هزار تومان هم تا به حال از گمرک، به همه جهت شانزده هزار تومان بیشتر اعتمادالدوله نگرفته است و نمی‌دانم چه چیز او را من خورده و یا برده‌ام. مثلاً در باب مالیات آذربایجان در تهران گفتم نمی‌توانم من داخل این کار شوم، محاسب امین می‌خواهد واللّه باللّه شخصاً به کسی اطمینان ندارم....».[1]

در تاریخ ۲۹ شعبان ۱۳۲۵ نمایندگان انجمن ایالتی آذربایجان نیز طی تلگرافی به وکلای آذربایجان در مجلس شورای ملّی اظهار می‌دارند: «.... بالجمله توضیحاً عرض می‌کنیم که از سی هزار تومان حواله گمرک شانزده هزار تومان اعتمادالدوله رئیس مالیّه

۱- صادق مستشارالدوله - مشروطیت در آذربایجان ، ص ۴۰ و ۳۷

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

قبض داده دریافت داشته. چهارده هزار تومان دیگر هنوز در گمرک باقی است و گرفته نشده. مخارج شانزده هزار تومان هم به تصویب انجمن شده و سند انجمن را رئیس مالیّه ضبط کرده....». (۱)

اعتمادالدوله گویا هنوز چهره واقعی خود را نشان نداده بود که شهید ثقةالاسلام برای ابقای وی در آن سمت تلاش می‌کند. یک بار به مستشارالدوله در تهران نامه نوشته و در اواخر ربیع‌الاوّل ۱۳۲۶ نامه دیگری به مشکوةالممالک منشی فرمانفرما والی آذربایجان می‌نویسد و از او می‌خواهد که مشکل کار اعتمادالدوله را آسان گرداند. اینک نامه‌ای را که مشکوة جواباً نوشته است می‌خوانیم:

«مرقومه مبارکه را در باب جناب اجلّ امجد آقای اعتمادالدوله دام اقباله العالی زیارت نمودم و فوراً به نظر مبارک رساندم، قول حضرتعالی قول حضرت والاست و بنده هم مجری و مأمور، ولی اجمالاً عرض می‌نمایم، از اطراف وسایل و وسایط بر ضدّ ایشان خیلی است و اگر چه بنده به عنوان حکایت، شکایتی از ایشان دارم، امّا به طوری که دستورالعمل داده‌اید با حضرت ایالت کبریٰ دامت شوکتها عرایض لازمه را نموده و مکنون واقعی حضرتعالی را عرض کردم، عجالتاً پسندیده حضرتعالی پسندیده ایالت کبری است ولی بنده هم از مقدورات خود مضایقه نمی‌کنم». (۲)

اسلامیّه نشینان، تلگرافات زیادی به تهران مخابره کرده‌اند. در یکی از آن‌ها که به تاریخ ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۶ مخابره شده از اعتمادالدوله نیز نامی برده شده است. در این تلگراف آمده است:

«خدمت جناب مستطاب اجلّ اکرم آقای سپهسالار اعظم دامت شوکته.

استعداد صوری کاملاً موجود، سردار نصرت و شجاع نظام در کار خود مجدّ، لکن از بی‌پولی دست بسته و لیک تفنگ ندارند، فشنگ دارند. سوار و سرباز جیره می‌خواهد پی کار نمی‌رود. اعتمادالدوله به اعسار اعتذار می‌کند....». (۳)

۱- صادق مستشارالدوله - مشروطیت در آذربایجان ، ص ۴۰ و ۳۷

۲- نصرت‌اللّه فتحی - زندگینامه شهید نیکنام ثقةالاسلام تبریزی - ص ۳۱۹

۳- طاهرزاده بهزاد - قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیّت ایران - ص ۲۳۸

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

در همین روزهاست که هنگام فرار رحیم خان چلبیانلو از تبریز، خانه وی تاراج می‌شود. شهید ثقةالاسلام ماجرا را چنین تعریف می‌کند: «جمعه ۱۸ ماه [جمادی الثانی] اهالی «نوبر» و «خیابان» و «لیل‌آباد» و «چرنداب» از تعدیّات سواره که در محلاّت می‌گردیدند و متعرّض عرض و ناموس مردم می‌شدند، به جان آمده ازدحام و اجتماع کرده به سر رحیم خان که در باغ شمال منزل داشت ریختند، خودش فرار و اموالی که به تاراج آورده بودند. همه در باغ مانده نصیب مهاجمین جدید شد. سواره نتوانستند کاری بکنند، فقط بعضی تلفات داده فرارکردند و چند نفر محبوس که در باغ بود همه آزاد شد و خانه اعتمادالدوله نیز به غارت رفت و جهتش این را گفتند که پاره‌ای نوکرهای او حمایت از سواره‌های رحیم خان می‌کرده‌اند و گلوله می‌انداختند....».[۱]

بعد از جنگ‌های چهار روزه روس‌ها با مجاهدین تبریز در زمستان ۱۲۹۰ که عدّه‌ای از مجاهدان بنابه صوابدید ثقةالاسلام راه مهاجرت پیش گرفتند، عدّه‌ای از مردم تبریز نیز راه چاره می‌جستند. بنابه نوشته کسروی: «وکسانی از ایشان از ناچاری و یا به انگیزش دیگران، رفتن به باسمنج و آوردن صمدخان را خواستار بوده و هیاهو می‌کردند. ثقةالاسلام مردانه با ایشان به گفتگو درآمده پاسخ داد: «شما اگر سرپرست می‌خواهید از دولت خود خواهید، چرا به باسمنج می‌روید؟!» بدین سان ایشان را راه انداخت. سپس سه تن از درباریان پیشین را: ناظم‌الدوله و سردار سطوت و اعتمادالدوله -که فرستاده و بدانجا خوانده بود روانه باسمنج گردانید....».[۲]

پس از آن که شجاع‌الدوله به دستور روس‌ها از فردای عاشورای ۱۳۳۰ هـق / دی ماه ۱۲۹۰ بر تبریز تسلّط یافت و کشت و کشتار آزادیخواهان را شروع کرد، اعتمادالدوله به عنوان دستیار صمدخان، شریک جنایات آن دژخیم بدنهاد گردید و به عنوان کارگزار روس‌ها به خدمت اشغالگران درآمد. درکتاب «تاریخ هیجده ساله آذربایجان» می‌خوانیم:

«روز یکشنبه سیزدهم مرداد [۱۲۹۱] همچنان بازارها بسته و شور و خروش مسجد آدینه به حال خود می‌بود. امروز کنسول روس به صمدخان آگهی داد که دولت روس به

۱- نصرت الله فتحی - مجموعه آثار قلمی شادروان ثقةالاسلام شهید تبریزی - ص ۸۸

۲-کسروی - تاریخ هیجده ساله آذربایجان - ص ۳۰۱

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

گوشه‌ای از ساختمان دانشکده

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

والیگری محمّد ولی‌خان [سپهدار تنکابنی] در آذربایجان خرسندی داده او نیز باید از در فرمانبرداری باشد. صمدخان ناگزیر بود آن را بپذیرد ولی به همدستی کنسول رویه دیگری به کار داده و اعتمادالدوله و میرزا علی اکبرخان منشی کنسولخانه را به نمایندگی از صمدخان و کنسول به مسجد فرستادند که با زبان دیگری مردم را پراکنده کنند. هنگام نیمروز بود که اینان به مسجد درآمدند و در میان شور و غوغای مردم تا نزدیکی ملاّیان رسیدند. اعتمادالدوله نوشته‌ای از صمدخان بیرون آورد و برای مردم خواند: در این باره که آمدن سپهسالار نه برای والیگری آذربایجان، بلکه برای کارهای سرحدّی است، مردم شور و خروش را فرو نشانند و آسوده و ایمن به کارهای خود روند».(۱)

وی سپس از سوی صمدخان شجاع‌الدوله به حکومت شهر ارومیّه منصوب می‌شود. بنابه نوشته کسروی: «سپس حکمران ارومی گردید و در آنجا خود را به یک بار به دامن روسیان انداخت و به دلخواه ایشان کسان بی‌گناهی را بکشت. بستگی او به روسیان تا آنجا رسید که در زمستان ۱۲۹۴ که روسیان آذربایجان را تهی کرده و خود را پس کشیدند. این نیز با ایشان رفت و با ایشان بازگشت که تو گوئی یک کارکن روس می‌بود. بدین سان در ارومی و خوی به روسیان بندگی می‌نمود. روزنامه‌های تهران از او بد نوشتند و بارها دولت خواست او را بردارد و روسیان نگذاردند، و می‌بود تا پس از بازگشت ازادی به تبریزش خواستند».(۲)

حتّی محمّد حسن میرزا ولیعهد نیز نتوانست از حکومت ارومیّه عزلش کند. کسروی می‌نویسد: «ناتوانی اینان [ولیعهد و نظام‌الملک پیشکار او] تا به جائی رسید که اعتمادالدوله را که از همدستان صمدخان بوده و از زمانی که به ارومی رفته به سیاهکاری‌های بسیار برخاسته و به دلخواه روسیان چند کس بی‌گناهی را کشته بود از حکمرانی آنجا نتوانستند برداشت و نظام‌الملک هواداری‌ها از او نشان می‌داد».(۳)

کسروی با این که وی را یک نفر ضدّ آزادی و وابسته به بیگانه معرفی می‌کند، ولی در جائی می‌نویسد: «این مرد با همه خونخواری و سیاهدلی و با آن که خود را به یک بار به

۱- کسروی - پیشین - ص ۶۷۳، ۶۱۸، ۷۰۲ و ۴۲۱ ۲- کسروی - پیشین - ص ۶۷۳، ۶۱۸، ۷۰۲ و ۴۲۱

۳- کسروی - پیشین - ص ۶۷۳، ۶۱۸، ۷۰۲ و ۴۲۱

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

روسیان سپرده بود باری این ارج را به خود می‌گذاشت که‌افزار کینه‌جوئی یک مشت آسوری نباشد و این بود از آنان که به کمیسیون آمده، دعوی کالائی می‌کردند گواه می‌خواست و چون گواهی نبود دعوی از میان می‌رفت و بدین سان کمیسیون کم‌کم از کار افتاد و بیدادگری‌های روستاها نیز به پایان رسید».

توضیح آن که: «آسوریان که در زمستان ۱۲۹۳ همراه روسیان کوچیده و سپس بازگشته بودند کینه کردان و عثمانیان را از ایرانیان می‌جستند. از اینان چه در شهر و چه در دیه‌ها کالا و کاچالی تاراج شده بود و این زمان بازگشته و آن‌ها را از همسایگان خود می‌خواستند و راست یا دروغ به این و آن چسبیده کالای خود می‌طلبیدند. در این هنگام یمین‌الدوله نامی حاکم ارومی شده و امیر محتشم نامی دستیار او بود و اینان خود راافزار کار روسیان گردانیده و جز خشنودی آنان را نمی‌خواستند و در برابر درخواست آسوریان کمیسیون غارتی برپا کردند و نتیجه آن شد که هر روز یک آسوری بیاید و خانه یکی از همسایگان خود را نشان داده بگوید کاچال من در آنجاست و کمیسیون بی‌رسیدگی کسانی فرستد و آنچه راکه آسوری می‌خواهد گرفته به او بدهد و یک پولی هم به نام تاوان بگیرد. این خود دستاویز نیکی برای کینه‌جوئی مسیحیان بود.[۱]

بدین ترتیب، اعتمادالدوله جلوی تعدّی آسوری‌ها را می‌گیرد. دکتر مجتهدی نیز درباره طرز حکومت وی در ارومیّه می‌نویسد: «وی چند سال در ارومی حکومت کرده است. در طرز حکومت او عقاید مختلف است. بعضی او را یک حاکم خوب، لایق و عادل معرفی کرده‌اند. بعضی دیگر او را متعدّی و سفّاک وانمود نموده‌اند. آنچه مسلّم است این که حکومت او حکومتی ملایم و سهل‌انگار نبود. اعتمادالدوله در امور حکومتی جدّی بود. با اصول قدیمه نظم عمومی را در ارومیّه که به مناسبت وضع جغرافیائی، همواره استعداد اختلال را دارد برقرار کرده بود، ارمنی و آسوری را بر جای خود نشانده بود. همین که انقلاب روسیّه پدید آمد، عدّه‌ای از اهالی ارومی از اعتمادالدوله شکایت کردند. چند نفر از آنان به تبریز آمدند و جمعیّتی تشکیل دادند. میرزا اسماعیل نوبری و شیخ محمّد

۱- کسروی - پیشین - ص ۶۷۳، ۶۱۸، ۷۰۲ و ۴۲۱

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خیابانی و سایر دموکرات‌ها از شاکیان حمایت نمودند. روزنامه تجدّد ارگان دموکرات‌ها از اعتمادالدوله بدنوشتن آغاز کرد.

می‌گویند رشیدالملک باطناً از شاکیان حمایت می‌نمود. رئیس و لیدر شاکیان حبیب‌اللّه آقازاده بود که از آن وقت در تبریز مقیم شده بود..... باری اعتمادالدوله در اثر شکایات معزول شد و در تبریز تحت تعقیب قرار گرفت».(۱)

در همان روزها در منظومه‌ای که به سبک نو تحت عنوان «ارومی سوخت» در شماره ۲۷ روزنامه تجدّد ارگان شیخ محمّد خیابانی که در روز دوشنبه دهم شوّال ۱۳۳۵ هـق منتشر شده، درج گردیده بود، به مظالم اعتمادالدوله نیز چنین اشاره شده است:

ارومی! اعتمادالدوله دیروز
نصارا نیز امروزت دهد باک
یکی طوفان خون جوشاند ار خاک
یکی افروزد آتش‌های جانسوز
پس از ده‌آک، ارومی! بازده آک
هزاران بوم پس از تبعید بومی!
سوخت ارومی!

«وقتی که مردم از مظالم و زیاده‌روی‌های اعتمادالدوله حاکم ارومی در زمان تسلّط روس‌ها شکایاتی داشتند، وکالت متظلّمین را به میرزا جواد ناطق ارجاع می‌دهند. این یکی از محاکمات پر سر و صدا بوده و هزاران تماشاچی داشته است....».(۲)

دکتر مجتهدی، فرجام حیات اعتمادالدوله را چنین بیان می‌کند: «محمّد حسن میرزا ولیعهد نتوانست از وی حمایت کند. شبی چند نفر که گویا از شاکیان بودند به توقیفگاه وی رفته، او را به عنوان این که ولیعهد احضارش کرده از زندان بیرون آوردند و با خود بردند. دیگر اثری از وی ظاهر نشد و از آن گمشده خبری بازنیامد. گفته شد که وی را شبانه تلف

۱- دکتر مجتهدی - پیشین - ص ۱۷۸

۲- نصرت‌اللّه فتحی - سخنگویان سه گانه آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران - ص ۲۹۶

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

کرده و جسدش را به چاه انداختند».[۱]

کسروی، حبیب‌اللّه آقازاده و برادران او را کشنده اعتمادالدوله معرفی می‌کند.[۲]

خانه اعتمادالدوله گویا در دوره تجدّد که دموکرات‌ها به رهبری مجاهد نستوه شیخ محمد خیابانی در آذربایجان قدرت را به دست می‌گیرند مصادره می‌گردد و پس از این تاریخ، به خانواده قدکی منتقل می‌شود.

در بخشی از مقاله مزبور آمده است که:«در زمان اعتمادالدوله، این خانه و خانه‌های اطراف که اکثراً تخریب شده‌اند به صورت فامیلی کار می‌کردند و یک مجموعه مستقل جداگانه را تشکیل داده بودند».

گفتنی است کوچه‌ای که این خانه در آن واقع شده، هم اکنون نیز به نام «مشیر دفتر» شناخته می‌شود که از عموزاده‌های صاحب ترجمه بوده و در همین کوچه منزل داشته است. دکتر مجتهدی در این زمینه می‌نویسد:

«حاج محمّد صادق خان مشیر دفتر فرزند آقامیرزا یوسف مستوفی فرزند میرزا محمّد فرزند میرزا مطیعا قبل از اعلان مشروطیّت در قسمت مالیّه و استیفاء کار می‌کرد. آن وقت رؤسای مالیّه را وزیر می‌گفتند مثلاً رئیس مالیّه هشترود را وزیر هشترود می‌گفتند. وی متصدّی این نوع وزارت‌ها می‌شد. در صدر مشروطیّت، اعضای انجمن خواستند از دخل و خرج مملکت مطّلع شوند. عدّه‌ای از مستوفیان منجمله حاج مشیر دفتر را خواستند تا به حسابشان رسیدگی شود. وی که مستوفی چیره دست بود فوراً قلمدان خود را بیرون آورده فی‌المجلس حسابی از جمع و دخل آذربایجان (بعضی گفته‌اند ایران) ترتیب و به نظر اعضای انجمن رسانید و مورد تقدیر انجمن شد».[۳]

شهید نیکنام میرزاعلی آقا ثقةالاسلام، در چند نامه خود به صادق مستشارالدوله از مشیر دفتر نیز که در تب و تاب انقلاب مشروطیّت فعّال مایشاء بود نام می‌برد. در یکی از آن‌ها که در تاریخ ۱۷ ربیع‌الاخر ۱۳۲۶ هـق نوشته شده آمده است: «حضرت ایالت بازدید بیرون آمده‌اند. نماینده‌اش حاج مشیر دفتر است....».[۴]

۱- دکتر مجتهدی - پیشین - ص ۱۷۸

۲- مجتهدی - پیشین - ص ۱۷۸

۳- مجتهدی - پیشین - ص ۱۷۸

۴- نامه‌های تبریز - ص ۳۳۶

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

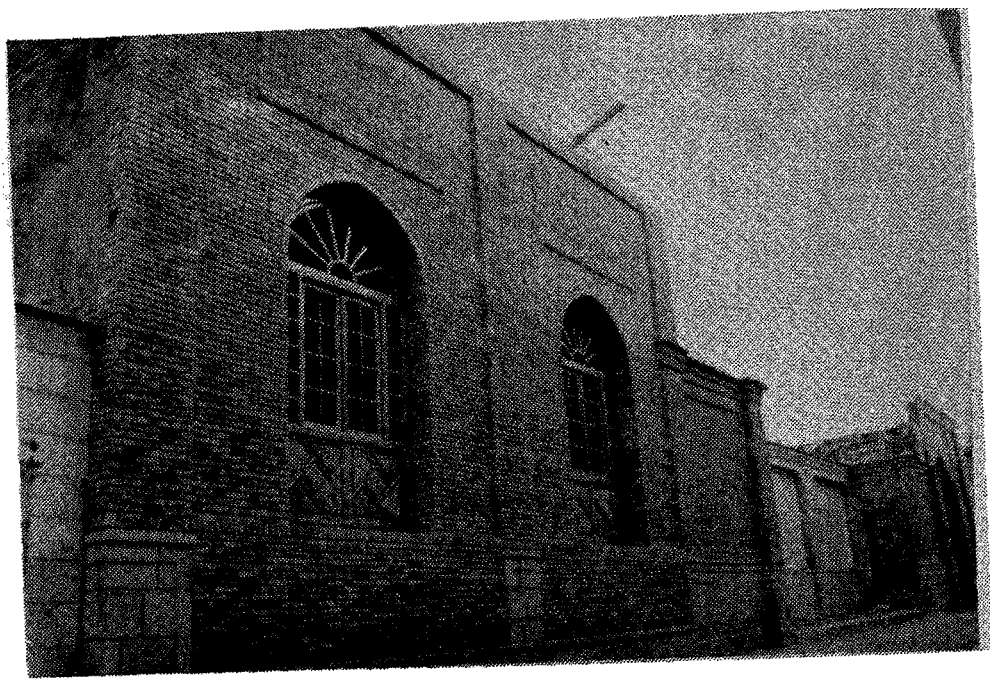

ساختمان دانشکده معماری دانشگاه سهند تبریز از کوچه

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

«حاج مشیردفتر در ایّام شجاع‌الدوله، چندی رئیس عدلیّه بود. وقتی که ملاّکین تبریز در زمان حکومت اخیر حاج مخبرالسلطنه انجمنی به نام هیئت فلاّحین تشکیل دادند وی را به ریاست آن انتخاب کردند. نظر به مقام و سن و ثروت و کثرت اطّلاعات وی درباره املاک، این انتخاب تقریباً بهترین و مناسب‌ترین انتخاب بود. حاج مشیر دفتر چندی پس از انتخاب شدن به ریاست فلاّحین به عتبات رفت و در آنجا درگذشت. از وی دو پسر به جای ماند. اوّل مرحوم حاج محمّد ولی خان مشیر دفتر بود که قبلاً معتضدالسلطنه لقب داشت. پس از فوت پدر به مشیر دفتر ملقّب شد. از اعیان عصر و مردی متدیّن و پرهیزکار بود. وی در لباس اهل دولت، کار زهّاد را می‌کرد. در عیادت از روحانیون سبق می‌برد. وی در ایّام پیشه‌وری درگذشت.

دیگر آقای حاج زین‌العابدین خان صدیق السلطنه است که از اعیان تبریز است. خانواده حاج مشیر دفتر، نام مشیر مستوفی و صدیق مستوفی را برای خود نام خانوادگی اخذ کرده‌اند. این که حاج محمّد ولی خان لقب معتضدالسلطنه را به خاطر لقب مشیر دفتر ترک کرد نشان می‌دهد که در اواخر ایّام قاجاریّه، القاب، اهمیّت خود را از دست داده بودند. اشخاص بودند که القاب را بزرگ یا کوچک می‌کردند. چه مشیر دفتر از معتضدالسلطنه از حیث لقب بودن کوچک‌تر است. امّا حاج محمد صادق، لقب مشیر دفتر را بزرگ کرده بود. پسرش برای خاطر آن از لقب معتضدالسلطنه چشم پوشید».[۱]

۱- مجتهدی - پیشین - ص ۱۷۸

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

فهرست مآخذ

الف: کتب

۱- آخرین سنگر آزادی (مجموعه مقالات پیشه‌وری در روزنامه حقیقت) به کوشش رحیم رئیس‌نیا

۲- آذربایجان طنر روزنامه‌لری - ناظم آخوندوف

۳- آذربایجان و توسعه - مجموعه مقالات سمینار

۴- آذربایجان - کریم اودر

۵- ادبیّات در جنگ‌های ایران و روس - هدایت‌اللّه بهبودی

۶- ادبیّات نمایشی در ایران - جمشید ملک‌پور

۷- از صبا تا نیما - یحیی آرین‌پور

۸- از نهایت شب - علیرضا طبائی

۹- اسرار تاریخی کمیته مجازات - جواد تبریزی

۱۰- اسنادی درباره هجوم انگلیس و روس به ایران (۱۲۸۱ تا ۱۲۹۱ هش) - محمّد ترکمان

۱۱- انجمن ارگان انجمن ایالتی آذربایجان - منصوره رفیعی

۱۲- انجمن‌های سرّی در انقلاب مشروطیّت ایران - اسماعیل رائین

۱۳- انقلاب مشروطیّت - دکتر عبداللّه جاسبی

۱۴- انقلاب و تحوّل آذربایجان - حسین فرزاد

۱۵- اوراق تازه‌یاب مشروطیّت و نقش تقی‌زاده - ایرج افشار

۱۶- ایران در جنگ بزرگ - مورّخ الدوله سپهر

۱۷- ایران، کتاب سال - ۱۳۷۴

۱۸- ایران و عثمانی در آستانه قرن بیستم - رحیم رئیس‌نیا

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۱۹- بازرگانان در داد و ستد با بانک شاهی و رژی تنباکو - هما ناطق

۲۰- باقرخان سالار ملّی - صمد سرداری نیا

۲۱- برخی ملاحظات پیرامون تاریخ انقلاب مشروطیّت - رحیم نامور

۲۲- بلوای تبریز - حاج محمّد باقر ویجویه‌ای

۲۳- به یاد آموزگار و فرمانده ما هوارد باسکرویل - دکتر رضازاده شفق

۲۴- پروین ستاره آسمان ادب ایران - دکتر محمّد جواد شریعت

۲۵- پیدایش و تحوّل احزاب سیاسی در ایران - منصوره اتحادیّه

۲۶- تاریخ اردبیل و دانشمندان - حاج سیّد فخرالدین موسوی اردبیلی نجفی

۲۷- تاریخ انقلاب مشروطیّت ایران - دکتر مهدی ملک‌زاده

۲۸- تاریخ پیدایش احزاب سیاسی در ایران - ابراهیموف

۲۹- تاریخ تبریز تا قرن نهم هجری - دکتر محمد جواد مشکور

۳۰- تاریخ جراید و مجلاّت ایران - محمّد صدر هاشمی

۳۱- تاریخچه تئاتر آذربایجان - صمد سرداری نیا

۳۲- تاریخچه زندگانی یوسف اعتصامی (مجموعه مقالات) - علاّمه دهخدا

۳۳- تاریخچه و وجه تسمیه مدارس تبریز - رضا امین سبحانی

۳۴- تاریخ روابط خارجی ایران در دوران ناصرالدین شاه - دکتر علی اکبر ولایتی

۳۵- تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی - دکتر جواد هیئت

۳۶- تاریخ سانسور در مطبوعات ایران - گوئل کهن

۳۷- تاریخ فرهنگ آذربایجان - حسین امید

۳۸- تاریخ فرهنگ آذربایجان - محمد علی صفوت

۳۹- تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران - ملک‌الشعرای بهار

۴۰- تاریخ مشروطه ایران - احمد کسروی

۴۱- تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران - ادوارد براون

۴۲- تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز - نادر میرزا

۴۳- تاریخ هیجده ساله آذربایجان - احمد کسروی

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۴۴- تبریز و پیرامون - شفیع جوادی

۴۵- تذکرةالملوک - میرزا سمیعا

۴۶- تلگرافات عصر سپهسالار - به کوشش محمود طاهر احمدی

۴۷- جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی - لسترنج

۴۸- جلیل محمد قلی‌زاده سئچیلمیش اثرلری - عباس زمانوف

۴۹- جنبش کلنل محمد تقی خان پسیان بنابه گزارش‌های کنسولگری انگلیس در مشهد - گردآورنده و مترجم غلامحسین میرزا صالح

۵۰- جنگ نامه تبریز - محمود تندری «شیوا»

۵۱- حیات یحیی - یحییٰ دولت آبادی

۵۲- حیدرخان عمواوغلو (چکیده انقلاب) رحیم رضازاده ملک

۵۳- خاطرات حاج سیّاح

۵۴- خاطرات حاج عزّالممالک اردلان

۵۵- خاطرات سیاسی خلیل ملکی - با مقدمه دکتر محمد علی همایون کاتوزیان

۵۶- خاطرات و اسناد مستشارالدوله صادق - به کوشش ایرج افشار

۵۷- خاطرات و خطرات - مخبرالسلطنه هدایت

۵۸- داستان دوستان - محمد علی صفوت

۵۹- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی (ج ۱)

۶۰- دو شاعر بزرگ، شهریار و مولانا - دکتر مهدی روشن ضمیر

۶۱- دولت‌های ایران از سیدضیاء تا بختیار - مسعود بهنود

۶۲- دولت‌های ایران در عصر مشروطیّت - ح.م. زاوش

۶۳- دو مبارز جنبش مشروطه - رئیس‌نیا - ناهید

۶۴- دویست سخنور - علی نظمی تبریزی

۶۵- دیدار همرزم ستّارخان - نصرت‌اللّه فتحی

۶۶- دیوان اشعار حاج رضا صراف تبریزی

۶۷- دیوان اشعار علومی تبریزی

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۶۸- دیوان اشعار میرزاعلی لعلی
۶۹- دیوان فارسی استاد شهریار
۷۰- رجال آذربایجان در عصر مشروطیّت - دکتر مهدی مجتهدی
۷۱- روبسپیر - رومن رولان - ترجمه محمّد خاوری
۷۲- روضات الجنان و جنات الجنان - حافظ حسین کربلائی تبریزی - به کوشش جعفر سلطان القرائی
۷۳- رهبران مشروطهٔ - ابراهیم صفائی
۷۴- ریحانةالادب (ج ۵) - محمّد علی مدرّس
۷۵- زنان ایران در جنبش مشروطه - عبدالحسین ناهید
۷۶- زندگینامه پیر معارف رشدیه - فخرالدین رشدیه
۷۷- زندگینامه جبار باغچه‌بان به قلم خودش
۷۸- زندگینامه شهید نیکنام ثقةالاسلام تبریزی - نصرت‌اللّه فتحی
۷۹- ستارخان سردار ملّی - هوشنگ ابرامی
۸۰- سخنگویان سه گانه آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران - نصرت‌اللّه فتحی
۸۱- سردار ملّی ستارخان - محمدرضا عافیت
۸۲- سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام - س. لمبتون
۸۳- شش سال انقلاب مشروطیّت ایران - احمد قاسمی
۸۴- شرح حال رجال ایران - مهدی بامداد
۸۵- شرح حال و اقدامات شیخ محمد خیابانی - برلین - ۱۳۰۴
۸۶- شناسنامه بخشایش - عقیقی بخشایشی
۸۷- شیخ محمد خیابانی خروش حماسه‌ها - مصطفی قلی‌زاده
۸۸- صابر و معاصرین او - عباس زمانوف - ترجمه اسد بهرنگی
۸۹- غزلیات فضولی - به کوشش حمید آراسلی - باکو - ۱۹۸۲
۹۰- فتح تهران - دکتر عبدالحسین نوائی
۹۱- فداکاران فراموش شده - دکتر سلام‌اللّه جاوید

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۹۲- فضولینین گنجلیگی - دکتر سلام‌اللّه جاوید

۹۳- قاموس الاعلام (ج ۶) - شمس الدین سامی

۹۴- قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی - دکتر مصطفی رحیمی

۹۵- قرارداد رژی ۱۸۹۰ میلادی - شیخ حسن کربلائی

۹۶- قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیّت ایران - کریم طاهرزاده بهزاد

۹۷- قیام آذربایجان و ستارخان - حاج اسماعیل امیرخیزی

۹۸- قیام شیخ محمدِ خیابانی در تبریز - علی آذری

۹۹- قیام شیخ محمد خیابانی - احمد کسروی

۱۰۰- قیام کلنل محمد تقی خان پسیان در خراسان - علی آذری

۱۰۱- کتاب نارنجی - جلد چهارم

۱۰۲- کلنل محمد تقی خان پسیان - چاپ برلین

۱۰۳- کودتای لاهوتی - کاوه بیات

۱۰۴- کورات و پنج داستان دیگر - ترجمه فرّخ صادقی

۱۰۵- گذشته چراغ راه آینده است - جامی

۱۰۶- گلبانگ جوانی - چاپ دوشنبه - ۱۹۹۲

۱۰۷- گیلان در جنبش مشروطیّت - ابراهیم فخرائی

۱۰۸- ماجرای آذربایجان - دکتر احمد رضوانی

۱۰۹- ماهیّت تحوّلات در آسیای مرکزی و قفقاز - منیژه تراب‌زاده

۱۱۰- مبارزه با محمد علی شاه، اسنادی از فعالیت‌های آزادیخواهان ایران در اروپا و استانبول - به کوشش ایرج افشار

۱۱۱- مجموعه آثار ثقةالاسلام تبریزی - نصرت‌اللّه فتحی

۱۱۲- مدرّس - در پنج دوره تقنینیه مجلس شورای ملّی - به کوشش محمّد ترکمان

۱۱۳- مردان خودساخته - دکتر رضازاده شفق

۱۱۴- مشاهیر آذربایجان (ج ۱) - صمد سرداری نیا

۱۱۵- مشاهیر رجال - باقر عاقلی

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۱۱۶- مشروطیّت در آذربایجان - صادق مستشارالدوله
۱۱۷- معجم البلدان - یاقوت حموی
۱۱۸- ملانصرالدین - غلام ممّدلی
۱۱۹- موادّالتواریخ - حاج حسین نخجوانی
۱۲۰- میرزا جلیل حقینده خاطره‌لریم - حمیده محمّد قلی‌زاده
۱۲۱- نامه‌هائی از تبریز - ادوارد براون
۱۲۲- نامه‌های تبریز - به کوشش ایرج افشار
۱۲۳- نزهةالقلوب - حمدالله مستوفی قزوینی
۱۲۴- نویسندگان پیشرو ایران - محمد علی سپانلو
۱۲۵- یادداشت‌های قزوینی - (ج ۲)

ب: نشریات

۱- اطلاعات - ۱۳۷۳/۱/۲۰
۲- اطلاعات سیاسی و اقتصادی - فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۵
۳- الحدید - ۱۳۲۴ هـق
۴- امید زنجان - ۱۳۷۳
۵- انجمن - ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ هـق
۶- بولتن شماره ۱ مرکز اسناد ملّی شمال غرب کشور
۷- ۲۸ هزار روز تاریخ ایران و جهان - ضمیمه روزنامه اطلاعات - ۱۳۵۵
۸- تبریز - ۱۳۰۸ شمسی
۹- تجدّد (ارگان شیخ محمد خیابانی) ۱۳۳۵ هـق
۱۰- تماشای زندگی - فروردین - اردیبهشت ۱۳۷۳
۱۱- توفان - سال دوّم - شماره ۲۸
۱۲- دانشکده ادبیات تبریز - تابستان ۱۳۳۹
۱۳- دنیای سخن - شماره ۶۱ - مهر ۱۳۷۳

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۱۴- شاهین - از سال ۱۳۱۳ تا ۱۳۱۷ شمسی
۱۵- شفق - شماره ۴ - آذر ۱۳۲۴
۱۶- کتابخانه ملّی تبریز - ویژه‌نامه حاج محمد نخجوانی - ۱۳۵۵
۱۷- طلیعه سعادت - شماره ۳۸ - ۱۳۳۶ هـ‌ق
۱۸- ناله ملّت - شماره ۳۸ - ۱۳۲۷ هـ‌ق
۱۹- نگاه نو - شماره ۲۹ - مرداد ۱۳۷۵
۲۰- مهر - شماره ۳۹ - ۱۳۷۶
۲۱- وارلیق - سال‌های ۶۹، ۷۳ و ۷۵
۲۲- ورقه (ارگان دارالفنون تبریز) ۱۳۱۱ هـ‌ق
۲۳- هوخست - شماره ۵ - ۱۳۴۶
۲۴- یادگار - وفیات معاصرین
۲۵- یئنی یول - شماره ۳

اظهارات آقایان:

۱- حاج اسماعیل واعظ‌پور، فرزند شهید میرزاعلی واعظ ویجویه‌ای
۲- مهندس علیرضا صرّافی، نوه خواهر حاج محمد علی بادامچی
۳- هوشنگ خازن، نتیجه خازن لشکر
۴- حسین حسین‌پور دیبازر، نوه حاج حسین خان مارالانی
۵- دکتر دهقان کله‌جاهی، از منسوبین حاج میرزا آقا بلوری
۶- دکتر هاتف، از منسوبین میرزا آقا ناله ملّت
۷- حاج محمود آقا کیریشچی، نوه برادر میرزا آقا ناله ملّت

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

تبریز
اول شریعتی جنوبی
روبروی مغازه‌های سنگی
تلفن : ۵۵۵۲۴۵۸
۵۵۶۵۴۰۵
انتشارات شایسته

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

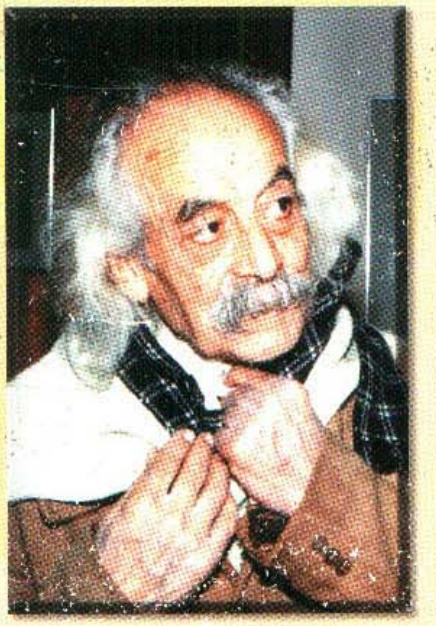

pdf.tarikhema.org

طراح: علیرضا دروچی